بررسی های تاریخی

شمارهٔ ۴
سال نهم

مهر – آبان ۱۳۵۳
(شمارهٔ مسلسل ۵۳)

فرمان

از این مجله دو هزار و ششصد و پنجاه جلد درچاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است .

بفرمان مطاع
اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
هیأت‌های رهبری مجله بررسیهای تاریخی
بشرح زیر میباشند

الف ـ هیأت رئیسه افتخاری :

ارتشبد رضا عظیمی	ارتشبد غلامرضا ازهاری	جناب آقای هوشنگ نهاوندی
« وزیر جنگ »	« رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران »	« رئیس دانشگاه تهران »

ب ـ هیأت مدیره .

ارتشبد جعفر شفقت	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد اصغر [illegible]	معاون هماهنگ‌کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد عبدالمجید معصومی نائینی	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران
سرلشکر محمود کی	رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

ب ـ هیأت تحریریه:

آقای شجاع‌الدین شفا	معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
آقای خانبابا بیانی	استاد ممتاز تاریخ دانشگاه تهران
آقای عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و عضو مؤسسه فرهنگستان ادب و هنر
آقای حمزه اخوان	دکتر در حقوق بین‌الملل
آقای سید محمد تقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
آقای محمد امین ریاحی	دکتر در زبان و ادبیات فارسی
سرگرد محمد کشمیری	مدیر داخلی مجله

دراین شماره

IN THIS ISSUE

ضرابخانه‌های پارتی

از

ملکزاده بیانی

خاك و ویرانه‌ها و کشف آثار مهم مانند کتیبه‌ها و نقوش برجسته [۴]، نقاشی‌ها [۵]، سکه‌ها، پوست‌نوشته‌ها وسفال نوشته‌ها [۶] ومطالعهٔ آنها موجب گردید تا صفحات درخشانی برتاریخ پنج قرن شاهنشاهی پارت [illegible] اند

نیازی به تذکر نیست که با کاوشهائی که اکنون در [illegible] مختلف ایران، یا درخارج ایران درمناطقی که جزو سرزمین های [illegible] وی [illegible] بوده است، انجام می گیرد، میتوان امیدوار بود که به آثار مهم [illegible] بیشتری دست یافت تا بوسیله آنها، خصوصیات آن [illegible] تمدنش به دنیای غرب ازسوئی وبه شرق ازسوی دیگر [illegible] آن دو

سند)، معبد شامی‌ناحیه مال امیر در [illegible]
برای مزید اطلاع ر ك: به پارت وساسانی (ص ۲۴ ۲۸ ۳۲) [illegible]
گیرشمن(ص—۳۲۵–۳۲۶). تاریخ سیاسی پارت [illegible] (ص [illegible])

۳ــ مانند دژ الحضر که بسیار مستحکم بود [illegible]
نشان داد. دژ مهردات کرت (نسا) این محل ازسال ۱۹۳۵ میلادی [illegible] بوسیله باستانشناسان روس مورد کاوش در آمده است

۴ــ نقش برجسته دربیستون ازمهرداد دوم با کتیبه یونانی و نقش دیگری [illegible] ازیك شاهزاده پارتی. نقش برجسته تنگ سروك (خوزستان)، نقش برجسته [illegible] که بفرمانروای شوش حلقه فرمانروائی میدهد برای مزید اطلاع رجوع شود به مقاله ملك‌زاده بیانی «وضع مالی پارتیان» مجله بررسی‌های تاریخی شماره ٦ سال هشتم [illegible] نوشتهٔ برپیکره‌ای ازدوران پارتی (کل‌جنگ گاه) هشت کیلومتری [illegible] که در ۴۸ کیلومتری شمال باختری بیرجند است نام ساتراپ پارت درکنار نقش وی درحالی که با شیر درجدال است نقر است. برای مزید اطلاع به نوشتهٔ [illegible] در نشریه فرهنگ ایران باستان سال چهارم شماره اول مراجعه شود

۵ــ نقاشی روی گچ، صحنه شکار مکشوفه از معبد مهر در دورااوروپوس، صحنه‌های مصور نقاشی مکشوفه ازکاوشهای کوه خواجه .

٦ــ پوست نوشته مکشوفهٔ ازاورامان وسفالهای بدست آمده ازمهردات کرت(نسا) رجوع شود به مقاله ملك زاده بیانی مجله بررسی های تاریخی شماره ٦ سال هشتم (ص—۲۳٦-۲۳۷)

کهن داشت و در دوره مادها وهخامنشیان حتی سلوکیان ۱۰ آباد بود، پایتخت خود نمود وبنام مؤسس سلسله، برادرش ارشك ، آن شهررا ارشکیه نام نهاد. ارشکیه (ری) تا مدت دوقرن جزو پایتخت های مهم پارتیان بود وشاهان پارت بهاررا درآن شهر میگذراندند.

ری یکی ازمراکز تجارتی آن روزگاران محسوب شد ۱۱ ومردم آن خطه ازرفت وآمد کاروانان وبازرگانان بهرهٔ فراوان میبردند

آثار زیادی از دوره پارتیان درری وجود داشته که دراثر حوادث ایام وگذشت زمان ازبین رفته است

درقرون اولیه اسلامی هنوز نام اماکن ودروازه ومحله وبازار بنام ارشکیان بوده است.

صد دروازه (هکاتمپیلوس) ۱۲ یکی ازمهمترین تختگاههای پارتیان محسوب میگردید. اینشهررا تیرداد اول درموقعی که بسوی غرب ایران پیشرفت میکرد، پایتخت دیگر خود قرارداد زیرا این شهر درکنار جاده

۱۰- ناحیه ری (رگا) ازدوران ماقبل‌تاریخ یکی‌ازمناطق آباد ایران زمین‌بوده است. ضمن‌کاوش ازتپه‌های ماقبل تاریخ آن حدود آثارهزاره چهارم پیش‌ازمیلاد بدست آمده است. درهزاره اول‌باآمدن اقوام آریائی به فلات‌ایران عده‌ای دراین‌ناحیه‌استمرار پیداکردند. دردوره مادها وسپس هخامنشیان (رگا) آباد بوده است ودر اوایل دوره سلوکیان زلزله شدیدی این شهرکهن‌را ویران ساخت. چون ازلحاظ موقع جغرافیائی ری اهمیت خاصی داشت سلوکوس اول دستور به مرمت ویرانیها داد و به آبادکردن شهر همت گماشت ونام‌آنراچنانکه عادت شاهان‌سلوکی‌بودتغییرداد ونام موطن‌خود (اروپوس) رابرآن‌شهر نهاد.

۱۱ - ری در شاهراه بزرگ کاروان رو و تجارتی که ازتیسفون شروع میگردید وازهگمتانه (همدان) بری میرسیدوازصد دروازه میگذشت وبه‌مرو وسپس به ترکستان چین میرفته است قرار داشت . بـرای مزید اطلاع رك : تمدن ایرانی مقاله‌گروسه (R. Grousset) ترجمه عیسی‌بهنام (ص - ٤٤٨)

۱۲ - (Hecatompylos) این شهردارای صد دروازه بـوده وبدون تردید قبل از پارتیان آباد بوده است محل آن درحوالی دامغان کنونی است . متأسفانه آثـار این شهربزرگ هنوزکشف نگردیده است .

بزرگ کاروانی (راه ابریشم) که شرق را به غرب اتصال میداد واقع و ازلحاظ استقرار سپاهیان ودربار مناسب بود. ازاین طریق بود که صددروازه شهری بزرگ، پرثروت وآباد گردید.

پارتها وقتی صاحب قدرت شدند و سلوکیان را ازایران زمین راندند، هگمتانه (همدان) را مانند هخامنشیان مقر تابستانی خود قراردادند و آنچه را که آنتیوکوس سوم درسال (۲۱۱ پ م) در حمله به هگمتانه ویران ساخته بود[۱۳] مرمت وآباد کاخها و بناهای ساختند. هنوز ویرانه‌های دژ بزرگ و برجهای پارتی درمنطقه بنام مصلی که درقسمت شرقی واقع است موجود میباشد[۱۴] تیسفون مهمترین و باشکوهترین پایتخت پارتیان بود، که در ابتدا مهرداد اول آن محل را برای استقرار سپاهیان خود انتخاب نمود تیسفون در ساحل چپ دجله و مقابل شهر بزرگ سلوکیه پایتخت مهم سلوکیان واقع بود ابدا انتخاب این محل برای پایتخت بودن ازلحاظ مختلف، سیاسی واقتصادی حائز اهمیت خاصی بوده است

شاهنشاهان پارت معمولا زمستان را درتیسفون که دارای کاخهای مجلل وابنیه ودژهائی بود میگذراندند. تاجگذاری شاهان پارت نیز دراین محتگاه با مراسم خاص[۱۵] انجام می گرفت

علاوه بر پایتختهای نامبرده که توجه خاصی نسبت به نگهداری آنها میشد پارتیان شهرهای دیگر ایران زمین را که قدمت بیشتری داشت ویا در

۱۳ ـ در ابتدای دورهٔ سلوکیان خرابی وصدماتی براین شهر وارد آمد . ازجمله غارت وویرانی معبد آناهیتا ـ رك . پایتخت های شاهنشاهی ایران فصل اول هگمتانه تألیف ملك زاده بیانی (ص۱٦ و ۱۷)

۱٤ ـ رك هگمتانه ، تألیف سید محمد تقی مصطفوی « غیرازتپه مصلی که محل قلعه نظامی عهداشکانیان درهمدان بوده است ، درمحل پرجمعیت کنونی شهرهمدان که بنام قلعه حاج احمد وحمام قلعه نامیده میشود شواهدی پیدا شده که میرساند این محله مسکن مردم همدان درعهد اشکانیان بوده است » (ص-٦۸)

۱۵ ـ رك : پایتختهای شاهنشاهان ایران، فصل پنجم، تیسفون، تألیف ملك زاده بیانی.

دوران سلطهٔ سلوکیان ایجاد گردیده بود،[۱۶] حفظ کرده در مرمت آنها کوشیدند. پارتیان شهرهای دیگری نیز بنیان نهادند که موجب ارتباط سهلتر وبیشتری بین‌مردم درمناطق مختلف کشور گردید درنتیجه دادوستد ومعاملات بین‌آنان سهلتربود. این اقدامات بطور کلی موجب ترقی جوامع شهری وپیشرفت صنعت وحرف درشهرها وروستاها وتقویت بنیهٔ مالی مردم گردید.

سیاست کلی پارتیان چنین اقتضا میکرد که شهرها با قوانین خاص و مدیریت منضبط تحت قدرت واختیار شاه اداره شود. اگراین‌نوع سیاست و روش گاهی‌موجب بروزاختلاف‌بین طبقات مختلف جوامع شهری گردید،[۱۷] ولی‌درجهت پیشبرد صنعت توفیق فراوان‌از آن حاصل گردید

آنچه دراین مختصر مورد مطالعه قرار گرفت، شهرهائی‌است که دارای ضرابخانه بودند. تحقیق دربارهٔ ضرابخانه‌ها ازنظرتاریخ این دوره بسیار شایان اهمیت است.

برسکه‌های پارتیان بخصوص چهار درهمی‌ها و بربعضی ازدرهم‌ها و سکه‌های برنزی ومسی‌نام ضرابخانه‌ها به صورت علامات یابه‌اختصارازچند

---

۱۶ ـ اسکندرشهرهائی بنام اسکندریه در(آریا) هرات کنونی واسکندریه درمرو، واسکندریه درمحل شهرخجند بنیاد نهاد. سلوکوس برای کوچ دادن اهالی واقامت مقدونیان درحدود هفتاد وپنج شهرایجاد کرد. ازجمله شهرلائودیسیا (Laodicia) در نهاوند، آپامیا (Apamia) (خوار) کنونی، اروپوس (ری) وسلوکیه کنار دجله‌سلوکیه (کیلیکیه) درآسیای صغیر(ترکیه فعلی)، آنتیوکوس اول شهرهای انطاکیه درملتقای رود مرغاب. انطاکیه درمصب رود دجله، انطاکیه (سوریه) انطاکیه (مرو) را بنام خود احداث کرد. دیگر ازشهرهائی که سلوکیان بنا نمودند (کرهه) نزدیك اراك‌میباشد ازاین شهر ضمن‌کاوش آثار وابنیه‌ای بدست آمده است وبنابرسبك معماری چنین بنظر میرسد که محل استقرار لشکریان سلوکیان بوده است.

۱۷ـ ر.ك: Les villes de l'état Iranien aux époques Parthes et Sassanides تألیف N. Pigulevskaja (ص ـ ۸۵)

حرف که مبین و معرف ضرابخانه شهری است که سکه در آن ضرب شده، نقر است.

این علامات یا حروف که مبین قسمت اول نام شهر میباشد در کنار نقش اصلی پشت سکه قرار دارد

درمورد این علامات سکه شناسان آراء مختلفی ابراز داشته‌اند . چندتن از آنان تصور کرده‌اند که این علامات اختصاص به نام قضاتی دارد که نظارت رسمی مامور ضرابخانه‌داشته‌اند [۱۸] ولی آنچه محقق است این علامات که گاهی به طرحی زیبا ومانند نقشی ، از چند حرف یا دوحرف به‌هم تلفیق یا گره خورده مماشد نشانهٔ شهری است که ضرابخانه در آن شهر واقع بوده است بر سکه‌هائی علاوه بر این علامات نشانه های دیگری نیز دیده میشود که محتمل است که این نوع نشانه‌ها معرف مأمور یا قاضی مخصوص ضرابخانه باشد که تحت نظر وی ضرب سکه‌ها انجام می‌پذیرفت .

سکه‌هائی که قبل ازدورهٔ شهریاری مهرداد اول ضرب زده شده است[۱۹] دارای علامت شهرهائی است که تحت تصرف پارتیان درآمده، یاشاهان اولیه پارت آنهارابنیاد نهاده بودند. زیرا هنوز شاهنشاهی پارت توسعه نیافته‌وسرزمین پارتیان محدودبه‌حدودی‌بود که ازنواحی شمالی پارتی و گرگان وقسمتی ازماد ، ری ، صد دروازه وخوار تشکیل میگردید . بنابرسکه‌هائی که از این‌دوران بدست‌آمده شهرهائی که دارای ضرابخانه بودند ، ازاین قرارند:

۱۸ - درباره آراء سکه شناسان درخصوص علامات به‌کاتالوگ موزه بریتانیا ، سکه های پارت تألیف (W. Wroth) (ص - ۱۳۰) مراجعه‌شود. ور . ك :
Manuel de Numismatique Orientale تألیف: J. De Morgan جلداول(ص۱۴۹و۱۵۰).

۱۹ - از دوره ارشك اول (۲۵۰-۲۴۸ پ - م) تیرداد اول (۲۴۸-۲۱۱ پ - م) ارشك دوم : (۲۱۱-۱۹۱ پ - م) مریاپات : (۱۹۱-۱۷۶پ-م) وفرهاد اول (۱۷۶-۱۷۱ پ-م) است .

دوران سلطهٔ سلوکیان ایجاد گردیده بود،[١٦] حفظ کرده در مرمت آنها کوشیدند . پارتیان شهرهای دیگری نیز بنیان نهادند که موجب ارتباط سهلتر وبیشتری بین مردم درمناطق مختلف کشور گردید. درنتیجه دادوستد ومعاملات بین آنان سهلتر بود. این اقدامات بطور کلی موجب ترقی جوامع شهری وپیشرفت صنعت وحرف درشهرها وروستاها وتقویت بنیهٔ مالی مردم گردید.

سیاست کلی پارتیان چنین اقتضا میکرد که شهرها با قوانین خاص و مدیریت منضبط تحت قدرت واختیار شاه اداره شود. اگراین نوع سیاست و روش گاهی موجب بروزاختلاف بین طبقات مختلف جوامع شهری گردید،[١٧] ولی درجهت پیشبرد صنعت توفیق فراوان از آن حاصل گردید

آنچه دراین مختصر مورد مطالعه قرار گرفت، شهرهائی است که دارای ضرابخانه بودند. تحقیق دربارهٔ ضرابخانه‌ها ازنظر تاریخ این دوره بسیار شایان اهمیت است .

برسکه‌های پارتیان بخصوص چهار درهمی‌ها و بربعضی ازدرهم‌ها و سکه‌های برنزی ومسی نام ضرابخانه‌ها به صورت علامات یابه اختصار ازچند

---

١٦ ـ اسکندرشهرهائی بنام اسکندریه در(آریا) هرات کنونی واسکندریه درمرو، واسکندریه درمحل شهرخجند بنیاد نهاد . سلوکوس برای کوچ دادن اهالی واقامت مقدونیان درحدود هفتاد وپنج شهرایجادکرد . ازجمله شهرلائودیسیا (Laodicia) در نهاوند ، آپامیا (Apamia) (خوار) کنونی ، اروپوس (ری) وسلوکیه کنار دجله‌سلوکیه (کیلیکیه) درآسیای صغیر(ترکیه فعلی) ، آنتیوکوس اول شهرهای انطاکیه درملتقای رود مرغاب . انطاکیه درمصب رود دجله ، انطاکیه (سوریه) انطاکیه (مرو) را بنام خود احداث کرد . دیگر ازشهرهائی که سلوکیان بنا نمودند (کرهه) نزدیك اراك میباشد ازاین شهر ضمن کاوش آثار وابنیه‌ای بدست آمده است وبنابرسبك معماری چنین بنظر میرسد که محل استقرار لشکریان سلوکیان بوده است .

١٧ـ ر.ك: Les villes de l'état Iranien aux époques Parthes et Sassanides

تألیف N. Pigulevskaja (ص ـ ٨٥)

حرف که مبین و معرف ضرابخانه شهری است که سکه در آن ضرب شده، نقر است.

این علامات یا حروف که مبین قسمت اول نام شهر میباشد در کنار نقش اصلی پشت سکه قرار دارد

درمورد این علامات سکه شناسان آراء مختلفی ابراز داشته‌اند. چندتن از آنان تصور کرده‌اند که این علامات اختصاص به نام قضاتی دارد که نظارت رسمی بامور ضرابخانه داشته‌اند [۱۸] ولی آنچه محقق است این علامات که گاهی به طرحی زیبا ومانند نقشی، از چند حرف یا دوحرف بهم تلفیق یافته و خورده میباشد نشانهٔ شهری است که ضرابخانه در آن شهر واقع بوده است در سکه‌هائی علاوه بر این علامات نشانه های دیگری نیز دیده میشود که محتمل است که این نوع نشانه‌ها معرف مأمور یا قاضی مخصوص ضرابخانه باشد که تحت نظروی ضرب سکه‌ها انجام می‌پذیرفت.

سکه‌هائی که قبل ازدورهٔ شهریاری مهرداد اول ضرب زده شده است[۱۹] دارای علامت شهرهائی است که تحت تصرف پارتیان در آمده، پاشاهان اولیه پارت آنها را بنیاد نهاده بودند زیرا هنوز شاهنشاهی پارت توسعه نیافته و سرزمین پارتیان محدود به حدودی بود که از نواحی شمالی پارتی و گرگان وقسمتی ازماد، ری، صد دروازه وخوار تشکیل میگردید. بنابرسکه‌هائی که از این دوران بدست آمده شهرهائی که دارای ضرابخانه بودند، ازاین قرارند:

۱۸ - درباره آراء سکه شناسان درخصوص علامات به کاتالوگ موزه بریتانیا، سکه های پارت تألیف (W. Wroth) (ص - ۱۳۰) مراجعه‌شود. ور. ك: Manuel de Numismatique Orientale تألیف: J. De Morgan جلداول(ص۱٤۹و۱۵۰).

۱۹ - از دوره ارشك اول (۲۵۰-۲٤۸ پ - م) تیرداد اول (۲٤۸-۲۱۱ پ - م) ارشك دوم: (۲۱۱-۱۹۱ پ - م) فریاپات: (۱۹۱-۱۷٦پ-م) وفرهاد اول (۱۷٦-۱۷۱ پ-م) است.

نیسا ، دارا ، صد دروازه ، تمبراکس [۲۰] ، سیرینك [۲۱] ، خراکس [۲۲] و آپامیا [۲۳] .

علامت ضرابخانه‌هائی که ازدوره شهریاری مهرداد اول تا آخردوره پارتیان برسکه های آنان مشاهده میشود عبارتند ازضرابخانه نیسا [۲٤] مهردات کرت، [۲۵] هگمتانه (اکباتان = همدان) ، شوش ، سلوکیه[۲٦]، رگا (ری)، سیرینك ، مارژیان (مرو) ، تراکریان [۲۷]، خراکس ، تسفون . آرنا (هرات) ، هراکلیه [۲۸] ، تامبراکس . فیلزس ، ضرابخانهٔ درباری [۲۹] . کنکوبار [۳۰] = کنگاور. آپامئا ، لائودسه آ (نهاوند)

۲۰ ـ (Tombrax) (ساری کنونی)

۲۱ ـ (Syrinka) شهرمهمی که درنزدیکی ساری کنونی واقع بوده است

۲۲ ـ (Charax) شهری در نزدیکی دروازه خزرحدود شهرسمنان کنونی واقع در دره البرزشمال تهران یاحدود ایوان کیف کنونی . رك . گوتشمید. تاریخ ایران(ص-٦۷)

۲۳ ـ (Apamea) شهری است بنام آپامه (Apama) دختر سپیتامن (Spitamène) ایران باختری زن سلوکوس اول که سلوکوس در(خوارن) خوار کنونی آنرا ایجاد کرد

۲٤- این شهرچنانکه شرح آن داده شد مقرفرمانروائی وسلطنت اولین شاه پارت ارشك اول بوده است بنابراوستا،نیسا یکی ازجاهای مقدس آریائی بوده است از آن جمله درفرگرد اول وندیداد جزو شانزده سرزمین آریائی یادشده وگوید هریك ازاین کشورها را اهورمزدا نیك ونغزوبی آلایش بیافرید. رك آناهیتا،پورداود (ص ۱۱۲)

۲۵- شهری با دژها وکاخها ومعابد وساختمانهای اداری وخزانه که درمنطقه نیسا واقع بوده است.

۲٦- شهری که سلوکوس اول (نیکاتور) (۳۱۲-۲۸۰پ-م) درکنار دجله بنا کردو توسعه دادو پایتخت اول خود قرارداد این شهربزودی یکی از پرثروتترین وآبادترین شهرها گردید. دراواسط دوره پارت درحدود ششصدهزارجمعیت داشت ودارای ضرابخانه بزرگی بود.

۲۷- (Traxian) این شهردرنزدیکی مشهد کنونی واقع بوده است.

۲۸- (Heraclea) شهری است که اسکندر درناحیه ماد بنانمود.

۲۹- این ضرابخانه درموقع جنگ وحرکت لشکریان درطول راه دائرمیگردید که برحسب احتیاج بتوانند سکه ضرب کنند.

۳۰- (Kankobar)

علامت این ضرابخانه ها بر سکه های مختلفی که از دورهٔ پارتیان تاکنون بدست آمده است مشاهده میشود. برای آشنائی بیشتر و بهتر با علامت ضرابخانه ها، نقش تعدادی از سکه‌ها که علامت ضرابخانه بروی آنها واضح و قابل رؤیت است (ش - ۱ تا ۱۹). همچنین جدولی که از نقش علامات تهیه گردیده در این قسمت بنظر میرسد (ش - ۲۰)

بسیاری از ضرابخانه های شاهی تا دوران آخرین شهریار پارت اردوان پنجم (۲۱۳-۲۲٤ م) که در جنگ با اردشیر بابکان در دشت هرمزدگان [۳۱] درحدود سال (۲۲۷ م) کشته شد [۳۲] دایر بود

پس از کشته شدن اردوان پنجم شاهزاده پارتی ارتاوازد (ارتاباز) [۳۳] (۲۲۷-۲۲۸ م) پسر اردوان پنجم [۳٤] برای بدست آوردن تاج و تخت تلاش فراوان نمود، ولی کوشش وی و لشکریان و طرفداران این خاندان، درمقابل قدرت روزافزون اردشیر بجائی نرسید سرانجام پایداری و مقاومت سپاهیان

۳۱- در تاریخ طبری چنین آمده است: اردشیر نامه به اردوان نوشت که جائی برای پیکار معین کند و اردوان با وی قرار داد که در آخر مهرماه در صحرای هرمزدگان با او روبرو شود. جلد دوم ترجمه پاینده (ص- ۵۸۳)

۳۲- بعضی از مورخان کشته شدن اردوان را سال (۲۲٤ م) میدانند کریستن سن هم به این عقیده است ایران در زمان ساسانیان (ص ۲٤۱)، گوتشمید جنگ هرمزدگان و بقتل رسیدن اردوان را در تاریخ ۲۸ آوریل (۲۲۷ م) میگوید [illegible] ۲۲ آوریل (سال ۲۲٤) میداند (ص- ۲۹۰)

M.A.R Colledge سلطنت اردوان پنجم را از سال (۲۱۳ تا ۲۲٤ میلادی یا ۲۲۶ میلادی) در کتاب (The Parthians) آورده است (ص ۱۷۳-۱۷۹)

۳۳- برسکه‌های این شاهزاده نام وی ارتابارو آمده است. نوشته بخط پهلوی که به پشت سکه نقراست چنین است (آرتابازو ملکا)

۳٤- درمورد نسب وی مورخان عقاید مختلفی ابراز داشته‌اند: رک گوتشمید «پادشاهی بنام ارتابازوس باشد که یکی از پسران اردوان است» De Morgan (ص- ۲٤۵) «محتمل است که پسر اردوان باشد» (ص- ۱۷۱) در تاریخ سیاسی پارت چنین آمده است «شاهزاده‌ای بنام اردتاواسدس پسر اردوان چندسالی به کشمکش و زدوخورد پرداخت» (ص- ۲٤۱)

شاهزاده پارتی درهم شکست وخود وی دستگیر گردیدودر تیسفون پایتخت باشکوه شاهنشاهان پارت بدستور اردشیر بقتل رسید

آخرین ضرابخانه‌ای که سکه های پارتی را ضرب کرد ، ضرابخانه هگمتانه است که سکه های دوران آخر سلطنت اردوان پنجم وارتاوازد ضرب این ضرابخانه میباشد بنابراین منابع دقیق میتوان چنین استنتاج نمود که هگمتانه پس ازسقوط تیسفون مدتی درمقابل سپاهیان اردشیر مقاومت کرده وضرابخانه آن تاسال (۲۲۸ م) که شاهزاده ارتاباز بقتل رسید دائر بوده است .

فهرست منابع

۱ - دیاکونو، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز

۲- نلسون‌دوبو (N. DEBEVOISE) تاریخ سیاسی‌پارت ترجمه علی‌اصغرحکمت

۳- سید محمدتقی‌مصطفوی‌هگمتانه (همدان)

۴- ملک‌زاده بیانی دو گنجینه‌سکه‌اشکانی‌فصلی‌ازمجله سوم گزارشهای‌باستانشناسی، سال ۱۳۳۴

۵- ملک زاده بیانی پایتخت‌های شاهنشاهی ایران ، هگمتانه (همدان) ، تیسفون از انتشارات شورای‌مرکزجشنهای شاهنشاهی‌سال ۱۳۵۰

۶- گریشمن ایران از آغاز تا اسلام ترجمه‌محمدمعین

۷- گونشمید. تاریخ ایران وممالک همجوارازرمان اسکندر تاانقراض اشکانیان. ترجمه کیکاوس جهانداری

8 - N PIGULEVSKAJA

Les Villes de l'Etat Iranien aux epoques parthes et Sassanides 1963

9 - J DE MORGAN

Manuel de Numismatique Orietale T.I Paris 1963

10 A FLORANCE

Geographic lexicon of greek coins inscriptions U.S.A 1966

11-- Mc. Dowell

Coins from Seleucia on the Tigris

University of michigan 1935

12--- PERCY GARDNER

The coinage of Parthia 1968

13--- D. SELLWOOD

Coinage of Parthia London 1971

14-- M ABKARIANS AND D. SELLWOOD

A. Hoard of Early Parthian Drachme.

Numismatic cronicle Vol. x1 1971

15— W. WORTH

Catalague of the coins of Parthia

British Museum
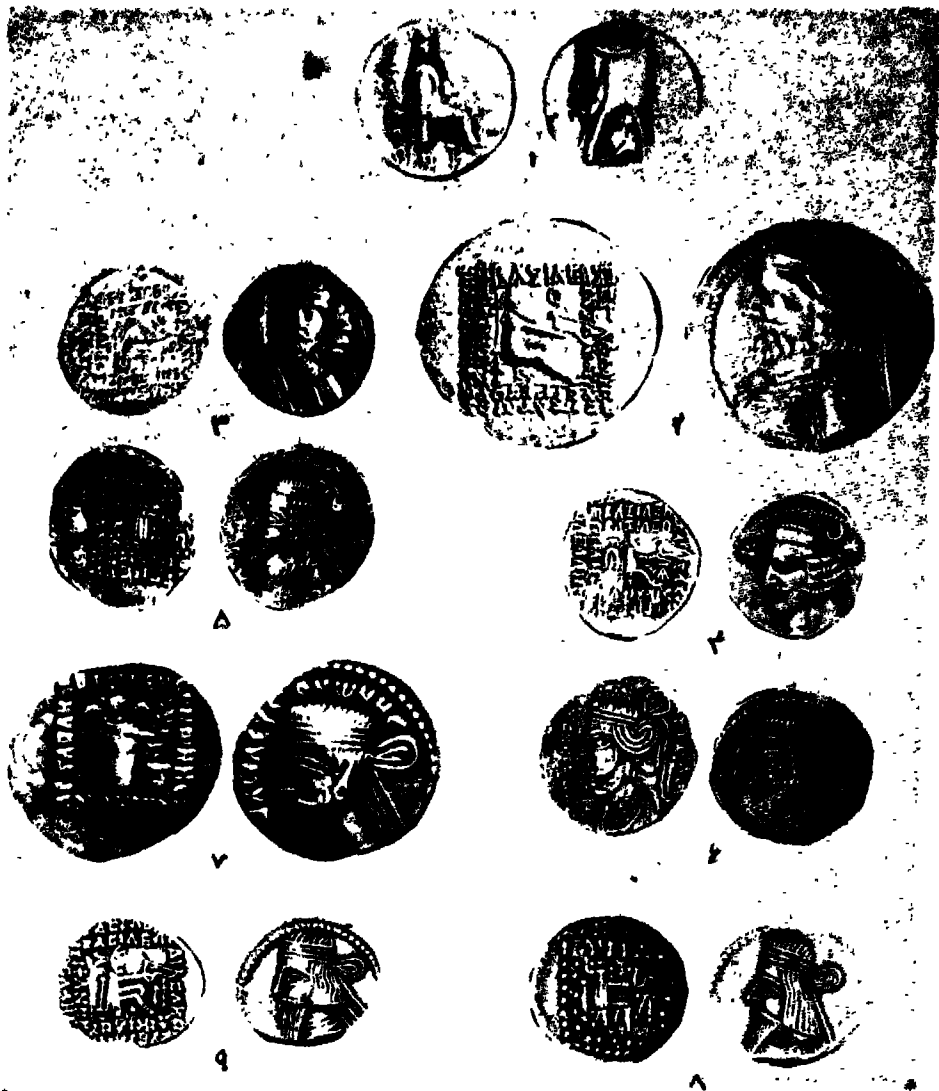
ش ـ ١ : ارشك اول یا تیرداد اول ، درزیر تخت علامت ضرابخانه مهرداتکرت (نیسا) قراردارد

ش ـ ٢ : اردوان دوم : علامت ضرابخانه تیسفون در بالای کمان نقراست

ش ـ٣ : مهرداد سوم : در زیرکمان علامت ضرابخانه ری (رگا) واقع است .

ش ـ ٤ : ارد اول : در زیرکمان علامت ضرابخانه اکباتان = هگمتانه (همدان) قرار دارد .

ش ـ ٥ : فرهاد چهارم : درزیرکمان علامت ضرابخانه لائودیسیا (نهاوند) قرار دارد .

ش ـ ٦ : فرهاد پنجم : درمقابل سینهٔ ملکه موزا (مادرفرهاد پنجم) علامت ضرابخانه هگمتانه = اکباتان (همدان) نقراست .

ش ـ ٧ : ونن اول : درزیر شاخه نخل علامت ضرابخانه‌اکباتان (هگمتانه = همدان) نقراست .

ش ـ ٨ : اردوان سوم : علامت ضرابخانهٔ آریا (هرات) در زیرکمان قرار دارد .

ش ـ ٩ : گودرز : علامت ضرابخانهٔ ری (رگا) درزیرکمان واقع است .
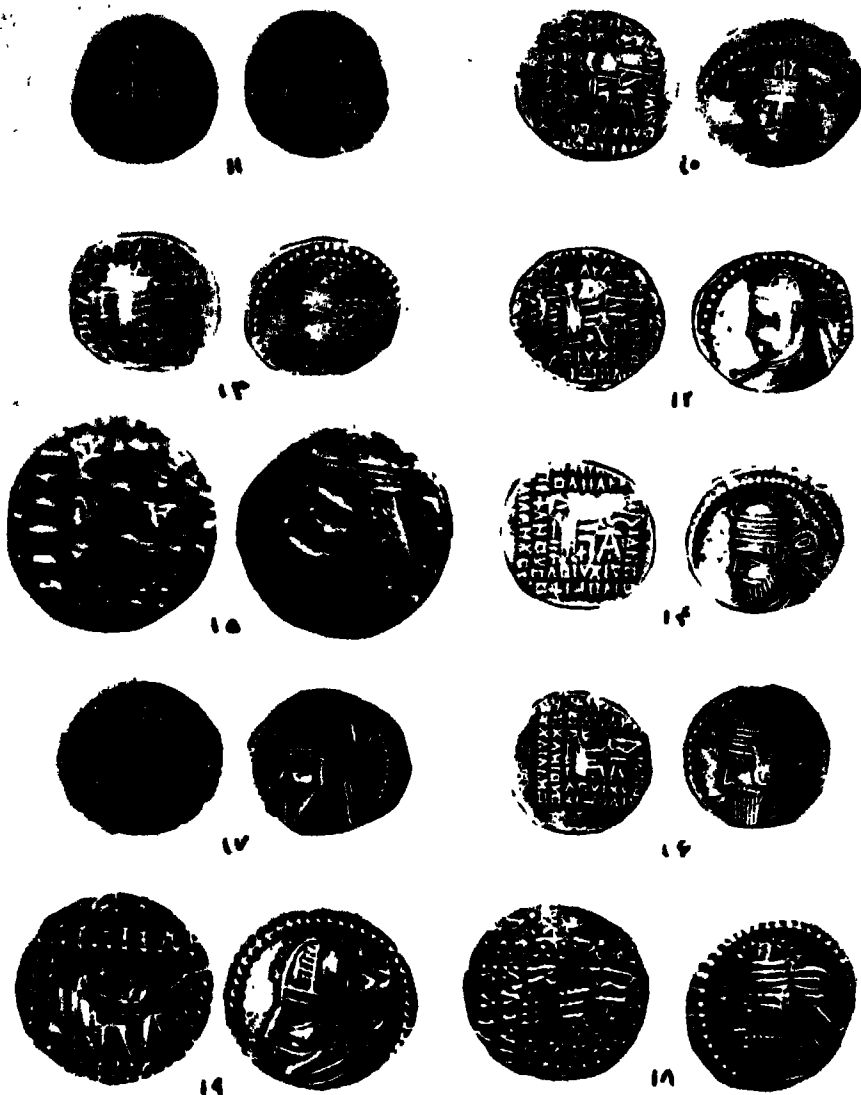
۱۰ـ مهردات : علامت ضرابخانه اکباتان (هگمتانه = همدان) درزیرکمان نقراست .
۱۱ـ بلاش اول : علامت ضرابخانه اکباتان (هگمتانه = همدان) درزیرکمان قراردارد .
۱۲ـ پاکردوم : در زیرکمان علامت اکباتان قرار دارد .
۱۳ـ خسرو : علامت ضرابخانه اکباتان در زیرکمان نقراست .
۱٤ـ بلاش دوم : باعلامت ضرابخانه اکباتان (هگمتانه = همدان) .
۱۵ـ بلاش سوم : در زیر تخت علامت ضرابخانه مهرداتکرت (نیسا) نقراست (چهاردرهمی) .
۱٦ـ بلاش سوم : درزیرکمان علامت ضرابخانه اکباتان (همدان) قرار دارد .
۱۷ـ بلاش پنجم : علامت اکباتان (هگمتانه = همدان) در زیرکمان قراردارد .
۱۸ـ اردوان پنجم : درزیرکمان علامت ضرابخانه اکباتان قرار دارد .
۱۹ـ ارتاباز : علامت ضرابخانه اکباتان (هگمتانه = همدان) در زیرکمان قرار دارد .

وشاهان با اقتدارآن دودمان است ودر تلفیق چند رنگ در طغرای صفوی وحاشیه مهرشاه سلطان حسین صرفاً جهت تزیین وزیباکاری بکاررفته ویا احیاناً رموز دیگری‌داشته است که برای بنده مکتوم می‌باشد

طغرای شجره شاه سلطان حسین

موسی صفوی
علی بن
ابراهیم بن
جنید بن
حیدر بن
علی بن
واخوه بن
مصطفی هـ بن
طهماسب بن
سلطان محمد بن
عباس بن
صفی بن
عباس بن
سلیمان بن
[من] حسین بن (نام حسین بطور مختصر دیده میشود)
مهر شاه سلطان حسین

قسمت بالا حسبی الله

(۲)

حاشیه اشعار بخط نستعلیق

جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاك نیست بر در او
گر فرشته است خاك بر سر او

وسط نام شاه سلطان حسین وارث ملك سلیمان جهان سلطان حسین

این مهر بیر منحصر بفرد بوده وفقط دراین شجره بکار رفته است زیرا مهرهای دیگر خطوط حاشیه به خط نسخ بوده با سجع وسط مهرفوقهائی ست این مهر دارد (این مهر درحاشیه سمت چپ طغرای سلاطین صفوی دیده میشود وحاشیه آن با برگهای طلائی و رنگ‌های دیگر مزین می‌باشد)

محمدالمصطفی صلواةالله

سطر۱ من بعده وضیعه اسدالله‌الغالب غالب کل غالب ومطلوب کل طالب امیرالمؤمنین وامام‌المتقین ویعسوب‌الدین

علی بن ابی‌طالب وعلی آله الابرار الذین اذهب عنهم‌الرجس وطهرهم تطهیرا **وبعد** بررأی ارباب‌الباب و اصحاب آداب پوشیده نماند که از طرق مختلفه ارباب سلوك ورشاد وسبل متنوعه اصحاب صلاح وسداد و طریقی که ازرأی تحقیق ویقین مطابق شریعت غراء نبوی و موافق مذهب بیضاء اثنی‌عشری بوده باشد طریق قویم و منهج مستقیم حضرات عالیات مشایخ عظام کرام **صفوی** است و جهت هدایت و دلالت اصحاب غوایب وجهالت تعین خلفاء دیندار ونصب امناء پرهیزکار درهرقطری ازاقطار بلاد مسلمین و هر مصری از امصار عباد مؤمنین بر ذمت همت مرشدانه واجب و لازم و فرض و متحتم است که لب تشنگان وادی ضلالت را

بسرچشمه هدایت دلالت نمایندلاجرم دراین وقت که خلافت پناه بالی خلیفه ولد صفی‌قلی خلیفه بدرگاه معلی آمده وصورت ارادت و اخلاص خود را نسبت بدین آستان‌ولایت نشان واضح ولایح گردانیده شجرهٔ مطاعه اعلیحضرت طوبی‌آشیان قدس مکان (شاه‌باباام‌انارالله‌برهانه) را که برطبق شجره نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران جد بزرگوارم طاب ثراه درباب تفویض خلافت‌جماعت شقاقی بوالدمربور اوصادر گشته ابراز وعرض نمود که والد او متوفی شده واستدعاء صدورشجره‌مطاعه درباب رجوع خلافت مذکوره بخود نمود و بموجب محصر علیحده جمعی خصوصاً امارت وحکومت‌پناه امامقلی سلطان‌حاکم سراب وقاپوچی‌باشی‌دیوان‌اعلی و رفعت پناه سرحد بیك یوزباشی تصدیق وراثت و قابلیت او در امر مزبور کرده‌اند چون بموجب شجرهٔ مقدسه جداگانه خلافت مذکوره قبل‌ازاین‌باخلافت‌جمعی‌دیگر بخلیفه سبد ولی‌من‌اولادخلیفه‌عاموك مرجوع شده تغییر از مشارالیه و ایجاباالمسئوله بدستور صفی‌قلی خلیفه مربور سالی خلیفه مشارالیه مفوض و مرجوع فرموده ارزانی داشتیم که طالبان خودرا بعداز تحقیق حال و تنقیح استحقاق و استیهال بتاج و هاج سر افراز نموده وایشانرا بولایت اهل بیت کرام علیهم‌التحریر والسلام جمیع مفروضات و مسنوناب عبادات وطهورواغتسال و اقامت صلوات خمس واداء زکوة وخمس و صوم شهر رمضان و حج بیت‌الله‌الحرام و عمره و زیارت مدینه طیبه حضرت خسرالامام علیه وآله الصلواة الیهم وایتاء یوم‌الحصاد وماعون وحق معلوم للسایل والمحروم واصطناع معروف‌واطعام طعام و قرض حسن وصله ارحام و عدل واحسان وتوفیه مکیال‌ومیزان وبروالدین و دوام اذکار و قیام لیل و صیام نهار و مکارم اخلاق ومحاسن

اطوار و سایر طاعات وعبادات مأمور و مشغول گرداند و از مجرمات افعال ومنهیات اقوال وشرك بالله وانكار ماانزل الله وحق آل رسول اله وقتل ناحق واکل میته و دم و لحم خنزیر و سایر مافی الآیة الشریفه و قذف محصنات و تصرف مال ایتام و شرب خمور و مسکرات و ارتکاب سرقه و میسر و لواط وزنا وربا وربا واقسام حرام ویأس من روح اله وامن من مکر الله وسحر و عقوق و عبن غموس و نقص عهد و خلف و عدو منع زکوة و ماعون و ترك صلوة و ماورض الله و نکاح امهات و سایر من فی الآیة المقدسه و رؤیت عورات اجنبیه و کتمان شهادت و شهادت زور و تصرف مال غیر کذب مطلق و کذب علی الله وعلی حجج اله وغیبت وبهتان و تکذیب انبیا وحجود اوصیا علیهم الصلوات والتحایا و رکوب فواحش ماظهر منها ومابطن وتطفیف کیل و حیف وصیت وخدعه وخیانت ولهوولعو و تزمیر مزامیر ومعارف وفحشاء ومنکر وبغی وانتهاك معاصی واصرار صغایر وسایر مایکون من هذا القبیل منع وزجر نموده در هرباب از شریعت غراء نبوی وملت بیضا اثنی عشری وآداب و اطوار مشایخ عظام کرام صفیه صفویه اصلا ومطلقاً عدول وانحراف نورزد وطریق طالبان خلافت پناه مزبور آنکه اورا خلیفه خود ونصب کرده نواب همایون ما دانسته اوامر و نواهی مشروعه اورا مطیع ومنقاد باشند و اعزاز و احترام بجا آورند حکام کرام سیما حاکم شقاقی (یاشفاعی) حسب المسطور مقرر دانسته امداد واعانت شرعی خلافت پناه مشار الیه بتقدیم رسانند دراین باب قدغن دانسته وهرساله شجرهٔ مجدده نطلبند و چون این شجره بتوقیع وقیع رفیع منیع اشرف اقدس اعلی مزین ومحلی گردد اعتماد نمایند تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۱۱۲ .

پشت فرمان

هو

از قرار نوشته خلافت‌ورفعت ومعانی پناه عزت و عوالی دستگاه خلیفة الخلفائی سراجاللخلافه والعزوالمعالی ابوالقاسم‌بیک ایواغلی‌شاملوخلیفة‌الخلفا برضمن شجره سابقه که نزد مودیست دیون علیحده خلیفةالخلفاء مزبور ایضاً ثبت شد

مهر ابوالقاسم

شی پیرامون زندگانی و فعالیت

انیان بزرگ عصر ساسانی

از

علاءالدین آذری

ر در تاریخ ـ استادیار دانشگاه اصفهان)
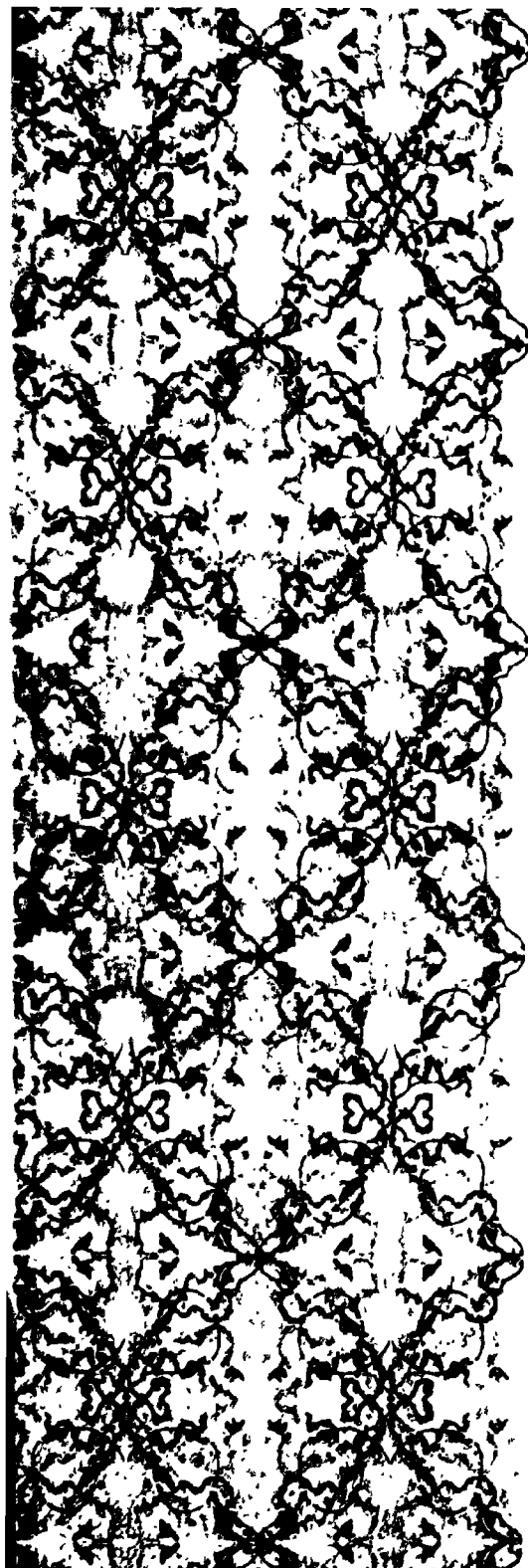
نوشته : علاءالدین آذری
(دکتر در تاریخ - استادیار دانشگاه اصفهان)

بحثی پیرامون زندگانی و فعالیت
روحانیان بزرگ عصر ساسانی

مقدمه :

هرچند راجع به زرتشت و زرتشتیان و آیین ایشان اطلاعات نسبتا زیادی داریم و میدانیم درباره آنها بتفصیل سخن گوئیم با اینحال هنوز در برخی از موارد آگاهیهای ما ناچیز است و هنگامیکه در آن باب بتحقیق میپردازیم به کمبود منابع و ماخذ برمیخوریم. یکی از ان موارد زندگانی روحانیان بزرگ زرتشتی در دوره ساسانیان است که کمتر از فعالیتهای آنها و چگونگی نفوذ ایشان در دستگاه حکومت وقت و نحوه مبارزه بادشمنان آیین مزدیسنا اطلاعی بما رسیده است.

موبدان یا هیربدانی که صاحب اقتدار بودند و در کلیه شئون سیاسی و اجتماعی و مذهبی رسما و علنا مداخله میکردند. اینان در مراسم تاجگذاری شاهنشاه ساسانی تاج را برسروی مینهادند، موبدان بزرگ گهگاه همچون کشیشان نصاری باعترافات شاهان ساسانی گوش فرا میدادند و یا وصایای ایشان را برای شاهزادگان و رجال و درباریان بازگو میکردند.

در دوره طولانی سلطنت ساسانیان گاهی بروحانیانی برمیخوریم که چون پیشرفت اقلیتهای مذهبی را درانتشاردین خود، مخالف و مغایر مصالح آیین خویش میپندارند شاهان را به انجام اعمال خشونت‌آور نسبت بآنان تشویق مینمایند.

موبدانی‌که یار ویاور شاهان‌بودند وایشان راهمه‌جا همراهی میکردند وزمانیکه مسئله دشواری پیش‌میامد بادانشی‌که اندوخته بودند شهریاران‌راآسوده‌خاطر میساختند ومعضلات را از پیش پای ایشان برمیداشتند.

نظرروحانیان بزرگ زرتشتی درباره انتخاب پادشاهان ساسانی قاطع بود وهمچنین حق‌عزل‌آنها را داشتند وبقول‌کریستن‌سن‌اصل قابل‌عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود دردست موبدان. اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشدند وهریك از آنها متکی بر یك‌فرقه از نجبای عالی مرتبت بودند رأی روحانی اعظم قاطع‌میگردید. چه او نمایندهٔ قدرت دینی ومظهرایمان واعتقادمذهبی محسوب میشد [۱]

روحانیان زرتشتی درعصر ساسانی

درباره‌اولین موبذان موبذیاموبدموبدان‌اختلاف‌عقیده‌موجود است، در بندهش آمده است که نخستین موبد موبدان [۲] بزرگترین

۱ ــ ر . ك به کتاب ایران در زمان ساسانیان تالیف پروفسور آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۸٦

۲ ــ Moobed یکی از مراتب دینی زردشتی است در یزد Mubed نیز تلفظ‌کنند ــ نقل ازفرهنگ بهدینان‌گردآورده سروش سروشیان با مقدمه پورداود بکوشش منوچهر ستوده (موبدان موبد ــ مکوپتان مکوپت) ایرانیان منصبها داشته و مهمتر ازهمه این منصب بودکه صاحبانش واسطه میان شاه و رعیت بودند . اول و مهمتر از همه موبد بودکه معنی آن حافظ دین است زیرا دین بزبان فارسی «مو» و «بد» بمعنی حافظ است . موبدان موبد رئیس موبدان و قاضی‌القضاة بوده و اعتبار فراوان داشت و همانند پیمبران بود . هیربدان ازلحاظ مقام مادون موبدان بودند (التنبیه والاشراف ، مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده ص ۹۷) .

پسر زرتشت یعنی ایسدواستر [۳] بوده است.

درکتاب کیانیان [۴] آمده استکه پس از قتل زرتشت.جاماسپ حکیم ریاست عالیه زرتشتیان را یافت واو نخستین موبد بود که این مقام را از گشتاسب گرفت [۵]

اکنون لازمست چند کلمه‌ای راجع باهمیت مقام موبدان موبد و نقشی‌که صاحبان این مقام درشاهنشاهی ساسانیان ایفا کرده‌اند سخن گوییم :

رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زرتشتیان داشت موبدان موبد بود ، اولین دفعه که مانام چنین صاحب مقامی را می‌شنویم. انجائی استکه اردشیر شخصی راکه ظاهراً ماهداذ (طبری) نام داشت بمقام موبدان موبدی نصب کرده استشاید این مقام پیش‌از اردشیر هم بوده است لکن اهمیتان وقتی بالاگرفتکه دین‌مزدیسنی درکشورایران صورت رسمی یافت [۶]

هانری ماسه در این باره گوید «یك رئیس مذهبی هم بود که موبدان موبد نام داشت واخذ تصمیم درباره مسائل مذهبی بعهده او بود وتمام مسائل سیاسی وفلسفی مربوط بمذهب زرتشت را او حل و فصل میکرد . ازطرف دیگر تعداد روحانیون بسیار زیاد بود روحانیان در تمام امور مهم زندگی مردم دخالت میکردند زیراکه

۳ ـ در فروردین یشت ، بند ۹۸ از سه پسر زرتشت یادشده ازاینقرار
۱ـ ایست واستره Isat-Vâstra ۲ـ هوره چیثره Hvare Chithra
۳ـ اوروتت‌نره Urvutat-Nara ـ در ادبیات کنونی زرتشتیان این پسران ایسدواستر ، اروتدنر و خورشید چهرنام میبرد (نقل ازکتاب مزدیسنا وادب پارسی تالیف شادروان محمد معین ص ۹۲)

٤ـ کیانیان ـ کریستنسن ـ ترجمه ذبیح‌اله صفا ص ۱۷٦

۵ ـ مورخان قدیم اورا نخستین پادشاهی میدانندکه به‌آیین زرتشت گروید.

٦ ـ ایران در زمان ساسانیان ص ۱۳۸ و ۱۳۹

مذهبی که یکی از اصول آن پاکیزگی بود غالب اعمال روزانه زندگی را زیر نظارت خود میگرفت ...»[۷]

روحانیان در دوره ساسانیان از اختیارات وسیعی برخوردار بودند، مخصوصاً آنزمان که شاه را لیاقت وکفایتی نبود این جماعت با کمك اشراف و درباریان از موقع مناسب سوء استفاده کرده و بمیل خود و با توجه بمنافع خویش برتق وفتق امور میپرداختند.

شاهان را آن قدرت نبودکه موبدان را ازکار برکنار سازند ومقام ومسند آنانرا بدیگران واگذار نمایند. ولی موبدان بزرگ هرزمان‌که روش‌وطریقه‌حکومت پادشاه‌رامخالف منافع‌طبقه‌خویش تشخیص میدادند بیدرنگ باکمك رجال ناراضی دست بکار شده زمینه را برای سقوط‌ان پادشاه از تخت‌وتاج فراهم ساخته ودیگری راکه بامقاصد وامیال خویش موافق میدیدند بشاهی برمیگزیدند شواهد بسیاری در مورد فوق در تاریخ ساسانیان داریم مثجمله عزل قباد اول از سلطنت و روی کار آوردن جاماسب ...

«درچنین دستگاهی تعصب دینی بسیار بوده است. دلیل دیگری که‌برروحانیت‌شاهنشاهان ساسانی‌داریم اینست‌که درمیان‌نقشهای برجسته‌ایکه ازشاهنشاهان ساسانی هست هرکدام ازایشان‌که‌نقشی ازخود گذاشته‌اند یك مجلس تاج ستانی هم ازیشان هست که ایستاده‌اند وکسی‌که مظهر دین ومظهر اهورمزدست و ممکن هم هست موبدان موبد زمان باشد تاج را بدست او میدهد و او را بپادشاهی برمیگزینند.»[۸]

روحانیان زرتشتی دراین ایام به سه‌گروه تقسیم میشدند: ۱ــ موبدان ۲ــهیربدان۳ ــآذربدان.رئیس‌موبدان،موبدان‌موبدان بودکه بالاترین مقام روحانی را داشت و درپایتخت اقامت میکرد

۷ ــ تمدن ایرانی ص ۱۸٤ و ۱۸۵

۸ ــ مسیحیت در ایران ــ سعید نفیسی ص ٤۰ و ٤۱

و دربسیاری ازمراسم رسمی درباری شرکت داشت، موبدان موبد درعصر ساسانیان زمانی پس‌ازشخص شاه مقام نخستین را درکشور داشت و گاهی پس‌ازبزرگفرمذار نام وی برده شده‌است. موبدان‌در شهرهای بزرگ وکوچك بااختیارات بسیار مشغول‌کار بودند و گهگاه درکارهای‌اداری وسیاسی‌نیز بمقتضای زمان مداخله‌میکردند.

اموزش وپرورش وقضاوت و دادرسی برعهده هیربدان بود طبقه مزبور فرزندان اعیان واشراف ونیز روحانی‌زادگان را تعلیم میدادند، عامه مردم را ازتحصیل دانش بهره‌ای نبود [۹]

آذربدان در آتشکده‌ها و اتشگاه‌ها اقامت داشتند و حافظ و نگهبان آتش مقدس بودند اینان علاوه برمراقبت در حفظ‌آتش و ممانعت ازخاموش شدن ان درموزد پاکیزه بودن محوطه آتشکده‌ها سعی بلیغ داشتند و همچنین دربرگزاری مراسم نماز وکستی‌بندان کودکان و ازدواج وفوت نظارت میکردند.

اکنون درباره‌برخی از موبدان و هیربدان‌بزرگ عصرساسانی که درخصوص زندگانی وفعالیتهای آنها خبرهانی بما رسیده است صحبت میکنیم :

۱ـ تنسر

تنسر در زمان سلطنت اردشیر بابکان میزیست ، اردشیر وقتی سلطنت اشکانیان را پایان بخشید برطبق نوشته بندهش، کتگ خوتایان (ملوك‌الطوایف) را برانداخت، کشور را آیین داد و مزدیسنا را رونق بخشید.اما درباره تنسر باید گفت که اونخستین روحانی نامداری است‌که وجود تاریخی داشته و دراشاعه آیین

۹ ــ هیربدان علاوه برآموزش وپرورش‌کودکان و جوانان برآتشکده ها نیز ریاست داشتند و آنها را نگهبانان آتش مقدس یا آتش وهرام (بهرام؟) دانسته‌اند .

مزدیسنا وتنظیم متون اوستا کوشا بوده است وی مقام هیربدان هیربد را داشته و دربسیاری از نوشته‌های مورخان اسلامی نام او را میيابیم . تنسر ازجانب شاهنشاه ساسانی ماموریت یافت‌که متون اوستا راکه پراکنده بود ونخستین بار درزمان بلاش(ولاش) اول (۵۲ـ۷۸) میلادی جمع‌آوری شده بود دیگـر بار گرد آورد و در دسترس همگان قراردهد مأموریت وی باحمایت بیدریغ اردشیر که خود از خاندان روحانی نیز بود باکمك جمعی از روحانیان بـ موفقیت به‌انجام رسید و اوستا تدوین گردید . درکتاب مـزدیسنا وادب پارسی از او تحت عنوان موبدان موبد یاد شده و خاطرنشان گردیده است‌که تنسر، اوستا را درگنج شیپگان نگاهداشته و بنشر معارف آن پرداخته است[۱۰] گروهی براین عقیده‌اندکـه تنسر و ابرسام وکـرتیر که ما آنها را از روحـانیان طراز اول دوران نخستین سلطنت ساسانیان میدانیم درحقیقت یکنفر بوده و از او بنامهای مختلف یادشده است ولی این مطلب ازمرحله حدس وگمان خارج نشده است .

بعضی از وقـایع نگاران ومحققان اسلامی دربـاره تنسر و اقدامات او سخن‌گفته واز وی به‌نیکی یادکرده‌اند منجمله مسعودی که نوشته است : تنسر به خاندانهای بزرگ‌تعلق داشته و پدرش پادشاه محلی پارس بوده است. روحانی مزبور دوران جوانی را در ناز ونعمت سپری ساخته وبراثر واقعه‌ای از لذایـذ زندگی چشم پوشیده وزهد وتقوی پیشه ساخته است. زمانیکه اردشیر بقدرت رسیده تنسر در رسمیت دادن آئین زرتشتی باو یاری کرده است.

چیزی‌که از تنسر باقی مانده ونام اورا جاودان ساخته نامه

۱۰ـ مزدیسنا وادب پارسی ـ شادروان محمد معین ص ۲۲۷
مسعودی درکتاب التنبیه والاشراف ص ۹۲ گوید «تنسر موبد اردشیر نیزکه دعوتگر و مبشر ظهور وی بوده درآخر نامه به ماجشنس فرمانروای جبال دماوند و ری وطبرستان و دیلم وگیلان این مطلب رانیزذکرنموده است.»

مشهوریست منسوب باوکه بـرای گشنسپ شاه پادشاه طبرستان نوشته و در این نامه از او دعوت کرده است‌که از اردشیر شهریار ساسانی اطاعت کند وفرامین اورا گردن نهد .

در باره این نامه مشهور سخن بسیار گفته شده مخصوصاً با بررسی مفاد آنچه گذشت واغماض مذهبی را خاطر نشان ساخته است بعید بنظرمیرسدکه درآغازسلطنت ساسانیان‌که تعصب شدید مذهبی حکمفرما بوده برشته تحریر در آمده باشد و بطور کلـی اینطور نتیجه گرفته‌اندکه این نامه در زمان خسرو اول انوشیروان نوشته شده و برای پادشاه طبرستان ارسال شده است .

اکنون‌قسمتی از نامه مذکور راکه مجتبی مینوی ودارمستتر در برگرداندن و ترجمه‌آن از پهلوی‌بفارسی همت‌گماشته‌اند‌در اینجا ذکر مینمائیم :

«چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضر کنند و این دوکس دیگر جمع شوند ورای زنند ومهر ونبشته‌ها برگیرند تا این سه کس را بکدام فرزند رای قرار گیرد. اگر رأی موبدان موبد موافق رأی سه گانه باشد . خلاین راخبر دهند. واگرموبد مخالفت کند، هیچ آشکارا نکنند نه از نبشتها و نه از رأی و قول موبد بشنوند تا موبد تنها با هرابده و دینداران و زهاد خلوت سازد وبطاعت و زمزم نشیند و ازپس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع وخضوع و ابتهال دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوندآنچه خدای تعالی ملکه‌دردل موبد افکندبرآن‌اعتماد کنند ودرآن شب ببارگاه تاج وسریر فرو نهند واصناف و اصحاب مراتب بمقام خویش فرو ایستند، موبد باهرابده و اکابر وارکان واجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود وجمله صف زنند پیش و گویند : «مشورت‌خویش پیش خدای‌بزرگ برداشتیم ، ما را رشاد الهام فرمود و برخیر مطلع گردانید، موبد بانگ بلند بردارد و بگویدکه «ملائکه بملکی فلان‌بن فلان راضی شدند شما خلایق نیز

اقرار دهید و بشارت باد شما را آن پادشاهزاده را بردارند و برتخت نشانند و تاج بر سر او نهند و دست او گیرند و گویند «قبول‌کردی از خدای بزرگ عزاسمه بردین زردشت کــه شهنشاه‌گشتاسب بن لهراسب تقویت کرد و اردشیر بن بابك احیاء فرمود» پادشاه قبول کند برین عهد و گوید «انشاءالله برصلاح رعیت موفق باشم» خدم وحرس بااو بمانند و دیگر انبوه وگــروه با سرکار ومعیشت خود شوند . . . .»

۲ــ ابرسام ۳ــ ماهان ٤ــ ماهداذ ۵ــ فاهر

در نوشته‌های مورخان اسلامی باسامی این چهار تن در جزو موبدان بزرگ برمیخوریم که درزمان اردسیر بابکان میزیستند و برخی از آنان مقام وزارت هم داشتند (ابرسام) معلوم نیست‌که همه آنها وجود تاریخی داشته‌اند یا خبر و یا ممکن است ماهان و ماهداذ یکی باشند ابرسام علاوه برمنصب موبدان موبدی ،مقام وزارت سر دودمان سلاله ساسانی را هم داشت درباره او داستانها و روایات بسیاری ذکر کرده‌اند که دراین مختصر نگنجد بلعمی گوید :

«او را وزیر بود و موبدی بزرگ نام وی هرجند بن سام (ابرسام ؟) باحکمت بسیار و اردشیر از او ایمن بود». [۱۱]

طبری نام موبدان موبد اردشیر را فاهــر ذکر کرده است [۱۲] کریستنسن نام ماهداذ را جزو موبدان بزرگ زمان اردشیر ذکر کرده است .

همانطوریکه درفوق اشاره شد درباره موبدان متعدد ایندوره نباید شك و تردیدی بخود راه داد چون درطــول سلطنت اردشیر

۱۱ ــ تاریخ بلعمی ص ۸۸۷

۱۲ ــ تاریخ الطبری القسم الاول ۲ــص ۸۱٦ ــ چاپ بیروت ــ لبنان

(۲۴۱_۲۲۶ م) [۱۳] امکان دارد برخی از موبدان وفات یافته و دیگران جای آنها را گرفته باشند بنابراین پافشاری در این مطلب که کلیه موبدانی که مورخان نام میبرند باید یکنفر باشد امری بیهوده است .

۶ـ کرتیر

آگاهی ما از احوال و زندگانی این شخص بمراتب بیش از سایر موبدان است زیرا از او نقوش برجسته و سنگنبشته هائی بر جای مانده است و برخی از محققان بزرگ معاصر با قرائت دقیق از نوشته ها به اخلاق و رفتار و فعالیتهای سیاسی و مذهبی این موبد جاه طلب اوایل دوره ساسانی پی برده اند .کرتیر موبدان موبدی بود که درباره او نوشته اند برای استحکام مبانی آیین زرتشت از هیچ کاری فروگذار نمیکرد، او از اذیت وآزار ورنج دادن اقلیتهای مذهبی ابائی نداشت .گویند وی درزمان سلطنت پنج پادشاه ساسانی میزیسته است (اردشیر ــ شاپور ــ هرمز اول ــ بهرام اول ــ بهرام دوم) و بعضی هفت پادشاه ذکر کرده اند. اگرما آغاز سلطنت اردشیر را سال ۲۲۶ بدانیم و پایان سلطنت بهرام سوم را سال ۲۹۳، رقم ۶۷ بدست میآید واین مطلب روشن میسازدکه موبد مذکور سالها برامور دینی ریاست داشته و درمواقع لزوم از مداخله در امور اداری و سیاسی امپراتوری ساسانیان دریغ نداشته است البته نباید تصور کرد که درتمام این ۶۷ سال کرتیر برمسند قدرت دینی تکیه زده است بلکه بخشی از آن را باید بحساب آورد از طرفی معلوم نشده است کرتیر عنوان یالقبی محسوب میشده و یا نام اصلی موبدان موبد بوده است این موضوعی است که هرتسفلد و دیگران بان اشاره کرده اند. درباره کرتیر باید بگوئیم که قدرت و نفوذ وی از

۱۳ ــ اردشیر درسال ۲۰۸ میلادی بپادشاهی محلی پارس رسید ، در سال ۲۲۴ تیسفون رافتح و درسال ۲۲۶ رسما شاهنشاه ایران گردید.

که‌کوچکترین فرزند شاپور اول یعنی نرسی نتواند پس‌ازبرادر ناتنی‌اش بهرام اول بپادشاهی برسد زیرا نرسی بشیوه پرستش و ویژگیهای اناهیتا بیشتر پایبند بود . پسر بهرام اول بنام بهرام دوم‌که تحت نفوذ موبدان موبد بود بپادشاهی رسید وی‌سپاس‌خود را، از رهبر معنوی خویش بهرشکلی‌که ممکن بود نشان‌داد. کرتیر لقب غیرعادی «کرتیر بخت‌روان هرمزد ـ موبد» (کرتیر رهاننده روان بهرام موبداهورمزدا) گرفت همچنین بهرام اورا ازجمله بزرگان ساخت‌وآتشکده مقدس‌ساسانی اناهیتارا دراستخر باوسپرد وبالاخره اوراموبدهمه‌کشور ودادور(وزیر دادگستری) نمودیعنی بهرام دوم افزون برنیروی دینی بی‌اندازه‌ای‌که‌کرتیر داشت .او راپیشوائی‌کارهای دینی سراسر ایران زمین بخشید .

پس ازاینکه بهـرام دوم درسال ۲۹۳. نزدیك به۳٤ سالگی درگذشت و عموی ۵۸ ساله‌اش نرسی پس‌از برکنار ردن بهرام سوم خردسال‌که چهار ماه بیشتر شهریاری نکرد بشاهنشاهی رسید. ستاره نیرومندی کرتیر رو به افول نهاد ودیری نپائید که کرتیر هم در سنی نسبتاً بالا درگذشت. کرتیر بزرگمردی بودکه دست کم در زمان هفت شهریار ساسانی [۱۷] کارهای برجسته دینی و دولتی را در دست داشت [۱۸] اکنون بطوراختصار مطالبی درباره سنگ‌ـ نبشته‌های کرتیر ازجمله سنگنبشته موجود در کعبه زرتشت ذکر مینمائیم.... ومن‌کرتیر (موبد) چون به‌ایزدان و شاپور شاهنشاه خوب پریستار و خوشکامه بودم ــ مـرا بدان سپاس‌که به‌ایزدان و

۱۷ـ این مطلب جای‌بحث است که چطور موبد مذکور در زمـان هفت پادشاه میزیسته ؟

۱۸ـ نقل از مقاله کرتیر وسنگنبشته اودرکعبه زرتشت ـ والنر هینتس‌ـ تـرجمه و نگارش پرویز رجبی مجله بـررسیهای تـاریخی شماره مخصوص ص ۳ تا ص ٦٦

شاپور شاهنشاه کرده بودم ــ آنگاه شاپور شاهنشاه برای کــردگان یزدان (کارهای دینی) در دربار و شهر بشهر (کشور بکشور) ــ جابه‌جاــ در همه شهرهاــ به‌انجمن مغان (مغستان) کامکار وفرمان روا کرد و به‌فرمان شاپور .

برای اینکه بدانیم کرتیر نسبت به‌پیروان ادیان دیگرچگونه رفتار کرده است باید بنوشته زیرتوجه کنیم :

« . . وکیش اهریمن ودیوان از شهر رخت بربست وناباور دو بد ویهود و شمن و برهمن و نصاری و مسیحی و ملک تک (؟) و زندیک در کشور زده شدند و بتها شکسته شدند ــ و کنام‌دیوان ویران گشت و جایگاه و نشستگاه ایزدان گردید و شهر به شهر ــ جا به جا ــ بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بزرگ اذر بهرام نهاده شد» .

آنگاه‌از رنج و زحماتیکه بــرای تحکیم اساس آئین مزدیسنا متحمل شده است سخن میگوید :

«از آندم ، از برای ایزدان و خدایان (شاهان) و رأی روان خویش بسی رنج وناکامی دیدم وبس آذران (آتشکده‌ها)ومغان‌در ایرانشهر آبادان کردم و درباره آذر و مهمردان انیران که‌بکشور انیران بود، تا آنجا کــه اسب ومــرد شاهنشاه میرسید: شهرستان انطاکیه وشهرسوریه . . .

کرتیر نوشته است‌که کسانی را که آتشکده‌ها را خراب‌کرده و اموال آنرا غارت کرده‌اند بکیفر رسانیده است واین مسئله مبین اینست‌که در سرزمینهای تابعه شاهنشاهی ساسانی ایجاد آتشکده‌ها همواره بآسانی و سهولت امکان پذیرنبوده بلکه بامخالفت پنهانی ویا آشکارمردمانی‌که درآئین دیگر بوده‌اند مواجه شده‌است[۱۹]

یکی دیگر از کسانیکه درباره حیات سیاسی و دینی کرتیر

۱۹ ــ همان مقاله بطور اختصار .

اطلاعاتی بما میدهدپ - ژ - دومناسه (مناژ)است نویسنده مزبور درباره این روحانی مشهور اوایل دوره ساسانیان گوید :

«کرتیر ، هیربد نامدار و روحانی بزرگ طی مدت سی‌سال اعمال قدرت خویش‌که معاصر با سلطنت شاپور اول، هرمز اول و بهرام دوم بود فقط بطرد نمایندگان مذاهب متنوعه از قلمرو ساسانیان اکتفا نکرد . چه بهتر رشته سخن را بخودوی‌واگذارکنیم آئین مزدائی بدست من تحکیم یافت ومردان فرزانه بحق مقام والا و نیروی شایسته یافتند از بین مغان آنها که دچار وسواس‌وتردید بودند بدست من تنبیه شدند یا با اعتراف بخبط وخطای خویش گناهانشان بخشوده شد. آتشکده‌ها بدست من ایجاد ومغان برآن گماشته شد بفرمان آفریدگار شاهنشاه و من منصب آنانرا تائید نمودیم : درسراسرکشور ایران‌آتشکده‌های‌متعدد ساخته‌شدازدواج با اقارب دوباره ممنوع‌گردید آنهاکه پیروی از دیوان مینمودند براهنمائی من بسوی یزدان بازگشتند . افسر از سر بسیاری از تاجداران برگرفته شد، کیش وآئین رونق وجلال یافت و امرخدا برهمه جا سایه افکن شد اگرتمام‌کارهاتی راکه انجام‌گرفته‌بنویسم بسیار بدرازا خواهد کشید ..» [۲۰]

باین ترتیب می‌بینیم‌که دومناژ هم مانند هینتس با قرائت سنگنبشته‌های کرتیر بحقایقی درباره زندگانی وفعالیتهای این مرد پی برده‌اند .

درکتاب اقلیم‌پارس استادمحمدتقی‌مصطفوی مطالب مبسوطی درباره‌کتیبه‌های پهلوی کرتیر در نقش رستم و نقش رجب وکعبه زردشت و سرمشهد نوشته‌اند که مطالعه آنها را بدانش‌پژوهان و کسانی را که مایلند درباره موبد مشهور مزبور اطلاعات بیشتری کسب نمایند توصیه مینماید .

۲۰ - نقل ازکتاب تاریخ تمدن ایران ترجمه جواد محیی ص ۱۹٤

با مرگ کرتیر اقلیتهای مذهبی نفس راحتی کشیدند و گذشت واغماض نرسی شاهنشاه ساسانی که مخالف اقدامات کرتیر بود بانها فرصتی دادکه دست بتبلیغ دین خویش زنند و در پیشرفت و اشاعه آن بکوشند . این وضع تا زمان سلطنت شاپور دوم ذوالاکتاف (۳۷۹ـ۳۱۰) ادامه داشت و درطول این مدت درجائی نخوانده‌ایم که ازجانب روحانیان زرتشتی و زمامداران وقت اذیت وآزاری به‌فرق مختلفه مذهبی در ایران وارد آمده باشد . زمانیکه قیصر روم کنستانتین (قسطنطین) فرمان میلانو را بسال ۳۱۳ م صادر کرد و برطبق آن فرمان آزادیهای لازم را بمسیحیان امپراطوری خویش داد مسیحیان خارج از قلمرو امپراطوری روم چون این بشارت بآنها رسید آرزو کردند همان آزادیهائی راکه نصاری در روم بدست آورده‌اند ایشان هم تحصیل کنند از اینرو بامپراطوری روم متمایل شدند وجانب آن مملکت را گرفتند . این مسئله بامنافع دولت ساسانی بهیچوجه سازگار نبودکه اتباع مسیحی ایران بکشور رقیب وگاهی دشمن بدیده تحسین بنگرند وطرفدار ان باشند بنابراین خواهیم دیدکه چگونه برخی از سلاطین مقتدر ساسانی سیاست خشنی در قبال مسیحیان درپیش میگیرند و روحانیان زرتشتی ایشان را در اتخاذ چنین روشی تشویق و تحریض مینمایند .

۷ـ بهک BAHAK

یکی از روحانیان مشهور زمان سلطنت شاپور دوم که مقام موبدان موبدی داشت بهک بودکه درکتاب بندهش شجره نسب او باختصار ذکرشده است [21] بهک پسر اورمزد ظاهراً در اتخاذ سیاست ضد نصارای حکومت ساسانی دست داشته است . . . .

21– Pahlavi texts part I- E. W. West P. 145-146

۸ـ آذربد (آذرپادـ آذرباد مار اسپند ...) Atarô - Pâd

آذرپادفرزند مار اسپند(مار اسفند ـ مار سپندان) پسر دادار دا پسر دادیراد ، پسر هودینو ، پسر آذربد پسرمنوچهر. پسرو هومن کیمهار، پسر فریانو، پسر بهك، پسر فریدون، پسر فراشائیتار. پسر پوروسپ، پسر ویناسپ، پسر نیوار، پسر وخش، پسر واهید روس ، پسر فراست ، پسرگاك پسروخش. پسر فریان. پسرراکان. پسر دوراسروب، پسر منوچهر.

البته منظور از ذکر شجره نسبت کامل ادرپاد ازکتاب بندهش این بوده است که بگوئیم موبدان یا معان معمولا نسبت خود را بمنوچهر پادشاه سلسله پیشدادی میرساندند

آذرپادیکی ازبزرگترین روحانیان زرتشتی عصرساسانی‌است شهرت او از جهات مختلف است .

نخست از جهت اختیارات وسیعی که در امور مذهبی وسیاسی داشته (بعقیده‌مورخان مسیحی نفوذ و اقتدار او دردستگاه‌حکومت ساسانی زندگی را باقلیتهای مذهبی تلخ و ناگوار ساخته بود)
دوم در مورد تصویب متن اوستا و تدوین کتاب خرده اوستا
سوم از بابت اندرزنامه‌هائی که از او مانده و یا منسوب باوست

اکنون بطور اختصار مطالبی درباره موبدان موبد مزبور و اقدامات وفعالیتهای او ذکر مینمائیم :

بهترین شرحی که درباره آذرپاد نوشته شده از شادروان محمد معین است. نویسنده مزبور درکتاب مزدیسنا و ادب پارسی درباره این روحانی بزرگ مینویسد :

«آذرپاد پورماراسپند از موبدان بزرگ زمان ساسانی و از پیروان متعصب آیین زرتشت پیامبر است آذرپاد و آذرپات‌وآذربد که‌ازاسامی معمول ایران باستان بوده، دراوستاآترپاته Aterepâta آمده ، در فروردین یشت بند ۱۰۲ فروهر پاکدین آترپاته ستوده شده‌است. لغة این کلمه بمعنی پناهنده آتش است و درنوشته‌های

مورخان یونانی (آترو پاتس) ضبط شده . در پهلوی آتورپات Atürpat (مهمات های مختلف) آمده نام دوم که ماراسپند و مارسپند و ماراسفند هم نوشته شده در اوستا منثره سپنته Manthra Spenta آمده و لغة بمعنی کلام مقدس میباشد .

بیست و نهمین روز هر ماه مارسپند یا مهراسفند نامیده میشود انوری گوید :

تا که در نطع دهر در بازیست رخ بهرام و اسب مهراسفند

درکتب دینی غالب از اتورپات مارسپندان یاد شده، در فصل ۳۲ بندهش که سلسله نسب برخی از موبدان بزرگ ذکر شده در بند سوم آن سلسله نسب آذرپاد مهراسپندان را به منوچهر میرساند نظر باین نسبت نامه، اذرپاد به بیست و دو پشت بمنوچهر نبیره فریدون می پیوندد چنانکه میدانیم سلسله نسب پیامبر ایران زرتشت نیز بچهارده پشت بمنوچهر میرسد در روایات داراب هرمزد یار مندرجست «موبدان موبد آذرپاد مهراسفندان از سوی پدر از تخمه زرتشت اسفنمان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه»[۲۲]

همین مؤلف درباره تهیه و تنظیم متن اوستا که از زمان اردشیر بابکان توسط تنسر بانجام رسیده بود نوشته است که مجادلات و اختلافات میان روحانیان در مورد نسخه صحیح این کتاب هنوز هم کم و بیش موجود بود بفرمان شاپور برای پایان دادن باختلاف آرای میان روحانیان رونوشتی از اوستای تنسر را در معبد آذرگشنسپ درشیز نهادند اما اختلاف نظرها بپایان نرسید ، شاپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست آذربذی مهراسپندان که موبد بزرگ بود تشکیل داد این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آنرا به بیست و یک نسك یا کتاب تقسیم نمود که معادل

۲۲ ــ مزدیسنا وادب پارسی ص ۱۵۲ و ۱۵۳

عدد کلمات دعای مقدس یثااهوویریو Yathâ Ahû Vairyô باشد

بنابر سنت آذربد برای اثبات اینکه اوستای مذکور باین صورت نص صحیح است خود را بمعرض امتحان (ور = Ordalie) آتش درآورده رخصت داد تافلزگداخته برسینه اوریزند . درکتب روایات داراب هرمزد نوشته شده موبد آذرپادمهرسفند گفت :

اگر شما را براستی و درستی دین پاك و نیك مزدیسنا شکی است من سوگند یادکنم .کسانیکه اندك تردیدی داشتند گفتندکه چگونه سوگند یادکنی ؟ آذرپادگفت آنچنانکه نه من روی بگدازیدو من درنزد شما سروتن بشویم . آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید،اگر من سوختم شماراست میگوئید واگرنسوختم من راست کردارم و شما باید دست از کجروی بدارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید ، پس گمراهان این شرط پذیرفته آذرپاد درپیش هفتاد هزار مرد سروتن بشست و نه من روی گداخته برسینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید پس از همه شبهه برخاست و بدین پاك بیگمان شدند و اعتراف کردند [۲۳]

نویسنده کتاب مزدیسنا نقل قولهائی هم درباره آزمایش الهی آذرپاد ازکتب و رسالات دینکرت و بهمن یشت و شایست و نشایست و مجمل التواریخ و غیره کرده است که از ذکر آن میگذریم و از پندهای منسوب به او صحبت میداریم .

درمیان پندنامه های متعددی که باقیمانده و بزبان پهلو میباشد پند نامه ای به آذرپاد منسوب است که بقول کریستنسن حاو نصایح عملی است مثلا : «هرگز نباید راز خود را بزبان گفت و احمقان بحث کرد و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگونیم که پنداری دیده ایم ، و درموقع نامناسب نباید خندید، خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد ، پیش از گفتار با

۲۳ ـ همان کتاب ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و همچنین ۱۵٤ و ۱۵۵

اندیشید . زیرا که سخن نیندیشیده گفتن ، چون آتش است ، که ویران کند . نباید دشمن قدیم را چون دوست جدید پنداشت زیرا که دشمن چون مار است، اگر صد سال بگذرد دشمنی را ازیاد نبرد، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چون دوست کهن چون شراب است ، هرقدر سال بر او بگذرد ، لطیفتر و گواراتر گردد ، غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست جهان را چون کاروانسرائی باید دانست که مردمان را بدان راه گذر افتد» .

در کتاب خرده اوستا که بوسیله آذرپاد تدوین شده مطالب مربوط به نماز و دعا و اعیاد مذهبی و ایام متبرك و غیره ذکر گردیده است .

باید باین مطالب اشاره کرد که آذرپاد سوای مقام و منصب موبدان موبدی ، مهمترین شغل سیاسی را پس از شاه دارا بوده یعنی سمت بزرگفرمذاری (نخست‌وزیری) را داشته است .

«باید دانست کــه آذرپاد مهر اسپندان را پسری بــود بنام زرتشت و او را نیز پسری بــود بنام آذرپاد که هر دو در زمــان ساسانیان موبدان موبدبودند درچهارقرن ونیم‌پس‌از زمان آذرپاد مهر اسپندان باز موبدانی از خاندان وی پیشوای دینی ایران بودند بنابر نامهای اخلاف وی : زرتشت آذرپاد وآذرپاد زرتشت و همچنین کرامات منسب به آذرپاد مهراسپندان و تدوین خرده اوستا توسط او وخدماتیکه در راه احیای آئین انجام داده بود ونیز انتساب سلسله نسب وی به پیامبر ایران همه این موجبات‌باعث شد که او را با زرتشت سپنتمان خلط کردند [۲۴] بحث دراین‌باره بسیار شده و نتیجه گرفته‌اند که زرتشت آذرپاد را نمیتوان بجای زرتشت سپنتمان (زرتشت اصلی) پیامبر دانست » .

۲٤ ـ همان‌کتاب ص ۱۵٦ ـ ۱۵۷

شادروان پورداود درباره آذرپاد مهراسپندان مطالبی بشرح زیر نوشته است :

«آذربد مهراسپندان ازمشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسان زرتشتی است در سنت مزدیسنان معجزات وکراماتی برای او قائل شده و بسیاری از کتب ادعیه پهلوی و پازند را بدو نسبت داده‌اند ، بنا بسنت کهن خرده اوستا گردآورده همین موبدان‌موبد است » .[۲۵]

درباره پند و اندرز موبدان موبد مزبور کـه برخی بنظم درآمده است قبلا صحبت کردیم اکنون با ذکر چند بیت از اشعاری که درین خصوص سروده شده از روایت بهمن پوبخیه ، باین‌بحث خاتمه میدهیم :

آذرپاد مـاراسفند ایـن بگفت | بدانکه خه‌شست او باندرزجفت
که در روی کیهان قضا و قدر | بـود بیست و پنج هـر پنج در
بـود پنج در اختر مـردمـان | کنش پنج دیگر همی تو بدان
همانا دگـر پنج بـاشد بخوی | ز گوهر ددر پنج بـاشد بگوی
اور ماند ما در دگر پنج دان | که این‌بیست‌وپنجست بامردمان
خدائی وفرزند وزن هم عرض | همان زندگانی و صحت و مرض
مراین پنج یکسر ز اختر بـود | کنش از همه پنج دیگـر بـود
آشوئی و درونـدی از روزگار | اثورنان و دیگـرش ارتیستار
دگر واستریوش‌که‌برزیگراست | کنشنی بود این نه از اختراست
بر آن کارکان میکند مرد رای | ازیـن پنج آرایش آرد بجـای
دگر پنج کان گفت دانا بخوی | بود خوردن و رفتن و راه کوی
چو بسیار شهوت ایا کم بـزن | کنند‌دیگرخواب وقت‌آنچه‌من(؟)
دگر کار وکسب کم وبیش دان | مراینها بخوی است نه از زمان

۲۵ ــ خرده اوستا ــ پورداود ص ۳۰ ــ ٤۱

دگرهیم (حیم) و مهروبهی راستی — ز رأوی تو گوهر بیاراستی
مراین پنج از نسل گوهر بود — نه این پنج از راه اختر بود
هش و ویر وفن باخردنیزفهم مر — مراین پنج دانا چنین زد رقم
یقین دانی از شیر مادر بود — نکوتر اگر نیز بدتر بود
او ر مانند مادر ز اصل و نژاد — مراین راچنین نام دانا نهاد.[۲۶]

۹ــ مهر وراز   ۱۰ــ مهر اکاویذ

در کتاب بندهش فصل سی و سوم نام ایندو نفر ذکر شده البته باذکر نام نیاگانشان و هردو موبدان موبد بودند . نام مهروراز در متن انگلیسی کتاب (میترو ــ واراز Mitrô - Varâz) و نام مهراکاویذ (میترو ــ اکاوید Mitrô - Akâvid) آمده است .

از زندگانی وفعالیتهای آندو اطلاعی نداریم لاجرم بذکر شجره نسب آنها قناعت میکنیم :

۱ــ مهر وراز (میترو ، واراز) پسر نیگاس ــ افزود ــ داث پسر شیر تا شوسب ــ پسر پرستو ــ پسر اورواد ــ گا ــ پسر تهم Tâham ، پسر زریر ــ پسردوراسروب ــ پسر مانوس (منوچهر؟)

۲ــ مهراکاویذ (میترو ــ اکاوید) پسر مردان ــ وه . ــ پسر افروباگ ــ ویندادــ پسرویندادــ ای پداك ــ پسر وای بوخت ــ پسر بهك ــ پسر وای بوخت . . . .

سایر موبدانی که درکتاب بندهش نام آنها ذکر شده است .

۲۶ــ نقل ازکتاب روایات داراب هرمزدیار ج ۲ چاپ بمبئی سال ۱۹۰۰ ص ۵۵ (ازرساله اندرز دانایان به مزدیسنا واندرز خسرو قبادان متن پهلوی با ترجمه فارسی از ماهیارنوابی ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره بهار سال دوازدهم

عبارتند از دورنامیك Dûrnamik و پوئیسن ـ شاد Puyisn - Shâd و یودان ییم Yudân - Yim [۲۷]

موبدانی‌که ذکر آنهـا گذشت اغلب در زمان شاپـور دوم میزیسته‌اند در زمان سلطنت طولانی این‌پادشاه بعلت جنگ بـا رومیان اوضاع و احوال مسیحیان تعریفی نداشت همانطوریکه قبلا اشاره کردیم اینان بعلت همکیشی بـا رومیان جانب آنها را میگرفتند و این مسئله خشم و غضب زمامـداران ایران را بـر میانگیخت ، شاپور دوم بعیسویان پیام فرستاده بود که چون درین مملکت زندگی میکنند و از نعمات آن برخوردارند از دشمن‌ایران یعنی روم هم جانبداری میکنند مجازات آنها اینست که مالیات بیشتری بپردازند و البته گفتیم که در اتخاذ این سیاست خشن نسبت به‌نصاری ، روحانیان زرتشتی دخالت بسیار داشتند. مؤلف کتاب مسیحیت در ایـران نوشته است کـه وقتی سیمون رئیس مسیحیان را بحضور شاه میآورند موبد موبدان که همیشه کشیشان نصاری را جادوگر خطاب میکرد این بار هم بپادشاه ساسانی گفت: «سرجادوگران راآوردند» ما نام این‌موبدان‌موبد را نمیدانیم.

در همین کتاب ازموبدان موبد آدیابن (هدیابینه) بنام آذرپره ـ ادر شاپور موبدان موبد (بسال ۳۷۸) وآذرشك‌موبداربل و دو موبد دیگر بنام زرتشت و تهم شاپور یاد میکند . [۲۸]

نویسنده کتاب موبدان فوق‌الذکر را در کشتار ترسایان‌شریك و سهیم میدند .

چون شاپور دوم درسال ۳۷۹ میلادی دیده از جهان فروبست برادر کهنسالش اردشیر سلطنت را از شاپور سوم پسر وی‌گرفت و خود بپادشاهی رسید (۳۸۳ ـ ۳۷۹) .

27— Yudân - Yim

۲۸ ـ مسیحیت درایران ـ سعید نفیسی ـ ص ۷۲

ابن اردشیر بگفته مورخان از شاپور دوم برادرش بزرگتر بود و قبل از ولادت وی کوشش بسیار کرد تا تخت و تـاج را تصاحب کند ولی بمقصود نرسید و بعد از مرگ شاپور با طرد پسر او از سلطنت خود بشاهی رسید در اوایل سلطنت روش ملایمی درپیش گرفت ولی اوکینه موبدان و بزرگان را ازقدیم دردل‌داشت دراولین فرصتی که‌بدست آورد جمعی از بزرگان ومنجمله موبدان موبـد را بهلاکت رسانید نام این موبدان موبد را هم نمیدانیم

بلعمی باین مسئله اینچنین اشاره میکند :

چون هرمز بمرد[٢٩] ابن اردشیر گفت مهتران عجم وموبدان را . ملك بدو دهند که کسی دیگر نبود زیرا که شاپور هنوز اندر شکم مادر بود. ایشان نکردندو وصیت هرمز نگاه داشتندو ببودندتاشاپور از مادر بزاد وملك بدو دادند و ابن اردشیر بدین مردمان عجم‌کینه داشت وچون‌شاپوربزرگ شد اورا نیکوهمی داشت وچون شاپور بمرد اردشیر بملك برادرش بنشست ومردمان عجم براو گردآمدند که‌پسرشاپور هنوزخردبود پس‌اردشیربن‌هرمز برادرشاپور بملك بنشست وتاج‌برسر نهاد ومردمان رایکسال عدل وداد کرد پس‌چون ملك بدوراست شدیکان‌یکاررا ازآن‌مهتران پارس‌بکشت وموبدان عجم را همچنین بکشت وکین‌خود همی‌خواست وچهارسال‌ملك‌بود، پس اورا ازملك بازکردند وشاپور را بملك بنشاندند.[٣٠]

البته این داستان باحقیقت وفق نمیدهد چون اگر اردشیر از شاپور بزرگتر بوده وقبل‌ازولادت وی‌دعوی سلطنت داشته باید در این زمان حداقل ٨٥ تا ٩٠سال راداشته باشد (بااحتساب ٧٠سال سلطنت شاپور دوم) وآن موبدان وبزرگانی‌که درآنزمان مخالف او

---

٢٩ ـ منظور هرمز دوم پدر شاپور است‌که ازسال ٣٠٢ تا سال ٣٠٩ پادشاهی کرد .

٣٠ـ ص ٩١٨

بودند باید درزمان سلطنت وی بین ۹۰ الی ۱۲۰ سال داشته باشند؟؟

۱۱ـ آذربوزی (آذربد؟)

آذربوزی موبدان موبد یزدگرد بزهگر (اثیم ـگنهکار ـدبهر Dabhr (دروغگوو فریبکار) بود، میدانیم درزمان سلطنت این پادشاه نسبت باقلیتهای مذهبی چهمسیحی وچهکلیمی وغیره بامهربانیو عطوفت رفتارمیشد وهمین رأفت ومهربانی واغماض شاه ، او را اثیم یاگنهکارمیان موبدان و بزرگان ساخت. چون مسیحیان شاه را طرفدارخویش دیدند شروع بتبلیغ شدیدآئین خودکردند و پیروان بسیاری حتی ازمیان بزرگان ودرباریان برای خویش دست و پا نمودند اینامرخشم وغضب موبدان رابرمیانگیخت ولی درمقابل شاه قادر بمقاومتنبودند تااینکه درسالهایاخرسلطنت یزدگرداول فرصتی یافتند تاانتقام خودرا ازنصاری بگیرندوآن بهانه اینبود کهکشیشان مسیحی ازمحبتشاه نسبت بخود غره شده ویکی ازآنان درخوزستان آتشکدهای راکه درجنب نمازخانهمسیحیان بود خراب و ویران ساخت فورا خبراینکار زشت باآب و تاب بسیار بوسیله موبدان بگوش شاه رسید واورا خشمناك ساخت وباصطلاح ورق برگشت و اذیت وآزار مسیحیان دوباره آغاز شد موبدان موبد اینزمانیعنیآذربوزیبرایسرکوبیکشیشان وجلوگیریازپیشرفت اثینآنها موقع را غنیمت شمرد ودر دربارشاه نفوذیکه موبدانقبل ازیزدگرد داشتند دیگربار بدستآورد وشاه را برعلیه مسیحیان برانگیخت درینهنگام موبدیکهآذربوزی نامداشتبهیزدگرد شکوه بردکهنجبا ازدینمغان برمیگردند وبهدینترسایانمیگروند. یزدگرد که رهسپار سفری برای جنك بود باو اجازه داد هرکاریراکهبرای برگرداندن آذرپروه (یکی ازنجبای ایران درآنزمان بودکه بکیش نصاری روی آورده بود) مناسب میداندبکنند. آذربوزی موفق شد

شخص‌مذکور را دیگربار بکیش زرتشتی برگرداندوزمینی راکه او
برای ایجاد کلیسای به یکی ازکشیشان‌داده بودبازستاندکلیسای‌مزبور
باتشکده مبدل‌شدولی نرسس‌کشیش بدون‌نیت‌قبلی‌آتش راخاموش
و اینکلیسا رادوباره بانمکان‌آورد و دوباره آتشکده.کلیساشد!؟
چون این خبر بموبدی‌که درحول وحوش‌آن‌کلیسا یاآتشکده میزیست
رسید بقول نویسنده‌کتاب مسیحیت درایران مردم را برانگیخت .
مردم محل نرسس را دستگیر و تحت‌الحفظ بـه‌پایتخت (تیسفون)
فرستادندکشیش مزبور را بحضور موبدان موبد یعنی‌آذربوزی‌برده
و وی ازنرسس خواست‌کـه کلیسا را باتشکده مبدل سازد وچون
کشیش زیربار نرفت بدستورموبدان‌موبدزندانی‌شدو بعدجریانهای
دیگری پیش‌آمدکه ازذکرآن صرفنظر میکنیم .

۱۲ ـ زروانداذ (هیربدان هیربد)

درزمان سلطنت بهرام پنجم (ملقب به‌گور) (۴۳۸ ـ ۴۲۱)
موبدان و بزرگان دربار نفوذ وقدرت فراوانی‌کسب‌کردنـد [۳۱] و
سردسته‌آنها مردی بودمهرنرسی نام‌که مقام وزارت‌داشت ویکی‌از
فرزندان او بمقام هیربدان هیربدکـه بقول طبری همپایه مقام
موبدان‌موبد بود [۳۲] رسید. نام اورا زروانداذ نوشته‌اند. مهرنرسی
بزرگفرمذاربرای فرزندانش‌آتشکده‌هائی ساخت ازآنجمله‌آتشکده

۳۱ ـ درباره بهرام‌گور نوشته‌اندکه : «او بهرزبانی سخن‌گفتی ، بوقت چوگان زدن پهلوی گفتی واندرحربگاه ترکی گفتی ، واندر مجلس باعامه دری گفتی ، وبا موبدان واهل علم‌پارسی‌گفتی ، وبازنان‌زبان هریو (هراتی) گفتی و چون اندرکشتی نشستی زبان نبطی گفتی و چون خشم گرفتی تازی‌گفتی ؟ » نقل از زین‌الاخبارگردیزی ص ۲۸

۳۲ـ تاریخ الطبری القسم الاول ۲ ص ۸۷۱

زروانداذان وغیره‌که بقایای آن آتشکده‌ها هنوز درجنوب فارس موجود است .

از هیربدان‌هیربد، زروانداذ وفعالیتهای مذهبی او بماخبری نرسیده فقط باین‌نکته اشاره میکنیم‌که اقتدار روحانیان زرتشتی درزمان بهرام بحدی بودکه اورا باتخاذ سیاست خصمانه‌ای برعلیه مسیحیان برمی‌انگیختند . ومهرنرسی وزیرهم‌که نام اورامورخان اسلامی بلند آوازه ساخته‌اند تعصب شدیدی بدین زرتشتی داشت ودرآزار مسیحیان میکوشید البته این مسئله را مورخان مسیحی خیلی باآب و تاب نقل‌کرده‌اند وازمهرنرسی به‌بدی یادکرده‌اند .

۱۳ــ مهر شاپور

موبدان موبد مشهور ایام سلطنت بهرام گور مهر شاپور نام داشت. نویسندگان مسیحی ازاو بدگوئی کرده‌اند زمانیکه گروهی از مسیحیان بزندان افتاده بودند بدستور دولت آنها را بکارهای شاق و طاقت فرسا وامیداشتند و هدف و منظور از اینکار این بو که ایشان را وادار کنند که دست از آیین خویش بردارند و زرتشتی شوند ولی آنها بقول عیسویان رنج و عذاب را بجان میخریدند حاضر بترك دین خود نبودند . مهر شاپور بشاه گفته بود پایدار و استقامت ایشان سایر مسیحیان را قویدل و جسور خواهد کر بهرام پاسخ داده بود بیش از این چه میتوان کرد؟ داراتیشان ضبط شد، خانه‌هایشان را مهر و موم کرده‌اند خودشان شکنجه میکشند مهر شاپور بشاه گفت «اگر شاه اجازه دهد بی‌آنکه آزار دهم و بکـ ایشان را از دینشان برمیگردانم» شاه هم ایشان را باو سپرد دستور داد آنها را نکشد .[۳۳]

---

۳۳ ــ مسیحیت در ایران ص ۱۳۳ــ۱۳٤

بعد هم مطالبی درباره شکنجه‌های سخت و طاقت‌فرسائی که
امورین بدستور موبد بزرگ بمسیحیان داده‌اند صحبت میکنندواز
پایداری و استقامت و تحمل نصاری تمجید مینمایند شاید میخواهند
ا ذکر مصائب همکیشان خود دیگران را بگرویدن بآئین خویش
شویق نمایند .
همین داستانها را در خصوص معصومیت مسیحیان کریستنسن
ر کتاب ایران در زمان ساسانیان و میلر در کتاب تاریخ کلیسای
ندیم ذکر کرده‌اند .

۱٤ــ همگدین Hamaghdên (داننده همه احکام دین)

در زمان سلطنت یزدگرد دوم فرزند بهرام گور موبدان
وبدی بود که از علم و دانش بهره کافی داشت احاطه او در علوم
خصوص در امور فقهی بحدی بودکه باو همگدین لقب داده بودند.
وشته‌اند موبدمزبور باندازه‌ای دراذیت‌وآزار مسیحیان‌میکوشیدکه
حدی نداشت، استقامت عیسویان در قبال رنج و آزار او سبب شد
که همگدین که وجدان بیداری داشت دگرگون شود و تغییر رویه
هد، کمی بعد بحقانیت مذهب مسیح پی ببرد و دست از کیش
رتشتی بردارد . شکی نیست که این بار هم مورخان مسیحی
خزافه‌گوئی کرده باشند، الیشاوس مورخ ارمنی موبذان موبذی را
کر میکند که بواسطه اطلاع و خبرتی که در دانش دین داشت
لقب همگدین (یعنی دانای همگی دین) ملقب شده بود وی هرپنج
امه‌ای را که حاوی کلیه شرایع و عقاید مغان بود خوانده بود ...
نام آن پنج قانون‌نامه بقرارذیل است: انپرتك‌اش Anpartk'ash
درزیراینصورت ارمنی ظاهراًکلمه پهلوی امبردکیش Ambard - Kêsh
مخفی است که معنی آن تقریباً «مجموعه کامل عقاید دینی» است.

و بزپیت Bozpayit (به پهلوی بزپتت Bazpatit بمعنی اعتراف گناهان ، اعتراف گناهان‌که درعهدساسانیان معمول شد بدعتی بود که ظاهرا بتقلید ادیان خارجی (عیسوی؟ مانوی؟) شیوع یافت و پهلویگ (قانوننامه) پهلوی ـ و پارسیگ دین (دین پارسی) و علاوه بر اینها رسوم (مخصوص) موبذان را هم میدانست.[۳۴]

بهرحال‌گرویدن موبدی عالیمقام بآئین نصاری چیزی نبودکه ازنظر روحـانیان متعصب زرتشتی قابل‌گذشت و اغماض باشد از اینروبرای نابودی اونقشه‌ای طرح شد وآن این بودکـه همگدین نسبت بشاهنشاه خیانت روا داشته و مستحق مـرگ است و بااین بهانه بمقصود رسیدند وروحانی مزبور را ازمیان برداشتند

« بنابرروایت الیزئوس، ناظرارزاق‌که ریاست انجمن تحقیق وتفتیش دینی را داشت چون ازاین واقعه‌آگاه شد (جریان مسیحی شدن همگدین را) ترسیدکه بمسئولیت خود خون‌یکی ازروحانیان بزرگ را بریزد قصد را بشاه عرض‌کرد. شاه فرمود تدبیری‌کن تامردم‌آن ناحیه موبد را متهم بخیانت نسبت بسلطنت نمایند ، وی چنین‌کرد وآن موبدگرفتار ومحکوم بمرگ بوسیله‌گرسنگی شده ، دربیابانی دور وبی‌آب وعلف جان سپرد»[۳۵]

۱۵ ـ داد هرمز

در اواخر سلطنت قباد اول و در واقعه از میان برداشتن مزدك ومزدکیان ، نام‌چند موبد مشهوربگوش مامیرسد. اینان درمحاکمه وسپس درقلع وقمع فرقه مذهبی واجتماعی مذکور دخالت مستقیم داشته‌اند . اکنون اسامی چندتن‌ازآنها راذکر مینمائیم :

پسرماهدانـویه‌شاپورـداذهرمزدـآذرفروغ‌بغـآذربذـآذرمهر

۳۴ ـ ایران در زمان ساسانیان ص ۱۴۲ـ۱۴۳

۳۵ ـ همان‌کتاب ص ۳۳۶

بخت آفرید. که از میان آنها مشهور تر و سرشناستر. دادهرمز بود که بمقام موبدان موبدی رسید و در زمان خسرو اول انوشیروان قدرت زیادی بدست آورد. نکته قابل تذکر اینکه در اینزمان اسقفان مسیحی در نابودی مزدکیان بازرتشتیان همداستان شدند و ظاهرا از خصومت و دشمنی نسبت ببکدیگر دست برداشتند. درباره اختیارات موبدان در دوره سلطنت قباداول چند کلمه‌ای از قول مورخ رومی پروکوپیوس نقل مینمائیم: «قباد سخت بیمار گردید و یکی از ندمای خود موسوم بموبد راکه اعتمادی کامل بوی داشت نزد خویش طلبید و درباره خسرو و اوضاع آینده کشور با او مشورت نمودو گفت میترسم ایرانیها پس از من بوصایای من عمل نکنند و حاضر بپذیرفتن پادشاهی خسرو نشوند. موبد بوی گفت که وصایای خودرا بنویس و مطمئن باش که ایرانیان هرگز جرات نخواهندکرد که آنرا نادیده انگارند. باینجهت قبادوصیت کرد که پس از او خسرو جانشین وی میشود و بر ایرانیان سلطنت خواهدکرد وصیتنامه را موبد بخط خود نوشت و بامضای شاه رسانید و طولی نکشید که قباد از دنیا رفت (۱۳ سپتامبر ۵۳۱) پس از آنکه مراسم بخاک سپردن پادشاه مطابق رسوم و قواعد معمولی ایران انجام یافت کاوس به پشتگرمی قانون کشوری که حق پادشاهی را به پسر بزرگ شاه میدهد در اندیشه تصرف تخت و تاج برآمد لیکن موبد مانع انجام مقصود وی گردید و گفت هیچکس نمیتواند بپادشاهی ایران برسد مگر آنکه بزرگان کشور همگی بانتخاب او رای دهند. باینجهت کاوس انجمنی از بزرگان و سران ایران ساخت و میپنداشت که همه انها بی مخالفت بپادشاهی او رای خواهندداد، لیکن در حینی که انجمن برپابود موبد وصیتنامه قباد را خواند و حاضرین را از رای شاه متوفی درباره پادشاهی خسرو آگاه ساخت، بزرگان ایران چون از مضمون وصیتنامه قباد آگاه شدند بپاس خدمات و نیکی های گذشته

او وصیتش را محترم شمردند وخسرو را بپادشاهی برگزیدند ٣٦.

باین‌ترتیب ملاحظه میکنیم‌که نفوذ وقدرت موبدان دراواخر سلطنت قباد و اوایـل سلطنت نوشیروان فزونی میگیرد ولی بعدا خواهیم دیدکه چگونه انوشیروان ازقدرت این جماعت میکاهد و آنها را تحت نفوذ وسیطره خویش درمیاورد.

مؤلف تاریخ‌اجتماعی ایران نوشته است ٣٧ خسرو بزیان‌پدر خودباموبدان یاری‌میکرد وبهمین جهت‌موبدان ویرا بسیار بزرگ داشتند ولقب انوشگ‌روان ودادگر باو دادند.

برمیگردیم بـه فعالیتهای موبد بزرگ دادهرمز در زمـان انوشیروان ، البته این‌بارهم آگاهی مادرباره این شخص ازمنابع مسیحی است‌که نوشته‌اند زمانیکه مارابا ٣٨ سرپرستی روحانیان مسیحی را درایران برعهده داشت بعلت‌گذشت و اغماض شخص شاه درمسائل‌مذهبی، فرصتی بدست‌وی وکشیشان افتاد تادراشاع مذهب خویش‌بکوشندودراقصی‌نقاط شاهنشاهی ساسانیان‌پیروان

٣٦ ـ جنگهای ایران و روم تألیف پروکوپیوس ترجمه محمد سعیدی ص ١٠٦ و ١٠٧

٣٧ ـ تاریخ اجتماعی ایران ـ از انقراض ساسانیان تاانقراض امویان سعید نفیسی ص١٦

٣٨ ـ میلر مؤلف‌کتاب تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایر (ص ٣٠٤) درباره مارابای اسقف نوشته است :

« مارابا عضویك‌فامیل معروف زرتشتی ودرجزو مغان بوده ونایب‌الحکو ایالت بیت ارمای بوده است ، روزی میخواست داخل قایقی شود واز د عبور نماید که دید یکنفر جوان محصل مسیحی از اهل نصیبین در قایق‌نش و منتظر حرکت است ، مارابا نخواست پیش این پسر مسیحی بنشیند ، را از قایق بیرون‌کرد ، قضا راطوفانی برخاست و قایق ازحرکت بازایست مارابا ازکار خود پشیمان شد واز جوان دلجوئی کرد ودرباره مسیحیت از سئوالاتی‌کرد و پاسخ مناسب شنید و آنگاه مسیحی شد ؟

برای خود بدست‌آورند این مسئله موبدان موبد وسایر روحانیان زرتشتی راکه‌ازترس شاه چندان‌جرأتی برای مقابله بامسیحیان در خود نمیدیدند بشدت رنج میداد بقول‌کریستن سن قدرت پادشاه نسبت بروحانیان فزونی‌گرفته وآنرا تحت الشعاع خود قرارداده بودوخطری‌که ازجانب‌روحانیان درگذشته ممکن بود سلطان را از تخت‌و تاج بزیرآورد ازمیان برخاست[۳۹]

ولی بااینحال‌گهگاهی بعلت وقوع‌جنگ میان‌ایرانیان وروميان فرصت تصفیه حساب دست میداد وموبدان بآزارنج‌دادن مسیحیان تسکین‌خاطر مییافتند . مثلا زمانیکه انوشیروان برای فتح‌لازیکا عازم‌ان خطه شد موبدان موقع را مناسب یافته بزجر وآزارمسیحیان و پیشوایان‌انها پرداختند

«هنگامیکه‌مارابا تازه ازنواحی‌دورنست‌که‌برای‌بطلان بدعتهای منافقان‌کلیسیای شرق بدانجا رفته بود بازگشته بود ویرا بزور وادارکردندکه درجلسه انجمن‌مغان در«بیت‌آرامائی» حاضرشود... چنان مینمایدکه جاثلیق‌آزادانه باین جلسه رفته باشد، موبدان‌موبد «دادهرمز» ریاست جلسه را داشته است دوتن‌ازسرکردگان‌آذر پره (شهرداور) و دادستان ایران اسقف را بدین متهم‌کردندکه درسفر خود دردامنه‌های جنوبی‌نجدایران بهره‌مند شده ومعتقدان به‌دین مزدیسنی راجلب‌کرده وباتهدید بکیفرهای مذهبی ترسایان را از ادامه برخی‌ازاعمال بت‌پرستان‌ازآنجمله خوردن‌گوشت جانورانیکه مغان برآنها اورادی خوانده‌اند بازداشته است»[۴۰]

۳۹ – ایران در زمان ساسانیان ص ۲۸۵ و ۲۸۶
۴۰ – مسیحیت در ایران ص ۲۲۳ و ۲۲۴

مارابا چندین باردستگیر وزنــدانی شد ولی هربار بدستور نوشیروان ازحبس رهائی یافت ، موبدان راآن قدرت نبودکه فرمان قتل اورا ازشاه بگیرند وازطرفی بیم آن میرفت که بانابودی وی آنهم درزمانیکهٔ شاه سرگرم جنك باروميان بود، مسیحیان بیشمار ایران قیام نمایند و اوضاع مملکت پریشان گردد البته این استنباطی است که مورخان مسیحی ازوضع آنزمان میکردند وشایدهم چنین نبود . وقتی مارابا بمرگ طبیعی درگذشت بعلت رنجهائی که در راه گسترش مسیحیت متحمل شده بود پیروانش باو عنوان شهید راه دین دادند چون رنج و مرارت وی را کمتر ازشهادت ندانستند

درهرصورت دوران موبدان موبدی دادهرمز هــم بامبارزات زرتشتیان ومسیحیان همراه بوده وازشرح زندگانی وسایر فعالیتهای وی بیخبریم (شاید هم نگارنده بیخبرباشد) .

کریستن سن نوشته است که موبدان موبد آزادشاذ در زمان خسرو اول مقام موبدان موبد را داشته است و دیگر چیزی درین باره ننوشته و در منابع دیگر هم از موبد مذکور و کارهایش ذکری بمیان نیآمده است .

وقتی خسروپرویز بپادشاهی رسید بعلت توجهی که بمسیحیان داشت و برخی از همسرانش چون مریم و شیرین مسیحی بودند کــار دو فرقه مسیحی ایران یعنی نسطوری و یعقوبی بسیــار پیشرفت نمود و اینان بدون توجه بمذهب رسمی کشور بایکدیگر رقابت و دشمنی داشتند. هرچند نوشته‌اند که خسرو برای جلب

قلوب زرتشتیان جهت ایشان آتشکده‌ها ساخت و در آنها دوازده هزار تن هیربد برای تلاوت ادعیه جای داد (؟) و یا باهوشترین موبدان را مامور کرد که تفسیری نو، بر کتاب اوستا بنگارند. بایسحال مؤبدان را قدرتی نمانده بودکه درمقابل امتیازاتی‌که شاه به نصاری داده است مخالفت نمایند. تنها دراواخر سلطنت این پادشاه است‌که بعلت شکست از رومیان ، روحانیان و اشراف دست بدست هم میدهند وخسرو را ازسلطنت خلع مینمایند ....

۱۶ـ فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار

درباره موبد مذکور آگاهی ناچیزی داریم، در مقدمه شاهنامه ابومنصوری که قریب شش سال زرتر از ترجمه تاریخ طبری که در سیصد و پنجاه و دو باتمام رسیده و بقول شادروان محمد قزوینی فعلاقدیمترین یادگار نثری خواهد بودکه از زبان فارسی بعد از اسلام تاکنون مانده است ذکر شده که موبد نامبرده در زمان یزدگرد و پس از او میزیسته است اکنون عین آن مطلب «... و از فرخان موبدان موبد یزدگرد شهریار و از رامین بنده یزدگرد شهریار بود آگاهی همچنین آمد و از فرود ایشان بدویست سال برسدکه یادکنیم ازگاه‌آدم بازچند است .»[۴۱]

چون تازیان بر ایران دست یافتند گروهی از موبدان بهمراه یزدگرد و یا فرزندانش ترك وطن گفتند و چون یزدگرد هلاك شد موبدان باتفاق گروهی از زرتشتیان راهی چین شدند و دسته

۴۱ ـ بیست مقاله قزوینی ص ۲۶ ـ ۲۷ ـ ۵۰

عظیمی از آنها بهند رفته در آن خطه رحل اقامت افکندند درکتاب ایرانشاه مرحوم پورداود چگونگی مهاجرت زرتشتیان بهند ذکر شده است، گروهی از موبدان با وجود همه مصائب و دشواریهانی که بعلت تسلط بیگانه بر آنها وارد آمده بود در میهن خویش باقیمانده وبه‌نیایش اهورمزداوراهنمائی‌زرتشتیان‌همت‌گماشتند

ایـران

در سال ۱۳۱۱ هجری قمری

نوشته

احمد امین

ترجمه

محمود غروی

نوشته - احمد امین
ترجمه محمود غروی

ایـــران

در سال ۱۳۱۱ هجری قمری

در سال ۱۳۱۱ هجری قمری یعنی در اواخر سالهای سلطنت ناصرالدینشاه . سرهنگ احمد امین وابسته نظامی ومباشر سفارت عثمانی در تهران رساله‌ای تحت عنوان «ایران» بخط خود تنظیم و بدولت عثمانی تسلیم داشته است . این رساله که اصل آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه استانبول نگهداری میشود حاوی نکاتی است که گوشه‌هائی از اوضاع اجتماعی ایران ان روز را روشن و مشخص می‌نماید . امید است ترجمه این رساله مورد استفاده پژوهندگران وخوانندگان محترم مجله بررسیهای تاریخی قرار گیرد .

دوایر رسمی و ادارات ایران

در ایران وزارت و نظارتهای متعدد باسامـــی : صـــدارت ــ ریاست شورای دولتی ــ وزارت جنگ ــ خارجه ــ داخله ــ مالیه عدلیه ــ تجـارت ــ پست و تلگراف ــ معادن ــ اوقـاف ــ نافعه ــ مطبوعات و ترجمـــه ــ تشریفات مـــوجود است اکثراً امور چند وزارتخانه وسیله یك وزیر اداره و نظارت میشود .

صدراعظم (میرزا علی اصغر امین‌السلطان) کلیه امور مملکتی و خارجه را شخصاً در خانه شخصی خود رؤیت و اداره مینماید.

بجهت عدم مجلس شورای ملی برای رسیدگی باموز مهم مملکتی جلسات هیات وزیران در حضور شاه یا در خانه صدراعظم تشکیل میگردد. دراینگونه موارد اکثراً به‌امین‌الدوله رییس‌شورای دولتی مراجعه میشود.

رسیدگی بدعاوی اتباع خارجی مقیم ایران و اهالی ایران در دیوان محاکمات که وابسته بدربار سلطنتی است صورت میگیرد. اتباع هر دولت در روز معینی که از طرف محکمه (دیوان محاکمات) برای رسیدگی بدعاوی آنها تعیین شده است میتوانند به آن رجوع نمایند.

مأمورین وزارت خارجه بطور مداوم در وزارت خارجه اشتغال ندارند فقط درصورت لزوم وسیله مامور مخصوص بوزارتخانه فراخوانده میشوند.

عدلیه و تجارت را یك وزیر و معارف و پست و تلگراف و اوقاف را وزیر معارف نظارت و اداره مینمایند در نظارت عدلیه فقط بدعاوی حقوقی و تجاری رسیدگی میشود بدین جهت نظارت عدلیه و نظارت تجارت درهم ادغام شده‌اند. وزارت داخله ومالیه را صدراعظم شخصاً اداره‌مینمایدضرابخانه‌ورسومات باهم‌مجتمع‌اند

در ایران تشویقاتی برای جلب اتباع خارجی و تبدیل تابعیت آنها اعمال میشود و نیز تسهیلات و شیوه‌ای که در اداره عشایر معمول میدارند بی‌اندازه ماهرانه میباشد.

رتبه ــ ماموریت ــ القاب ــ عنوان

بعلت نبودن مراتب‌کشوری بمامورین غیرنظامی نیز درجات نظامی اعطا و بتناسب هررتبه حقوق مخصوصی به‌آنها تعلق میگیرد و در هنگام انتصاب بشغل از حقوق مزبور استفاده مینمایند.

هریك از مراتب‌کشوری و مقامات نظامی با تقدیم مبلغی بنام پیشکش اعطا میگردد حکومت ولایات هم بهمین ترتیب واگذار

و رسومات ولایات نیز علاوه بر پیشکش باید پرداخت گردد .

القاب : به حضرت شاه اعلیحضرت همایونی ، به وابستگان خاندان سلطنتی ، نواب مستطاب . اشرف والا . به صدراعظم جناب مستطاب اجل ، به وزراء معتبر و متنفذ جناب جلالت ماب اجل عالی. به‌سایروزراء جناب جلالت ماب به‌مقامات مادون وزراء جناب فخامت نصاب ، و بمقامات پائین‌تر جنابعالی . وسپس عالیجاه مجدت همراه عالیجاه بلند جایگاه ، و بعضاً هم لقب جناب به‌تنهائی بکار برده میشود .

به سفراءکبار جناب جلالت ماب اجل عالی. سفراء جناب جلالت مآب به‌مصلحتگزاران و مستشاران جناب ، و بسایر ارکان سفارت سنیه حضرت پادشاهی (عثمانی) جناب عزتمآب رفعتجاه و باعضاء سایر سفارتخانه‌های خارجی عالیجاه خطاب مینمایند

عناوین را برحسب رتبه ذکر مینمایند . القاب و عناوین در بین‌ایرانیان دارای اهمیت مخصوصی‌است القاب به‌ترتیب باکلمات الملك ، السلطنه ، الدوله ، ختم میشوند . مانند مشیرالملك ــ مشیرالدوله ــ مشیرالسلطنه ــ علاوه براین القابی نظیر معتمدالسلطان ، مقرب‌الخاقان ، مستشارالوزاره ، نیزوجوددارد بعضاًاین‌القاب‌بکسانی که دارای هیچ عنوان نیستند اعطا میشود معهذا مأمور متنفذی بدون لقب وجود ندارد . برای مامورین خارجی‌که از چگونگی و اهمیت این القاب اطلاعی ندارند در ادای احترام متقابل نسبت به ایرانیان ، دچار اشکال میشوند .

اصول تشریفات

در روزهای رسمی کلیه مأمورین اعم از اینکه دارای درجه نظامی باشند یا نباشند یونیفورم نظامی دربر مینمایند . وزراء و مأمورین ارشد دولت یونیفورم بزرك باشال و خرقه حاضر میگردند و بتناسب درجه و اعتبار گردن‌بند الماس یا صدف وبعضاً تمثال مرصع شاه را بگردن میآویزند .

ناظر تشریفات علاوه برشال و خرقه‌کلاه نمدی درازکه برروی

آن شال سفید که کناره زرد دارد پیچیده شده است برسرمیگذارد و جوراب ساقه بلند که تا زانوهایش میرسد بپا میکنند و عصای مرصع بدست میگیرد .

سایر مأمورین تشریفات و مالیه نیز بهمین صورت شرکت مینمایند خدمه‌های دیگر بنام فراش ، شاطر ، یساغول که همواره در معیت شاه آماده‌اند حضور میبابند . رؤسای شاطرها را یساغول می‌نامند .

یساغول‌ها بعضا امور پلیسی را انجام میدهند .

مراسم سفرا

سفرای خارجی‌که وارد بندر انزلی (بندر پهلوی) واقع درساحل بحرخزرمیشوند ازطرف مامورا عزامی ازتهران بناه مجیب‌السفر مورد استقبال قرار میگیرند . مأمورین رشت و قزوین نیز بالباس رسمی و بطور باشکوهی آنها را استقبال مینمایند . قبل از ورود به تهران درقصرشاهی واقع درمیدان اسب‌دوانی ازطرف مأمورین مخصوص پذیرائی شده پس از قدری استراحت سوار اسبهائی‌که از اصطبل شاهی آورده شده میشوند و دم‌های این اسبان برنگهای الوان میباشد پشت سر یك ستون فراش که در پیشاپیش حرکت مینمایند بشهر وارد و بسفارتخانه خود هدایت میگردند .

در ابتدای ورود سفرا به تهران و همچنین در ایام مخصوص شیرینی‌هائی ازطرف درباروسیله فراشان بسفارتخانه‌ها ارسال و خونچه های شیرینی را در رهگذر سفرا قرار میدهند و چندین روز این خونچه‌ها بهمین وضع باقی میماند .

فراشان حامل شیرینجات به ترتیب فوق‌الذکر در مراسم ورود سفرا در پیشاپیش فراشان مأمور استقبال تا سفارتخانه میروند و روز بعد برای اخذ مقداری وجه بعنوان بخشش بسفارتخانه مراجعه مینمایند .

طرز اداره تهران و ولایات

حکومت تهران تحت عنوان حکمران بعهده نایب‌السلطنه‌کامران

میرزا سومین فرزند شاه واگذار شده وی علاوه براین سمت ، نظارت حربیه (وزارت جنگ) را نیز عهده‌دار است معاونی بنام وزیر تهران دارد . حکومت تهران دارای سه اداره (پولیس ـ احتساب ـ تنظیمات) میباشد حدود اختیارات پولیس ـ فوق‌العاده محدود است

ایران به سی و پنج ولایت تقسیم شده است . حکومت ولایات درمقابل مبلغی معین پیشکش اعطا میشود . تقسیمات ولایات بعلت فك و الحاق از ولایتی به ولایت دیگر ثابت نیست .

اکثر شهر ها دارای اسم و عنوان مخصوصی بخود هستند مانند دارالسلطنه تبریز ـ دارالعلم شیراز ـ دارالملك طبرستان ـ بلده طیبه همدان وامثالهم. ولایت تبریز ازنظر اعتبار در درجه اول بوده و ولایات اصفهان وخراسان درمرحله دوم اهمیت میباشند

به‌والی‌های ولایات حاکم مینامند. در ولایات بزرگ یك نفر پیشکار و درسایر ولایات شخصی بنام نایب‌الحکومه باضافه یك معاون و بیگلربیگی یعنی احتساب اغاسی (مستوفی)که مامور مالیه میباشد ان ولایت را اداره مینمایند .

در محلهائی‌که اتباع خارجی وجود دارد یك کارگذار تعیین میگردد .

در چند ولایتی‌که تحت حکومت یك حاکم میباشد در یکی از آن ولایات خود حاکم مستقر و در هریك از سایر ولایات تابعه یك حکمران منصوب میشود .

برای اخذ رسومات یك اداره مخصوص وجود دارد . جمع‌اوری رسومات چند ولایت از طرف یك شخص التزام میگردد فی‌المثل رسومات کلیه ولایات شمالی ایران از طرف بیگلربیگی رشت جمع‌آوری میشود .

وضع جغرافیائی تهران

شهر تهران باجمعیتی متجاوز از دویست‌و پنجاه هزار نفردر

قسمت شرقی جلگه‌ای بمساحت دو هزار و پانصد کیلومتر مربع بنا شده است. هوایش قدری گرم ولی سالم است. قسمت خارجی ابنیه گلی است و بدین جهت منظره عمومی شهر حالت دلگیرانه‌ای دارد کوچه‌ها تنگ و غیرمنظم میباشد اخیراً جاده‌های قسمت شمالی شهر توسعه پیدا کرده درطرفین جاده‌ای که بسفارتخانه‌ها منتهی میشود درخت‌کاری شده. تهران دارای بازار سرپوشیده بزرگی است. شهر باقلعه خاکی محصور و بیرون قلعه خندقی بعمق ۱۵ متر دورادور شهر را احاطه نموده ودرجهات مختلفه قلعه دروازه‌های متعدد موجود است که‌مامورین گمرک‌دراین‌دروازه‌ها ازواردات وصادرات شهر حقوق گمرگی اخذ مینمایند. برای رهائی از هوای‌گرم تهران درتابستان از شمیرانات که بمسافت دوساعت ازتهران در قسمت شمالی قرار دارد استفاده میشود قراء شمیران اکثرا باقلعه خاکی محصور است دراطراف شهر چون جنگل وجود ندارد و نقل مصالح ساختمانی ازخارج مشکل است بدینجهت ساختمانها باخشت خام بنا شده فقط درگوشه ودرو پنجره‌ها آجر مصرف مینمایند. و از چوب درختان تبریزی‌که دراطراف‌شهر بقوت ابیاری بعمل‌آورده‌اند استفاده‌میشود. درپوشش‌سقف‌خانه‌ها نی‌هائی که ازرشت می‌اورند بکارمیبرند وروی‌آنها خاک‌میریزند وسپس روی‌خاک‌کاه‌گل‌میمالند چون مقاومت‌نی خیلی‌کم‌است هردوسه‌سال‌یکبار پوشش‌سقف خانه‌ها را تعویض مینمایند. زیر سقف را بغدادی نصب میکنند و برروی آن صنعتکاران ماهر گچ‌بریهای نفیس اعمال مینمایند که بنا را بصورت زیبا وگرانبها جلوه‌گر میسازد معذالك دارای استحکام زیاد نبوده ومستعد خراب شدن میباشد. اطاقها دورادور حیاط‌ها بنا شده وپنجره‌های آن مشرف به‌حیاط خانه است دراین اواخر اعیان واشراف که درصدد تجدید بنا هستند ساختمانهای خود را با چوبهای ساج که از هندوستان میآورند میسازند.

آب : درمسافت چندساعته ازشهر چاهها ئی کنده واتصالا آنها را تاشهر ممتد گردانده وبدین وسیله آب بشهر میرسانند. عملیات

احداث این چاهها پرخرج بوده بدین جهت درتصرف ثروتمندان واکابر میباشند واز اینرو شهر دائما دچار کم‌آبی است مجرای‌آبها در داخل شهر برخلاف خارج شهر سرپوشیده نیست هرهفته یاهر پانزده روز یکبار آب درمحلات شهر جاری میشود. عموم اهالی‌محل دراطراف جوی‌های آب مجتمع و بشستن لباس وسایر لوازم مشغول میشوند ویس‌از آنکه آب را بدین نحو الوده ساختنند حوض وآب انبار خودرا ازاین اب مملو میسازند واب مشروب وطبخ مـردم تهران ازآب الوده تامین میگردد .

مؤسسات : مشهورترین مساجد تهران مسجد شاه وسپهسالار است این مساجد با اجر بنا شده است شکل مناره‌های این مساجد طبق اصول شرقی میباشد .

شاه در مناطق مختلف شهر قصرهای متعدد دارد. اکثریت‌این قصرها چهار یا پنج طبقه و بشکل مخروطی است بنام دولت ایران ازطرف سرمایه‌داران‌انگلیس بانکی‌تشکیل شده وروسها هم بانکی درایران دارند که درمقابل در رهن گرفتن اموال قرض میدهند

جمعیت: مملکت‌ایران بیش‌از ۷ میلیون جمعیت‌دارد. سکنه‌آن عموما گندم‌گون و مردم ان‌باوجود زیبائی‌طبیعی بعلت عدم رعایت بهداشت قیافه‌هایشان دگرگونی کلی پیدا نموده است شمال غربی آن آذری. قسمت غرب کردی. جنـوب و قسمت مرکزی آن، فارسی تکلـم مینمایند درغرب شمالی (اصفهان) ارامنه ویهودیها ساکنند ثروت عمومی بسیار کم است فقط متمولین بی‌اندازه ثروتمند و طبقه عوام در نهایت درجه فقیر ومحتاج‌اند .

زبان : زبان رسمی فارسی‌است. باسفارتخانه‌های‌خارجی بزبان فارسی مکاتبه مینمایند درشرق وجنوب عموما فارسی حرف میزنند ولی بازبان فرس قدیم بعلت ورود کلمات عربی فرق فاحش دارد. ادبیات درنهایت انحطاط است. اشعار وآثار متداول درافواه مردم عبارت از ابیات واثار متقدمین میباشد. اهالی شهرستان قزوین‌که

در مسافت سه روزه از تهران قرار دارد اکثراً بزبان آذری سخن می‌گویند وبعلت نبودن آموزش زبان آذری همه مکاتبات خود را بفارسی انجام میدهند قباله‌جات ومعاملات بزبان فارسی نوشته میشود. اهالی ایالات شمالی منطقه گیلان بزبان مخصوص خود گیلکی حرف میزنند وزبان اکراد کردی است .

ادیان: ادیان‌موجود عبارت ازسنی ــ شیعه ــ مسیحی ــ یهودی ــ زردشتی است .

سنی‌ها: اکثراً در کردستان و تعداد کمی نیز درقصبات اطراف شیراز ساکن می‌باشند سنی‌های کردستان اکثرا تحت تابعیت حضرت شهنشاهی مباهی ودر تابعیت خود فوق‌العاده صادق‌اند

شیعیان : شیعه مذهب رسمی ایران است و از چهارفرقه زیر شیعیان اصلی ــ شیخی ــ بابی ــ علوی تشکیل شده است

شیعیان‌اصلی: باتکا و استناد اینکه حضرت سیدالمرسلین در محلی بنام غدیرخم حضرت علی را بعد ازخود خلیفه دانسته وسایر خلفای راشدین را نپذیرفته است .

شیخی‌ها : عموما منکر مواج بوده و اکثر اکابر ایران شیخی میباشند .

بابی‌ها : چهل سال قبل شخصی بادعای مهدویت ظهور نموده بعلت اینکه عده‌ای باین ادعا باور کرده‌اند آنها را بابی مینامند .

شیعیان هنگام گرفتن وضو بایك دست صورت خودرا میشویند و روی پای خود را مس‌میکشندآب حوضی رابگنجایش تقریبا ٥متر مربع کر میدانند و از آب آلوده این حوض برای وضو استفاده مینمایند .

نماز را بادست‌های باز وآویزان میخوانند وبرای آنکه محل سجده پاك وتمیز باشد مهری ازخاك کربلا درمحل سجده وضع مینمایند واین مهر را دائما باخود همراه‌دارند برحسب درجه‌ثروت

بزیارت حجاز، کربلا ومشهد میروند بعداززیارت نام محل زیارت را باول اسم خود علاوه مینمایند. مانند حاجی حسین ـ مشهدی حسین ـ کربلائی حسین واغلب اسامی کلب علی ـ کلب حسین وجود دارد برطبق وصیتی که اکثرا مینمایند بعداز وفات آنها جسدشان در کربلا دفن شود همه ساله عده زیادی جنازه اموات وزوار ازطریق خانقین بخاك بغداد نقل میگردد .

مسیحیان : دراصفهان ،تبریز ونزدیك آن وسلماس (شاپور) وارومیه (رضائیه) وتعدادی درتهران و بطور کلی نیز درسایر شهرها سکونت دارند انها دارای زندکی محقری میباشند .

یهودیان : درهمدان واصفهان وتعدادکمی درتهران و سایر ولایات اقامت دارند .

زردشتیان : زردشتیان را گبر نیزگویند درشرق جنوبی ایران یعنی کرمان و یزد سکونت دارند بهوحدانیت جناب رب عباد معتقدند وحضرت ابراهیم علیه‌السلام راخاتم‌النبیین میدانند بدین جهت بهاتش حرمت مخصوص قائل‌اند بهپرورش درخت و نبات علاقه خاصی میورزند بنابراین در ایران وظائف باغبانی باین طایفه‌محول است این مذهب، مذهب‌قدیمی ایران بوده وبنام‌آورنده خود زردشت موسوم شده و اکثراً دربلوچستان و هندوستان اقامت دارند .

اخلاق و عادات

ایرانیان باوجود اینکه باهوش میباشند ولی فوق‌العاده تن‌پرورند با سایر ملل و حتی سنیان اظهار خصومت مینمایند . مسیحیان ویهودیان را نجس میدانند درظرفی که مسیحیان و یهودیان آب بخورند آب نمیخورند . وماکولاتی‌را که بدست آنها بخورد نمی‌خورند. اگر یکی ازآنها دربازار بنان‌نانواتی دست‌بزند باید اجباراً آن نان را بخرد ـ هرقدر مسیحی تشنه باشد با ظرف مخصوص خودشان باو آب نمی‌خورانند. احتمال اینکه اجانب و

مسیحیان هنگام گردش درمحلات غیراز محله خود دچار تحقیر شوند فراوان است حتی‌کودکان برای آنها سنگ می‌اندازند بدین‌مناسبت مامور سفارت قادر نیست به‌تنهائی بگردش بپردازد .

عدم دقت آنها به طهارت و نظافت شایان توجه است . دائماً مأکولات را با دست میخورند و برای شستشوی دست از صابون استفاده نمی‌نمایند مصرف صابون فقط منحصر بشستشوی لباس است صابون‌را ازپیه میسازند واستشمام بوی‌آن غیرقابل‌تحمل‌است

حمامهای ایران دارای یك حوض آب گرم (خزینه) بوده شیر و حوض کوچك وجود ندارد و آب‌آن درمدت یکسال چند بار تعویض میشود . شستشو در این حمامها واقعا غیرقابل تحمل است .

از یك مأمور وزارتخارجه که هشت سال در پاریس تحصیل‌کرده بود سراغ حمامی را گرفتم وی یکی از بهترین حمامهای تهران را آدرس داد از نظافتش پرسیدم جواب داد آلودگیهای روی‌اب خزینه را با وسیله مخصوص جمع‌آوری مینمایند و این خود شایان دقت است . آنها تعظیم و تفاخر را خیلی دوست دارند قدر و منزلت هرکس هرچه باشد مورد توجه قرار ندارد بلکه وضع ظاهری او را با نظر حرمت نگریسته و رعایت مینمایند انهائیکه اندك زمانی ثروت مساعد پیدا می‌کنند یك‌کالسکه دواسبی تدارك دیده بهمراه دونفر اسب سوار که پشت سرکالسکه حرکت مینمایند در کوی و برزن میگردند .

ثروتمندان و وزراء با کالسکه‌هائی‌که شش اسب برآنها بسته شده‌است وسرویس چای وقلیان بهمراه دارند درکمال عظمت در شهر رفت وآمد مینمایند . بهمین مناسبت بین اعضای سفارت رسم براین جاری شده‌است که هنگام خروج از سفارت با چندین سوار حرکت نمایند .

سالونها واطاقهایشان مملو از قندیل و لاله‌های آویزان است و این قندیلها که اغلب ستاره نشان‌اند بی‌اندازه گرانبها و مقبول‌اند و حتی در قهوه‌خانه عادی هم چندین آویز از این قبیل وجود دارد .

برعکس سایر ممالک که هرکس سعی مینماید دیگری را در بالادست خود بنشاند و یا لااقل در آن باره تکلیف نماید . درایران هرکس میکوشد درصدر مجلس بەنشیند . گاهی اتفاق می‌افتد روی کاناپه‌ای که برای نشستن سه نفر است شش نفر می‌نشینند .

در ایران دو نوع عقد نکاح وجود دارد ۱ ــ عقد دائم. ۲ ــ عقد منقطع ــ عقد منقطع یا موقت را شیعیان صیغه هم میگویند و این عقد را صواب (ثواب!) میدانند دراینگونه عقد زنی را برای‌مدت‌معینی بعقدنکاح‌درمی‌آورند مثلا برای‌چندروز ــ چند هفته ــ چند ماه و یا یکسال . چند سال . الحاصل برای هرمدتی جایزاست.

عقد موقت احتیاج بشاهد و وکیل ندارد . بهرمجتهدی باتادیهٔ اجرتی مخصوص برای انعقاد عقد میتوان رجوع نمود . مجتهدها با قرائت دعای مخصوصی عقد نکاح را می‌بندند . اکثراً برای سهولت این دعارا همراه خود دارند. در این صورت احتیاجی به مراجعه بەمجتهد نیست . بعضی‌ها علاوه برسه یا چهار زن که عقد دائم شده چندین صیغه هم دارند . تعداد صیغه‌ها معین نیست.

ایرانیان دائماً راه انتفاع را تشخیص و در این باره ماهرانه عمل مینمایند در ایران استخدام مستخدم صحیح‌العمل غیرممکن است . اگر پسربچه‌ای بخدمتگزاری استخدام شود با شرط ۱۰۰ غروش (واحد پول ترکی) حقوق با ۱۰۰ غروش هم درآمد های دیگر حاضر باستخدام میشود و بدین ترتیب راه حیله را ارائه و تصویب مینماید .

سادات و مجتهدین

سادات درایران فوق‌العاده اعتبار واحترام دارند. برطبق رسوم مذهب شیعه، شیعیان $\frac{1}{5}$ ثروت خود را به سادات میدهند . این موضوع که بصورت قانونی درآمده موجب شده است روز بروز برتعداد سادات افزوده شود .

لباس سادات مانند سایر افراد عامه است فقط بااین فرق‌که

عمامه‌ای سیاه برسرنهـاده و شال سبز برکمـر می‌بندند . اکثراً مرثیه‌خوان و ندرتاً اصناف‌اند . قسم اعظم سادات از محل خمس اعاشه مینمایند . کسی‌که از طرف سادات مضروب شود و قادر بدفاع از خود نباشد دیگری نمیتواند او را برهاند و از طرف حکومت مجازاتی درباره سادات صورت نمیگیرد درنتیجه روزبروز اعمال‌زورو تجاوزو اخذوجه‌من‌غیرحق ازطرف‌سادات‌رو بتزایداست‌و بدین مناسبت از طرف حکومت شخصی بنام نقیب‌السادات تعیین ومنصوب میگردد وظیفه نقیب‌السادات این است که وجوهات بابت خمس را جمع‌آوری و در بین سادات تقسیم نماید و در صورت مشاهده اعمال بی رویه از طرف سادات آنها را تنبیه کنند ،

علماء ــ علماء را آخوند و بزرگان علماء را مجتهد مینامند بزرگترین مجتهدین شیعه در عراق عرب در کربلا و سامره مقیم است وسیدحسن شیرازی میباشد. این شخص دارای نفوذ فوق‌العاده درحکومت واهالی ایران است وبه سایرمجتهدین تحریرات‌ورساله ارسال می‌دارد . مجتهد دیگر عبارت از مجتهد تبریز است مردم آذربایجان نسبت بایشان‌حرمت‌زیاد قائل هستند. درمواقعیکه‌سواره درکوچه و بازار حرکت مینماید تماس با مرکب وی شرف عظیمی محسوب میشود .

علاوه براین مجتهدین ، در تهـران سید حسین آشتیانـی و صدرالعلماء وچند مجتهد دیگر در اصفهان و سایرین که دارای اهمیت زیادی هستند وجود دارد .

از مجتهدین آنهائیکه صفات ساداتی دارند بیشتر مورد احترام میباشند . حکومت فوق‌العاده از مداخله سادات و مجتهدین در امور دولتی بیزار است .

دعاوی شرعیه از طرف مجتهدین رؤیت میشود . اگردرشهری چند نفر مجتهد باشد دعاوی به مجتهدین که طرفین دعوا حکمیت اورا مشترکاً میپذیرند ارجاع میشود درصورت اختلاف مجتهدی

را که بدعاوی مورد نظر باید رسیدگی نماید بقرعه تعیین می‌ـ
نمایند دعاوی که امسال از طرف مجتهد حل و فصل میشود سال
دیگر در قالب دیگری جلوه‌گر میشود .

مدیونی که ازطرف دولت تحت فشار گذاشته میشود اگربخانه
یکی از مجتهدین پناهنده شوددرخانه‌وی معامله ممکن است بمصالحه
ختم گردد وسند نوشته شود ودر موقع پرداخت بازمدیون میتواند
بخانه مجتهد ملتجی شود نهایت ممکن است حق داین باین ترتیب
تلف گردد .

علماء و ساداتی که بخانه صدرالعلماء پناهنده شوند حکومت
قادر نیست آنها را توقیف نماید عده‌ای هم به‌امامزاده‌ها یاشاهزاده
عبدالعظیم پناهنده میشوند وازطرف متولیان حمایت میگردند .

اگر اهالی از والی ولایتی شکایتی نمایند ومسموع واقع‌نشود
اهالی به‌امامزاده ملتجی وعزل والی راخواستار میگردند .

کسانی هم که‌بزیر توپ شاهی درسرای شاهی التجا نمایند تا
از زیر توپ خارج نشوند نمیتوان آنها را توقیف نمود ودرتمام
مدت که‌باین وضع باقی هستند ازطرف اهالی اعاشه میشوند .

الحاصل برای فراریك جانی وقاتل ومدیون وسایـل خاص
متنوعی موجود است .

ایام مخصوص

شیعیان ایام مسرت‌شان ـ نوروز سلطانی ـ که بزرگترین عید
ملی و رسمی ایرانیان است. مولود پیغمبر ـ غدیرخم ـ عید فطرـ
عید قربان .

نوروز سلطانی عید بزرگ ملی ورسمی است جشن عیدنوروز
هشت روز دوام میبابد. مغازه‌ها وبازار در این مدت بسته است و
هرکس دیگری را تبریك میگوید .

درعید نوروز شاه البسه مزین بالماس میپوشد سفرای خارجی
و وزراء را درسالون موزه شاهی می‌پذیرد .

دراین سلام پشت سر شاه وزیر خارجه دردست راست شاه مترجم دربار قرار میگیرد سفیر عثمانی بجهت مقام سفارت کبری باماموریـن سفارت وسایر سفراء به‌ترتیب درگرداگرد شاه جمع‌شده وشاه برحسب مقتضیات زمان باسفرا بمذاکره میپردازد باسفیر عثمانی باترکی وباسایر سفرا وسیله مترجمین مذاکره مینماید. بعداز پذیرش سفرا شاه دراطاقی درطبقه پائین وهم سطح زمین که‌تخت مرمردرآن قراردارد‌جلوس‌مینماید سپس‌وزراء وفرماندهان نظامی برای عرض تبریك بحضور میرسند دراین هنگام درباره شکار یاسیاحت‌شاهانه حکایاتی نقل‌میشود بعدحقه‌بازان و باریگران شروع بعملیات نموده وشب نشینی آغاز میگردد و نمایش فیل‌ها انجام میشود ازطرف شاه سکه‌های پول باطراف پاشیده میشود .

مولود پیغمبر ص : مانند سایر اختلافات درمراسم مولود پیغمبرص نیزاختلاف‌است ولادت پیغمبرص را روز ۱۸ ربیع‌الاول میدانند دراین روز شاه درهرکدام ازقصورش باشد مراسم درهمان قصر انجام میبابد. فقط از سفرا سفیر دولت عثمانی را می‌پذیرد وباارکان سفارت مکالمه‌مینماید سپس یکی ازامراء را ازبین‌ارکان وامرائی که درباغچه پائین حضور دارند مخاطب قرار داده باصدای بلند بعضی کلمات از راه ملاطفت متذکر میشود وازطرف امیر مزبور هم باصدای بلند سپاسگزاری میگردد .

عید فطر وعید اضحی : درمراسم این اعیاد ازسفرا فقط‌سفیر عثمانی دعوت‌میشود دراستقبال سفیرازدم‌درب برون تادرب‌اندرون فراشها در دوردیف می‌ایستند فردای همین روز دراجرای قاعده بخشش به‌سفارت می‌آیند این دوعید درایران قدر زیاد ندارد .

ایام ماتم ـ تعزیه ـ روضه ـ مرثیه خوانی

ایام ماتم ـ دهم محرم ـ وفات‌حضرت علی وامام حسن‌رضی‌اله عنها وروز وفات ائمه دهم محرم‌الحرام بمناسبت وفات سیدالشهدا رضی‌اله‌عنها بزرگترین روز سوگواری شیعیان است از ابتدای محرم تا روز دهم محرم امتداد میبابد دراین مدت به‌تناسب نذری

که نموده‌اند اجرای ماتم مینمایند مثلا یکی ده روز درکوچه و بازار پا برهنه میگردد دیگری درظرف این مدت کاملا سیاهپوش میشود. بعضی دیگر فقرا را اطعام مینمایند. اشخاص هریک به‌نحوی اجرای نذر مینمایند. علاوه براین عادت تعزیه‌خوانی وسینه‌زنی نیز جاری است

تعزیه ــ به‌تعزیه نام شبیه هم اطلاق میشود. شبیه به تقلید از تاتر وسیله یکی ازمامورین رسمی‌که به ماموریت خاص به‌اروپا رفته بود احداث شده درهر شهر وقصبه ایران حتی درکوچکترین قریه نیز عادتا بشکل صحنه تاتر بناهای دوطبقه مشاهده میشود که بدانها تکیه میگویند. درغیر ازایام سوگواری طبقه بالای این بناها انبار وطبقه زیرین دکان است وغالبا شکل یك بازار بخود میگیرد. فقط درایام محرم هرراسته ازطرف یك نفر تزئین میگردد. آویزه‌ها ولاله‌هانصب مینمایند. ده‌روز متوالی واقعه کربلا بنمایش گذاشته میشود وبقیه اجرا میشودمثلا یك‌روز شهادت حضرت‌حسین وروز دیگر مجلس یزید و تحقیراتی که‌از طرف یزید به‌خاندان‌امام حسین اعمال گشته نشان میدهند. نتیجه اینکه هرروز قسمتی از واقعه کربلا رانشان میدهند. دراین موقع حضرت علی رضی‌اله‌عنه ظاهر میشود وجبرئیل علیه‌السلام می‌آید وموزیك مترنم میشود ودر هرحال یك سلسله نمایشات مغایر شعائر اسلامی اجرا میشود.

نزد شیعیان هرقدر بیشتر بخاطر امام حسین گریه وزاری‌شود بهمان نسبت اجروثواب بیشتر نصیب‌شخص میگردد. برای‌گریاندن اشخاص شبیه‌های مذکور فوق‌العاده مبالغه‌آمیز اجرا میشود .

گریه دروغین رانیز ثواب دانسته بدین جهت اکثــراً بطور ساختگی میگریند حضرت شاه نیز تعزیــه مخصوص بخود دارد و بعضاً درمحلات بموقع تماشا گذاشته میشود وملاحظــه آن عمومــاً مجانی است. بمناسبت نشراولین اثری‌که‌بنام روضه‌الشهدا درباره حضرت سیدالشهدا نگارش یافته این مراسم را روضه مینامند .

روضه عبارت است ازیك نوع مدح ومنقبت شریف و حکایات

حزن‌آرو که دردهه محرم وحتی درمواقع غیراز آن درمنازل بزرگان وسایرین قرائت و نقل میشود. باین‌ترتیب که‌یك نفر بالای کرسی که میان جمع گذاشته‌اند میرود و نعت شریف میخواند و پس ازآن دیگری حکایتی رانقل میکند وحاضرین اعم از زن ومرد به‌سروسینه خود زده گریه مینمایند گریه اکثر مردم ساختگـی است مخصوص گریه دروغین اشخاص مسن و معتبر فوق‌العاده دیدنی است درفاصله قرائت دو روضه چای وقلیان بین حاضرین توزیع شده و باهمدیگر به صحبت میپردازند .

سینه‌زنی ــ عده‌ای دور یك بیرق مزین مجتمع شده باخواندن ای شهید کربلا السلام‌علیکم بشدت به‌سینه خود میزنند و دور بازار میگردند، اهالی آذربایجان نسبت باهالی سایر نواحی ایران غیور ومتعصب بوده بعضاً خودشان را دراین مـراسم مجـروح مینمایند معذالك اجرای‌مراسم ایرانیان باندازه مراسمی‌که‌از طرف‌ایرانیان مقیم دربار سلطانی (عثمانی) برگزار میشود مهم نیست .

معارف ــ دارالفنون

غیرازمکاتب‌ابتدائی‌که باوضع‌جدید تطبیق‌داده‌شده‌است مابقی بصورت غیر منظم ودر بعضی از دکانها تشکیل میشود. و برخی از اصناف در دکانهای خود ضمن اشتغال بحرفه خود چند نفر طلبه‌را تدریس مینمایند باوجود اینکه مدارس رشدیه (متوسطه) موجود نیست وزارت معارف یك دارالفنون برای تربیت افسران نظامی وطبیب ومهندسی تاسیس نموده‌است. دروس‌نظامی این دارالفنون وسیله افسران آلمانی تدریس میشود مازاد فارغ‌التحصیلان که در واحدهای‌نظامی مشغول نمیشوند بانجام امور تلگراف گماشته میگردند .

هنگامی که از رشت بقصد عزیمت بـه‌تهران خـارج شدیم عده‌ائی کودك مکتبی درحالیکه کتابهای درسی همراه داشتند دنبال کالسکه ما راه افتادند رانندگان کالسکه با تازیانه وفراشان باچوب آنها را می‌راندند ولی‌بدون اعتنا بضرب وستم‌آنان بانهایت‌اصرار

...دت کالسکه راتعقیب کرده مطالبه پول مینمودند. باتحقیقاتیکه ...دم معلوم شد کودکان ازطرف مکتب‌دار باین‌کار تشویق شده‌اند ...هائیکه میتوانستند باین‌ترتیب وجهی اخذ وبه‌مکتبدار تسلیم ...ند ازمجازات معاف ودیگران مورد تنبیه وحبس قرار میگرفتند.

صنایع ـ محصولات ارضی

ازقزوین تاتهران وازتهران تاشاه‌عبدالعظیم یك جاده‌گاری‌رو احداث شده‌درسایر محل‌هاکه‌جاده‌احداث‌نشده گاری‌هاازهمواریهای اراضی برای عبور استفاده میدمایند.

ازطرف سرمایه‌داران انگلیسی نیز بانکی تاسیس شده که امتیاز معادن غرب مملکت ایران به‌این بانك واگذار شده است.

صنایع ـ قالی وقالیچه ایران مشهور است هرساله مقدار زیادی بخارج صادر میشود بهترین نوع قالی درکرمان وکردستان بافته میشود قالی کرمان بادوام ولی قالی‌کردستان ظریف است اما اکثراً رنگ آن خالص نیست درشیراز و سلطان‌آباد (اراك) هم‌قالی بافته میشود ولی قابل مقایسه باقالی‌های کرمان وکردستان نیست. درکرمانشاهان وکاشان یك نوع قدیفه میبافند وقدیفه‌های نفیس دراصفهان بافته می‌شود تذهیب وتجلید کتاب درشیراز صورت میگیرد.

محصولات کشاورزی ـ نظر براینکه خوراك اکثر اهالی پلو وچلو میباشد درمنطقه رشت برنج فراوان کاشته میشود ـ توتون رشت فوق‌العاده مشهور میباشد. تنباکو نیز دررشت وهم درکاشان نیز نوع مرغوب آن درشیراز بعمل می‌آید.

...ه قشون

فرماندهی کل قشون ایران بانایب‌السلطنه کامران میرزا ...ین پسر شاه است که‌تحت عنوان وزیرجنگ امور قشون رااداره ...مایند.

وزارت جنگ شامل ـ اداره قشون ـ مجلس‌محاکمات‌ـ توپخانه

دراینصورت سربازان را اخذ مینمایند. بشرط تامین جیره سربازان از طرف ... خانه‌ها بهمقدار سرباز که لازم باشد دراختیار ... دولت گذاشته میشود

افرادیکه تحت‌السلاح هستند سالیانه دودست لباس داده میشود و ... که برای ایام زمستان بسرباز داده میشود و همچنین لباس ... فرم که برای پوشیدن درایام رسمی به‌آنها واگذار میگردد ... پایان ... وخدمت لباس رسمی از سربازان پس گرفته میشود.

از طرف حکومت ایران رسماً سربازگیری بعمل نمی‌آید بلکه این وظیفه ... است تجمع ۸۰ تا ۱۰۰ نفر سرباز را ... و مجموع ۸ تا ۱۰ ... ۱ فوج مینامند

بدین ترتیب تجمع ۷۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر سرباز تشکیل یک فوج «طابور» را میدهند ... این افواج ... حداکثر سربازی که دارد یک تیپ بالای تصور نمود ... بالاترین و بزرگترین واحد نظامی ایران است و واحدهای نظیر لوا (لشکر) فرقه (سپاه) وارتو (ارتش) که در قشون ... موجوداست در قشون ایران وجود ندارد.

هر فوج نامی مخصوص بخود دارد مانند «فوج قهرمان» و «فوج مقدم خلخال» وعلاوه براین برافواج هر محل نام ولایت اسم آن محل یاولایت داده میشود مانند افواج اذربایجان ـ افواج خراسان.

درجات نظامی بدین ترتیب است .

۱ـ نفر = سرباز ۲ـ سرجوخه = اون‌باشی ۳ـ وکیل = چاوش
۴ـ اردل = باش چاوش

درحال حاضر در ایران ۸۱ فوج موجود است که ۲۷ فوج

تحت‌السلاح و ٥٤ فوج درحال مرخصی است صنف سربازان تحت‌السلاح همه ساله تعویض میشوند .

ولایت	فوج
تهران	۸
تبریز	۲
ساوج‌بولاغ مهاباد	۰/۵
خوی	۲
ایالت آذربایجان	۰/۵
کردستان	۲
کرمانشاهان	۳
شیراز	۱/۵
مشهد	۱
اصفهان	۳
استراباد (گرگان)	۱
گیلان	۱
کرمان	۰/۵

درسایر شهرهای بزرگ یك دسته سرباز مستقر است .

صنف سوار : تحت نام لشگرقزاق که‌ازسه تیپ تشکیل میشو تحت فرماندهی افسران روس است ومجموعاً بالغ بر ۱۱۰۰سرباز وبهترین قوای منظم نظامی ایران‌است. درحدود۱۰۰۰ نفر سرباز چریك که‌فاقد تعلیمات منظم‌اند بنام قوای علاءالدوله درمعیت شاه میباشند .

علاوه براین در آذربایجان ۲۰ ودر سایر مناطق جمعاً درحدود ۱۰ دسته سوار موجود است که درصورت لزوم تجمع مینمایند .

صنف توپخانه : تعداد توپچیان ایران اعم ازافسر وسرباز درحدود ۶۴۰۰ نفر میباشد تمام توپچیان تحت آموزش ژنرال اطریشی بنام واعز میباشند .

افسران : نظر براینکه فرماندهی قشون ناحیه بعهده افراد محلی است افسران فارغ‌التحصیل دارالفنون تنها درافواج تهران بخدمت گمارده میشوند نظر بهکثرت افسران حقوق متناسب بارتبه‌ودرجه پرداخت نمیشود درآمد فرماندهان درمواقع اعطاء مرخصی نیز رسمی بهزیر دستان و نیز از مساخذی که سربازان دارند تأمین میشود بدین مناسبت بهر اندازه زیر دست یک فرمانده بیشتر باشد بهمان اندازه درآمد وی نیز اضافه است .

درجات نظامی ایران بادرجات نظامی دولت عثمانی وکشورهای اروپائی قابل مقایسه نیست قول‌آغاسی برابر باملازم ثانی و یوزباشی (سروان) بوده و سرهنگ برابر با بیکباشی است و امرا نیز بسه دسته تقسیم شده امیرتومان بالاترین مقام نظامی است برابر بادرجه مشیردرقشون عثمانی است فرماندهی دسته را قول‌آغاسی (یوزباشی) عهده‌دار است فرمانده فوج سرهنگ (میرآلای) میباشد درهر فوج یک طبیب وجراح وجود دارد ویک دسته موزیک ۱۸ بانفری نیز موجود است .

اسلحه قشون ایران : تعدادچهل هزار نوع‌جدید تفنگ اطریشی (ورندل) که جدیداً خریداری شده است باضافه ۱۲ هزار تفنگ نوع‌قدیم (ورندل)موجود است. تفنگهای مزبور درمخازن‌جمع‌آوری ودرمواقع لزوم‌بین‌افراد توزیع میگردد . بدین مناسبت اکثراً طرز استعمال آنرا نمیدانند .

سربازان درحالت عادی دائماً از تفنگ قدیمی استفاده مینمایند توپها نیز عبارت از توپهای قدیم اطریشی است توپ ۹۰ سانتیمتری ۱۸ عدد ـ توپ ۸ سانتیمتری ۱٦ عدد ـ توپ ۷ [illegible] سانتیمتری ٤۷ عدد ـ از توپهای قدیم اطریشی درحدود ۵۰۰ عدد [illegible] ۱۰۰ قبضه آن قابل استفاده میباشد

سربازان درحالت عادی دائما از تفنگ قدیمی استفاده مینمایند
توپها نیز عبارت از توپهای قدیم اطریشی است توپ ۹۰ سانتیمتری
۱۸ عدد ـ توپ ۸ سانتیمتری ۱٦ عدد ـ توپ ۷ سانتیمتری ٤۷ عدد ـ از
توپهای قدیم اطریشی درحدود ۵۰۰ [illegible] ۱۰۰
قبضه آن قابل استفاده میباشد

هنر ساکنین فلات ایران

از آغاز پارینه سنگی تا آغاز تاریخ

نوشته

غلامعلی همایون

(دکتر در تاریخ هنر - دانشیار دانشگاه تهران)

غلامعلی همایون

(دکتر [illegible] - دانشیار دانشگاه تهران)

هنر ساکنین فلات ایران
ازآغازپارینه سنگی تاآغاز تاریخ

آغاز فضای زیست انسان در ایران

هنر دوران های پارینه و میان سنگی

از آغاز حیات تغییرات جغرافیائی فراوانی روی کره زمین حاصل شده است. دگرگونیهای عظیم موجب گردید که سطح زمین قرنها از یخ پوشیده باشد فصل باران ابتدا درقاره آسیا آغاز گردید ویخ‌ها ذوب شد واثار حیات پدیدار گشت ولی قاره اروپا همچنان زیر توده‌های عظیم یخ باقی ماند وبدین جهت پیدایش انسان را برای اولین بار درقاره آسیا محتمل دانسته‌اند.
آب و هوای آسیای میانه درگذشته دور بسیار معتدل‌تر و دریاچه‌ها و رودهای آن به مراتب پر آب‌تر بود رود جیحون به دریاچه آرال نمی‌ریخت بلکه به‌دریای خزر می‌پیوست محتملا ازدوره پارینه سنگی تا کنون درحدود دویست کیلومتر به‌درزای خاك بین‌النهرین بعلت رسوب مواد رودخانه‌ها افزوده و ازخلیج فارس کاسته شده است. زمانی حتی خلیج فارس تاشهر موصل یعنی شمال بین‌النهرین ادامه‌داشت، درمرکز فلات ایران دریاچه‌های عظیم و رودهای پرآب فراوان بود، بنظرمیرسدکه دریاچه رضائیه، دریاچه‌قم، دریاچه نی‌ریز ودریاچه

هامون بازماندههای دریائی بسیار وسیع بوده باشند که احتمالا به‌خلیج فارس متصل بوده است باقیمانده جانوران دریائی که متحجر وفسیل شده‌اند در ارتفاعات مرکزی ایران وحتی در نواحی البرز مجاور تهران مطلب فوق را اثبات مینماید.

بعد ازمدتی طولانی آب وهوا تغییرکرد و دورانی پیش آمد که تا بامروز نیز ادامه دارد. قلت تدریجی باران و ارتفاع سطح دریاچه‌ها سبب کندی جریان رودها و کاستن آب آنها گردید فرآورده‌های رسوبی رودها بخصوص در مصب‌های خود بتدریج موجب تشکیل دشت‌های کوچك وبزرگ شدکه در میان کوهها و دره‌ها حایل گردیده وساختمان طبیعی خاك ایران را بوجودآوردند

بومیان ایران یا در داخل شکافهای دامنه‌های پردرخت کوهها که باشاخه‌های درخت برروی آنها سقف بسته بودند، زندگی میکردند ویااینکه درغارها وپناهگاههائی که درشکم کوهها قرارداشته وزمانی بستر رودهای بزرگ بود، برای خودشان جایگاهی ترتیب داده بودند.[1]

باتشکیل دشت‌ها و ایجاد خشکی‌های معتدل این بومیان بتدریج به‌نواحی خوش آب وهوا روی آوردند.[2] بدین سبب محتمل است که تمدن از آسیای میانه وبخصوص فلات ایران اغاز شده و ابتدا بجانب‌شرق، چین ومنچوری وسپس بجانب غرب بین‌النهرین وکناره شرقی دریای مدیترانه وخاك اروپا رسیده باشد.

درعصر پارینه سنگی یعنی‌قدیم‌ترین دوره فعالیتهای اقتصادی بشر بآتش دست یافت و زندگی اقتصادیش براساس ساختن اشیاء

۱ــ مراجعه شود به ص ۱۱۱ کتاب‌سعیدنفیسی ، تاریخ اجتماعی ایران دردوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ تهران ، ۱۳٤۲ .

۲ــ مراجعه شود به صفحه ٤۱ کتاب Barthel Hrouda, Vorderasien I Mesopotamien, Babylonien, Iran und Anatolien München, 1971 .

سنگی ساده و شکار قرار داشت . در غاری در جنوب گنبد قابوس آثار انسانهای شصت الی چهل هزار سال پیش و در غار کنجی و غار خر آثاری از انسانهای چهل الی سی و پنج هزار سال پیش ملاحظه گردیده که گواه فعالیت‌هـای اقتصادی انسانهای دوره پارینه سنگی فلات ایران است

در اواخر دوره یخبندان Pleistocene انسان نئاندرتال [۳] درخاك حالیه ایران زندگی میکرد [۴] نمونه استخوان‌های این انسان درغار بیستون‌کشف شده است [۵] (تصاویر ۱ تا ۳).

پیدایش کرگدن، اسب و فیل دراین دوره حاکی از آب و هوای

تصویر ۲
ماکت غار بیستون
حفره غار از بالا
از کتاب کارلتون س . کون
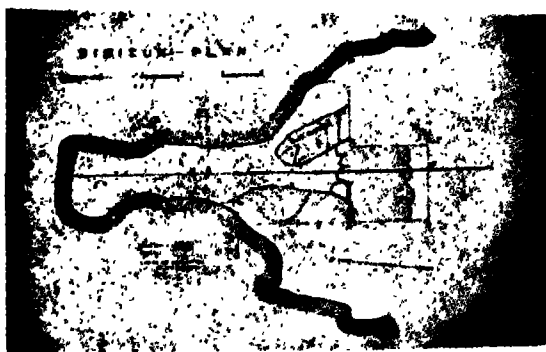
تصویر ۱
نقشهٔ غار بیستون
از کتاب کارلتون ـ س . کون ص ۱۳

3- Neandertal

۴ـ مراجعه شود به ص ۸۹ کتاب Carleton S. Coon, Cave Explorations in Iran 1949. Philadelphia, 1951 .

۵ـ در شانی‌در Shanidar (کردستان عراق) کاراین Karain (جنوب غربی ترکیه) و درکوههای کارمل Carmel نیز آثار انسانهای نئاندرتال را یافته‌اند .

تصویر ۲
مقطع غاربیستون
از مقالهٔ پرفسور کارلتون ـ س کو ـ ص ١٤
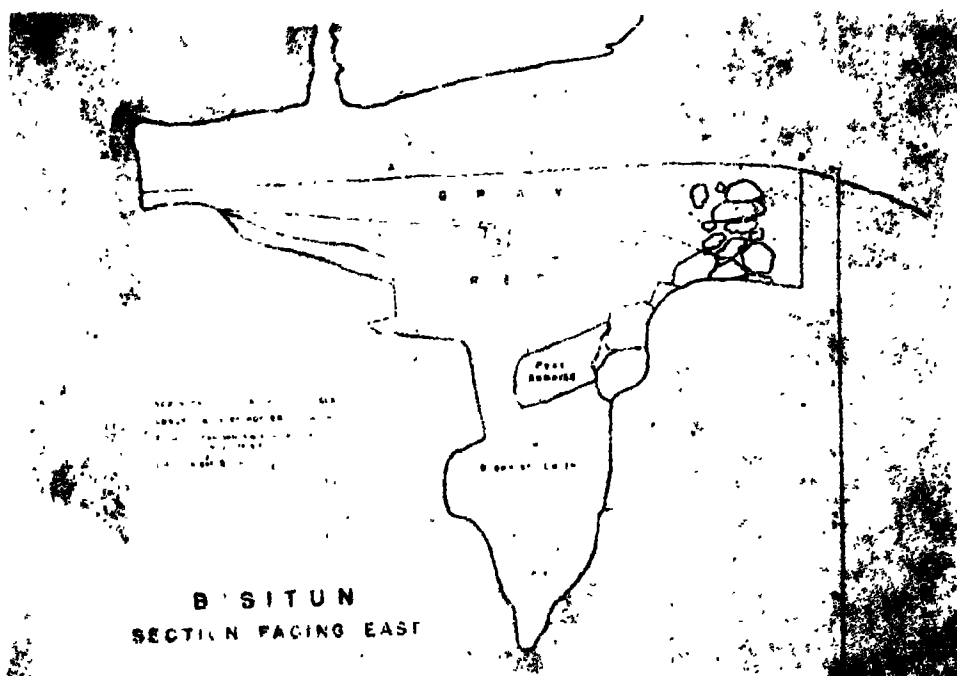
معتدل و نشانه ذوب یخ‌هاست هنگام آب شدن یخها و بارشهای فراوان. انسانهائی‌که درمحوطه آزاد یعنی دشتها بسرمی‌بردند مجبورشدند به غارها، پناهگاهها وشکاف کوهها روی آورند.

در اواخر دوره پارینـه سنگی و اوائل میان سنگی انسانهای هوموساپین[6] درنواحی معتدل دریای خزر یعنی غارهای‌کمربند و هوتو زندگی میکردند (تصاویر ٤ تا ٨). دراین هنگام هوا مجدداً معتدل‌گردیدوانسانهای‌نئاندرتال‌وهوموساپین بتدریج به‌محوطه‌هاو دشتهای باز بازمی‌گشتند ولی استفاده از غار بعنوان مسکن ادامه
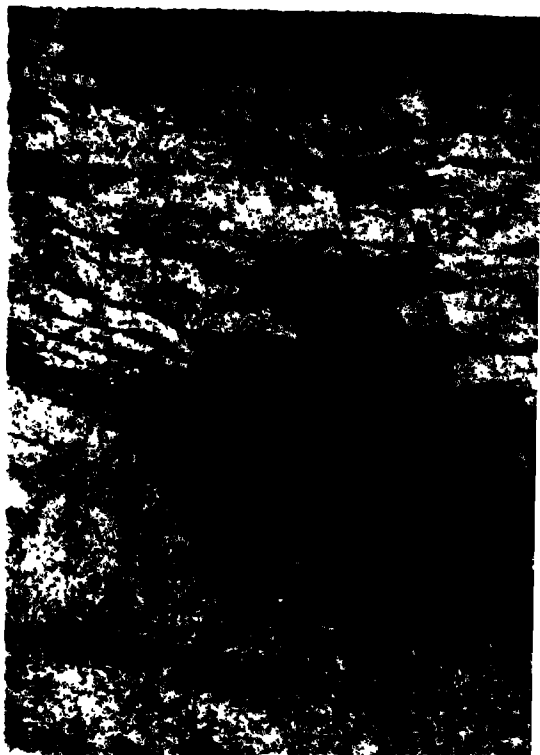
٦ــ Homosapien

TRENCH I

BELT CAVE PLA

METERS
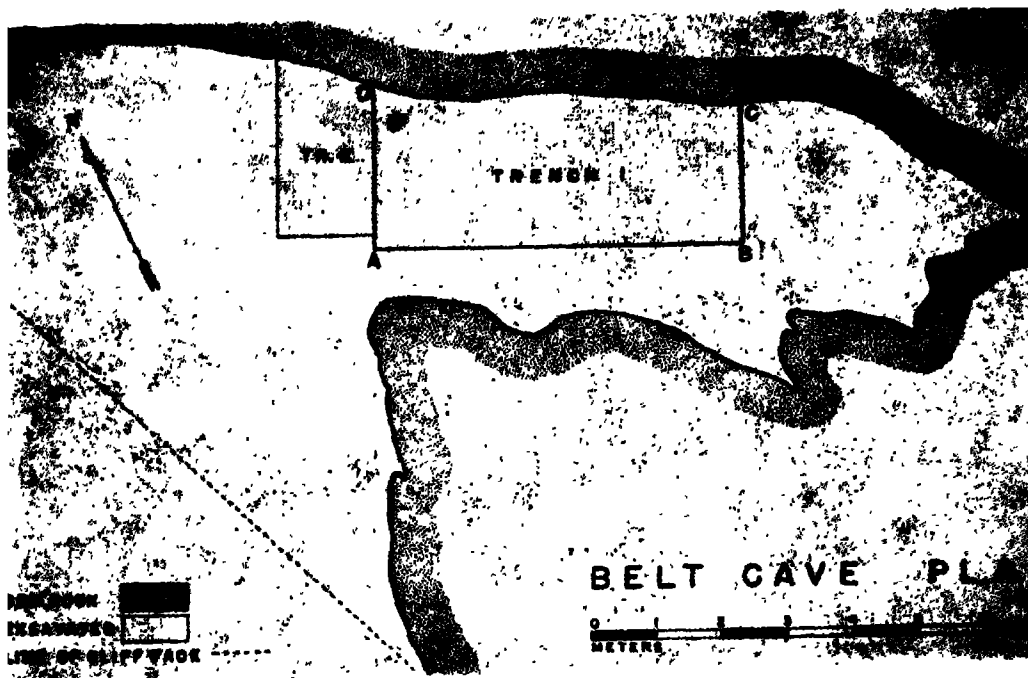
تصویر ٦
نقشه غار کمربند
ار کتاب کارلتون ـ س . کون ص ۲۷
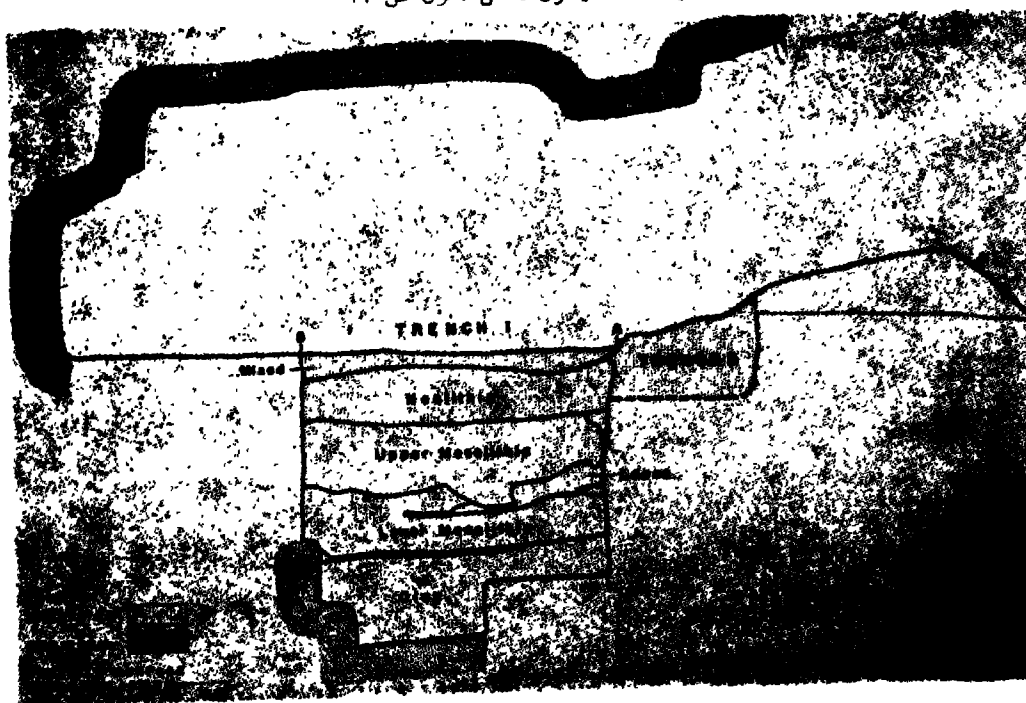
تصویر ۷
مقطع غار کمربند رو به سمت جنوب
از کتاب کارلتون ـ س . کون ص ۲۹

تصویر ۸
مقطع غار کمربند که براثر کاوش روشن شده است
از [illegible] ۳۰

می‌یافت ـ علت این وضع احتمالا برای این بودکه غارها محلی امن در مقابل حیوانات وحشی و دشمنان مردم غارنشین بود. خروج از غار و زندگی در محوطه‌های باز راه را به‌تدریج برای استقرار آدمی هموار نمود. زندگی اقتصادی این انسانها براساس شکار و گرداوری غذا قرار داشت ابتدا شکارچیان و گردآوران غذا خانه بدوش و ازمحلی به‌محل دیگرسرگردان بودند ولی بتدریج درنقاطی متمرکزشدند وفقط سالی چندبارمحل زندگی خودرا تغییرمیدادند این مردم نسبت به‌گذشتگان خود گامی فراتر در راه فعالیتهای اقتصادی برداشته و در کنار ابزار سنگی کار و شکار ، از کاسه سنگی نیزاستفاده‌کرده واجساد مردگان خودرا با همین اشیاء بخاک

می‌سپردند. آثار زندگی این افراد تاکنون درغار و تپه‌های کمربند هوتو ، بیستون ، مهارلو، خونیك، لاریز، تمتما ، (تصاویر ۹ و ۱۰) گنجه دره ، تپه آسیاب و علی خوش پیدا شده است .[۷]
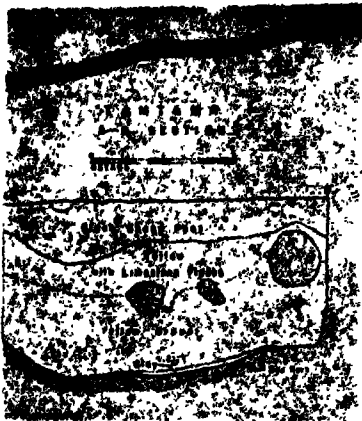
تصویر ۹
غار تمتما ـ محل کاوشها و فضاهای دوگانه غار
از کتاب کارلتون ـ س. کون ص ۱۷

تصویر ۱۰
مقطع غار تمتما
از کتاب کارلتون ـ س. کون ص ۹

درنواحی فوق کم و بیش انسانهائی که حین کوچ در کلبه‌های یك اطاقی مدور و یا راستگوشه از سنگ وگل زندگی میکردند ، گردآوری غذا را درسطح بهتری انجام میدادند ولی هنوز به‌مرحله اهلی‌کردن حیوانات نرسیده بودند[۸] دربعضی ازنواحی فلات ایران وآسیای نزدیك در داخل غـارها و یا پناهگاههای کوهها طرحهای

۷ـ مراجعه شود به ص ۳۹ کتاب Hrouda

۸ـ این نوع انسانها دربین‌النهرین درشانی‌در، زاوی‌چسمه، ملافاکات Mlaffacat وکریم شاهرود در ترکیه در بلدبی Beldibi و بلباشی Belbashi زندگی میکردند . ص ۳۹ - Hrouda

متعددی از گوزن و شکارهای دیگر نقش شده است [۹] که فرهنگ پارینه سنگی را نمودار میسازد.

فرهنگ پارینه سنگی را فقط هنر تشکیل میداد و در بوجود آمدن آن اراده بشر بی تاثیر بود یعنی هنر جبراً بعنوان غریزه بشر طرح میگردید زیرا کوچکترین سنگ برای بریدن گوشت تا تصاویر رنگین همه بخاطر یك هدف اجباری بوجود می‌آمدند و آن تأمین حوایج اصلی زندگی بشر عصر پارینه سنگی بود. هنر دوره پارینه سنگی هنری [illegible] یعنی طبیعت‌گرا [illegible] باید به اصل مادی آن توجه داشت نه اثرات زیباشناسی آن زیرا طبیعت‌گرای پارینه سنگی فقط به تأمین حوایج زندگی روزمره سازندگان آن توجه دارد. این ناتورالیسم بهیچ عنوان انعطاف‌ناپذیر نیست بلکه [illegible] انعطاف‌های گوناگون نمایش میدهد.

در دوره پارینه سنگی هنوز زندگی اجتماعی شکل نگرفته و بشر درحد زندگی اندیویدوالیستی (فردگرانی) خود محتملا بـه هیچ آفریدگار و زندگی پس از مرگ اعتقاد ندارد. دراین عصر تمام افکار بشر متوجه زندگی مادی است و هنر به چیز دیگری جز تامین حوایج مادی بشر خدمت نکرده است. تمامـی علامـات و اشارات هنر عصر پارینه سنگی نشانه‌ای ازاینستکه هنر درخدمت سحر و جادو بود. سحر وجادو دران عصر فقط یك تکنیك ساده و یك‌روش عینی در راه رسیدن به هدف‌های اقتصادی و تصویریکی از ابزار رسیدن به این هدف ها محسوب میگردید، تصویر بمنزله دامی بود و نقاش دوره پارینه سنگی بوسیله تصویر حیوانـات را

۹ـ در غارهای شبه جزیره سینا ودرنواحی اطراف فلسطین، در لرستان‌ایران (دقیقاً معلوم نیست که متعلق به‌کدام دوره ازعهد حجرمیباشد) و درگوبوستان شوروی (تصاویر ۱۱تا۱۳)

تصاحب میکرد [۱۰] بنابراین طبیعت گرائی غریزی است که هنر عصر پارینه سنگی را مشخص میگرداند. تمام فعالیتهای انسانهای دوره پارینه‌سنگی برروی دوقطب اصلی زن و شکار متمرکز گردیده و آنان را بخاطر تملکشان مجسم میکردند. [۱۱]

۱۰ـ تصویر یك حیوان برای انسان عصرپارینه سنگی خودآن حیوان بود برای وی هنروکپی نمودن حیوانات مطرح نبود وی هردوی آنها را نمیتوانست باهم درك کند (یعنی حیوان وتصویر آن‌را) بلکه او در تصویر خود حیوان رامی‌دید.
مراجعه شود به‌ص ٥ کتاب

Arnold Hauser, Sozialgeschichte der Kunst und literatur. München, 1969.

۱۱ـ باوجود این نمی‌توان هنرعصر سنگ قدیم را صرفاً طبیعت‌گرا نامید زیرا
۱ـ اغلب‌کارها اندازه طبیعی خودرا ندارند یعنی‌گامی به‌سوی تجرید برداشته شده است.
۲ـ نقش عناصر سه بعدی برروی سطوح دوبعدی
۳ـ صرف‌نظرکردن از حالت چندرنگی بودن طبیعی اشیاء یا حیوانات ونشان دادن‌آنهافقط توسط یك‌ویادو رنگ، این مسئله‌بخصوص برای‌عصر پارینه سنگی اروپا بیشتر صدق مینماید.

هنر پارینه سنگی غرب را درروی دوغار لاسکووآلتامیرا متمرکزگردانیده‌اند.
غارلاسکو ۱۵۰۰۰ الی‌۱٦۰۰۰ و آلتامیرا ۱۱ تا ۱۵۰۰۰ سال قدمت دارند.

در این غارها نقاشی‌های باارزشی مشاهده شده است. خالقین هنر پارینه سنگی غرب بدون شك خود نیزشکارچی بودند زیراکسی میتواند حیوانات را تااین اندازه دقیق وصحیح ترسیم کندکه خود با آنها دائما محشور باشد ولی این احتمال نمیرود که نقاشی تمامی وقت وی را گرفته باشد که ازشغل گردآوری غذا کاملا آزادش گرداند. درآن هنگام زندگی اقتصادی مردم غرب براساس «گردآوری» غذا قرارداشت بعضی از قرائن نشان میدهد دراین هنگام احتمالا تقسیم شغل‌ها نیز آغاز گردیده ویا لاافل‌آنچه را که ماعنوانش را هنرمیگذاریم برای خود رشته‌ای جداگانه شده بود.

هنر غرب نیز درخدمت سحروجادو بود اشخاصی که این تصاویر را میکشیدند مسلماً بعنوان ساحر مورد احترام قرار میگرفتند وتا اندازه‌ای در آن اجتماعات پراکنده محل مخصوصی بخود داشتند وشاید بااندازه‌ای هم از گردآوری‌غذا آزاد بودندزیرا یك انسان پارینه سنگی نمیتوانست‌هم غذاگردآورد وهم این تصاویر را خلق‌کند این تصاویر چنان ماهرانه بوجود آمده‌اند که این

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی از صفحه قبل

[illegible] با دیدن این نقش معلوم میشود که شاید درآن زمان مدارس هنری وجود داشته و شاگردان نزد استادان خود طراحی و رنگ‌آمیزی میآموختند . (مراجعه شود به ص ۲۰ کتاب A. Hauser) درمورد اولین نقشی که در غرب بوجود آمد [illegible] بوده است

هنر پارینه سنگی غرب برای تجسم افکار خود به وسائل زیردست [illegible] زده [illegible]

۱ ـ [illegible] حیوان و سنگ

۲ ـ [illegible] حک شده است .

۳ ـ طرحهائی که بوسیله انگشتان دست بوجود آمده است .

۴ ـ نقاشی با رنگهای متعدد در غارها و روی صخره‌ها .

آثار عصر پارینه سنگی غرب در [illegible] کشف شده و [illegible] که در بعضی از این نواحی زندگی میکرده‌اند پدران اروپائیان امروزی هستند .

۱ ـ فرانکو ـ کانتابری Franko Kantabri در ناحیه مرزی فرانسه واسپانیا [illegible] این منطقه چهار مرحله زیر تشخیص داده شده است :

الف ـ مرحله [illegible] Prigordian که در آن حیوانهائی چون [illegible] و [illegible] Bison فقط با خطوط سیاه و یا قرمز مشخص گردیده‌اند . این طرحها ابتدائی ترین فرم هنر گرافیک یعنی آغاز انگشتان بشر را نشان میدهد .

مرحله بعدی این سبک وسیله نقاشی مشخص میشود دراینجا خطوط بوسیله نقطه‌گذاری مشخص گردیده و در تمام فضای تصویر گسترش یافته است. این سبک نقاشی بیشتر درغارکو والانس Covalanas دیده شده و درآن اغلب رنگهای زرد و قرمز و بندرت سیاه بکار برده شده است .

ب ـ مرحله ماگدالنین Magdalenien این مرحله باخطوط بسته و پرکردن قسمتهای داخلی با رنگهای محلی آغاز میگردد (مونه‌گاوهای غارآلتامیرا) .

در اواسط مرحله ماگدالنین ، خطوط سست ومبهم گشته وبتدریج ناپدید میشود در اینجا تمام توجه هنرمند به قسمتهای داخلی معطوف میگردد واین‌همان مرحله معروف «امپرسیونیسم» عصر پارینه سنگی است (نمونه آن غارلاسکو که به نمازخانه سیستینه عصر پارینه سنگی معروف شده است) .

مرحله آخر دوره ماگدالنین شاید از بین رفتن سطوح رنگی وبوجود آمدن نقاط رنگی درکنار یکدیگر است وبالاخره مراجعت خطوط وبالنتیجه از بین رفتن رالیسم و بوجود آمدن صورهندسی این مرحله را مشخص میگرداند .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

هنگام اختتام عصر پارینه سنگی و آغاز عصر نوسنگی [12] یك دوره انتقالی وجود داشت بنام عصر میان سنگی . [13] در این دوره هنوز اقتصاد براساس شکار و گرد آوری غذا قرار داشت ولی بشر خود را آماده میساخت که بسوی تولید غذا گام بردارد . در این عصر انتقالی چندان فعالیت نوظهوری انجام نگرفت و فقط از نقش هنری با طرحها و اشکال هندسی مواجه میشویم که بر روی استخوانها حك شده و بتدریج حرکت در آنها بوجود آمده است آثار مربوط به میان سنگی بیشتر در غار کمربند، تپه آسیاب و گنجه دره مشاهده شده [14] و بیشتر مردم دوره میان سنگی در هوای ملایم و دره‌های سرسبز جنوب دریای خزر زندگی میکردند.

مسکن و هنر در عصر نوسنگی

اولین گام انقلابی بشر بسوی تمدن در قلمروئی برداشته‌شد

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

۲ـ اسپانیای شرقی با گروه آلپرا Alpera در این محل نقاشی روی صخره انجام یافته است شکار ورقص ومبارزه موضوع اصلی را تشکیل داده و در پیکره‌های استلیزه شده انسانی هم‌آهنگی نیز مشاهده میگردد .

۳ـ افریقای شمالی وجزایر مدیترانه: دراین مناطق گروه های حیوانات با خطوط مبهم و طرحهای کلی نقاشی شده‌اند وشکار موضوع اصلی آنهاست .

٤ـ اروپای شرقی : عناصر هندسی و بخصوص نقش تزیینی مئاندر Meaander موضوع اصلی هنرپارینه سنگی اروپای شرقی است . مراجعه شود به Encyclopedia of world. Art. London, 1966 . Vol. XI P. 38-59.

۱۲ـ نئولیتیك Neolitic

۱۳ـ مزولتیك Mesolitic

۱٤ـ در گوبوستان شوروی نزدیك دریای‌خزر ، درکردستان عراق ، در آنتالیا Antalya در ترکیه و همچنین در شمال شرقی سوریه نیزآثار مربوط به دوره میان سنگی مشاهده شده است . مراجعه شود به‌ص ۳۹ کتاب B. Hrouda

که بعدها سرزمین ایران نام گرفت . درفاصله زمانی مابین ۹۰۰۰
تا ۶۷۰۰ سال پیش از میلاد یکی از بزرگترین جهشهای تمدن
بشری گذشتن از دوره زندگی طبیعی و شکارچی‌گری به دوره
کشاورزی و گله‌داری یعنی از «گردآوری غذا» به «تولید غذا»
برای نخستین بار بر روی فلات ایران انجام یافت .

در همین دوره بشر سکنی گزید احتمالا اهلی کردن حیوانات
تولید غذا و ساختن تك‌خانه‌ها در حدود ۹۰۰۰ پ م آغاز گردید
و اولین روستاهای واقعی در هزاره هشتم پ م بوجود آمد[15]
در این عصر قاطعترین گام در جهت انتقال از دوره شکار
به دوره زندگی روستایی برداشته شد[16]

پیدایش کشاورزی ، اهلی کردن حیوانات ، بافندگی ، وسائل
حمل و نقل ، علم ، مذهب و طریقه خوش ساختمان همگی ازفرهنگ
روستایی الهام گرفت. آشنائی به‌اسلحه‌های‌دورزن مانند تیروکمان
و قلاب سنگ و همچنین ساختن اشیاء ظریفی چون سوزن از
استخوان و غیره همگی فرهنگ مردمی استکه از زندگی‌سرگردان
خود دست برداشته سکنی گزیدند و جوامع اشتراکی تشکیل‌دادند.

درابتدا کشاورزی بصورت دیم انجام میشد و باران نقش
اساسی در این باره داشت سپس بتدریج تأسیسات آبیاری بوجود
آمد . گندم و جو و برزك نخستین نوع غلات است که کشت گردید،
گوسفند و بز و سگ و گاو و خوك نیز جزو اولین حیواناتی
هستندکه اهلی شدند . انسانهای هوموساپین مؤسس این فرهنگ

۱۵ــ مراجعه شود به ص ۲٤ کتاب Hrouda وهمچنین ص۸۹ کتاب C. S. Coon
۱٦ــ فن‌دراستن آغاز دوره نئولنیك را درایران از ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال
پیش میداند مراجعه شود به ص ۱۳ کتاب
Hans Henning Von der Osten , Welt der Perser Stuttgart, 1956 .

هستند و در حقیقت بوجود آورنده اولین انقلاب بشری .[۱۷]

در عصر نوسنگی تمامی‌شالوده تمدن آینده ریخته شد و انسان فرمانروای زمین گردید . در این میان زن اهمیت بیشتری را در جامعه کسب کرد و نقش اصلی را در خلق مجموعه‌های مسکن و روستاها بعهده داشت . زیرا او بود که انواع حیوانات جوان را پرورش میداد و حتی غالب اوقات از شیر خود به حیوانات‌کوچکی میداد که مادرشان را از دست داده بودند . تخم گیاهان را میکاشت نهال درختان را غرس میکرد و بذر میپاشید . رام‌کردن حیوانات را فرهنگی میبایست و این فرهنگ ابتدا در طبیعت زن تبلور یافت زیرا وی توانست با صمیمیت و محبت و عشق ورزی غریزی خود آنچه لازمه اخلاق و آموزش و پرورش بود ناخودآگاه باطرافیان خود، خواه بشر ، حیوان و گیاه عرضه کند .[۱۸]

زن همچنین راه بکار بردن بیل وچوب‌دستی را برای‌کند وکاو زمین تشخیص داده بوسیله کود دادن و هرس کردن گیاهان هرزه از باغچه مراقبت نمود و بالاخره این زن بود که نخستین سبدها را ساخت و نخستین چرخ کوزه‌گری را اختراع کرد .

بدینوسیله زن در مرکز ثقل اقتصاد جدید قرارگرفت و روستا نیز ساخته و پرداخته فکر و دست او شد زیرا روستا مجموعه‌ای‌بود که درآن جمیع فعالیتهای فوق تمرکز میبافت .

زندگی ثابت در دهکده امتیازات فراوانی داشت وبتدریج انسان‌های متفرق به دهکده میگرائیدند وجود زن درهرقسمت از روستا یعنی درتولید ،درخانه، درپرورش اطفال ومراقبت‌ازآنان، در کوره ، تنور ، آغل ، انبار و درتمام فضاهای داخلی خانه و همچنین فضاهای متعدد باز روستا احساس میشد لذا زن حاکم بود ، روستا درمیان باغچه‌های سبزوکشتزارها شکل جدیدی ازاقامتگاه

۱۷ــ مراجعه شود به ص ۳۸ کتاب B. Hrouda

۱۸ــ مراجعه شود به‌کتاب Luis Mamford City in the History .

مشترك انسان وحیوان بود . زیرا بشرقبل‌ازتشکیل روستا وهنگام تشکیل آن بسیار اجتماعی‌تر بود وبه‌همه پدیده‌های طبیعت عشق میورزید. بایددرنظرداشت‌که‌قبل‌ازشهر،دهکده وروستاوجودداشت وقبل‌ازروستا، غاروتوده‌های سنگ‌وفضاهای خالی درختان‌تنومند اجتماعی‌وجود داشت‌که‌درآن بشربطوروضوح‌باسایرحیوانات‌شریك بود. بنابراین‌روستااجتماعی‌اولیه ازخانواده‌هاوحیوانات‌وپرندگان جوجه‌ها، انبارها و اصطبلها بود که در آن کار روزانه بر اساس دوموضوع انجام میگرفت: تغذیه و تولیدنسل.اهمیت‌امورجنسی‌در روستاهای اولیه حتی در ایجاد فضاهای ساختمانی آنها نیز مؤثر بود

نظری به بعضی از روستاهای کنونی[19] ایران این مطلب را

۱۹ـ اولین دهکده‌ها درخارج رحاك خاصه ایران مشمول درنقاط زیر بوجود آمده‌اند

الف ـ درکلات جارمو Qalat Jarmo در شمال شرقی عراق و همچنین در ناحیه‌ای در سمت غرب تورت مجموعه‌هائی از دوره تولید غذا مشاهده شده است قدمت این ناحیه وآثار تجربه‌های رادیوکربن به ۸۲۵۰ تا ۷۵۰۰ق‌م رسیده است.

ب ـ در ترکیه در حاجیلر Hacilar مجموعه‌ای از ۷۰۰۰پ.م و همچنین در چاتال هویوك Catal Huyük مجموعه دیگری از ۶۲۵۰ پ.م مشاهده شده است که شواهد اقتصاد تولید غذا را مشخص مینماید.

پ ـ مجموعه ناتوفین Natufin در غرب فرات ونزدیك سواحل مدیترانه از اولین مجموعه‌های روستائی بشمار میرود که بعدها مبدل به شهرگشته‌است.

ت ـ درحدود ۵۷۵۰پ.م ، اقتصاد تولید غذائی دراغلب نقاط آسیای میانه وحلف و حسونا وسامره ،ازندوعمومیت پیدا کرده وبهمین نحو از نقاط ذکر شده از راه کرانه‌های دریای مدیترانه به‌اروپا رفته است.

ث ـ در دریاچه‌های سویس آثاری در دهکده‌های عصرنوسنگی مشاهده گردیده است در این دریاچه‌ها برروی پایه‌های ساخته شده از چوب دهکده را بناکرده بودند دهکده بوسیله پلی باخشکی ارتباط داشت وشاید بیشتر جنبه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

آشکار میدارد که از زندگی روستاهای اواخر دوره نوسنگی تاکنون چندان تغییراتی حاصل نشده است .

برتعداد حیوانات اهلی شده و همچنین به بذر و دانه های حبوبات اولیه چندان افزوده نگشته است وفضاهای داخلی افزایش یافته نیز نسبت به طول زمان ناچیز است اگر تغییراتی درجهت موتوریزه کردن و اصلاح فرهنگ روستائیان انجام شد آنرا نباید بحساب روستاگذارد زیرا این تبلیغات فرهنگ شهری است که بروستا وارد گشته است در حقیقت شکل و طبیعت روستا از اواخر دوره نوسنگی تا بحال چندان تغییری نکرده و این فرهنگ زنانه در عین بکارتش بدوران ما منتقل گردیده است .

پیدایش کشاورزی و گله‌داری یعنی زندگی دهقانی اجبارا مسئله اسکان را مطرح ساخت و در حقیقت بر روی خاك ایران حالیه و بخصوص نواحی جنوبی آن یك فرهنگ روستائی مداوم از ابتدای دوره نئولتیك تاکنون ملاحظه میگردد و این نکته از لوازم خانه‌سازی مانند نردبان و قرقره و چرخ و اهرم و پاشنه درکه از دوران مختلف باقیمانده هویدا است . بارانهای منظم زمستانی‌در بوجود آوردن هسته‌اصلی فرهنگ روستائی نقش اساسی را داشته و در نقاطی‌که این باران منظم میبارید اولین خانه‌های مسکونی بوجود آمد . مسکن از نخستین افکار بشر درمورد فضای بسته

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

دفاعی پیدا میکرده در بعضی خانه‌های ویران این دهکده آثار سنگی نیز بدست آمده ولی رویهم رفته تمامی بنا ازچوب بوده وسازندگان این دهکده نجاران‌ماهری بودند که میتوانستند بخوبی ستونهای چوبی را بوسیله میخهای چوبی بپایه‌ها متصل سازند. آنان‌چوبهای‌مختلف‌ساختمان‌را بوسیله‌قطعات‌کوچکترچوب‌بیکدیگر متصل میکردند تا استواری بنا تأمین گردد ، کف اطاقهای ساختمانهایشان گلی بوده و دیوارها از شاخه‌های نسبتاً ضخیم درختان ساخته میشد . سقف این اطاقها نیز ازکاه‌گِل ونی وپوست درختان پوشیده میشد .

کلبه‌های مدور در اثر ازدیاد جمعیت و احتیاج مبرم به فضای وسیع مبدل به اطاق های زاویه‌دار شد و این زوایا بتدریج صورت قائم پیدا کرد. درگنجه‌دره‌کرمانشاه نمونه‌های بسیارجالبی از خانه‌های این دوره نوسنگی پیدا شد که کف اطاقهای آنها با گچ و خاك پوشانده شده بود.

چینه یکی از مهمترین پدیده‌های ساختمانی ایران است که از ابتدای موجودیت‌یافتن مسکن تابحال ازآن استفاده میشده‌است در علی‌کش، چیاخزینه و گنجه دره و بسیاری از نواحی دوره نوسنگی دیوارهای چینه‌ای هنوز باقی مانده که روی آنها را بوسیله‌کاهگل‌برای‌استحکام بیشتر می‌پوشانده‌اند در علی‌کش[۲۳] کف اطاق‌ها را بوسیله حصیر قیراندود می‌پوشاندند

دراواخر مرحله اول عصر نو سنگی‌برای اولین‌بار درساختمان فضای زیست انسان خشت مورد استفاده قرار گرفت آثار باقیمانده

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

چادرهای بسیار قدیمی اقتباس شده بوسیله دیوار اطراف ستون فوق‌الذکر نگهداری میشد و بشکل لانه‌های زنبور در آن محوطه‌هائی ایجاد گشته بود. در مرحله‌های بعدی خانه‌های بربکو بشکل راستگوشه درآمده بود. این خانه‌های راستگوشه دارای ورودیهای پهن بوده و کف اطاق و دیوارهای آن بوسیله ماده سخت و براقی که شاید همان گچ‌معمولی باشد پوشیده میشد

مراجعه شود به تصویر ۲۰ از کتاب

H. W. Janson. History of art New York. 1966.

۲۳ـ علی‌کش در جنوب کوههای زاگرس و شمال خوزستان در ۱۳۰ کیلومتری اندیمشك در منطقه دهلران قرار دارد. در این منطقه کاوشهائی علمی در زمینه ارتباط بین کشاورزی قدیم و جدیدایران انجام شده است. در این کاوشها آثاری از گندم و نباتات مربوط به هشت‌هزار سال پیش از میلادبصورت ذغال بدست آمده است در همین منطقه سنگ آسیا نیز جهت خرد کردن غلات و حبوبات و بعضی از نباتات کشف شده است. آثاری که در این بررسی علمی بدست آمده اغلب مربوط به ۹۰۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پ. م بوده است.

محل زندگی و محیط زیست و یک مسئله اساسی روستا محسوب میگردد. بدین ترتیب سکونت از زمان موجودیت یافتن خو بهمان اندازه مهم بودکه تغذیه انسانها اهمیت داشت فرهنگ مسکن به بشر آموخت که چگونه احتیاجات خود را در مقابل گرما و سرما و نگهداری چارپایان را درمقابل درندگان و خزندگان برطرف نماید. وجه اشتراکی که میان تمام شکل های مسکن از ابتدای موجودیت انسان تا کنون یعنی از غارهای طبیعی و خانه کوهستانی وخانه های صخره ای وخانه های متحرک کولیها تا آسمان خراشها و ویلاها وپناهگاههای قطبی وجود دارد همانا برآوردن احتیاج انسانها است.

بدین جهت هر آنگاه که درباره سکونت فکر میکنیم در باره پدیده‌ای صحبت میداریم که با قدمت تمدن بشر ارتباط کامل دارد ازکوخها و کلبه‌ها بتدریج روستاهائی بوجود آمد که نمیتوانست دارای جمعیتی بیش‌ازیکهزار نفر باشد کلبه ها بتدریج به تک خانه های ساده ومدور و بدون تأسیسات تبدیل گردید آنها نیز به‌خانه‌های راستگوشه چند اطاقی مبدل شد.

روستاها بتدریج دارای تأسیسات عمومی ساده‌ای گردید که فقط شبکه اولیه راهها یعنی کوچه‌های باریک را شامل میشد. گاهی اوقات یك فضای عمومی نسبتا بزرگی که شاید بعدا میتوان آنرا میدان نامید نیز بروستا اضافه می‌گشت.

روستاهای ایران دراثر وسعت خود بتدریج در اواخر دوره نو سنگی بصورت مگااستراکچر [۲۵] درآمد ولی‌هنوز دارای‌شبکه‌بندی‌های منظم نبود. این روستاها درحدود ٦ هزارسال پ. م در

۲۵ــ Mega Structure مگااستراکچر سطح وسیع پوشیده‌ای از ساختمانها که شهر نیست بلکه مجموعه‌ای از ساختمانهاست.

اغلب نقاط خاك حاشیه ایران متفرق بوده و بتدریج شبکه‌های آن صورت منظم پیدا میکرد تا اینکه پایه‌های اساسی جهت فرهنگ شهری ایران آماده شود.

هنر درجامعه دهقانی بعکس جامعه شکار بسوی نظم و سکون گرائیده و بیشتر در خدمت سحر و جادو در آمد. طبیعت گرائی در سراسر دوره‌های پارینه و میان سنگی تسلط داشته و هنگام انتقال‌ازآن به‌دوره نو سنگی بتدریج تغییر یافته است. این نخستین عیب در تاریخ هنر بشر بود زیرا برای اولین بار «اراده هنری» سبب خلق هنر گردید. یعنی پیروی از طبیعت بتدریج منسوخ و اجزاء آن به عناصر هندسی تبدیل گشت.

درهمین‌زمان یعنی مرحله‌دوم دوره‌نوسنگی سفال‌کشف گردید. درگنجه دره در نواحی مرزی زاگرس در کنار ابزار تولید سنگی مقداری نیزاشیاء سفالی‌یافت شده است [۲۶] علاوه بر آن غارکمربند درمازندران و تل‌بوکراس درکنار فرات‌نیز دلائلی متقن بر صدق این‌کفتار است [۲۷] ابتدا سفال را در اشعه افتاب خشك میکردند و بتدریج با کشف کوره سفال پزی انرا شکل داده و درون‌کوره‌نهاده و می پختند

درهمین دوره‌است‌که بشر بتدریج‌پی‌بردکه میتوان درظروف سفالین غذاخورد و نوشابه‌نوشید. ظروف سفالین‌نقش بسیارمهمی درفرهنگ ساکنین فلات ایران داشت سفال معیار تشخیص‌فرهنگ ملل مختلف است سفال‌کلید هنرمحض است. [۲۸] سفال مادر هنرهای دستی محسوب میگردد.

۲۶ــ مراجعه شود به ص ٤٠ کتاب B Hrouda

۲۷ــ مراجعه شود به ص ٤١ کتاب B Hrouda

۲۸ــ «سفال هنر خالص است»
باستانشناسان بوسیله سفال زندگی ملتها را تجزیه و تحلیل میکنند.

بقیه پاورقی درصفحه بعد

صنعت سفال سازی یکی از ساده‌ترین و درضمن دشوارترین هنرهاست . ساده ازاینجهت که بشر درمورد آن بیش‌از هر هنر دیگر

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

هنگامیکه سفال تغییر فرم و نقش میدهد ، موقعیکه به عنصر جدید ، رنگ جدید و شکل جدیدی ظاهر میشود باستانشناسان تشخیص میدهند که یك دوره فرهنگی جدیدی پدیدار شده است . این تغییرات مشمول پیدایش عناصر جدید در زندگی مسکونی قدیمی یك محل یا یك ناحیه بشمار می‌آید از اینجهت میتواند موقعیت ملتها را هنگام زدوخورد یا اتحاد صلح یا تعیین مکان مشخص نماید . تغییر سفال همچنین تغییرات فرهنگی مهمی را نیز بازگو میکند

برای مثال سفالهای تپه سیلك کاشان هنگام انتقال از دوره یك به دوره دوم سیر تکاملی خود را نمودار میسازد ، زیرا سفالها در دوره دوم ظریفتر شده و رنگ اغلب قرمز آجری است و در ساختمان آنها مقدار کمتری کاه بکار رفته است .

نقوش ظروف سفالین دوره دوم تپه سیلك بیشتر شامل عناصر هندسی است که در یکدیگر آمیخته شده و شکلی از حیوانات را بوجود آورده اند برای مثال یك بزکوهی از دوخط منحنی که در مقابل یکدیگر قرار گرفته منعکس شده است . مابین این خطوط را بطور عمودی هاشور زده و منتهی بوسیله دو خط منحنی دیگر سر و شاخهای حیوان را مشخص کرده‌اند و اما در نمونه‌های دوره سه سیلك اشکال طبیعی حیوانات برروی سفال ها نقاشی شده است در این هنگام هنرمندان ترجیح میدادند که شکل حیوانات را با عناصر هندسی افقی و عمودی مشخص سازند . همچنین عناصر خالص هندسی ، چهارگوشها و سه گوشها و لوزیها نیز نقش شده اند .

در اواخر این دوره حیوانات شاخدار به تنهایی مابین محوطه‌های چهارگوش نقاشی میشدند علاوه بر آن نقوش انسانهائی با شانه‌های پهن و کمرهای باریك نیز طرح گردیده است سیر تکاملی تزئینات و شکل ظاهری سفالها سبب تغییر اصول فنی سفال سازی هم گردید مواد خارجی یعنی کاه و غیره از سفال حذف شد و آنرا فقط از گل رس می‌ساختند . سطح سفال را کاملا صیقلی کرده و برای نقاشی آماده می‌نمودند . از طرفی کوره‌های سفال پزی رو به تکامل رفت و حرارتشان فزونی یافت در همین دوره چرخ سفالگری که یکی از مهمترین اختراعات بشری است کشف گردید و تولید آن فزونی یافت مراجعه شود به ص ۱۹ کتاب

Edith Porada, Alt-Iran, Die Kunst in Vorislamischer Zeit. Baden-Baden, 196

تمرین داشته است ودشوار ازاینجهت که هنری است تجریدی ودر شکل دادن بدان بهیچوجه ازطبیعت تقلید نشده‌است . قوه ظرافت راحساس مردم هرسرزمین رامیتوان باهنرسفالگری‌آنان سنجید . درنقوش ظروف‌سفالین هنردوره نوسنگی منعکس گردیده است .

هنرمند به‌طبیعت وفادار نمیماند و جزئیات‌آنرا طرح نمیکند بلکه فقط بدان اشارتی‌دارد . بجای زندگی لمس شدنی هنردراین دوره سعی‌دارد به‌جوهر اشیاء پرداخته‌و بجای‌تصاویر مطابق طبیعت، نمادها را بوجود آورد .

طرحهای دوره نوسنگی اندام انسانی را فقط با دو سه خط هندسی مشخص میدارد یك خط عمودی برای بدن و دو خط منحنی برای دستها و پاها که‌یکی‌رو به‌بالا و دیگری رو به‌پائین تمایل‌دارد یك‌مردبوسیله یك‌اسلحه زن بوسیله دو نیم‌کوی برروی سینه مشخص میگردیدند .

هنر سفالگری ایران در دوره نوسنگی تجریدی‌ترین هنر در نوع خود میباشد . این هنر تجریدی‌کاملا ازفرهنگ جدیدی که براساس تغییرات اقتصادی‌زندگانی‌انسانی بوجودآمده الهام گرفته است. تغییراتی که دگرگونی فوق‌العاده در سرگذشت بشر بوجود آورده است[29] .

تغییر زندگی اقتصادی از گردآوری غذا به «تولید غذا» گام بزرگی از انقلابی بود که انسان با رام نمودن حیوانات و تربیت درختان ،گله‌داری وکشاورزی . فتح و پیروزی خودرا برطبیعت آغاز نمود و بتدریج برتقدیر بدوخوب مسلط گردید .

۲۹ــ در همین هزاره هشتم ب ــ م علاوه بر ابزار سنگی بتدریج پیکره‌های کوچك انسانی از خاك رس تحته بوجود می‌آید که نمونه مهم آن پیکر معروف به ونوس تپه سراب در شمال کرمانشاه است . این ونوس (ص ۱۱ ــ Porada) و چند پیکره دیگر از بین‌النهرین و آسیای صغیر (گروه مجسمه‌ای از هاچیلار) حاکی از مرحله اجتماعی مادر سالاری آن دوره است .

رفته رفته برای رفع حوایج زندگی فرم‌های تشکیلاتی متعددی بوجودآمد انسان برای خود آذوقه پس‌اندازکرد و بدین نحواولین شکل‌های سرمایه‌داری راپدیدآورد بااشغال زمین‌ها و تملك حیوانات واشیاء وآذوقه اختلافاتی‌درجامعه بوجودآمدکه‌منجر به‌ایجاد طبقات استثمارکننده وشونده‌گردید .

ازهمین هنگام است‌که هنرهم بعنوان شکل وهم بخاطرعلاقه مطرح میشود . کشاورزی وگله‌داری یك دوره‌ای بسیار طولانی بوجود میاوردکه درآن انسانها نه‌تنها بخاطرشغلشان بلکه صرفا بخاطر هنردست بکارهنری میزنند زیراکار کشاورزی در فصولی چند محدود است‌هنرمندان اززمستان طولانی‌میتوانند برای‌بوجود آوردن آثارشان استفاده نمایند ازاینجهت هنردوره نوسنگی دارای مشخصات دهقانی است .[30]

دراین زمان‌کار بصورت‌متشکل‌درامده‌وکارکردها تقسیم‌بندی گردیده وبالنتیجه شغل‌های‌مختلف ومتعددبوجودامد . بااین تغییرات عمیق آهنگ زندگی نیز تغییریافت .

گروه‌های انسانی‌که ازنقطه‌ای به‌نقطه دیگرکوچ میکردند اکنون جماعاتی راتشکیل‌میدهندکه توطن اختیارکرده‌اند .بشراز پراکندگی و هرج ومرج بسوی تشکیلات و همکاریهای دسته جمعی اقتصادی بامنافع و وظایف یکسان‌گرائید یعنی‌انسان‌ازسرگردانی وبی‌نظمی نجات یافته ومرکزیت ایجاد نمود تمامی شعور وحواس وی حول‌وحوش خانه، حیاط ،کشاورزی، غله ،گله‌داری‌ومقدسات مذهبی ومعنویت‌گردآمد .

بشردر دوره نوسنگی به‌معنویات‌گرائید ومسئله وجود روح وارد زندگی فرهنگی وی شد . آنی‌میسم (ایمان‌به‌روح)رواج‌یافت

۳۰ــ مراجعه شود به ص ۲۲ کتاب A. Hauser

و بوسیله خدایان . مقدسین و الهه‌ها ظاهر گشتند و با آنها مراسم مذهبی . مراسم تشییع جنازه و بالاخره بنای گور و احداث گورستان پدید گردید. بعضی ازدانشمندان معتقدند که هنر مذهبی و معنوی در زمره وظایف مردان و هنر دنیوی در ردیف وظایف زنان بوده‌است.

بین هنر مقدس اخروی و هنر دنیوی جدائی افتاد دراین هنگام است که دنیای مرئی مادی و دنیای نامرئی معنوی و بدن فانی و روح باقی مطرح گردید . اشیاء یافته شده درقبور حاکی از اعتقاد بشر به جوهر روح است که هنگام مرگ از بدن جدا میشود . انی میسم (ثنویت (دوئالیسم) اعتقاد دارد در دوره پارینه سنگی بشر محض به زندگی خود میاندیشید ؛ فکر او فقط متوجه دنیای حاضر و همین خود بود ولی بشر دوره نو سنگی به دو دنیا اعتقاد دارد و فعالیتهای هنری وی نیز براساس همین اعتقاد قرار گرفته است.

هنر دوره پارینه سنگی اشیاء را بصورت واقعی و طبیعی خود نمایش میدهد درصورتیکه هنر دوره نو سنگی آنرا استلیزه و ایده‌آلیزه نموده است . در همین هنگام هنر بسوی انتلکتوالیزم و راسیونالیزم رو میاورد . یعنی هنر ادامه نمایش طبیعت نیست بلکه در مقابل طبیعت . دنیائی ثانوی بوجود اورده که منجر به دوالیسم شده است . دوالیسم با آنی‌میسم بوجود آمد و از آن زمان تا کنون با صدها سیستم فلسفی متفاوت بیان گردیده و جزء لاینفك هنر محسوب گردیده است .

عصر فلزات (کالکولتیک) (۶۷۵۰-۸۰۰ پ.م)

عصرفلزات هنگامی آغاز شد که بشر توانست فلز را بوسیله حرارت نرم وچکش‌خور گرداند این عصر درایران ازمیانه هزاره

هفتم آغاز گشته و تا هزاره اول پ . م ادامه یافته است .[۳۱]

عصر فلزات را میتوان در دو دوره مشخص نمود :

۱ــ دوره اول عصر فلزات پیش از خط و کتابت و پیش از تاریخ که تقریبا مابین ۶۷۵۰ و ۳۰۰۰ سال پ . م قرار دارد

۲ــ دوره دوم عصر فلزات که شامل آغاز پیدایش خط و کتابت و در حقیقت آغاز شروع تاریخ ایران نیز می باشد و حدوداً مابین ۳۰۰۰ و ۸۰۰ پ . م قرار دارد یعنی بدوره آهن ختم میگردد

در تواریخ مدارس و دانشگاهها مورخین ما آغاز تاریخ را با آغاز بدست آمدن یك سند کتبی از اوضاع و احوالات ایران مشخص کرده اند .

قدیمترین سندی که مورخین و محققین بدست آورده بودند سندی است از قرن هشتم پیش از میلاد که طبق آن مادها با جنگجویان آسوری مصاف داده بودند مورخین ما این سندرا مدرك قرار داده و نوشتند تاریخ ایران را باید از قرن هشتم پ. م آغاز کرد زیرا در این هنگام

۳۱ــ دوره کالکولیتیك (فلزات) را در ایران و بین‌النهرین بیشتر بسبب به محل کشف انواع سفالها میخوانند . برای مثال دوره سه سیلك ، سه حصار و شوش درایران ودوره حسونا سامره و تل حلف درشمال بین‌النهرین . دوره اریدو و عبید و اوروك و جمدت نسر در جنوب بین‌النهرین ولی سفال رنگی اوائل عصر فلز در ایران بیشتر از نقاط دیگر کشف گردیده است

در شمال بین‌النهرین ، سامره و تل حلف و قسمتی از نواحی جنوب و شرقی ترکیه نیز مقدار معتنابهی سفال رنگین بدست آمده است که مشخص کننده فرهنك دوره کالکولیتیك میباشد . دوره کالکولیتیك شاید باید به اواخر دوره نئولتیك متصل گردد و از آنجائیکه سفال رنگین مشخص‌کننده آنست لذا میبایست حد اعلی دوره تکاملی دوره نوسنگی باشد ولی بعضی از باستانشناسان در تقسیم‌بندیهای خود سفال رنگین را منتسب به اوائل دوره فلز میدانند .

کشف فلز از گام های مهم پیشرفت اقوام ساکن فلات محسوب میگردید و ولین فلزی که در زندگی این مردم و بخصوص مردم نواحی جنوب شرقی ایران کرمان ــ مکران) دخل و تصرف نمود مس بود .

شرقی ایران نیز درحدود سه هزارسال پ.م دراختراع نوعی خط سهیم بوده‌اند . [۳۵]

دوره اول عصر فلزات ـ عصر پیش از تاریخ وکتابت
(۶۷۵۰ـ۳۰۰۰ پ.م)

انجام دوره نوسنگی نیز چون سرآغاز آن تقریب همان اهمیت را درتغییرجهت زندگی‌اقتصادی و اجتماعی دارد دراغاز دوره نوسنگی زندگی اقتصادی ازدوره مصرف محض به دوره تولید. از اندیویدوآلیسم (فردگرائی) به کئوپراسیون (تعاون و همکاری گروهها) گرائید وپایان این دوره‌راآغازبازرگانی وصنعت. ایجاد شهرها و بازارها ،ازدیادواختلاف طبقاتی مردم مشخص‌تر داند

دراغلب نقاط فلات ایران زندگی روستائی بخاطر اقتصاد بسته ، منفك و مجزای خودکاملا مستقل مانده واز زندگی شهری وخلاقیت‌های فرهنگی آن دور ماند. تغییرات جدید زندگی بیس‌از همه درخدمت بازرگانی و صنعت قرارگرفته وسبب بوجود آمدن شهرها شد. رشد تمول و دراختیارآوردن زمین‌های حاصلخیز و محصولات‌آن‌درروستاها بدست تعداد محدودی ازافراد سبب‌گردید که بقیه مردم سخت بجانب‌کارهای دستی و صنعتی روی‌آوردند . این روندتکاملی سبب تقسیم هرچه بیشتر شغل‌ها گشته وتعداد بیشتری مراکز شهری بوجودآورد ، بتدریج‌کتان‌کاشته شد و سبب

۳۵ـ مراجعه‌شود به مقاله آقای علی حاکمی «کاوشهای حاشیه دشت لوت کشف تمدن پیش از تاریخ در خصبیص و شهداد» هنرومردم ۱۲۶ صفحات ۷۵ ا ۸۳، درضمن باید توجه داشت که‌تاریخ جهانی نیز ازمنطقه ایران وبین‌النهرین غاز میگردد در حقیقت در منطقه بزرگی از قاره آسیا و اروپا و همچنین شمال ریقا و منطقه مدیترانه که شامل یك واحد عظیم فرهنگی میگردد تاریخ از حدود زاره چهارم پ . م آغاز شده است .

و نه‌آن‌علاقه‌مند به‌کارهای خانگی‌دوره گوسنگی. بلکه‌وی صنعتکاری استکه سنگ میتراشد، ظروف سفالین راشکل‌داده و نقاشی میکند. خانه‌ها را رنگ میزند و مانندآن‌آهنگروکفاشی‌استکه تبروکفش میسازد و قدر و منزلتش نیزاز آنان بالاتر نیست

مهارت وظرافت و تسلط ودقت عملی‌کـه دربعضی ازاشیاء قدیمی ملاحظه میگردد وبآن عنوان سبی‌هنری را میدهد. صرفادر اثر تقسیم شغل‌ها و پدیدار شدن تخصص در زندگی شهری استکه توأم بارقابت قدرتهای‌هنری مختلف درمراکزفرهنگی شهر مانند معابد و یامراکزحکومتی ودرباری بوده است

درباره شکل‌های معماری پیش‌از دوران‌کتابت درفلات ایران ازروی مدارك قلیلی‌که دردست استنمیتوان‌اظهارنظرقطعی‌نمود همینقدربایدا ظهارداشتکه فضاهای ساختمانی بیشتر بانقشه‌های چهارگوش ومربع‌مستطیل متصل به‌یکدیگرکه حداکثر ابعاد آنها ٦×٤ متر است ساخته می‌شد [۳۸].

دیوارها اغلب ازچینه و گاهی اوقات برروی پایه‌های سنگی قرارمیگرفت روی دیوارهاکاهگل و بعضی ازنات سفید و قرمز رنگ میشده است .کف اطاقها نیزازگچ وخاك ترتیب می‌یافت . :رموارد پیشرفته‌تر دیوارها ازخشت‌هایی باابعاد مختلف ساخته یشد . درمواقع‌الزامی دفاعی و بخصوص دراواخر این دوره در نضی از قسمتهای دیوار باستیون بوجود آمده و یا برجهای متعدد . آن تعبیه میکردند، بطور کلی مصالح ساختمانی عبارت بود از نت و سنگ و چوب که با در نظر گرفتن موقعیت‌های جغرافیانی فاوت مورد استفاده قرار میگرفت. نحوه زدن سقف نیز ارتباط تقیم با موقعیت جغرافیـائی هر محل داشت. در نواحی گرم

۳۸– در چغامیش بنای مدوری بقطر ۱۱ متر با دیوارهای ضخیم ملاحظه یده که متعلق به دوره پیش از خط است .

از نوع پوشش مدور و در نواحی معتدل‌تر از نوع پوشش مسطح با چوب و پوشال و کاهگل استفاده میکردند[۳۹].

چگونگی شهرهای پیش از دوران خط در فلات ایران نشان میدهد که در زمینه حل کردن مسائل شهری گامهای موثری برداشته بودند. [illegible] خانه‌ها از ناودانهای [illegible] جهت جاری کردن آب باران [illegible] کوچه‌ها [illegible] استفاده [illegible] راه‌آب و فاضل‌آبها [illegible] چاههای آب متعدد بوده و [illegible] خانه‌های آنها برخلاف خانه‌های امروزی راستگوشه بوده‌است.

شهرهای دوره [illegible] فلات ایران پیش از کتابت با جمعیت [illegible] را دربرمیگرفت، همچنین بازار [illegible] که از صفات مشخصه [illegible] بازرگانی آنها که [illegible] میبایست در هر رشته [illegible] انقلاباتی ایجاد نماید بویژه با سنتی در جهان هنر تحرک [illegible] بوجود آورد و از فرمهای سنتی و هندسی قدیمی دوری گزیند و شکلی آزاد بیافریند.

علمای تاریخ هنر و باستان‌شناسی غرب درباره سنت‌گرائی هنر

۳۹ــ زمانیکه در [illegible] عصر مفرغ در [illegible] جنوب شرقی، [illegible] و [illegible] حصار [illegible] جنوب و مرکز و شمال خاک کنونی ایران مرور میکنیم فرهنگ بسیار پیشرفته‌ای را ملاحظه خواهیم نمود. مراجعه شود به ص ۷۲ــ۷۳ Hrouda زیرا فرم ظروف و ظرافت آنها، انتخاب نمونه و شیوه نقاشی آنها و همچنین معانی [illegible] این نقاشی‌ها گواه این گفتار است همچنین است در مورد اشیاء مسی تپه یحیی کرمان. هنگام مقایسه اشیاء فوق‌الذکر با اشیاء همین دوره در بین‌النهرین باین نتیجه میرسیم که صاحبان اشیاء فوق دارای فرهنگ پیشرفته‌تری بودند. بنابراین میبایست دارای معماری پیشرفته‌تری هم باشند ولی متاسفانه این معماری هنوز زیر خروارها خاک باقیمانده و تحقیق در مورد آن انجام نگرفته است.

شرق وبخصوص هنرفلات‌ایران ودوگره‌های‌متفاوت بین‌النهریز مصر بسیار غلو نموده‌اند. هنر پیش ازتاریخ فلات ایران اگر تااندازه‌ای سنت‌گراست ولی دارای تحرك نیز هست. تکامل آهد وتدریجی هنرپیش‌ازتاریخ فلات‌ایران وطول عمرجهت‌هاوجز نی مختلف آن سبب میشدکه اثرات تحرك زندگی شهری معدودگردد بکندی موثرواقع‌شودنه‌اینکه بکلی‌بی‌تاثیرباشد این‌تکامل‌وگرایش تدریجی ازسبکی‌به‌سبك‌دیگرگاهی قرنها ویاشاید هزاره‌ها بطو می‌انجامد علمای تاریخ هنر وباستانشناسی غرب‌گاهی اوقات دچا اشتباهات فراوانی‌شده وذات‌هنرپیش‌ازتاریخ ایران‌وخطوط‌اصلی آنرا باضوابط علمی تجزیه و تحلیل نمیکردندآنان این هنر را از دیدگاه جهان بینی‌های خاص خود مشاهده کرده و در آن فقط یك اصل‌سنت‌گرائی‌را تشخیص داده‌اند. درصورتیکه اگر عمیقا وبادید عینی باین هنربنگرند ملاحظه خواهد شدکــه دران تباین ثبات و تحرك، محافظه‌کاری وجنبه‌های انقلابی فرمهای سخت وظریف و سکون وانفجاربخوبی تشخیص داده میشود این هنررا باید درك نمود باید پشت حجاب ظاهری طرحهای سخت و سنتی را نگریست و قوای زنده و متحرك سلیقه‌های مشخص و ناتورالیسم انتزاعی نیرومند این هنررا احساس نمودکه ازفیض وجود اقتصاد شهری اقوام‌بومی ساکن‌فلات [٤٠] مایه‌گرفته‌وفرهنگ ثابت‌دوره‌نوسنگی‌را درخود حل‌کرده است.

٤٠ـ اقوام بومی ساکن فلات ایران پیش از مهاجرت آریائیان بشرح زیر است :

درشمال شرقی سکه‌ها (سکساران) در مجاورت سکه‌ها طایفه گرگساران (محتملا هیرگانیان) در نواحی دریای خزر طپورها ، امرنها ، کادوسیان و کاسپی‌ها که نام قدیم دریای خزربوده است . در مغرب ، کاسوها . باخـ‌ها ، میتانی‌ها ، گوتیان ولولوبیــان در شمال غربی طایفه آناریکا در جنوب شرقــی آنزان‌ها

بقیه پاورقی درصفحه بعد

دوره دوم عصر فلزات آغاز تاریخ و کتابت تاعصرآهن (۳۰۰۰ تا ۸۰۰ پ . م)

ورود آریائیان

دوره دوم عصر فلزات درایران باآغاز تاریخ وکتابت و ورود آریائیان بهفلات ایران مشخص میگردد آغاز مهاجرت آریائیان را بفلات ایران مابین هزاره پنجم وسوم دانستهاند مسلم آنستکه آریائیان دریك نوبت بهفلات ایران نیامدهاند بلکه مهاجرت ایشان تا اوایل هزاره اول پ . م ادامه داشته است احتمالا آریائیان بدنبال زمینهای حاصلخیز ومناسبتر بهدرههای هند وفلات ایران روی آوردند از آنجانیکه درتمدن آریائیان هنوز وسائل دریانوردی و عبور از رودخانههای بزرگ فراهم نبود ناچار میبایست آنان از محلی عبور نمایند که اینگونه موانع برسر راهشان نباشد. بنابراین باید اظهار داشتکه آریائیانفقط میتوانستند ازسرزمینهای شرقی فلات ایران که چندان آببر ندارد بایران و هند کوچکرده باشند. قدیمترین آثار اریائیان در ارتفاعات پامیر کشف شده بنابراین میتوان نتیجه گرفت که مهد نژاد آریائی در سرزمین پامیر بوده است.[41]

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

(اشبانهها) که از مؤسسین دولت ایلام بودند درسواحل خلیج فارس زنگیان سیاه پوست که هنگام هجوم آریائیان به افریقا رانده شدند در جنوب شرقی طوایفی بنامهای پاریکانی ، گادروسی وموکی (مکران ازاین نامگرفته است) .

مراجعه شود به کتاب مرحوم سعید نفیسی ص ۱۵ الی ۲۰

۴۱ــ دانشمندان و محققین مهد نژاد آریا را درنواحی مختلفجهان ذکرکردهاند. از سواحل دریاهای شمال اروپا تا دریای سیاه واستپهای روسیه وآسیای مرکزی را به نشونمای این نژاد نسبت دادهاند . بنظرمیرسدکه عاقلانهترین

بقیه پاورقی درصفحه بعد

هنگامیکه آب وشرایط زندگی در پامیر سخت شد، آریائیان بجنوب هجرت‌کردند ودردامنه جنوبی پامیر بدو دسته بزرگ تقسیم شدند. دسته‌ای بمشرق رهسپار شدند و از دره سند و پنجاب به هندوستان عزیمت کردند، ایشان بنام آریائیان هندی موسومند. دسته‌دیگر رو بمغرب‌آورده واز راه‌آسیای مرکزی وصحرای قراقوم یادشت خاوران سابق وارد ایران امروز شدند وبعدها تاخلیج فارس پیش راندند[42] شعبه دیگر از آریائیان بنام سکه‌ها، دریای خزر را دور زده ازطریق کوههای قفقاز درشمال شرقی و شرق و جنوب اروپا جای‌گرفتند.

آریائیان هنگام ورود بایران نام خود را به‌این سرزمین داده و آنرا ایران خواندند.[43]

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

محل نشوونمای آریائیان همان ارتفاعات پامیر باشد که مرحوم سعید نفیسی با در نظرگرفتن مطالعات دانشمندان روسی عنوان کرده است. بعقیده سعید نفیسی آریائیان در هزاره چهارم پ.م به ایران رسیده‌اند و به سه شعبه تقسیم گردیدند پارت‌ها در شرق وشمال شرقی وقسمتی ازمرکز فلات، مادها در شمال غربی و مغرب وپارسها درجنوب مستقرگردیدند. بعقیده اینجانب پارسها ابتدا در مغرب مستقرگردیدند و در اوائل هزاره اول بعضی از مناطق بجنوب ایران مهاجرت کردند این نظریه را بخاطر وضعیت مسکن ومعماری پارسی بیان میدارم و دلائل خود را هنگام بررسی معماری پارسها ذکر خواهم کرد

۴۲ــ ظاهراً آریائیان دراولین هجرت خود بایران ازسمرقند و بخارا عبور نموده به مرو ونسا وکابل آمده واز آنجا برخج وهیلمند (هیرمند) وسیستان و تاکنار دریاچه هامون پیش رفتند. دریاچه هامون که در آن زمان بسیار بزرگتر از امروز بود، مانع عبور آنان شد و آریائیان بناچار بطرف شمال ومغرب روی آورده وبه خراسان و اطراف دماوند، شهریار، ری ونواحی مرکز فلات ایران آمدند مراجعه شود به کتاب سعید نفیسی

۴۳ــ مراجعه‌شود به مقدمه جلد اول کتاب‌اسناد مصور اروپائیان از ایران تالیف نویسندهٔ این مقاله.

ظاهراً درخت انگور واسب‌رانیز اریائیان با خود به سرزمین ایران آورده اند .

مهاجران آریائی در اوائل با مقاومت سخت مردم بومی فلات که فرهنگ بزرگی داشتند مواجه شده و در آنان حل گردیدند ولی مهاجران بعدی درحدود هزاره دوم پ . م[٤٤] بالاخره توانستند پس‌از زدو خوردهای طولانی باطوایف بومی . گروهی از آنان را دست نشانده خود کرده و گروهی دیگررا درخود مستهلك نموده ویاآنان را نابود گردانند. آنان افراد بومی باقیمانده را ازخود پست‌تر دانسته وکارهای دشوار و پست را به‌آنان می‌سپردندکه در نتیجه امتیازات طبقاتی و نژادی تشدید گردید وگروههای متعددبردگان بوجود امد

بتدریج هزارها خانواده‌های پراکنده متمرکزشدند واساس‌اجتماع دهکده ونوکدنیك ایران را تشکیل داده و قویترین خانواده‌ها بر دیگران مسلط گردیدند و اعضای خانواده‌ها برای اینکه ازخطرات احتمالی محفوظ باشند قهرا سرنوشت خود را بدست ریش سفیدان خود سپرده ویك نوع ریاست وحکومت روحانی که بایکدیگر توأم بود برای آنان قائل گشتند این نوع حکومت‌ها بتدریج موروثی گردید[٤٥] و هرناحیه از ایران بخاطر موقعیت طبیعی خود یعنی کوههای بلند و دشت‌های فراخ، صنعت و بازرگانی مستقلی‌داشتند و درنتیجه حکومت مستقلی بوجودآمد. این‌آبادیهای دور ازیکدیگر نامدتهای مدید مانع برقراری رابطه بازرگانی و صنعتی درمیان همه نواحی ایران گردید و بهمین جهت است که تشکیل دولتهای بزرگ‌که نتیجهٔ استقرار روابط اقتصادی در میان همهٔ نواحی

٤٤– مراجعه شود به ص ٤٨ کتاب R. Fry, Persien München, 1962

٤٥– مراجعه شود به کتاب سعید نفیسی (اول) ص ۱۲٦

است دیرتر از کشورهای دیگر در ایران امکان پذیرفت.

درایران شهرهای بزرگ پس ازتشکیل اینگونه دولتها بوجود آمد وبیش ازآن مردم در شهرهای کوچك زندگی میکردندکه آثار آنها بشکل تپه‌های کوچك متعدد هم اکنون درسراسر ایران ملاحظه میشود. در سرزمین خوزستان‌که درآن رودخانه‌های بزرگ جاری است وبیشتر از نواحی دیگر ایران‌آب داشت قهراً آبادیها بیکدیگر پیوسته بود. بدین سبب ایلامی‌ها توانستند اولین دولت بزرگ را درایران تشکیل دهند. ایلامی‌ها پس‌ازآنکه‌ازراه جنوب بین‌النهرین وارد خوزستان شدندکوههای لرستان را درشمال مقابل خودیافتند. این کوهها مانع پیشروی آنان بشمال شد و ایلامی‌ها نیز به‌ناحیه خوزستان قناعت‌کردند.[٤٦]

در دوره فلزات هنوز مدار زندگی اقوام ساکن فلات ایران عناصر و نیروهای طبیعت بود وچون هیچگونه وسیله‌ای برای جلب عوامل سازگار طبیعت مانند حرارت ، آب ، خوراك و یا ازدیاد چارپایان مفید و ازطرف دیگر وسیله‌ای برای دفع عوامل ناسازگار طبیعت چون‌سرما، تاریکی، یخبندان، باد و درندگان و خزندگان نداشتند، معتقد به‌پرستش عوامل سازگار طبیعت برای جلب نفع آنان و همچنین عوامل ناسازگار طبیعت برای دفع ضرر آنها بودند بهمین‌جهت ازیکطرف‌آتش، آفتاب، ماه، ستارگان،آسمان، باران، آبها، رودها، دریاها، چشمه‌سارهای طبیعی، بهار، پائیز، درختان سایه افکن و بارور و حیوانات مفید مانند گاو و شتر و اسب وسگ وکبوترومرغان‌نغمه‌سرا را می‌پرستیدند وازطرف دیگر به‌پرستش عوامل زیانکار مانند تاریکی، ابر، رعد ، باد، صاعقه، زمستان،

٤٦ـ مراجعه شود به کتاب سعید نفیسی ص ٦٤ الی ٧٦

دولت ایلام قدیمیترین دولت در جنوب ایران وبین‌النهرین بوده واز همان ابتدای حکومت پادشاهی وسیستم استبداد داشته است .

تابستان ، جانوران زیان‌کار چون مار ، عقاب ، کرکس و گرگ می‌پرداختند .

مردم عصر فلزات ایران با این اعتقادات خود دو نتیجه میگیرفتند یکی اینکه از عوامل مفید طبیعت بهره‌مند شده و ازطرف دیگر از عوامل مضر در امان بودند. بدینوسیله مذهب ارباب انواع پیـدا شد و برای هر عامل مفید و مضر خداوندی تعیین گردید. باپیشرفت این مذهب بعدها برای احساسات و مشاعر مهم مفید و مضر انسانی نیز خدایانی قایل شدند.[۴۷]

هنر و معماری دوران تاریخی ایران. یعنی هنر ایران از هزاره سوم پ.م را بمناسبت وسعت فراوانش از یکطرف و تنوع فرهنگهایش از جانب دیگر نسبت به‌قلمروهای مختلف ایران تقسیم و بتدریج تاریخ هنر هر قلمروئی را جداگانه در مقالات آینده تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

۴۷ـ مراجعه شود به کتاب سعید نفیسی ص ۲۵ .

تصویر ۱۱
نقاسی صخره اصلی غار مرمیرلاس - دیالی
(عکس از مجله مرزهای نو)

صویر ۱۲
جنگجویان وحیوانات وحسی که در روی
غار هماون نقاشی شده است

تصویر ۱۳
نی صحنه شکار آهو که در غار میرمیرلاس کشف شده‌است

تصویر ۱۴
یانیک تپه - خسروشاه
عکس از نویسنده
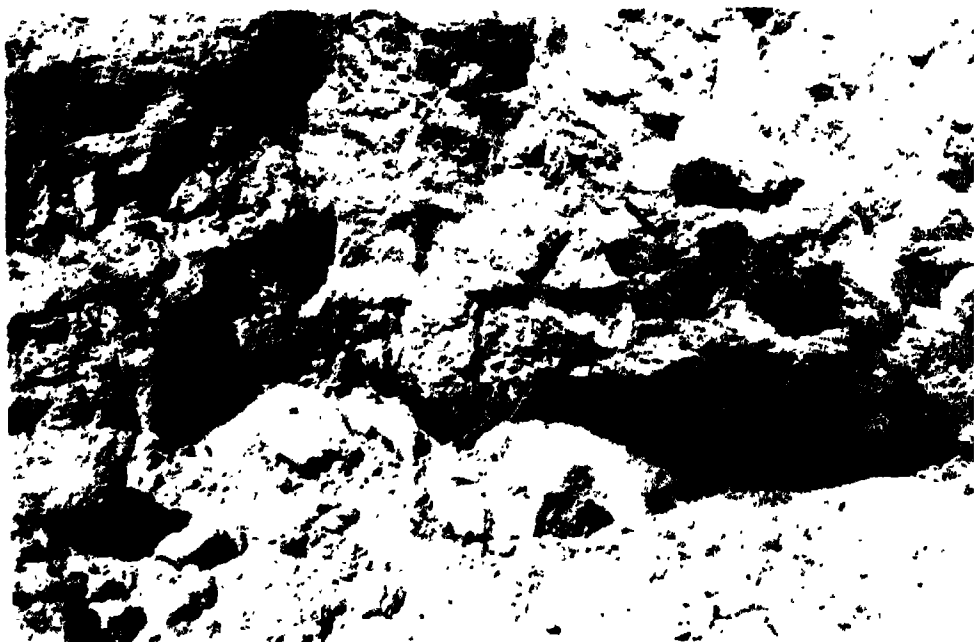
تصویر ۱۵
یانیک تپه
عکس از نویسنده

تصویر ۱٦
قره تپه
عکس از نویسنده

تصویر ۱۷

قره تپه

عکس از نویسنده

تصویر ۱۸

قره‌تپه ـ خسروشاه
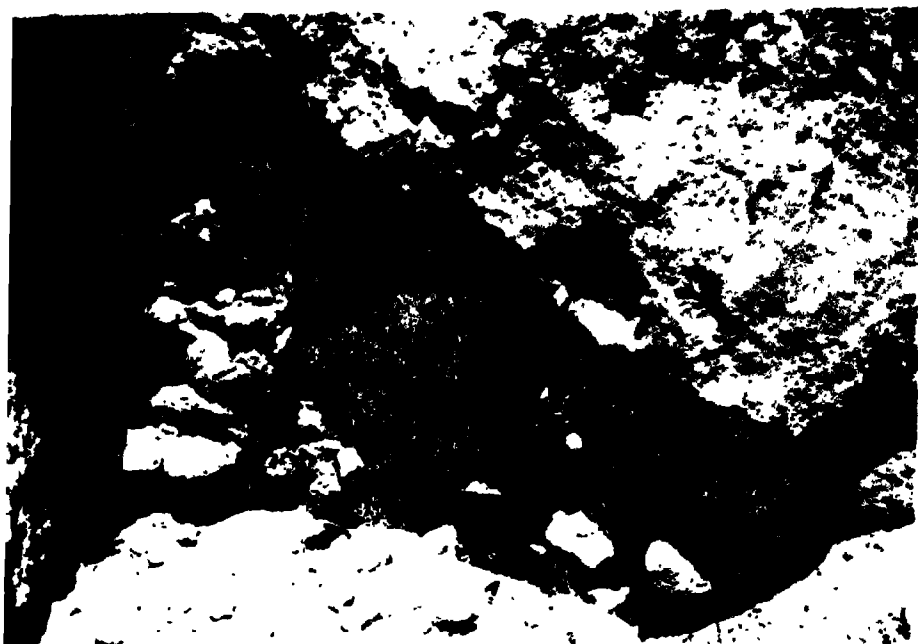
عکس از نویسنده

تصویر ۱۹

قره تپه

عکس از [illegible]

تصویر ۲۰

قره‌تپه ـ خسروشاه

لایه های سیاه و خاکستری

عکس از نویسنده

امه‌های وزیر مختار ایران

در فرانسه

به وزیر امور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

از

سرلشگر محمود ــ کی

از : سرلشگر محمود - کی

نامه‌های وزیر مختار ایران

در فرانسه

بـه وزیرامور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدینشاه

اسنادی که اینک ازنظرخوانندگان محترم می گذرد ، نامه‌هائی است که نظرآقا وزیرمختار ایران درفرانسه برای‌میرزا حسینخان‌مشیرالدوله[1] وزیرامورخارجه وقت ایران ارسال داشته است . فرستادن این‌نامه‌هاازسال۱۲۹۲ هجری‌آغاز گردیده و تا اواخر سال ۱۳۰٤ ادامه می‌یابد . اگر این اسناد را ژرف بینانه‌بررسی نمائیم هر بر کی‌ازآن می‌تواند بتنهائی‌موضوع تحقیق وتدوین رساله‌ای جداگانه قرار گیرد زیرا قسمتی از رویدادهـای واقعی آن زمـان را بخوبی بمانشان میدهد و به اوضاع اجتماعی و اداری کشورما درطی دوازده سال ازسلطنت ناصرالدینشاه روشنی‌ها می‌افکند.

اعمال ورفتار اشخاصی که در تاریخ ایران حتی کوچکترین نقشی هم بعهده داشته باشند درخور بررسی وامعان‌نظرخواهد بود وبدین سبب‌است که می‌توان‌اظهارداشت‌بررسی‌نامه‌های نظرآقا برای‌هرپژوهشگری‌می‌تواند

۱- برای آگاهی بیشتر ازشرح حال حاجی‌میرزا حسینخان مشیرالدوله به‌کتاب صدرالتواریخ تالیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه صفحات ۲٦۰ الی۲۸۱ ونیز تاریخ رجال ایران تالیف مهدی بامداد جلد یکم ص ٤۰٦ مراجعه شود .

ارزیابی عمیق و دقیق‌تری پیش آورد و قضاوتها را برپایهٔ صحیح تری استوار سازد.

ازخلال سطور این نوشته‌ها طرز تفکر ونحوه عقاید کسانی که‌درزمان سلطنت‌ناصرالدینشاه مصدرکاری‌بوده‌اند بخوبی‌مشخص‌می‌شود،اندیشه‌هائی که تمایزخاصی نسبت به‌زمانهای پیش ازآن دارد. بطورکلی این اسناد را می‌توان از دوجنبه مورد پژوهش قرارداد

۱ـ ازنظر اوضاع اجتماعی وسیاسی ایران که درآن سیاست خارجی ایران، چگونگی تفویض اختیار به سفرا و خط مشی آنها، نحوه صدور دستورات، وضع مالی ومخارج یك سفیر درخارج از کشور، طرز برخورد یك سفیر با شخصیتهای‌خارجی ونیز نظم وامنیت درداخل‌ایران. نحوه‌زیست مردم، اختلافات طبقاتی، وضع مالی ایران. چگونگی اداره گمرکات تهیه اسلحه ومهمات برای ارتش وصدهاموضوع‌دیگربخوبی‌آشکارمیگردد

۲ـازنظرروابط سیاسی ایران باکشورهای فرانسه، ایتالیا، خاصه کشور عثمانی‌ونیز بررسی‌شورشهاوانقلاباتی که‌درمتصرفات‌این کشور بوقوع‌پیوسته بود[۲] وآگاهی‌های زمامداران‌ما ونحوه برداشت آنها ازتحولات‌مربور.

۲ـ از قرن سیزدهم میلادی که ترکان عثمانی توانستند امپراطوری عثمانی را بوجود آورند تاسال ۱٦۸۳که قوای عثمانی در پای حصار وین ازقوای اطریش و لهستان شکست خورد، این‌کشور توانست یکی پس از دیگری کشورهای همجوار را تحت سلطه خود قرار دهد.

در سالهای ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۹ میلادی یونان، صربستان و بلغارستان را متصرف گردید و نیم قرن بعد امپراطوری رم شرقی عملا در متصرفات عثمانی قرارگرفت واین امر درسال ۱٤۵۳ با تصرف قسطنطنیه عملی شد وکنستانتین نهم امپراطور رم دردفاع شهرجان سپرد. در دوران سلطنت سلطان محمدفاتح و تا سال ۱٤۸۱ میلادی موره واوبه از جمهوری ونیز منتزع شد و جزو این امپراطوری قرار گرفت و عثمانی توانست بسنی و هرزگوین آزوف وکریمه را متصرف گردد.

تصرف مصر بدست ترکان عثمانی اهمیت‌زیادی داشت‌زیراخلافت فاطمیان را منقرض ساخت و پادشاه عثمانی عنوان خلافت‌کسب‌کرد.

بقیه پاورقی در صفحه ۵

برای اینکه دوموضوع بالا موردبرر سی قرار گیردنخست ضروری است که زندگی نظر آقا نویسنده نامه‌ها تشریح گردد تا با توجه به کرنولوژی زندگی وی بهتر بتوان درمورد این اسناد بررسی نمود .

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

امپراطوری عثمانی در دوران سلطنت سلیمان‌خان اول معروف به قانونی در داخل وخارج باوج عظمت واقتدار خود رسید ودرسال ۱۵۲۱ بلگراد را گرفت و پنج سال بعد هنگری را متصرف شد واز طرف شرق نیز پس ازیك سلسله جنگها قسمت وسیعی از ارمنستان ودو شهر بغداد وبصره را متصرف شد وبکمك ناوگان خویش برعدن وسواحل جنوبی عربستان تسلط یافت وهمچنین توانست قسمت مهمی از شمال آفریقا را در تحت سلطه خود قراردهد وبا این ترتیب امپراطوری وسیعی بوجود آمد که کلیه راههای بازرگانی مدیترانه ، دریای سیاه ، بحراحمروقسمتی ازاقیانوس هندتحت فرمانروائی وی قرارگرفت . از سال ۱٦۸۳ به دلایل زیر این امپراطوری عظیم تجزیه گردید .

الف ــ دخالتهای دولت‌های فرانسه ، انگلستان ، روسیه ، آلمان ، ایتالیا دراین کشور که هریك بحهائی منافعی دراین منطقه داشتند وبرخورد این‌منافع و رقابتها بایکدیگر بیش ازپیش موجبات ضعف این‌امپراطوری را فراهم میآورد .

ب ــ ضعف حکومت مرکزی بعلت عدم توجه به‌اکثر مردم این امپراطوری وتامین خواسته‌های آنها ، علت اصلی این امر نیز عدم تربیت صحیح شاهزادگان این امپراطوری بعد از سلیمان‌خان قانونی میباشد زیرا آنها اکثراً در حرمسرا بسر برده واز اوضاع سیاسی و اجتماعی مردم اطلاع کافی نداشتند .

پ ــ بی‌لیاقتی ورشوه‌خواری دستگاه حاکمه واعمال خشونت‌آمیز لشکریان عثمانی نیز به شورش متصرفات این امپراطوری کمك نمود . این شورشها در آغاز بیشتر رنگ مذهبی داشت و سپس بصورت سیاسی وایدئولوژیك خود خودنمائی میکرد .

بعد از شورشهائی‌که در متصرفات امپراطوری‌عثمانی‌آغاز شد ،کشورهای تابعه این امپراطوری یکی بعد ازدیگری از زیرسلطه عثمانی خارج شدند ، تا آغاز جنگ جهانی اول فرانسه توانست تونس ، الجزیره ، مراکش را متصرف شود و در سوریه ولبنان نفوذ نماید . انگلستان نیز جزایر قبرس و مالت ، مصر و سودان را متصرف شد . ایتالیا ، کشورلیبی و جزایر دودکانز واقع در دریای اژه را اشغال کرد و روسیه قلعه آزوف را تسخیر نمود وبر دریای سیاه مسلط گردید واز طریق بسارابی به عثمانی حمله نمود وتوانست حقوق ارضی ومزایای عمده دیگری دراین کشور بدست آورد . آلمان هم ازنظر اقتصادی و تربیت قوای نظامی عثمانی حداکثر نفوذ را در این امپراطوری کسب کرد .

برای آگاهی بیشتر از نفوذ دولتهای بزرگ درامپراطوری عثمانی به‌کتاب زیر مراجعه شود .

The Middle East in world Affairs by George Lencgowski .

(۳)

نظرآقا که بعدها به یمین‌السلطنه ملقب‌شد درسال ١٢٤٣ هجری‌قمری در رضائیه متولد گردید. وی برای تحصیل عازم اسلامبول شد ودر مدرسه ژزوئیت‌های اسلامبول تحصیلات خودرا بپایان رساند وسپس بتهران مراجعت نمود ودرمدرسه دارالفنون بتدریس پرداخت . درسال ١٢٧١ هجری قمری بسمت مترجمی کنسولگری ایران به‌تفلیس رفت ولی هنوزچندماهی بیشتر نگذشته بود که تغییرمأموریت یافت وبه سن پترزبورگ[٣] پایتخت روسیه اعزام شد، زیراصدراعظم‌ایران‌میرزا آقاخان نوری[٤] عباسقلی‌خان‌سیف‌الملك را بعنوان سفیر ایران در روسیه انتخاب نمود ونظرآقا نیز بعنوان مترجم دوم سفارت تعیین گردید. درسال ١٢٧٥ که حسنعلی‌خان گروسی بوزیر - مختاری ایران درفرانسه تعیین شد نظرآقا نیز بسمت مترجمی اول سفارت بهمراه او به‌اروپارفت[٥] در سال١٢٨٣ که حسنعلی‌خان به‌تهران‌مراجعت‌نمود نظرآقانیز باوی به‌تهران برگشت‌ودروزارت‌امورخارجه بخدمت‌مشغول‌شد بعد ازسه‌سال که ازاقامت نظرآقادرتهران گذشت درسال١٢٨٦ بجای‌میرزایوسف خان مستشارالدوله بسمت وزیر مختار سفارت ایران درفرانسه بسر گزیده شد وبه‌محل مأموریت خویش‌رفت‌و سالهای متمادی وزیر مختار ایران در

٣ ـ لنینگراد کنونی

٤ ـ برای آگاهی ازشرح حال میرزاآقاخان نوری باین منابع رجوع شود .

الف ـ کتاب صدرالتواریخ تالیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه باهتمام محمد مشیری

ب ـ ناسخ‌التواریخ تالیف میرزامحمد تقی‌لسان‌الملك سپهر

پ ـ کتاب سیاستگران دوره‌قاجار بخش مربوط به‌زندگانی‌میرزاآقاخان‌نوری

ت ـ کتاب منتظم ناصری جلد سوم

ث ـ تاریخ قاجار نوشته وتسن ترجمه آذری

ج ـ حقایق الاخبار ناصری

چ ـ کتاب‌میرزا تقی‌خان امیرکبیر تالیف اقبال آشتیانی

ح ـ تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجار تالیف عبدالله مستوفی

خ ـ امیرکبیر وایران تالیف فریدون آدمیت

د ـ تاریخ رجال ایران تالیف مهدی بامداد

٥ ـ منتظم ناصری ص ٢٦١

پاریس بود . درمورد لقب نظر آقا درهریك ازمنابع بااختلاف ذکر نموده‌اند. در مجموعه‌منابعی که‌هم اکنون نامه‌های نظر آقادر آن درج شده‌ومورد استفاده نگارنده قرار گرفته‌است ازاو بعنوان نظر آقاسرتیپ یادشده‌است. علت دادن این عنوان به نظر آقا برای این است که درسال ۱۲۸٦ وی بدریافت نشان سرتیپی نائل میگردد واز آن تاریخ این عنوان نیز بوی اطلاق می‌شود در کتاب منتظم ناصری نوشته شده که نظر آقا «درسال ۱۲۸٦ پس از احضار میرزا یوسف‌خان‌مستشارالدوله بجای او شارژدافر وبدریافت خلعت‌ونشان شیرو خورشید از درجه سوم سرتیپی با حمایل آن سرافراز گردیده»[٦]. در المآثر و الآثار ضمن دادن صورت اسامی سازمانها‌ووزارتخانه‌هاوسفارتخانه‌های خارجی وزیر مختار ایران را درفرانسه فقط نظر آقا بدون اینکه لقبی‌بوی نسبت دهد نوشته است[٧] ولی درمنابع دیگر همه‌جا از او به عنوان‌نظر آقا یمین‌السلطنه ذکر نموده‌اند. توضیحاً باید اظهار شود که لقب یمین‌السلطنه درسال ۱۳۱۰ هجری قمری بوی داده شده است در کتاب منتخب‌التواریخ مظفری نوشته شده که نظر آقا بعدازاینکه به سمت وزیر مختار ایران در فرانسه ارتقاء یافت درسال ۱۳۱۰ به لقب یمین‌السلطنه نیز ملقب شد.[٨] در کتاب تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد نیز همین مطلب که درسال ۱۳۱۰ نظر آقاملقب‌به یمین‌السلطنه شده درج گردیده است[٩].

نظر آقا تا سال ۱۲۹۰ هجری قمری کاردار سفارت ایران و ازآن سال تا سال ۱۳۲۲ هجری قمری بعنوان وزیرمختار ایران درفرانسه انجام‌وظیفه می‌نموده است بطور کلی این شخص مدت ٤٦سال اززندگی‌خود را باسمتهای معلمی، مترجمی، کارداری و وزیرمختاری‌سپری‌نموده است. اکنون‌نامه‌های وی به وزیر امورخارجه ایران درج می‌شود:

٦ــ منتظم ناصری ص ۳۱۲
٧ــ المآثر والآثار ص ٥٠
٨ــ منتخب‌التواریخ مظفری ص ٤٤٥
٩ــ تاریخ رجال ایران تالیف مهدی بامداد ۳۸۹

سواد عریضجاتی است که جناب فخامت
نصاب نظرآقا سرتیپ وزیر مختار و ایلچی
مخصوص در ایام مأموریت خود بحضور
حضرت اشرف ارفع امجد مشیرالدوله
میرزا حسین خان وزیر امور خارجه سپهسالار
اعظم دام اقباله العالی عرض کرده است .

عریضجات مورخه ۲۸ شهر رمضان المبارك ۱۲۹۲

نمره ۷۷ مشتمل برهفت طغرا

خداوندگارا تعلیقه جات رأفت آیات مورخه ۲۷ شهر رجب المرجب باضمام نامه مبارکه که ازجانب سنی الجوانب اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه درجواب نامه حضرت مسیحا خصلت ملکوتی مرتبت پاپ شرف صدور یافته بود در ۲۵ شعبان المعظم واصل و زیارت گردید حسب الامر و موافق دستورالعملی که ضمناً رسیده بود تدارك سفر را فراهم آورده ودر ۲۸ همان ماه برای انجام این خدمت بزرگ عازم روم شدم ویك روز بعد ازورود یعنی در روز دوشنبه سیم رمضان دوساعت ازظهر گذشته مقرب الحضرت الخاقانیه میرزا احمدخان نایب اول را خدمت جناب کاردینال آنتونلـی وزیر امور خارجه فرستاده که ورود خودم را اطلاع بدهد ووقت ملاقات بخواهد جناب معزی اله میرزا احمدخان را باکمال احترام پذیرفته و وقت ملاقات را در همان روز درساعت پنج بعدازظهر قرارداده بودند فدوی نیز درساعت معینه بدیدن جناب کاردینال آنتونلی رفته وچنانچه رسم است ترجمه سوادنامه همایونی را بایشان تبلیغ نموده وپس از بیان مطالب وشرح وبسط مراتب دوستی ومودت چنانچه درضمن دستورالعمل قید شده بود ازایشان خواهش کردم که

از حضرت پاپ بار حضور بخواهند اولا از مأموریت فدوی بسیار اظهار دلخوشی ورضامندی وامتنان کردند و بعد گفتند که مراتب مأموریت و اظهارات شمارا بعرض میرسانم و یقین بدانید که پاپ شمارا با کمال میل و محبت خواهند پذیرفت امانعیین روز بارحضور بعدازتحصیل جواب‌ازحضور ایشان تحریراً به جناب شما اطلاع خواهم داد پس‌ازاین گفتگو قدری از متفرقه باهم گفتگو نموده بمنزل مراجعت نمودم.

✿ ✿ ✿

دوروز بعدازآن ملاقات‌ازکاردینال آنتونلی‌مراسله رسید مشعربراینکه حضرت پاپ در روز پنجشنبه ششم رمضان نیم ساعت ازظهر گذشته با کمال شوق بجناب شما بارحضور خواهند داد فدوی‌نیز درهمان روز باتفاق‌میرزا احمدخان نایب اول این سفارت ومسیو اودیبه قونسول‌دولت علیه دربندر هاور که مخصوصا ومحض اعتبار خواسته بودم بروم بیاید بالباسهای‌رسمی بعمارت واتکان رفته وده دقیقه پیش ازوقت رسیدیم وبمحض‌ورود چندنفر ازعملجات درباری باستقبال‌آمده وبلادرنگ مارا به تالار تخت بحضور بردند‌حضرت‌پاپ‌سرپاایستاده بودند وبقدر سی‌نفرازکاردینالها درچپ‌وراست ایستاده بودند بمحض ورود مراسم تعظیم را عمل آورده وتقریر مناسب حالت مأموریت وموافق دستورالعمل بیان نمودم و صورت تقریر مزبوررا چنانچه بزبان فرانسه مسوده کرده بودم اینک لفاً انفاذ حضور مینمایم حضرت پاپ درجواب فرمودند ازاین مأموریت شما بسیارمحظوظم وازاظهار مراتب دوستی و مودت که ازجانب اعلیحضرت شاهنشاه ایران نسبت بمن شده وخصوصاً از مضمون نامه همایونی‌کمال خوشوقتی و رضامندی را دارم درخاطرم است که درایام مسافرت درفرنگستان مرا فراموش نکرده وتحریراً اظهارتأسف فرموده بودند ازاینکه مقدور نشده بود به‌روم‌تشریف بیاورند ازهمه کس من خودم بهترفهمیدم که اوضاع پولتیکه ازتشریف

آوردن مانع بود زیرا که شما خودتان هم میدانید که دولت ایتالیا بامن درامورمتفق نیست باری ازاعلیحضرت شاهنشاهی نهایت امتنان را دارم که باین قسمتها نسبت بمن اظهار مودت ومحبت فرموده‌اند ومخصوصاً ازایشان تشکر میکنم که مثل شما کاتولیکی که ازفرزندان عزیز ومحترم کلیسای مقدس حضرت عیسی محسوب می‌باشید برای تبلیغ نامه و انجام این خدمت مأمورفرموده‌اند وزیر مختار عزیزم ازاین حرفهائی که بیان کردید ممنون شدم وپیش از آن هم ازمضامین محبت این نامه همایونی زیاده‌ازحد مستفیض‌شده بودم وازشما خواهش دارم که مراتب دوستی‌ومودت مرابعرض برسانید بعد نامه همایونی را تبلیغ نموده وصاحب منصب‌ها را یکی‌یکی معرفی نموده چنانچه قرار است بعداز دست بوسی از حضور مرخص شده بمنزل مراجعت نمودیم.

☆ ☆ ☆

یك دو روز بعداز بار حضور حضرت پاپ، باجناب‌کاردینال الکساندر فرنکی وبا چندنفر دیگر ازکاردینالهای معتبر بموجب صوابدید جناب کاردینال آنتونلی دید و بازدید عمل آمد ودرآن بین دروقت ملاقات کاردینال فرنکی تعلیقه حضرت اشرف ارفع بندگانعالی را تبلیغ نموده و ازمراسم مودت وخلت که نسبت بجناب ایشان‌اظهار شده بود موافق‌دستور-العمل برای ایشان بیان نمودم کاردینال معزی‌اله آدم خیلی خوش اخلاق و مهربان است وازمضمون تعلیقه واظهارات فدوی نهایت امتنان را حاصل نموده مخصوصاً متوقع‌شد که مراتب اخلاص وارادت خودرا بعرض‌بندگان عالی برسانم وعرض بکنم که جناب مسیوکلوزل نیزچگونگی احوالات را بهمان مضمونها نوشته وازتوجهات اولیای دولت ابدمدت علیه اظهار تشکر نموده بود واین حالت موجب رضامندی همه اصحاب دربار وخود حضرت پاپ شده بود اما درباب فقره اذن واجازه تعمیر کلیسا دردهات ارومی و

سلماس مخصوصاً خواهش نمود که ازبرای سهولت امر کاتولیکهای، آن دو بلوك عرض واستدعا نمایم که مرحمت فرموده تعلیقه صادر فرمایند تااینکه جناب مسیو کلوزل واتباع ایشان بتوانند در هرجائیکه لزوم داشته باشد برای عبادت کاتولیکها کلیسا بنا نمایند و کسی آنها رااز این عمل خیر ممانعت ننمایند چون دربنای کلیسا ضرری برای دولت وملت ایران نمی‌بینم بایشان وعده کردم که خواهش شما را بعرض حضرت اشرف ارفع بندگانعالی میرسانم و امیدوارم که این خواهش ایشان را بسمع اجابت قبول فرموده درباب بنای کلیسا تعلیقه بعهده کارگذاران آذربایجان صادر خواهند فرمود که حضرت را دراجرای این عمل خیر ممانعت ننمایند.

* * *

در روزملاقات باجناب کاردینال آنتونلی بعدار تعارفات و صحبتهای رسمیه رشته کلام را برسر نشانها کشانیده گوشزد معزی‌اله نمودم که از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی روحنافداه نشان ازدرجه اول‌درباره جناب مسیو کلوزل اعطاء ومرحمت شده است‌وحالا خیلی جا دارد که از جانب حضرت پاپ نیز برای حضرت اشرف ارفع بندگانعالی وچندنفردیگرمرحمت شودکاردینال معزی‌اله درجواب گفت که حضرت‌پاپ درهروقت خاصه دراین مأموریت جناب شما هیچ چیزی را ازاولیای دولت علیه مضایقه نداشته و نخواهد داشت اما نشان پاپ از وقتیکه ایجاد شده است الی‌الیوم بجزاهالی ملت مسیحی باهالی مذهب دیگر داده نشده است وهرگاه مضامین فرامین پاپ را دیده‌بودید این حرف مرا تصدیق میکردید والا هرگاه این‌عذردرمیان نبودبا کمال‌خوشحالی ونیت داده میشد ودراین باب خیلی اظهار تاسف کرد و گفت الی غیرالنهایه متاثر و متاسفم که این خواهش جزئی مثل جناب شما ماموری را نمیتوانم بعمل بیاورم هرگاه اظهار شما دایر بیك مطلب دیگر بود باکمال میل صورت انجام داده

میشد اما در باب نشان موافق قانون مذهبی دست وپای مان بسته است و چنانچه میدانید غیر مقدور و محال‌است ازآنچه موافق قانون شریعت مقرر است تجاوز شود خلاصه از قراریکه معلوم شد و از داخل و خارج اطلاع حاصل شد کاشف بعمل‌آمد که آنچه کاردینال آنتونلی میگفت همه‌صحیح بود وتابحال بجز باهالی ملت‌مسیحی باهالی مذهب خارجه نشان پاپ داده نشده وبهمین دلایل برای میرزا احمدخان هم نشان نرسید اما حضرت پاپ یك مدال طلا که تصویرخودشان درآن حك است مانندآن مدالهائی که‌در ایام تاجگذاری اعلیحضرت امپراطور روس بهمه مأمورین خارجه مرحمت شده بود برسم یادگاری اعطا فرمودند برای فدوی نیز نشان درجه اول سن کرنواز باحمایل وازبرای اودینه که او هم کانولیك است از درجه پنجم نشان عنایت کردند محض اطلاع عرض شد

* * *

بعد از وصول احکام مأموریت به‌روم اگر چه وجه لازمه دردست نبود وازبی‌پولی نهایت‌افسردگی وپریشانی‌حاصل بود ولی ازآنجا که‌اطاعت‌امر اولیای دولت ابد مدت علیه را ازهمه‌چیز برخودلازم وواجب‌میدانم‌با کمال شرمساری واکراه پناه بمسیو اوپنهایم برده وبهزارالتماس و تدبیر معادل ششهزارفرانك ازمشارالیه استقراض نموده‌بقدردوهزارفرانك ازبابت‌مخارج سفارت پاریس داده وبا تتمه تدارك سفر را دیده و باتفاق مقرب‌الحضرت ـ الخاقانیه میرزا احمدخان و یك نفر نوکر عازم روم شدیم و موافق اشاره که درباب اعتدال مخارج فرموده بودند نهایت سعی واهتمام بعمل‌آمد که حتی‌المقدور مخارج کم بشودوشأن درجای خود باشد ولله‌الحمدهمانطور هم شد زیرا در راه‌آهن ازاینجا تا روم و همچنین درمراجعت نیز یك کوپه مخصوص ما بود ودر روم هم درهتل رد روم که اولین هتل‌آن شهراست‌یك منزل خیلی باشکوه اما از حیث قیمت بسیار مناسب گرفته جابجا شدیم و

رایام توقف یك کالسکه دواسبه و یك نفر کالسکچی و یك نفر واله دپیه همیشه
حاضر خدمت بود ودرهمه‌جا در زیر سایه قبله عالم در کمال شکوه وجلال
فتار شده وخرج ومخارج این سفر چنانچه درسیاهه علیحده قلم بقلم نوشته
شده است بیش‌از سه‌هزار وچهارصدو شصت وهشت فرانك وپنجاه‌وپنج‌سانتیم
شده است و یقین بدانند که هرگاه کسی دیگر بجای فدوی بود دو مقابل
خرج میکرد و آن جلوه را نمی‌داشت اما ازحق نباید گذشت که کمی‌خرج
ین‌سفر نسبته بهنرفدوی نیست بلکه‌اقتضای فصل و کمی‌مردم در روم بـاعث
شد که مخارج بآنطور کم بشود وانشاءاله موافق سلیقه حضرت اشرف‌ارفع
خواهد شد استدعا دارم که چنانچه وعده فرموده‌اند عوض آنرا و همچنین
دویست وبیست وهشت تومان سال گذشته وسه‌هزارتومان سنواتی هم برسد
ازدست طلبکارها آزاد بشوم وبا هرچاپار از روی اضطراب واضطرار لابد
وناچارنشوم این قدر دردسربدهم وازجانب‌حضرت اشرف امجدبندگانعالی
بهمین سبب مورد ملامت و مذمت بشوم.

☆ ☆ ☆

چهار روز بعد از ورود به‌روم یك تلگرامی عرض کرده بودم مضمون
آن ازاین قراربود (بحمداله وارد روم شدم بحضور پاپ رسیدم بسیاراظهار
تلطف فرمودند بعد از هشت روزدیگر بپاریس مراجعت خواهم کرد وشرح
احوال را ازآنجا مفصلا بعرض خواهم رسانید مورخه ۷ ماه او کتوبر سنه
۱۸۷۵) البته‌این‌تلگرام‌بحضورمبارك رسیده وازعزیمت‌فدوی‌به‌روم‌مستحضر
شده‌اند محض اطلاع سواد تلگرام مزبور عرض شد .

☆ ☆ ☆

دراین ایام اوضاع مالیه دولت عثمانیه عجب مختل شده است اگرچه
تازگی ندارد اما حالا دیگر خود آن دولت اظهار افلاس نموده وبهمه جا
اطلاع‌داده است که درباب استقراض‌هایی که کرده‌است بعدازاین‌نصف منفعت

آنرا نقد میدهند ودرباب نصف دیگر نوشته میدهد که بعداز پنج سال دیگر کارسازی نماید این شرطرا نیز قید کرده است که هرگاه بعداز انقضای مدت پنج سال مقدور نشد وجه آن نوشتجات راکارسازی نماید آنوقت یك قرار دیگر درآن باب خواهد گذارد. اهالی فرنگستان از کوچك وبزرگ از این حالت دولت عثمانیه زیاده ازحد منزجر شده اند واکثر دول، دولت عثمانیه را ملامت میکنند و کاغذ هم نوشته اند تا اینکه قرار درستی در آن باب گذارده شود اما این ها حرف است آنمفلس فی امان اله در روزنامه ها تفصیلی درضرب دولت عثمانیه نوشته اند یك چند فصل از آنها قیچی نموده وامانه میفرستم تا بمطالعه حضرت اشرف امجد برسد وازملاحظه آنها لذت ببرند اگرچه دراین روزها درباب شورش ولایت هرسک که بزبان فرانسه هرزگوس میگویند چیزی نمی نویسند اما از قراریکه مذکور میشود هنوزهم رفع نشده است وشورشیان بازاظهارحیات کرده ومیکنندو بالشکر دولت عثمانیه در زدوخورد میباشند تا خدا چه خواهد.

عریضه مورخه ۱۲ شهر شوال المکرم ۱۲۹۲

نمره ۷۸ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا یکی ازدوستان که خیرخواه دولت و ملت ایران است و پیوسته درصدد جستجوی یك وسیله است که خدمتی بدولت علیه نماید چند روز قبل براین باین سفارتخانه آمده اظهارداشت که ازقراریکه شنیده ام زمین بایردرممالك محروسه زیاداست وبواسطه بی آبی لم یزرع مانده است هرگاه ازاولیای دولت اجازه برسد حاضرم با پول زیاد و به اعانت مهندسین قابل بایران بروم وبندهای قدیم راتعمیرنموده وبندهای جدید درهرجائیکه مناسب است ازنو بسازم وحتی آب نهرهای بزرگ رابر گردانم وبآن زمین های لم یزرع آورده دراندك مدتی همه زمین های بایررابحاصل آورده آبادنمایم.

بر آوردی که از برای مخارج این عمل‌شده است‌چهل‌الی‌پنجاه ملیون‌فرانك است که معادل هشت الی‌ده کرورتومان رایج ایران بیاشد. بمحض اینکه بموجب فرمان همایون اجازه ساختن بندها برسد فی‌الفور وبدون فوت‌یك دقیقه اسباب این‌کاررا بنحوی فراهم آورده که درمدت دوسال تمام باتمام میرسانم وشرط این‌کاراین است که اداره این عمل‌آب در مدت پنجاه سال دردست من باشد درمدت ده سال منافع هرچه ازآب‌ها حاصل‌بشود با من باشد اما بعداز انقضای مدت ده سال تعهد میکنم و نوشته میدهم که ربع منافع آنها عاید خزانه عامره بشود واین‌شرط را هم می‌بندم که بعدازپنجاه سال این بندهائی که من ساخته‌ام همه بدون عوض مال دولت بشود. بنظرم می‌آید که‌کاربهتر ازاین نمی‌شود اولا خیر و منفعت دولت در این است که خودش اقدام باین عمل خیر نماید ومعلوم است‌چنین‌کار متضمن‌فواید زیاد است وباعث آبادی‌خواهد شد هر گاه‌خدا نخواسته اولیای دولت باین‌صرافت نباشند وباینکه‌مقدور نباشد که‌اسباب آنرافراهم‌بیاورند دراین‌صورت‌صلاح امردراین است که این جوراشخاص را بصرافت طبع خود میخواهند اقدام باین‌کارنمایند تشویق نموده وآنها را بایران راه‌داده مشغول انجام‌این‌عمل خیرباشند . این موقع‌ها را نباید ازدست داد وتا موقع ازدست نرفته است اسباب آبادی را باید فراهم‌آورد والا کار ایران ازپیش نمی‌رود ازقراریکه می‌شنوم پول خیلی کم یاب شده است ومالیه ایران روز بروز روبه تنزل است ویقین بعد ازچند سال دیگر کمترهم خواهد شد اما درصورتیکه‌عمل زراعت وفلاحت وسعت بهم برساند وصنعت‌هم بواسطه تشویق و اعانت دولت ترقی نماید وجوهات مالیه نیز روزبروزدرترقی خواهد بود خلاصه‌دراین باب تکلیف این بود که راپورت مفصلی‌عرض کنم اما فرصت نشداصل‌مطلب همان است که عرض شد هر گاه مقررشود راپورت مفصلی هم نوشته‌خواهد شد که محاسن این عمل را بهتر شرح و بسط بدهم ومنتظر جوابم که ازآن قرار رفتار وعمل شود .

مورخه ۱۲ شوال ۱۲۹۲

عریضجات مورخه ۲٦ شهر شوال ۱۲۹۲
نمره ۷۹ مشتمل بر شش طغرا

خداوندگارا تعلیقه جات مورخ دوازدهم شهر رمضان‌المبارک که بسرافرازی این کمترین فدوی عزصدوریافته‌بود درهفته گذشته شرف‌وصول ارزانی داشت ازمضامین آنها خاصه از زیارت سواد دستخط جهان مطاع که بافتخار حضرت اشرف ارفع بندگان عالی شرف صدور یافته و همچنین اعطای شمشیرمرصعی که ازفرط توجه خسروانه درمیدان عرض لشکر خداوندگاری عنایت و مرحمت شده بود نهایت افتخار و سربلندی حاصل شد وخداوند را شکر کردم که زحمات این چند ساله را بی‌اجر و بی‌عوض نگذاشته‌اند وامیدوارم که من‌بعد هم قدرخدمات ومراتب غیرت‌واهتمامات حضرت اشرف بندگان عالی درپیشرفت امورممالکی ولشکری بیش‌ازپیش جلوه‌گر گشته و درظل عواطف و مراحم ملوکانه باعث حصول افتخارهائی جدید گردد

✿ ✿ ✿

درضمن همان تعلیقجات‌اشاره فرموده بودند که‌اراده‌علیه‌اقدس‌همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنافداه چنین علاقه گرفته است که قدری ازتفنگهای جدید موسوم به‌هانری مارتلینی با سرنیزه ازبرای‌سرباز وقدری هم بی‌سرنیزه کوتاه‌تراز سرنیزه‌دار برای سوار ابتیاع شود بمحض وصول تعلیقه مزبور بچندجاکاغذ نوشته ودرباب قیمت تفنگ‌های مزبور و فشنگ‌آن اطلاع خواستم ازقراریکه‌جواب رسید معلوم شد که‌قیمت‌تفنگ هانری مارتلینی‌باسرنیزه سبك قدیم نود و هشت فرانك وپنجاه سانتیم اما همان تفنگ با سرنیزه شمشیری بیکصد و هشت فرانك و قیمت تفنگ هانری مارتلینی بی‌سرنیزه برای سوار نظام نود ودوفرانك است فشنگ هم

ملزی است وهرهزاری را از یکصد و بیست و هشت فرانك کمتر نمیدهند در باب وُجه قیمت هم باید نقد و در پاریس برسد دیگر اختیار با اولیای دولت است

* * *

بعد از وصول علیقجات دوازدهم شهر رمضان حسب‌الامر بمقام تحقیق برآمده که دولت انگلیس بسلطان زنزبار[1] کشتی داده و یا اینکه تعهد کرده است کشتی باو بدهد باخبر وازقراریکه کاشف بعمل آمد معلوم‌شد که چنانچه در ضمن عرایض معروضه ٢٦ شهرجمادی‌الاخری معروض شده بود این حرف کشتی که‌میگفتندولت‌انگلیس‌وعده کرده است باو بدهدشهرتی بود باین معنی که دولت انگلیس باو کشتی‌نداده ووعده دادن کشتی را باو نکرده است واین اطلاعات را یکی‌از دوستان فدوی که ازهمه‌جااطلاع‌دارد به فدوی داد و همچنین شخص مزبور میگفت که سلطان زنزیبار از دولت انگلیس خواهش کرده بود که یك کشتی بجهت سواری اواز اروپابه‌جزیره زنزیبار باو بدهند ولی دولت انگلیس‌آنرا هم ازاو مضایقه کرده بود چون واجب بود عرض شد

* * *

موافق فصل‌هفتم عهدنامه منعقده فیمابین‌دولتین علیتین ایران وفرانسه مقرر است که بجهت حمایت اتباع وتقویت امور تجارت وفراهم آوردن اسباب حصول معاشرت ازطرفین سه قنسول برقرار گردد ومحل اقامت آنها درفصل مزبور معین ومشخص شده است علاوه برآن جناب وزیرفوایدتعیین دوقنسول دیگررا برای طرفین‌بموجب اجازه نامه که ازوزارت امورخارجه درسنه ۱۲۷٦ وبعدها تحصیل نموده برقرار کرده است وحالا ازقرار فصل

۱ـ زنگبار

هفتم عهدنامه‌مزبور ونوشتجات جناب وزیر فواید که با وزارت امورخارجه فرانسه ردوبدل شده است دولت علیه درممالك فرانسه حق تعیین پنج نفر قنسول را دارد و دولت فرانسه نیزهمـان حق را درخـاك ممالك محروسه بهم رسانیده است و بنابراین احـوال الان بالفعل پنج‌نفر قنسول ازجـانب دولت علیه بـه توسط جناب وزیر فواید ومقرب الخاقان میرزا یوسف خان مستشار واین فدوی‌درپاریس ودرمارسیل و دربوردو ودرایالات سن‌انفربور ودرنیس معین ومشخص‌اند اما بجهت مراوده و آمد و رفت تجار ایران لازم شده است که یکنفر قنسول دیگر درشهرلییون منصوب شود که بـکار تجار رسیدگی نمایـد و نگذارد نسبت بآنهـا تعدی ودست درازی شود چنانـکه درحق آقا رحیم برادرخبره‌الحاج حاجی‌محمد حسن تجاراصفهانی شده بود و درحقیقت زیـادی قنسول برای دولت بجزمنفعت ضرر نـدارد دولت عثمـانیه بقدر پنجاه نفرقنسول وویس قنسول درخاك فرانسه دارد وهرگاه دولت علیه نیزهفت وهشت نفرقنسول داشته باشد تفاوت به احوال ما نخواهد کرد وبجزنیك نامی وافتخار خسارتی برای دولت ندارد دراین صورت هرقـدر عـدد قنسولها زیاد بشود همانقدر اسباب سهولت وتـرویج تجـارت فراهم‌تر خواهد شد بـالجمله مقصود این است که التفات فرموده اجازه مرحمت فرمـایند کـه یکنفر قنسول برای پیشرفت امور تجارت در لییون‌مشخص‌نمایند وحق یك قنسول‌دیگررابرای‌فرانسه درایران‌بنا گذارند واین‌شبهه‌نیزهست که دولت فرانسه هرگزاین حق خودرا در ایـران‌مجری نخواهد داشت و دولت علیه‌بواسطه تعیین یك قنسول‌درلییون کارتجارایران را سهولت خواهـد داد استدعا دارم جواب این فقره را مرحمت کرده زود مرقوم فرمایند تااینـکه تکلیف فدوی دراین باب مشخص گردد .

✿ ✿ ✿

چهـار وپنج روزقبل براین تلگراف نامه مورخ ۱۶ مـاه نوامبررسید مضمون‌آن ازاین قرار بود :(دوهزار تومان ازبابت سنواتی عالیجاه باباییك

ار سازی‌شد) این خبرمایه مسرت فدوی وطلبکارها گردید درحقیقت‌فدوی
ا زنده کرده بودند وانشاءاله هروقت این‌وجه باینجا رسید قدری آسوده
ـواهم‌شد و کمافی‌السابق مشغول‌دعاگوئی ازدیاد عمرودوام دولت وشوکت
ـضرت اشرف ارفع بندگانعالی بوده وخواهم بود .

۞ ۞ ۞

مسیو شوالیه پل‌منکاجی که یکی ازنایب ایشك‌آقاسی باشی حضرت
اپ ورئیس روزنامه الدبوین‌سالواتور است تفصیل پذیرائی فدوی را در
ـنروزنامه نوشته وبرای فدوی فرستاده وخواهش کرده بود که دونسخه‌از
ـن روزنامه بحضور اولیاء دولت علیه بفرستم آدم خدمتگذاری است ودر
ـام توقف فدوی در روم ازهمه بابت خدمتگذاری کرده و خود را مستحق
لتفات اولیاء دولت نموده است هرگاه یك نشانی ازدرجه پنجم باو عنایت
ـود باعث افتخاراووخوشنودی پاپ خواهد شد دونسخه روزنامه مشارالیه
ا امك لفاً فرستادم و استدعا دارم التفات خـود را درحق مشارالیه دربغ
ـفرمایند ۲۶ شوال ۱۲۹۲ .

عریضجات مورخه ۲ شهر ذیحجةالحرام ۱۲۹۲

نمره ۸۰ مشتمل به چهار طغرا

خداوندگارا تلگرافنامه مورخه ۱۶ ماه دسامبر که باین مضمون‌مرقوم
شده بود زیارت شد : (مدتی‌است ازشما خبرنرسیده است نه بواسطه چاپار
ونه‌بموجب‌تلگراف وحال‌اینکه‌میبایستی راپورت‌های‌شما به‌تواتر برسدومرا
از احوالات همه‌جا خصوصاًازشورش هرسک مستحضرتر نمایدچون‌مخابره
تلگرافی درخاك عثمانی ممنوع شده است لهذا لازم است که همه اطلاعات
را شما بمن برسانید میگویند کـه مراوده فیمـابین دولت فرانسه ودولت
عثمانیه مقطوع گشته است این‌خبر حقیقت دارد یانه وسبب‌آن چیست) از

وصول این تلگرام هرقدر تصور فرمایند دل‌شکسته وسرافکنده شدم وباوصف راپورت‌ها واخبار متعدد که باهرچاپار درباب شورش هرسک وسایر احوالات فرستاده‌ام هرچه فکر وخیال کردم که چرا باید باین مضمون تلگراف برسد عقلم بجائی نرسید خلاصه فدوی دراخبارنویسی هرگز کوتاهی نکرده و نخواهد کرد وهرگاه امرمهمی واقع‌شود آنرا نیز با وجود بی‌پولی بواسطه تلگراف بعرض رسانیده وخواهد رسانید دیگر چه خاك برسر کند درجواب تلگراف‌نامه مزبور باین مضمون تلگرام عرض کردم (شورش هرسک کمافی‌السابق برقراراست مراوده دولت فرانسه با دولت عثمانیه در کمال خوبی‌است تنظیمات شرعی مصر ازجانب دولت فرانسه تصدیق شد تفسیر با چاپار فرستاده شده وخواهد شد) علاوه براین اخبار خبری دیگر نبود که بعرض برسانم حالاهم که دویم شهرذی‌حجةالحرام است بجز مسئله مشرق‌زمین که بواسطه اغتشاش‌هرسک بمیان آمده ونقل‌مجالس ومحل مضمون‌نویسی روزنامه‌نویسان‌شده است‌خبرتازه واقع نشده که اهمیت داشته واجب‌عرض باشدوچون‌درباب مسئله مشرق‌نیز آراء مختلف است همین‌قدر عرض‌میشود که ارباب‌پولتیك معتقد براین‌نیستند که این‌مسئله‌باعث‌جنگ دول‌متجانبه فرنگستان بشود لرد دربی‌درآن باب دوتقریر کرده‌است وتقریر مشارالیه‌در روزنامه‌ممور یال دیپلماتیك که اینك لفاً انفاذ میشود نوشته شده است که دوتقریر را بامداد سرخ نشان کرده‌اند بعدازملاحظه معلوم خواهند فرمود که ازاین مسئله‌بوی جنگ‌نمی‌آید اما دورنیست وبلکه یقین‌است که‌ولایت هرسک وبوسن وسربی وسایر ولایات افلاق وبغدان از تحت حکومت‌دولت عثمانیه خارج ودرمیان خود مستقل بشوند بالجمله کاروبار دولت عثمانیه خیلی مختل شده روز بروز مغشوش‌تر خواهد شد جای هزار افسوس است که دولت علیه این فرصت را غنیمت نشمارد وخرده حسابی که باآن‌دولت دارد، در چنین موقعی که عرصه برای او از همه طرف تنگ شده است نگذارند اما برای دولت علیه اسباب لازم است هرگاه همت داشته باشد

تدارك این کاررا فراهم بیاوردواستعداد لازمه را تهیه کند میتواندحرف خود را از پیش ببرد وبیش ازاین متحمل ادعاهای بی‌معنی وبی‌مأخذ دولت‌عثمانیه نشود آقاچنانچه‌عرض میکنم‌برای‌پیشرفت‌این کاراسباب‌واسلحه‌یعنی‌توپ‌وتفنگ لازم است ویقین بدانند که هرچه دراین باب خرج بشود عوضش از دولت عثمانیه یك بر ده برای دولت‌علیه عاید خواهد شد بعضی تفصیل‌ها درباب اوضاع شورش هرسك در روزنامه‌ها نوشته‌اند هرچه قابل عرض بودقیچی کرده واینك برای مزید اطلاع درلف عرایض امروز انفاذ مینمایم.

☆ ☆ ☆

یك مسئله دیگر که دراین چند روز طرح شده است فقره یکصد ونود هزارا کسیون نهرشویش[۱] است که سهم خدیو بود وبه دولت انگلیس بیکصد ملیون فرانك فروخت وربدو حال این معامله باعث کدورت دولت فرانسه وسایر دول فرنگستان گردید شهرت دادند که دولت انگلیس بواسطه این معامله اقتدار کلی درآن صفحات خواهد رسانید وهمه کس از این حالت واهمه بهم رسانید و درهمین وقت شهرت دادند که دولت پروس‌نیز بصرافت تصرف هولاند[۲] افتاده است ومیگفتند پرنس غرجاکوف ازجانب دولت متبوعه خود مأموربرلن شده که بهرطوراست دولت پروس را ازآن صرافت بیندازد بدولت روس وبدولت نمسه نسبت میدادند که هریك ازآنها خیال دارد یك قسمت خاك عثمانی را متصرف بشود اما اینها همه حرف مفت و بی‌مأخذ بود علی‌الحساب هیچ یك ازآن اخبار صحت بهم نرسانیده است تا بهار بیاید آنوقت هرچه‌شدنی است بروز خواهد کرد اما ازقراری که‌معلوم میشود وهمه کس درتهیه و تدارك است بخصوصه دولت انگلیس در اوضاع لشکری ازهمه دول عقب بود وبفکر وبصرافت ازدیاد عدد لشکر وتربیت چریك وغیره افتاده وخودرا حاضر ومهیای حوادث ایام آینده مینماید

۱ـ کانال سوئز ۲ـ هلند

بردولت علیه نیزلازم است که این احتیاط را داشته درتدارك وتهیه باشد از قراریکه مذکور است خدیو ساپار دفونداسیون یعنی قسمت وسهمی که در بنای نهرشویش داشته است آنرا هم میفروشد و دولت انگلیس خربدار است واین‌سهم‌رانیز بیکصدملیون‌فرانك میخرد حالا دیگر بواسطه معامله اول چشم وگوش مردم‌پرشده ودراین‌باب‌چیزی نمیگویند چون‌واجب بودعرض شد.

✿ ✿ ✿

ازبیست وپنج روز متجاوز است که صادق پاشا سفیر کبیر جدیددولت عثمانیه وارد پاریس شده بود وچهار روزقبل براین بسفرت رفته شد بعضی میگفتند ناخوش بود و بواسطه نقاهت مزاج پذیرائی ایشان بعهده تعویق افتاده بعضی دیگر مذکور میداشتند که تأخیر درپذیرائی بجهته عمل استقراض بود که دولت فرانسه میخواست بفهماند که در آن باب از دولت عثمانیه راضی نیست اما ازقراریکه خودم فهمیدم صادق پاشا بعد ازورود به پاریس ناساز بود وبجهته همین تکسرمزاج مقدور نشد زودتر ازملاقات جناب مارشال ملك ماهون بهره‌مند بشود تفصیل پذیرائی و تقریر صادق پاشا وجواب مارشال‌را در روزنامه رسمی نوشته بودند واینك لفاً انفاذ حضور مینمایم.

✿ ✿ ✿

چهار روز قبل براین تلگرامی ازوالده معظمه رسیده ازمضمون آن و ازمضامین‌نوشتجاتیکه دراین‌چند روز از ارومی رسیده است معلوم میشود که عالیجاه جبرئیل خان بنای‌تعدی را نسبت بخانواده واملاك ماگذاشته تلگراف والده‌را بعینه اینك انفاذ حضورمینمایم تا معلوم بشود که‌اضطراب واضطرار بچه درجه بوده است که مخصوصاً از ارومی بدارالسلطنه تبریز آدم فرستاده‌اند که این تلگراف‌را برای فدوی برساند درهمان روز وصول تلگراف نامه مزبور فدوی تلگرامی بحضور حضرت اشرف امجد معروض

داشتم دیگر نمی‌دانم بفکررفع تعدیات جبرئیل خان افتاده‌اند یاخیرباری هرگاه بنابراین باشد که مثل جبرئیل خان آدمی بما تعدی نماید مرگ ازاین زندگانی بهتراست اصل بنای اذیت اودرسرقریه کولن برخواسته‌است این ده خالصه است ومرحوم برزوخان آنرا ازدیوان اعلی بیکصد تومان اجاره کرده بود وبعد از وفات دردست عیال‌وصغارآن مرحوم مانده واجاره کمافی‌السابق بدیوان میرسید جبرئیل خان خواسته بود مداخلکی ازآن ده بکند اما ازخانه ما اعتناء بحرف اونکرده بودند حالا باین واسطه‌مدعی برپا کرده است که آن ده را ازدست بازماندگان برزوخان بگیرد و دوسه مرتبه بعرض شکایت تبریز آدم رفته است آخرالامر حق بما داده‌اند بعداز آنکه جبرئیل خان دیده است که درسرآن ده نمیتواند بما تعدی کند بصرافت این افتاده است که فراش بخانه وبسراملاك ما بفرستد و هرروز بیك بهانه والده معظمه را آزار واذیت نماید خلاصه والده خیلی مأیوس است وصریحاً مینویسد که بالفرض تو وزیرمختاری واولیای دولت کمال التفات ومرحمت را درحق تودارند بعدازآنکه مثل جبرئیل خان آدمی که پسریعقوب جان باشد اینطور مارا اذیت بکند چه بهره ازمنصب توبما میرسدخلاصه‌این‌است‌حالت ما درارومی‌دیگررفع ورجوع آن‌بسته‌بمرحمت حضرت اشرف ارفع است یك فقره دیگر درتلگرام والده هست وآنهم در باب مقرری برزوخان است که حضرت اشرف ارفع وعده فرموده‌اند درحق اولاد اوبرقرار بشوداختیارآن‌هم بابندگان عالی است هرطور صلاح‌بدانند همان‌صواب‌است زیاده‌چه جسارت است . مورخه۲ شهر ذی‌حجةالحرام۱۲۹۲

عریضجات مورخه ۱٦ ذی‌حجه ۱۲۹۲

نمره ۸۱ مشتمل بر سه طغرا

خداوندگارا در روز شنبه اول ماه ژانویه سنه ۱۸۷٦ که اول سال نو کاتولیك‌ها است چنانچه رسم است همه مأمورین خارجه و وزراء و سایر

اعیان وکارگزاران دولت‌فرانسه دعوت‌شده بودند که با لباس رسمی بعمارت الیزه رفته مراسم تهنیت را بجناب مارشال مکماهون بعمل بیاورند فدوی نیز باتفاق مقرب‌الحضرت‌الخاقانیه میرزا احمدخان درساعت دو بعدازظهر در عمارت مزبور باسایر مأمورین خارجه حاضر شده ومراسم تبریك سال‌نو را موافق رسوم متداوله معمول داشته وبعد بسفارت‌خانه مراجعت نمودیم در یوم دوشنبه ۱۰ همین ماه ژانویه که دوازدهم ذی حجة‌الحرام بوده باشد جناب صادق پاشا موافق اعلامی که کرده بودند و موافق رسوم مقرره کوردیپلماتیك و اعیان دولت فرانسه را درسفارت کبری پذیرفته فدوی‌نیز باتفاق میرزا احمدخان بمجلس‌پذیرائی رفته بودیم صادق پاشا بمحض‌ورود بعزم‌ملاقات تا دم درتالار پیش‌آمده ودست فدوی‌را گرفته خیلی‌اظهاردوستی ومودت نمود اما جمعیت زیادی نیامده بود ازقراریکه معلوم میشود حالاها دیگرچندان اعتنائی بدولت وسفارت عثمانیه ندارند خود صادق‌پاشا آدم خیلی‌زرنگ وهوشیار وباعقل وفراست‌است‌تا ببینیم دراین مسئله‌استقراض چه تدبیری بکارخواهد برد که اسم وشأن دولت خود را که روزبروز روبه تنزل است بالاببرد آقا این‌کار بسیار کارمشکلی‌است ویقین دارم که هر گاه بجای صادق‌پاشا افلاطون هم باشد چاره بدرد دولت عثمانیه نمی‌تواندبکند زیراکه‌کاروعمل استقراض بحدی مختل ومغشوش است که دیگر بهیچوجه من‌الوجوه اصلاح‌پذیرنیست. شورش هرسک هم کمافی‌السابق برقراراست‌و هنوزدفع‌نشده‌است‌واگرچه دراین‌روزها بجهته‌زمستان زدوخوردی درمیان آنها وعساکرعثمانیه‌واقع نشده است ولی‌ازقراریکه مذکورمیشود دربهار آینده هنگامه دوباره برپا خواهد شددر روزنامه‌ها مذکوراست که کنت‌ـ اندرش وزیر امورخارجه دولت نمسه تفصیلی درباب تنظیمات واصلاح‌عمل صفحات سربی‌وبوسن وهرسک نوشته وبتصدیق دولت پروس وروس‌بدولت عثمانیه تکلیف اورا ردکرده وخواهش نموده است که بکارهای داخلـه مداخله‌ننمایندواین فقره رانیز شهرت میدهند که سوادآن‌تنظیم‌نامه‌بدولت

فرانسه و انگلیس و ایتالیا نیز تبلیغ شده است اما هنوز جوابی ازاین سه دولت صادر نشده است خلاصه این فقره تنظیم‌نامه جناب کنت‌اندرش هنوز محقق ومعلوم هم نیست بچه مضمون نوشته شده است انشاءاله هروقت بروز کرد بعرض اولیاء دولت علیه خواهم رسانید.

* * *

مسیو تیسرون تاریخ‌نویس است سرگذشت بعضی ازسلاطین ونجبای فرنگستان را نوشته است ودر کتابهای متعدد داده چاپ‌زده‌اند یك‌تفصیلی هم درمدح ذات مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه و وقایعی که از بدوجلوس مبارك الی‌الیوم بظهوررسیده است یکی‌یکی‌نوشته بدرب سفارت آورده وخواهش نمود کـه بنظر انور برسد و درصورتیکـه مقبول خاطر همایونی‌افتاد بدهند درجزو کتابهای‌خود چاپ بزنند وانتشار بدهند مسیو تیسرون این اطلاعات را ازیك کتابچه فدوی کـه در بدو ورود بعهد جناب وزیر فواید نوشته بود تحصیل‌نموده است هرگـاه کم وزیاد داشته باشد اصلاح آن آسان است ودرهمانجا تصحیح فرمایند چون دراین اوقات چنانچه باطلاع حضرت اشرف ارفع‌بندگانعالی رسیده است چیزهای غیرمناسب‌درباب سفرنامه شاهی نوشته بودند لهذا انتشاراین فصل‌رابصلاح نزدیك می‌بینم دیگراختیار با اولیاء دولت است اما در هر صورت استدعـا دارم این فصل را بعد ازملاحظه قدغن فرموده باز دوباره برای این سفارت پس‌بفرستند واین را نیز لازم میدانم‌عرض بکنم که درمقام قبول لازم است‌به مسیو تیسرون نشان ازدرجه پنجم مرحمت شود البته این‌التفات را در حق چنین آدم‌خیرخواه که درحقیقت زحمت کشیده‌است مضایقه نخواهندفرمود.

* * *

بعضی‌تفصیلهادرباب‌مسئله‌مشرق زمین یعنی‌دولت‌عثمانیه‌درروزنامه‌های اینجا نوشته و می‌نویسند هر چه کـه قابل ملاحظه است از روزنامه‌هـای

مزبورقیچی کرده واینك لفا انفاذ حضور میشود یك تفصیلی‌هم درباب‌اصلاح عمل چاپارخانه‌های ایران در روزنـامه رسمی اینجا نوشته شده بود آنرا نیز بریده و درجزء سایر پارچهای روزنامه‌ها درجوف همین پاکت‌فرستادم کـه بلحاظ شریف حضرت اشرف ارفع بندگانعالی برسد جناب ناظم‌الملك ازیك هفته متجاوز است بپاریس تشریف آورده ودر گراند هتل‌منزل کرده است در همین دوسه روز دوباره مراجعت بلندن خواهد کرد زیاده بر این چیزی که قابل باشد نبود.

۱٦ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹۲

عریضجات مورخه ۱۵ محرم ۱۲۹۳

نمره ۸۲ مشتمل بر چهار طغرا

خداوندگارا دیشب در وزارت‌جنگ بشام موعود بودم‌جناب‌جنرال دسسه وزیرجنگ در بین صحبت اظهار داشت‌که تفنگ تازه اختراع شده است وچون رسم است ازبرای همه سلاطین باید تقدیم شود داده‌ام مخصوصاً برای اعلیحضرت شاهنشاهی درنهایت پاکیزگی یك قبضه ازآن تفنگهاتمام نمایند و همین که باتمام رسید هرگاه اذن بدهید خدمت شما میفرستم و خواهش میکنم که باولین وسیله انفاذ دارالخلافه نمائید که تقدیم حضور مبارك شود فدوی در جواب گفتم باکمال خوشحالی خواهش جناب شما را قبول میکنم وهروقت تفنگ مزبور حاضر شد بمقصد میرسانم از قراریکه مذکور داشت این تفنگ از تفنگ شاسپو بمراتب بهتر و مـرغوب‌تر است وازهمه بابت بتفنگ شاسپو ترجیح دارد و حالا شاسپو را ترك میکنند و این تفنگ جدید متداول خواهد شد و درجمیع کارخانجات فرانسه از این تفنگ جدید برای قشون فرانسه میسازند انشاءاله همین که رسید میفرستم و بعد از رسیدن مـراتب امتیازات آنرا در آنجا ملاحظه خواهند فرمود

مسیو استورل مهندس مشهور نقشه عمارت کشیده وبتوسط وزیر جنگ نزد فدوی فرستاده بود نقشه اورا نیز باتفنگ مزبورمیفرستم واستدعا دارم برای او نیز نشان ازدرجه چهارم مرحمت فرمایند .

☆ ☆ ☆

جناب جنرال دسه وزیر جنگ فرانسه ازجمیع دول اروپا و حتی از دولت عثمانیه نشان از درجه اول دارد چند ماه قبل براین فدوی بتوسط مقرب‌الخاقان برای مسیو طولوزان حکیم باشی برای جناب معزی‌الیه ازدرجه اول وهمچنین برای مسیو فلوری ازدرجه سیم وازبرای، مسیو دوکه سرایدار باشی عمارت بوربون از درجه پنجم نشان استدعا کرده بودم تابحال جواب نرسیده است و حال اینکه اعطای نشان برای چنین اشخاص خیلی مناسب و بجا است جناب دوك دکاز قریب بسه سال است وزیر امور خارجه است و دراین مدت از جانب همه دول (الا ازجانب دولت علیه) نشان برای ایشان عنایت شده است و بهمین جهته او را قدری سرد می‌بینم دولت علیه بهمه نشان مرحمت میفرمایند نشان دوك دکاز ازهمه واجب‌تراست دراین‌صورت استدعا میکنم که نشان ازدرجه اول در حق جناب معزی‌الیه نیز اعطا شود که خیلی بجا خواهد بود یك نفر از نایب‌هـای وزارت امور خارجه یعنی مارکی دبووار برادر زاده کنت دبرسه در حین مسافرت در فرنگستان شرفیاب حضور شده و کتابی ازتصنیفات خود را پیشکش حضور مبارك نموده ومقبول خاطرخطیر همایونی گردیده وبهمین واسطه خودرا مستحق عنایات شاهانه می‌داند ودرواقع باید نشان از درجه سیم برای او نیز مرحمت شود یك نفر دیگر که مسیو کولیه‌است وازصاحب منصبهای وزارت علوم‌محسوب میشود موزیکی تصنیف کرده ودرحین توقف موکب‌همایون درپاریس بتوسط کوماندان فاورو پیشکش حضور مبارك نموده و وعده عنایت نشان در حق مشارالیه شده است هرگاه برای اونیز از درجه پنجم نشان مرحمت شود

خیلی‌بجا است‌اسامی این اشخاص‌را درصفحه علیحده نوشته و اینك لفاً انفاذ میدارم واستدعا دارم که‌این استدعای فدوی را درحق حضرات قبول‌فرموده و راضی نشوند که درمیان مأمورین وهمسرها فقط فدوی سرافکنده بماند هرگاه التفات‌میکردند چهارپنج فرمان که‌جای‌اسم‌آنها سفید باشد‌مرحمت میفرمودند آنهم خیلی بجا میشد زیرا که روزنامه نویسها خیلی بد زبان هستند وزبان آنها را نمی‌توان‌برید مگر بپول ونشان قوه پول دادن را که نداریم اما چون زبان آنها را بانشان هم می‌توان محکم بست اقلا نشان را از آنها نباید مضایقه کرد دیگر اختیار با حضرت اشرف ارفع بندگانعالی است مارکی دبووا و ومسیو کولیه هردو درباب مطلب خود کاغذی بفدوی نوشته‌اند کاغذ هردو را اینك برای مزید اطلاع لفا میفرستم

* * *

درباب امورات پولیتکیه تازه که قابل عرض باشد واقع نشده است آن تنظیم نامه کنت اندرش که نقل مجالس شده بود آخرالامر در روزنامه‌ها منتشر شد خیلی مفصل است و در روزنامه ممورپال دیپلماتیك این هفته بعینه منتقل وچاپ زده‌اند با مداد سرخ نشان کرده‌ام که زودتر بنظر عالی برسد بعضی تفصیلات دیگر در باب هرسک و امورات دولت عثمانیه در روزنامه‌ها نوشته و می‌نویسند هرکدام که قابل ملاحظه بود از روزنامه‌ها بریده و اینك در لف عرایض امروز انفاذ میدارم در فرانسه از مدت بیست روز [پیش] مشغول انتخاب سناتورها بودند و حالا یعنی دریك هفته دیگر وکلای ملت منتخب خواهند شد تابحال طرف جمهوری غالب بوده است و گویا تا چهار پنج سال دیگر کار خود را از پیش ببرد اما بعد ازآن مدت که شرجمهوری را ازسردولت فرانسه‌رفع خواهد کردآن معلوم‌نیست بعضی میگویند اولاد سلاطین قدیم فرانسه پادشاه خواهند بود اماظن غالب این است که طولی نخواهد کشید که پسرناپلئون سیم تاج امپراطوری را برسرخواهد نهاد.

☆ ☆ ☆

تنظیم‌نامه کنت اندرش نیزازقراریکه در روزنامه‌ها می‌نویسنداز جانب دولت عثمانیه قبول شده است اصل فصل روزنامه که قبولی دولت عثمانیه‌را در آنجا نوشته‌اند اینك لفاً انفاذ میشود .

☆ ☆ ☆

اسامی اشخاصیکه برای آنها نشان استدعا شده است ازاین قراراست: جناب جنرال دسسه وزیر جنگ - ازدرجه اول ، جناب دوك دکازوزیر امور خارجه - از درجه اول ، مسیوفلوری برای صراف باشی وزارت امور خارجه - ازدرجه‌سیم، مار کی دوبووار نایب وزارت امورخارجه -ازدرجه سیم . مسیواستورل مهندس مشهور - ازدرجه چهارم ، مسیودوکه سرایدار باشی‌عمارت بوربون ازدرجه پنجم، مسیو کولیه‌صاحب منصب وزارت علوم- ازدرجه پنجم، مسیودلیانی شارژدافر بونان که خودحضرت اشرف‌ارفع‌برای اووعده نشان فرموده‌اند ازدرجه دوم .

بعضی از روزنامه نویسها که برای آنها نشان نرسیده است ازدولت بد می‌نویسندهر گاه مصلحت بدانند چهارفرمان که جای اسم آنها سفید باشد برای روزنامه نویس های مزبور مرحمت فرمایند خیلی واجب است .

۱۵ محرم ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۲۹ شهرمحرم‌الحرام ۱۲۹۳

نمره ۸۳ مشتمل بر چهار طغرا

خداوندگارا درباب‌مقرری این‌سفارت یعنی ازبابت وجوهاتیکه‌رسیده ونرسیده نهایت معطلی وپریشانی‌حاصل است زیرا ازقراریکه غالبا بابابیك نوشته بود برات درطهران پیدانمی‌شود باوصف این احوال نمی‌دانم تکلیف چیست همه‌دول روی زمین‌وجوهات‌مقرری‌مأمورین خودرا بمحل‌مأموریت

میرسانند وقتیکه نوبت بما میرسد باید مبالغ خطیری متضرر شویم و باوصف ضرر وخسارت بازهم نتوانیم تنخواه مقرری را بدست بیاوریم مکرر عرض کرده‌ام ومجدداً عرض میکنم که مقرری این سفارت کفایت مخارج ایجارا نمی‌کند وتابحال بواسطه دیر رسیدن مقرری ازعهده مرتبه نمی‌توانستم برآیم هرگاه حالاهم باید بواسطه فرستادن تنخواه متحمل ضررهای جدید بشوم دیگر بهیچوجه نمی‌توان دراینجا زندگانی کرد خلاصه رفع این علت جدید نیز بسته بهمت بزرگانه ومرحمت کاملانه حضرت اشرف ارفع بندگان عالی است وامیدوارم چاره فرمایند که بدرد ما نخورد والا غیرممکن است که باینطور بتوانم این دستگاه بزرگ این سفارت را راه ببرم یک استدعای دیگر فدوی این است که آن دویست وبیست وهشت تومان سال گذشته ایت ئیل وسیصد وچهل وشش تومان وهشتهزار وپانصد وپنجاه دینار سفر روم وهمچنین دوهزار تومان سنواتی را قدغن فرمایند برسد تاینکه ازدست طلبکارها خلاص بشوم ودیگر بعدازاین مصدع خاطر خطیر حضرت اشرف ارفع بندگانعالی نشوم.

☆ ☆ ☆
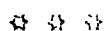
بتاریخ ۷ رجب عریضه مفصلی درباب ورود مقرب‌الحضرت‌الخاقانیه آقا میرزاعلی حکیم‌باشی ومواظبت ومراقبت مشارالیه درتکمیل علم طبابت و جراحی معروض داشته استدعای بذل مرحمت درحق ایشان کرده‌بودم ولی تابحال جوابی درباب آن عریضه فدوی واستدعائی که درباب مشارالیه نموده بودم صادرنشده وحال اینکه این گونه اشخاص که شب وروز مشغول تحصیل‌اند وآنی ازشغل خود غافل نیستند افتخار ملت‌اند واستحقاق هر گونه التفات ومرحمت را ازجانب دولت علیه دارند وحیف است که از کم‌خرجی از تحصیل خود بازمانده نتوانند چنانچه بایدوشاید علم خودرا بتکمیل برسانند باری درعالم دولت و ملت خواهی استذکار وتجدید این مطلب را از تکالیف و

و امنی مأموریت خود دانسته لازم شمردم مجدداً استدعا نمایم که مرحمت کرده التفاتی درحق مشارالیه مبذول فرمایند تا اینکه با دلگرمی واشتیاق تمام تحصیل خودرا بانجام رسانیده بزودی بایران مراجعت نماید وبیش از پیش مصدر خدمات مهمه شود

* * *

چنانچه مقرر است واولیای دولت علیه اطلاع دارند وکلای ملت در مملکت فرانسه از پنج سال به پنج سال تغییر و تبدیل میشوند و چون مدت مأموریت وکلای سابق مشورتخانه فرانسه که درسنه ۱۸۷۱ از جانب ملت منتخب شده بودند دراوایل همین سال جدید فرانسه بآخررسیده بود لهذا درمجلس همان وکلا پیش ازاینکه متفرق بشوند قرارشده بود که وکلای جدید منتخب شوند دربیست این ماه فوریه چنانچه مقرربود وکلاازجانب ملت منتخب شدند اما اینمدفعه برخلاف سابق طرف جمهوری غالب است و بدبختانه عددمفسدین هم یعنی رادیکال قریب بیکصد نفررسیده است و اکثر ازآنها ازاهل کمون و فساد طلب‌اند صورت اسامی وکلای مزبور فردآفرد در روزنامه فیگارو نوشته شده است ودرمقابل اسامی آنها ازچه فرقه‌بودن هریك از آنها مشخص ومعین گردیده است هرگاه زمام کار بدست اینجور اشخاص بیفتد وای بحال دولت فرانسه. اولیای دولت فرانسه از اینحالت بسیار پریشان ومشوش می‌باشند تا خدا چه خواهد بعضی تفصیلها در روزنامه‌ها دراین‌باب نوشته‌اندآن تفصیلها را نیز درلف همین پاکت انفاذ میدارم تا اینکه ملاحظه‌فرمایندوازحالت حالیه استحضارکامل بهم برسانند ازهرسک‌خبرتازه نیست ودرباب‌تنظیم‌نامه کنت اندرش‌همین‌قدرمی‌نویسند که ازجانب دولت‌عثمانیه‌قبول شده است ولی ازجانب شورشیان قبول‌نشده است وادعای آنها براین است که خودرا از تحت حکومت دولت عثمانیه خارج نموده مانندامل قره‌جه‌داغ حکومت واداره مملکت ورتق وفتق‌امور

اخله وعزل و نصب حکام با اهالی مملکت باشد ومدخلیت بدولت عثمانیه
داشته باشد این هم یك حرفی است تا به بینیم چه نتیجه خواهد بخشید از قراریکه
ی‌نویسند کار باردون کارنوس هم مغشوش است در چندجا شکست خورده است
احتمال دارد که عنقریب شراورا نیز ازاسپانیه رفع کنند.

✲ ✲ ✲

مسیولاندبرغ که روزنامه‌نویس و ازتبعه دولت پروس است چهار روز
بل براین باین سفارت آمده اظهارداشت که برادرمن که تفنگ وفشنگ‌ساز
ست بنا بسفارش مقرب‌الحضرت‌الخاقانیه میرزا احمدخان آجودان معادل
وملیون ونیم فشنگ تباتی‌یربرای دولت علیه ساخته وموافق قرارنامه که
زجانبین در آن باب نوشته شده بود در سارسان بگماشتگان دولت علیه
حویل‌داده است وایضاً میگفت که ازقراریکه از برادر من خبر رسیده است
ولیای دولت ازخوبی‌فشنگهای مزبور خشنود وراضی بوده اظهار داشته‌اند
که دوباره فرمایش فشنگ خواهند داد وچون ازآنوقت الی‌الیوم خبری‌در
آن‌باب نرسیده وبرادرمن‌اوضاعی‌برای‌ساختن‌فشنگ مهیادارد لهذاخواهش
میکند که اولیای دولت علیه او را ازاین انتظار بیرون بیاورند تا اینکه
تکلیف‌او معین‌شود باین معنی که هرگاه دوباره فرمایش فشنگ داده‌خواهد
شد درتدارك وتهیه ساختن فشنگ باشند تا اینکه در وقت رسیدن فرمایش
فشنگ‌ها را حاضروآماده دارد والا درصورتیکه اولیای دولت بیش از آن
فشنگ لازم نداشته باشند مشغول امر دیگر بشود مقصود عمده این شخص
این است که ازنیت اولیای دولت مستحضر بشود تا اینکه بروفق اوامرعلیه
رفتار کند و تعطیل در انجام فرمایشات بهم نرسد استدعا دارم جواب این
فقره را زودتر معلوم فرمایند تا اینکه تکلیف فدوی و مسیولاندبرغ
مشخص گردد .

٢٩ شهرمحرم‌الحرام ١٢٩٣

عریضجات مورخه ۱۲ شهرربیع‌الاول ۱۲۹۳

نمره ۸٤ مشتمل بر چهار طغرا

خداوندگارا ازششماه متجاوزاست که از روم مراجعت کرده‌ام ودر این مدت عرایض ومطالب زیاد معروض داشته وبجواب هیچ یك‌از آنها مفتخر سرافراز نشده‌ام وبهمین واسطه مات ومتحیرمانده‌ام و نمی‌دانم چه بنویسم وجواب مطالب مردم را بچه قسم بدهم خلاصه از این بابت نهایت نگرانی حاصل است وتا جواب‌برسد ازاین نگرانی بیرون‌نخواهم‌آمدبگراختیار حضرت اشرف ارفع بندگانعالی است

دراینجا بواسطه‌اخباری که ازدارالخلافه میرسدازترتیب‌وتنظیم‌واصلاح عمل پستخانه که تازه درایران راه افتاده‌است خیلی‌تعریف‌وتوصیف‌میکنند واز ضرابخانه نیز که تازه بکار افتاده است خوب میگویند و انشاءالله این دوعمل روزبروز بهتر ومنظم‌تر خواهد شد در باب پست لازم میدانم عرض بکنم حالا که از فضل خدا و همت اولیای دولت این عمل راه افتاده است باید بصرافت این افتاد که مانند دول اروپا که در میان خود قرارنامه‌ها بسته‌اند دولت علیه نیز قرارداد آنها را قبول کرده وبآن واسطه کاغذهای ایران بطرف فرنگستان و کاغذهای فرنگستان بخاك ایران فرستاده شود و در ارسال مرسول معطلی حاصل نشود این عمل متضمن فواید زیاد خواهد شد وامیدوارم که اولیای دولت بصرافت این عمل افتاده انجام‌آنرا بیکی‌از مأمورین رجوع خواهند فرمود حالا که‌این عمل پست وضرابخانه‌بمبارکی راه افتاده است وقت‌آن است که قراردرستی درعمل وزن و اندازه نیزداده شود هرگاه مأذونم‌فرمایند راپورت مفصلی‌درآن‌باب نوشته وفوایدومنافع آنرا مشروحاً مشخص نموده بعرض اولیای دولت علیه میرسانم .

٭ ٭ ٭

کار بار دولت عثمانیه خیلی مختل است و روز بروز مغشوش میشود بنا بود که آن نصف منافع قرض آن دولت در اول این ماه آوریل داده شود اما مقدور نشد بدهند و قرار گذاشته اند که بعد از سه ماه دیگر یعنی در اول ماه ژوئیه هم این قسط آوریل را و هم خود قسط ماه ژوئیه هر دو را در یکجا بدهند حالا معلوم نیست که بعهد خود وفا خواهند کرد یا خیر عمل شورش هرسک کما فی السابق برقرار است و هر روز در میان شورشیان و عساکر عثمانیه زد و خورد واقع میشود و مانند از منه سابقه در تلافی فرقین گاهی این طرف گاهی آن طرف مغلوب میشود اما تا بحال جنگ جدی واقع نشده است و معلوم نیست عاقبت این کار بکجا خواهد انجامید علی الحساب اهالی هرسک بآن قراردادی که از جانب دولت اتریش تکلیف شده بود تمکین نکرده اند و ظن غالب این است که بعد از این هم تمکین نخواهند کرد تا اینکه یا یك قرار درستی در کارهای آنها بضمانت دول اروپا داده شود و یا اینکه خودرا از تحت سلطنت دولت عثمانیه خارج بکنند و خردشان مثل اهالی قره‌جه‌داغ مستقل بشوند.

٭ ٭ ٭

الان که مشغول تحریر این عریضجات بودم جناب بارون دسانتوس شارژ-دافر سابق دولت پورتکال مقیم پاریس که حالا بسمت وزیر مختاری و ایلچی-گری مخصوص مامور باقامت دربار دولت بهیه روسیه است ازدر داخل شد ونشان نوروایه که نشان اول آن دولت است و از برای حضرت اشرف ارفع بندگانعالی خواسته بودم آورده و تسلیم فدوی کرد بعد از مشاهده حالت جوانمردی ایشان فدوی نیز از برای او و از برای جناب مسیو کورد وزیر امور خارجه آن دولت نشان از درجه اول شیر و خورشید وعده کردم و امیدوارم ۱۵۰۰ را درنزد چنین آدم خوش ذات و خدمتگزار خجل و شرمنده نگذارید فرمایند فرمان و نشان هر دو را با اولین وسیله بفرستند تا اینکه بآنها

تبلیغ نمایم ودرپیش آنها سربلند باشم فرمان دولت پورتکال را اینک لف
میفرستم امـا فرستادن نشان مزبور (کـه مرکب از کولیه خیلی ممتاز و
همچنین ازیك حمایل آبی وسرحمایل ونشان سینه که همه را دریك جعبه
جابجا کرده‌اند) بایست غیرممکن است اما انشاءاله درهمین روزهامضخود
عالیجاه محبی بیك که منصوب‌فدوی واز ارومی‌ازدست جبرئیل خان‌بشکایت
آمده بودمیفرستم وتفصیل احوال باخود اوبعرض میرسانم مخفی نماند که
این نشان نوروابسـه بسلاطین داده میشود دراین اواخر بمارشال مکماهون
هم داده بودند اما بغیرازمارشال درخارك فرانسه به‌احدی داده نشده است
خـلاصه مبارك است و انشاءاله بدلخوشی و در ظل حمایت شاهانه مستعمل
فرمایند چون باهمه دول اروپا عهدنامه دوستی وتجارتی داریم وبـا دولت
پورتکال هنوز عهدنامه بسته نشده است لهذا دراین موقع هر گـاه صلاح
دانند ومأذونم فرمـایند برای انعقاد یك عهدنامه را خواهم گـذارد والبته
بی‌مناسبت نخواهد شد با دولت برزیل هم عهدنامه نداریم آن دولت طالب
است ووزیر مختار آنها مکرر اظهار داشته است که با دولت علیه عهدنامه
داشته‌باشندو آنهم خالی‌ازفواید نخواهد بود دیگراختیار بادولت علیه‌است

مورخه ۱۲ شهرربیع‌الاول ۱۲۹۳

عریضه مورخه ۲٦ شهرربیع‌الاول ۱۲۹۳
نمره ۸۵ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا دراین‌روزها درهمه روزنامه‌های پاریس شهرت میدهند
که دولت علیه ایران بخیال استقراض افتاده است واکثر از روزنامه‌های این
عمل‌را تکذیب کرده بدمی‌نویسند ازآن جمله درروزنامه فیگارو نیز یك
فصلی درآن باب نوشته بودند چون استحضار اولیای دولت لازم است‌همه
فصل روزنامه مزبور را قیچی‌نموده واینك لفاً انفاذ حضور مبارك مینمـا

واگرچه ازصدق وکذب آن اخبار درست مطمئن نیستم ولی از آنجائیکه خیرو مصلحت دولت متبوعه خودرا برهمه چیزترجیح میدهم لازم میدانم عرض بکنم که هیچیك از خیرخواهان ایران صلاح نمی‌دانند که دولت‌علیه باین‌راه بیفتد ومانند دولت عثمانیه خودرا ضایع نماید وهمه کس میگویند که حالا موقع آن نیست که دولت علیه باین صرافت بیفتد خصوصاً در این زمانیکه این‌حالت افلاس‌ازدولت عثمانیه ملاحظه شده‌است اهالی فرنگستان بهیچ‌یك از دول مشرق‌زمین اعتبارنکرده وپول قرض نمی‌دهند بهر صورت این احوال هیچ صلاح نیست که ایران دراین وقت اقدام باین کار نماید از اینها گذشته دولت علیه احتیاج باستقراض ندارد زیرا که خودش پول دارد و میداند که هریك از دول مشرق زمین که پا باین راه گذاشته‌اند خیر ازاین عمل‌نبرده دچار ضرر و خسارت‌ها شده‌اند والبته دولت ایران خودرا باین خسارتها نخواهد انداخت‌خلاصه مردم‌اینجا این‌طور میگویند دیگر اختیار با اولیای دولت است.

۲٦ شهرربیع‌الاول۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۱۰ شهرربیع‌الثانی ۱۲۹۳

نمره ۸٦ مشتمل بر شش طغرا

خداوندگارا هشت طغرا تعلیقه که تاریخ آنها از غره ربیع‌الاول ودر جواب عریضه‌جات سابقه بسرافرازی فدوی شرف صدور یافته بود درهمین هفته شرف وصول ارزانی‌داشت ازقراریکه اشاره فرموده بودند نشان درجه پنجم که درحق مسیو شوالیه پل منکاجی‌نایب ایشك‌آقاسی‌باشی‌حضرت‌پاپ استدعا کرده بودم قبول شده است و انشاءاله بزودی مرحمت خواهد شد و همچنین درباب منصب سرهنگی‌عالیجاه مقرب‌الحضرت بابابیك وترفیع‌رتبه نشان فدوی نیز مرقوم شده بود که مرحمت خواهدشد ازاین اعلام‌هانهایت

مسرت وافتخار حاصل شد امیدوارم که عنقریب فرامین دایر باین سه فقره بزودی صادر شده برسد و باعث افتخار هریکی از ما بشود فقره عزل جبرئیل‌خان را که بآن قسم مرقوم فرموده بودند مایه کمال مفاخرت شد ولی‌بار دلم بحالت‌اومی‌سوزد واستدعا میکنم دروقت ورود بدارالخلافه‌بیش از این او را گوشمال ندهند. در خصوص مخارج مسافرت روم نیز که ششهزار وچهارصد وشصت وهشت فرانك وپنجاه وپنج سانتیم شده است تصدیق نموده مقرر فرموده بودند که بزودی مرحمت خواهد شد وفدوی ازدست طلبکارها فارغ شده بآسودگی مشغول دعاگویی ازدیاد عمروعزت حضرت اشرف ارفع بندگانعالی خواهد بود.

☆ ☆ ☆

در همین ماه گذشته ازقراراحکام دولتی که ازجانب جناب مارشال مکماهون صادر ودر روزنامه رسمی سمت انتشار یافته بود قرار شده است که در اول ماه مه ۱۸۷۸ عیسوی، یعنی بعداز دوسال دیگر در پاریس اکسپوزیسیون بزرگ خواهد شد وازحالا مردم اینجا واهالی دول دیگر در تهیه و تدارك هستند که دروقت اکسپوزیسیون مزبور خود را آماده و حاضر داشته باشند وازقراریکه مسموع ومعلوم میشود ازجانب جمیع دول وملل روی زمین مأمور و امتعه خواهد آمد درا کسپوزیسیون پاریس در سنه ۱۸٦۷ودرا کسپوزیسیون وینه درسنه۱۸۷۳ امتعه‌ایران بحدی‌جلوه گر گشته که مافوق‌آن غیر متصوراست واولیای دولت علیه میدانند که مقصود ازاین‌بساط این است که ملل باهم نزدیك بشوند وهنر هریك ازآنها درنزد دیگران پوشیده نماند وبا‌ین‌سبب اسباب مراوده ومعامله روز بروز وبیشتر ازبیشتر بازتر وگشوده‌تر بشود والبته محاسن این عمل هم درانظاراولیای دولت‌علیه پوشیده نیست وچون درباب فواید ومنافعی که ازاین رشته‌برای ترویج معامله وترقی صنعت برای ملل روی زمین حاصل میشود مکرر

مذاکره شده است لهذا فدوی دراین موقع بیش ازاین شرح وبسط درباب حسن وفواید این کار جایز نمی‌دانم اما از آنجائیکه برفدوی معلوم است که خاطر خطیرسرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه همیشه مصروف براین است که دولت ایران مانند سایردول مشرق زمین داخل دایره دول فرنگستان بوده و درجمیع امورات بآن دول شریك باشند لهذا در کمال جسارت عرض میکنم که این جور موارد را باید غنیمت شمرد و درجمیع کارها وقرار نامه‌های منعقده بین‌المللی، ایران را مداخله داد تا بدین واسطه ایران نیز در آراء واتفاق واتحاد دول اروپا شریك شده خودرا درسلك و جرگه آنها جا داده داخل اتحاد عمومی بشود خلاصه رشته کلام دراین باب دراز است وچون اولیای دولت علیه همه اطراف این جور مسئله‌ها را خوب میدانند بنا علیه بیش ازاین درآن باب جسارت نمی‌نماید ولی لازم میداند عرض بکنم که ازحالا برای ریاست اکسپوزیسیون ایران سه نفر داوطلب پیدا شده است یکی مسیوهرمان ویس‌قونسول دولت علیه مقیم پاریس است دویمی مسیو کاروالوقونسول دولت علیه مقیم بوردو وسیمی همان مسیو اوبرژیه است که درسنه ۱۸٦۷ ازجانب دولت علیه رئیس اکسپوزیسیون ایران بود حالا باعتقاد فدوی هرگاه این کار ازجانب دولت علیه قبول شود و بخواهند مثل ازمنه سابقه دراکسپوزیسیون ۱۸۷۸ بساط داشته باشند و مأمور بخصوص ازایران نفرستند درآن صورت ریاست مسیوهرمان برسایرین رجحان دارد ازفدوی عرض وجسارت کردن است دیگر اختیار با اولیای دولت علیه است .

☆ ☆ ☆

اگرچه باچاپار گذشته تفصیل کولیه طوروایه که ازجانب دولت پورتگال بحضرت اشرف ارفع اعظم بندگانعالی اعطا شده مشروحاً بعرض حضورمعروض داشته‌ام ولی بازهم درباب زحمات جنابان مسیو کورو وزیر

امورخارجه وبارون دسانتوس وزیرمختار آن دولت مقیم پطربورغ که در تحصیل نشان مربور کشیده‌انـد لازم میدانم عرض بکنم که بهمه جهته آن دوشخص بزرگوار ازجانب دولت‌علیه مستحق بذل مرحمت‌شده‌اند ومجدداً استدعا مینمایم کـه آن دو نشانی که برای جنابسان معزی الیهما استدعا کـرده‌ام بزودی صادر نموده انفاذ فرمایند تااینکه بایشان تسلیم نموده از خجالت آنها بیرون بیایم درباب نشان جناب مسیودکاز وزیر امورخـارجه فرانسه و جنرال دسسه وزیر جنگ وآن چندنفر دیگر ازصاحب منصب و روزنامه نویس موافق صورت فردی که سابقاً فرستاده‌ام ومن باب احتیـاط سواد آنرا مجـدداً لفاً ارسال میدارم استدعا میشود که نشانهای مزبور را نمزرودتر مرحمت فرمـایند که ازخجالت آنها دربیایم ودولت علیه را از شرروزنـامه نویسان محفوظ بدارم واستدعا دارم که این استدعـای فدوی بسمع اجابت برسد وازاین فقره آسوده بشوم .

* * *

چنانچه پانزده روز قبل‌براین با پست وباموجب تلگراف معروض شده بود در روزنامه‌ها شهرت داده‌بودند رأی دولت‌ایران باستقراض تعلق گرفته است وچنانچه از مضمون روزنامه هـای مزبور که درهمان تاریخ فرستاده شد روزنامه نویسها ازاین‌فقره جسته جسته ازایران وایرانیان بدمی‌نویسند اینها سبب شد که درباب استقراض که بآنطورشهرت داده بودند با تلگراف سئوال نمایم تاحقیقت این امرواضح شود وهمین که ازجانب حضرت اشرف با تلگراف جواب رسید همان روز یك شرح درتکذیب آن همه شهرت ها نوشته ودادم درهمان روز وصول‌تلگرافنامه مزبور درروزنامه دبا ومونتور وبسرته وفیگارو واروپ دیپلماتیك وممموریال دیپلماتیك نوشته واینك از هریك ازآنها یك نسخه لفاً فرستاده میشود تا بحال احدی جسارت نکرده است جواب کاغـذ فدوی را بنویسد انشاءاله پـدر ول نویسها را از گـور

درمی‌آورم امـا باوصف این احوال باید روزنامه نویسها را در دست نگه داشت و گاه به گـاهی یك مرحمتی درحق آنها نمود وامیدوارم نشانهائی راکه برای آنها استدعا کرده‌ام مرحمت خواهند فرمود تااینکه از شر آنها محفوظ بمانیم .

✲ ✲ ✲

در هرسک باز زد و خورد است از قراریکه معلوم میشود شورشیان روز بروز قوت بهم میرسانند وموافق قاعده با عساکرمنصوره دولت‌عثمانیه می‌جنگند گاهی مغلوب میشوند و گاهی شکست میدهند خلاصه در این روزها تازه که واقع نشده است که قابل عرض باشد همین قدر در روزنامه دبا تفصیل رشادت مختار پاشا را نوشته‌اند که در وقتیکه‌میخواست آذوقه به قلعهٔ نیکشیچ برسانند شورشیان را شکست داده است همان تفصیل را اینك لفاً بعینه میفرستم تا اینکه بعدازملاحظه ازحالت ضعف دولت‌عثمانیه خوب مستحضر بشوند در حقیقت جـای تعجب است که دولتی مثل دولت عثمانی در این مدت هفت وهشت ماه از عهده یك مشت شورشیان هنوز ه نتوانسته است بر آید و گویا خودش بانفراده و بدون اعانت دولت دیگر هیچ نتواند ازعهده هرسکی‌ها برآید واین حالت عنقریب معلوم‌خواهدشد وانشاءاله بمحض استحضارچگونگی احوالات را بعرض خواهم رسانید .

✲ ✲ ✲

در باب تفصیلی که مسیو تیسرون تاریخ نویس نوشته وبتوسط فدوی فرستاده اشاره شده بود که همان تفصیل را بعد از ملاحظه برای عرض‌مهر ظهور مبارك اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه فـرستاده‌اند وهمانطور درحضورمبارك‌مانده استاگرچه‌مسیو تیسرون و فدوی‌نمی‌توانیم درآن‌باب

اظهارجسارت نمائیم ولی چون این‌تفصیل باید درجزوتواریخ سال گذشته نوشته و منتشر بشود وچون بواسطه نرسیدن آن شرح چاپ کتاب مزبور بمهده تعویق افتاده لهذا استدعا میشود بهر قسمی که مصلحت دانند جواب این فقره را زودترمرحمت فرمایند که تکلیف فدوی ومشارالیه درباب‌انتشار تاریخ مزبور معین شود .

۱۰شهر ربیع‌الثانی۱۲۹۳

عریضه مورخه ۲۴ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۳

نمره ۸۷ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا درششم این ماه مه فرنگی که مطابق یازدهم شهرحال بوده باشد یك حادثه عجیبی درشهر سلانیك روداده وآن از این قرار است یك دختر ازبلکارها[1] دین وطریقت اسلام راقبول کرده وبا نامزد وچندنفر دیگرازده بشهرسلانیك می‌آمده است که موافق رسوم وقوانین‌دولت‌عثمانیه رفته درنزد قاضی وحاکم ولایت اقرار کند که من‌بصرافت‌طبع‌خودمسلمان شده‌ام در حین رسیدن آن دختر بسلانیك قونسول دولت مجتمعه آمریك[2] بایکصد وچهل نفر بسرراه‌آهن رفته وآن دختر را درحین پیاده شدن از کالسکه میکشد و می‌برد معلوم است بعد از مشاهده این حالت مسلمانان ازدحام کرده دختره را میخواهندازقراریکه معلوم میشود دختره رابدست آنها نمیدهند ودربین‌معرکه‌قونسول فرانسه وقونسول پروس که باقونسول آمریك‌خویش بودند به‌امداداومیآمدند بگیرمی‌افتند وهردومقتول‌میشوند اما قونسول‌آمریکی که باعث این هنگامه بوده است ومقصر اواست مقتول نشده‌است باری تفصیل این احوال را مفصلا درروزنامه مموریال‌دیپلماتیك که لغاً انفاذ میشود نوشته‌اند وحالاازقراریکه معلوم میشود تاپنجاه‌وچهار

۱– بلغارها

۲– ایالات متحدهٔ آمریکا

نفرازمسلمانان گرفته وشش نفر آنهاازحکومت سلانیك‌درمیدان همان شهر بقتل رسانیده بازهم در باب این فقره غوررسی و رسیدگی میشود تاببینیم چند نفردیگر را بجهته هرزگی یك‌نفرقونسول آمریکی خواهند کشت‌عجب عدالتی‌است قونسول آمریکی که‌باعث‌این‌همه‌فساد شده است مورد مواخذه نمی‌شودو بایدسی‌وچهل‌نفر از بیچاره‌ها برای تقصیراو کشته‌شوند‌این‌ها همه‌از بخت‌بر گشته‌دولت‌عثمانیه‌است‌باید صدمه پشت سرهم باو بخورد ازقراریکه شهرت‌میدهنددر بعضی‌ازشهرهای‌اناطولی‌نیزبنای شورش‌راگذاشته‌اندخلاصه هرگاه بنای شورش‌درآن‌صفحات هم‌گذاشته شود پدر دولت عثمانی‌سوخته خواهد شد اما چه فایده ازجانب دولت علیه اظهارحیاتـی نمی‌شود وهیچ معلوم‌نیست‌که اولیای دولت درصددتهیه وتدارك‌اسباب‌حربیه وغیره هستند که درموقع پدر دشمن‌را از گور درآورده تلافی خرده قرصهارا نمایند و یا اینکه ازاین عوامل غفلت دارند خلاصه اگرچه اینها فضولی است واولیای دولت علیه تکلیف وصلاح دولت را بهترمیدانند اما محض یادآوری عرض شد یك فقره دیگر که دراین‌روزها خیلی شهرت دارد آمدن‌امپراطورروس وپرنس غرجکوف و کنت‌اندرش است بشهربرلن ازقراریکه مسموع‌میشود آن دو وزیرامور خارجه با پرنس بیسمارك چند مرتبه باهم اجلاس کرده و گفتگو کرده‌اند ازقراریکه مذکور میشود درباب مسئله هرسک گفتگو نموده‌اند اما از گفتگوهای آنها چیزی بروز نکرده‌است وهیچ معلوم‌نیست که نتیجه گفتگوی آن سه نفر وزیر امورخارجه چه بوده است و چه ثمر خواهد بخشید معلوم است بعد ازاین هرچه بروز کند بعرض اولیای دولت علیه خواهم رسانید.

۲٤ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۱۰ شهرجمال‌الاولی ۱۲۹۳
نمره ۸۸ مشتمل بر دو طغرا

خداوندگارا تفصیل گفتگوهای برلن که درمیان دولت روس واتریش و پروس واقع شده بود در روزنامه‌ها نوشته شده است همچنین کیفیت موراندوم که از جانب آن سه‌دولت بدولت انگلیس وفرانسه وایتالیافرستاده شده است درهمان روزنامه‌ها نوشته‌اند و اینکه دولت انگلیس موراندوم مزبوررا رد کرده‌ودولت‌فرانسه‌وایتالیاقبول نموده‌اند اینها را نیز نوشته‌اند وچون خیلی مفصل‌است لهذا روزنامه‌هارا بعینه فرستادم ومطالبی که قابل ملاحظه‌اند با مداد سرخ نشان کرده‌ام که درپیدا کردن آنها زحمت نباشد درباب‌بیرون کردن سلطان عبدالعزیز تفصیل‌ها نوشته شده است‌وهرچه قابل عرض بودازروزنامه‌ها منتخب کرده اینك درلف پاکت امروز لفاً انفاذ حضور مبارك مینماید خواندن آنها بی‌ثمر نیست هرگاه سلطان عبدالعزیز نوکرباب را خوب متوجه میشد وجیره مواجب سرباز را بموقع میرسانید قشون‌نمی گذاشت که سوختها اورا بیرون کنند قدرنوکرباب را بایددانست ونوکرباب را بحدی بخود مهربان کرد که دروقت ضرورت جان‌خود را در راه‌آقای خود فدا نماید.

۞ ۞ ۞

عالیجاه میرزا مطلب‌قریب بسه سال است که باذن واجازه جناب‌امین‌الملك دراین سفارتخانه منزل داشته ومشغول تحصیل وتکمیل علم‌نقاشی بود ولله‌الحمد دراین مدت قلیل خیلی‌ترقی کرده ومیتوان گفت استاد ماهر شده است ودرعلم صورت چاپی نیزمهارت بهم رسانیده است ومن‌باب تجربه تمثال حضرت اشرف ارفع بندگانعالی‌را ساخته وباسمه زده است و باعتقاد فدوی خیلی‌خوب ازعهده برآمده است خلاصه میرزا مطلب خیلی‌قابل‌شده

است وبهمه جهته بکاردولت وملت میخورد ومی‌تواند مصدرخدمات بزرگ بشود واین علم شریف را که بزحمتها تحصیل کرده است درایران انتشار دهد وجمعی ازنقاش‌های آنجا را تربیت نماید که آنها نیز دردایره شغل و عمل خود بکاردولت وملت بخورند امیدوارم که اولیای دولت علیه التفات خودرا درحق عالیجاه مشارالیه دریغ ننموده خدمات دایر بشغل خود باو رجوع خواهندفرمود تااینکه زحمات این‌چندساله مشارالیه که در تحصیل این علم کشیده است بهدرنرود.

۱۰ جمادی‌الاول ۱۲۹۳

عریضه مورخه ۸ شهر جمادی‌الاخری ۱۲۹۳

نمره ۸۹ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا در این روزها اخبار پولتیکیه که قابل عرض باشد نیست همینقدر درروزنامه‌هاشهرت میدهند که دولت سربی درتهیه‌وتدارك جنگ است وازقراریکه ازحالت آن دولت وازحالت سایرهمسایه‌های او معلوم میشود دورنیست که مابین‌دولت عثمانیه وسربی وهرسک‌وبوتکارها و غیره جنگ نشود همه این دولتهای کوچك باهم همذهب‌اند و نعصب همدیگررا میکشند و دولت روس هم که بآنها هم طریقت است در جزو حمایت ازآنها مینماید و دورنیست که با این‌حالت ضعف دولت عثمانیه‌این چند فرقه‌کارخود را باجهاد از پیش نبرند تاخدا چه خواهد گویا عزیمت جناب مسیو ملینه باز بعهده تعویق افتاده است و گویا جناب معزی‌اله را اجازه داده که تا دو سه‌ماه دیگردراینجا بماند ازاین قرار در ماه سپتامبر روانه خواهد شد مسیو هیوحکاك سفارت علامت نشان دولت علیه‌را کشیده وباین سفارت آورده بودکاغذ اورا و نقشه که کشیده است هردو را در لف پاکت امروز انفاذ حضورمینمایم وهرگاه پسند افتاد دستورالعمل مرحمت

فرمایند که بعد ازاین درسردرهای سفارت‌ها وقونسولگری‌ها مانندسایردول
ماین نرکیب علامت بگذارند اما بزرگتر از ایسن نقشه باعتقاد فدوی این
علامت ما بالاپوش یعنی مانتوی امپراطوری خیلی باشکوه وپسندیده خواهدبود.
مورخه ۸ شهرجمادی‌الاخری ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۲۲ شهرجمادی‌الاخری ۱۲۹۳

نمره ۹۰ مشتمل بر چهار طغرا

خداوندگارا چنانچه درعرایض سابقه معروض داشته‌بودم‌می‌بایستی
تابحال نشان طوروایه راکه از جانب دولت پورتکال بحضرت اشرف ارفع
بندگانعالی‌داده‌شده‌بودفرستاده‌باشم ولی ازقضابای‌اتفاقیه‌عالیجاه یحیی‌بیك
ناخوش افتاد وتابحال حالت عزیمت را بهم نرسانیده است انشاءاله همین
که چاق شد اورا روانه میدارم ونشان مزبوررا با اومیفرستم والا هرگاه
رفتن او بجهته سوء مزاج بعهده تعویق افتاد آنگاه لابد وناچاربایدتارفتن
جناب مسیوملینه منتظربشوم تاابشکه مضخوب معزی‌اله بفرستم اگرچنانچه
خود نشان مزبور این قدربزرگ نبود ومی‌شد باپست فرستاد حالا فرستاده
بودم اما بدبختانه این راه هم برای مـا بجهته عدم قرارنامه پست مسدود
شده است خلاصه باولین وسیله میفرستم واستدعا دارم که دیرفرستادن آن
نشان را حمل باهمال فدوی نفرمایند .

☆ ☆ ☆

تلگرافنامه مورخه۷ همین‌ماه ژوئیه که بسرافرازی فدوی شرف‌صدور
یافته بود واصل شد ازمضمون آن که مشعر براین بـود کـه مطالبات تبعه
فرانسه و غیره بسفارت فرانسه تمام و کمال پرداخت شد نهـایت مسرت و
خوشحالی حـاصل گشت درهمـان روز وصول تلگرافنامه مزبور بـوزارت

امورخارجه رفته‌واین خبررا بجناب دوك دکازابلاغ نمودم ایشان نیزبسیار مسرور ومشعوف شدند ومذکور داشتند که یکهفته قبل از آن تلگرامی‌از شارژدافرشان رسیده بود باین معنی که دولت علیه تکلیف کرده است یکصد وچهارده هزار فرانك من‌باب همه مطالبات بدهد و اوقبول نکرده است و حالا ازقرار این تلگراف معلوم میشود که همه مطالبات را داده‌اند و جناب معزی‌اله از گذشتن این کاراظهار خوشحالی میکردند دربین صحبت‌مذکور داشتند که شنیده‌ام اعلیحضرت شاهنشاهی عزم مسافرت فرنگستان را دارند شما چه خبردارید گفتم تا بحال ازوزارت جلیله باین مسافرت رسماً اطلاع نرسیده است ولی از قراریکه ازگوشه و کنار نوشته بودند گویا این خبر بی‌مأخذ نباشد وازقراریکه خود جناب ناظم‌الملك نوشته بودند گویا ایشان را احضار فرموده بودند که ملتزم رکاب باشند جناب مسیودکاز گفت این سفرها خیلی خوب است وباثمرخواهد شد ولی دراین موقعیکه افق‌اوضاع پولتیکیه را قدری ابر گرفته است گویا درچنین موقع مسافرت همایونی درانظار دول اروپا بطورهای دیگر که خلاف نیت شاهانه است جلوه کند منظور مسیودکاز این بود که ازخاك هردولتی که موکب همایونی بگذرد سایردول چنین تصور خواهند کرد که اعلیحضرت شاهنشاهی با پادشاه آن دولت معاهده خواهند بست‌الحاصل آنچه جناب دکاز میگفت بی‌معنی‌نیست زیرا از قراریکه درمیان مردم هم مذکور میشود هیچکس چنین مسافرت را خاصه درچنین ایام نزدیك بصلاح ومصلحت نمی‌دانند

☆ ☆ ☆

درهفته گذشته تلگرامی‌باینمضمون‌عرض کرده بودم : (عالیجاه بابابیك تلگراف میکند که برات درطهران پیدانمی‌شود وفدوی نیزدراینجا برات پیدا نمی‌نماید حالت پریشانی ازحدگذشت چه باید کرد) جواب مرحمت نفرموده بودند که تکلیف معین شود نمی‌دانم چه تقصیر کرده‌ام که دیگر

التفاتی درحق فدوی‌ندارند وحتی جواب عریضه‌جات وتلگرافها را مرحمت نمی فرمایند خلاصه ازفدوی عریضه نگاری ومطالب را یادآوری کردن‌است دیگر اختیار باحضرت اشرف بندگانعالی است اما همینقدر استدعا دارم که جواب مطالب این سفارت را مرحمت فرمایند که در پیش مردم باین شدت سرشکسته نمانم در باب پیدا نشدن برات چه کنم حالا لابد شده‌ام وجوهات این سفارت را بتوسط خانه تجارتی زیکلر بیاورم واین کافرها برای تفاوت معامله و کسر در معاوضه پول ایران ده یك وجوهاتی را که همرساندار فدوی میگیرند آیا می‌توان باین طورزندگانی کرد بلی دیگر مجرا طاعت چه‌ازدست فدوی برمی‌آید بعداز ملاحظه این حالت هر گاه باین درد ماچاره پیدا نمی‌شود اقلا وجوهات سنواتی راکه ازبابت یونیت‌ئیل و قوی‌ئیل وامت‌ئیل باقی مانده است وهمچنین مخارج سفرروم را مرحمت فرمایند که از همه طرف باین طورها وبواسطه این همه ضرر وخسارت ها بیش ازاین خانه خراب‌تر نشوم

☆ ☆ ☆

بتاریخ چهارم وپنجم‌این‌ماه‌ژوئیه که‌مطابق دوازدهم وسیزدهم شهرحال بوده‌باشد دو تلگرام عرض کرده‌ام یکی‌درباب‌اعلام جنگ سربی‌وقره‌جه‌داغ با دولت عثمانیه ودیگری‌درباب تلاقی‌عساکرطرفین‌درسرحدآن‌دو مملکت چنانچه با تلگراف معروض داشته بودم درطرف ویدن عساکر عثمانی فتح کرده بودند اما درنزدیکی پودغرت کارسربی‌ها قدری پیشرفت داشته بود ازآن تاریخ باین‌طرف خبر صریح‌نمی‌رسد ووقتیکه میرسد هرگاه‌ازجانب اسلامبول است نسبت فتح باعثمانی‌ها داده میشود وهرگاه خبر ازبلگراد می‌آید ظفر باسربی‌ها است اما از قراریکه معلوم میشود عساکر عثمانیه خوب جنگ میکنند و صاحب منصبهای قابل دارند و کار خود را از پیش خواهند برد و در این چند روز هر وقت از اوقاتیکه عساکر طرفین بهم

آویخته‌اند ظفر با عثمانی‌ها بوده است تاخدا چه مقدر کند هر گاه در این روزها اخبار قابل برسد باتلگراف بعرض حضورخواهم رسانید .

معروضه ۲۲شهرجمادی‌الاخری ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ٦ شهر رجب المرجب ۱۲۹۳

نمره ۹۱ مشتمل بر شش طغرا

خداوندگارا تعلیقه‌جات‌مورخه۲۷ شهرجمادی‌الاولی که‌بسرافرازی وافتخاراین فدوی شرف صدوریافته بود درهفته گذشته و اصل وزیارت شد وازمضامین مرحمت‌آیین‌آنها نهایت مفاخرت حاصل گردید وازاعطای‌نشان درجه اول خارجه که‌درحق فدوی مرحمت شده‌وهمچنین ازاعطای‌نشانهائی که درباره جناب بارون دسانتوس و جناب مسیو کورو وزیر امور خارجه پرتکال که بناباستدعای فدوی عنایت شده است کمال‌تشکر حاصل‌شداشاره فرموده‌بودند که فرامین فدوی‌وآنها بزودی خواهد رسید این خبررابجناب بارون دسانتوس که تازه ازلزبون مراجعت کرده ودرهمین‌دوسه روزبسمت پطربورغ که محل اقامت ایشان است روانه خواهد شد و پریروز بدیدن فدوی آمده بودند دادم و دوباره اظهار رضامندی حضرت اشرف ارفع بندگانعالی را ومراتب امتنان وتشکرخودرا از زحمات ایشان‌تجدیدنمودم ایشان نیز ازاین خبرخوشحال شدند واظهارتشکرنمودند حالا دیگر بجز اینکه باید نشان‌وفرامین‌آنها برسد تکلیف دیگرباقی نمانده است‌وانشاءاله بزودی خواهد رسید وازخجالت هردوبیرون خواهم‌آمد درباب چند قطعه نشان دیگر که سابقاً درحق چند نفر استدعا کرده بودم و قبول فرموده‌اند مجدداً مستدعی‌ام که فرامین‌نشان‌آنهارا نیزمرحمت فرموده قدغن فرمایند زودترصادر کرده بفرستند تااینکه ازخجالت‌مردم در بیایم‌زبان‌بدروزنامه‌نویسها را بآن واسطه ببندم اسامی حضرات را اینك در صفحه علیحده

نویسانیده در جوف عرایض امروز انفاذ مینمایم که در وقت صدور فرامین معطلی حاصل نشود کتاب پرنس‌ژیدروز حسب‌الامر بزودی فرستاده‌خواهد شد در باب مرحمتی که باید در حق مشارالیه بشود اگر چنانچه نشان از درجه چهارم درباره مشارالیه‌عنایت‌شود نهایت افتخاربرای اوحاصل‌خواهد شد درباب نشان‌مسیو شوالیه پل‌منکاجی نایب‌ایشك آقاسی‌باشی حضرت‌پاپ که چند ماه قبل براین اشاره فرموده بودند مرحمت خواهد شد استدعـا مینمایم که فرمان او رانیز درجزو سایرفرامین مرحمت خواهند فرمود .

☆ ☆ ☆

درباب‌اکسپوزیسیون که‌رباست‌آن‌ازجانب سنی‌الجوانب‌اقدس همایون شاهنشاهی روحنافدا بعهده حضرت اشرف بندگانعالی محول گردیده است بهمان طوری که اشاره فرموده بودند دراینجا گفتگو نموده ومحل مناسب برای امتعه ایران معین خواهم کرد وانشاءاله قبل ازوقت اطلاعات لازمه را درباب فراهم‌آوردن اسباب‌آن بعرض خواهم رسانید و بخواست خدا قرار اینکار را بطوری خواهم داد که از همه بساطهای سابق سنگین‌تر بشود و برهمه آنها رجحان داشته باشد .

☆ ☆ ☆

در باب انعقاد عهدنامه با دولتین پرتکال و برزیل بنا باجـازه که مرحمت فرموده بودند ازحالا مشغول‌مذاکره میشدم ویا اینکه‌عهدنامه راحاضر میکردم‌اما بدبختانه سفرای‌آن دو دولت دربیلاق‌اند ولابدوناچار باید تا مراجعت آنهاتامل‌داشته‌باشم انشاءاله همین که وارد پاریس شدند اقدام به اینکارنموده وبعد ازگفت وشنید یك پروژه عهدنامه مسوده نموده وصورت‌آنرا برای اطلاع خاطرحضرت اشرف ارفع انفاذ دارالخلافه باهره خواهم نمود.

☆ ☆ ☆

آن دو جعبه تفنگ وفشنگ را تحویل گرفته و کرایه آنهـا را هرچه شده است کارسازی نموده وچون مال شاهی است بحساب دولت بنویسند کلید جعبه تفنگ از بابت اینکه دروقت باز کردن آن مفقود نشود درنزد خودنگه داشته بود اینك درجوف پاکت عرایض امروز انفاذ حضور مبارك مینماید

* * *

تلگرافنامه مورخه ۲ این ماه اوت فرانسه که باین مضمون مرقوم شده بود: (یکهزاروپانصدتومان از بابت هذالسنه سیچقان ئیل بدنابرده ملك کارسازی وقبض رسید گرفته شد فکرخودرا بکنید) شرف وصول ارزانی داشت از این خبر معلوم شد که حضرت اشرف ارفع درفکر این فدویان بوده و هستند و انشاءاله وجوهات سنواتی و هرچه درپای دیوان باقی مانده است خواهند رسانید وجان مارا ازدست طلبکارها خلاص خواهند فرمود درباب جنگ چه عرض شود هیچ خبر درستی نمیرسد وازقرار یکه معلوم میشود بین زودیها این جنگ تمام شدنی نیست خلاصه تازه که قابل عرض باشد واقع نشده است که بعرض آن جسارت ورزد مورخه ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۲۹۲

گاوبارگان پادوسپانی

(بازماندگان ساسانی در رویان)

از ۲۲ تا ۱۰۰۶ هجری

از

• چراغعلی اعظمی سنگسری

پرافسر علی اعظمی سنگسری

گاوبارگان پادوسپانی

(بازماندگان ساسانی در رویان)

از ۲۲ تا ۱۰۰۶ هجری

پیش گفتار

پس ازشکست و کشته شدن یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی (۶۳۲-۶۵۱ میلادی) و گشوده شدن ایران بدست تازیان ، چند خاندان از شهزادگان و بزرگان ساسانی درطبرستان ورویان و گیلان سر به‌استقلال برداشتند وسلطنت وفرمانروائی نوینی را بنیاد نهادند . بطاعت خلفا گردن ننهادند و سالیان دراز بآئین زردشت باقی بودند . سپاهیانی را که خلفا برای گشودن آن نواحی گسیل‌میداشتند درهم میشکستند وبه داعیان علوی که مدعی آنها بودند پناه میدادند . گسترش اسلام درآن مرزوبوم تدریجی وبدعوت همین داعیان بود .

مشهورترین این فرمانروایان ، سوخرائیان (یا قارن وندها) وباوندیان وگاوبارگان‌بودند. گاوبارگان فرزندان گیل گاو باره هستند که یزدگرد سوم در سال یازدهم شاهنشاهی خویش برابر ۲۲ هجری حکومت طبرستان ورویان وگیلان را بوی تفویض داشت . گیل دارای دوفرزند بود . اول ــ دابویه که سرسلسلهٔ گاوبارگان دابویهی است که خاندان او تاسال ۱۳۰

یزدگردی برابر ١٤٤ هجری باستقلال تمام وشکوه بسیار سلطنت داشتند وبآئین ساسانیان سکه زدند وآتشکده‌ها را فروزان نگاهداشتند. دوم - پادوسپان که ازسال‌چهلم تا هفتاد وپنجم هجری بررویان فرمانروائی داشت وفرزندانش که شاخهٔ دوم گاوبارگان میباشند وآنهـا را « گـاوبـارگان پادوسپانی» باید نامید تا سال ۱۰۰٦ هجری یعنی سال یازدهم جلوس شـاه عباس بزرگ صفوی (٩٩٤-١٠٣٨ هجری) بررویان فرمانروائی نمودند و بدست اوبانقراض پیوستند. تاریخ این خاندان را مورخان ونویسندگـان پیشین‌باقتضای عهد وزمان‌خود ومنابعی که دراختیار داشتند بطورپراکنده وگاهی‌بااشتباه نوشته‌اند بطوریکه اگر کسی بخواهد به آن مراجعه‌نماید باید به چند کتاب روی آورد و آنچنانکه باید وشاید به آنچه که مطلوب او میباشد نرسد.

با استفاده ازمنابع مختلف وتطبیق آنها وبه‌کمك تعدادی مسکوکات که اسناد انکار ناپذیر میباشند تا آنجاکه میسر بود تاریخ پادوسپانیان بازنویسی‌شدوآغازوپایان‌فرمانروائی‌هریك‌ازآنان تعیین‌وپیشینه‌خانوادگی آنان ترسیم وازاشتباه پیراسته آمد.

مرزهای رویان

در باره نام وحدود رویـان نوشته بسیار است. دریشتها از آن بنـام Raoidita یعنی کوه سرخ فام یادشده ودربند هشن «روئیشن‌مند» نام‌گرفته است. درافسانه های ایران آمده تیرآرش کمان‌گیر برای تعیین مرزایران وتوران در زمان افراسیاب ومنوچهر ازکوه رویان پرتاب شده ودرفرغانه به درخت گردوئی کهنسال نشسته است. نویسندگان اسلامی همچون ابن‌خردادبه، ابن‌فقیه، ابن رسته، اصطخری، یاقوت، دمشقی، عبدالمؤمن از قرن‌سوم‌تاهشتم هجری درکتابهای‌مسالك و ممالك، بلدان و حدود عالم از رویان یادکرده وحدود آنرا نگاشته‌اندکه چنین خلاصه میشود:

ناحیه‌ایست شامل کوه ودشت درمغرب خاك طبرستان میان رودخانهٔ چالوس و کرج ازیکطرف ورودخانهٔ هراز ازطرف دیگر و کوههای توچال درشمال ری ، شامل شهرهای ناتل ، چالوس ، کلار ، سعیدآباد ، کجه یا کجورحاکم‌نشین‌رویان ، که‌ازشمال به‌دریا ازجنوب به کوههای ری‌ازغرب به چالوس و کلار وازشرق به دهکدهٔ ناتل رستاق محدود بوده است .
کوهستان رویان را باعتبار لقب فرمانروایان پادوسپانی آن که درآغاز اسپهبد وبعد «استندار» نامیده میشدند «ناحیهٔ استندار» میگفتند . ازقرن هفتم ببعد در کتابهای جغرافیا وتاریخ ازرویان بنام «رستمدار» یاد شده که شکل‌منحرف شدهٔ «استندار» است‌وحدودخاك آن‌رادردشت وزمینهای‌هموار تانمکاوه رود پیش برده‌اند .[۱]

پادوسپان = پازگس‌بان

درزمان انوشیروان، ایران به‌چهاربخش بزرگ منقسم‌میشد که بهریك ازآن پازگس وبفرمانروای آن پازگسبان میگفتند . درشاهنامهٔ فردوسی دراین باب چنین آمده است :

جهان را ببخشید برچهار بهر	وزو نامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازآن یاد کرد	دل نامداران بدوشاد کرد
دگر بهره زوبد قم و اصفهان	نهاد بزرگان وجای مهان
وازآن بهره‌ای آذر آبادگان	که بخشش نهادند آزادگان
و از ارمینه تا در اردبیل	بپیمود دانا جزو بوم گیل
سوم پارس و اهواز و مرز خزر	زخاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی وآباد بوم

۱ـ تاریخ رویان ـ مقدمه‌پنج تا شانزده
ـ سکه‌های طبرستان ـ ضمیمه شماره ۳ ـ
ـ جشنهای ملی‌سنگسر ـ ۱۳
ـ طبقات سلاطین ۲۳۱

پاذگسبان رفته رفته بشکل پادوسپان درآمد وبصورت نام‌نیز بکار رفت وچنانکه خواهیم دید پادوسپان، نام فرزند کوچك گیل گاوه باره نیز بود وپادوسپانیان که فرمانروایان رویان بودند نام خودرا ازاو گرفته‌اند.[۲]

سرآغازداستان

بهنگام کشته شدن پیروز شاهنشاه ساسانی (٤٥۹–٤۸۳ میلادی) در جنگ با هیتالیان گروهی ازبزرگان ایران که قباد فرزند اونیز درشمار آنان بود گرفتارآمدند. ایرانیان فرزند دیگر پیروز، بنام بلاش(٤۸۳-٤۸۸ میلادی)رابپادشاهی برداشتند وجاماسب برادربلاش بااوازدرموافقت‌درآمد. قباد که اسیر هیتالیان بود توانست یاری‌آنها را جلب نماید وبا کمك‌آنان لشکری گران فراهم آورده‌وروی بپایتخت نهاد. به‌ری رسیده بود که بلاش درگذشت وفرمانده سپاه ایران سوخرا که در شاهنامه ازاوبه « سوفزای » یادشده است به قباد پیوست وهیتالیان که همراه قباد بودند به مرز و بوم خودباز گشتند وقباد دورهٔ‌نخستین‌شاهنشاهی‌خودرا که‌از٤۸۸تا٤۸۹میلادی بطول انجامید آغاز کرد واندکی بعد بسعایت بد خواهان فرمان داد که سوخرا معزول ومقتول‌شود.

هواخواهان سوخراآرام‌نگرفتند وکاراختلاف بالا گرفت وبه‌بند کردن قباد در «بارهٔ فراموشی‌انوشبرد» وتخت‌نشستن‌جاماسب (٤۸۹-۵۰۱ میلادی) انجامید. درشاهنامه دراین‌باب چنین‌آمده است :

همی گفت هر کس که تخت قباد — اگر سو فزا شد بایران مباد
سپاهی و شهری همه شد یکی — نبردند نام قباد اندکی
برفتند یکسر بایوان شاه — زبدگوی هر درد و فریادخواه

۲– شاهنامه ٤۱۵
– ایران نامه ۲٦۳
– ظهیرالدین–مقده

گرفتند وبردند ازایوان کشان زجا ماسب‌جستند چندی نشان
که کهتر بـرادر بـد و سرفراز قباوش همـی پروریدی بنـاز
ورا برگزیدند و بنشاندنـد بشاهی بـراو آفرین خواندند
بـآهـن ببستنـد پـای قبـاد ز فـرو نژادش نـکـردند یـاد

دیری نپائید که قباد بیاری دوستان خود از زندان رهائی یافت و به هیتالیان پناهنده شد وبار دیگر با لشکری ازآنان که شمارآنها را ازسی تا چهل هزار نوشته‌اند به ایران روی‌آورد تا تخت و تاج از دست رفته را بازستاند. جاماسب که تاب مقاومت‌نداشت ببرادرتسلیم شد وازشاهی کناره گرفت ودورهٔ دوم شهریاری قباد (۵۰۱-۵۳۱ میلادی)آغاز گردید. جاماسب ازبیم برادر ماندن درپایتخت را نپسندید وبارمنستان روی نهادودرهمانجا مقام ساخت (۵۰۱-۵۳۱میلادی). ازدربندبسه خزروسقلاب تاختن‌آورد ودر همانجامتأهل‌شد وفرزندانی آورد که‌ازآنها دوپسربنام نرسی‌وبهواط‌بودند.

فرزند بهواط ، بنام سرخاب بود که نیای خاقانان شروان است که از ۵۵۰ تا ۹۵۱ هجری فرمانروائی کردند.[۳]

نرسی

نرسی یکی ازفرزندان جاماسب وصاحب دربند وملقب به‌کامکاراست. درعهد خسرو اول‌انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) و بفرمان اوبمدت سیزده سال جنگها نمود ونواحی‌بسیار گشود ودیوار دربند را بامر انوشیروان‌بنا

۳- شاهنامه ٤٠٤ تا ٤٠٩
- ایران نامه ۱۳٦-۱٤۷-۱٦۲-۱٦۳
- میراث ایران ۵٦۳
- ظهیرالدین٤-٦-۸
- اولیاءالله ۲۳-۲٦
- سکه‌های طبرستان ٤-۵
- معجم‌الانساب ۲۷۹ تا ۲۸۱-۲۸٤

کرد. فرخ‌زاد که ازطرف انوشیروان ملقب به «وُهرز» یا «وهریز» (مشهور به وهریزدیلمی) ومامور دفع حبشیان ازیمن شد فرزند اوست- وهریز را نیزفرزندی بود بنام انوش‌زاد که درجنگ با حبشیان (سال٥٧٤ یا اندکی دیرتر) کشته شد. فرخ‌زاد بعدها ازطرف انوشیروان‌ازتیسفون دوباره برای دفع فتنه با پنج هزار سوارایرانی راهی یمن ووالی آنجا شد ودرهمانجا درگذشت. گوراوتاآغازاسلام بنام «ناووس‌وهریز» یعنی‌دخمه وهریز مشهور بود. ازآن‌پس تا غلبه اسلام فرمانروایان یمن را شاهنشاهان ساسانی‌ازمیان بزرگان ایران برمیگزیدند.

فیروز

پسردیگر نرسی فیروزبود که بجمال وبمردی مانند نداشت وجانشین پدرشد. ممالك خزر وسقلاب وروس حلقه متابعت‌اودرگوش داشتند.اطراف ممالك بقهروغلبه زیادت گردانیدتابگیلان رسید وپس ازچند سال گیلانیان طوعاً وکرهاً به اطاعت اوگردن نهادند ازشاهزادگان گیلانی زنی‌بخواست وازآن زن اوراپسری آمد که گیلانشاه‌نام گرفت‌واخترشماران حکم کردند اورا پسری آید که پادشاهی‌بزرگ شود.[٤]

گیلانشاه

پس نوبت ملك بگیلانشاه رسید. اورا فرزندی‌آمد خجسته چهروماه پیکر که‌بخوبی اونه درآسمان ماهی بود ونه‌درزمین بفروسیمای اوشاهی.

٤- ابن اسفندیار ۱٥۳
- ظهیرالدین ۷-۸
- اولیاءالله۲۹-۳۰
- دوازده مقاله تاریخی ۲۰-۳۰
- معجم‌الانساب ۱۷٥
- ایران نامه ۲۰۲ تا ۲۰٤

اورا «گیل گیلانشاه» نام فرمود. تاریخ مرگ گیلانشاه را ۶۴۲ میلادی = ۲۲هجری=۱۱یزدگردی که‌مبدءآن‌جلوس‌یزدگردسوم (۶۳۲-۶۵۱میلادی) بود ذکر کرده‌اند.[۵]

گیل گیلانشاه- (گیل گاوباره)

۶۴۲-۶۸۱ میلادی

گیل گیلانشاه پس‌از پدر بفرمانروائی رسیدجمله گیل ودیالم براو گرد آمدند وبفرمان او گردن نهادند منجمان اتفاق کردند که بر طبرستان نیز فرمانروا خواهدشد واین دعوی دردماغ اوجای گرفت. خواست کـه وقوف برطبرستان حاصل کند به سخن ورأی کسی‌اعتماد نکرد از ثقات خودنایبی بر کیلان منصوب وامور ملك را باوتفویض داشت‌وبآئین آوارگان‌باروبنه بردوسر گاوگیلی نهاد وهمچون ستمدیدگان پیاده روی بطبرستان نهاد. بزرگان طبرستان اورا بصحبت پذیرا میشدند. باحکام وبزرگان باختلاط و گفتگو می‌نشست وطرح دوستی میریخت‌وچون بار برگاوان داشت اورا گاوباره نامیدند چه «گاوباره» و «گاواره» شکاف کوه و کلهٔ گاورا گویند (برهان‌قاطع‌صفحات۹۶۸و۹۷۰)وگمان‌میبردند که‌از کوه آمده‌و کلهٔ گـاورا پشت سر نهاده است.

درآن‌وقت فرمانروای طبرستان آذرولاش نام داشت. گاوباره بدرگاه اوراه یافت. دراین‌موقع ترکان که ازجنگ ایرانیان وتازیان آگاهی یافته بودند ازخراسان بطبرستان تاختن میآوردند. آذرولاش بـرای سرکوبی آنان عزیمت خراسان نمود. گاوباره که همراه اوبود اسب وسلاح خواست

۵- ابن اسفندیار ۱۵۳
- ظهیرالدین ۸
- اولیاءالله ۳۰
- سکه‌های طبرستان ۱۰

وخودرا برای جنگ آراست وبرقلب لشکراتراك زد وایشان را منهزم ساخت وآوازهٔ شجاعت اودرطبرستان پیچید.

پس ازچندی آذرولاش را گفت اجازت میخواهم به گیلان روم. اسبابی چند را نقدنموده وبازماندگان را برداشته بزودی بدرگاه توآیم وبخدمت پردازم. آذرولاش اجازت ورخصت فرمود.

گاوباره بگیلان آمد. سازلشکربساخت واندهزار گیل ودیلم برگرفت وبعد ازیکسال بطبرستان کشید. آذرولاش ازاین امرآگاهی یافت وپیکی به مداین نزد یزدگرد سوم پورشهریارآخرین شاهنشاه ساسانی گسیل داشت وماوقع را بآگاهی اورسانید. یزدگرد درجواب به آذرولاش امر فرمود دربارهٔ گیل جستجو شود ومعلوم دارندازچه خاندان است. آذرولاش پاسخ فرستاد که پدرانش از ارمنیه آمده وگیلان را بتصرف آورده‌اند وشرح حال او وپدرانش راباز نمود. یزدگرداز مؤبدان ووقایع نگاران خواست درباره گاوباره تحقیق نموده ونژادش را معلوم دارند. اورا بشناختند وگفتند نبیره جاماست است وازبنی اعمام شهریاران ایران. یزدگرد در حال نامه نوشت که طبرستان با وارزانی داشتیم وبا خویشان خود ستیز روا نمیداریم، آذرولاش را فرمان او میباید برد. چون آذرولاش نامه بخواند ولایت رویان را تسلیم اوکرد وگیل گیلانشاه هدایای شاهوار بدرگاه شهریاریزدگردفرستاد. یزدگرد خلعتی گرانمایه براوارزانی و او را ملقب به «فرشواذگرشاه» که بمعنی شاه طبرستان است، فرمود.

مدتی بدین‌منوال روزگار سپری شد تا اینکه در سال ۳۵ یزدگردی (برابر٦٦٦ میلادی و ٤٦ هجری) یعنی ١٤ سال پس ازکشته شدن یزدگرد آذرولاش که همچنان بربقیهٔ طبرستان فرمان میراند بمیدان گوی ازاسب بیفتاد وهلاك شد. جمله نعمت ومال گیل گاوباره برگرفت و پانزده سال دیگر درمنتهای قدرت ازگیلان تاگرگان را دراختیار گرفت امادارالملك

اوهمچنان گیلان بود. گیل درسال ۶۸۱ میلادی=۶۲ هجری=۵۰ یزدگردی در گیلان در گذشت ودرهمانجا بخاك سپرده شد .

گیل هم‌عصرسه تن ازخلفای راشدین یعنی عمر (۱۳-۲۳ هجری)،عثمان (۲۳-۳۵ هجری) وعلی علیه‌السلام (۳۵-۴۰ هجری) وهمچنین دوتن ازامویان یعنی معاویه اول(۴۱-۶۰ هجری) ویزیداول (۶۰-۶۴ هجری) بود اما اعراب درمدت ۲۹ سال فرمانروائی اوپس‌از یزدگرد نتوانستند باستقلال او پایان دهند با اینکه بطوریکه برخی‌ازمورخین نوشته‌اند در سال ۳۲ هجری در زمان عثمان که مصادف باسال کشته‌شدن یزدگرد بود سپاهی‌ازاعراب‌تحت فرمان امام حسن علیه‌السلام، عبدالله بن عمر ، حذیفةالیمانی ، قثم بن‌عباس و مالك اشتر نخعی بسوی آمل آمدند اما موفق بـه کشودن قلمرو گیل گیلانشاه نشدند.[۶]

گیل را دوپسر بود دابویه وپادوسپان . دابویه بزرگتر بود ودر گیلان بجانشینی پدر نشست « عظیم با هیبت بود » . دابویه و فرزندان وی که دابویگان یعنی شاخهٔ اول گاوبارگانند بعد از گیل رویهم بمدت ۸۰ سال خورشیدی یعنی تا ۷۶۱میلادی و۱۳۰ یزدگردی و ۱۴۴هجری فرمانروائی داشته‌اند . (برای آگاهی بیشتر از ایـن خاندان به مقالهٔ نویسنده تحت عنوان « سکه های طبرستان ـ گاوبارگان و حکام خلفا » منتشر شده در شمارهٔ ۱ و ۲ سال هشتم مجلهٔ بررسیهای تاریخی مراجعه شود) .

پادوسپان بعداز پدر فرمانروای رویان شد . خوش خلق و خوی بود وبطوریکه درپیش گفتار آمد و خواهیم‌دید فرزندان او یعنی پادوسپانیان

۶- برهان قاطع ۹۶۸ و ۹۷۰
- ابن اسفندیار ۱۵۳
- ظهیرالدین ۸
- اولیاءالله ۳۰ و۳۱
- سکه‌های طبرستان ۱۰تا ۱۳

که شاخهٔ دوم گاوبارگانند تا سال ۱۰۰٦ هجری بررویان فرمانروائی نمودند [۷]

پادوسپانیان که بزرگان دیلم و حکام گیلان بیشتر اوقات از آنان پیروی میکردند، در آغاز لقب اسپهبد داشتند. گرچه لب دریا و دشت رویان راگاهی امرای عرب وداعیان علوی و امرای خراسان می گرفتند اما نواحی کوهستانی، تا حدود دیلمستان، را پیوسته در تصرف داشتند و بدینجهت آنها را «استندار» نیزخوانده‌اند که بمعنی فرمانروای کوهستان است چه«استان» به زبان طبری کوه را گویند» بعدها به‌ابتدای نام‌خود عنوان «ملك» را میافزودند. از این روی آنها را به سه گروه بدینگونه آورده‌ایم:

الف- اسپهبدان
ب- استنداران
ج- ملکان

الف ــ اسپهبدان

۱- پادوسپان یکم پور گیل گاوباره (۴۰-۷۵ هجری)

پادوسپان با تند خوئی برادر خود دابویه همراه نبود و پیوسته از اودوری می‌جست. نه سال پس‌از کشته شدن یزدگرد و انقراض شاهنشاهی ساسانی در سال ٤۰ هجری یعنی ۲۲ سال پیش از مرگ پدر (٦۲ هجری) بررویان رفت وازجانب پدر بحکمرانی نشست و پس از پدر نیز بفرمانروائی آنجا باقی و برقرار بماند. دادگستر و خوش خوی و بغایت

۷- سکه‌های طبرستان ۱۳ و۱٤
- ابن اسفندیار ۱٥٤
- اولیاءالله ۳٤-۳٥
- ظهیرالدین ۱۰
- معجم‌الانساب ۲۸٤

کریم وبخشنده‌بود بطوریکه ساکنان آن مرزوبوم‌باواخلاص میورزیدند.
« پادوسپان هرروز علی‌الدوام ششصد مرد را نان دادی وبه روزی سه وقت خوان نهادی، به هروقتی دویست مرد نان خوردندی. بزرگی بود ازاکابر طبرستان، نامش عبدالله‌فضلویه، ازداعیان گریخته روی بدونهاد. پادوسپان بجهت او، دویست هزار درم (پول ازسیم) اجرا پدیدکرد وخانه وسرای به ملکیت بدو داد. وچون او فرمان یافت همچنان بفرزندان او مقرر ومسلم داشت. »

پادوسپان پس از۳۵ سال فرمانروائی درسال ۷۵ هجری جهان‌را بدرود گفت. پس‌فرمانروائی او بررویان به دو دوره تقسیم میشود:

۱- درزمان پدر ۲۲ سال از۴۰ تا ۶۲ هجری

۲- بتنهائی ۱۳سال از۶۲ تا۷۵ هجری

اما چون گیل گاوباره ؛ پدرپادوسپان ازسال‌یازدهم سلطنت یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی برابر۲۲ هجری بررویان فرمانرواگشت بایدآغاز حکمرانی این خاندان را برآن دیار ازهمان زمان بحساب آوریم.[۸]

۲- خورزادپور پادوسپان (۷۵-۱۰۵ هجری)

بمدت سی‌سال فرمانروای رویان بود. راه وروش پدررا درپیش گرفت وبه نیکنامی روزگار بسرآورد.[۹]

۸- جهان‌آرا ۱۸۲-۱۸۳
- معجم‌الانساب ۲۹۰
- مازندران واسترآباد ۱۹۱-۱۹۲
- ظهیرالدین ۱۴
- سکه‌های طبرستان ضمیمه ۳
- اولیاءالله۱۱۹-۱۲۴

۹- معجم‌الانساب ۲۹۰
- جهان‌آرا ۱۸۳
- ظهیرالدین ۱۴

۳ـ پادوسپان دوم پور خورزاد (۱۰۵ـ۱٤٥ هجری)

پس ازپدرزمام امورزا بدست گرفت.بسیارعادل بود «دربذل وعطاوجود وسخا شهره آفاق بودی» دراواخر روزگار خود پسر خود شهریاررابیاری ونداد هرمزد سوخرائی واسپهبد شروین‌باوندی که برحکام خلیفه شوریده وطبرستان را از وجود آنها می‌پرداختند فرستاد وباایشان هم عهد وپیمان کرد ولشکری باوسپرد تا عمربن علاء رازی با جمعی امرائی که دررویان بودند منهزم وبعضی را مقتول نمود وآب و خاك موروثی از دست رفته را بتصرف آورد.درآخرین‌سال‌زندگی‌خویش بعدازدرگذشت اسپهبدخورشید دابویهی (۱۳۱-۱٤٤ هجری) گیلان را نیز که جزئی ازقلمرو گاوبارگان بودگشود ودراختیار گرفت.[۱۰]

٤ـ شهریار یکم پورپادوسپان دوم (۱٤٥ ـ ۱۷٥ هجری)

شهریاربمدت سی‌سال از ۱٤٥ تا ۱۷٥ هجری فرمانروائی کرد وقصبهٔ کلاراقامتگاه اوبود.این‌قصبه تاآمل سه روزوتا ری‌دوروز راه فاصله‌داشت وبگفته ابن اسفندیار دهکدهٔ دیلم نیز بآنجا نزدیك بود.[۱۱]

٥ـ وندا امیدپور شهریار یکم ـ (۱۷٥ ـ ۲۰۷ هجری)

وندا امید پس ازپدر بمدت سی ودوسال بررویان فرمان روا بود . در زمان او درسال ۱۷۹ هجری عبدالله بن خازم ازطرف هارون‌الرشید (۱۷۰ ـ

۱۰ـ معجم‌الانساب ۲۹۰
ـ جهان‌آرا ۱۸۳
ـ ظهیرالدین ۱٤ و۱٥
ـ سکه‌های طبرستان ضمیمه ۳
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲

۱۱ـ جهان‌آرا ۱۸۳
ـ معجم‌الانساب ۲۹۰
ـ ظهیرالدین ۱٥۸
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲ و۲۰٦

۱۹۳ هجری) مأمور حکمرانی قسمتهای مفتوحهٔ طبرستان شد. درهمان سال، مردم شالوس ورویان خروج کردند ونایب عبداللهبن خازم را که سلام نام داشت وملقب به سباه مرد بود ازولایت براندند وبا دیالم هم عهد و پیمان شدند

نابب عبدالله که بکجو (کجور) بود این حالها اورا بازنمود، هم در لحظه برفور بچالوس تاخت. صرام نامقاضی بود که گفتند فتنهها اوانگیخته است. ازرسیدن اوآگاه شد. متواری گشت وازاوبگریخت. بولایتمنادی فرمود که هرکه قاضی را امان دهد ازذمت مسلمانی دور است وبیرون. مردم قاضی را بازدادند . ، بهرحال این شورش باکشته شدن گروهی از رویانیان پایان گرفت اما بفرمانروائی ونداامید برنواحی کوهستانی رویان تا سال ۲۰۷ هجری که زندگی را بدرود گفت خللی وارد نیامد.[۱۲]

۶ـ عبداله پور ونداامید (۲۰۷ـ ۲۵۰ هجری)

ازاسم عبدالله پیداست که پدرش ونداامید بهاسلام گرویده بود ویا بمسلمانیتظاهر میکرد. درزمان عبدالله حکام عباسی دررویان دست بهستم گشوده بودند و مردم «دارفو» و «لپرا» که ازظلم محمدبن اوس به ستوه آمده بودند به عبدالله شکایت بردند وقرار شد به یکی ازسادات علوی که به رویان پناه آورده بودند وبزهد وتقوی وسیرتمسلمانی آراستهبودندروی آورند. اودررأس آن جماعت بود که بهمحمدبن ابراهیمبن علی بن عبدالرحمن بن القسم بن الحسن بن زیدبن الحسن بن امیرالمومنین علیعلیهالسلام رجوع

۱۲ ـ جهان آرا ۱۸۲
ـ ظهیرالدین ۱۵۸
ـ ابن اسفندیار ۱۸۹ـ۱۹۰
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ـ معجمالانساب ۲۹۰ـ۲۹۱
ـ طبقاتسلاطین ۱۱

نموده و گفتند مابرتوبیعت آوریم واورا تشویق به شورش دربرابرعباسیان نمودند . درپاسخ گفت که از اوچنین کار برنیاید امادامادش بنام حسن‌بن زیدبن اسمعیل‌بن الحسن‌بن زیدبن‌الحسن بن امیرالمومنین علی‌علیه‌السلام «شجاع وکافی‌وعالم‌وحربها دیده‌ووقایع وحوادث را پس‌پشت کرده ، درری. اگرنبشته من‌آنجا برنداوقبول کند وبمدد وقوت اوشما را مقصودی برآید. مهتر آن قوم ورئیس ومقدم جماعت عبدالله‌بن وندا امید بود ، درحال نامه فرمود نبشت‌وقاصد گسیل کردند. » حسن‌بن‌زید عازم‌رویان‌شد. بسعیدآباد فرود آمد . بزرگان رویان از جمله رؤسای کلار روز سه شنبه بیست و پنجم رمضان ۲۵۰ هجری با او بیعت کردند . به چالوس ونیروس نبشته و داعی فرستاد. « روز پنجشنبه بیست وهفتم رمضان بکجوررسید » . «روزعید آمد بمصلی رفت نمازگذارد و برمنبرشد وخطبه بلیغ با فصاحت علویانه بخواند . » با این ترتیب فرمانروائی سادات علوی برطبرستان درزمان عبدالله‌بن وندااميد وخلافت‌المستعين‌عباسی (۲٤۸ - ۲۵۱ هجری) دررویان بنیاد نهاده شد که تا ۳۱٦ هجری بطول انجامید . حسن‌بن زید بعدها ملقب به داعی‌الکبیر شد . پس از ورود داعی کبیر به‌رویان ، درپی نوشته های این مقاله ذکری ازعبدالله نیست وچنین بنظرمیرسد که درسال ۲۵۰ پس از بیعت باحسن‌بن‌زید درگذشته باشد . بنابراین مدت حکمرانی اوبربرخی ازنواحی رویان باید ٤۳ سال باشد نه ۳٤ سال بنوعیکه درپاره‌ای ازمنابع آمده است . [۱۳]

۱۳ـ طبقات سلاطین ۱۱-۱۱٤-۱۱۵
ـ جهان‌آرا ۱۸۲
ـ معجم‌الانساب ۲۹۰-۲۹۱
ـ اولیاءالله ۸۸
ـ ظهیرالدین ۱۵ و۱۳۰ و۱۵۸
ـ ابن‌اسفندیار ۲۲٤-۲۲۹
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲

۷ـ آفریدون پورقارن (۲۵۰ـ ۲۷۲ هجری)

نسب اوچنین بود -آفریدون پورقارن پورسهراب (سرخاب) پورنامور پورپادوسپان دوم - وی بمدت بیست ودوسال ازجانب حسن‌بن زید، داعی‌الکبیر (۲۵۰ـ۲۷۰ هجری) برقسمتی ازرویان حکمرانی داشت. (معجم‌الانساب اشتباهاً اورا «فریدون‌بن قارن‌بن شهریار» ودر کتاب مازندران او راباشتباه «افریدون‌بن قارن‌بن سرخاب‌بن ناموربن شهریار» خوانده‌اند.[۱۴]

۸ـ پادوسپان سوم پورآفریدون (۲۷۲ـ۲۹۰ هجری)

وی جانشین پدر شد وبمدت هیجده سال‌حکمرانی کرد. درزمان او در سال ۲۸۷هجری اسمعیل پوراحمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵هجری) برعمرولیث (۲٦٥ - ۲۸۷) - پیروزی یافت و او رااسیر کـرد و نزد خلیفه المعتضد (۲۷۹-۲۸۹هجری) فرستاد . خلیفه منشور سند ناگرگان را بنام او کرد و درهمان سال اسمعیل محمد بن هارون را با لشکری بیشمار برای تصرف گرگان وطبرستان گسیل داشت ومحمدبن زید علوی ملقب به القائم‌بالحق (۲۷۰-۲۸۷هجری) که‌برادروجانشین‌حسن‌بن زید بودبمقابله‌شتافت اماروز جمعه پنجم شوال ۲۸۷ کشته‌شد و سربی‌تن او را در گرگان مدفون کردند. امیراسمعیل حکومت گرگان و طبرستان را به محمدبن هارون سپرد ، او پس از ضبط گرگان به آمل آمد و یك سال و نیم حکومت کرد . . . . . استیلای سامانیان بر طبرستان تا سال ۳۰۱ هجری یعنی سال آغاز سلطنت احمد پور اسمعیل (۳۰۱-۳۳۱) بطول‌انجامید. اما پادوسپان تاآخرزندگی

۱۴ـ ظهیرالدین ۱۵۸
ـ جهان‌آرا ۱۸۳
ـ معجم‌الانساب ۲۹۰-۲۹۱
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ـ طبقات سلاطین ۱۱۵

(۲۹۰ هجری) همچنان برقسمتی ازرویان حکمران بود. [۱۵]

۹ - شهریار دوم پورپادوسپان سوم (۲۹۰-۳۰۵ هجری)

شهریار درزمان پدرش پادوسپان سوم (۲۷۲ - ۲۹۰هجری) درسال۲۷۷ هجری در کشمکش میان محمدبن زید و محمدبن هارون که درآن‌موقع نائب رافع بن هرثمه بود و « بچالوس .... حصن محکم کرده وذخیره برده منجنیق نهاده » بود جانب محمدبن هارون را گرفت و باچندتن ازبزرگان طبرستان از طرف رافع از راه ساحل مأمور دفاع چالوس شد. نتیجه این پیکار شکست محمد بن زید و بیرون آمدن محمد بن هارون از حصار چالوس بود.

در اولین‌سال حکمرانی‌شهریار دوم یعنی ۲۹۰هجری، محمد بن‌هارون که از امیر اسمعیل سامانی روی گردانیده و عصیان نموده بود بزمین‌دیلم برسید با ابومحمد حسن‌بن‌علی‌الاطروش ملقب به الناصرالکبیر بیعت نمود وبادیلمیان قصد استخلاص طبرستان از سامانیان نمودند. ابن عم اسمعیل بنام ابی‌العباس عبدالله محمد بن نوح بن اسد که از طرف او بر طبرستان فرمانروائی داشت ببخارا پیش اسمعیل نامه نبشت تامددفرستد وگروهی از بزرگان طبرستان که در رأس آنها «اصفهبد شهریاربن پادوسپان بود» «با حشم ایشان» بکمک‌بخواند. « روزهرمزد بهمن‌سنهٔ تسعین (۲۹۰هجری) بصحرائی که معروفست بکازر » دوگروه‌متخاصم دربرابر هم قرار گرفتند. «چهل روزحرب بود،درابتداشکست درسپاه‌محمد بن‌نوح افتاد وتابه‌ممطیر هزیمت کردند. آنگاه پسر نوح با اسپهبد شهریار و دیگران که همراه

۱۵- طبقات سلاطین ۱۱-۱۱۵-۱۱۹
- جهان‌آرا ۱۸۳
- معجم‌الانساب ۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳
- ظهیرالدین ۱۵۸
- مازندران واسترآباد ۱۹۲
- تاریخ بخارا ۱۲۷-۳۰۵

بودندباز گشته‌به‌قلب لشکرمحمدبن‌هارون روی آوردندآنهارامنهزم‌ساخته ، نانوشداوان دربدنبال داشته‌میکشتند، محمدبن نوح ازجانب‌امیراسمعیل تا ۲۹۵هجری «بطبرستان پادشاه بود » و پیداست کـه اسپهبد شهریار نیز بحکمرانی برقرار . درزمان احمدبن اسمعیل سامانی (۲۹۵– ۳۰۱هجری) محمدبن نوح بمدت دو سال واند ماه بحکومت طبرستان باقی بود . درسال ۲۹۷ معزول شد و خواست عصیان کند اسپهبد شهریار (ورستم‌بن قارن) او را ازرفتن به‌گرگان بازداشتند « و به‌آمل آمد وبراه کجور و رویان عزم کرد که‌به‌ری‌شود» . اسپهبد شهریاربدیهٔ انجیر نزدیك آمده بدو رسید ونصیحت کرد که عصیان مبارك نباشد و جز آوارگی نبود . پدشاه برسر شفقت‌آید و پشیمان گردد . دراین سخن بودند که « پیکی » از پیش احمدبن اسمعیل رسید و تشریف واستمالت آورد وبدلی قوی و املی‌فسیح روی ببخارا نهاد « جانشین او که سلام ترك بود درجمادی الاول سنه ۲۹۷ هجری « بآمل رسید روزاشتادمن ماه آذرقدیم. » (۲٦آذر – اشتاد بمعنی راستی واستواری است) .

ابومحمد حسن‌بن علی ملقب به‌الناصرالکبیر (۳۰۱–۳۰٤ هجری)پس ازوقعه‌ای که ذکر آن گذشت همچنان درمیان دیلمیان و گیلانیان باجتهاد مشغول بود وبمرثیه داعی‌الحق محمدبن زید اشعاری میسرود . رفته رفته جمله گیل ودیلم پیش او گردآمدند گروهی ازمردم رویان واسپهبد کلار براوبیعت‌آوردند وداعی عازم استخـلاص چالوس شد. محمدبن ابراهیم‌بن صعلوك که‌از جانب سامانیان از سال ۲۹۸ هجری والی طبرستان شده بود باپانزده هزار مرد بموضی که بوربورآباد گویند باستقبال او شتافت ودر «روز یکشنبه جمادی‌الاخر سنهٔ احدی و ثلثمائـه (۳۰۱)» صعلوك منهزم و بسیاری ازسپاه او کشته شد وچالوس گشوده گشت و پیروان داعی حصار آنـرا باخاك یکسان ساختند وداعی «بعد دوروز بآمل خرامید و بسرای

حسن‌زیدفروآمد.... گناهها عفوفرمود وبیعت اهل آمل ونواحی بستد»...
وچون کارناصر بآمل مستقیم شد عبدالله‌بن‌الحسن‌العقیقی بسیاری علمها
سپید کرد ومردم را بادعوت خواند وباحشمی بسیار بخدمت ناصر آمد و
برسیدن‌اوناصررا استظهارافزود. فوجی از گیل‌ودیلم بدوداد وبحرب‌اصفهبد
شهریار فرستاد. چون به‌ارم رسیدشهریار باکولا شد وکمین کرد . عقیقی
بدنبال اومیشد تادر کمین‌افتاد اولین کشته عقیقی‌بود. دیگران بگریختند
اصفهبد شهریار سراو پیش‌صعلوك فرستاد . صعلوك پس‌از شکست از آمل
به‌ساری وازآنجا به گرگان واز آنجا به‌ری رفته بود کـه‌سر عقیقی را از
جانب شهریاربرای‌اوآوردند. شهریارپس‌از ۱۵ سال حکمرانی که بااقتدار
فراوان همراه بوددر گذشت [۱٦].) «ارم» شارستان کوهستان‌پادوسپان بوده
است)

۱۰ـ استندار هروسندان پورتیدا (۳۰۵ ـ ۳۰۹ هجری)

هروسندان پورتیداپور شیرزادپور آفریدون نوهٔ برادر پادوسپان‌سوم
(۲۷۲ـ۲۹۰ هجری) بود. شهریار دوم پس‌از نبرد باعقیقی که‌با پیروزیش‌توأم
بودشایدبعلت‌کهولت امورملك‌به‌هروسندان‌سپرده‌بوداماآغاز فرمانروائیش
را باید از ۳۰۵ هجری، سال درگذشت شهریار دانست . داستانی کـه اینك

۱٦ـ جهان‌آرا ۱۸۳
ـ طبقات سلاطین ۱۱۵ـ۱۱۹
ـ معجم‌الانساب ۱۷۸ـ۲۹۰ـ۲۹۱
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ـ ابن اسفندیار ۱۰۷ـ۲۵۳ـ۲٦۲ـ۲٦۵ـ۲۷۰
ـ ظهیرالدین ۱۵ـ۱۵۸
ـ سالنمای یزدگردی
ـ نشریه سالانه سکه شناسی ۲۱٤ـ۲۱۵
ـ مجموعه نگارنده
ـ تاریخ شهریادی ۱۲۲

ذکر میشود گواه براین امراست که زمام امور پیش‌از سال ۳۰۵ هجری به‌هروسندان سپرده شده بوده است.

«ناصر کبیر (۳۰۱-۳۰۴هجری) حسن‌بن‌قاسم رابگیلان‌فرستاد وفرمود ملوك گیلان‌را که کوه ودشت‌دارندبرای‌اظهاراطاعت بآمل آورد . چنانکه اشارت بود هروسندان‌بن تیداو... راباجمله قبایل ایشان بیاورد پیش ناصر بنشست که همه بمدد وخدمت تومیآیند وآن‌جماعت ازناصر کبیر آزرده بودند بسبب آنکه باول نوبت بدانچه ایشان را ازمال پذیرفته بود تمام‌ادا نکرد جملگی برحسن قاسم بیعت کردند بدانکه اورابگیرند ودرهم‌بیعت ازحسن‌قاسم بستاندند چون بآمل‌رسیدند حسن‌قاسم بمصلی فرود آمدپیش ناصر نرفت یك‌روز باخواص خویش‌وحشم برنشست وبدرگاه آمد بطلب رزق لشکر، ناصر بترسید وبراشتری نشست‌به‌بی‌راه از خانه بیرون افتاد و خواست بیایدشت‌شود حسن قاسم‌بدنبال اوبشد واورا بگرفتند بآمل‌آورده وازشهر باقلعه لارجان فرستاده ، اصحاب حسن قاسم در سرای ناصر افتادند جمله اموال وحرم رابغارت برده، بدان‌انجامید که‌حسن‌برنشست وچند کس را آنروز بنیزه بزد وزن وفرزند ناصر بساز نتوانست ستد . . . مردم آمل لشکر ناصررا ملامت کردند که شما با امام خویش این روا دارید ، مسلمان نباشید وبدتر ازشما درجهان قومی نتوانند بود... تا غوغا خاست... بسرای‌حسن‌قاسم‌شدندواورا دشنامهاداده وبقهرانکشتری ازاوستدند وبقلعه فرستاده ناصررا بیاورده وبعفو طلبیدن واستغفار وتوبه پیش اوشدند همه را عفو کرد . . . »

پس ازوفات ناصر کبیر دربیست وپنجم شعبان ۳۰۴ هجری ، فرزند او ابوالحسین احمد بگیلان فرستاد وحسن‌بن‌قاسم را که‌داماد او (ابوالحسین احمد) بود بیاورد و بسایسالت نشاندند . شجره نسبت حسن چنین است :
« ابومحمدالحسن‌بن‌القاسم‌بن‌الحسن‌بن علی‌بن عبدالرحمن . . . بن‌القاسم‌بن الحسن‌بن امیرزیدبن الحسن السبط‌بن امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب

علیهم‌السلام و لقب اوالداعی الی‌الحق بود ، ومدت حکومت او دوازده سال از ۳۰٤ تا۳۱٦ هجری . دره دوازدهم‌رمضان‌سنه اربع وثلثمائه (۳۰٤) بآمل رسید وسیدابوالحسین احمدبن الناصر پادشاهی باوسپرد . » «وداعی حسن قاسم سیدی نیکوسیرت وعادل‌وعالم بود . مردم طبرستان بهیچ عهدی‌چندان امن ورفاهیت وعدل ندیدند . . . »

لیلی‌بن نعمان الدیلمی که سابقاً امیرالجیش الناصر الکبیر ودراین زمان حاکم گرگان بود ازطرف داعی ـ حسن‌بن قاسم ـ مأمور گشودن نیشابورشد چه سامانیان ازضبط‌آن‌عاجزمانده بودند وی‌درسال۳۰۸هجری نیشابوررا مستخلص گردانید. سپس « بطوس رفت بالشکر سامانیان مصاف داد اورا درمصاف‌بکشتند ولشکربهزیمت بگرگان‌آمد ، وار آنان جماعتی از کبار دیالم که هروسندان بر آنان ریاست داشت ، بیعت کردند ومعاهدت رفته برآنکه داعی را بغدر بکشند یکی از آن قوم پنهانی داعی را این حال بازنمود . چون معلوم شد باهیچ خلق این سر آشکارا نکرد وهم در تعجیل بگرگان شد وآن گروه همه را بگرفت و گردن بفرمود زد ویکی ازآن جماعت پدر سپاه‌گیل بود ، هروسندان نام که رئیس گیلان بود . » ازاینجا پیداست که پادوسپانیان همچنان تااین زمان بر گیلان فرمانروائی داشتند وهروسندان درگیرودارهای آن سالهای پرحادثه‌شرکت‌داشته و در سال ۳۰۹ هجری بطوریکه گذشت کشته شده است . بعدها مرداویج پورزیار پوروردان شاه جیلی گیلانی (۳۱٦-۳۲۳ هجری) که‌خواهرزاده هروسندان و پیش ازرسیدن به سلطنت بر مقدمه لشکر اسفاربن شیرویهٔ دیلمی بود درجنگی که درآمل روی داد بخونخواهی خال خود داعی را بکشت . ابن اسفندیار این واقعه را چنین آورده است :

« . . . اسفاررا بساری معلوم شدکه ماکان (بن‌کاکی که ازسال ۳۱۰ از جانب حسن‌بن قاسم حاکم استرآباد بود) به‌ری فروایستاد و داعی بآمل ضعیف حال است ومردم مدد اونمیکنند ، تاختن به‌آمل آورد . داعی از

شهر بیرون آمد مصاف داده مردم اورا بازگذاشتند باتنی چند از خاصگان بر گردید که باشهر آید مقدمه لشکر اسفار مرداویج‌بن زیار بود بمحلهٔ علی‌باد بسرپل بداعی رسید ، او را دریافت زوبینی برپشت اوزد ، مرده از اسب درافتاد . اورا بر گرفتند بخانه دختر هم بدان محله علیابادفرونهادند ، و این واقعه در روزسه‌شنبه شش روزمانده از رمضان سال ۳۱۶هجری اتفاق افتاد

از آنجا سلطنت مرداویج که خود ازطرف مادر پادوسپانی وازنژاد ساسانیان بود پی‌ریزی گردید وتا سال ۳۲۳ ادامه یافت . [۱۷]

۱۱ـ شهریار سوم پورجمشید (۳۰۹ ـ ۳۲۱ هجری)

شهریار سوم پورجمشید پور دیوبند پور شیرزاد پور آفریدون بود . هروسندان درزمان خود ، شهریارپورجمشید را به‌جانشینی خودبرگزیدو چون بطوریکه گذشت خود درجنگها و کشمکشهای آن روزگاران شرکت میجست امورملك را باوتفویض داشته بود . شهریار پس از هروسندان نیز بمدت دوازده‌سال‌فرمان‌راند یکباردرزمان‌هروسندان، حسن‌بن قاسم قصد دستگیری‌وی ویکی دیگر ازاسپهبدان‌طبرستان رانمود امابمقصود نرسید . این داستان چنین بود :

در سال ۳۰۷ هجری حسن بن قاسم داعی صغیر ، پس از در هم شکستن

---

۱۷ ـ طبقات سلاطین ۱۱۵-۱۲۳-۱۲۴
ـ ابن اسفندیار ۲۷۴-۲۷۸-۲۹۲
ـ معجم‌الانساب ۷۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴-۳۱۹-۳۲۰
ـ ظهیرالدین ۱۵۲-۱۵۳-۱۵۸
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ـ نشریه سالانه سکه شناسی ۲۱۶-۲۱۷
اولیاءالله ۱۰۹-۱۱۲-۱۱۴
ـ جهان‌آرا ۱۸۳
ـ شهریاران گمنام ۳۱

شورش ابوالحسین ناصر که سپاهی به سرداری ابوموسی هرون اسفاهدوست بآمل گسیل داشته بود او «علی بن جعفر الرازی را بکهستان اصفهبد شهریار فرستاد وحسن بن دینار را بکهستان اصفهبد شروین (دوم باوندی پوررستم ۲۸۲-۳۱۸ هجری)، تا امر بمعروف ونهی از منکر واحتساب کنند وشهریار نیز با خدمت آمد وداعی حسن قاسم وابوالحسین ناصر بایکدیگر باسترآباد رفتند، چون مهمات درون تمیشه راست داشته بودند و اصفهبد شروین و شهریارهردو در خدمت ایشان بودند باسترآباد. روزی داعی حسن قاسم وابوالحسین (ناصر که با پرداخت ده‌هزار درم با داعی بصلح پیوسته بود) با همدیگر بخلوت نشسته هرگونه حدیثها کردند. در این میانه داعی گفت مصلحت آن می‌بینم که شروین و شهریار هر دو را بگیریم که فتنهٔ طبرستان همیشه از ایشان بود وهست واین ساعت هر دو را بی‌رنج یافتیم فرصت فرونباید گذاشت. ابوالحسین ناصر گفت این سخن باهارون بن بهرام درمیان باید نهاد و غرض او آن بود تا سه تن باشند. اگر این سر آشکار شود داعی برابوالحسین قطع نتواند کرد. چون بیرون آمدند ابوالحسین پیش اصفهبد شروین وشهریار فرستاد بگریزید وبرحذرباشید از آنکه داعی شما را بخواهد گرفت. هردو اصفهبد بگریختند وداعی از استرآباد بناکام بازگشت و بولایت ایشان رفت وبسیارخرابیها کرد. ایشان نیزحربها پیوستند عاقبت الامر فرزندان را بنوا گرفت و بازگشت».[۱۸]

۱۲- اسپهبد محمد پور شهریار سوم (۳۲۱ - ۳۳۳ هجری)

لقب او شمس الملوك ونژاداوچنین بود. محمدپورشهریارسوم پورجمشید

۱۸- جهان آرا ۱۸۳
- ظهیرالدین ۱۵۹
- مازندران واسترآباد ۱۹۲
- معجم الانساب ۲۹
- اولیاءالله ۱۲۱
- ابن اسفندیار ۲۷۹-۲۸۱

ور دیوبندپور شیرزادپور آفریدون پور قارن پور سهراب‌پور نامورپور -
ادوسپان دوم پورخورزادپور پادوسپان یکم پورگیل گاو باره -
بن‌داستان را که در زمان فرمانروائی هروسندان(۳۰۵ - ۳۰۹هـ) در سال
۳۰۱ هجری واقع شده است ابن اسفندیار دربارهٔ او نقل کرده و پیداست
محمد پورشهریار برای رهائی خویشان خود که بوسیلهٔ داعی در بازگشت
ز کوهستان اصفهبدان « بنوا گرفته » شده بودند متقابلا خود داعی
را دستگیر کرده است : « چون داعی بسازگشت که بگرگان آید
لیاس بن‌الیسع (السغدی که از جانب نصر بن احمد سامانی
۳۰۱ - ۳۳۱ هجری بگرگان بود) فرستاد که گرگان باز
گذاردو بشود. البته نشنود ومصاف دادند هزیمت بر لشکر الیاس افتاد واو
کشته آمد وجز اندکی از آن‌حشم که بزینهار آمدند جملــه را کشتند و
سادات در گرگان شدند ومصادرات کرده ولشکررا نفقات داده تا این خبر
به‌بخارا رسید قراتکین‌نام ترکی‌را (که بعداً درسال ۳۰۸ والی سامانیــان
درنیشابور شد)باسی‌هزار سوار بگرگان فرستادند. داعی‌وبوالحسین‌دانستند
کـه مقاومت آن سپاه را ندارند باز گشتند درون تمیشه آمده، ابوالحسین
ازاوبرگردید وباگیلان شدبه‌برادر ابوالقاسم جعفر پیوست وداعــی پنـاه
باصفهبد محمدبن شهریار کرد. اصفهبد محمد اورا بگرفت وبندبرنهاد پیش
علی‌بن‌وهسودان (جستانی که دردوسال ۳۰٤ و ۳۰۷ هجری والی ری از
جانب خلیفه‌المقتدر بالله عباسی ۲۹۵-۳۲۰ هجری بود) فرستاد بری ....
طاهر بن محمدالکاتب‌پیش‌علی‌بن وهسودان‌بود نگذاشت اورا ببغدادفرستد.
گفت مصلحت آنست با قلعه پدران خویش الموت فرستی . آنجا بردند و
محبوس داشتند تا بوقتی که محمد مسافر (کنگری ۳۰۷-۳۳۰ هجری)علی
وهسودان را بقزوین بکشت و خسروفیروز (برادرعلی‌بن‌وهسودان) داعی‌را
خلاص داد وبه‌گیلان فرستاد. این داستان رنجیدگی وروبگردانی اسپهبد
محمد را ازعلویان وگرایش به عباسیان نشان میدهد. از آنچه که گذشت

چنین برمیآید که محمد نیز مانند پدرش ودر زمان او بجانشینی بر گزیده شده‌بود وبهمین سبب‌است که می‌بینیم درباره‌ای از پیش‌آمدها دست داشته ویا بآن می‌پیوسته‌است. مدت‌فرمانروائی‌اورا ظهیرالدین مرعشی‌دوازده سال یاد کرده است وباین‌ترتیب باید درسال ۳۳۳ هجری در گذشته باشد.[۱۹]

ب ـ استنداران

۱۳ـ استندار قباد پور شمس‌الملوك محمد (۳۳۳ ـ ۳٤۷ هجری)

استندارقبادباملك‌الجبال‌شهر یاردوم‌پور‌شر وین‌باوندی(۳۱۸-۳۵۵هجری) که با او معاصربود رقابت میورزید. شهریار به رکن‌الدوله ابوعلی حسن بویهی (۳۲۰-۳٦٦ هجری) که بر ری وهمدان واصفهان فرمانروائی داشت پیوست وبرطبرستان‌تسلط‌یافت استندار به سیدالثائر، یعنی‌ابوالفضل‌جعفر بن محمدبن‌الحسین‌بن‌علی‌بن‌عمرالاشرف‌بن‌علی زین‌العابدین علیه‌السلام ، که سیدابیض‌خوانده میشد ومقیم هوسم‌وپیوسته مستعد شورش بود روی‌آورد وبه‌چالوس بنشاند مردم براوجمع شدند . ابن اسفندیاردر ذکر کشمکش بین رکن‌الدوله ابوعلی‌حسن بویه (۳۲۰-۳٦٦ هجری) ووشمگیر پورزیار دیلمی (۳۲۳-۳۵٦ هجری) که ازسال ۳۳۱ هجری‌آغازشده است دراین باره چنین مینویسد :

«... وشمگیر به‌آمل‌آمد ومقام کرد حسن فیروزان (دامادرکن‌الدوله

۱۹ـ معجم‌الانساب ۷۱-۷۹-۲۸٦-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳
ـ طبقات سلاطین ۱۱-۱۱۹
ـ شهریاران گمنام ۳۱-۳۸-۱۱۱-۱۱۲
ـ ابن اسفندیار ۲۷۱-۲۷۲-۲۸۰-۲۸۱
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ـ جهان‌آرا ۱۸۳
ـ ظهیرالدین ۱۵۸
ـ اولیاءالله ۱۱۲
ـ خداوندان دژ شیران ٤۲-٤۳

وعم ماکان مشهور پورکاکی) از آنجا که برد برویان آمد پناه باستندار کرد چون وشمگیر خبر یافت ناگاه تاختن بسرایشان بردو آواره گردانیدوحسن فیروزان بالارجان افتاد واز آنجا براه دنباوندباستر آباد رفت وبقلعه کچین بنشست با قبیله ومتعلقان خویش. وشمگیر از آمل روی بگرگان نهاد. چون آنجا رسیدحسن بویه ازری به آمل آمد واز آمل به استرآباد. حسن فیروزان ازقلعه کچین فرود آمد بدو پیوست بگرگان رفتند با وشمگیر مصاف داد او را شکسته گردانید ...

اصفهبد ملك الجبال شهریار پیش حسن بویه آمد و ملك طبرستان بر آل بویه قرار گرفت (۳۳۶ هجری). علی بن کامه را آنجا بگذاشت واو باعراق رفت به ری بنشست. استندار، ابوالفضل الثائر علوی را بیاورد به چالوس بنشاند. مردم براو جمع شدند. خبر به حسن بویه رسید. بری استاد رئیس استاد ابوالفضل محمد بن الحسین المعروف بابن العمید (وزیر رکن الدوله ۳۲۸-۳۵۹-هجری) را که بزرگواری فضل ونسب اوار بیان مستغنی است بالشکر به آمل فرستاد بمدد علی بن کامه. و ابوالفضل الثائر بتمنجادیه مصاف داد لشکر آل بویه را هزیمت کردندو علی بن کامه گریخته، ابوالفضل الثائر به آمل آمد و بمصلی بسرای سادات شد و استندار به خرمه رز بالای آمل نزول کرد (۳۳۷ هجری) تا وقتی چند برآمد میان ایشان مخالفت افتاد ثائر علوی با گیلان شد حسن بویه حسن فیروزان را لشکر داد بطبرستان فرستاد.»

از نوشته ابن اسفندیار پیداست که استندار برای برانگیختن مردم بنفع خود، ازالثائر استفاده کرده وبعد ازرسیدن به مقصود ونشان دادن قدرت خود به شهریارپورشروین، الثائر را رها نموده است الثائر پس از بازگشت به هوسم دریکی ازدیه های آن ناحیه بنام «میان ده» سکونت اختیارنمودودرهمانجا درگذشت وبخاك سپرده شد. ظهیرالدین مرعشی (۸۱۵-۸۹۲ هجری) از آثار بناهای مذهبی الثائر که خود آنرادرهوسم دیده است یاد میکند. درمجموعهٔ مسکوکات نگارنده سکه ای ازثائرو فرزندش مهدی که بسال ۳۳۵ هجری،

وسکه‌ای دیگر که بنام «ابوالفضل جعفر بن محمد بن رسول‌اله، الثائر فی‌اله» که بسال ۳٤۱ هجری در هوسم ضرب شده موجود میباشد و از آن معلوم میشود که استندار و ثائر از سال ۳۳۵ تا ۳٤۱ هجری در کنارهم بوده‌اند اما بطوریکه نوشته ابن اسفندیار نشان میدهد پس از گشودن آمل در سال ۳۳۷- هجری بین آن دواختلاف افتاده است ، چه مینویسد پس از منهزم شدن لشکر آل‌بویه وعلی‌بورکامه «الثائر به آمل آمد و بمصلی بسرای سادات شد » اما استندار ترجیح داد درجائی بنام « خرمه رز بالای آمل نزول » نماید . از استندار سکه‌ای نیز یافت شده که بسال ۳۳۷ هجری بآمل ضرب شده وچون در آن ذکری از الثائر نیست معلوم میشود در آن موقع کار اختلاف بالا گرفته بوده ولااقل قسمتی ازشهر آمل دراختیار استندار بوده و در آنجا به ضرب سکه مبادرت کرده است .

نام استندار را اولیاءالله وظهیرالدین مرعشی ونویسندگان بعداز آنان که از آنان پیروی نموده‌اند «ابوالفضل» ذکر کرده‌اند و این اشتباه است زیرا «ابوالفضل» کنیهٔ الثائر بوده و اولیاءاله و ظهیرالدین درخواندن این نوشته ابن اسفندیار که « استندار، ابوالفضل الثائرعلوی را بیاورد » تصور کرده‌اند ابوالفضل نام استندار است . متأسفانه اسم استندار روی سکه‌ای که ذکر آن گذشت بعلت فرسودگی چندان روشن نیست. مرحوم پروفسور اشترن ازدانشگاه آکسفورد انگلستان آنراچنین نوشته «بالعماد» وتصریح کرده که نتوانسته است آنرا بخوبی بخواند . بنظر اینجانب این اسم را باید «القباد» بخوانیم ودقت درعکس این سکه مؤید نظر اینجانب خواهدبود .

بعداز داستانی که شرح آن گذشت نشانی ازقباد بدست نیامد وچون مدت فرمانروائی اورا ظهیرالدین چهارده سال آورده است باید بسال ۳٤۷ درگذشته باشد .

قباد لقب « استندار» را بجای « اسپهبد یا اصفهبد » برگزید وپس از

اوست که درشرح احوال گاوبارگان پادوسپانی باین لقب برمیخوریم.[20]

۱۴ـ حسام‌الدوله زرین‌کمر یکم پور فرامرز (۳۴۷ ـ ۳۸۲ هجری)

نژاد اوچنین بوده‌است. حسام‌الدوله زرین کمرپور فرامرز پورشهریار سوم پورجمشیدپور دبوبند پور شیرزاد پور آفریدون پورقارن پورسرخاب (سهراب) پورنامور پورپادوسپان‌دوم. وی پس ازپسرعم خود، استندار قباد پور محمد، بحکومت نشست.ظهیرالدین مرعشی مینویسد «بتمامی نواحی استندار حاکم و فرمان فرما بود... باآل بویه که درعراق استیلا داشتند وصلت و قرابت بود. بـه این جهت، ولایت خود را مضبوط داشت وبکام دل روزگار می‌گذراند واز «ملوك‌عظام» بشمار میرفت. بارکن‌الدوله ابوعلی حسن (۳۲۰-۳٦٦ هجری) ومؤیدالدوله ابومنصور (۳٦٦-٤۷۳ هجری) و فخرالدوله ابوالحسن علی (۳٦٦ - ۳۸۷ هجری) که از آل بویه بودند و برری و همدان واصفهان سلطنت داشتند معاصر بود و بمدت سی و پنج سال فرمان راند.

۱۵ـ سیف‌الدوله با حرب‌پور زرین‌کمر یکم (۳۸۲ ـ ٤۰۹ هجری)

سیف‌الدوله باحرب‌جانشین پدر شد. ظهیرالدین وی را نیز در شمار ملوك عظام وحاکم « به‌تمامی نواحی استندار » وازخویشان آل بویه ذکر کرده است. اونیزدرمدت بیست وهفت سال فرمانروائی‌ولایت را مضبوط و

۲۰ــ طبقات سلاطین ۱۲۳-۱۲٤-۱۲۸
ــ معجم‌الانساب ۷۸-۲۸٦-۲۹۰-۲۹۱-۳۲٤-۳۲۸
ــ نشریه سالانه سکه شناسی ۲۲۷-۲۳۰ تا ۲۳٤-۲۷۱-۲۷۲
ــ اولیاءالله۱۱۵-۱۱٦
ــ ظهیرالدین ـ مقدمه ـ ۱۵۹
ــ مجموعه نگارنده
ــ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ــ ابن اسفندیار ۲۹۸تا۳۰۰

روزگار رابکام‌دل‌داشت . وی معاصر فخرالدوله أبوالحسن‌علی‌ومجدالدوله ابوطالب رستم (۳۸۷- ٤۲۰ هجری) و شمس‌الدوله ابوطاهر (۳۸۷- ٤۱۲ هجری) ازشاهان آل‌بویه بود .

۱٦ـ حسام‌الدوله اردشیرپور سیف‌الدوله با حرب (٤۰۹ ـ ٤۳٤ هجری)

پس‌از پدر فرمانروای رویان‌شد. او نیز بگفتهٔ ظهیرالدین ازملوك عظام بحساب میآمد وتمامی نواحی استندار را دراختیار داشت . ولایت مضبوط و روزگاربروقف مراد ومدت حکومتش بیست وپنج سال بود . درزمان‌او بود که سلاجقه به‌ایران روی آوردند و طغرل بمك (٤۲۹ – ٤٥٥ هجری) سلطنت سلجوقیان را بنیاد گذاشت .

۱۷ـ فخرالدوله نماور (نامور) پـور نصیرالدولـه شهریار پور با حرب (٤۳٤ ـ ٤٦۸ هجری)

پس از عم‌خود ، اردشیر پورباحرب، بفرمانروائی رویان رسید درشمار حکام بزرگ بود و بمدت سی و دو سال ـ بکام دل حکمرانی کرد و از فرمانروایان آن‌زمان کسی بتعرض او برنخاست .

۱۸ـ عزالدوله هزار اسپ یکم پور فخرالدوله نماور (٤٦۸ ـ ٥۰۸ هجری)

پس از پدر بجای او بحکومت رویان نشست . تمامی‌نواحی استندار‌را همچنان دراختیار و مضبوط داشت. درزمان او بود که حسن صباح دررجب سال ٤۸۳ هجری بردژ الموت استیلا یافت و در همانجا بماند تا در ششم ربیع‌الثانی ٥۱۸ هجری درگذشت .

هزاراسپ خواهر کیا بزرگ امید رودباری را (که بعدها ازسال ٥۱۸ تا ٥۳۲ هجری جانشین‌حسن‌صباح گردید) درنکاح داشت واین‌زن کیکاوس را آورد که چنانکه خواهـد آمد پس ازبرادرش شهرنوش بفرمـانروائی

رویان رسید. مدت حکمرانی اوبررویان چهل سال بود.[۲۱]

۱۹ـ استندار شهرنوش پور هزار اسپ یکم (۵۰۸ ـ ۵۳۵ هجری)

اولیاءالله مینویسد: «ملکیقوی وبزرگ و عالی همت بود و پیوسته ملجاء اکابرزمان ومقوی ملوك عصر بود واصفهبدان مازندران وملوك باوند، براوابدا استظهارجستندیوداماد شاه مازندران علاءالدوله علیبنشهریاربن قارن (۵۱۱-۵۳۲ هجری) بود .. سبب خویشی با شاه مازندران این بود که علاءالدوله علیپسرخود، تاجالملوك مرداویج، را به مرو فرستاد به خدمت سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲ هجری) واین تاجالملوك است که ممدوح انوری است، درقصیدهای که مطلعش اینست

ای درنبرد حیدر کرارروزگار

تا آنجا که گوید

تاجالملوك صفدرصفدار روزگار

سلطان خواهر را بدو داد وهیچبامداد ازخانه بیرون نیامد تا اولنظر برتاجالملوك نیفکند، ازبرای فالرا.»

«چون فرمانحق درعلاءالدوله رسید، پسرش شاهغازی رستم (ملقب به نصرةالدوله ۵۳٤-۵۵۸ هجری)، ولیعهد پدرش، پادشاه طبرستان گشت. تاجالملوك ازحضرت سلطان فشتم نام امیری راباسیهزارمرد برگرفتوبه استخلاص طبرستان بیامد وبیرون تمیشهنزول کرد ومنشور وفرمان به شاه

۲۱ـ معجمالانساب ۲۹۰-۲۹۱
ظهیرالدین ۱۵-۱٦-۱۵۹
ـ طبقات سلاطین ۱۲۸
ـ شماره یکم گوهر ۹۹-۱۰۳
ـ جهان آرا ۱۸٤
ـ مازندران ۱۹۲
ـ اولیاءالله ۱۲۱

غازی رستم فرستاد که یك‌نیمه ملك‌ازآن توباشدویك نیمه ازآن‌تاج‌الملوك وایشان را بصلح فرمود. شاه غازی جواب داد که برادرمرا ملك مـازندران باید. خدمت من باید کرد نه خدمت سلطان. چون قشتم ازشاه غازی‌نومید شد منشور فرستادپیش اکابر وملوك طبرستان که‌پیش‌من‌آئید. استندارشهر- نوش ومنوچهرلارجان مرزبان با اکابر دیگر بدو پیوستند و به مازندران درآمد . شاه غازی رستم پناه، با دژ داراداد وتاج‌الملوك وترکان حصارقلعه میدادند.... هشت ماه ملك را محاصره دادند و لشکر خرابـی طبرسـتـان می‌کردند. مردم ملول شدند. استندار شهر نوش ومنوچهر لارجان مرزبان پیش ملك شاه غازی‌فرستادند که اگرباما خویشاوندی کنی‌ما ازتاج‌الملوك برگردیم. شاه غازی رستم براین موجب با ایشان عهد کـرد . ایشان هردو لشکر خود برگرفته ازقشتم دورشدند. اهالی‌طبرستان به یکبـار به طرف قشتم وتاج‌الملوك برگردیدند. قشتم ازآنجا کوچ کـرد. چون از ترجـی بگذشت شاه غازی رستم ازقلعه به زیرآمد واستندارشهر نوش و لارجـان مرزبان بدوپیوستند وبه همۀولایت‌قاصدفرستاد که گناهکاران راعفو کردم. مردم همه ایمن شدند وبه ملکشاه غازی پیوستند. بعدازمدتی سلطان والی ری راکه عباس نام بود (امیرعباس‌حاکم ری از٥٣٤تا ٥٤٠ هجری- متوفی بسال ٥٤١ هجری) با تمامت لشکر ری وخوار وسمنان و دماوند وقصران ورویان ولارجان وکلاروچلاب به مازندران به سرملك شاه غازی فرستاد. شاه غازی پیش‌استندار شهرنوش‌فرستاد که همیشه عباس درمازندران‌نباشد ترا بامن می‌باید ساخت وبه سخن‌اورا نرم کرد تا استندار با ملك شاه غازی عهدکرد ولشکرخودرابازخواند وباررویان‌رفت. ملوك‌وامرا یك‌یك میرفتند تا عباس نیزبترسید وبا ملك صلح کرد وازمازندران به در رفت. شاه غازی رستم به عهد خود وفاکرد وخواهرخودرا به استندار شهرنوش داد وازپای دشت رستاق تا حد سیاه رود به‌کاوین بداد ونواب و عمال شاه غازی دراین املاك متصرف شدند وقرار کردند که استندار با پسرش با چهارصد مرد ،

ملازم شاه غازی باشند و میان ایشان یگانگی تمام و اتحاد با دید آمد و طبرستان معمور گشت وسبب وفاق ایشان، از سیاه کیلان تا تمیشه چنان مسخرشاه غازی گشت که مهره دردست مشعبد. وخلق درامن ورفاهیت بودند.
دراین عصر مظفری شاعر گوید :
جنت عدن است گوئی کشور مازندران درحریم حرمت اصفهبد اصفهبدان.»

ازنوشتهٔ اولیاءالله آملی چنین نتیجه میگیریم که چون علاءالدوله علی باوندی درسال ۵۳٤ هجری در گذشته، باید آمدن پسرش مرداویج و وشتم باسی هزارسوار بطبرستان را مقارن همان زمان بدانیم. هشت ماه نیز محاصره شاه غازی در دژ دارا بطول انجامید بنابراین بازگشت برادر او تاج الملوك مرداویج وفشتم را باید اوایل سال ۵۳۵ محسوب داریم وهرگاه آمدن عباس حاکم ری بطبرستان ومصالحه وبازگشت اورا بمدت چندماه از آن تاریخ بدانیم می بینیم که مزاوجت استندارشهرنوش باخواهرشاه غازی باید در همان اوان یعنی سال ۵۳۵ صورت گرفته باشد. بعلاوه از نوشته اولیاءاله پیداست که درآن زمان شهر نوش درسنین پیری ودارای فرزندی بزرگسال بوده که میتوانسته است با پدر خویش ملازم شاه غازی باشد. هرگاه وفات شهرنوش را هم درهمان سال به پنداریم معلوم خواهد شد که سال ۵۲۳ بطوریکه درمعجم الانساب مذکوراست سال وفات اونبوده ومدت فرمانروائیش نیز سیزده سال مذکور ظهیرالدین وتاریخ جهان آرا و نوزده سال کتاب مازندران واسترآبادرابینونیست بلکه بایدآنرا بیست وهفت سال بحساب آوریم. بنابرآنچه که گذشت آغاز فرمانروائی اورا ۵۰۸ هجری و پایان آن ودرگذشت اورا همان ۵۳۵ هجری ضبط میکنیم ظهیرالدین مرعشی مینویسد «شاه غازی (دوسال پیش از آغاز فرمانروائی).... بعدازوفات کیای بزرگ (امید فرمانروای الموت از ٦ ربیع الثانی ۵۱۸ تا ۲٦ جمادی الاخر ۵۳۲ هجری) که داماد اوبود وحکومت دیلمستان با اوبود کیکاوس (پور- هزاراسپ یکم) را بجای اوفرستاد وسی هزار درم سرخ خراج دیلمستان بود

که هرسال به‌خزانهٔ عامره استندار میرسانیدند ، بکیکاوس مسلم داشت...
کیکاوس مدت سه سال حاکم دیار دیلمستان بود تا استندار شهرنوش
درگذشت. » چون درتاریخ‌وفات کیا بزرگ امید رودباری تردیدی‌نیست
وبنا بنوشتهٔ ظهیرالدین کیکاوس بلافاصله بعد از وفات او مأمور دیلمستان
شده است وسه‌سال پس‌از آن تاریخ، استندارشهرنوش درگذشته است‌دیگر
درتاریخ وفات شهرنوش که ۵۳۵ هجری است تردیدی‌باقی نمی‌ماند [۲۲]

۲۰ـ استندار کیکاوس‌پور هزار اسپ (۵۳۵ ـ ۵۷۲ هجری)

درشرح حال هزاراسپ‌یکم وشهرنوش‌دیدیم که‌او باخواهر بزرگ‌امید‌ـ
رودباری،اولین‌جانشین‌حسن‌صباح‌مزاوجت نمودوازاین زن‌بود که کیکاوس
زاده‌شد. کیکاوس که‌از برادرخودشهرنوش گریخته به‌شاه‌غازی‌پناه آورده بود
پس از مرگ بزرگ امید در ۲٦ جمادی الاخر ۵۳۲ ، با کمك شاه غازی
بحکومت دیلمستان رسید وخراج آن نواحی که برابر سی‌هزار دینار بود
وبه «خزانهٔ عامرهٔ استندارمیرسانیدند» براومسلم گشت واین‌سه سال‌پیش‌از
مرگ برادرش شهرنوش واقع گردید . اینك سرگذشت اوبتفصیل :

استندار کیکاوس برادر شهرنوش « مردی بود مردانه و رفیع قدر .
درمیان این ملوك از اویگانه‌تر کسی‌نه وخواهرزاده کیابزرگ‌امیددیلمان
بود . ودرایام حکومت شهرنوش، کیکاوس پیش شاه غازی رستم ملازم‌بودی
وشاه غازی را دایم با ملاحده غزا بودی ، تاحدی که یك نوبت بررودبار
سلسکوه هجده‌هزارملحد را گردن بزد وچندبار مناره ازسرایشان‌بساخت.

۲۲ـ طبقات سلاطین ۱۳۵
ـ معجم‌الانساب ۷۳-۲۸٦-۲۹۱-۳۲۹-۳۳۰
ـ مازندران واسترآباد ٤۹-۱۹۲
ـ جهان‌آرا ۱۸٤
ـ اولیاءالله ۱۲٤تا۱۲۷
ـ ظهیرالدین ۱٦تا۱۸-۱۵۹
ـ شماره یکم گوهر ۹۹-۱۰۳

سبب درآن بود که سلطان سنجرازاو پسری درخواست کرد که پیش او باشد. شاه غازی از آن سبب که برادرش تاج‌الملوك آنجا در هری بود چاره ندید مگر آنکه پسرخود ، گرده بازوباهزارمرد به‌مرو فرستاد و خورشید بن ـ ابوالقاسم را به ممطیربه اتابکی تعیین کرد . و این گرده‌بازوجوانی‌بود که درهمهٔ عالم پادشاه زاده‌ای به صورت اونبود . تمامت اهل خراسان به نظارهٔ حسن وملاحت می‌آمدند وچند نفر زنان شیفتهٔ حسن‌او شده بودند. روزی از گرمابه بیرون آمده درمسلخ نشسته بود ، در سرخس ، دوملحد فرصت یافتند واورا با کارد زده شهید کردند و او را بسا مشهد علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌الصلوة والسلام‌آوردندودفن کردند وقبه‌ای ساخته چند پاره دیه وقف آن مقام کردند . از این جهت شاه غازی رستم یك لحظه از جهاد ملاحده نیاسودی و چند نوبت به الموت تاختن زد و در ایام او هیچ ملحدی سراز الموت به در نتوانستی کرد .»

اعزام گرده بازو بمروو کشته شدن اودرسرخس بدست دوتن فدائیان اسمعیلی باید بسال ٥٣٤ هجری که آغاز فرمانروائی شاه غازی است در درزمان محمد پسر بزرگ امید رودباری (٢٦ جمادی‌الاخر ٥٣٢ ـ ٣ ـ ربیع‌الاول ٥٥٧ هجری) واقع شده باشد وچون کیکاوس درزمان حکومت برادرش شهرنوش ملازم‌شاه غازی‌بود وشاه غازی‌پس‌ازدرگذشت کیابزرگ امید (که داماد شاه غازی بود) حکومت دیلمستان را به او(کیکاوس) که ضمناًخواهرزاده بزرگ‌امیدبودتفویض‌داشت میتوان یقین کرد که کیکاوس پیش ازرسیدن به فرمانروائی‌رویان پیوسته سرگرم جنگ با اسمعیلیان و سرکوبی‌آنان بوده است. اولیاءالله مینویسد :

« کیکاوس دردیلمان‌حاکم شد وهمه روز باملاحده غزامیکردوچندین قلعه که‌ایشان داشتند مستخلص گردانید وبه زخم شمشیر کیکاوس ،تمامت مازندران ورویان ازتعرض ملاحده آمن شد وملاحده را قدرت نبود که‌از دست‌اویك من‌تخم درولایت بکارند ودرهیچ مقامی ده خانه‌آبادان نکردند

که کیکاوس آن را نفرمود سوختن وازاو مردانه‌تر واسفاهیئی‌ترحا کمی رویان نبود که همچون شاه غازی رستم استظهارداشت ، باحتمال قوی نـ خشم‌آمیزشاه غازی به کیا کورمحمدبن‌بزرگ‌امید جانشین دوم حسن‌صبـ نیز باید درسال ٥٣٥ نوشته شده وبالموت رسیده باشد. نامه این است :

«زندگانی کافر بدگوهر ملعون اعور مخذول اکبیر محمد نومید زمین درازمباد. ایزد اورا هلاك وقرین او مالك دوزخ کناد. پوشیده نیـ که‌ایزدعزوعلاء کشتن کفار وملاحده‌سبب‌نجات مؤمنان وموحدان گردا وبزرگتر نعمتی وعظیمتر منتی خدای را تبارك وتعالی بر مـا آنست کـ بواسطه شمشیرما ، دمار ازدیار شمابر آورد وشما چون مخنثان به دعو بی‌معنی و رنگ بی‌فرهنگ ، به چهـار دیـوار الموت پـای در کشیـ نشسته‌اید وچون روباه سردربن خارزده. آخرشمارا چه‌کارافتاده است. بی‌حاجب وپرده‌دار وبی‌نواب وپیشکار به همه مواضع نشسته‌ام ودرروی‌زمـ شمارا ازمن دشمن‌تر کسی‌نیست بیائید ومردی خود بنمائید.

جواب چنین نوشتند که نامهٔ‌ترا خواندیم. سرش دشنام بود. دشنام‌ا دشنام دهند، الالعنته‌الله علی‌الظالمین.»

باری ، سه سال کیکاوس پادشاه همهٔ دیلمان بود تا استندار (شهرنو در گذشت. مردم رویان برامیر ناماور جمع شدند واودعوی کرد که مر قبیلهٔ استندارم. لیکن ایشان‌اورا بخویشاوندی قبول نکـردندی وچنـ دانی‌المحل بود که نیمه دیه تا تنکاه به اقطاع می‌خورد، غرض آنکـه مر رویان امیر ناماور را به رویان به پادشاهی‌» بنشاندند ، کیکاوس رامعـ شد. ازدیلمان تاختن‌آورده ناگاه به کجوردرآمد. امیرنامور را گرفته برنهاد وبا قلعه نورفرستاد. بعد ازآن اورا کسی‌ندید نه مرده نه زنده. ((کیکاوس) در رویان‌بنشست ونایبی‌کافی در دیلمان بنشاند.» کیکاوس آ را که برادرش شهرنوش به‌کابین‌خواهرشاه غازی داده بود بضمان باز گر اولیاءالله دراین‌باب مینویسد:

«املاك مهری را از الیش رود تا سیاه رزد به مبلغ بیست‌وچهار هزار دینار ازشاه غازی رستم بضمان بستاند و هرهفته‌ای به روزیکشنبه به قسط به آمل ادا میکرد.»

کیکاوس «مدتی دررویان باتمکین تمام نشسته بود وباشاه غازی‌رستم هیچ مخالفت نکرد. عاقبت آن موافقت به مخالفت انجامید ودرآن میانه وقایع بسیارحادث شد.» سبب مخالفت کیکاوس باشاه غازی چنین‌بود:

پس از گرفتارشدن سلطان سنجر سلجوقی (۲٤ ذی‌الحجه ۵۱۱ ــ ۵۵۲ هجری) بدست غزان ، آتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ هجری) قاصد فرستاد ازشاه غازی « مدد درخواست کرد تا باغزان مصاف کند . . . شاه غازی . . . سی‌هزار سوار وپیاده جمع کرد از گیل ودیلم ورویان ولارجان ودماوند و قطران‌و کبودجامه و استرآباد وروی بدهستان نهاد .غزان‌پیش اوفرستادند که‌سلطان‌اتسز درمقام‌هزار اسف به‌سی‌فرسنگ خوارزم بگذشت. توزحمت مکش‌تاحدود نیشابور به تومسلم میداریم زحمت مامده وبه سلامت‌باز گرد اصفهبدشاه غازی به‌سخن ایشان التفات نکرد و گفت من به نیت غزاآمده‌ام باز نمیگردم . برفت تا کــه مصاف پیوستند . استندار کیکاوس ولارجــان مرزبان ، آن روز باتمامت حشم رویان و قصران ودماوند برمیسرهٔ لشکر بودند . به عاقبت غزان غالب شدند و هزیمت براهل طبرستان افتاد وهزار مرد ازایشان بیرون آمد ، باقی همه تلف شدند . بزرگان هر یکی بطرفی بیرون رفتند . »

«دیگرباره اهل‌طبرستان اتفاق کردند و دوازده هزار مرد جمع گشته روی به‌خراسان نهادند . درراه خبررسید که مؤیدآیبه(ازسرداران سلاطین سلجوقی و امیرخراسان) ، سلطان سنجررا ازمیان لشکربدزدید وبرتخت نشاند وغزان باماوراء النهرشدند . ملك شاه غازی بااهل طبرستان به‌پایان قلعه مهره‌بن ومنصوره کوه رفت وهشت ماه محــاصره میداد تــا مستخلص گردانید. تمامت ولایت بسطام ودامغان‌باتصرف دیوان خود گرفت . دروقت

محاصرهٔ قلعه اینجماعت درزحمت بودند. فخرالدوله گرشاسف کبود جا؛
بنابرآنکه زن پسر (پسرزن) تاج‌الملوك بود ، پیوسته با شاه غازی ر
کدورت دردل داشت واورا با استندار کیکاوس اتحاد بود . روزی درآ
محاصره آمد و گفت ، ملکشاه غازی طمع درملك خراسان کرد . توحا
رویان زمینی ومن‌حاکم کشواره‌ام . همه روز زحمت ما میدهد . مااز‌دس
بیگار اوبستوه آمدیم وطاقت ما برسید . یك روز ازعیش پادشاهی خود
راتمتعی نیست . عاقبت یا درلشکر کشته شویم یا بدست ترکان گرفتارآ
اگرکار اوبه مراد است ملك ما زیادت نمیشود وا گراورا خللی میرس
خرابی ماست . چه لازم است که درچنین سروقتی ، ماتنعم وپادشاهی خو
رها کنیم و دردنبال اوافتاده به شورهٔ دهستان شمشیر زنیم . اورا این هـ
لشکر کشی بواسطه مادو کس میسر است . اگر من با اوآن طرف کشوا
مخالفت کنم وتواین‌طرف‌رویان دست براو دراز کنی اوهر گز از کوهستا
بیرون‌نتواندآمدن وبه‌ضرورت‌اورا باساری وآن‌نواحی‌بباید ساخت.وآن
امکان‌داشت‌دراین‌باب تقریر کرد.استندارپرسید که‌صلاح‌چیست. فخرالدو
گفت،صلاح‌درآن‌است که‌توآمل‌وآن‌نواحی به‌دست‌فرو گیری‌ومن‌استرآ
با تصرف خود گیرم وازهردو طرف اورا زحمت دهیم وخود را اززحمت
خلاص کنیم. استندار کیکاوس با قاضی سروم که قاضی‌رویـان بود درا
باب مشاورت کرد و این سروم آنست که بدو مثل زنند که سرومی‌داور
قاضی‌اورا رخصت داد ودراین‌باب اورا تحریض کرد. فخرالدوله گرشاسف
استندار کیکاوس دراین باب عهد کردند. چون مراجعت کردند فخرالدو
گرشاسف استرآباد را غارت کرد وبا کلپایگان شد واستندار کیکاوس
آمل‌درآمد وبه قریهٔ خراط کلاته، کوشك‌شاه غازی‌را بسوزانید . حشم‌آ
با او جنگ پیوستند ومصاف کردندتا منهزم گشت وبارویان رفت.ملك ش
غازی ده به بیرون تمیشه حشم فرستاد و کلپایگان را بسوخت وچند کس
ازمعروفان آنجا کردن فرمود زدن وفرزند وقبایل‌فخرالدوله گرشاسف‌را

غارت برده به ساری آوردند وفخرالدوله گرشاسف بگریخت و با قلعه جهی
شد. ملك شاه غازی پسر خود علاءالدوله حسن‌را (که بعدها ازسال ۵۵۸
۵٦۷ هجری جانشین‌او گردید) با معارف مازندران ولشکر بسیار به رویا
فرستاد وفرمود تا استندار را بادست نیاوریدبازنگردید. علاءالدوله لشک
کشیدو به رویان‌آمد استندار کیکاوس بالشکر آراسته‌پیش‌آمد و به سردو
رجه کمین ساختند وازیمین ویساربرلشکر مازندران زدند علاءالدول
حسن را با تمامت لشکر بشکستند و مبارزالدین ارجاسف (سپهسالا
علاءالدوله حسن)را به شمشیرزدند،چنانکه چشم وروی بتراشید وتاآخ
عمرهمچنان اشترمانده بودواصفهبدخورشید ممطیر رابه دست گیربگرفتن
و گویند که خورشید با استندار یکی‌بود وبرای اوجاسوسی‌میکرد. سب
آنکه ملك‌شاه غازی رستم سپهسالاری ازساری تاآمل ازاوباز گرفته‌بود
با برادرش قارن تا برویان داده، ازآن جهت که او اتابك‌گرده بازوبود آ
در سرخس ملاحده کشته بودند . در آن قضیه از او گریخ
بود . او نیز با ملك غدر کرد و پشت بداد تا که دستگیر ش
هیچکس‌بازنگردید مگر گیلی، گیلانشاه نام که هرسال هفتصد دینار سر
جامگی ملك شاه غازی رستم میخورد ، باز گشت و در پیش علاءالدو
حسن به مصاف باستاد تا که او را پاره‌پاره کردند. گیلی دیگر بود او
« ددار گیل » می گفتند علاءالدوله حسن را در پیش داشت و چند موض
باز گردید و جنگ میکرد تا که به دریا کنار به دریا فتاد و به اندك‌مر
اورا در کشتی نشاند و به گیلان برد به خانهٔ سلطان شاه گیل فرود آور
و این لشکربدین معتبری چنان متفرق‌شدند که به‌روز گاری به هم‌رسیدن
و کیکاوس به نوعی این مردم را بشکست که با شاه غازی رستم هیچکس ا
پادشاهان مثل این حرکت نکرده بود.»

پس از این شکست که درسال ۵۵۷ هجری واقع شد شاه غازی برحسـ
وسرداران او که باقی مانده بودند خشم گرفت آنان‌را ازسوار شدن براسـ

مانع شد و گفت « اگر بدانم که یکسال پای در رکاب کرده‌اند یا سلاح در دست گرفته‌اند ... همه را بفرمایم آویخت. »

شاه غازی که بعلت ابتلای بنقرس از راه رفتن بازمانده بود و اورا در محفه بدوش میبردند بر آن شد که با همان حال شخصاً فرماندهی سپاه را بعهده گرفته بجنگ برود. « اول به دیلمان شد و بعد از چند روز به کلار آمد و از آنجا به کوره شیرد درآمد و از کوره شیرد به کجور پیوست و آتش در ولایت نهاد. چنانکه خشك وتر نگذاشت که نسوخت و از آنجا به سرداوی رجه آمد. استندار کیکاوس برهمان طریق که با علاءالدوله حسن کرده بود با جمله سوار وپیاده به راه آمد و کمین‌ها ساخت ومصاف پیوست تا کار سخت شد. لشکر روی بهـزیمت نهادند. اصفهبد پرسید اینجا چه افتاده است. گفتـند لشکر شکسته شد گفت تخت مرا بر زمین نهید تخت بیاوردند و بنهـادند وبنشست و گفت موزه ورانین من را بگیـرید مردم گفتند چه خواهی کردن. گفت ای فلانان شما همه بهزیمت بروید که من اینجا نشسته‌ام تا کیکاوس بیاید و مرا بگیـرد. » با این تدبیرلشکر او بازگشتند وشکست در سپاه استندار کیکاوس افتاد. استندار کس فرستاد نزد شاه غازی که بگوید « آمدی و هرچه دلت خواست کـردی و خوشدل شدی اکنـون هیچ جای صلح است » شاه غازی با بی‌اعتنائی پاسخ گفت و اسیران را بآمل آورد و در بوریا بسته بسوزانید.

استندار خود از کرده پشیمان شد و اهالی او را ملامت میکردند که چرا بدشمنی شاه غازی گرائیده و باعث کشته شدن نفوس و خرابی ولایت شده است. برقاضی سروم که اورا برانگیخته وبدین‌کار ترغیب نمـوده بود خشم گرفت و گفت « می‌دانی که تو مرا چـه فرمودی. اصفهبـد مازندران خویش من‌است. من ازبرادر گریخته پیاده پناه‌با اوردادم. مرا با مدد ولشکر حاکم دیلمان گردانید و پادشاهی کیابزرگ امید بمن داد و سی‌هزاردینار قادری مال دیلمان به من بخشید و بعـد از برادر که مردم بر (ناماورك)

اتفاق کردند مرا مدد کرد ملك برای من بستاند. اکنون بتدبیر تو این فتنه‌ها تولد کرد.» تا عاقبت بفرمود او را بدار مجازات آویختند و این داستان همه‌جا باز گفتند.

بزرگان طبرستان میانجیگری کردند و بنیاد صلح نهادند. اصفهبد گفت که کیکاوس فرزند من است. مردم اورا بر این داشتند. میان ما صلح است بشرط آنکه بگوید که با او در این سخن که بود. کیکاوس حکایت فخرالدوله گرشاسف و بنیاد مخالفت به شرح اعلام کرد. اصفهبد فرستاد که از سر کدورت برخاستم وتجدید عهد کرد وحشرجمع کرده متوجه دیلمان شد به ساحل دریای بنفشه گون (درجائی بنام ونوشه ده که امروزه بنام ونوش است) با همدیگر ملاقات افتاد و کدورت بصفا مبدل شد و استندار قبول کرد که فخرالدوله گرشاسف به عهدهٔ من است من اورا ازقلعه جهینه بریر آورم. «سپس با کمك شاه غازی لشکری آراست و روی بقلعه جهینه نهاد و گرشاسف را با پند و اندرز بزیر آورد.» بعد از آن، میان استندار واو (شاه غازی) اتفاقی هرچه تمامتر بود تا اصفهبد شاه غازی درسال ۵۵۸ هجری به علت نقرس در گذشت.

پس ازشاه غازی پسرش علاءالدوله حسن (۵۵۸-۵۶۷ هجری) جانشین پدر شد. وی دریك سالی که بعلت قهر پدرمقیم «کرکم» بود با کیکاوس طرح دوستی ریخت وبعدازپدر «آن صداقت واخلاص با استندار زیاده گردانید وازاندیشه رودتابه کنس املاك مهری را که استندار به بیست وچهارهزار دینار به ضمان داشت، جمله رابدو بخشید و رود بست را بدومسلم داشت ودرعهد او ایشان را جز موافقت واتفاق نبودی.»

چون علاءالدوله بسال ۵۶۷ هجری در گذشت فرزند او اردشیر ملقب به حسام الدوله (۵۶۷-۶۰۲ هجری) حاکم طبرستان شد. وی «استندار کیکاوس را پدرخواندی وبی رأی ومشورت وفرمان اوکاری نکردی.»

مؤیدآیبه بسال ۵۶۸ هجری (درزمان ارسلان‌شاه سلجوقی ۵۵۶-۵۷۳ هجری)

پس‌ازاطلاع ازدر گذشت‌علاءالدوله‌حسن باوندی «بالشکر خراسان‌آهنگ
مازندران کردوسلطان‌شاه(پسرایل‌ارسلان-٥٦٨-١٢ربیع‌الاول٥٨٩ هجری)
راباامر اوحشم‌خوارزم بیاوردو به ساری رسید.»

« ملك اردشیر ازآرم به اردل شد. سلطان شاه ومؤید رسول‌فرستادند
پیش اردشیر که اگرپدرت مرده است، من‌دختر به‌تومیدهم وبرای‌توشمشیر
میزنم ، الا بیرون تمیشه زمین می‌باید دادن . ملك اردشیر گفت که جواب
این سخن استندار کیکاوس را میباید گفت . استندار حاضر شد و قاصد ر
گفت که سخن ادا کن . چون قاصد سخن ادا کرد ، کیکاوس گفت که مؤید
را بگوی که تو می‌پنداری ماترك ندیده‌ایم ، یا این مردم همانند که تو ب
تمیشه با ایشان در عهد علاءالدوله حسن مصاف کردی . آن مردی صاحب
تهوربود مردم ازصحبت اونفوربودند . امروزاین مردنوجوان‌است وبه‌عط
ومکارم اخلاق ، دل‌های همه‌طبرستان صید کرده است . هیچ‌آفریده به‌جار
با اومضایقه نمیکنند. به‌حرمت باز گرد وباخراسان رووا گرنه‌مرا کیکاوس
استندار گویند . به خدائی خدا که با پنجاه هزار مرد گیل ودیلم به تمیشه
آیم وترا باتوبازنمایم این مردم‌آن وقت دیگر بودند و امروز دیگرند
هیچ پادشاهی به عنف بامابرنیاید . امروز ازسپاه‌گیلان تا دهستان تمامت
ملوك و امرا و اسفهبدان‌یك‌دل‌شده‌اند ودل وجان برمتابعت‌وولا و مطاوعت
وهوای این مرد نهاده ، سخن من بشنو وبه‌عزت بازگرد والا من پیساپی ب
سواران گیل ودیلم به تومیرسم . اکنون مردانه باش . قاصدبازگشت‌وپیغا
استنداربگفت . مؤید با فردا کوچ کرد وتا ازتمیشه بدرنرفت، فرودنیامد
وبدین ترتیب بتدبیر کیکاوس لشکروی بخراسان بازگشت و باری دیگر
ترکان نتوانستند برمازندران و رویان و گیل ودیلم چیره شوند .

اکنون دیگر کیکاوس «مردی پیروروز گار یافته‌بود». حق‌ناشناسی‌ها:
اردشیر را نادیده میگرفت « چندانکه ملك اردشیر از سر غرور جوانی

اعجاب سلطنت درشتی می کرد، استندارازسر کفایت پیری‌ودرایت‌وتجارب، رفق ومدارا می‌نمود .»

کیکاوس را پسری بود بنام جستان « که در استنداران مثل او مردی به سواری ونمك نفسی وپاك اعتقادی ، کسی‌دیگرنبود .» این‌پسردرروزگار پدر «بسرای آخرت نقل کرد و از او پسری یکساله (زرین کمردوم) که ابوالملوك است بازماند . کیکاوس را جهان روشن تاریك شد و در مصیبت پسرجزعها نمود وعنان صبرازدست بداد . ملك اردشیربه خط خودتعزیت‌نامه‌ای بنوشت وعزالدین گرشاسف را که ازاعاظم معارف طبرستان بود با تمامت اسفهبدان به رویان فرستاد وباآن عزا موافقت کرد ودرآن‌باب‌بسی مروت بجای آورد واستندار را بمصادقت و موافقت و استمالت و دلگرمی مستظهر گردانید . استندار را هم ازاین معنی‌تسلی‌خاطر بادید آمد . بوقت مراجعت این بزرگان ، عزالدین گرشاسف راگفت که خداوند ملك‌الملوك را بگوی که من وپدران من ، این خانه را به‌پشتی واستظهارشما داشتیم . اکنون مرا فرزندی نماند، جزاین طفل او رابتوسپردم اگربماند...دختری را بنام این فرزند باز کن تا روان من از تو خوشنود باشد . این سخن را برملك اردشیر عرضه کردند . قبول کرد که به وقت ومدت ، این تمنا راوفا کند وفرزندی را نامزد او کرد . استندار خوشدل و خوشنود گشت اما در مصیبت پسر رنجور شد و ضعف بر ضعف بیفزود « تا در سال ۵۷۲ هجری درگذشت اولیاءالله و ظهیرالدین و نویسندگان بعد مدت فرمانروائی او را سی‌وهفت سال و وفات اورا ۵۶۰ هجری ذکر کرده‌اند . اما چون وی در سال ۵۳۵ هجری بحکمرانی رسیده است باید وفات اوبسال ۵۷۲ واقع‌شده باشد . مؤید این مطلب آنستکه علاءالدوله حسن پسرشاه غازی که ذکراو گذشت تا ۵۶۷ هجری در قید حیات‌بوده و استندار کیکاوس چند سال با

فرزندش حسام‌الدوله اردشیر نیز معاصر بوده و باو در تدبیر ملك یاری مینموده است .

ابن اسفندیار مینویسد استندار کیکاوس بـر مذهب سید ابوالحسین احمدالمؤید علوی ، متوفی بسال ٤۲۱ هجری ، بوده است.[۲۳]

۲۳ـ معجم‌الانساب ۲۹۱-۲۹۳-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۳
ـ جهان‌آرا ۱۸٤
ـ اولیاءالله ۱۲۷تا۱٤۳
ـ مازندران واسترآباد ۱۹۲
ـ طبقات سلاطین ۱۳۵-۱٦۱
ـ ابن اسفندیار ۱۰۸
ـ ظهیرالدین ۱۷تا۲۵-۱۵۹

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

مسألهٔ هرموز در روابط ایران و پرتغال

«قسمت دوم»

گراور شماره ۱۰ــ ابتدای نامه تورانشاه به پادشاه پرتغال
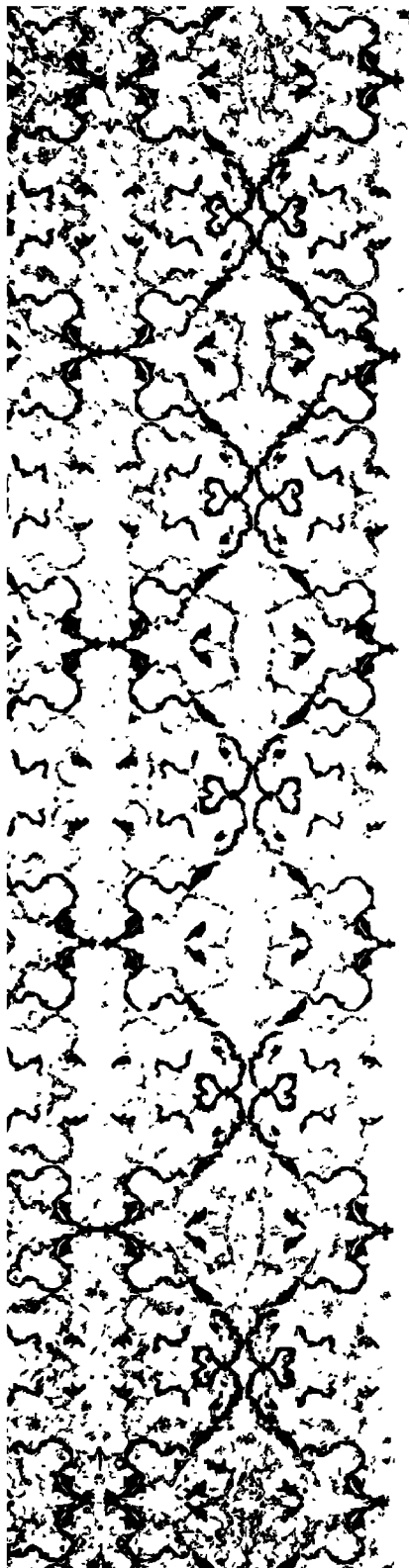
بالاخره آتش این اغتشاشها آنچنان بالا گرفت که بسیاری از پرتغالیها به‌قتل رسیدند ولی در گیرودار این اوضاع امرای لحسا وبحرین از گرفتاری پرتغالیها وازضعف وفتوری که در دربار هرموز مشهود بود، استفاده کرده ، به‌اندیشه استقلال ، برخاستند (۹۲۷ هـ . ق) [۱۲۰] وازآن میان غائله امیربحرین کـه مدارك پرتغالی نام اورا مکرم نوشته‌اند ، شدیدتر بود ولی آنتونیو - کوری را Antonio Correira فرمانده پرتغالی هرموز بالاخره بـه غائله اوخاتمه داد (شعبان ۹۲۷ برابر با ژوئیه ۱۵۲۱) وبحرین به رئیس شرف‌الدین پسر رئیس نورالدین وزیرواگذار گردید و کمی بعد قطیف نیزسرجمع متعلقات اوشد [۱۲۱]

متعاقب این وقـایع ، می‌بینیم تـورانشاه نیزعلیه استیلای پرتغالیها ، با شورشیان خلیج ، همصدا می‌شود و درتوجیه این وضع می‌توان‌چنین تصور کرد که ظاهراً توفیقهائی که پرتغالیها دررفع آشوبها، بدست‌آورده بودند، موجب افزایش غرور آنها شده بود وبرفشار سختگیریهای خود افزوده بودند

به هرحال تورانشاه برای اینکه هرموز وقلمرو آنـرا از سلطه واستیلای پرتغالیها آزاد کند درنهان مقدمات کاررا فراهم ساخت وبا عمال ایرانی خود در کرانه هـای خلیج فارس قرار گذاشت در روز معینی به پادگـانها و قلعه های پرتغالیها حمله نمایند. [۱۲۲] پرتغالیها با آنکه از این توطئه آگاه شده

۱۲۰ـ باروس : بخش سوم . کتاب ششم . فصل سوم (نقل از تلخیص ماتوش ص ۱۸۰)

۱۲۱ـ کاستان یدا : کتاب پنجم فصول ۵۸تا۶۰ (نقل از تلخیص ماتوش ص ۱۸۵)

۱۲۲ـ اقبال ص ۶۲ـ۶۳

بودند[۱۲۳] به‌تصور اینکه تورانشاه دست بچنین کاری نخواهد زد ، غافل ماندندتاآنکه در روزموعود تورانشاه قلعه‌واستحکامات پرتغالیان هرموز را محاصره کرد وجمعی از پرتغالیها در این واقعه کشته شدند (آخر ذی‌حجه ۹۲۷ هجری)[۱۲۴] دربحرین وصحار وقلهات نیز باپرتغالیها به همین ترتیب رفتار شد ولی‌در مسقط، شیخ‌راشدبن احمد[۱۲۵] که ازاعراب آنجا بود باحمایت وطرفداری ازپرتغالیها ، به فیم ایرانیان خیانت کرد وچون از ترس رئیس دلاور شاه حکمران ایرانی قلهات جرأت ماندن در

۱۲۳ـ رك به‌سند شماره ۱۵ دراین‌کتاب‌که قسمتی ازآنرا نیز در این سفر نقل‌کرده‌ام (ص ۲۹) . دراین‌گزارش نویسنده نوشته است : «چون بنده‌کمرس باغلامان پادشاه پرتگال قول کرده بودیم که هرموز که واقع می‌شده حرکتمان دمار می‌بودیم . تا زمان پادشاه تورانشاه . بیستم که جنگ بکنند . بنده کمرس را خبرشد باکپتان گفتم . سخن بنده کمرس قبول کردند ، جنگ واقع‌شد. وشاه تورانشاه بنده را گرفت وقید کرد میخواست که قتل کند . خدای تعالی رحم فرموده . خلاص شدم » (اصل این‌نامه بامشخصات TT: D. O. I در آرشیو ملی لیسبون ضبط است) .

۱۲۴ـ اقبال ص ۶۲ـ۶۳ وفلسفی ص۲۱ وکاستنان‌یدا . کتاب پنجم فصل ۸۲ تا ۸۶

۱۲۵ـ اقبال نام این شخص را رشید نوشته است(ص۶۲و۶۷) ولی اسناد آرشیو پرتغال آنرا «راشد» ضبط‌کرده‌اند ازجمله چندین نامه به‌عربی و فارسی از خود اوست‌که به‌پادشاه پرتغال نوشته و درپایان آنها امضاءکرده است . «من‌عبدالملوك راشدبن‌احمد» و «اقل‌الخدم والممالیك راشدبن احمد مسقطی» (سندهای شماره ۷۹و۸۲و۸۸ در مجموعهٔ اسناد شرقی TT: D.O. که‌بشماره‌های۲۴و۳۶و۳۷ در ضمایم این کتاب آمده است .)

مسقطرا نداشت ،پیش ازآنکه پرتغالیها به‌مسقط وقلهات‌برسند، مسقط را خالی کرده گریخت .

خبرشورش ایرانیان‌چون به هند رسید ، نایب‌السلطنه‌هند، برادر خود لوئیزدومنزش Luiz de Menezes را در ربیع‌الثانی ۹۲۸باچند کشتی‌جنگی به‌خلیج عمان‌وفارس‌فرستادو کشتی‌های پرتغالی با همکاری شیخ راشد که باتکاء پرتغالیها به مسقط بازگشته بود و دوتن دیگر از شیوخ‌خائن صحار به نامهای سلطان‌بن مسعود و حسین‌بن سعد . توانستند مسقط وصحار را مجدداً تصرف نمایند ودلاور شاه در این واقعه کشته شد [126]

بدین‌ترتیب‌پرتغالیهابار دیگر مسقط وقلهات‌وصحار رانصرف کردندوعازم هرموز شدند. اما هرگزنتوانستندافتخارات ناشی ازمبارزات‌میهن‌پرستانه‌ودلاوریهای‌رئیس‌دلاورشاه وتدابیر وزیر اوخواجه‌زین‌الدین‌وهمچنین‌ازخودگذشتگیهای‌رئیس‌شهاب‌الدین حکمران ایرانی صحار را [127] از صفحه تاریخ محو نمایند

خبر تصرف مسقط وصحار وخیانت شیوخ آنجا وهمچنین نزدیك‌شدن کشتی‌های‌پرتغالی به‌هرموز، بنیان ارادهٔتورانشاه‌را متزلزل ساخت وچون دیگر تاب مقاومت را در خود نمی‌دید ، برای آنکه « هرموز آباد بدست پرتغالیها نیفتد ، شهررا آتش زد وهرموز ، چهار شبانه روز درآتش می‌سوخت » [128]

بعداز آتش زدن هرموز ، تورانشاه ورئیس شرف‌الدین به

۱۲۶ــ اقبال : ص ٦٤

۱۲۷ــ برای‌آگاهی بیشتر از این‌وقایع به‌اقبال : ص٦٤ــ٦٥ رجوع کنید .

۱۲۸ــ همان مدرك ص ٦٥ وفلسفی : ص ۲۱

جزیرهٔ قشم فرار کردند و در آنجا نورانشاه بدست رئیس شرف‌الدین بقتل رسید [129]

درمدارك پرتغالی، از قیام نورانشاه بصورت یك « خیانت » نسبت به‌دولت پرتغال یاد شده‌است [130] وحال آنکه دیدیم‌قیام نورانشاه، یك جنبش ملی و آزادیخواهی ایرانیان‌علیه استیلای بیگانگان بوده است

ونورانشاه برای آنکه دست پرتغالیها را ازقلمرو هرموز وخلیج فارس کوتاه سازد، قراردادی را که روزی بزور توپ و تفنگ به برادرش وبه خود او تحمیل شده بود، نادیده گرفت بنابراین اطلاق عنوان «خیانت» بر جنبشی اصیل وملی، جز متمسك وبهانه‌ئی که به استناد آن، پرتغالیها، می‌خواستند مبانی وپایه های نفوذ و قدرت خودرا استوارتر کنند چیزی نبوده است.

علت قتل نورانشاه بدست رئیس شرف‌الدین بن نورالدین وزیراو، که در مبارزات علیه پرتغالیها نیز باوی هم عقیده و همگام بود ازنکاتیست که درحال حاضر به علت نبودن مدارك کافی، مبهم مانده است بخصوص که می‌دانیم این شرف‌الدین

۱۲۹ــ کاستان‌بدا : کتاب پنجم ، فصل ۸۶تا۸۸ وفلسفی ص۲۱ و اقبال : ص ۶۵

۱۳۰ــ از جمله این مدارك قراردادی استکه بعد ازکشته شدن نورانشاه وبه سلطنت رسیدن برادرزاده‌اش محمدشاه میان نایب‌ــ السلطنه هندوستان و محمد شاه بسته شده (رمضان ۹۲۹ هجری برابر با ژوئیه ۱۵۲۳) وعکس قسمتی ازآنرا دراین کتاب به‌چاپ رسانیده‌ایم (گراوور۱۱) . پرفسور ماتوش نیز خلاصه این قرارداد را در فهرست خودآورده است (ص۱۹۵و۲۱۲)

خود بعدها درزمان پادشاهی محمدشاه، برادرزاده تورانشاه، ازمخالفان سرسخت پرتغالیها بوده وسرانجام هم اورا دستگیر وبه لیسبون تبعید کردند.

سلطان محمدشاه اول (۹۴۰ــ۹۲۸ ه.ق)

به‌هرحال هرموز باز به تصرف پرتغالیها درآمدو به جای نورانشاه، محمد شاه پسر سیف‌الدین ابانصر شاه که سیزده سال بیشتر نداشت به پادشاهی هرموز انتخاب شد [۱۳۱] و رئیس شرف‌بن‌نورالدین، مقام وزارت اورا یافت.

دراین روزها سفیری هم‌ازجانب شاه‌اسماعیل به‌هرموز آمد وازجانب پادشاه ایران، مالیات عقب‌افتاده سالهائی را که هنوز پرتغالیها به‌هرموز نیامده‌بودند مطالبه نمودو برای اینکه امیرهرموز را به‌پرداخت مطالبات معوقه مجبورسازد ازعبورکاروانهائی که از کرمان وخراسان وفارس به‌هرموز می‌رفتند جلوگیری کرد. [۱۳۲]

امیر هرموز نیز که درمحاصره بازرگانی قرار گرفته بود، ازپرداخت عوارض ومالیات به پرتغالیها خودداری کردومتعذر به محاصره اقتصادی به‌وسیلهٔ ایران شد.

مقارن این اوضاع دم دوارت دومنزش Dom Duarte de Menezes فرمانده جدید هرموز به خلیج فارس رسید و از ورود سفیر شاه‌اسماعیل وتصمیم پادشاه هرموز اطلاع یافت‌ولی برای اینکه توفیقهائی که بازحمت بسیار بدست آمده بود، از دست نرود مصلحت در این دید از دعاوی دولت پرتغال نسبت به مطالبات معوقه صرف‌نظر کنند وبراین‌اساس با امیرهرموزقراردادجدیدی

۱۳۱ــ اقبال: ص ٦٥

۱۳۲ــ گلبنکیان: مقدمهٔ ترجمه سفرنامه لاسردا، ص ٢٦

بست وسپس سفیری نیز به‌دربار شاه اسماعیل‌فرستاد .

این سفیر که‌نامش شوالیه بالتازار پسوآ Baltazar Pessoa و از خاندان پادشاهی پرتغال بود . در رأس هیأتی مرکب از بیست نفر درتاریخ اول سپتامبر ۱۵۲۳(۲۰ شوال۹۲۹)ازهرموز به مقصد دربارشاه اسماعیل حرکت کرد ودرماه جمادی‌الاول ـ ۹۳۰ (مارس ۱۵۲٤) در تبریز به‌حضورشاه اسماعیل رسید.[۱۳۳]

ورود این‌هیأت‌چون مصادف با ایام نورور بود.شاه‌اسماعیل آنها را بحضور درمراسم جشن نوروزی‌دعوت کرد وهدایائی‌را که فرماندار هند و امیر هرموز فرستاده بودند پذیرفت ولی فرصتی به سفیر نداد که موضوع ومنظور سفارت‌خودرادرمیان بگذارد

بالتازار بسبب اینکه‌شاه‌اسماعیل عازم‌اردبیل‌بود، در رکاب شاه اسماعیل به اردبیل رفت در اردبیل شاه اسماعیل سخت بیمار شد و طولی هم نکشید که در همانجا درگذشت (اواسط رجب ۹۳۰ برابر با مه ۱۵۲٤) وچند روزبعد شاه طهماسب اول پسرش در اردوگاه تبریز به‌تخت سلطنت نشست (۱۹ رجب).

بالتازار ناچار خود را به تبریز رسانید تا شاید مأموریت خود را انجام دهد اما علیرغم تمام تلاشهایش توفیقی بدست نیاورد ، زیرا شاه طهماسب رسیدگی به سایر امور را واجبتر وبرمأموریت سفیرپرتغال مقدم تشخیص داده بود .[۱۳٤]

هنگامی که هیأت سفارت پرتغال در اردبیل و تبریز بود ، دم دوارت دومنزش موفق شد براساس قرار دادی که آلبوکرک

۱۳۳ـ گلبنگیان : مقدمهٔ سفرنامهٔ لاسردا ص ۲٦

۱۳٤ـ همان مدرك و همان صفحه

با سیف‌الدین ابانصر بسته بود، قراردادی با محمد شاه منعقد سازد. این قرارداد در دوم رمضان ۹۲۹ (۱۵ ژوئیه ۱۵۲۳) بسته شد و شامل موادی به این شرح بود:[۱۳۵]

۱ـ قلمرو هرموز متعلق به پادشاه پرتغال خواهد بود و محمدشاه ازجانب پادشاه پرتغال درهرموز سلطنت‌خواهد کرد.

۲ـ محمد شاه هرسال‌مبلغ ٦٠ هزار اشرفی به‌عنوان‌خراج بـه پادشاه پرتغال بپردازد ولی اگـر در ورود مال‌التجاره از گجرات و کمبائی به هرموز وقفه وتعطیلی حاصل شودبیست و پنجهزار اشرفی ازاین مبلغ کمتر پرداخت می‌شود

۳ـ کلیه مسیحیان پرتغالی که به‌دین اسلام در آمـده‌اند به دولت پرتغال تسلیم شوند.

٤ـ اتباع پـادشاه هرموز باستثنای مقامات رسمی. نبـاید اسلحه داشته باشند.

٥ـ پادشاه هرموز، جز برای نگهبانی و خدمات دربار و کاخ سلطنتی خود، نباید نیروی نظامی داشته باشد

٦ـ پادشاه پرتغال ازپادشاه هرموز دربرابر هر گونه‌تجاوز دشمن خارجی حمایت خواهد کرد (کلیشه ۱۱)

قرارداد مزبور به‌زبان فارسی منعقدشده وبه‌امضای محمد‌شاه و رئیس شرف‌الدین وزیر او رسیده بود ولی امـروز فقط

۱۳۵ـ ما مواد این‌قرارداد را با استفاده ازراهنمائی‌های آقای ژوزه پری را مدیرآرشیو ملی‌لیسبون وخلاصه‌ای که پروفسور مانوش در فهرست خود آورده و همچنین ازروی نامه‌ای فارسی‌که محمد شاه به پادشاه پرتغال نوشته و اصل آن موجود است (سند شماره ۸ دراین‌کتاب) تنظیم و تکمیل کردیم.

گراور شماره ۱۱

صفحه اول قرارداد محمدشاه با دم‌دوارت دومنزش

سوادی از ترجمه پرتغالی آن دردست است.[۱۳۶]

متعاقب این احوال دم جوانو سوم پادشاه پرتغال نیز نامه‌ای مبنی بر تفویض سلطنت هرموز به محمد شاه فرستاد که ترجمه آن چنین است:

«رضایت خاطر ومیل ما براین است که بنام خود پادشاهی هرموز وقلمرو ومملکت هرموز وشهرها وقلاع آنجا را همانگونه که آنرا پیش از این به پدر شما داده بودیم به شخص شما تفویض نمائیم زیرا همیشه منظور نظر ما بوده هرچیزی را به کسی که آن چیز متعلق به اوست داده باشیم.»

درنامه مزبور به رئیس شرف الدین وزیر هرموز و به فرماندار هرموز ومأموران وخدمتگزاران وساکنان هرموز نیز تأکید شده بود که مطیع فرمان محمدشاه باشند و درهمه امور او را یاری و کمك کنند.[۱۳۷]

اما این قرارها ودستورات نه تنها مانع اجحافات وسختگیریهای مأموران پرتغالی که درهرموز بودند نشد بلکه هرروز بعنوان وبهانه‌ای تازه، مطالبه مبلغی اضافه نیز می کردند وفشار وتحمیلی بیشتر وارد می‌ساختند.

نامه‌های متعددی که ازجانب محمدشاه ووزیر اورئیس شرف دردست است حاکی از این نکات می‌باشد.

دراین نامه‌ها، محمدشاه به خرابی وضع مالی هرموز، کم‌شدن

۱۳۶ــ آرشیو ملی لیسبون TT: CC. II-109-13 وخلاصهٔ آن در فهرست ماتوش ص ۱۵۹

۱۳۷ــ آرشیو ملی لیسبون TT: G II-11-1 وخلاصه آن در فهرست ماتوش ص ۱۶۰

عوایدآنجا وافزایش روزافزون مالیات وفشار و تحمیلات عمال پرتغالی به تفصیل‌ومکرر، اشاره نموده است.[138]

اینك قسمتی از یکی ازنامه‌های مزبور را که خود حاوی شرح وقایعی مربوط به‌این زمان است دراینجا نقل میکنیم

« . مدت پنج سال شده که مال به‌بنکسار[139] کمترمیرسد و من‌الجمله‌دوسال‌است که‌بواسطه‌مخالفت گوجرات و کنبائی[140] مطلقاً محصول از کمبائی و گوجرات به بنکسار نیامده و مال مقرره آن صاحب بهم نرسیده وانفعالی بسیار دروصول‌مال مقرره دست داده وخود دراخراجات‌خاصه وملك وصادر ووارد مانده ودرین‌باب‌خرابی‌وپریشانی‌بسیار واقع‌است وصورت‌احوال چنان است که کپتن نمران[141] که اول آمده‌اند وازجانب آن صاحب،مال‌مقرر به‌مد نموده‌اند، مثل‌افانش‌البکرك[142]وآنتونی سلدان[143]و ، عهدو شرط وقول وقرار بدین‌حدمتکار نموده‌اند که هر گاه مخالفت گوجرات و کنبائی دست دهد، مال مقرره‌به بیش از بیست وپنجهرار اشرفیه نطلبند ونستانند وبدینموجب

۱۳۸ــ رك به‌اسناد شماره ۸ تا ۱۰ در ضمیمه کتاب .

۱۳۹ــ بر وزن بنکدار ، محل‌رمیدانی بوده که کالاهای تجارتی به‌آنجا وارد واز آنجا صادر می‌شده وازطرف پادشاه هرموز و پرتغالیها مأمورانی برای رسیدگی به‌واردات و صادرات درآنجا حضور داشته وبرحسب قرارومعمول . عوارضی دریافت می‌کرده‌اند ودر حقیقت می‌توان گفت بنکسار به‌اصطلاح امروز اداره‌کمرك بوده است .

۱٤۰ــ منظور گجرات و Cambay کشورهای جمعی هندوستان است .

۱٤۱ــ کپتن نمر که‌تحریف شده‌کاپیتن دماراست معادل دریادارفارسی میباشد .

۱٤۲ــ مقصود آلفونس دالبوکرك است .

۱٤۳ــ Antony Saldanha

قولنامه نوشته‌اند ودرفیطوریهٔ[144] جرون سپرده‌اندونیز همان زمان قول وعهد نموده‌اند که اگر مخالفی طمع درملك کند ما جرأتی نماید، مطلقاً منع و دفع ایشان برعساکر فرنگ باشد واکنون دوسه سال است که این حکایات هردو دست داده واز کنبائی و گوجرات یك دینار مال به بنکسار نیامده وحاکم‌لار درین سال لشکر کران فرستاده ودرنخلستان و بستان آمده‌اند ونزول نموده‌اند وبنادر [نام دوبندر ناخوانا ونامعلـوم] هردو سوخته‌اند ودرفکر قلعه وممالك‌اند که مسخرنمایند وبعدازآن دراندیشه جلبه[145] گرفتن وفکراندرون آمدن شوند.

چون احوال بدین مرتبه رسیده وکار مشکل شده واجب و لازم دانسته ومجدداً همت عرضه داشت کرده که‌البته البته‌درین ابواب‌عنایت ومرحمت‌فرمایند وبدستوری که و کلاءآن صاحب، عهد وقول کرده‌اند وخط‌ازفیطوریه سپرده‌اند. من‌بعد حکم‌جرم وفرمان اعلی صادرفرمایند که مال‌مقرر زیاده از بیست‌وپنجهزار اشرفیه‌نطلبندونستانند وهردشمنی که خرابی ملك‌نماید وطمع کند، بموجب قولنامه کپتن تمران منع ودفع ایشان برعساکر آنصاحب باشد....»[146] (گراوورهای ۱۲و۱۳)

مقارن این احوال‌درایران، شاه طهماسب که تازه به سلطنت رسیده بود (۹۳۰-۹۸۴) سرگرم مسائل مهمتری درداخل کشور بود و نمی‌توانست به مسأله هرموز بپردازد و رئیس شرف و

۱۴۴- Feitori ، تشکیلات مالی پرتغالیها بوده است

۱۴۵- نوعی قایق

۱۴۶- آرشیو ملی لیسبون : TT: D. O. 29 برای متن کامل این‌نامه به سند شماره ۸ در ضمیمه این‌کتاب رجوع شود .
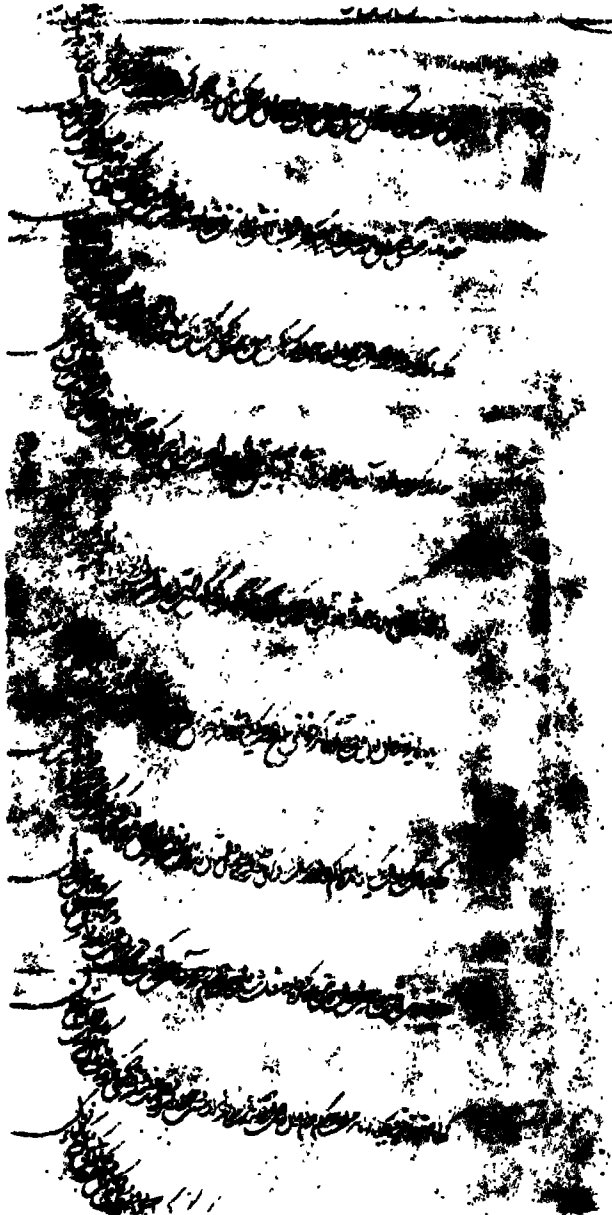
گراور شمارهٔ ۱۲ — قسمت میانی نامه سلطان محمدشاه

گراور شمارهٔ ۱۳ – پایان نامه سلطان محمدشاه و اثر مهراو

محمدشاه هم که از سختگیریهای پرتغالیها به تنگ آمده بودند ناچار به سلطان عثمانی متوجه شدند.

درمورد این سیاست محمدشاه و رئیس شرف الدین، چهار سند به زبان فارسی و مقدار معتنابهی نیز به زبان پرتغالی، در آرشیو ملی لسبون موجود است مدارک فارسی شامل دونامه ازطرف رئیس شرف الدین، یکی به سلطان سلیمان اول پادشاه عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ھ.ق) و دیگری به سلیمان پاشا، پاشای مصر است که چون بدست دوتن از ایادی پرتغالیها موسوم به پیر کمال لاری و لهرسب بن محمود شاه افتاد، هرگز به دست آنها نرسید و دو مدرک دیگر نامه هائیست از همین اشخاص که نامه های مزبور را به دست آورده بودند. دراین دونامه. جزئیات اقدامات و نیرنگهائی که برای بدست آوردن نامه های رئیس شرف الدین به کار رفته بود، تشریح شده است.[147] امااین مدارك تا سال ۹۳۵ به دست پرتغالیها نرسیده بود واطلاعات آنها از اقدامات پادشاه هرموز و وزیر او منحصر به حدس واستنباط می بود تا اینکه پس از وقوع یك سلسله حوادث. درسال ۹۳۵ نامه های مزبور به دست پرتغالیها رسید وما از آن بازصحبت خواهیم کرد.

۱۴۷ـ سه نامه از این چهارنامه درمجموعهٔ مکاتبات نایب السلطنه های هند Cartas do Vice - Reis d'India با علامت اختصاری C. V. R. ونامهٔ چهارم در مجموعهٔ مدارك شرقی D. O. است:

نامه رئیس شرف الدین به سلطان عثمانی بشماره ۸۲

نامهٔ رئیس شرف الدین به پاشای عثمانی بشماره ۱۶۰ C.V.R.

نامهٔ لهرسب بن محمودشاه به پادشاه پرتغال بشماره ۶ C. V. R

نامهٔ پیرکمال لاری به پادشاه پرتغال بشماره ۹۴ D.O.

برای آگاهی از متن این مدارك به اسناد شماره ۱۱ تا ۱۴ درضمیمهٔ کتاب رجوع شود.

تاریخ هرموز از نظر توالی و ترتیب حوادث، دراین روزها اندکی مغشوش و درهم است. مورخان پرتغالی، ترتیب وقایع را یکسان ضبط نکرده‌اند[۱۴۸] ولی قدرمسلم این است که دراین ایام، وقایعی، بدون آنکه از تقدم و تأخر آنها، گفتگو کنیم، به شرح زیر روی داده است.

اختلافات شدیدی میان حکومت هرموز و پرتغالیهای هرموز پدید آمده بود و پرتغالیها روز بروز بر سختگیری‌ها و اجحافات خود درهرموز می‌افزودند[۱۴۹] و به‌این سبب، محمدشاه از اجحافات عمال پرتغالی وازدیو گودوماو Diogo de Melo فرمانده قلعه هرموز، به‌نایب‌السلطنه پرتغال درهند، شکایت کرد. ولی پیش از آنکه پاسخی از نایب‌السلطنه برسد محمد شاه، دیو گودوماو را که برای قتل رئیس شرف‌الدین بارئیس احمد عم او همداستان شده بود زندانی کرد[۱۵۰] وشرح واقعه راخود درنامه‌ای که به‌خط

۱۴۸ــ ر. ك. به کتاب ماتوش که فهرست موضوعهای مندرج درکتابهای باروس، کاستان بدا، کوری‌یاوآندرادا را به ترتیب در صفحات ۱۸۰ و ۱۸۵ و ۲۰۸ و ۲۱۳ بدست داده است.

۱۴۹ــ دریکی از اسناد مربوط بابن زمان، دراین خصوص چنین نوشته شده است. «کپیتانان مال خود به ایسان (یعنی رعیت و اهالی هرموز) به طرح می‌دادند وایسان نقصان کلی می‌کرد[ند] وهر نقصان که بایشان می‌شد سوداگران و رعیت از مال خود میدادند. ازاین سبب همه، روی در تفرقه داشتند» (TT: D.O. 36- برای متن‌کامل این نامه به سند شمارهٔ ۲۹ در ضمیمه این کتاب رجوع شود).

۱۵۰ــ رئیس احمد، برادر رئیس نورالدین، رقیب خواجه عطا ووزیر سیف‌الدین ابانصرو تورانشاه، بود و همان کسی است که در زمان تورانشاه حکمرانی مسقط داشت و به اندیشه پادشاهی هرموز، هرموز را تصرف و و تورانشاه را زندانی کرد ولی آلبوکرك او را وادار به‌آزاد ساختن تورانشاه و ترك هرموز نمود (ر. ك به ص ۵۵ در همین کتاب)

پرتغالی ومهور به مهراوست (کلیشه ۱۴) برای پادشاه پرتغال فرستاد [۱۵۱] در همین روزها مردم قلهات و مسقط نیز برضد پرتغالیها شوریدند.

چون وضع رفته رفته به وخامت می کشید، یکی از فرماندهان پرتغالی بنام هیتوردا شیلویرا Heitor da Silveira مأمور رفع غائله شد[۱۵۲] واوخود را به قلهات ومسقط رسانیده پس از برقراری آرامش درمسقط وقلهات به هرموز رفت. در هرموزرئیس‌شرف‌الدین را که‌عامل‌اصلی‌این اغتشاشات‌می‌دانست دستگیر کرد وبه گوآ فرستاد[۱۵۳]

درهمین روزهاست که مخالفان رئیس شرف‌الدین درصدد بودند نامه‌های اورا که به سلطان عثمانی وپاشای مصر نوشته بود،[۱۵۴] بوسیلهٔ مطمئنی به‌پرتغال برسانند ورئیس شرف‌الدین که‌جان‌خودرا درخطر می‌دیدبرای آنکه‌ازوخامت‌اوضاع بکاهد. پیر کمال لاری نامی همان کسی را که نامه های اورا بدست آورده بود، با خود به‌هندوستان برد تا با تحبیب و تطمیع، نامه های خود را بدست آورد. ولی توفیقی نیافت زیرا پیر کمال، نامه های‌مزبوررا درقلهات گذاشته بود [۱۵۵] دراینجا بی‌مناسبت نیست قسمتی ازنامه‌ای را که لهرسب‌بن محمودشاه،

۱۵۱ــ آرشیو ملی لیسبون TT: G. XV-17-23 و خلاصهٔ آن در کتاب ماتوش ص ۱۷۰.

۱۵۲ کوری‌یا : کتاب سوم کاسنان‌یدا ، کتاب هفتم فصل ٤ و ٥ وباروس ، بخش چهارم ، کتاب چهارم فصل ۱٤

۱۵۳ــ همان مدارك.

۱٥٤ــ ر. ك به ص ۸۱

۱۵۵ــ نامه لهرسب‌بن محمود شاه ، درآرشیو ملی‌لیسبون ، C.V.R. 86A (سند شمارهٔ ۱۱ ضمیمه)

گراور شمارهٔ ۱۴ــ قسمت آخر متن پرتغالی نامه محمدشاه بااثر مهراو

عامل اصلی توطئه، خود در بیان چگونگی بدست آوردن نامه‌ها به پادشاه پرتغال نوشته است نقل کنیم [156] (کلیشه ۱۵)

« وصورت حال چنین است که بنده در قلهات بودم که شجاع‌الدین نام نوکر محرم وزیر هرموز به قلهات آمد و در مجلس پدر بنده و بنده تقریر نمود که از خدمت وزیر آمده‌ام که پیش رئیس سلمان وروميان روم بروم تا بیایند واندیشه هرموز کنند چون پدرم و بنده شنیدیم درفکر آن شدیم که نوعی نمائیم که او نتواند رفت چند روز درین فکر بودیم که یک شخص معتبر که خود احوال حرف به حرف عرصه داشت درگاه کرده، پیش بنده آمد [157] و گفت که شجاع‌الدین پیش من آمده است و میگوید که از وزیر بخدمت سلمان دارم یک طوماری بیاض که وزیر به خط خود اسم خود بر آن نوشته جهت امراء که اسم ایشان تحقیق نمود[ه] اند اکنون اسم ایشان معلوم نموده‌ام، می‌خواهم که تو بنویسی من گفتم بلی، آن خط سلیمان بیاور[158] تا ببینم واز آن طور بنویسم رفت و آورد و گرفتم که فردا بنویسم و بدهم فی‌الحال آنرا گرفته‌ام و آورده‌ام. چنانچه نمود و دیدم و گفتم که برزمده تا نرود بعد از آن او هم مردانه نگهداشت وهرچند که گفتگوها وحکایتها باهم نمودند تا به جنگ و غوغا رسید[159]. باز نداد و نگاهداشت فرمانی که

۱۵۶ــ همان مدرك .

۱۵۷ــ منظور پیرحسین لاری است که نامه‌شمارهٔ ۱۲ ازاوست.

۱۵۸ مرادنامه ایست که به سلمان نوشته بوده‌اند .

۱۵۹ــ برای اطلاع ازجزئیات واقعه به‌نامهٔ شماره ۱۲ در ضمیمه رجوع شود .

گراور شمارهٔ ۱۵ــ نامهٔ لهراسب بن محمودشاه وامضای او که در پشت نامه بوده است

و زیرهرموز به هند می‌رفت و همان شخص نیز همراه خود بردند که مگر به دلداری او را بکشند در وقت توجه، به او گفتم که کیسه‌ها با خود مبر و به من ده تا به دست کسی امین به پرتگال فرستم. القصه پیش بنده گذاشت و رفت و با غیرت، کسی که لایق آن باشد که جوهری چنین بستند، نگاه دارد و به کسی ننماید الا پادشاه، نمی‌دیدم موقوف داشته بودم تا به هرموز باز آمدم و در خدمت درگاه بودم که روزی آشنایی پیش بنده آمد و گفت که در کرجی خبری چنین از آن شخص معتبر شنیدم و احوال به تفصیل گفت. جواب دادم که به ... پادشاه پرتگال و به ... سوگند خورد که آنچه گوشمه کسی ظاهر نکند الا پادشاه پرتگال و سر مخفی دارد. آنچنان که هیچ مسلمان واقف نشود تماماً قبول نموده و سوگندها خورد و او هم امین و معتبر و مخلص پادشاه دیدیم، از روی اخلاص و اعتبار تسلیم نمودیم ..»

مدارک پرتغالی نشان می‌دهد که در همین ایام پرتغالیها محمدشاه را نیز از سلطنت هرموز برکنار کرده و به گوآ GOA فرستاده بودند ولی این برکناری چندان طول نکشیده بود و او بعد از بازگشت به هرموز در نامه‌ای که به پادشاه پرتغال نوشته است به این موضوع اشاره و نسبت به رفتار مأموران پرتغالی شدیداً اعتراض نمود [۱۶۰]

۱۶۰ــ اصل این‌نامه که بعربی بوده بدست نیامده ولی سواد آن با ترجمهٔ پرتغالیش در کتاب «مدارک عربی برای تاریخ پرتغال» به چاپ رسیده است (نامه شماره ۴۸ از ص ۱۶۲ تا ۱۶۴)
Documentos Arabicos Para a historia Portugueza
و ماتوش نیز تاریخ این نامه را مأخوذ از کتاب دوسوزا ، ۱۱ ژوئن ۱۵۲۷ قید کرده است (ص ۱۶۷)

تاریخ این نامه بدرستی معلوم نیست زیرا فری جوانو دوسوزا Frei Joao de Sousa که متن این نامه و ترجمه پرتغالی آن را در کتاب خود آورده، تاریخ آن را ۹ شعبان ۹۳۲ ه‍ ق نوشته ولی در تطبیق آن با تاریخ مسیحی که معادل با ۲۱ مه ۱۵۲٦ می‌شود، دچار اشتباه شده و آنرا ۱۱ ژوئن ۱۵۲۷ ذکر نموده است و چون در کتاب دوسوزا از این گونه اشتباهات فراوان یافت می‌شود، نمی‌دانیم تاریخ هجری را باید ماخذ قرارداد یا تاریخ میلادی و یا تاریخ دیگری را. بنابراین بین دو تاریخ نهم شعبان ۹۳۲ ه‍. معادل با ۲۱ مه ۱۵۲٦ و ۱۱ ژوئن ۱۵۲۷ معادل بـا ۱۱ رمضان ۹۳۳ ه‍. باید مردد بود

ولی قدر مسلم اینست که تبعید محمدشاه و رئیس شرف الدین پیش از ماه شوال ۹۳٤ بوده زیـرا دونامه از محمدشاه و رئیس شرف الدین بتاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۵۲۸ (۲۵ شوال ۹۳٤) که آنها را به‌پادشاه پرتغال نوشته‌اند دردست است و دراین نامه‌ها به باز گشت محمدشاه از تبعید و قتل رئیس احمد تصریح شده است.[۱٦۱] (کلیشه ۱٦)

در باز گشت به‌هرموز محمدشاه و رئیس شرف الدین، به‌فکر کوتاه کردن دست مخالفان افتادند چنانکه محمدشاه به‌محض ورود دستور به‌قتل رئیس احمد و اخراج خانوادهٔ او از هرموز صادر کرد.[۱٦۲] (۲۲ شوال ۹۳٤ ه‍ . ق) و رئیس شرف الـدین در

۱٦۱ــ آرشیو ملی لیسبون GXV-17-23 و TT: G. XV-15-2، خلاصه این نامه‌ها در کتاب ماتوش ص ۱۷۰ موجود است.

۱٦۲ــ آرشیو ملی لیسبون TT: G. XV-1-60 و TT:G. XV-15-2 محمدشاه درنامه‌ای هم که بعدها درماه رمضان ۹۳۵ (مه ۱۵۲۹) به‌پادشاه پرتغال نوشت ، تاکید کرده بود که قتل رئیس احمد برای حفظ امنیت قلمرو هرموز ضروری بوده است.

گراور شمارهٔ ۱۶

نامهٔ رئیس شرف‌الدین به‌پادشاه پرتغال دربارهٔ قتل رئیس احمد

صددودستگیری راشدبن احمدمسقطی،[۱۶۳] که به اندیشه بدست آوردن‌وزارت‌هرموزدست‌به‌تحریکات‌واقداماتی زده‌بود،بر آمد.

مقارن این احوال ترکان عثمانی هم که از سال ۹۲۳ ه‍.ق چشم طمع به دریای هند و عمان و خلیج فارس دوخته بودند توجه بیشتری به این نواحی می کردند.[۱۶٤]

ازموجبات توجه ترکان عثمانی به‌خلیج فارس،شاید یکی‌هم تحریکات وترغیب کردن های شخصی موسوم به خواجه ابراهیم از آزادیخواهان و معاریف هرموز بوده است که برای نجات هرموز ، از عثمانیها کمك خواسته بود . این گمان، مبنی بر مندرجات نامه‌ایست که درمیان اسنادفارسی آرشیو ملی‌لیسبون نگهداری می‌شود .[۱٦۵] در این نامه که از آن پیش از این هم یاد کرده‌ایم،[۱٦٦] چنین نوشته شده:

«نفر خواجه ابراهیم پیش رومی رفته ورومی را به هرموز طلبیده . این عمله ونفر خواجه ابراهیم که پیش رومی است به خواجه ابراهیم نوشته بود که پیشکش وسوغات بردم، رسانیدم ویکصد هزار اشرفی قبول کردم که رومی اول به هرموز بیاید. طلب خط خواجه ابراهیم می کنند که قبول است تا بیایند».

این وقایع موجب شد نونوداکونیا Nuno da Cunha که

۱٦۳ــ این همان کسی است که در قیام تورانشاه و مردم خلیج فارس برضد پرتغالیها خیانت کرد و از پرتغالیها حمایت نمود (ر.ك ص ٦۹ درهمین‌کتاب)

۱٦٤ــ اقبال ص ٦٦ــ کوری‌یا : کتاب سوم ــ آندرادا : وقایع سلطنت دم جوانوسوم ، بخش دوم ، فصل ۳۹

۱٦۵ــ TT: D. O. 1 وسند شمارۀ ۱۵ درضمائم کتاب حاضر

۱٦٦ــ ر . ك به‌ص ۲۹و٦۹

تازه به مقام نیابت سلطنت پرتغال در هند منصوب شده بود ، خود به خلیج فارس بیاید ومبانی منزلزل‌مصالح و سلطهٔ پرتغال را در خلیج فارس استوار و تثبیت کند

درمسقط راشدبن‌احمدازرئیس شرف‌الدین به نونودا کونیا شکایت کرد که از راه دشمنی ده هزار اشرفی به نام مالیات از او مطالبه میکند و پیشنهاد کرد چنانچه از جانب او حمایت شود حاضر است در هرمورد حقانیت خود را به اثبات رساند

اقبال در کتاب خود نوشته است ، ظاهراً غرض او از این پیشنهاد این بود که به حمایت پرتغالیها دردستگاه پادشاه‌هرموز راهی‌پیدا کند ورقیب خویش رابرانداخته جای اورابگیرد،[167] و همینطور هم شد . چنانچه نونودا کونیا ، راشد بن احمد را باخود به هرموز برد ودر آنجا به حساب راشد رسیدگی کردند ومعلوم شد هیچ بدهی به دیوان‌هرموز ندارد ونونودا کونیا که از خیالات و دشمنی رئیس شرف‌الدین در بارهٔ پرتغال بیمناك بود او رادستگیر کرده به لیسبون فرستاد[168] وخواجه ابراهیم را نیز زندانی کرد [169] و راشدبن‌احمد را به وزارت هرموز برگزید. [170] ولی‌مردم بحرین به طرفداری ازرئیس‌شرف‌الدین

۱٦٧ــ مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس ص ٦٧

۱٦٨ــ باروس ، بخش چهارم ، کتاب چهارم ، فصول ۹ و ۱۰ و کاستان‌یدا ، کتاب هفتم ، فصول۱۰۲ و ۱۰۳ ـ آندرادا ، بخش دوم .

۱٦۹ــ باروس : بخش‌چهارم ، کتاب چهارم فصل ۱۲

۱۷۰ــ اقبال ص ٦٧ و نامه فارسی شیخ راشد به پادشاه پرتغال در آرشیو ملی لیسبون تحت شماره TT: D. O. 66 (ر.ك ضمیمه ۳۳) .

و اعتراض به تبعید او دست به شورشی بزرگ زدند [171] و نونودا کونیا، برادر خود را برای رفع غائلهٔ آنها روانهٔ بحرین نمود. اما نه تنها موفقیتی بدست نیاورد بلکه کشتی‌های [illegible] پس از شکستی که بر آنها وارد شد ناچار به ترک بحرین شدند و نونودا کونیا نیز که قدرت خاموش کردن شورش بحرین را در خود نمی‌دید به ناچار هرموز را به قصد هندوستان ترک گفت [172] (دهم محرم ۱۹۳٦)

بدین ترتیب رئیس شرف‌الدین در [illegible] هفتم [illegible] هرموز از کار برکنار شد و زمام امور بدست [illegible] راشد بن احمد که از خدمتگزاران صدیق پرتغالیها بود [173] [illegible] « دوای خود را در خدمتگزاری به پرتغال [illegible] » [174] افتاد.

تبعید طولانی رئیس شرف‌الدین که پانزده سال به طول انجامید [175] (۹۳٦-۹۵۲ ه ق) حاکی از اهمیت نفوذ [illegible]

۱۷۱ـ کاستان‌بدا، کتاب هفتم، فصل ۱۰۲ و ۱۰۳ ـ کوریا، کتاب سوم ـ آندردا، بخش دوم فصل ۵۰ـ۵٤ .

۱۷۲ـ اقبال ص ٦۷ـ مقدمهٔ سیاست خارجی ایران در دورهٔ صفویه، ۱۳٤۲ شمسی. ص ۲۳

۱۷۳ـ راشدبن‌احمد در نامه‌های بسیاری که از او باقیست از خدمتگزاریها و فداکاریها و صمیمیت خود نسبت به دولت پرتغال صحبت کرده است (ر.ك به‌نامه‌های ۲۹تا۳۱ و۳۳تا ۳۸ درضمیمه).

۱۷٤ـ نامه راشدبن احمد. شماره D. O.66 در آرشیو ملی لیسبون (ر.ك به‌ضمیمه شماره ۳۳) .

۱۷۵ـ ر. ك. سند شماره D.O.76 در آرشیو ملی لیسبون که نامهٔ پسر شرف‌الدین به اوست و در آن نوشته : « ... حال مدت پانزده سال شده که فراموش فرموده‌اند» (ضمیمه

شرف‌الدین ونشان دهندهٔ نگرانیهـا و بیم فراوان پرتغالیها از خطرانی بوده که سیاست وسرسختی‌های او برای مصالح دولت پرتغال درخلیج فارس در بر می‌داشت دراین مدت پرتغالیهـا از هیچگونه فشار وسختگیری نسبت به رئیس شرف‌الدین خودداری نکردند.

نامه‌های متعددی که از او وازخویشاوندان او بر جا است،[۱۷۶] نمودار رنج وستم فراوانیست که دراین مدت طولانی ، رئیس شرف‌الدین وخاندان او به سبب همکاری نکردن با پرتغالیها متحمل شده‌اند و بررسی این نامه‌هانشان می‌دهد پرتغالیها چگونه تاروپود زندگی وخاندان اورا به جرم مبارزه با استیلاوسلطهٔ آن‌هامتلاشی کرده‌بودند، زیرادراین‌مدت تبعید، ثروت‌واموالش همه ازدست رفت واملاکش به وسیله این و آن تصاحب‌شد زن وفرزندانش به‌عسرت وتنگدستی‌افتادند ، تاجائی که پسراو در یکی ازنامه‌های‌خود که درسال آخر تبعیدبرای رئیس‌شرف‌الدین فرستاد به او نوشت : «اکنون چیزی دراین مکان نمـانده غیر

شماره ۲۷) . اسناد اوبی‌بیزکه اسناد ومدارك آرشیو ملی لیسبون درباره خلیج فارس را دیده ویادداشتهائی هم در پشت برخی از اسناد در معرفی آنها نوشته ، در پشت سند مورد بحث به‌تصریح ذکر نموده است «نویسنده نامه با رئیس شرف وزیر هرموز که از ۱۵۳۰ تا ۱۵۴۵ به پرتغال تبعید شده بود همراه بوده است » . سالهای ۱۵۳۰ و ۱۵۴۵ معادل ۹۳۶ و ۹۵۲ هجری قمری‌بوده‌است.

۱۷۶ــ دوازده نامه در این باره در آرشیو ملی لیسبون بـه شماره‌های ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۴ ، ۴۵ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۷۴، ۷۶ و ۹۳ در مجموعه D.O. (مدارك شرفی) موجود است و برای اطلاع از متن کامل این نامه‌ها به ضمایم پایان این‌کتاب رجوع کنید (ضمایم ۱۶ و ۱۷ تا ۲۸) .

همین چهاردیوارخانه که در آن نشسته‌ایم». [۱۷۷]

اماظاهراً این‌نامه ونامه‌های‌دیگر که‌برای‌رئیس‌شرف‌الدین فرستاده می‌شد و بدون تردید مورد بازرسی‌و «سانسور» مقامات پرتغالی قرارمی گرفت، به‌دست‌رئیس شرف‌الدین‌نمی‌رسیده‌است زیراا گررسیده بود، عین‌آنهاامروز درآرشیو ملی‌لیسبون‌وجود نمی‌داشت.

به‌طوریکه ازهمین اسناد برمی‌آید ، رئیس شرف‌الدین را درلیسبون نیزراحت‌وآسوده نگذاشته‌بودند وهرروز به‌بهانه‌ای اورا تحت فشار وسختگیری تازه قرار می‌دادند سندی که در این‌مورد موجوداست‌نامه‌ایست‌خطاب به پادشاه پرتغال‌ازشخصی به نام خواجه قاسم که درمدت تبعید، با رئیس شرف‌الدین در لیسبون بوده ورفتار پرتغالیها دربارهٔ رئیس شرف‌الدین را به چشم دیده بود. دراین نامه خواجه قاسم به تفصیل می‌نویسد چگونه‌یکی‌ازمأموران پرتغالی‌موسوم به دو گومش De Gomes بوسیله حاجی قاسم ازرئیس شرف‌الدین مطالبه چیزی ازنقد یا جنس کرده بود وچون رئیس شرف‌الدین ازدادن‌آن خودداری نمود، گومش با تبانی با غلام رئیس شرف‌الدین، به اطلاع‌پادشاه رسانیده‌بود که رئیس‌شرف‌الدین‌قصد فراردارد واین‌وضع‌موجب شد که‌رئیس‌شرف‌الدین‌وخواجه‌قاسم را به‌زندان انداختند. [۱۷۸] خواجه قاسم درنامهٔ خود پرده ازروی این توطئه برداشته ولی معلوم نیست براثرتوطئه مزبور چه مدت درزندان بوده‌اند.

۱۷۷– نامه ۷٦ در TT:D.O. (ضمیمه ۲۷) .

۱۷۸– آرشیو ملی لیسبون TT : D. O. 25 (ضمیمهٔ شماره ۱٦) .

چنانکه گفتیم، پس از برکناری و تبعید رئیس شرف‌الدین، نونودا کونیا وزارت محمدشاه را به راشدبن احمد مسقطی واگذار کرد. راشدبن احمد چون به وزارت رسید، پسر خود، احمد را که پانزده سال بیشتر نداشت به حکومت قلهات گذاشت و مقامات و مشاغل مهم را به عمرانشان سپرد.[179]

نونودا کونیا در این سفر آنتونیو دو شیلویرا Antonio de Silveira را به جای تریستان Tristão به فرماندهی هرموز و خلیج فارس منصوب کرد و برای آنکه از دست محمد-شاه نیز خاطرش آسوده باشد لوئیس فالکائو Luis Falcão نامی را به عنوان ملازم مخصوص سلطان تعیین کرد[180] تا مراقب رفتار او و روابطش با دیگران باشد و به طوری که از گزارشهای راشدبن احمد که در مدت وزارت خود به پادشاه پرتغال نوشته است برمی‌آید، این شخص هم بوظیفه خود خوب عمل کرده بود.[181]

با تغییراتی که نونودا کونیا در مأموران پرتغالی هرموز-داد ظاهراً تا مدتی از اجحافات و زیادت طلبی‌های پرتغالیان کاسته شد و نامه‌هائی که از محمدشاه و راشدبن احمد مربوط به این ایام در دست است حاکی از این نکته است[182] اما رفته رفته باز پرتغالیها به عناوین گوناگون به تحصیل مطامع خود دست

۱۷۹ــ نامه راشدبن احمد که به پادشاه پرتغال نوشته است (TT: D.O.36) و برای متن کامل آن به ضمیمه ۲۹ رجوع کنید.

۱۸۰ ــ کاستان یدا : کتاب هشتم ، فصل ۴۹ .

۱۸۱ــ ر . ك به ترجمه‌ضمایم ۳۶و۳۷ و۳۸

۱۸۲ــ اسناد شمارهٔ ۶۹ و ۷۰ از محمدشاه ونامه‌های ۳۶ و ۳۷ و ۲۷ و ۶۶ از راشدبن احمد درمجموعهٔ TT: D.O. (ضمایم شماره ۴۰ و۴۱ و ۲۹ و۳۱ تا ۳۳) .

زدند و این تغییر وضع را درنامه دیگری از محمدشاه می‌یابیم که ضمن تعریف از فرمانده هرموز، به سبب افزایش مخارج تقاضای تخفیف مالیات سالیانه را نموده است. او می‌نویسد:

«احوال این‌جانب مخفی نماند که اخراجات این ملک بیش ازپیش است ومحصول این ملک‌به اخراجات وفا نمی‌کنند التماس آنکه نظر عنایت و التفات دریغ نفرمایند و تخفیف از مال مقررهٔ اینجانب فرمایند...»[۱۸۳] (کلیشه۱۷)

بر علل مذکور در فوق، اثر ناامنی‌ها و اغتشاشاتی را هم که در قلمرو هرموزغالباً بدشمنی با راشدبن احمد برپا می‌شد باید افزود زیرا این ناامنی ها نیز موجب گردیده بود که رفت وآمد کاروانان به هرموز که قسمت اعظم عوابد ودرآمد هرموز را تامین می کرد قطع گردد.[۱۸٤]

دوران وزارت راشدبن احمد ظاهرا چهارسال(تا سال ۹٤۰ ه.ق) به طول انجامیده است. و ده نامه‌ای که به زبانهای فارسی و عربی از او، مربوط به این سالها دردست است وآنهارا به پادشاه پرتغال نوشته،[۱۸۵] همه حاکی از خدمتگزاری او به

۱۸۳ـ سند شمارهٔ TT: D.O.71 (ضمیمه شمارهٔ ٤۲)

۱۸٤ـ راشدبن احمد دریکی از نامه‌های خود چنین مینویسد: «اوضاع محصول هرموز چند سالی است‌که حاصلی ندارد چون جلوگیری از آمدن به هرموز شده وکار به خلایق سخت گردیده است چون حاصل «بنجار» از جوزرات بوده و کاروانهائی‌که حریر وقماش یزد می‌آوردند فقط برای‌همان می‌آمدند» (TT: D.O., 82, 88 ضمایم ۳٦ و ۳۷).

۱۸۵ـ اسناد شماره ۲۷، ۳٦، ۳۷، ٦٦، ۸٦، به زبان فارسی و شماره های ۷۹ و ۸۲ و ۸۸ به زبان عربی در مجموعه مدارك شرقی .D.O در آرشیو ملی‌لیسبون و شماره های XI و LH نیز به زبان عربی در مجموعه چاپی جوآنودوزا (مدارك‌عربی برای تاریخ پرتغال). برای متن‌کامل این نامه‌ها به ضمایم ۲۹ تا ۳۳ رجوع کنید.

گراور شمارهٔ ۱۷ـ پایان نامهٔ محمدشاه با اثر مهر او

پادشاه پرتغال و پرتغالیهاست . او دراین نامه‌ها، همه جا خودرا خدمتگزار صدیق و جان‌نثار دولت پرتغال دانسته و ازخدمات وفداکاریهای خود و از مساعی و تلاشی که در افزایش مالیات و خراج‌هرموز وحفظ منافع‌ومصالح‌پادشاه پرتغال بکاربرده‌بود صحبت کرده‌ودرکلیهٔ این نامه‌هااز پادشاه‌پرتغال استدعای‌توجه و مرحمت و تقویت نموده است ونامه دیگری نیز موجود است که بامضای عده‌ای از اهالی هرموز به پادشاه پرتغال نوشته‌شده و در آن امضاء کنندگان نامه از خدمات ، درستی و صداقت راشدتعریف وتمجید کرده‌اند و بدون تردید این نامه ساختگی و یابدستورراشدبوده که‌جمعی از بستگان‌او آنرانوشته‌اند[186] ولی در قلمرو هرموز ، مردم به‌سبب خیانت های او به جنبش‌آزادی‌خواهی‌آنها و خدمتگزاریهایش به پرتغالیها، با او موافق نبودند وبه همین سبب دوران وزارت و حکومت او در کشمکش با اهالی هرموز که حاضر به قبول سلطهٔ پرتغالیها ومشاهدهٔ‌خیانتهای‌شیخ‌راشدنمی‌بودند گذشت واوخود به کرات در نامه‌های خویش به دشمنی اهالی هرموز اشاره کرده[187] و حتی دریکی از نامه‌ها به تفصیل نوشته‌است که چگونه اهالی هرموزبه خانه او ریخته وآنجا را به‌آتش سوخته‌اند.[188]

۱۸۶ــ سند شماره D.O.61 در آرشیو ملی لیسبون (ضمیمه ۳۹ دراین‌کتاب) .

۱۸۷ــ ر . ك به‌ضمایم شماره ۳۳ و ۳٦ و ۳۷ و ۳۸ .

۱۸۸ــ نامه شماره D.O.66 در آرشیو ملی لیسبون (ضمیمه شماره ۳۳) .

این است قسمتی از آن نامه

«... این بنده این خدمت که کردم نه بخاطر وزارت هرموز بود بلکه توقع و ترقب بنده‌از آن صاحب زیاده ازاین منصب است، که [یك کلمه ناخوانا] درمان این بنده فرمائید زیرا که این بنده را غیر از آن صاحب ملاذ و ملجائی نیست. از این سبب جمعی از کبتانان(منظور کاپیتن‌ها است) وجمعی مسلمانان که‌صاحب حکم‌اندعداوت بابنده بسته‌اند وقصدجان بنده کرده‌اند بلکه به خانه بنده به قصد جان بنده‌آمده‌اند و خانه مرا سوختند که به یك پیراهن ازخانه بیرون افتادم ودر خدمت صاحب خود با آن همه زحمت صبر کردم ودربن مدت شب وروزخواب نکرده‌ام وآرام نگرفته‌ام. ازبزرگ و کوچك ومالی که به دولت و عنایت آن صاحب در این‌مدت جمع کرده بودم وازذخیره[ای] که پدرم از برای‌بنده گذاشته بود، همه‌در خانه‌بنده سوخته شد...» (کلیشه‌های ۱۸ و ۱۹)

دامنهٔ این تشنجات داخلی‌رفته رفته بالا گرفت وموجب‌شد سلطان لارهم بـا استفاده ازگرفتاریهای داخلی سلطان هرموز به برخی ازنواحی هرموز حمله برد، [۱۸۹] اما نتیجه‌ای بدست نیاورد. درگیرودار این وقـایع یکی از برداران محمد شـاه به نام رئیس علی دست به توطئه‌ای برضد محمد شاه زد لیکن اوهم‌توفیقی‌نیافت [۱۹۰].

۱۸۹ــ نامه های راشدبن احمد به سلطان پرتغال، شماره‌های ۸۸ و ۸۲ .D.O در آرشیو ملی لیسبون و نامه شماره نهم درکتاب جوانودوسوزا (ص ۵۲ــ۴۸) و نیز در تاریخ کاستان‌یدا: کتاب هشتم فصل ۷٤.

۱۹۰ــ کاستان‌یدا، کتاب هشتم فصل ٤۹.
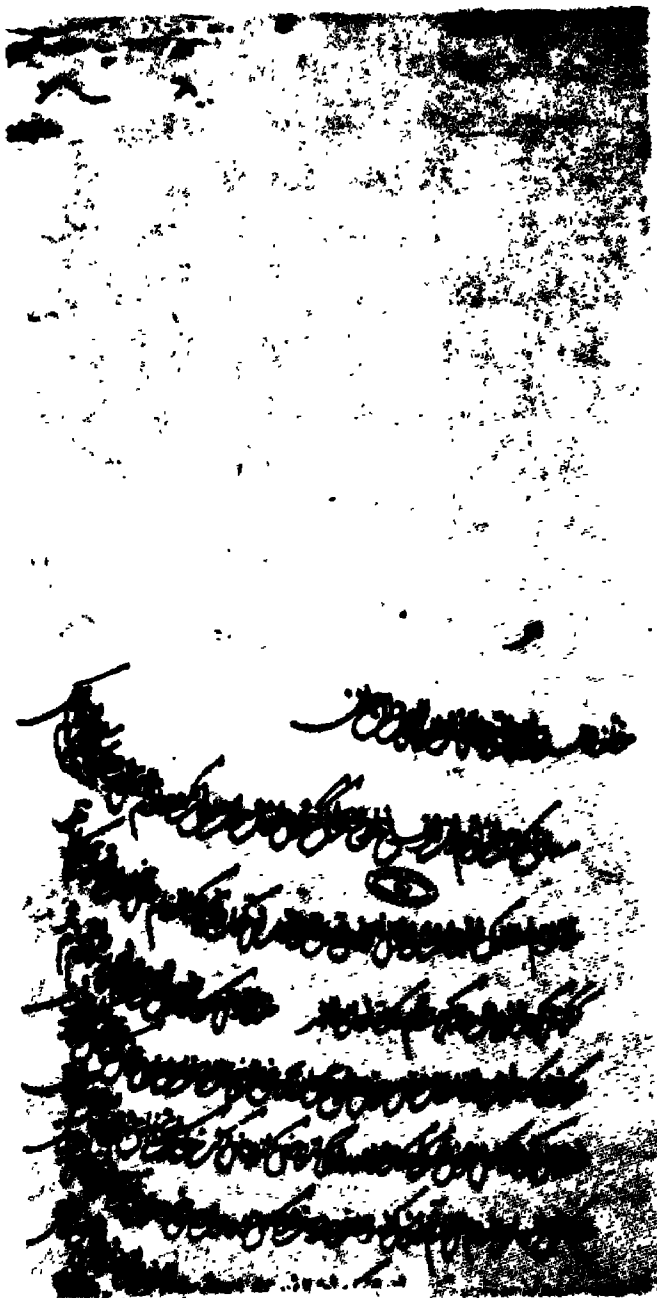
گراور شمارهٔ ۱۸ — ابتدای نامهٔ راشدبن احمد

گراور شمارهٔ ۱۹ ــ بقیهٔ نامه راشد بن احمد

متعاقب این حوادث ، امیر ریشهر نیز برضد پادشاه هرموز قیام کرد (۹۳۹=۱۵۳۲) [۱۹۱] وچون بیم آن می‌رفت که دامنه این اغتشاشات و شورشها به سایر سواحل ونواحی خلیج فارس کشیده شود ، کشتی‌های جنگی پرتغال خود را به ریشهر رسانیده ، شورش آنجا را سر کوب وآرامش را مجدداً برقرار کردند [۱۹۲] .

بدین ترتیب حکومت محمد شاه تاسال ۹٤۰ هجری قمری ادامه یافت و چون دراین سال در گذشت (یا کشته شد) برادر دیگرش سلغربنام سلغرشاه دوم جانشین او گردید [۱۹۳] .

نویسندگانی که تاریخ‌ملوك هرموزرا نوشته‌اند ، افزون براشتباهاتی که درتعیین‌زمان این ملوك مرتکب شده‌اند ، درنام پدروکسان آنها هم دچار لغزشهائی گردیده‌اند از جملهٔ این اشتباهات‌تاریخ‌مرگ‌محمدشاه‌وهویت‌جانشین‌اوست . چنانکه نوشته‌اند محمد شاه در۹۷۲ هـ ق در گذشته و جانشین اوپسرش فرخ شاه بوده است[۱۹٤] . این اشتباه به طور یقین ناشی ازتشابه

۱۹۱ـ ماتوش : ص ۱۸۰ ، نقل‌ازتاریخ باروس ، بخش‌چهارم ، کتاب چهارم ، فصل ۲٦ .

۱۹۲ـ همان کتاب ، همان فصل وکاستان‌یدا کتاب هشتم فصول ۷٤ و ۷۵ .

۱۹۳ـ کاستان‌یدا همان کتاب ، فصل ۷٦ .

۱۹٤ـ قاضی احمد غفاری قزوینی : جهان‌آرا ص ۱۹۲ و آقای حسینقلی ستوده : تاریخ آل مظفر ج ۲ ص ۱۲۷ واین هر دومؤلف درهویت سلطانی که معاصر باحملهٔ آلبوکرك به‌هرموز بوده نیز دچار اشتباه شده ونام اورا که سیف‌الدین ابانصرشنگلشاه‌بوده(ر.ك به‌ص ۲۱ به‌بعد درهمین کتاب) ، «سلغورشاه دوم» نوشته ومحمد شاه را پسر او دانسته‌اند و حال آنکه ، سلغرشاه دوم پسر ابانصر شاه و برادر محمد شاه بوده است .

اسمی ووضع افراد سلسله ملوك هرموز است باین معنی که دراین خاندان ، معاصر با دورهٔ صفویه دو محمد شاه بوده‌اند ، یکی پسر سیف‌الدین ابانصرشاه [195] ، یعنی همین کسی که دراین بخش مورد بحث است و دیگری محمدشاه پسر فیروز شاه ، که برادر زادهٔ محمد شاه مورد بحث بوده است واوبعد ازپدرش فیروز شاه ، از ۹۷۱ تا ۹۷۲ سلطنت کرده است در نتیجه ، نویسندگان تاریخ ملوك هرموز این دو محمد شاه را یکی دانسته‌اند نکته دوم هویت جانشین محمد شاه اول است که نویسندگان مزبورنام اورا فرخ‌شاه نوشته‌اند واوجانشین محمد شاه دوم بوده نه محمد شاه اول وجانشین محمد شاه اول به‌طور یقین برادرش سلغرشاه بوده است [196]

بهرحال دوران حکومت محمدشاه ازادوارافتخار آمیزسلسلهٔ ملوك هرموز است زیرا در این دوره بود که محمد شاه و وزیر میهن دوست اورئیس شرف‌الدین منتهای تلاشهای خودرا برای نجات هرموز به کار بردند تادست پرتغالیها را ازآبهای خلیج فارس کوتاه سازند ولی‌خیانت شیخ راشدبن احمد مسقطی مانع حصول مقصود آنها شد محمد شاه به ناچار دست نشانده پرتغال ورئیس شرف‌الدین به لیسبون تبعید گردید . . .

۱۹۵و۱۹۶ــ ر.ك به‌مقالهٔ «مهرها ، توشیح‌ها وطغراهای ملوك هرموز ، درمجله بررسی‌های تاریخی، سال هشتم ، شماره ۳) وبه ضمائم ۸و۹و۴۰ تا ۴۴ (برای‌مهرمحمدشاه) وضمایم ۴۶و۴۷و۵۰و ۵۱ و۵۳ (برای سلغرشاه) در همین کتاب .

مظفرالدین سلغرشاه دوم (۹۴۰-۹۴۸ ه . ق)

سلغر شاه فرزند سیف‌الدین ابانصر و برادر محمد شاه بود که پس از محمد شاه به سلطنت هرموز رسید . به طوریکه از اسناد آرشیو ملی لیسبون مستفاد می‌شود ، چون محمد شاه درگذشت، سلغر به گوآ رفت [۱۹۷] ودر بازگشت از آنجا، هنگامی که قدم به خاك قلمرو هرموز (رأس‌الحد) می‌نهاد، خلعت سلطنت را که از نایب‌السلطنه پرتغال گرفته بود بر تن کرد [۱۹۸] و ظاهرا این رسمی بوده است که چون سلطانی از بین می‌رفت، جانشین او، پیش از آنکه اختیارات سلطنت را به دست گیرد، برای تجدید تعهدات اسلاف خود وتقبل شرایط دولت پرتغال، بایستی به گوآ می‌رفت . [۱۹۹]

در مسقط، شخصی که ظاهراً از عمال پرتغال بود به سلغر شاه پیشنهاد و تکلیف نمود شیخ احمدبن راشد را - اگر چه جوانی ۱۵ - ۱۶ ساله بیش نبود - به‌وزارت خود برگزیند. [۲۰۰]

۱۹۷- آرشیو ملی لیسبون TT: D. O. 93 (ضمیمهٔ ۱۸)

۱۹۸- آرشیو ملی لیسبون TT: D. O. 77 (ضمیمهٔ ۵۰)

۱۹۹- تورانشاه و محمدشاه نیز پیش از جلوس خود به‌گوآ رفته بودند .

۲۰۰- نامهٔ سلغرشاه به پادشاه پرتغال TT: D. O. 77 (ضمیمهٔ ۵۰)

ضمایم
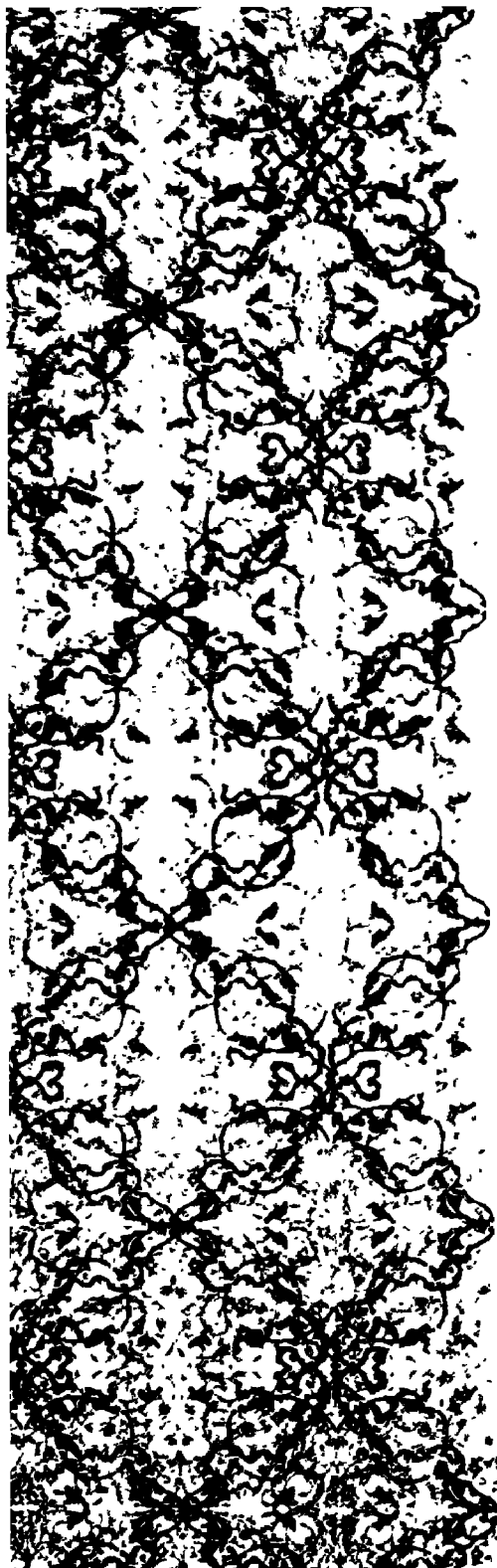
خوانندگان و ما

در شمارهٔ ۲ سال نهم مجلهٔ بررسیهای تاریخی درصفحهٔ ۳۰۲ عکس سکه‌ای که مربوط به ابش خاتون دختر سعد دوم میباشد چاپ گردیده بود . اینک آقای سید جمال ترابی طباطبائی طی نامه‌ای مطالبی را درمورد این سکه ابراز داشته‌اند. مجلـهٔ بررسیهای تاریخی ضمن سپاسگزاری از دقت و امعان نظر آقای سید جمال ترابی طباطبائی ، نامه ایشان را عینا درج مینماید

درصفحهٔ ۳۰۲ مجلهٔ بررسیهای تاریخی شمارهٔ ۲ سال نهم نقش سکه‌زیبا و کمیابی از اتابك ابش خاتون مندرج است که لازم است مطالبی درمورد آن عرض شود

الف ــ دوران حکومت ابش خاتون(۶۶۲ــ۶۸۶ هـ . ق ۱۲۶۳ــ ۱۲۸۷ م) بادوران حکومت ایلخانان زیر مصادف است.

هولاکوخان	۶۵۴ــ۶۶۳ هـ . ق
اباقاآن	۶۶۳ــ۶۸۰ هـ . ق
احمد تکودار	۶۸۰ــ۶۸۳ هـ . ق
ارغون	۶۸۳ــ۶۹۰ هـ . ق

بنابراین مطالب پشت سکه نمی‌تواند حاوی القاب و عناوین منکوقاآن آنهم بخط وزبان ایغوری باشد .

ب ــ تاریخ ضرب سکه ۶۸۳ هـ . ق حدفاصل حکومت تکودار و ارغون است. باین دلیل هم نمیتواند هیچ نوع نسبتی با منکوقاآن داشته باشـد .

پ ــ متون منقور برطرفین سکه اطلاعات چندی را حاویست که درنوع خود بسیار جالب و درعین حال کاملا گویا است .

متن روی سکه همانستکـه چاپ میشود: الحمدالله ــلااله‌الله‌ــ محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم ــ اتابك ابش بنت سعد. ولی در

حاشیه آنکه سائیده شده قسمتی‌ازآیه ۲۵ ازسوره آل‌عمران‌باستثنای مطالب بین‌الهلالین میباشدکه بدان وسیله، ایلخانان مغول: خلیفه عباسی وخوارزمشاه را شماتت نموده تسلط خود را برمسلمین من تشاءالله تلقی میکند نه نتاج نفاق مسلمین

قل اللهم مالك الملك . تؤتی‌الملك من تشاء ، و تنزع‌الملك ممن تشاء «وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك‌الخیر انك علی کل شیئی قدیر .»

این آیه در اغلب مسکوکات ایلخانان ایران منقور است .

پشت سکه : بخط وزبان ایغوری متن‌کامل ومغولی است‌که از سال ٦٦٣ تا ٦٩٤ هـ . ق برسکه‌های اباقاآن، احمد تکودار، ارغون، گیخاتو، بایدو ، دیده میشود و اززمان غازان خان متروك وفرمول دیگری جانشین‌آن میشود «ر.ك بنشریه شماره ٦ موزهٔ آذربایجان، رسم‌الخط ایغوری» که مرکب از ٤کلمه است در٥ سطر: در واقع سطر ٤و ٥ یك کلمه میباشد .

سطر اول خاقانو	Khaganou	خاقان
سطر دوم ارابم	Erabme	بزرگ
سطر سوم ارغونون	Argounoun	ارغون

سطر چهارم و پنجم دلدکگولوکسین Deledkeguluksin سکه‌ی

دلدکگولوکسین = سکه‌ی یا مسکوك بنابراین ترجمه میشود : مسکوك ارغون، خان بزرگ یا سکه ارغون خان بزرگ

حاشیه پشت سکه فرمول متداول اززمان عبدالملك مروان تا قرن هفتم وبصورت زیر است.

بسم‌الله ضرب هذا الدینار . . . بشیراز سنه ثلث وثمانین وستمائه (٦٨٣)

وبرقسمت سائیده شده مابین‌الدینار وبشیرازکه باقیاس‌نقش با قطرآن درحدود ٦ میلیمتر دراصل میباشد کلمه المبارك (صفت مسکوك) منقور بوده است‌که نشان میدهد این سکه بسال ٦٨٣ در شیراز از طلا بمناسبت جلوس ارغون خان بتخت سلطنت بامر ابش خاتون اتابك فارس زده شده است.

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی

مدیر داخلی **سرگرد محمد کشمیری**

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ روابط عمومی

کمیتهٔ تاریخ و آرشیو نظامی

بهای این شماره	برای نظامیان و دانشجویان	**۳۰ ریال**
	برای غیر نظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	برای نظامیان و دانشجویان	**۱۸۰ ریال**
	برای غیر نظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک، وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید بانکی را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید.

محل تکفروشی: کتابفروشی‌های: طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل
و سایر کتابفروشی‌های معتبر

جای اداره : تهران ـ میدان ارگ
تلفن ۲۲۴۲۲

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTUR

COAMMANDANT KESHMIRI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN

PLACE ARG

DÉPARTEMENT DES RELATIONS PUBLIQUES

ABONNEMENT : 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by
Supreme Commander's Staff
Tehran — Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بررسی‌های تاریخی

شمارهٔ ۵
سال نهم

آذر - دی ۱۳۵۳
(شمارهٔ مسلسل ۵٤)

از این مجله دوهزار و ششصد و پنجاه جلد درچاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است .

بفرمان مطاع

اعلیحضرت همایون شاهنشاه‌آریامهر بزرگ ارتشتاران

هیات‌های رهبری مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بشرح زیر میباشند

مقدمه‌ای برروابط

یران وهند در دوران باستان

از

مهدی غروی

(دکتر در ادبیات و تاریخ)

از : مهدی غروی
(دکتر در ادبیات و تاریخ)

مقدمه‌ای

بر روابط ایران و هند

در دوران باستان

ایران و هند دو کشور همسایه [illegible] از قرون متمادی با هم مربوط بوده‌اند و [illegible] در این دوران بسیار طولانی هیچگاه برخوردهای سخت و [illegible] مشترک مورد حمله اقوام دیگر [illegible] فرهنگی و مذهبی . موجود [illegible] گسترده و گسترش داده‌اند. بررسی این روابط [illegible] در اینجا با ارائه این مقدمه بسوی این تحقیق دامنه‌دار راه گشائی میکنیم

دراین مقدمه ما روابط ایران و هند را [illegible] حمله اعراب ومهاجرت گروهی از زرتشتیان به هند [illegible] که روزی در راه بازشناسی این روابط تحقیق دامنه‌داری صورت پذیر گردد وبراین سخن که روابط ایران و هند در عصر آریائی‌ها آغاز شد و در دوران امپراتوران موریائی‌های هند وشاهنشاهی [illegible] گسترش یافت ودرعصر بابریان باوج رسید خط بطلان کشیده شود، دراین مقدمه خواهیم دید که ایران و هند هزاران سال پیش‌ازرسیدن مهاجران آریائی، باهم روابط تمدنی‌وفرهنگی داشته‌اند وپس ازمهاجرتها نیز قرنی نبوده است که دوملت را تماسی یا برخوردی نا محسوس اما قوی وپراثرنباشد .

تاریخ‌روابط ایران باستان‌وهندرادرپنج‌مبحث‌بشرح‌زیربررسی‌می کنیم:

۱- ایران وهند پیش از ورود مهاجران آریائی.
۲- عصر آریائی درتاریخ روابط ایران وهند
۳- روابط ایران وهند درعصر مادها و هخامنشیان
٤- نخستین دوره طلائی روابط ایران وهند عصر موریائی‌ها.
٥- ایران وهند درعصر اشکانیان وساسانیان

۱

ایران وهند پیش از ورود مهاجران اریائی *

(. . . سرزمین ایران ازاعصار ماقبل تاریخ جهان نقش عظیمی [illegible]
قرارداشت واز آن شاهراههای مهم می‌گذشت وتمدنهای دوسوی جهان را بهم
مربوط می‌ساخت ایرانیان فرهنگها وتمدنهای ملل دیگر جهان را [illegible] می‌کردند
واز آن بهره‌مند می‌شدند اما این مبادله هرگز یکطرفی نبود [illegible]
این فرهنگها را با آنچه خود داشتند می‌آمیختند [illegible]
می‌ساختند . پروفسور گیرشمن[1]

ایران وهند با سرنوشتی مشابه. اعصار پیش از باستان خود را پشت سر گذاشتند اگر قدیم‌ترین اعصار تاریخ خودرا عصر باستان بنامیم همانگونه که مشیرالدوله نیز تاریخ بزرگ خودرا ایران باستان نامید. عصر پس از باستان باید عصر ورود آریائی‌ها به ایران وهند باشد بنابراین اطلاق اعصار بسیار پیش ازباستان به دورانهای ماقبل تاریخی ایران و هند بی‌مناسبت نخواهد بود بخصوص که قدمت این اعصار گاهی به هشت هزارسال پیش

* خواهیم دید که واقعا عصر مشخصی برای ورودآریائی‌ها وجود ندارد واین قوم درطی چند قرن وبشکل دسته‌های گوناگون وارد ایران وهند شده‌اند دراینجا هدف بررسی روابط ایران وهند دراعصار بسیار پیش ازباستان یعنی دوران تمدنهای غیرآریائی است .

۱- ازسخنرانی پروفسور رومن گیرشمن در موزه ایران باستان پس از پایان فصل اول حفاریهای هیئت‌های فرانسوی درتپه‌های سیلك كاشان هنرومردم شماره ٥۳ ص ۸ .

می‌رسد یعنی حجمی دارد برابر با مجموع اعصار تاریخی با اضافه عصر آریائی در دو سرزمین ایران و هند

سرنوشت مشابه ایران و هند در این اعصار تا ورود آریائی ها وانعقاد تمدن آریائی در دو سرزمین ادامه یافت و پس از آن نیز در سرگذشت دو ملت اتفاقات مشابه و مشترک تمدنی بسیار رخ داد. همه کوششها وتلاشهای پیگیر باستانشناسان و مورخین نیز هنوز نتوانسته در مورد نخستین سرزمین شکوفان شدن تمدن بشری بطور قطعی کمک کرده اکنون سالها است که مصر و بین‌النهرین آن همه مدعی خود هستند و مدعی‌اند این مهد تمدن بشری را از دست داده‌اند و اکتشافات ... چند دهه اخیر پیداشده است که ایجاد ... کاری سخت دشوار است وجود ... آنچه در پیش داریم آنچه آشکار است اینست که اقوام ... همه از سوی غرب به شرق رفته‌اند یعنی همه اقوامی که در ... سکونت داشته ومنشاء اثر تمدن بوده‌اند. نخست از ایران گذشته سپس به هند رفته‌اند می‌توان گفت که حتی در عصر آریائیها و ادوار تاریخی بعد این مهاجرتها ادامه یافت و هیچوقت مهاجرت عکس یعنی از هند بسوی ایران صورت تدبیر نگردید. علت این امر شاید این بوده باشد که این مهاجران پس از رسیدن به هند راه پیشرفت بسوی شرق وجنوب داشتند و برای بازگشت ایشان بسوی غرب با مقاومت اقوام مشابه که قوی‌تر و ... شده بودند مصادف و مقارن می‌شد درحالیکه در شرق وجنوب باقوام ضعیف وعقب‌افتاده‌تر برخورد داشتند.

بررسی این اعصار تاریخ گذشته در دو سرزمین ایران وهند که از لحاظ اقلیمی و جغرافیائی بهم همانندی ندارند، مشابه نیست. فلات ایران سرزمینی است بسته با کوههای فراوان، آب و هواهای مختلف که‌فقط چند معبر و ورودی دارد اماآنچه که در همه جای آن تقریبا صادق است کم‌آبی وخشکی است. هند صرفنظر از شمال، بقیه نواحی آن جلگه ومسطح است

وبرای کسی که وارد آن شود دیگر پیشرفت ساده وعملی‌است وهمه‌جای آن برخلاف ایران قابل زندگی است، این وضع اقلیمی سبب شده است که بارطوبت زیاد وبارانهای سیل‌آسا آثار تمدنهای بسیار کهن درهند از میان برود قدیمی‌ترین تمدن درهند، تمدن دره سند است که با اینکه از نواحی داخلی هند خشک‌تر است درنتیجه رطوبت وسیل قسمت اعظم آثار آن خراب‌شده واز میان رفته وحتی این مطلب در عصر تاریخی هم صادق است خرابه‌های پاتالی‌پوترا پایتخت موریائی‌ها نیز در زیر آب مدفون شده و متأسفانه آثاری که‌از آن‌پایتخت‌بدست آمده‌جزئی است از کاخی که‌در اثر طغیان آب‌غرق‌شده‌ودرنتیجه‌رطوبت پوسیده و معدوم شده‌است در حالیکه ایران باداشتن‌آب‌وهوای‌خشک ومتنوع، آثار بسیاری‌از گذشته را در دل خود جای داده‌است وبراستی‌نمی‌توان گفت که درچه‌زمان کاوشهای علمی ایران پایان خواهدیافت. امادرمقابل این امتیاز که ایران بر هند دارد هند هم یک امتیاز برایران‌داردو آن‌اینست که درهند عصر تمدنی مشخص ادامه داشته است و در حقیقت‌این‌فرهنگ‌هندوی‌معاصر همان فرهنگ‌هندوئی است که‌از اعصار پیش از ورود آریاها وجود داشته و حتی مذهب که‌بزرگترین مظهر وجودی تمدنهای باستان است از لحاظ اصول و پایه در هند همان که بوده هست. در حالیکه درایران حتی آئین زرتشتی که‌باستانی‌ترین آئین ایران است، باز از آئین هندو جوانتراست. بااین ترتیب‌درهند آثار مکتوب فراوان‌از تمدنهای باستانی بر جای مانده است آثاری که اگر بدقت مورد بررسی قرار گیرد بسیاری از زوایای‌تاریک تاریخ‌آسیای جنوبی ومرکزی را روشن خواهد ساخت وحتی برای ما نیزدریچه‌ای جدید بسوی تمدنهای باستانی خود می گشاید.

خواهیم دید اقوامی که به هند رسیده‌اند همه از ایران آمده یا از ایران گذشته‌اندوبنابراین آنچه که‌ازلحاظ‌هنروباستانشناسی ومذهب‌واساطیر درباره‌هند تحقیق‌شودوبه‌روشنی گرایدازلحاظ ایران‌نیزمهم‌وپرارزش‌خواهد

داشته است تا آن حد پیشرفته که ازذوب مس آگاه بوده است [٤]

درچغامیش خوزستان آثاری متعلق به هزاره پنجم پیش‌ازمیلاد کشف شده است. [٥]

در تپه سیلك کاشان سفالی ازهزاره پنجم پیش ازمیلاد پیداشده است [٦]

درباره دومهد اولیه تمدن ایران تپه‌های سیلك کاشان وشوش کاوش بیش ازنقاط دیگر بعمل آمده است و از تپه سیلك یك ظرف آبخوری کشف شده که ۵٦۰۰ سال قدمت دارد و آثار چرخهای متعلق به ٤۵۰۰ سال پیش را دانشمندان دراین ناحیه کشف کرده‌اند، درباره این فرهنگ‌ها و تمدنهای اولیه تازمانی که کاوش وبررسی علمی ادامه دارد نمیتوان اظهارنظر قطعی کرد، فقط می‌توان گفت که درآسیای غربی تمدنهای بسیار کهنه‌تر از آنچه که مستشرقان در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تصور میکردند وجود دارد بلوچستان و کرمان مرز مشترك تمدنهای نخستین ایران و هند است وار شوش هرچه بسوی‌شرق برویم این تمدنها بیشتر رنگ هندی بخود می گیرند درحالیکه ازلحاظ اصل و کلیات یکسانند، درشرق فارس درمحلی بنام تپه ژالیان آثاری بدست آمده که بازگو کننده ارتباط این ناحیه با شوش است. حد اکثر قدمت این آثار ۳۰۰۰ پیش از میلاد است درشبه جزیره بوشهر تمدنی مشابه‌آن کشف شده‌است ، اما باآنچه در کرمان وبلوچستان یافته‌ایم اختلافهائی‌دارد واین‌اختلافها در دره سند بیشترمی‌شود این‌شواهد تاریخی بیان‌کننده این مطلب است که میان خوزستان و فارس ودره سند راههای تجارتی زمینی هم وجود داشته است با قدمتی بیشتر ازراه دریائی دهانه سند وخلیج فارس. این راهها از کرمان وبلوچستان می گذشته و به

٤ــ کالدول J.R. Caldwell ازموزه دولتی ایلونیز آمریکا مأمورحفاری درایران .

٥ــ هنر ومردم شماره ۸۸ ص ٥ .

٦ــ پیرآمیت Pierre Amiet مأمور حفاری درایران هنرومردم ۵۸ ص ٤

اتیوپیهای افریقا شباهت دارند وچون اتیوپیهای افریقا را حبشی می‌دانیم اینهارا هم باید حبشی بنامیم. تخم مردان هند که از آن نطفه بندی می‌شود بر خلاف تخم سایر مردان سفید نیست بلکه سیاه است چنانکه پوست آنها هم سیاه است، سپس درباره اخلاق وعادات این هندیان سیاه نیز بتفصیل سخن می‌راند.[۱۰]

در کتیبه‌های داریوش نیز این اقوام هندی خوانده شده‌اند اما هرودوت هنگامی که ایران را از نظر مالی تقسیم بندی می کند ایالات هند را سرزمین پریکانها Parikanes، [۱۱] حبشی های آسیا می‌خواند وهنگامی که سخن از هندیهای دیگر بمیان می‌آید می نوسد که آنان درشمال سکنی دارند یعنی حتی درعصر هرودوت نیز سیاهان درسواحل دریای عمان سکونت کرده وخود تمدن خاصی داشته‌اند، در نقشه‌ها قلمرو این قوم درحدود مرزی بلوچستان وایران وپاکستان بنام حبشی های ماهی خوار نوشته شده است [۱۲]

اما سیاهان در آسیا نتوانستند دوام و بقا داشته باشند زیرا با ورود مهاجران قوی‌تر معدوم شدند ویا بسوی شرق رفتند وتا هندوچین و جزایر جنوب شرقی آسیا رسیدند. سیاهان با اینکه تمدنشان بسیار کهن است به دریا تسلط داشته‌اند چه با کشتی از هند بسوی نواحی دور افتاده شرق از جمله جزایر اقیانوسیه عزیمت کرده‌اند وامروز فقط گروه کوچکی از این اقوام در جزایر اندامان(قلمرو هند) سکونت دارند.

از لحاظ زبانشناسی اثراتی که از این گروه در زبانهای هند وایران بر جای مانده بسیار کم است و فقط نامهای برخی از گیاهان و جانوران بخصوص آنها که درساحل دریای گرم می‌رویندوزندگی می کنند حامل اثرات زبان این قوم‌اند. از لحاظ مذهبی نیز آثاری محدود از عقاید این

۱۰ــ نقل از ص ۶۳۴ جلد اول ایران باستان مشیرالدوله.

۱۱ــ ص ۱۴۷۴ همان کتاب.

۱۲ــ ص ۶۹۰ و ۱۹۳۴ همان کتاب.

قوم می‌توان یافت [۱۳] در نقشهای دیواره غار هـای اجنتا درهند و نقشهای تخت جمشید قیافه‌هائی از سیاهان اولیه بچشم‌می‌خورد. این‌دسته چون‌سفال‌سازی نمی‌دانستند از این‌لحاظ یادگاری از خود برجای نگذاشتند

دومین گروه جنه نیمها بودند که از سوی غرب وارد هند شدند و با سیاهان در آمیختند و سپس از هند بسوی شرق روانه شدند و اکنون نمونه‌های بسیار از ایشان در هندو چین و اقیانوسیه یافته می‌شود. در هند نیز یکی از ارکان تشکیل دهنده جمعیت هستند

ایشان ظروف سنگی می‌ساختند. کشت برنج وپرورش برخی سبزی‌ها و گروهی هم از تهیه شراب از درخت نخل و صرف آن در موارد مذهبی را می‌دانستند. از لحاظ مذهب دارای برخی از عقاید وسنن از جمله وجود روح و تناسخ بودند که هنوز هم در سرزمین هند رایج است و آثاری از آن در ایران نیز دیده می‌شود. شوری چشم نیز یادگار این گروه است که در ایران و هند هنوز منسوخ نشده تابو که مذهب کنونی مردم درجزائر پولینزی است درهند نیز رواج محدود داشته ودرریگ‌ودا بشکل tabuna ذکر می‌شود بافتن پارچه، استفاده از فیل در امور زندگی، استفاده از اشکال ماه برای شمارش روزهای ماه که هنوز هندوان دارند وسومری‌ها و اقوام سامی آسیای غربی نیز داشته‌اند و مسلمانان نیز آنرا رواج داده‌اند یادگار این قوم است. حتی نامهای Raka و Kuhu (ماه تمام وماه نو) دردو زبان سانسکریت و پلونزی مشترک است[۱۴]

۱۳ــ ازآن جمله است مذهب قدیمی Pious Tree که هنوز درافریقاواقیانوسیه هست وآثار آن درجنوب اروپا وهند نیز دیده می‌شود ص۱٤۹ جلد اول تاریخ وفرهنگ مردم هند.

۱٤ــ میترا P.Mitra

A Vedic night of the moon in Palynesia — جلد اول جولای ۱۹۳٤

Culcutta Oriental Journal 1934

بعقیده‌پریزی‌لوسکی Pryzluski کلمات‌خارجی‌قدیمی‌درزبانهای‌اروپائی که اصل دراویدی ندارد، یادگار زبانها ولهجه‌های اقوام‌جنوبی است مثلا آریائی ها فقط جو و گندم را می‌شناختند به جو «یوا» می گفتند (در سانسکریت یاوا دریونانی‌زوا درفارسی کنونی‌جو) به گندم درسانسکریت گدهوما (ایرانی گندمو فارسی کنونی گندم) گفته می‌شود که اصل هردو کلمه نا معلوم است اما برنج که قدیمی‌ترین نام هند و ایرانی‌آن Vrihi است (فارسی باستان ورنجا فارسی کنونی‌برنج پشتوورنز و یونانی Oruza و Briza) باحتمال‌قوی‌از کلمه‌دراویدی‌تامیل آرچی=ارکی= ارگی‌اشتقاق یافته است . اما درزبان جدیدترهند وایرانی‌بدان Chaul, chawal می گویند (که‌شاید اصل آن‌ازهندوآریائی‌متوسط Chamla گرفته‌شده)هیئت‌قدیمی‌تر آن chama است که هم بمعنی برنج‌است وهم خوراك،بطور کلی وباحتمال قوی ارتباط داردباکلمه Jom بمعنای خوردن درزبانهای اقوام جنوبی.[۱۵]

نارگیل (Narekila در سانسکریت و ناریل در زبانهای کنونی‌هند) وپان (در سانسکریت Tambula درادبیات فارسی تنبول)لیمو (سانسکریت Nimbuka) بادنجان(سانسکریت Vatigana)وپارچه‌های‌پنبه‌ای (سانسکریت Karpata, Karpasa فارسی کنونی کرباس زبانهای اروپائی Karpet فرشهای بافته‌شده) نیز همه دارای این‌چنین ریشه‌ای است وآریائی نیست

قرابت این گروه با سومریهای قدیم تقریباً مسلم‌است شاید ازاین گروه هنگام عبور از آسیای غربی و ایـران دسته هائی برجای ماندند و مـا می‌دانیم که درتمدنهای ایرانی قدیم نیزاثرات فرهنگی سومری بسیاراست. اقوام جنونی‌هنگام‌ورودآریائیها درهندبودندوباایشان‌برخوردهائی‌داشتند.

۱۵ــ شاترجی S.K. Chatterji Two new Indo-Aryan etymologies. از مجلهٔ هند وایران‌شناسی‌آلمان Zeitschrist fur Indologie and Iranistik لیپزیك سال۱۹۳٤.

آریائی‌ها ازسال ۱۵۰۰ شروع بمهاجرت کردند وقرن هشتم کـه عصر تولدبودا استحدودتقریبی پایان مهاجرتهانیزهست. بااینکه دراویدیهاپس ازجنوبیهاآمده بودند و ازلحاظ تمدن و قدرت فرهنگی نیز بسیار قوی بودند نتوانستند تا هنگام‌ورودآریائی‌ها ، جنوبیها را براندازند.

ازیادگارهای جغرافیائی این اقوام وجود چندین نام درهند است کـه ازآنجمله نام گنگا یا گنگ‌است که‌درلهجه جنوبی‌هابمعنی رودخانه است وعینا به زبان بنگالی هم منتقل شده، همین کلمه توسط جنوبیها به‌آسیای جنوب شرقی رفته کنگ khong شد و درچینی king کـه هردو بمعنی رودخانه است، درصورتیکه درخود لهجه‌های اصلی متروك شده است.

گروه سوم‌اقوام مدیترانه‌ای‌است که شامل‌دراویدیها می‌شود این گروه برخلاف جنوبیها که کشاورزبودندوزندگی‌ساده داشته ده نشین وشهرنشین بودند وتجارت هم میکردند.

لهجه‌ها وزبان‌دراویدی که امروز ملیونها نفر درجنوب هند بدان‌تکلم می‌کنندبا هیچیك از زبانها ولهجه‌های هند وایران بستگی‌ندارد جزلهجه براهوئی Brahui بلوچستان واین دلیل برآن است که روزگاری گروههای مدیترانه‌ای ازجمله دراویدیها درسراسرهند تا حدود خراسان و کرمان و بلوچستان‌سکونت داشته‌اند وچون گروههای شمالی مغولی‌وتبتی‌نیزمقارن یا پس از ورود این دسته وارد شده اثراتی از زبانهای شمالی نیز در لهجه دراویدی می‌توان یافت .

مهاجران‌آریائی درهند با دوقوم بومی برخورد داشتند که نخستین‌را داسا Dasas یا داسیو Dasyu خواندند وگروه‌دیگررا Nishadas. گروه نخست در ایران نیز بودند، درجنوب شرقی دریای خزراقوام داهی Dahai سکونت داشتند (مدارك یونانی)این‌داها باحتمال قوی همان داسای‌هندوان است که ایرانیان اینگونه‌تلفظ کردند وازین‌نام کلمه دها یا ده اشتقاق‌یافت

که بمعنی آبادی یا مملکت بود و کلمه ده فارسی یادگار آنست ، درخود هند نیز این کلمه داسا وداسیو تغییر مفهوم داد و فحوای آن بمعنی دشمن (دشمن آریائیها) بکاررفته وچون گاهی آریائی‌ها براین دشمنان تسلط می‌یافتند وایشان‌رابنده وبرده می‌ساختند معنی‌برده وغلام هم می‌داده‌است. اصل کلمه از das گرفته شده که ریشه‌های آریائی وهند و اروپائی آن مختصرتفاوتی باهم دارند وبمعنی تعقیب شده است .

باحتمال قریب به یقین این اقوام داسا داسیو یاداهیو که هنگام ورود آریائیها درسراسر مشرق ایران، شمالی غربی ومغرب هند، پنجاب وشمال دره گنگ سکونت داشته‌اند همان اقوام‌مدیترانه‌ای ازجمله (دراویدیها) بوده‌اند.

در ریگ ودا هم اشاره‌ای‌نیست که دلیل بر آن باشد که آریائی‌ها هنگام ورود وارد سرزمین جدیدی شده باشند زیرا که دراین سرزمین و سرزمین قبلی (ایران) میان مردم‌آریائی قبلی تفاوتی نیافتند زیرا از سالها پیش ارتباط ودرهم‌آمیزی فرهنگی (ازجمله زبان ولهجه) میان این اقوام‌و تازه واردان‌آریائی چه درایران وچه درهند، شروع شده بود.[۱۶]

در ریگ‌ودا که قدیمی‌ترین اثرآریائی است کلماتی میتوان یافت که آریائی نیست ودراویدی است و بخصوص تلفظ دماغی (از راه بینی) t-d-n-l.sh در زبانهای هند و ایرانی دراویدی است . تاپیش از اکتشافات باستانشناسی‌دهه‌های‌اخیردرایران‌وهند عالمان وکارشناسان‌تصورمی کردند که‌هنگام ورودآریائی‌ها دراین سرزمینها اقوام متمدنی‌سکونت نداشته‌اند ودرحقیقت‌آریائیها بودند که خلاء تمدنی را پر کردند، اما امروز بکلی

۱۶ــدرباره داساــ داسیویاداهاــداهیونگاه کنید به فصل۱۳ جلداول کتاب‌تاریخ‌و فرهنگ مردم هند.

این تصور باطل‌شده است و برمبنای اکتشافات باستانشناسی ما می‌بینیم که آریائیهای کوچنده‌نیمه‌چادرنشین دراین سرزمینها به‌اقوام‌متمدن‌شهرنشین برخوردند، درایران نمونه‌های بسیار ازاین تمدن پیش از آریائی‌وجود داشته است که معروفترین آن عیلام وشهر شوش است و درهند دره سند ، منطقه موهنجودارو، اگرچه دراویدی بودن موهنجودارو و هارپا درهند هنگامی مسلم خواهد شد که مدارك کتبی موهنجودارو خوانده شود اما مدارك فنی مهمی دردست است که ثابت میکند این تمدنها وتمدنهای‌مشابه ومقارن‌آن درایران توسط این اقوام مدیترانه‌ای پایه گذاری شده است.

یکی از علل مهم جدائی ایرانیان و هندوان آریائی اعتقادات مذهبی بود وخواهیم دید که ایرانیان تحت تأثیر عوامل محلی افکار جدیدی یافتند و این افکار را گروه منعصب قبول نکردند و در نتیجه جدائی و مهاجرت به شرق توسط هندیان آینده آغاز گردید، اما خود هندیان نیز در سرزمین خود ناچار شدند که بسیاری از سنن و طرق مذهبی اقوام پیشین را بپذیرند ، مذهب شیوا و طریقه یوگا آریائی نیست و متعلق به تمدنهای اولیه‌سند و پنجاب است .

آریائیهای نخستین یك خدای آسمان داشتندبنام Dyaush Pita (پدر آسمانی) ویك خدای زمین بنامPritvi Mata(مادر زمین) که مشابه‌است با خدایان اقوام جنوبی که پیش از مدیترانه‌ای‌ها بودندویك خدای‌خورشید (Sin Bonga) والهه ماه (Ninda chando) داشتند که این دونیز در حقیقت دو خدای مذکر و مونث (پدر ومادر) بودند در حالیکه دراویدیهای مدیترانه‌ای به حیات معنوی وجهان باعظمت پی‌برده‌بودند وخدای بزرگی بنام الهه مادر داشتند که همسر و همپایه‌اش جهان را اداره می کرد. آنها از این موضوع برداشتی فلسفی وعرفانی داشتند و از خدایان فقط طلب باران می کردند.

منشاء اصلی این نحوه تفکـر مذهبی فلسفی تا آنجا که با معلومـات کنونی ما توجیه می‌شود تمدن جـزایر دریای اژه بود، قلمرو این تمدن شـامل سرزمین یـونـان و آسیای صغیر نیز می‌شد. اینـان دو خدای Kuble-Ma (Cyble) و Teshup, Hapti atthis راپرستش می کردند که‌همان پدر خدا و مادر خدای اژه‌ای هستند، اولی علامتش شیر و عـلامت دومی گاو نر است که منشاء اصلی مذهب شیوا ـ اومای هنداست (Shiva-Uma) و در گا Durga در هندوئیسم با Treqqsa از خدایان مدیترانه شرقی که نامش درسنگ‌نوشته‌های آسیای صغیر آمده تطبیق می‌شود[۱۷]

درمراسم مذهبی هند و آریائی ازجمله هندوئیسم کنونی دو نوع عبادت یکی بنام پوجا و یکی بنام هما معمول بوده وهست. درپوجا عبادت خدا با تقدیم گل و غذا صورت می گیرد وخدایان پیدا وبصورت‌بت قابل لمس‌اند درهما عبادت‌بهمان‌صورت‌است منتها خدای‌ناپیدا است. شکل دوم‌یعنی‌همـا که‌بامصرف‌سماعصارهٔ سکر آورهمراه‌می‌باشد و زرتشتیان‌نیز آن‌را دارند، آریائی‌است، درحالیکه شکل اول یعنی پوجا دراویدی وغیر آریائی است واصلش از کلمه‌پول(گل) گرفته شده و ج ریشه فعل کردن‌است.[۱۸]

ویشنو،نیمی آریائی ونیمی دراویدی است ومنشاءآن همان خدای پدر است درلهجه تامیل Vin یعنی آسمان وهیئت نوشتن ویشنو درزبـان هند

۱۷ــ نگاه کنید به مقاله شاترجی سال ۱۹۲٤ ص ٤۷۹ مجلهٔ
Dravidian Origins and the Beginning of Indian Civilization, Modern Review Calcutta .

۱۸ــ دانشگاه مدرس نشریه مطالعـات دراویدی Dravinic Studies شماره ۳

این مطلب یعنی‌عبادت بدوطریق پوجاوهما وقبول‌هما ازطرف ایرانیان زردشتی،بعدها،پس ازمسلمان شدن ایرانیان بدین‌طریق درمقدسات ایران اثر گذاری کرد که شیعیان‌ایرانی برخلاف عربهای سنی قائل‌برویت خدا نبودند ومی‌دانیم که این‌مطلب سالها مورد بحث‌بود وحتی‌برخی‌ازخلفای عباسی ازجملـه مأمون باایرانیـان همعقیده بودند ونیزمی‌دانیم که‌این بیت فردوسی: به بینندگان آفریننده را . . نبینی مرنجان دوبیننده‌را ، باعث رنجش و خشم سلطان محمود که‌ازطریقه قشری وسطحی کرامی متابعت‌می کرد، شد.

و آریائی‌میان Vinhu یا Venhu بوده است همینطور گانش وشری و کرشنا قدسین دیگر آئین هندو، هیچیك کاملا آریائی نیستند. رامایانا وقهرمان آن را ما نیز یك منشاء جنوبی و یا مدیترانه‌ای دارد که بهرحال با تجدید نظر توسط آریائی‌ها تدوین شده ونشان دهنده اجتماع هند و ایرانی در سالهای ۲۰۰۰ است. مهابهارات که محل وقوع حوادثش جلگه‌های مرکزی هند است بهردو دسته آریائی ودراویدی تعلق دارد وحاوی برخی اتفاقات تاریخی مربوط به سلسله‌های پادشاهی دراویدی است و کارشناسان اساطیر هند و آریائی خوب تشخیص می‌دهند که از زبان دیگری به زبان های آریائی برگردانده شده است از لحاظ زبان شناسی نام این اقوام مدیترانه‌ای جنوب هند قابل بحث است قدیم ترین شکل کلمه تا میل یا دراویدا Tamil - Dravida باحتمال قوی درامیلا یا درامیزا Dramila - Dramiza بوده است در آسیای غربی در ساحل یونانی آسیای صغیر اقوام لوسی Lucians زندگی می کردند ودر کتیبه‌هائی که از ایشان مانده است بزبان خاص خود ایشان وخطی همریشه باخط یونانی قدیم، خود را ترمیلی Trimili نامیده‌اند. وهرودوت می‌نویسد که لوسی‌ها اصلشان ازجزیره کرت است که متعلق به عصر ازه‌ای (Pre - Hellenique) بوده‌اند ویونانیان ایشان راترمیلای Termilai می‌خواندند واین دلیل بسیار خوبی است برای اثبات این ادعا که گروه‌های مدیترانه‌ای از جمله دراویدیها از نواحی مدیترانه شرقی آمده‌اند و خود را در اصل ترمیلای یاترمیلی مینامیدند که اواسط هزاره اول پیش از میلاد به درامیلا ودراویدا و سپس به تامیل مبدل شد.

سرارتوراوانس Sir Arthur Evans کاشف تمدن‌ازه ثابت کرده است که تمدن آریائی یونان دارای اساسی ازه‌ای ومدیترانه‌ای بود وآریائی‌ها بدان رنگ یونانی (Hellenique) دادند وی حتی اساطیر معروف یونان ایلیاد، ادیسه و ادیپوس را هم متعلق به اعصار پیش ازهلنی شدن یونان می‌داند. به این ترتیب چه مانع دارد که ما درهند و ایران نیزاین اصل را

قبول کنیم ومعتقد شویم که تمدن اقوام مدیترانه‌ای* که اثراتش درسراسر این نواحی ازجمله شوش وسیلك و موهنجودارو دیده می‌شود ، متعلق به گروههای پیش ازآریائی‌ها بوده‌است که اثرات تمدنی آن درفرهنگ آریائیها جذب شده وبظاهر آریائی شده است . درهند اثرات تمدنی این قوم که‌تمدن‌موهنجودارو بهترین مشخص‌ومعرف ایشان‌میباشد، بسیاراست. اغلب غلات ودانه‌ها ازجمله برنج و گندم وارزن، محصولات شیری ازجمله روغن وماست وانواع سبزیها ، یادگار ایشان است. استفاده از محصولات حیوانی بزوگوسفند وماهی وتهیه روغن های نباتی،لباسهای سراسری ندوخته(ساری ودوتی dhoti)شال‌وعمامه(درمقابل‌لباسهای پشمی‌آریائیها) وروش تفکر همه غیرآریائی است که رنگ آریائی بخود گرفته است . شمارش اعداد برمبنای عدد هشت نیزمتعلق باین قوم است،آریائیهاشمارش براساس ده را باخود آوردند .

⁂

هنگامی که درسالهای پیش ازجنگ جهانی دوم بتحصیل اشتغال‌داشتم در کتابهای‌درسی دبیرستانها، تاریخ ایران باورود آریائی‌ها به‌این‌سرزمین آغازمی‌شدوقرن هشتم‌پیش‌ازمیلاددرحقیقت شروع عصرتاریخی‌ایران‌بود. درهند نیزچنین بود وتاسال ۱۹۲۲ (سال کشف تمدن دره سند یاموهنجو- دارو) سنگ‌نوشته‌های Piprahwa متعلق به‌قرن پنجم میلادی را قدیم ترین اثرمکتوب تاریخی می‌دانستند . تصور دانشمندان چنین بود که آریائی‌ها با موهای طلائی ورنگ پوست سفید وقد بلند وارد ایران وهند شدند و ساکنان بومی که معدود ومظلوم وضعیف ووحشی بودند درمقابل تمدن درخشان آریائی معدوم شدند . اما باپیدا شدن آثار تمدن بسیار درایران و هند خلاف‌این عقیده ثابت شد . درهند موهنجودارو وهاریا کشف‌واین سرزمین نیز مانند ایران‌سرزمین‌تمدنهای‌بسیار کهن‌قلمداد گردیدوبکشور

های عتیق کهنسال سومر و آکد ومصروبابل پیوست .

اگرچه انتساب تمدن موهنجودارو به دسته های مختلف : دراویدی ، براهوی Brahuis ،سومری، پانی Panis ،آسورائی Asuras ، وراتیائی Vratyas، واهیکائی Vahikas ،داسائی Dasas ،ناگائی Nagas وآریائی مورد بحث است[19] اما آنچه اکثریت قریب باتفاق قبول دارند انتساب آن بدسته‌های مدیترانه‌ای ، بخصوص در اویدیهاست و اکنون می‌بینیم که این تمدن کهنسال دره سندچقدر باتمدنهای کهن آسیای غربی وایران قدیم همانندی دارد .

سرپرسی سایکس که یکی از بهترین کتابها را درتاریخ ایران نوشت به بلوچستان ومکران سفرهای مکرر کرد و گذشته ازاینکه درباره سیاهان مقیم این مناطق نظریه‌های جالب ارائه نمود به شباهت میان سندیهای موهنجودارو وسومریها نیزاشاره کرد واعلام داشت که شاید سرزمین مشترك سومریها وسندیها نواحی شرقی وجنوب شرقی ایران، خراسان و بلوچستان بوده است و ویلدورانت درتاریخ کبیر خود معتقد شده است که مهد اصلی سومریها واقوام مشابه آن درفلات ایران وآسیای غربی‌دره سند بوده است ولی هیچ محقق دیگری با وی همعقیده نیست . موهنجودارو علیرغم خصوصیات جغرافیائی‌اش یك تمدن دورافتاده ومنزوی نبوده ودر آسیای غربی وایران‌همگامان ومشابهان‌بسیار داشته‌است . موهنجودارو ازاین نظر که آهن را نمی‌شناخته به تمدن دوم ایلامی Pre-Diluvian شبیه است و با عصرماقبل تاریخی سومر درحدودسالهای ۲۷۵۰ق-م‌مقایسه می‌شود و آنرا مانند بیشتر تمدنهای فلات ایران وبین‌النهرین به هفت لایه بخش کرده‌اند که متأسفانه بیشترآنها درنتیجه طغیان آب و رطوبت از میان رفته‌استو دوران درخشان آن را بین سالهای ۳۲۵۰ و ۲۷۵۰ پیش از میلاد می‌دانند

۱۹ــ نگاه کنید به موهنجودارو وتمدن سند، ج- مارشال
Mohenjo-daro and Indus Civilization. J-Marshal

ولی‌چون آثاری از موهنجودارو درنواحی دیگر آسیای غربی وفلات ایران یافت‌شده می‌توان‌زمان آنرا پس‌وپیش کرد، دراشنویه مهری از موهنجودارو یافت شده‌است که تاریخ آن ۲۵۰۰-۲۶۰۰ پیش‌ازمیلاداست و در اور مهری دیگر پیدا شده که حدود تاریخی‌آن ۲۱۵۰ پیش ازمیلاد است[۲۰].

دکتر فرانکفورت یك سیلندر درتل‌اسمار و یك ظرف بـا نقش گاو نر براهمائی‌درتل‌عقرب یافت که تاریخ آن‌ها حدود سالهای ۲۸۰۰ است دکتر فابری Fabri با اکتشافاتی که دربین‌النهرین کرد ، حدود سالهای درخشان این تمدن را از ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ دانست . دلیل دیگراین ادعا کوزه‌ای است که در دره سند یافت شده وحامل کتیبه‌ای سومری- بابلی[۲۱] است

علاوه براین ظروف نقش‌دار وبی‌نقش دره سند که مشابه آن درایلام و سومر ومصرنیز پیدا شده نشان می‌دهد کـه اوج این تمدن سالهـای ۲۵۰۰ بوده است .

ازدره سند اشیائی بدست آمده است که قرابت بیشتراین تمدن‌باستانی را با تمدنهای غربی‌ترین نقاط‌فلات ایران مسلم می‌دارد، ازجمله در هاریـا یك جعبه آرایش پیدا شده است که با یك مته، یك قاشق گوش‌پاك‌کنی و یك موچین همراه بوده ، این ابزارها بسیار شبیه است‌باآنچه که در اور و کیش‌و خفاجه‌پیداشده‌است.وزنهای‌ترازو بشکل‌مکعب‌ها،برخی‌ازسنگ‌های لوح مطبق وبرخی استوانه همانند وزنه های شوش و بین النهرین ، انواع سلاحهای سرد: چماق، تیرو کمان ونیزه وشمشیر وسپروتبر که برخی بـا سلاحهای شوش بسیارهمانند است. تبرتیشه‌ای نیزپیدا شده که نظیرش را فقط درقفقازباستان‌می‌توان‌یافت واین‌نظرساموئل کرایمرمؤلف‌الواح‌سومری راکه می‌نویسد سومری‌ها واقوام مشابه ایشان ازجمله عیلامیها وسندیها از

۲۰-کارلتون امپراتوریهای دفن‌شده Carlton: Buried Empires P. 145

۲۱- فرهنگ هند Indian Culture شماره ۳ ص ۶۶۳/۷۳

قفقاز آمده‌اند، تأئیدمی کند. موهنجودارو از راه رودخانه‌سند، دریای‌عمان وخلیج‌فارس با اور، کیش‌وشاید مصرارتباط دربائی‌داشت وازراه بلوچستان با عیلام ونواحی داخلی فلات ایران مربوط بود

ساختن ظروف سفالین درانیجا معمول بود ولی‌ظرافت ظروف‌سفالین ایران وبین‌النهرین را نداشت بهرا ازلحاظ زندگی و حوایج روزانه این ظروف کارآمد و مطابق نیاز مردم بود، ظروفی که از خاك سرخ بدون نقش ساخته می‌شد با ظروفی که درتل اسمار یافت شده همانند است وظروف بسیار نازك معروف به‌پوست تخم مرغی باکاغذی آن، شبیه ظروفی است که درشوش وبابل یافت شده است

بابررسی نقش گوزن درسفالهای سیلك وموهنجودارو وشوش وسواحل خلیج فارس وبین‌النهرین به‌ارتباط همری این سرزمینها می‌توان پی‌برد.

نقش صلیب شکسته Svastika که در کرت ،کاپادوکیه ، تروی ، شوش وبرخی از مراکز تمدنی ایران یافت شده درانیجا متعلق اوان است که‌البته دارای جنبه مذهبی وعلامت خورشید است این نقش درمصر وبابل دیده نشده‌است نقش حیوان‌های مقدس ازجمله گاونر وشیر وبز کوهی وعقاب مانند سایر نواحی تمدنی‌آسیای غربی پیدا شده ، این نقشها بود که تکامل یافت و دردوران بعدی بصورت‌هنرهای تجسمی‌با شکوه دربناهای‌سلطنتی ومذهبی ایران وهند (دوران هخامنشی وموریائی) جلوه گرشد.

تمدن سند همانطور که ذکر شد ازراه دریا و خشکی با همسایگان دور و نزدیکش ارتباط داشت ، از جمله واردات آن برای مصارف صنعتی نقره بود که ازغرب، بخصوص ایران وارد می‌شد، اماخود دارای طلا بود و همانطور که می‌دانیم دردوران‌هخامنشی،طلائی که دراین نواحی‌تهیه‌می‌شد يك ثلث طلای شاهنشاهی ایران را تأمین می کرد وآن نوع استخراج طلا که‌هردوت بیان داشته [۲۲] وبسیار بدوی اما جالب و شنیدنی است درعصر

۲۲ـ ایران باستان ج ۱ ص ۶۳۵.

هخامنشی قرنها سابقه داشته وبدون شك در دورهٔ موهنجودارو نیز معمول بوده است .[۲۳] مس از بلوچستان و کرمان وارد می‌شد، اشیاء فلزی ساخته شده دره سند بظرافت اشیاء اور نبود . سوزنهای پیدا شده در موهنجودارو همانند سوزنهائی است که در کیش‌دیده شده است که انتهای آن بجای اینکه سوراخ باشد خمیدگی وانحنا دارد .

استفاده ازصدف ، همان‌نوع صدف خلیج فارس‌معمول‌بود امااز مروارید اثری نیست .

میان عقاید مذهبی این اقوام ودیگر اقوام ساکن آسیای غربی وفلات ایران هماهنگی وهمانندی بسیار وجود داشت ، الهه مادر این سرزمین‌نیز مانند همه سرزمینهای تمدنهای نخستین پرستش میشد . دانشمندان غرب معتقدند که منشاء این مذهب‌آسیای صغیراست اما این مطلب قطعیت ندارد
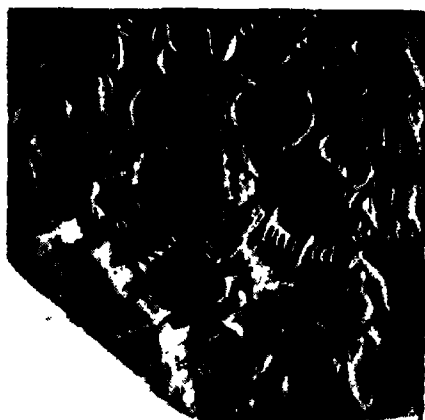
شکل ۱ـ مهرهای یافته سده درموهنجودارو در طرف راست نقش خدای شاخدار با سه صورت قابل‌توجه‌است (مانندشیوا) مشابهت این خدا با خدایان آسیای غربی در مقایسه با نقوش و مجسمه‌های مربوط به الهه مادر مشخص می‌شود ، هزاره سوم پیش از میلاد موزه موهنجودارو نقل از جلد اول کتاب تاریخ و فرهنگ مردم هند .

۲۳ـ نگاه‌کنید به‌جلد اول تاریخ فرهنگ مردم هند فصل‌دهم‌ص۲۰۳ و فصل‌هشتم ص۱۶۱.

زیرا درهمه جا این معبود یافت شده و نمیتوان گفت منشاء آن کدام نقطه بوده است .[۲۴] پرستش ارباب وانواع دیگر نیز معمول بوده اما وجودمعبد هنوزثابت‌نشده‌است‌والهه‌مادر بنامهای ماتا Amba; یا Kali, Amma یا Karali و Mata خوانده می‌شود ونقش‌آن بر کت دادن وجلو گیری از چشم زخم است . در ایران الهه مادرپایه‌واساس تکوین‌ناهید است که مانند ونوس دریونان‌قدیم وجودش موجب آبادانی وفراوانی بوده است وعلت اینکه این الهه بیشتر دستهایش برپستانهایش بوده ودست کم باپستان واندام برهنه نشان داده می‌شود تأ کید این بر کت وفراوانی است درریگ ودا نیزاین‌الهه بنامهای Prithvi, aditi یاد شده‌است وارتباط شیوا باالهه‌مادر ازلحاظ بر کت‌دادن و تولید نسل (که علامت مشخصه شیواست) نیزازروی برخی مهرهای یافته شده دراین تمدن باثبات‌می‌رسد (ش ۱) دراین مهرهانقش یکی از خدایان را می‌بینیم که کلاهی شاخدار بسردارد وخود دارای سه صورت است (مانند شیوا) وچون دراطرافش حیوانات زمینی دیده می‌شوند معلوم می‌شود که این‌خدا نیزمانند شیوا برحیوانات‌سلطنت داشته است وبالاخره طرزنشستن آن (مانند یو گی‌ها) شبیه نشستن شیوا است (ش ۲) .

درآثارفلزی که ازلرستان بدست آمده نیزالهه مادر بعنوان نمایشگر خیروبر کت معرفی شده است و گیرشمن در کتاب خود می‌نویسد که الهه مادر یك خدای‌آسیائی بوده وهمه جا ازآسیای صغیر تاشوش مورد احترام وپرستش بوده است (ش ۳ و ٤) وباحتمال قوی‌منشاء واصل الهه آشاخواهر سروشا که درمقابر ایران یافت می‌شود، همین الهه مادر است . در اطراف صورت یکی‌ازاین مادر خدایان نقش ماهی وادار که هر دومتعلق به آشا هستند، دیده‌می‌شود . دریك سرسنجاق دیگر، صورت خدای مادردروسط و

۲٤ـ نگاه کنید به شماره ۸۲ مجله‌هنری انجمن‌آسیائی مقاله مکی Mackay
Journal of the Royal Society of Arts, London.

شکل ۲ـ نقوش مربوط به‌خدایان مشترك آریائی‌ها که اصل و منشاء آن همان خدای خیر و برکت (الهه مادر) پیش از آریائی‌هاست در رده سوم در وسط زروان است که روی دامنش نقش چهره زنی دیده‌میشود (الهه مادر) درین نقش نیز علامت خورشید و برسم (شاخه) در دست اهورامزدا دیده می‌شود دو نقش بالائی را با کمك اساطیر هندی می‌توان توجیه کرد ، اساطیر عصر متهدم و د نی ، موزه مروپولیتن نیویورك و لرستان سده ۷ و ۸ پیش از میلاد ص۷۰ کتاب گیرشمن .
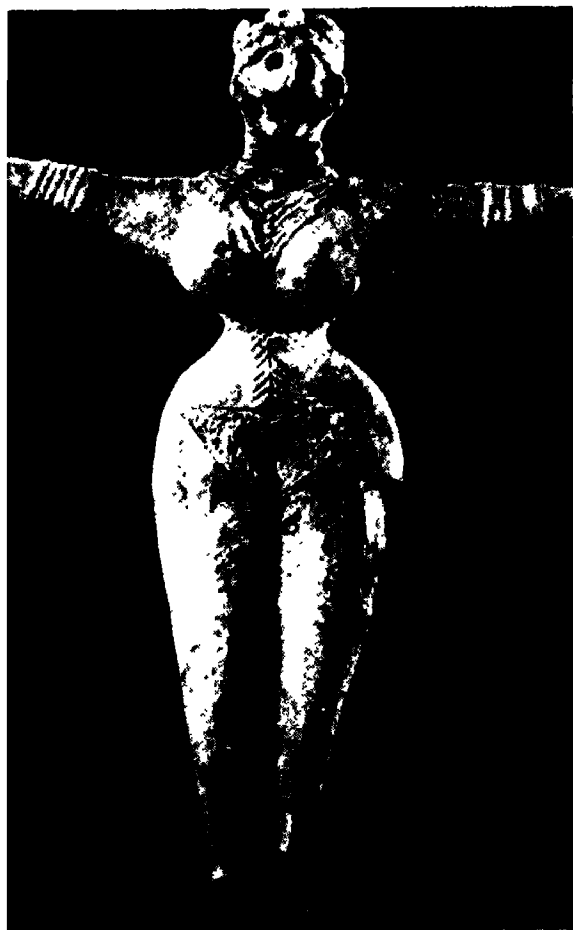
شکل ۳ـ الهه‌ای از هزاره دوم پیش از میلاد (الهه مادر یا خیر وبرکت) برهنه با پستانهای برجسته که علامت باروری و برکت است ، بر گردن و سر و دست این الهه جواهراتی تعبیه شده است ، روی آلت تناسلی ویرا یا پوشانده‌اند و یا جواهر نشان ومزین کرده‌اند . از تورنگ تپه‌گرگان. موزه دانشگاه فیلادلفیا . کتاب گیرشمن ص ۱ .

سکل ٤- مجسمه برنزی از موهنجودارو با پستانها و الت زنانه برهنه، خدای خمر و برکت (الهه مادر) از هزاره دوم پیش از میلاد آنرا با خدایان مشابه درآسیای غربی می‌توان مقایسه کرد . موزه موهنجودارو . پاکستان نقل ازکتاب تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد اول .

دوشیر که در دوطرفش نیم خیزشده‌اند رسم شده کـه کاملا ایرانی است و درپائین نقش مردی بـایك گاو که گوساله‌اش درحال خوردن شیروی است دیده می‌شود که شاخه‌هائی را تقدیم الهه مادر می کند (ش ٥ و٦)دراینجـا

شکل ٥- یکی ازجالب‌ترین نقش‌های‌لرستان بر سریك سنجاق تزئینی ، درقسمت‌تحتانی نقش مردی ریسمان گاوی را بدست دارد و گوساله‌اش درحال شیرخـوردن است و هیولائی که سوار برگاو است شاخه‌ای از نخل بدست دارد این شاخه را برخی همان برسم زرشتی‌ها می‌دانند ، شاید از لحاظ اساطیر ایرانی مربوط باشد به قربانی ولی از لحاظ آئین زرتشتی مربوط می‌شود بـه عبادت ایـزد آشی ، دریـن نقش عـلامت خورشید نیز دیـده می‌شود ص ٤٩ و ٥٠ کتاب گیرشمن .

شکل ٦ــ یك سرسنجاقی دیگر از لرستان ، درینجا نیز دو نفر که‌سر فیل دارند دوشاخه را بدست‌گرفتند و در بالای چهره که باید نمایشگر الهه مادر باشد ایستاده‌اند ، وجود مار ، فیل وخورشید دلیل براشتراك این مظاهر میان ایرانیان و هندیان در آن اعصار و ارتباط نزدیك‌ایران با نواحی دیگر آسیای غربی و هند است ، قرن هشتم به ص ٥١ همان کتاب نگاه کنید .

ارتباط الهه مادر وآشا بابررسی این عبارت ازیشت‌ها توجیه می‌شود= ما به اشاوانوهی شیروشاخه های هما تقدیم می کنیم (ازیشت ١٧) [٢٥]

دریك‌سرسنجاق دیگر،نقش الهه‌مادرمانندسرسنجاق‌اول‌دروسط استو در دوطرفش دوانسان باسرهائی کــه شبیه فیل است ایستاده‌اند کــه هریك شاخه‌ای در دست دارد و هیولای طرف چپ مــاری هم بدست راست‌دارد . نقش ماروفیل‌دراین کنده کاری‌دلیل‌برآن است که این تمدن‌باشوش وعیلام ومربــوط بوده واین نقشها را ازراه ایران شرقی ازهنداخذ کرده است ودر هردوتصویرنقش خورشید بوفور دیده می‌شود . ازهمه این نقشها جالب‌تر نقشی‌است که کاملا بانقش خدای سه سر که درموهنجودار وپیدا شده‌قــابل مقایسه می‌باشد. این‌تصویریك کنده‌کاری نقره‌ای است که می‌توان آنرامبدأ پیدایش اساس آئین خاص ایرانی (دوآلیسم)دانست، همانگونه که درشرق ازمنشاء همین الهه‌مادرمذهب شیوا خلق شد ومابدان‌اشاره کردیم . دراینجا خدای اصلی‌یعنی‌زروان دوچهره دارد یکی‌درداخل‌شکم که‌بسیارشبیه‌همان

٢٥ــ نگاه کنید به فصل دهم به کتاب New Lights تألیف A. Chidle P. 222

چهره‌الهه مادر است ودودیگر صورت وی در یکی از سه سر وی (در اینجا نیز مشابهتی میان زروان وشبوا احساس می گردد) دوسر کناری شاخه‌های برسم را به اهورامزدا واهریمن می‌دهد ، نقش‌انار که علامت خیرو برکت استدر حاشیه پائین لوحه وجود دارد [۲۶] دریك نقش دیگر از چهرهٔ الهه مادر دربالای سروی‌یك‌هیولای سه‌سر که با نقش موردبحث‌درموهنجودار قابل‌قیاس‌است، وجود دارد. (ش۷)

سکل ۷ــ مجسمه‌ای از الهه مادرکه دربالای سرخود یك هیولای سر دارد آنرا با نقش الهه مادرکه درموهنجودارو پیدا شده‌مقایسه کنید بعقیده گیرسمن این‌نقش خدای موسوم به سروش است و میان وی ، ایزدمهر یا میترا در اوستا رابطه‌ای وجود دارد ، مهر دارای هزار گوش و ده هزار چشم است کتاب گیرسمن ص ٤٤ ،

۲٦ــ ایران ازابتدا تاعصراسکندر. رومن گیرشمن‌ص۵۱

گذشته از الهه مادر اشتراکهای دیگری* نیز وجود داشته‌است که ثابت می‌کند از لحاظ مذهب یك ارتباط دائمی و گسترش یافته‌ای میان تمدنهای ایران وبین‌النهرین و دره سند وجود داشته‌است پرستش خورشید با پیدا شدن سواستیکا وچرخ عمومیت داشته ونیایش‌آتش که اصل آن از ایران است در این تمدن رائج بوده اما از نیایش رودخانه اثری نیست.

در باره سرنوشت نهائی مردگـان نیز یك هم‌آهنگی چشم‌گیر وجود داشته است ودر حقیقت دفن وسوزانـدن و در معرض خورد مرغـان قرار دادن بروش های مختلف معمول بوده است. گـاهی مردگـان‌را نخست در معرض خورد مرغان قرار می‌دادند سپس استخوانهای مانده را جمع ودفن می‌کردند، گاهی نیزمردگان را می‌سوزاندند وسپس استخوانهای مانده را دفن می‌کردند ، زیرا در بعضی از قبور آثار استخوانها همراه با زغـال وخاکستردیده شده وگاهی نیزاسکلت دست‌نخورده و کامل در حال دراز-کشیدن یانشستن یافت‌شده که دلیل‌بردفن‌کامل‌است، درمقابل‌سوزاندن‌کامل که‌دلیل آن‌پیداشدن‌ظروف‌مملو ازخاکسترمردگان‌است‌نیز وجودداشته‌است

خط موهنجودارو در همان مراحل‌مقدماتی مانده است وتاکنون ۴۰۰ علامت از این خط یافت شده و دانشمندان فنلاندی تاکنون ۳۶۰ علامت آنرا تطابق داده‌اند . این خط با خطهای مقدماتی در مصر، سومر، کرت، قبرس، عیلام ، وحتی چین شباهتهائی دارد .

زبان این قوم البته با زبان‌سانسکریت شباهت‌هائی دارد اما بازبانهای سومری وعیلامی نیز شبیه است وفعلا دانشمنـدان در انتظار خوانده شدن برخی کتیبه‌های دوزبانی هستند که درعیلام وبین‌النهرین یافت شده است می‌توان گفت که زبان مردم مورد بحث بیش از همه با زبان مردم عیلام همانندی و پیوند داشته است .

جغرافیای تاریخی

و آثار باستانی ورامین

نوشته

حسین قره چانلو

(دکتر در فرهنگ و تمدن اسلامی)

نوشتهٔ
حسین قره چانلو
(دکتر در فرهنگ و تمدن اسلامی)

جغرافیای تاریخی
و
آثار باستانی ورامین

بسیاری از تاریخ نویسان و جغرافیا دانان اسلامی برآنند که شهرهای قدیمی ایران را شاهان افسانه‌ای یا پادشاهان ساسانی یا سلاطین دیگر و گاهی نوادگان آدم و نوح نبی «ع» ساخته‌اند.

حمزه اصفهانی و طبری و دینوری پس از نوشتن شرح‌حال پادشاهان. ساختن یکی دوشهر وگاهی چند شهر را بیکی از آنان نسبت داده‌اند . فی‌المثل طهمورث دیوبند بابل و کهندیز و مرو و شهرهای دیگر را ساخته است . بنیاد تیسفون و مدائن بدست جمشید گذاشته شده واردشیر بابکان بیش‌از ده شهر بزرگ پدید آورده و نیز شاپور پسر اردشیر شهرهای شاپور و نیشابور و جندی شاپور و فیروز شاپور و بلاش شاپور و شاپورخواست را ساخته است [۱]

این مورخین هیچگاه بفکر نیفتاده‌اند که پیدایش شهرها و قصبات راهی طبیعی دارد و علل و اسبابی میخواهد، زیرا هسته

۱ـ سنی ملوك‌الارض والانبیاء ، حمزهٔ اصفهانی . ص ۳٤

مرکزی هر شهر ابتدا دیهی یا رباطی بوده و سپس با جمع شدن وسیله ، مردمی در آنجا گرد آمده و کم کم این واحد کوچك آبادانی بصورت شهری بزرگ درآمده است . همچنین شهر بزرگی بعلت نداشتن آب ، یا حملات متعاقب و مکرر طوایف وحشی . یاحوادث طبیعی چون زلزله و سیل و یا اختلافات داخلی و مذهبی و سایر علل کم‌کم از میان میرفته است. و نیز میتوانیم بگوئیم شهرها تنها دیوار و بنا و ساختمان نیست بلکه بساکنانی نیازمند است و وسایل آمد و رفت میخواهد ، کارگر و صنعتگر و کارفرما باید درآن گرد آیند واطراف آن باید آباد و پر نعمت باشد تاکاروانها و مسافران در آنجا بار بیاندازند و باعث ترقی آن گردند. فرض کنیم اگر شهری در مکانی بنا گردید مردم آن ازکجا باید جمع‌آوری شود. اگر از شهر دیگری آورده شوند پس آنجا را خراب کرده‌اند و چنین امری کمك بآبادانی محلی نمیکند .

بطور کلی مورخین و جغرافیا نویسان اسلامی سعی نموده‌اند که وجه تسمیه شهرهای قدیمی را بطریقی بیان کنند و اشخاصی که این نامها را براین شهرها گذشته‌اند در آن موقع متوجه معنای لغوی آنها بوده‌اند ولی براثر از بین رفتن زبان قدیمی محل و جانشین شدن زبان جدید در آنجا ، لهجه تغییر کرده و معنای لغوی و قدیمی آن شهرها فراموش شده است. حال برای بررسی دراین مورد احتیاج بیك رشته تحقیقات جغرافیائی که در اصطلاح علم جغرافیا به‌توپولومی یا«جغرافیای تاریخی» معروف‌است نیازمندیم.

تاریخچه شهر ورامین

شهر ورامین که در جنوب شرقی تهران در دشت بزرگی واقع شده ، قریب سیصد و شصت پارچه دیه دارد ، خود از قرا و قصبات ری باستان بوده است .

اصطخری میگوید : در ناحیت ری دیه‌ها است بزرگتر ازین شهرها چون ورامین و أرنبویه و ورزنین و دزا و قوسین . شنوده‌ام کی در هر دهی ازین قرب ده هزار مرد زیادت بود و روستا های قصرانین درونی و بیرونی و بهزان و السن و بسا و دماوند و کها و مرکوی[۲] . ابن حوقل نیز نوشتهٔ اصطخری را تائیدکرده و گوید: سرزمین ری را علاوه برشهرها قرایی است‌که ازاین شهرها مهم‌تر و معظم‌تراند ولی منبر ندارند. از قبیل : سد . ورامین . ارنبویه . ورزنین . دزك . قوسین و دیه های دیگر که بنابر آنچه شنیده‌ام سکنه یکی از آنها بیش از ده هزار تن است[۳] .

بنظر میرسد که ابن حوقل توضیحات خودرا ازکتاب اصطخری گرفته باشد . بااین تفاوت که توضیح کاملی دربارهٔ اسامی قرا و تقسیمات ری نداده است

صاحب «اللباب» هم که در قرن ٦ و ٧ هجری قمری میزیسته وجود شهر ورامین وابادانی انرا تائید کرده و گوید : ورامین روستای بزرگی از قرای ری بوده که جماعت بسیاری از علما از آنجا برخاسته‌اند، از جمله : عتاب‌بن محمدبن احمد بن عتاب ـ الورامینی که حافظ قران بوده است[٤] .

یاقوت میگوید : ورامین شهرچه‌ای از نواحی ری نزدیك قریه رامین بوده و هردوی آنان برسر راه کاروانی ری به اصفهان قرار داشتند[٥] .

حمداله میگوید : ورامین در ماقبل دیهی بوده است واکنون قصبه شده و دارالملك آن تومان گشته . طولش از جزایر خالدات

۲ـ مسالك و ممالك ، اصطخری ، ص ۱۷۱
۳ـ صورة الارض ، ابن‌حوقل ص ۱۲۱
٤ـ اللباب ، ابن‌اثیر ص ۲٦٦
٥ـ معجم‌البلدان ، یاقوت ج ٥ ص ۳۷۰

«عزکه» و عرض از خط استوا «له‌کط» در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوه‌ها مانند آن . اهل آنجا شیعهٔ اثنی‌عشری‌اند، و تکبر برطبعشان غالب بود [٦] .

ورامین جزء یکی از چهار ناحیت ری بوده است : ناحیت اول بهنام و در و شصت پاره دیه است . ورامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیت است [٧] . حمدالله در تقسیم نواحی ری اشتباهاتی کرده که‌گفتار اورا ضد و نقیض نشان میدهد، بطوریکه میگوید ورامین و خاوه قرای بهنام و سبور قرج است، درحالیکه ناحیت دوم را در تقسیماتش سبور قرج ذکر کرده است درینصورت ورامین نمیتواند در دو محل قرار گیرد .

آبادی ورامین از زمانی شروع شد که تومان ری رو بخرابی رفته ، و ورامین بجای آن قرار گرفته است و مرکزیت آنجا را تحت‌الشعاع خود قرار داده است حمدالله مستوفی میگوید : اکنون که ری خراب است ورامین شهر آنجاست [٨] .

یکی از قرای بزرگ و معتبر ورامین دیه قوهه سبور قرج است. مولف ری باستان میگوید : قسمتی از پهنهٔ سبور قرج که قوهه در آنجا واقــع بوده ، اکنون بنام دهستان بهنام پازوکی در ورامین مشهور است [٩] . و باز همین مؤلف در جای دیگر میگوید : قوهه و شندر و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است. در حالیکه مشارالیه بنقل از یاقوت میگوید : دوم ناحیت سبور قرج و در او نود پاره دیه است ، قوهه و شندر و ایوان‌کیف از معظم قرای آنجاست . سوم ناحیت فشاپویه ..... و چهارم ناحیت غار است. [١٠]

٦ــ نزهة القلوب . حمداله مستوفی ص ٥٩
٧ــ نزهة القلوب . حمداله مستوفی ص ٥٨
٨ــ نزهة‌القلوب ، حمداله مستوفی . ص ٥٢
٩ــ ری باستان : حسین کریمان ، ص ٦٠٩
١٠ــ ری باستان : حسین کریمان ، ص ٤٧٤

شاید این اشتباه باین دلیل بوده که ناحیت سبور قرج به منطقه وسیعی از این دشت اطلاق میشده . بطوریکه گاهی اوقات آنرا با ری ذکر میکردند .

چون ری در اثر حملات مغول رو بویرانی گذاشت مردم آن بسوی نقاط دیگر کوچ کردند . حمدالله میگوید: درزمان غازان‌خان مغول ری رو بویرانی رفت و این ایلخان سعی بآبادی آن نمود. درو اندك عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید. ولی ری آباد نشد زیرا اهالی آن به دو شهر ورامین و طهران که نزدیك ری بودند و مخصوصا به ورامین که هوایش از ری بهتر بود نقل مکان‌کرده بودند [۱۱]. در اغاز قرن هشتم هجری ورامین آبادترین شهرهای آن حدودگردید و اکنون خرابه‌های آن درجنوب ری دیده میشود. [۱۲]

بطور کلی ورامین در اوایل قرن ۸ هجری دارای قرای آباد و پربرکتی بوده است. ازجمله قوهه که نام دو دیه در آن حدود بوده، که یکی را قوهه علیا یا قوهه آب می‌گفته‌اند ودر حدودکبود گنبد امروزی قرار داشته است وآب جاجرود درآن حدود مقاسمه می‌شده و جایگاه صوفیان بوده است. و دیگری را قوههٔ سفلی یا قوههٔ حمیر «خران» می‌گفتند . دو قوهه از هم قرب یك فرسنگ فاصله داشته ، و قوههٔ سفلی میان قوهه علیا و ری افتاده بوده است . یاقوت که خود آن محل را از نزدیك بدیده ، از آن بنام قوهذ یاد کرده است .[۱۳]

حمدالله دربارهٔ مذهب مردم این نواحی میگوید : اهل ری و اکثر ولایات شیعهٔ اثنی‌عشری‌اند الا دیه قوهه و چند موضع دیگر

۱۱ـ نزهةالقلوب ، حمداله مستوفی . ص ۵۸ و ۵۹
۱۲ـ سفرنامه ابن‌بطوطه . ص ۲۳۳
۱۳ـ ری باستان ، کریمان ص ۶۰۹

که حنفی میباشند و اهل آن ولایت آن* موضع را بدین سبب قوهٔ خران میخوانند .[١٤]

مسئله‌ایکه جالب و پراهمیت است گفته بعضی از مورخان است که محل ری قدیم را در نزدیکی شهر ورامین نقل کرده‌اند . آقای کریمان بنقل از کتاب دررالتیجان جلد ۲ میگوید : بزعم بعضی از فضلا «راگز» یا ری «قلعه ایرج» است که نزدیك شهر ورامین می‌باشد.[١٥] در کتاب ایران باستان آمده : که محل شهرری را در خرابه‌های قلعه ایرج کنونی و اطراف آن می‌دانند که تقریبا در شش فرسنگی دربند دریای گرگان واقع است.[١٦]

ولی در هیچیك از منابع قدیم و جدید محلی در شمال ری و یا در مشرق و یا مغرب‌آن نشان نداده‌اند که‌کسی انجا راخرابه‌های ری باستان گمان برده باشد ، بعهد ما آن پهنهٔ از ری که درشش فرسنگی جنوب شرقی آن و در حدود ورامین و نزدیکی راه خوار قرار دارد بهنام خوانده میشود و چنین بنظر می‌رسد کـه این بهنام همان کلمهٔ بهتان است و تبدیل دو حرف میم و نون بیکدیگر شده چون در ادب فارسی این امر شایع بوده است .[١٧]

اما با توجه‌باینکه دراطراف ری‌آثار وخرابه‌های‌زیادی‌ازدورهٔ باستان‌وجود دارد ری قدیم را نمیتوان قلعه معروف نزدیك‌ورامین دانست . مؤلف ری‌باستان دربارهٔ محل‌آتشکده ری میگوید : ظاهرا از قدیم تاعهد انوشیروان در جنوب غربی ری واز آن زمان باز در دوازده کیلومتری جنوب‌شرقی ری‌عهدساسانی برفرازتپه میل‌بوده، که‌آثارآن بدین عهدنیزباقی است، دراین حدودها آثار بناهای‌کهنه

١٤ــ نزهةالقلوب ، حمداله مستوفی . ص ٥٩
١٥ــ ری باستان ، حسین کریمان ص ٢٤
١٦ــ ایران باستان ــ مشیرالدوله پیرنیا . ج ٨ . ص ٢٢١٧
١٧ــ ری باستان : کریمان . ص ٥١٥

و قدیمی فراوان است بطوریکه از روی پاره‌ای از آنها مانند آثار چال ترخان، جمعی آن نواحی را شهری گمان کرده‌اند.[١٨]

بالنتیجه میتوان گفت‌که محل ری قدیم باید نزدیك همین آتشکده و خرابه‌ها باشد نه در شمال شرقی ورامین امروز.

پس‌از مرگ ابوسعید بهادر خان هرج و مرجی در گوشه و کنار دولت ایلخانان مغول بدیدار گشت. بطوریکه جانشینان وی قلمرو او را بین خود تقسیم کردند و هرکدام نواحی مخلتفی را بحیطه تصرف خود درآوردند.

ابن بطوطه سیاح معروف اندلسی‌که درین دوران درایران مشغول سیاحت بوده میگوید: «از جمله آنان حسن خواجه پسر دمرطاش چوپان‌که به‌تبریز وسلطانیه وهمدان وقم وکاشان و ری و ورامین وفرغان وکرج استیلا یافت»[١٩]

ازگفتهٔ ابن‌بطوطه چنین‌مفهوم میگرددکه‌ورامین هم‌شهرآباد بوده ودر ردیف شهرهائی‌چون قم‌وکاشان‌قرارداشته‌است. دلیل بارز روشنی‌که‌این امررا تائید میکند،قول جهانگرد معروف‌کلاویخوست که دراوایل فتوحات امیرتیمور بایران آمده است ومیگوید: جمعه که مصادف بود با بیست و سوم ژانویه به‌شهری‌رسیدیم‌بنام‌ورامین این شهربسیار پهناوراست. اما بیشتر خانه های‌آن خالی‌ازسکنه‌و غیرمسکون‌است. برگرداگرد آن هیچ‌دیواری‌نبود. این‌شهر در دشتی قراردارد، اینجا مقرآن بزرگ تاتار یعنی داماد تیمور بود، زیرا وی یکی‌ازدختران تیمور را بزنی‌گرفته بود، درینجا بایك بزرگ دیگری هم آشنا شدیم ، نام او باباشیخ‌است ونام داماد تیمورسلیمان میرزاست.[٢٠]

١٨ـ ری باستان . ص ٣٦٥
١٩ـ سفرنامهٔ ابن‌بطوطه . ص ٢٢٣
٢٠ـ سفرنامهٔ کلاویخو . ص ٣٠٣

در دوره جانشینان تیمور و سلسله ترکان آق قویونلو ورامین موجودیت خودرا حفظ کرده ومکررأدرلشکرکشیهای آنها ازین محل نامی برده شده است . مؤلف ری باستان بنقل از لب تواریخ گوید : از میان شاهان آق‌قویونلو . . . محمدی میرزا تمامت ولایت عراق را بتصرف آورد و در ملك ری رحل اقامت افکند ، ایبه‌سلطان و الوند بیك برادر محمد بدفع وی بعراق آمدند و چون بحدود ری رسیدند ، محمدی میرزا فرار کرده بقلعه استا «یا استاره در مازندران» ننزد حسن‌کیای جلاوی رفت . ایبه سلطان والوندبیك در قم قشلاق گرفتند و برادر ایبه کزل احمد را با لشکری جهت رفع محمدی میرزا در ورامین بگذاشتند .[۲۱]

باطلوع دولت صفوی و انقراض تیموریان و ترکمانان و توجهی که سلاطین صفوی بایجاد ابنیه و آثار داشتند ، بعضی از قرای و قصبات ری رو به آبادانی رفت از انجمله قصبهٔ تهران است . در زمان شاه طهماسب برج و باروئی به دور آن‌کشیده‌شد . در نتیجه مردم قرای دیگر ری ازجمله ورامین بدان روی آوردند . بارتولد مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی ایران میگوید : پس از اعتباریافتن طهران،ظاهرأ اهالی ری‌و ورامین بتدریج به طهران نقل مکان کردند .[۲۲]

از آن ببعد ورامین روبویرانی و خرابی گذارد و دیگر ان اهمیت سابق را بدست نیاورد . لسترنج میگوید : ورامین ، پرجمعیت ترین مراکز نواحی ری بود ولی این شهر در آغاز قرن نهم روبخرابی رفت وبعدها طهران که درقرن هفتم فقط دهکده‌ای از دهکده‌های ری بود جای ورامین را گرفت .[۲۳] ورامین کم‌کم از

۲۱ـ ری باستان : ص ۲۲۲
۲۲ـ جغرافیای تاریخی ایران . بارتولد : ص ۱۸۱
۲۳ـ لسترنج . ص ۲۳٤

اهمیت و اعتبار افتاد و تنها نام و نشانی‌که ازاو مشاهده میگردد مربوط باوایل دوره قاجارست‌که بعضی از جهانگردان و سیاحان خارجی این شهر ویران را در سفرنامه خود نام برده‌اند .

امروزه‌شهر ورامین در ۴۲کیلومتری‌تهران در دشت‌حاصلخیز دماوندکه مشرف به‌کوههای مرتفع البرز است قرار دارد. این‌ناحیه بوسیله جویبارهائیکه از کوهها جریـــان مییابند آبیاری میشود ، دشت ورامین در حقیقت یك انبار غله برای ساکنین تهران محسوب میشود . از انواع محصولاتی که در این دشت حاصلخیز پرورش می‌یابند می‌تـــوان پنبه «فیلستان» و غله و خـــربزه و محصولات خوراکی دیگری که دراین ناحیه تهیه میشود، مانند روغن خوراکی و قند را نام برد کـــه هر یك از محصولات اخیر در کـــارخانه‌ها و پالایشگاههای عظیمی تهیه و بسته بندی میشود .

اثار باستانی ورامین

چون ری مورد توجه خلفا و حکام و سلسله‌های مختلف اسلامی بـــود سعی در عمران و آبـــادی آن میشده است و علاوه بر آثار اسلامی‌که درآن بوجود امد . اثار و ابنیه‌ای هم از دوران ماقبل اسلام در گوشه وکنار آن بچشم میخورد از آنجمله قلعه معروف به ایرج نزدیك ورامین را میتوان نام برد .

خرابهٔ معروف بقلعه ایرج ، که در شمال شرقی شهر ورامین واقع است ، از آثار بسیار کهن و قدیمی این شهر میباشد که در هیچیك ازتواریخ وسیاحت نامه های جهانگردان عرب ازآن اسمی برده نشده است ، لیکن از بعضی علامات خارجی آن معلوم میشود که عمر این قلعه از دوهزار سال هم متجاوز است .

مادام دیولافوا راجع به قلعه قدیمی نزدیك ورامین که بقلعهٔ

ایرج مشهور است میگوید : ما بسیاحت قلعه قدیمی رفتیم این بنا بسیار وسیع و بشکل مربع مستطیل است و با خشت و گل ساخته شده و دارای برجهای دفاعی است که از یکدیگر سی‌متر فاصله دارد ، در خرابه‌های باقیمانده خشت خامی دیده نمیشود گویا این بنا رامانند دیوارهای‌قطورخرساباد [۲۴] وقیونجیق [۲۵] ساخته اند. [۲۶]

لردکـرزن دربارهٔ قلعه میگوید : قلعهٔ ایرج نزدیك دهکدهٔ جعفرآباد است که در اطراف آن‌دیوارگلی ضخیمی است باپنجاه پا ارتفاع و محوطه‌اش بنابر قول ایستویك ۱۸۰۰ یارد در ۱۵۰۰ یارد تقریبا یك میل مربع است . تـاریخ دورهٔ ساختمـان این استحکامات حیرت‌انگیز نا معلوم و مورد اختلاف است و بعید است که بروزگار خیلی قدیم تعلق داشته باشد . [۲۷]

دیولافـوا راجع بساختمان قلعه گوید : این طرز ساختمان شباهت بابنیه اسلامی ندارد و مسلماً ما در برابر یك بنای‌ساسانی هستیم که بسی قدیم‌تر از برج و باروی شهر ری میباشد . بنابر داستانهای محلی این قلعه را فریدون که ممدوح شعرای قدیمی و مورخین ایرانی بوده بنا کرده است . در داخل این قلعه هم تپه خرابه‌ای نیست که بتوان در آن کاوش نمود و مدارکی بدست آورد و تاریخ بنا را به تقریب معین کرد . مارسل‌دیولافوا عقیده داردکه این قلعه یکی ازاردوگاههای قدیمی خندق‌داری بوده است زیرا که قنوات متعددی آب صاف و گوارائی را از محوطه داخلی این قلعه عبور میدهد . بطور کلی نظر مارسل‌دیولافوا و لردکرزن درباره قدمت قلعهٔ معروف به ایرج مغایرت دارد و هیچکدام خبر صحیحی درباره قدمت و تاریخ بنای این قلعه نمیدهند .

۲۴ و ۲۵ ـ از دهکده های کردستان میباشند .
۲۶ـ مادام دیولافوا . ص ۱۴۳
۲۷ـ ایران و قصیه ایران ، لردکرزن ص ۴۶۶

مسجد جامع ورامین یکی ازآثار اسلامی دوره ایلخانان بشمار میرود (شکل شماره ۱) این بنا در قدیم بسیار عالی و باشکوه بوده ولی اکنون ویرانه‌ای بیش نیست و مؤمنین هم از ترس فرودآمدن طاق برای عبادت بآنجا نمیروند. زمین‌های اطراف آن خارستان شده که عبور از آن‌ها خالی از اشکال نیست .

سردر آن از موزائیك های کاشی مانند تزئین یافته و بسی جالب توجه است . یك قسمت از بدنهٔ خراب‌آن شباهت‌کامل بمسجد شاه قزوین دارد(شکل‌شماره۲) ودارای محراب وگچ‌بریهای بسیار ممتازی است و معلوم است‌که بـا دست استاد هنرمندی ساخته و پرداخته شده است . بقدری شاخ و برگ وگلهای آن بـا ظرافت ساخته شده که انسان از تماشای آن سیر نمیشود . دراین‌جا هم مانند مسجد قزوین پیچ وخمهای مسقفی هست که باید ازآنها عبور کرده داخل محوطه کنبددار (شکل ۳ و ٤) گردید .[۲۸]

مدخل مسجد جامع ورامین مورخ ۷۲٦ هجری : گوشوارهای این مدخل صرفا تزئینی است و با کاشی و موزائیك القاءگردیده است . این مطلب باتوجه به قسمت بزرگی ازسطح آجری طاق (شکل شماره ٥) کـه کاشیهای آن ریخته است و همچنین از سوراخهائی‌که درآن سطح دیده میشود ، بروشنی استنباط می‌گردد ومعلوم میشود با چربهائی‌که در این سوراخها قرارداشته گوشوار تزئینی و تزئینات بالای آن نگهداری میشده است .[۲۹]

بطورکلی مسجد جامع ورامین یك نمونه کامل ازطرح‌مساجد چهار ایوانی است که قسمت غربی این مسجد کاملا نابود شده ولی مابقی نقاط آن کاملا محافظت ونگهداری شده است.[۳۰]

۲۸ــ سفرنامهٔ مادام دیولافوا . ص ۱٤۰
۲۹ــ مجلهٔ هنر و مردم . شماره ۱۰٦ . سال ٥۰ . ص ۱٦
۳۰ــ ایران زمین . محمد رضا زهنابی ، جلیل زاهد . ص ۱٥۹

شکل شماره ۱ ـ ورامین ـ مسجد جامع ـ سمت شمالی

شکل شماره ۲ ـ سر در ورودی
مسجد ورامین
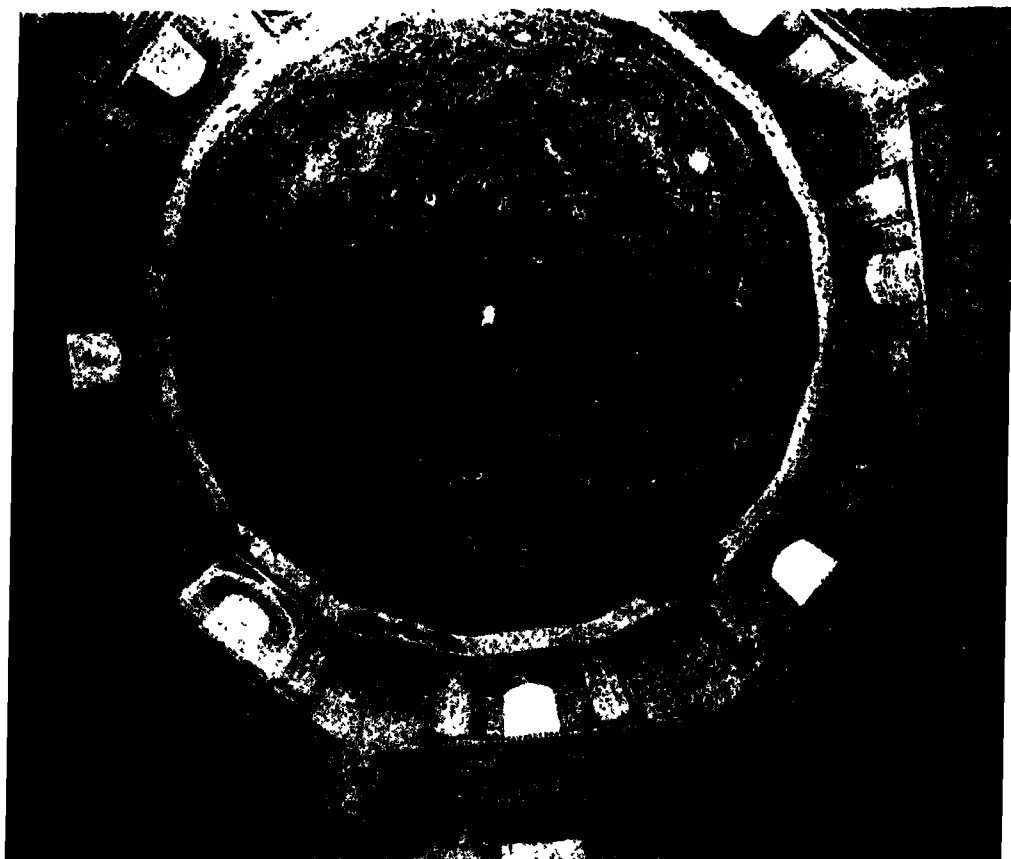
شکل شماره ۳ ـ منطقه میانی گنبد مسجد ورامین

شکل شماره ٤ ـ نمای خارجی گنبد مسجد ورامین

شکل شماره ۵ ـ یك طاق آجری
مسجد ورامین

شکل شماره ٦ ـ تزئینات آجری
مسجد ورامین

روی اجرهای ساختمانی این مسجد ساروج سفید (مقصود ملاط سفید رنگ گچی است) کشیده و فواصل قائمی بعرض ٤٠ سانتیمتر در میان دیوار قرار گرفته (شکل شماره ٦) که در آنها نقش و نگاری بسبك ساختمانهای غرب بانواك ماله کنده‌کاری‌شده است و شاخ و برگ و گلها فوق‌العاده ظریف و جالب توجه است رویهمرفته تمام بنا با دقت و سلیقه بسیار عالـی طراحی شده است .[۳۱]

مدخل تالار مربع مسجد ورامین مورخ ٦ـ۷۲۳ هجـری : گوشواره‌های طرفین این مدخل هریك بصورت یك طاق نمای بلند با قوس جناغی ساخته شده و داخل طاق با لوزیهای زیبای برویهم قرارگرفته مزین شده است .[۳۲]

امامزاده یحیی ورامین : در یکی از میدانهای کوچك شهر

۳۱ـ سفرنامه دیولافوا . ص ١٤٢
۳۲ـ مجلهٔ هنر و مردم شماره ١٠٦ . ص ١٥

بقعهٔ امامزاده یحیی قرار گرفته است که چندی پیش یك گنبد هشت‌گوشه و یك اطاق چهارگوش دور آن بنا گردیده است(شکل۷) سنگ مرقد امامزاده یحیی از تاریخ ۱۳۰۷ م در موزه ارمیتاژ در لنینگراد نگهداری میشود و حتی بعضی از قطعات منقش دیوارهای آن بوسیله کلکسیونرها خریداری شده است. [۳۳] ساختمان موسوم به امامزاده یحیی فقط یکی از چند اثر تاریخی دورهٔ مغول است که هنوز در ورامین باقیمانده است اما بعید بنظر میرسد که بنیاد بنا از زمان مغول باشد چون نقشه وطرح بنا به ابنیه دورهٔ سلجوقی شباهت دارد . دیولافوا دربارهٔ سلجوقی بودن این بناگوید : این بنا

شکل شماره ۷ ــ امامزاده یحیی ورامین . «مدخل وطاق دوراطاق‌گنبد تازه است»

۳۳ ــ ایران زمین . ص ۱٦۰

در قرن دوازدهم میلادی در دوران سلطنت سلجوقیان برپا شده است در داخل آن بنای چندضلعی نوك‌تیزی هم هست‌که ازحیث‌شکل مانند گنبد اتابك نخجوان است و در دورهٔ غزنویان ساخته شده و خوب معلوم است که بنای تازه را با این بنای قدیمی هم‌آهنگ کرده وساختمانهای قدیم وجدید را بهم متصل ساخته‌اند، کاشیهای محراب‌که رنگ فلزی صیقلی دارند پس از تعمیر ثانوی برای تزیین در آنجا بکار برده شده و برای بکاربردن آنها مجبورشده‌اند که یك قسمت از تزنینات قدیمی را خراب کنند.[۳۴] این امامزاده شامل یك اطاق مربع گنبد دار است که دیوارهای آن در داخل یك سلسله اطاقهای کوتاه متعلق به دورهٔ بعد محصور است.

ساختمان از خارج مربع و از داخل هشت‌گوش است و در گوشه‌ها وزوایا طاقچه دارد. دیوار محراب درزمان بعد با آجرکاری پر شده است . ازاره اطاق تا ۱/۸۵ متری کف از تزئینات اولیه عاری شده ولی در ناحیه میانی دیوار و طاق کتیبه گچی و در سطح پاطاق . نغولهای گچبری (شکل ۸) عالی وجود دارد و سطح پاطاق با مقرنسکاری و گچبری پر شده است.[۳۵]

دیولافوا میگوید : درهیچ جاکاشیهانی صاف‌تر و درخشنده‌تر از کاشیهای امامزاده یحیی پیدا نخواهد شد، این کاشیهای فلزی‌ــ رنگ سه دسته‌اند ؛ دسته اول کمی زرد رنگ است . دسته دوم رنگ فلزی برنج مانندی دارد و دسته سوم تیره‌تر و مانند مس قرمز است. کاشیهای ستاره‌ای و صلیبی که قبر و محراب ودیوارها را تزئین کرده‌اند دارای یك نوع اهمیت هنری و صنعتی هستند و بواسطه صفات و خصائص ممتازی که دارند بمراتب برکاشیهای بناهای اسپانی‌وایتالیا وحتی نقاشیهای روی‌کاغذبرتری دارند.[۳۶]

۳۴ــ دیولافوا . ص ۱۴۹
۳۵ــ معماری ایلخانیان ، دونالد . ج . ویلبر . ص ۱۱۹
۳۶ــ سفرنامه دیولافوا . ص ۱۴۹
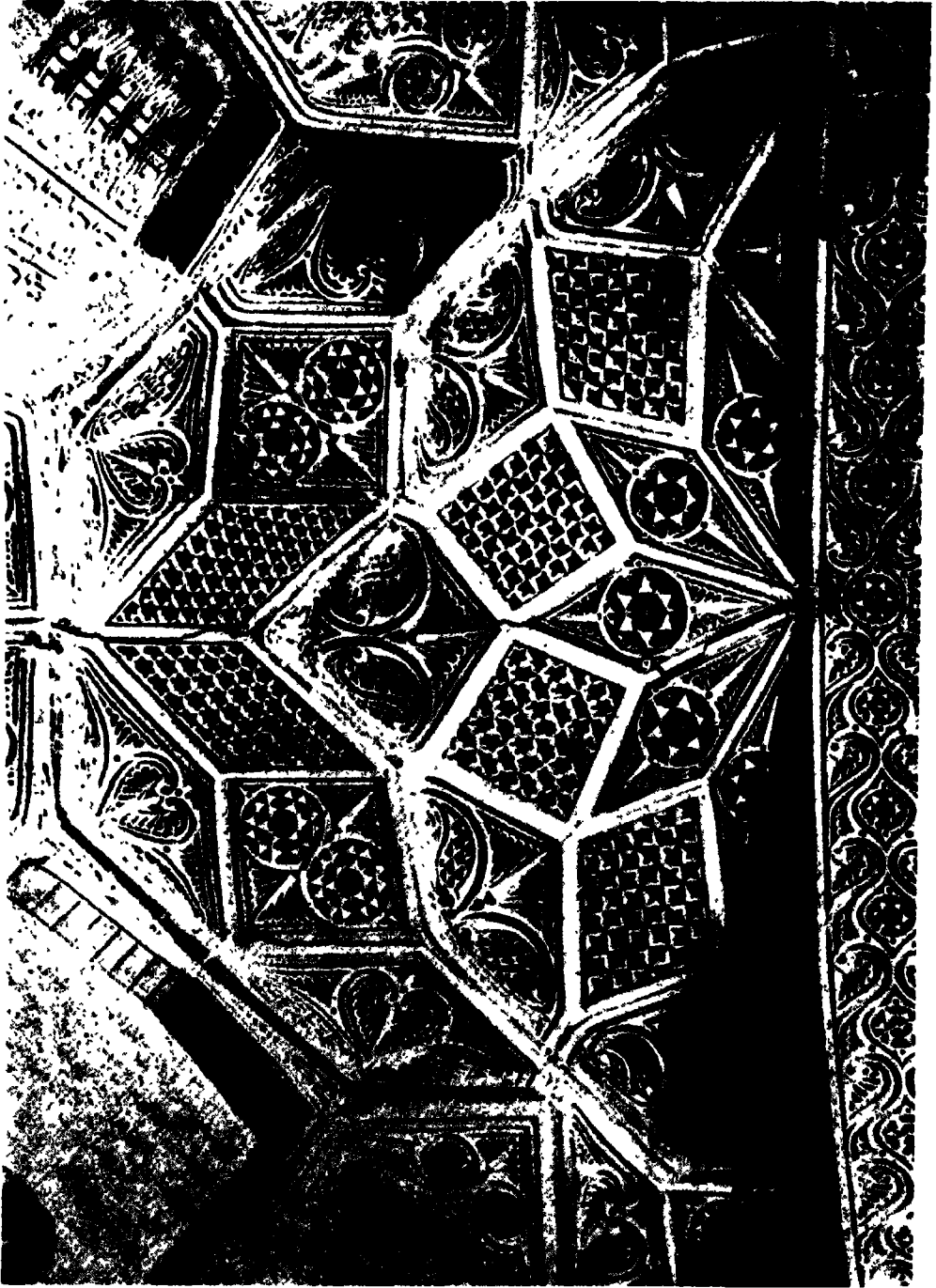
سنگ قبر محراب شکل که تاریخ آن ۷۰۵ ه/۱۳۰۵ م است و اکنون در موزهٔ ارمیتاژ می‌باشد، دارای این عبارت است که این سنگ برای مقبره امامزاده یحیی ساخته شده است و ضمنا حاوی امضای دو نفر از افراد خاندان کاشی‌ساز معروف کاشان می‌باشد.[۳۷]

دیگر از بناهای قدیم ورامین مقبرهٔ علاءالدین است (شکل ۹) که مردم محل آن را قبر کوکب الدین می‌دانند. بنای جدیدی با صحن باز در پشت و مقابل دیوار های خراب این سردر ورودی کوچك ساخته شده است ولی به موجب نوشته «مرآت‌البلدان» تا سال ۱۷۷۸ م کتیبه‌ای برسردر مزبور وجود داشته که نام بنا درآن مسجدالشریف ذکر شده بوده است (شکل شماره ۱۰) قسمت فرو رفتگی سردر از آجر است و سوز اخگیرهای بندهای عمودی آن با گچ تزئین شده و دهنه‌ای با قوس نوك تیز در قسمت عقب در شمالی دارد. کتیبه افقی به خط ثلث با گچ روی زمینهٔ نقش طوماری برسر صفحهٔ فرورفتگی بالای رأس دهنه وجود داشته است (شکل شماره ۱۱) و نشان دهندهٔ قسمتی از قرنیز برج علاءالدین میباشدکه پائین‌تر ازکتیبه انتهائی رأس بناقرارگرفته است. انتهای کتیبه حاوی تاریخ است که آسیب دیده است این تاریخ به‌یك روایت «سنه ۷۰۷» خوانده شده است[۳۸] ولی ازطرز کتیبه و نمونهٔ تزئینات گچی می‌توان حتی بدون اثری از تاریخ،

۳۷ـ معماری ایلخانان، ص ۱۲۱ (مقصود از خاندان کاشی‌ساز معروف کاشان خاندان محمدبن‌ابی طاهر کاشانی است که کاشیهای مرقد حضرت معصومه (مورخ به سال ۶۰۲ هجری) و کاشیهای کتیبهٔ مدخل مرحوم حضرت رضا (ع) (مورخ به سال ۶۱۲) و بعضی‌کاشیهای دیگر از آثار او مانده است و اعقاب وی نیز تاچند نسل کاشیهای ممتاز و عالی در دیگر ابنیه مذهبی ساخته و بجا گذارده‌اند و نام افراد متعدد این خانواده هنرمند در محرابها و کاشیهای قرون ۷ و ۸ هجری موجود است ـ م. ت. مصطفوی)

۳۸ـ تاریخ مرقوم بر بالای یکی از ترکهای برج علاءالدین رقم «۶۶۸» است م. ت. مصطفوی

شکل شماره ۹ ـ برج علاءالدین .
ورامین
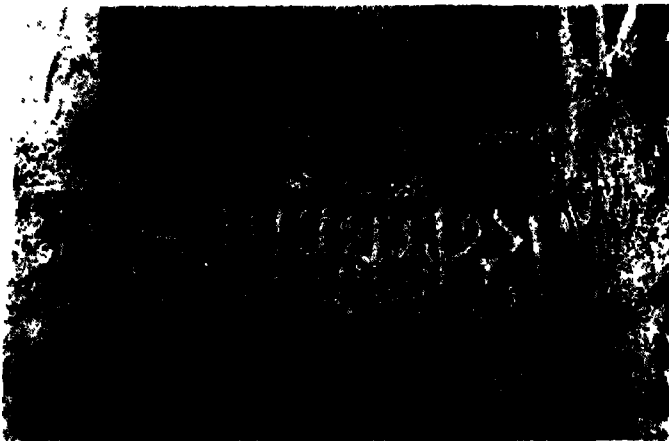
شکل شماره ۱۰ ـ ورامین ـ کتیبه سردر مسجدالشریف

شكل شماره ۱۱ – ورامين – قرنيس مقبره برجى علاءالدين
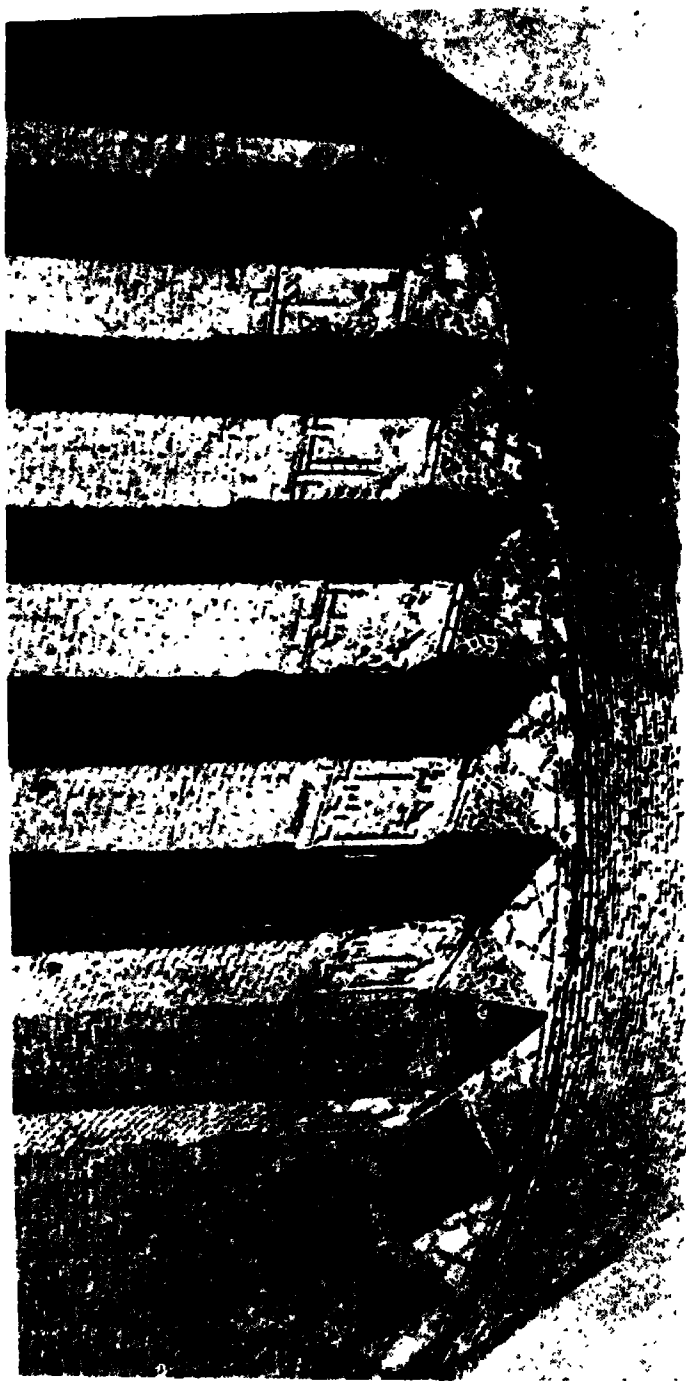
ساختمان مزبور را به اوایل قرن چهاردهم نسبت داد [٣٩] .

بنای دیگری که امروزه اثری ازآن نیست و فقط گاهگاهی نامی از آن در سفرنامه‌ها و کتب تاریخی آمده ، ارك ورامین است که دارای خندق عمیقی بوده و راه زیر زمینی سرپوشیده‌ای هم داشته که در سایر بناها دیده نمیشود و چنین بنظر میآید که این ارك خیلی بعداز قلعه بنا شده وباستحکامات دفاعی ضمیمه‌گردیده و شاید هم اولین شاهان سلجوقی آنرا بنا کرده باشند ، تا کسی نتواند بمقر حکومتی این ناحیه داخل گردد . [٤٠]

آرامگاه هشت گوشه امامزاده شاه حسین در ورامین از آثار باستانی است که در سالهای ١٣٣٠م/١٣٣١م بنا گردیده است.[٤١]

این بنا در محل به امامزاده شاه حسین معروف و نزدیك‌مرکز ورامین فعلی در چند صد متری جنوب شرقی مسجد جامع واقع است ، در حال حاضر این دستگاه ساختمانی شامل صحن ورودی محصور با دیوار و نمازخانهٔ دارای محراب و مقبرهٔ برجی‌می‌باشد به موجب‌کتاب «مرآت البلدان» مسجد ومحراب‌آن درسال ٨١٩هق ساخته شده (شکل ١٢)[٤٢] و مقبرهٔ سید فتح‌الله است، برج مقبره وضع نسبتاً خوب و سقف و قرنیز آن از بین رفته و قسمت داخلی تعمیروتجدید ساختمان شده است مقبره برج هشت‌گوش ازخارج، مدور از داخل و سطح دیوار داخلی با گچ سفید کاری شده است ، در بالای آن یك گنبد کوتاه آجری است که در زمان اخیر ساخته

٣٩ــ معماری ایلخانان . ص ١٤٧

٤٠ــ سفرنامه دیولافوا . ص ١٤٤

٤١ــ ایران زمین . ص ١٦١

٤٢ــ کلیه شکلهای این مقاله از کتاب «معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان» نوشته دونالدن‌ویلبر‌ــ ترجمه عبدالله فریار گرفته شده است .

شده است . تزیین آن ، آجر کاری ، معمولی ، پرکار ، با فرو بردن بعضی آجرها طرح گل و بوته در آورده شده است . تزئین محراب آن عبارتست از طرحهای تسمه‌ای که با باریکهٔ سفال آبی سیر و باریکه سفال آبی روشن و سفال بدون لعاب در گچ سفید قرار داده شده است ، حاشیه کتیبه مرکب است از حروف سفالی آبی تیره در گچ سفید که فقط چند حرف از آن باقی مانده است .[۴۳]

۴۳ــ معماری ایلخانان . صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱

شکل شماره ۱۲ – ورامین . محراب امامزاده شاه حسین

نهضت شعوبیه

و

نتایج سیاسی واجتماعی آن

نوشته

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

نوشتهٔ

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

نهضت شعوبیه

ونتایج سیاسی و اجتماعی آن

صفاریان و شعوبیه

-۲-

یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاریان با برادران خویش عمرو علی وطاهر درسیستان میان عیاران آنجا زندگی می‌کرد. پدرش لیث ظاهرا در دورهٔ غلبه خوارج وضعف حکام سیستان شغل‌رویگری را رها کرده شیوهٔ عیاری پیش گرفته بود. عیاران طبقه‌ای‌سلحشور وهنگامه جو بودند که‌تشکیلات خاصی نظیر اتحادیه‌ها واحزاب سیاسی داشتند و باتشکیلات اصناف درارتباط بودند. عیاران‌اساس کار خودرا برآداب ورسوم جوانمردی نهاده بودند وغالبا ازطریق راهزنی زندگی می‌کردند وبا وجود اشتغال به‌دزدی وفتنه‌جوئی، در حمایت ازمظلومان وجلوگیری ازستمکاران جدی‌وافر وکوششی بسیار داشتند. یعقوب که‌طبعی بلند وسخاوتی کم‌نظیر داشت وهر چه بدست می‌آورد بادوستان ویاران خویش می‌خورد، به‌زودی در میان عیاران سیستان نفوذ فراوانی پیدا کرد، بطوریکه آنها اورا به‌ریاست خود برگزیدند ومقام سرعیاری یاسرهنگی بدو دادند و

نسبت بدوشرایط فرمانبرداری وجانسپاری بجای آوردند[۱] . در تاریخ ایـران تألیف پطـروشفسکی و سه تن دیگر درباره شخصیت یعقوب چنین آمده است: « مردی بود سختگیر ، عبوس، بی‌حـرف ، بااراده وجنگجوئی بود دلیر وساده . روی زمین خشك می‌خوابید و سپر را درپرچم پیچیده بزیرسر میگذاشت. غـذایش نان خشك و پیاز بود که همیشه درساق موزه جامی داد. ندرتا امرمیکردکه‌غذای گرم برایش بپزند و هیچگونه تفریحی نداشت. بیاری این خصایص واستعداد عجیبی که‌برای فرماندهی وجنگاوری داشت در میـان سپاهیان مزدور خویش صاحب قدرت و نفوذ کلمه گشت و انتظامات آهنین را درمیان لشکریان برقرار وحفظ کرد.»[۲]

یعقوب بایاران خود نخست به‌خدمت صالح‌بن‌نضرامیر بست درآمد، صاحب تاریخ سیستان می‌نویسد:«....وکارصالح‌بن‌نضر به‌بست بزرگ شد به‌سلاح وسپاه وخزینه ومردان و همهٔ قوت‌سپاه اواز یعقوب‌بن‌لیث وعیاران سیستان بود واین اندر ابتـداء کار یعقوب بود.»[۳]

یعقوب پس از صالح به‌خدمت درهم‌بن‌نضر برادر او درآمد وچون درهم لیاقت‌ادارهٔ امورسیستان رانداشت وازطرفی‌می‌خواست یعقوب را ازمیان بردارد او پیشدستی کرد و درهم را بگرفت و بر جایش‌نشست. یعقوب درسیستان قدرت زیادی پیدا کرد هرات را از دست‌محمدبن اوس‌عامل طاهریان بیرون‌آورد وضمیمهٔ‌متصرفات خود کرد وسپس برکرمان وفارس استیلا یافت. به‌سال ۲۵۹ هجری نیشابور مقر طاهریان رابگرفت و به‌حکومت آن خاندان درخراسان پایان داد. گویند محمدبن طاهرامیر خراسان شنید که‌یعقوب‌نزدیك دروازهٔ نیشابور رسیده است بـوی پیغام دادکـه : « اگر بفرمان امیرالمؤمنین آمدی عهد و پیمان عرضه‌کن تاولایت بتوسپارم واگر

۱ــ تاریخ ایران ــ زرین‌کوب ص ۶۲۱
۲ــ تاریخ ایران دردوران باستان تا پایان سده هجدهم ج ۱ ص ۲۲۶
۳ــ تاریخ سیستان ص ۱۹۳

نه بازگرد.»[٤] وقتی فرستادهٔ محمد پیغام اورا بـه یعقوب رسانیـد، یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت: عهد ولوای من اینست.[٥] و می‌خواست بدو بفهماند که امارت او بر سیستان امارت استیلاء است نه استکفاء و از اینرو نیازی به فرمان ولوای خلیفه عباسی ندارد.[٦] بهرحال یعقوب به نیشابور واردشد و «مال طاهریان برداشت و بسوی سیستان بازگشت و محمد بن طاهر را با هفتاد مرد بند آورد و محمد اندران اعتقال بماند تا یعقوب راموفق به دیر العاقول هزیمت کرد و محمد بن طاهر خلاص یافت »[٧]

یعقوب به فارس لشکر کشید و محمد بن واصل حکمران آنجارا شکست داده بر خزائن و اموال او دست یافت سپس به اهواز آمد، تا به بغداد لشکر کشد و اساس حکومت عباسیان را درهم پیچد. معتمد خلیفه عباسی خواست که باواگذاری امارت خراسان و طبرستان و گرگان وری و فارس اورا ازاین تصمیم باز دارد، یعقوب ازخیال خود منصرف نگردید و عازم بغداد شد. معتمد برادرخود طلحه ملقب به (موفق) راکه مردی کار آمد و باشهامت بود برای مقابلهٔ یعقوب فرستاد. موفق ازمدتها پیش بایعقوب مکاتبه داشت واورا باغدرو نیرنگ برای حمله به بغداد تشویق می‌کرد. یعقوب که می‌پنداشت موفق بااو هم عهدست بگمان اینکه دربغداد لشکر مجهزی نیست که‌از معتمد دفاع کند. خاصه اینکه موفق برادر وسپهسالار خلیفه هم بااو همدست و هم‌پیمان شده است درکار تجهیز سپاه احتیاطهای لازم رابجای نیاورد. او بادلاوری و بیباکی تمام به‌سپاه موفق حمله برد وآنرا منهزم ساخت. موفق درآخر برای تحریك حس مذهبی لشکریان وایجاد نفاق میان سپاهیان یعقوب سر خودرا برهنه کرد

٤ــ تاریخ گردیزی ص ٧ چاپ ١٣٢٧
٥ــ همان مأخذ ص ٧
٦ــ تاریخ ایران ، زرین‌کوب ص ٦٣٠
٧ــ تاریخ گردیزی ص ٨

وفریاد برآورد (من غلام هاشمی هستم) بسیاری ازسپاهیان یعقوب، فریب این نیرنگ را خورده بعنوان اینکه جنگ با خلیفه جایز نیست به‌لشکر دشمن پیوستند. سرانجام یعقوب درمحلی بنام (دیرالعاقول) شکست خورد و به‌گندی‌شاپور عقب نشست. او در صدد حمله مجدد به‌بغداد بودکه مرگش فرا رسید و به‌سال ۲٦۵ هـ. به‌مرض قولنج بمرد.[۸] برادرش عمرولیث که پیش ازجنگ دیرـ العاقول ظاهرا به‌خشم و نگرانی ازاو جدا شده و به خراسان رفته بود نزد او بازگشت ودراین بیماری شخصا وی راخدمت و پرستاری کرد.[۹] علت شکست یعقوب، گذشته از نیرنگ و خدعهٔ موفق، فرار عده‌ای از سپاهیان او و پیوستن به نیروی بیگانه بود مخصوصا که موفق آب نهری را که از دجله منشعب می‌شد و سبت نام داشت در میان دسته‌ای از سپاهیان یعقوب روان وبار و بنه آنان را طعمه آتش ساخت وکار بجائی کشید که‌شتران وسایر چهارپایان رمیده نظم اردو را بهمزدند.[۱۰] یعقوب مردی ثابت قدم و پر حوصله ودلیر بود، درکارهای خویش باهیچکس مشورت نمی‌کرد وراز خودرا با احدی درمیان نمیگذاشت. درکارهایی که‌پیش می‌آمد خلوت میکرد وتنها به‌اندیشیدن می‌پرداخت.[۱۱] وقتی اورا ملامت می‌کردندکه دراین جنگ خطاهاکردی ودرتعبیهٔ لشکر وطرز وراه حرکت ودر انتخاب زمان‌ومکان جنگ اشتباه نمودی. جواب می‌داد که‌من گمان نمی‌کردم جنگی روی دهد. اگر می‌خواستم جنگ کنم شك نبود که فاتح می‌شدم لیکن به‌جنگ نیامده بودم وگمان می‌کردم کار به‌پیام

۸ــ روایت دیگری هم وجوددارد که یعقوب درحال بیماری باسپاهیانی که جمع‌آورده بود آهنگ بغداد کرد و چون سه منزل برفت قولنجش بگرفت و حالش به‌جایی رسیدکه دانست که ازآن درد نرهد، برادر خویش عمرولیث را ولیعهد کرد وگنج نامه‌ها بوی داد وبمرد. تاریخ نهضتهای ملی ایران تألیف عبدالرفیع حقیقت ص ٦۰۲ نقل ازسیاست نامه ص ۱۹

۹ــ تاریخ سیستان ص ۲۳۰ــ۲۳۲

۱۰ــ مروج‌الذهب مسعودی ج۲ص ٤٤۳ وتاریخ اسلام ــ فیاض ص ۲٤۳

۱۱ــ مروج‌الذهب ج ۲ ص ٤٤٤

و نامه تمام می‌شود. [۱۲] معروفست هنگامی که‌او دربستر بیماری افتاده بود رسول خلیفه راکه برای استمالت آمده بود، طلبید و ب او گفت: «به‌خلیفه بگو اگر زنده ماندم میان من وتو شمشیر حاک است، اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آید همانرا بکار خواهم بست واگر توفاتح شدی نان خشکیده و پیازغذای من میباشد.» [۱۳] یعقوب چون در سیستان مرکز داستانهای باستانی و نقطه‌ای دور ازاقتدار عرب تولد یافته بود. به‌خلیفه وقوم عرب اعتمادی نداشت و هموار می‌گفت: «دولت عباسیان برغدر و مکر بنا کرده‌اند نبینی‌که بـ ابوسلمه و بومسلم و آل برمك و سهل چه‌کردند؟کسی مبادکه برایشان اعتماد کند.» [۱٤] یعقوب به‌درجه‌ای اعتماد بنفس داشت که وقتی‌ک رئیس زنگیان (صاحب‌الزنج) به‌او پیشنهاد همراهی ومعاضدت نمود، باکمال تحقیرآنرا ردکرده واین‌ایه را خواند «انی‌لااعبد ما تعبدون‌و لاانتم‌تعبدون‌مااعبد» [۱۵] نولدکه Noeldeke آلمانی پنداشت استکه علاقه به‌خلافت عباسیان و تعصب دینی و مذهبی، یعقوب ر از همکاری با صاحب‌الزنج باز داشته است . [۱٦] ولی باخصوصیاتی که از یعقوب کردیم این تصور درست نیست. یعقوب عربی‌نمی‌دانست یاظاهرا خودرا ازاین زبان بیزار نشان می‌داد. بنابه‌روایت صاحب تاریخ سیستان، شاعری درباره فتوحات او قصیده‌ای بتازی خواند که مطلعش اینست :

قداکرم‌الله اهل‌العصر والبلد بملك يعقوب ذی‌الافضال‌والعدد

یعقوب گفت : «چیزی‌که من اندر نیابم چرا بایدگفت ؟ » [۱۷]

۱۲ـ تاریخ ایران ـ زرین‌کوب نقل از وفیات ابن خلکان ج ٥ ص٤٥٧ـ٤٥٨
۱۳ـ تاریخ ایران ، سایکس ج ۲ ص ۲۱ ترجمه فارسی
١٤ـ الفخری ابن طفطقی ص ۲۱۳
١٥ـ تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص ۲٦
١٦ـ تاریخ ایران ـ زرین‌کوب ص ٦۲٥
۱۷ـ تاریخ سیستان ص ۲۰۹

بدینجهت نویسندگان و گویندگان، بزبان ملی توجه کردند و دبیر او محمدبن وصیف سیستانی به پارسی شعر گفت. نیز مؤلف تاریخ سیستان، عمار و محمدبن مخلد سکزی را نام می برد که در دربار یعقوب به پارسی شعر سروده اند. دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود دربارهٔ جنبش ادبی عصر صفاریان و توجه یعقوب بدین امر شرحی می نویسد که خواه صحت داشته باشد یا نه. نمونه ای از علاقه سرشار مؤسس سلسله صفاریان به ترویج زبان و ادب پارسی است. او می نویسد :

«یعقوب بن لیث پسری داشت کوچك واورا بغایت دوست میداشت. روز عید آن کودك باکودکان دیگر جوز می باخت امیر به سرکوی رسید و به تماشای فرزند ساعتی به ایستاد. فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز به کو افتاد و یکی بیرون جست امیرزاده ناامید شد پس از لمحه ای آن جوز نیز برسبیل رجع القهقهری بجانب کو غلطان شد. امیرزاده مسرور گشت واز غایت ابتهاج به زبانش گذشت: (غلطان غلطان همی رود تالب کو) امیر یعقوب را این کلام به مذاق خوش آمد، ندما و وزرا را حاضر گردانید و گفت این شعر خوب هست واین از (چه) جنس شعر است. ابودلف عجلی وابن ــ الکعب به اتفاق به تحقیق مشغول شدند، این مصراع را نوعی از هزج یافتند، مصراع دیگر به تقطیع موافق آن براین مصراع افزودند ویك بیت دیگر برآن ضم کردند ودوبیتی نام کردند و بعدها دوبیتی را رباعی نامیدند.» [۱۸] نیز راجع به اهتمام یعقوب در ترویج زبان پارسی در مجله دانشکده چنین آمده است: «ازجمله کارهایی که غالب مورخان به یعقوب نسبت داده اند، ترجمهٔ تاریخ ملوك عجم است به فارسی، بعضی از مورخان گویند که تاریخ ملوك عجم که دانشور دهقان درعهد انوشیروان جمع کرده بود در غارت کتابخانهٔ یزدگرد شهریار پادشاه آخرساسانی نصیب لشکراسلام شد و درموقع تقسیم

۱۸ــ تذکرهٔ دولتشاه چاپ برون ۳۰ــ۳۱

غنائم به‌اهل حبشه رسید. اهل حبشه آنرا بـه‌مملکت خـود بـرد
ترجمه و منتشر کردند تاازحبشه به‌هندوستان انتقال یافت‌و یعقو
آن نسخه را به‌ابومنصور عبدالرزاق‌بن عبدالله فرخ[19] که معتمد
الملك بود داد تا به‌فارسی ترجمه کنند ومردم از روی آن ترجم
استنساخها کرده آنرادرخراسان‌شایع‌کردند تابه‌سامانیان‌رسید.»[20]

سامانیان و شعوبیه

دولت سامانی سومین دولت مقتدر ایرانی دورهٔ اسلامی اس
که درمدت کوتاهی علاوه بر ماوراءالنهر، سیستان و خراسان ر
تا حدود ری مطیع خود ساخت. جد این سلسله موسوم به سام
خداه درعهد امویان در بلخ حکومت داشت و براثر انقلابی که د
سال ۱۱٦ ﻫ. درانجا روی‌داد به‌اسدبن عبدالله‌القسری حاکم‌بنی‌امی
در خراسان پناه برد. اسد او را در تحت حمایت خود گرفت و
امارت بلخ باز گردانید واز اینروی سامان خداه به اسدبن‌عبدا
محبتی وافر و ارادتی تمام پیداکرد و بعد از مرگ اسد بیاد او
یکی از فرزندان خودرا بنام او نامگذاری کرد. سامـانیان مطی
دستگاه خلافت‌بغداد بودند و برخلاف صفاریان، اطاعت امر خلفا ر
واجب می‌دانستند و با مخالفان خلافت به‌جنگ می‌پرداختند. امی
اسماعیل بن‌احمد سامانی که‌مردی مدبر و شجاع بود درسال۲۷۹ ﻫ
برتمام ماوراءالنهر استیلا یافت واز معتضد خلیفهٔ عباسی منشو
امارت گرفت. امیر اسماعیل به‌تحریك خلیفهٔ عباسی به‌جنگ
عمرولیث صفار که برخلیفه طغیان کرده بود پرداخت ودر نزدیک

۱۹ــ بنابه‌گفته آقای باستانی‌پاریزی، ابومنصور عبدالرزاق هفتاد سال پس از مرگ یعقوب، حاکم خراسان بوده ونمی‌توانسته است درزمان یعقوب، معتمدالملك باشد ولی می‌توان احتمال دادکه یعقوب درانديشه خداینامه تاریخ باستانی ایران بوده وبعدها ابومنصور عبدالرزاق دنبال کار اورا گرفته است ر.ك. به‌کتاب یعقوب لیث صفار تألیف باستانی پاریزی ص ۱۳۷

۲۰ــ مجله دانشکده ص ٤۰٦ــ٤۰۷ سال اول

بلخ اورا شکست داد. عمرولیث دراین جنگ اسیر و به بغداد فرستاده شد و در زندان خلیفه درگذشت.

سامانیان چون ازیك خاندان قدیم ایرانی بودند به‌ملیت‌خود علاقه فراوانی داشتند وبدین سبب بسیاری ازرسوم وآداب قدیم ایرانی راکه درخراسان وماوراءالنهر باقی‌مانده بود حفظ کردند. توجه به‌زبان وادب پارسی نیز ازخدمات برجستۀ سامانیان است وامرای سامانی علاقۀشدیدی به‌زبان فارسی و نظم و نثرآن‌داشته‌اند وشعرا راگرامی‌می‌داشتندونویسندگان رابه‌ترجمه‌کتابهای‌معتبری مانند تاریخ وتفسیر طبری وکلیله ودمنه ابن‌مقفع به‌نثر پارسی تشویق می‌کردند.

توجۀ سامانیان به‌زبان وادب پارسی موجب شد که ادبیات باسرعت‌شگفت‌انگیزی‌رو به‌کمال رودوشاعران و نویسندگان‌بزرگی بوجود آیند و بنیاد ادب‌پارسی بنحوی نهاده شودکه موجبات‌استقلال ادبی ایران به‌بهترین وجهی فراهم گردد. [۲۱]

شعوبیت دیلمیان وزیاریان

۱ـ دیلمیان

طایفه گیل یاجیل باقوم‌دیلم دوتیره ازایرانیان آریانی‌نژادند که اززمانهای بسیار دراز در قسمت غربی ولایات ساحلی دریای خزر ساکن بوده‌وگاه استیلای‌خودرا درموقع قدرت ونفوذ تاماورای ارس وگرگان وقزوین می‌رسانیده‌اند. زمینهای کرانۀ دریای‌خزر را ازنظر طبیعی به‌دو قسمت مشخص میتوان تقسیم کرد. یك‌قسمت نواحی کوهستانی یعنی دره‌های سلسله البرز و دیگر قسمت میان دریا وکوه، قسمت اول را جغرافیدانان ومورخان قدیم **کوهستان یاجبل** وقسمت دوم را **هامون یا سهل** می‌خواندند. قوم گیل درهامون

۲۱ـ تاریخ ادبی ایران ـ ادوارد برون ج اول ص ٥۱۹ وتاریخ ادبیات در ایرن ذبیح‌الله صفا ج اول ص ۲۰٤

ودیلم در کوهستان ساکن بودند. دیلمیان بواسطهٔ زندگی درنواحی کوهستانی ومبارزهٔ دائمی بامشکلات وموانع طبیعی، مردمانی جنگجو ودلیر و همیشه درحال تعرض وحمله به‌اینطرف وآنطرف بودند. امروز برعکس قدیم مجموع کوهستان وهامون را (گیلان) می‌خوانند ودیلمان اکنون فقط نام یکی ازشهرستانهای این سرزمین است. پس ازانقراض شاهنشاهی ساسانیان واستیلای عرب برایران، مردم ایالات ساحلی دریای خزر از برکت سلسلهٔ جبال البرز و سختی گذرگاههای آن تامدتها درجلو اعراب مهاجم مقاومت کردند وآنچه راکه از تمدن وفرهنگ ورسوم وسنن وکیش باستانی ایران بجا مانده بود ازفنا ونیستی حفظ کردند. قسمت مهم طبرستان وگرگان در حدود سال ۱٤۲ ه به تسخیر تازیان درآمد، لیکن بلاد دیلم زیربار قوم بیگانه نرفت وتازیان درشمال قزوین واول خاک طارم وقصبهٔ کلار (کلاردشت امروز) متوقف ماندند.[۲۲] این نواحی را مسلمانان به‌اصطلاح معمول خود درآن زمانها (ثغر) می‌خواندند، وثغر مرزی بوده است که بلاد مسلمانان را ازبلاد کافران جدا می‌ساخته است.

دیلمیان هروقت فرصتی می‌یافتند ازپشت این ثغور (جمع ثغر) به‌تازیان می‌تاختند وباکشتن وغارت وچپاول دارائی‌ایشان، آتش کینه وانتقام خود را تا اندازه‌ای فرومی‌نشاندند. خلفا وسرداران اسلام همیشه از دیلمیان وحشت داشتند و مردم را به جهاد وجنگ باایشان تشویق وترغیب می‌کردند. معروفست که علی بن ابیطالب(ع) هنگامی که عازم جنگ صفین بود به همراهان خودگفت: «هرکه از آمدن به جنگ معاویه اکراه دارد وظیفهٔ خود را بگیرد و رهسپار دیلم شود و با اهالی آنجا به جنگ بپردازد.»[۲۳] همچنین موقعی که مازیار بن قارن در طبرستان، در برابر خلفای عباسی به قیام

۲۲ـ مقدمهٔ مرحوم عباس اقبال آشتیانی برکتاب تاریخ گیلان تالیف عباس کدیور چاپ ۱۳۱۹ با اندکی تصرف

۲۳ـ فتوح البلدان بلاذری ص ۳۲۲

پرداخت ومأمون اورا به بغداد خواست، در جواب خلیفه نوشت که : «من این ساعت به غزو دیالم مشغولم و لشکر برگرفت و به چالوس شد.»[۲۴] استخری می نویسد : «وقد کان الدیلم دارکفر یسبی من رقیقهم الی ایام الحسن بن زید فتوسطهم العلویه و اسلم بعضهم و بعضهم الی یومنا هذا کفار.»[۲۵] لفظ دیلم نزد اعراب، چند معنی دارد ، از یك طرف به علت مصائبی که مسلمانان از دست ایشان دیده‌اند دیلم به‌معنی مطلق(دشمن)است چنانکه می گفتند: «هودیلم من الدیالمه‌ای عدومن الاعداء .»[۲۶] گاه لغت دیلم مثل هندو و زنگی و رومی و صقلابی معنی غلام و خادم یافته است .[۲۷] بعضی از مورخان نسبت بویهٔ ماهیگیر جد دیلمیان را به بهرام گور رسانیده‌اند،[۲۸] و بعضی اورا از فرزندان یزدگرد سوم پسرشهریار آخرین پادشاه ساسانی می‌دانندکه به هنگام فتنهٔ تازیان، ترك دیار خود کرده و به گیلان رفتند و در آنجا سالهای متمادی سکونت گزیدند .[۲۹] بهرحال پسران بویه به نامهای علی ، حسن و احمد بتدریج قدرت فراوانی یافتند و رقیب نیرومندی برای مرداویج (مردآویز) زیاری بشمار آمدند و چون مرداویج کشته شد اقتدار آنها توسعه یافت وعلی برادر بزرگتر ملقب به(عمادالدوله)شهرها و بنادر فارس را متصرف شد وساخلوی عرب را ازشهر کازرون بیرون‌کرد و نیروی یاقوت عامل خلیفهٔ عباسی را در شیراز هزیمت

۲۴ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۲۰۸
۲۵ـ مسالك الممالك استخری ص ۲۰۵ چاپ ۱۹۲۷ میلادی
۲۶ـ تاج‌العروس در ماده دیلم
۲۷ـ مقدمه مرحوم عباس اقبال برکتاب تاریخ‌گیلان
۲۸ـ تاریخ طبرستان ورویان مرعشی‌ص۱۲۴ وتاریخ‌گزیده حمداله‌مستوفی قزوینی ص ۴۱۴
۲۹ـ تجارب السلف هندوشاه نخجوانی ص ۲۱۴

داد و بر اموال وجواهرات یاقوت دست یافت.[۳۰] احمد فرزند دیگر بویه پس‌از تسخیر کرمان، اهواز را متصرف شد وآهنگ بغـداد کرد و توزون سپهسالار خلیفهٔ عباسی و سپس ابن شیرزاد جانشین نورون‌را شکست داد و به بغداد وارد شد (۳۳٤ ه) و مقدرات المستکفی بالله خلیفه عباسی را بدست گرفت، خلیفه به‌او لقب (معزالدوله) و منصب امیرالامرائی داد .[۳۱] معزالدوله دستور داد که هرروز برای مخارج خلیفه ده هزار دینار به‌او پرداخت شود. وی در بغداد به ضرب سکه پرداخت و خزاین و ذخایر خلیفه را بتصرف درآورد [۳۲] وچون المستکفی‌بالله در نهان مشغول توطئه برضد او بود . معزالدوله مستکفی را از خلافت خلع والمطیع‌بالله را بجای او منصوب کرد [۳۳]

هندوشاه می نویسد : « ابوالفرج محمد بن علی سامری وزیر مستکفـی بود ، امـا حکمـی نـداشت و وزارت او زود منقضی کشت . بعـد از ان احوال خـلافت مضطرب شد و رونقی نمانـد و بویهیان استیلاءکلی یافتند ووزیر ازجانب خود مرتب میکردند و اعمال در تصرف ایشان بود و جهت اخراجات خلفا چیزی مقرر گردانیدند .» [۳٤] و خواندمیر صاحب حبیب‌السیر اضافه میکندکه:

۳۰ـ سر برسی سایکس می‌نویسد : «علی‌یك مردخوش اقبالی بود ، چه بعد ازکرفتن فارس یك روز درکاخ‌شاهی شیراز برنخنخوابی دراز کشیده بود ، ناگه‌چشمش بماری افتادکه سرش را ازسوراخ بیرون‌کرده به اوخیره‌نگاه می‌کند. فورا بنا وعمله طلبیده آن دیوار را داد خراب‌کردند ودر نتیجه حجره‌ای درآنجا مکشوف وبدستش آمد که تمامی اموال ونقود یاقوت حکمران محروم ونمایندهٔ خلیفه در آن حجره جمع وذخیره شده بود» تاریخ ایران ترجمه فارسی ج ۲ ص ۳٦ چاپ دوم .

۳۱ـ تاریخ گزیده ص ٤۱۸

۳۲ـ تجارب‌السلف ص ۲۲۲

۳۳ـ حبیب‌السیر ج ۲ ص ۳۰۱

۳٤ـ تجارب السلف ص ۲۲۲

در ایام دولت معزالدوله و سایر ملوك دیالمه ، خلفاء عباسیه
فایت بی‌اعتبار بودند زیرا که معزالدوله متشبث به مذهب
امامیه بودومیدانستکه خلافت حق‌سادات صاحب سعادت است.» [۳۵]
پز ابوشجاع عضدالدوله پناه خسرو فرزند حسن (رکن‌الدوله) از
میران مقتدر آل بویه بود ، او بر شهر بغداد استیلا یافت و در
نجا به عمران و آبادی شهر و تعمیر و مرمت راهها و همچنین
حداث بیمارستانی پرداخت (بیمارستان عضدی) و پزشکانی با
حقوق و شهریه های مرتب تعیین کرد و داروخانه و سایر
یازمندیهای بیماران را کاملا فراهم ساخت . [۳۶] و بر مشاهد
مهدای کربلا وقبرامیرالمؤمنین علی (ع) گنبد و بارگاه‌ساخت. [۳۷]
حمداله مستوفی مینویسد: «عضدالدوله پس ازمرگ پدر(۳۶۷هـ)
ه بغداد رفت هرگز خلفاء هیچ پادشاهی را چنین تعظیم نکرده
ودند که عضدالدوله را، چنانکه در روز دخول او خلیفه به‌استقبال
و رفت و بر لقب او (تاج‌الملة) افزود.» [۳۸] پس از عضدالدوله
منصب امیرالامرائی به فرزند او صمصام‌الدوله و سپس به سایر
میران آل‌بویه اختصاص یافت واین مقام در این خاندان باقی
بود ، تا اینکه در زمان ملك رحیم خسرو بن فیروزبن ابوکالنجار .
طغرل سلجوقی به بغداد آمد و به سلطهٔ دیلمیان خاتمه داد. دراینجا
باید بگوئیم که دورهٔ قدرت دیلمیان در میان ادوار تاریخ ایران
بعداز اسلام جلوه و رونق خاصی دارد زیرا آنها توانستند که
خلافت بغداد را به آخرین درجهٔ ناتوانی و زبونی رسانیده .
شاهنشاهی را در برابر خلافت و مذهب تشیع را در مقابل تسنن

۳۵ـ حبیب‌السیر ج ۲ ص ۳۰۳

۳۶ـ تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص۳۸ وابن‌اثیر ج۸ص ۲۳٤ وطبقات الاطباء ابن ابی‌اصیبعه ج اول ص ۳۱٤ .

۳۷ـ تاریخ ایران پیرنیا واقبال جزء دوم ص ۱۲۸

۳۸ـ تاریخ گزیده ص ٤۱۹

و آداب ایرانی را در ازای رسوم عربی برپای داشته و تقویت‌کنند. تا ظهور امیران دیلمی اغلب پادشاهان و امرای ایرانی نسبت به خلیفهٔ عباسی اظهار اطاعت میکردند و بغداد ظاهراً تفوق سیاسی و دینی خودرا محفوظ می‌داشت، چنانکه طاهریان‌وسامانیان سعی میکردند که با جلب نظر خلافت و گرفتن منشور و فرمانی از طرف خلیفه ، حکومت خود را موجه و قانونی جلوه دهند . غلبه آل‌بویه برخلافت بغداد نشان دادکه خلافت جزئی‌ازشاهنشاهی ایران محسوب میشود ، زیرا امرای دیلمی چنانکه گفتیم خلفای زبون و درماندهٔ عباسی را از تخت بزیر افکنده دیگری را بجای آنها می‌نشانیدند .[۳۹]

۲- زیاریان

از رادمردان سرزمین طبرستان که توانستند با نهضت‌نظامی خود رسما برضد خلفای عباسی قیام کنند فرزندان زیار گیلی بودند . مورخان نسب این خاندان را به آغش یا آرغش می‌رسانند که از طرف کیخسرو پادشاه گیلان بوده است .[۴۰] بعضی آغش را همان ارش تیرانداز معروف عصر داستانی ایران میدانند که نام پدرش را (وهادان) یا (فرهادان) ذکر کرده اند .[۴۱] مرداویج (مردآویز) و وشمگیر پسران زیار از آغاز جوانی در مبارزات خود در کوهستانهای شمالی ایران ، علیه اعراب داد مردی دادند و از پای ننشستند . مرداویج . نخست به خدمت اسوار (اسفار) پسر شیرویه دیلمی که در آن زمان قدرتی داشت درآمد و زمانی‌نگذشت که براسفار شورید و او رابکشت .[۴۲] (بعض مورخان‌کشته‌شدن

۳۹- مقدمه مرحوم رشید یاسمی برتاریخ (دودمان بویه) تألیف علی‌نقی بهمنیار

۴۰- مجمل‌التواریخ والقصص تصحیح مرحوم‌بهار ص ۳۸۸

۴۱- تاریخ گزیده ص ٤١٤

۴۲- مجمل‌التواریخ ص ۳۸۸

اسفار را بوسیله قرمطیان میدانند) . [۴۳] بهرحال از این پس کار مرداویج رونق گرفت ، او درصدد برآمد که دست عمال خلیفه را از شهرهای ایران کوتاه کند بدین جهت هرمز خواهرزادهٔ خودرا برای تسخیر همدان روانه کرد . درآن موقع عبدالله خلف از طرف خلیفه حکمران همدان بود و چون هرمز دراین لشکرکشی گرفتار وکشته شد، مرداویج شخصاً روی بـه همدان آورد، عبدالله خلف تاب پایداری نیاورده فرار کرد . مرداویج بر همدان استیلا یافت و هارون‌بن غریب سردارالمقتدربالله را که برای قلع و قمع او آمده بود شکست داد . سپس بـه اصفهان لشکر کشید و مظفربن یاقوت حاکم عرب را ازآنجا مجبور به فرارکرد. مرداویج. محمد فصیلی یکی از سرداران خود را از طریق جانکی و بهبهان روانهٔ خوزستان کرد و شهر اهواز را به تصرف درآورد . درصدد بود که پس از برگزاری مراسم جشن باستانی سده در اصفهان. که از دیرباز بواسطهٔ تسلط عربان متروك مانده بود آهنگ بغداد کند و کاری را که بر اثر مرگ یعقوب لیث صفار نیمه‌تمام مانده بود بپایان رساند. او میخواست در مداتن تاجگذاری کند بهمین قصد به سرداران خود در خوزستان فرمان داد تا کاخ مدائن را آباد کنند و بوضع پیش برگردانند . مرداویج تاجی مرصع بسبك پادشاهان ساسانی برسر می‌نهاد و بر تختی از طلا قرار میگرفت و مراسم دربار ساسانیان را جزء به جزء اجرا میکرد . پیوسته آرزو می‌نمود که روزی خلافت بغداد را واژگون کند و ایرانیان را از تسلط عربان رهائی دهد . ابن مسکویه مینویسد : «از میان امرای این دوره‌کسی‌که در اقامهٔ رسوم اعیادایرانی مبالغهٔ فراوان میکرد مرداویج زیار دیلمی بود.» [۴۴] مرداویج پس از انجام‌مراسم جشن سده به تحریك خلیفهٔ عباسی بدست غلامان ترك خود در گرمابه بقتل رسید . قاتلان او به بغداد فرار کردند و در دربار

۴۳ـ حبیب‌السیر ج ٤ ص ۴۲۳

٤٤ـ تجارب الامم ج اول ص ۳۱۰ـ۳۱۱

المقتدر بالله خلیفه عباسی مقامی ارجمند یافتند . وشمگیر برادر مرداویج که جوانی بیباك بود نسبت به تازیان کینهٔ عجیبی داشت. شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر نیز از نظر ترویج و بسط ادب پارسی خدمتی بزرگ به فرهنگ این‌کشور کرد وکتاب(کمال‌البلاغه) او نشانهٔ کمال اطلاع او بر ادب و حکمت است . او از بزرگداشت دانشمندان غفلت نمیکرد . چنانکه خسروی سرخسی در دستگاه او مقامی رفیع یافت و ابوریحان بیرونی کتاب آثارالباقیه را در ۳۹۰ هجری بنام او تالیف کرد .[۴۵] همچنین نوادهٔ قابوس بنام کاووس‌بن اسکندر معروف به (عنصرالمعالی) مردی ادیب و دانشمند بود و کتاب (قابوس نامه) او ازمهمترین‌کتابهای پارسی و نشانهٔ احاطه این مرد خردمند بر فنون و علوم مختلف است .

۲- نتایج اجتماعی

پیوستگی شعوبیه با شیعه وخوارج و معتزله

۱- پیوستگی با شیعه

مذهب تشیع یگانه آشیانه شعوبیان بود وآنرا مانند پرده‌ای می‌دانستند که برای فرار از نسبت الحاد وکفر درپشت آن پنهان شده‌کارخود را انجام میدادند. علت اینکه شعوبیه‌گاهی خود را به‌شیعه منسوب میکردند این بودکه فرق شیعه غالبأبنی‌امیه و بعضی ازعربان را که رفتار زشتی باآل علی در واقعه‌کربلا کردند دشمن می‌داشتند وچون شعوبیان دراین جهت همرنگ شیعیان بودند خود را به‌مذهب تشیع می‌بستند. ازسوی دیگر جانشینان خلفای‌راشدین (بنی‌امیه وآل مروان) بااقوام غیرعرب به‌نظر بندگی وبردگی می‌نگریستند وایرانیان‌که به اصالت‌گوهروعلو نسب و عزت‌نفس ممتاز بودند، این اجحاف را روا نمیداشتند وتعلیمات آل‌علی (ع)

۴۵- تاریخ ادبی ایران تالیف برون ترجمه علی‌پاشا صالح ج اول‌ص ۶۸۱ چاپ دوم

که برمبنای عدالت وتساوی و برابری وحقیقت خواهی بنیان‌داشت باطبع ایشان سازگارتر بود. [۴۶] مقریزی مینویسد:

«دشمنی بعضی ازمردم بااسلام ناشی ازاین بوده‌که ایرانیان ممالك بسیار وسیع وعظمت تاریخی نسبت به‌سایر ملل داشتند زبردست وتوانا وفرمانفرما بودند بطوریکه خود را آقا وآزاد و سایرین را زیردست می‌خواندند . چون دچار بلا شده و دولت آنها بدست اعراب‌که حقیرترین ملل درنظرایرانیان بودند ازبین رفت این مصیبت را برای خودبسی سخت‌وناگوار دانستند و برضداسلام کوشیدند، بعد حیله و نیرنگ بکار برده شیعیان را بخود نزدیك کردند وازظلمی‌که نسبت به‌آل‌علی (ع) شده بودبسی‌تنفر نموده با آنهاهمدرد شدند تااینکه‌آنانرا ازراه بیرون برده‌گمراه‌نمودند.» [۴۷]

دراینجا باید بگوئیم‌که گفته مقریزی دربارهٔ حیله و نیرنگ ایرانیان نسبت به‌شیعیان درست نیست، زیرا ایرانیان از دیرباز به‌علی (ع) وآل او ارادت فراوان داشتند و سبب همانطورکه‌کفتیم تعلیمات این مرد راستین بودکه براساس عدالت‌ومساوات و برابری استواربود ومیان سیدقرشی وسیاه حبشی تفاوتی قائل‌نبودمخصوصا که به‌نقل مورخان اسلامی سید سجاد امام زین‌العابدین(ع) ازطرف مادرمنسوب به‌خاندان‌کسری وشاهنشاهان ایران بود.چنانکه‌فرزدق شاعر مشهور عرب آنجا که آن حضرت را مدح میکند بدین نکته اشاره می‌نماید ومیگوید :

و ان غلام بین کسری و هاشم   لاکرم من نیطت علیه‌التمائم [۴۸]

دزی Dozy می‌نویسد: «علت‌علاقهٔ‌ایرانیان‌به‌مذهب شیعه ناشی از اینستکه آنان همیشه شاه دوست بوده و پادشاهی را در خانواده

۴۶ـ طبرسی ومجمع‌البیان تألیف آقای کریمان ج اول ص ۹۳ چاپ دانشگاه تهران

۴۷ـ ضحی‌الاسلام ج اول ص ۲۷۷ نقل از خطط‌المقریزیه .

۴۸ـ مجموعه مقالات مرحوم‌عباس اقبال‌آشتیانی‌به‌کوشش‌آقای‌دبیرسیاقی ص ۱۲۷ چاپ ۱۳۵۰ .

سلطنت منحصر به‌ارث میدانستند. انتخاب خلیفه از نظر آنها عملی نبود وچون پیغمبر (ص) وفات یافت وازایشان فرزندی نمانده بود معتقد بودندکه جانشینی وارث ایشان باید به‌پسر عمش علی بن ابیطالب (ع) برسد. از اینروی ابوبکر وعمر وعثمان را غاصب حق علی میدانند. ایرانیان همیشه به‌پادشاه خود علاقه داشتند و اوامر اورا به‌منزلهٔ اوامر خدا میدانستند وچون همان عقیده را در باره علی و اولاد اوداشتند بدین جهت میگفتند اطاعت امام مانند اطاعت خداوند است». ۴۹

دراینجا هم اضافه میکنیم‌که بعقیدهٔ شیعیان ، پیغمبر (ص) در زمان حیات خود درناحیهٔ غدیرخم علی (ع) را ازنظرمزایای اخلاقی و معنوی و اولویت‌هائی که داشت به‌جانشینی خود تعیین فرمود و چون امامت مفضول باوجود افضل شایسته نیست بدین‌جهت‌جانشین به‌حق وشایسته پیغمبر(ص) علی‌بن ابیطالب است ودیگرانکه این حق را از اوگرفته‌اند غاصب بشمار می‌آیند.

۲ـ پیوستگی باخوارج

خوارج گروهی بودندکه درصفین به‌حمایت ازعلی (ع)وبرضد معاویه جنگیدند. وچون موضوع خلافت به‌حکمیت‌کشید وابوموسی اشعری نمایندهٔ علی (ع) دچار اغفال وخدعه ونیرنگ عمروعاص نماینده معاویه‌گردید وامر حکمیت به‌زیان علی (ع) منجرشد، بر ضد اوقیام کردند وگفتند لاحکم‌الاالله یعنی حاکم میان مسلمانان فقط خداوند است وبشرکوچکتر ازآنست‌که به‌این مهم اقدام‌کند وبه‌داوری بپردازد. این دسته چون دریکی از دهات‌کوفه‌بنام‌حروراء اجتماع کردند وبا انتصاب عبدالله الراسبی به خلافت از بیعت‌علی علی (ع) خارج شدند آنانرا **خوارج یا حروریه** خواندند. خوارج دست به‌قتل و آزار مسلمانان گذاشتند وفتنهٔ بزرگی برپا کردند

49— Dozy : Essai sur l'histoire Islamisme, trad. Chauvin Paris 1879 .

و فجرالاسلام احمد امین ص ۲۷۷

علی (ع) بااینکه عازم جنگ جدیدی با معاویه بود دفع خوارج را لازم‌تر دید و درمحل نهروان عده زیادی ازایشان را به‌قتل‌رسانید. خوارج دست از عقاید تند خود برنداشتند وگروهی ازآنهاسالهادر نواحی اسلامی، مخصوصاً در سواحل خلیج فارس و دریای عمان و حدود شرقی افریقا دولت معتبری تشکیل دادند.

حمزه فرزندآذرك معروف به‌حمزهٔخارجی‌درعصرهارون‌الرشید در نواحی شرقی ایران (سیستان وخراسان و قهستان) به‌تأسیس دولتی پرداخت وبرای خود لقب امیرالمؤمنین اختیار کرد. حمزه‌که نسبت خود را به‌زوطهماسب می‌رسانید در روزگار امارت علی‌بن عیسی‌بن ماهان بسبب زورگوئیها و تعدیاتی‌که ازعمال او دید سر بشورش آورد وخوارج سیستان همه بااو بیعت کردند. وی‌باعلی‌بن عیسی جنگهای خونین‌کردکه حدود بیست سال دوام داشت. هارون که از نالایقی و ستمکاری علی‌بن عیسی آگاه شد اورا عزل‌کرد و خود برای دفع حمزه عازم خراسان گردید ولی در همین سفر درگذشت. حمزه بهمان قدرت سابق باقی ماند و با طاهریان‌که تازه روی کار آمده وخراسان و سیستان را تحت حکومت خود داشتند به جنگ پرداخت. این‌جنگها تا سال ۲۱۳ ﻫ.که حمزه وفات یافت ادامه داشت.[٥٠] دیگر ازرهبران معروف خوارج سیستان، عمار خارجی است‌که درسال ۲٥۱ ﻫ. درجنگی‌که بایعقوب‌لیث صفارکرد به‌قتل رسید.

عمار نزدیك به‌هیجده سال بامخالفان خود در زد وخورد بود وبامرگ اوخوارج سیستان ازاعتبار وشوکت نخستین افتادند.[٥١] خوارج عقیده داشتندکه هرکس میتواند به‌مقام امامت برگزیده شود چه عرب قرشی باشد وچه سیاه حبشی ودراین مورد فرقی میان مولی و سید نیست فقط امام باید عادل باشد وهمینکه از طریق صواب وعدل منحرف شد قتل او واجب است.[٥٢] به‌عقیدهٔ خوارج زمین

٥٠ــ برای اطلاع بیشتر به قسمت (منضمات) مقاله مراجعه شود.
٥١ــ تاریخ ایران عباس اقبال جزء دوم ص ۱۱۰ و ۱۹۲.
٥٢ــ همان ماخذ ص ٦۸.

باید ملك جامعهٔ اسلامی باشد و همه‌کسانی‌که اسلام آوردند بدون توجه به نژاد آنها از پرداخت مالیات معاف باشد ومسلمانان باید بیشتر ازراه غنائم جنگی وجزیه وخراج زندگی‌کنند.

۳ـ پیوستگی با معتزله

علی‌بن حسین مسعودی می‌نویسد : « گروهی از علمای علم کلام که (ضراربن عمرو) و (ثمامـــة‌بن اشرس) و (عمروبن‌عثمان جاحظ) ازآنها هستند چنین ادعا کرده‌اندکه نبط، [۵۳] ازعرب‌بهتر وبرتر هستند واین سه تن ازبـــزرگان معتزله بشمار می‌آیند.» [۵۴]
احمد امین دراین موردگفتهٔ مسعودی را رد میکند وچنین می‌گوید: «بعقیدهٔ من مسعودی وهمچنین‌گلدزیهر Goldziher کـــه از نظر مسعودی پیروی کرده اشتباه نموده‌اند ومقصود ضرار واتباع او از معتزله این بوده‌که ازخوارج پیش افتاده نه‌فقط به‌این اکتفا کنندکه خلیفه تنها ازقریش نباشد بلکه هرمسلمانی می‌تواند خلیفه شود ولوآنکه از نبط باشد یاآنکه ازنبط باشد بهتر ازعرب است زیرا چنانکه ستم‌کند میتوان به‌آسانی اورا خلع‌کرد.» [۵۵]

بهرحال معتزله را نمیتوان عموماً داخل فرقهٔ شعوبیه شمرد هر چندکه بعضی از معتزلیها شعوبی هم بودند، چنانکه عمرو بن عثمان

۵۳ـ مورخان اسلامی‌آرامیها را منسوب به‌ارم‌بن سام‌بن نوح میدانندونبطیها را نیز از این قوم می‌دانند چنانکه طبری مورخ مشهور اسلامی می‌نویسد :
قیل‌لسایربنی ارمان فهم‌النبط طبـــری ج اول ص ۱۰۵ چـــاپ لیـــدن سال ۱۸۸۵ میلادی مرحوم بهار در سبك‌شناسی (ج ۱ ص ۲۸) می‌نویسد : نبط ونبطی مردمی بودند از بقایای آرامیان که بعدها با عرب مختلط شدند . دولتی داشته‌اند در طورسینا و مرکز آن موسوم بوده است به (پترا) و مدتی درسوریه نیزحکومت کرده‌اند و در سنهٔ ۱۰۶ دولت مزبور بدست رومیان منقرض گردید و بعد ازاسلام جماعت کثیری از نبطیان در عراق می‌زیستند و زبان آنها آرامی یا سریانی‌بود..»
۵۴ـ ضحی‌الاسلام ج اول ص ٦۲ نقل ازمروج الذهب .
۵۵ـ همان ماخذ ج اول ص ٦۲ .

جاحظ [۵۶] را نمیتوان شعوبی شمرد زیرا هرچندکه او بنا به‌گفتهٔ مسعودی به‌خلافت عناصر غیرعرب معتقد است باوجود این درکتاب (البیان‌والتبیین) به‌شعوبیان تاخته‌وعقایدآنها رادورازخرد دانسته است. ضمناً همین شخص رساله‌ای درمناقب وفضائل موالی تألیف کرده و بنا به‌عقیدهٔ خودش منظور ازاین تألیف ایجاد اتحاد و الفت میان افراد لشکرمعتصم عباسی بود،که ازترکها وسایر قبایل‌مختلف دیگرتشکیل یافته بود، بدون اینکه نسبت به‌شعوبیه اظهار نظر موافقی‌کرده باشد. درحقیقت جاحظ عقیدهٔ دیگران را اعم ازمدح وذم درکتاب البیان‌والتبیین بیان داشته تا بدینوسیله توانائی خود را درانشاء وادب عرب نشان‌دهد و بگویند که او دوموضوع‌متناقض را (رد شعوبیه ومناقب موالی) خوب وصف‌کرده است. [۵۷]

پیوستگی شعوبیه با زندقه

پیش ازاینکه درباره ارتباط شعوبیه با زندقه بحث کنیم بی‌مناسبت نیست که زندیق و زندقه را توصیف کرده به‌بینیم آیا زندقه مذهب و آئین مخصوصی بوده است یا نه؟ عقاید و آرای محققان و نویسندگان‌کتابهای لغت و تراجم احوال دربارهٔ لغظ (زندیق و زندقه) به‌اندازه‌ای مغایر یکدیگر است‌که بزحمت‌میتوان مفهوم این لفظ را بطور قاطع و متقن بیان‌کرد. ابن‌الندیم درکتاب

۵۶ــ جاحظ از ادبا و نویسندگان معروف قرن سوم هجری است ، او عمر طولانی داشته و بیش از ۹۰ سال زندگی کرده و معاصر با چند تن از خلفای عباسی بوده است . در روزگار هارون‌الرشید به حد جوانی رسید و پس ازمرگ هارون کشمکش میان امین ومأمون را دید ، بهنگام تسلط معتزلیها درعصرمأمون بحد کمال رسید . به فلسفه و علوم توجه کرد و از عقایـد معتزلیها جانبداری نمود و بسال ۲۵۵ هجری درگذشت . دارای مـؤلفات بسیاری در موضوعات گوناگون است که از جمله آنها البیان و التبیین ، کتاب الحیوان ، کتاب‌الاعتزال، کتاب خلق‌القرآن، کتاب‌العرب‌والموالی ، المحاسن والاضداد، ورسالة‌فی فضائل‌ــ الاتراك ، والبخلاء والتاج است .

۵۷ــ مجله مهر سال سوم ص ۲۶۰ دنبالهٔ مقالات استاد جلال‌الدین همائی.

الفهرست لفظ زندیق را به‌پیروان مانی اطلاق میکند وعده‌ای را بنام زندیق معرفی می‌نماید. [۵۸]

گابریلی Gabrieli استاد دانشگاه رم در مقاله‌ای‌که زیر عنوان: **(زندقه در قرون اول خلافت عباسی)** نگاشته چنین میگوید: «عده ای از کسانی که ابن‌الندیم در الفهرست به عنوان زندیق یاد کرده واقعاً زندیق نبودند و عدهٔ دیگری از زنادقه واقعی در فهرست ابن ندیم وارد نشده اند ، چنانکه ابن ندیم (جعدبن‌درهم) را زندیق معرفی میکند که در کوفه بدستور هشام اموی وبدست خالد قسری کشته شد ، درحالیکه در عقاید جعد چیزی از ثنویت دیده نمی‌شود . باید گفت زندقه در قرن اول عباسی بوجود آمد و نفوذ خاندانهای ایرانی در دربار خلافت وباظهور افرادی مانند ابان لاحقی وابن مقفع رونق ورواجی پیداکرد، چنانکه (تزندق) دلیل روشنفکری بود.» [۵۹]

لوئی گارده Louis Gardet درباره زندقه می‌نویسد :

«معلوم نیست مقصود از این کلمه صریحاً چیست ؟ گاهی زیدیها مخالفان اسماعیلی خود را زندیق می‌خواندند و نیز کسانی چون سفیان ثوری و حسین بن منصور حلاج را زندیق نامیده‌اند ، ولی از طرف دیگر ثنویت مبتنی بر عقاید مزدائی و مانوی هم به عنوان زندقه خوانده شده است .» [۶۰] لوئی گارده سپس اضافه می‌کند : «اگر چه زندقه به معنی ثنویت با سیاست شدیدی که مهدی عباسی در پیش گرفت تقریباً برافتاد و لیکن الحاد یعنی زندقه به معنی عام هنوز برجا بود.» خیاط معتزلی در

۵۸ـ الظاهر من عبارات ابن‌الندیم ان الزنادقه کله تطلق علی اصحاب مانی و معتنقی مذهبه . . . . فجرالاسلام ص ۱۰۷ چاپ هفتم .

۵۹ـ کتاب بنیاد حکومت اسلامی L'eLaboration de l'Islam و مجله راهنمای کتاب سال پنجم خرداد ماه ۱۳٤۱ .

٦۰ـ مجله راهنمای کتاب سال پنجم .

کتاب الانتصار به نقل از ابن‌الراوندی؛ [۶۱] زندقه را دینی شبیه یهود و نصاری و مجوس می‌داند و می‌گوید : «ثمامه ادعا می‌کند که یهود و نصاری و مجوس و زندیقان و دهریان همه فانی وخاك می‌شوند واز بهشت محروم خواهند شد .» [۶۲] ابن قتیبه دینوری درکتاب (المعارف) زندقه را کیشی از کیشهای ایرانیان قدیم می‌داند و می‌نویسد : «در دورهٔ جاهلی قریش زندیق شدند و این کیش را از مردم حیره که زیر سلطهٔ ایرانیان بودند اقتباس‌کرده بودند .» [۶۳] جوهری درکتاب صحاح‌اللغه می‌نویسد : «الزنــدیق من‌الثنویة و هومعرب والجمع‌الزنادقه وقدتزندق والاسم‌الزندقة» یعنی زندیق کسی است که بوجود دو خدا قائل است ایــن کلمه معرب است و جمع آن زنادقه می‌باشد و فعل آن (تزندق) و اسم‌آن زندقــه است .

ابن منظور بغدادی مؤلف (لسان‌العرب) زنــدیق را دهری می‌داند و می‌نویسد . «زندیق قائل به جاویدی روزگار است و معرب (زندگر) می‌باشد . محمود شکری‌الآلوسی درکتاب (بلوغ ــ الارب فی‌احوال‌العرب) به نقل از ابن کمال روایت می‌کند که‌پیرو مزدك را زندیق می‌گویند زیرا مزدك‌کتاب زند را نگاشته و پیروان زند را زندیق میخوانند. این‌گفته اشتباه‌است زیرا لفظ (زند) در زبان اوستائی به معنی ساده کردن و تفسیر الفاظ مشکل است و این واژه از (ازنتی Azanti) که به معنی شرح و بیان است مشتق شده وزند یا تفسیر ، در زمان هخامنشیان وجــود داشته و این تفسیر در حملهٔ اسکندر به ایران دچارسرنوشت اوستا شد. [۶٤]

۶۱ــ ابن راوندی از دانشمندان اسلامی نخست معتزلی و سپس شیعی شد آنگاه به الحاد گرایید وکتابــی در رد اســلام نگاشت ، فصولی از کتاب (فضیحةالمعتزله) او درکتاب «الانتصار» ابوعلی‌یحیی‌بن غالب‌معروف‌به (خیاط) نقل شده است (مجله راهنمای کتاب شماره سوم سال پنجم) .

۶۲ــ فجرالاسلام ، احمد امین ص ۱۰۷ چاپ هفتم نقل ازکتاب (الانتصار)

۶۳ــ همان کتاب ص ۱۰۷ .

٦٤ــ تاریخ ادبیات تألیف استاد همائی ص ۱۰۱ چاپ دوم .

برطبق روایات دینی بلاش اول (۵۱ـ۷۸ م) و به قولی بلاش سوم دستور داد تفسیر اوستا را به‌زبان پهلوی اشکانی تهیه کنند . در عصر ساسانیان زند اشکانی به زبان پهلوی ساسانی درآمد وخسرو پرویز به داناترین مـوبـدان دستور داد تا تفسیر بـر اوستا بنویسد . [۶۵] ظاهراً اشتباه ابن کمال که آلوسی از او نقل کرده از اینجا ناشی شده است که محمدبن‌احمدبن یوسف خوارزمی در کتاب (مفاتیح‌العلوم ص ۲۵ چاپ اول) زند را تفسیر اوستامیداند و آنرا کتاب مزدك می‌خواند . چنانکه می‌نویسد : «مزدك هوالذی ظهر فی ایام قبادوکان موبذان موبذ ای قاضی‌القضاةللمجوس و اظهر کتاباً سماه زندوزعم ان‌فیه‌تأویل‌الأبستا.» ابوالعلاء معری درکتاب (رسالةالغفران) می‌نویسد: «زندیق کسی است که دهری می‌باشد وقائل به‌پیغمبر وکتاب آسمانی نیست [۶۶] .» جاحظ‌بصری زندیق رابه‌چهار معنی توصیف می‌کند :

۱ـ رسوائی وباده‌گساری وفسق وزبان درازی بدین وآئین اگر چه گوینده مقصودی غیر از مزاح نداشته باشد .

۲ـ اعتقاد به‌کیش مجوس مخصوصا آئین مانی باتظاهر با اسلام مانند اتهام افشین وبشار وحماد وابن‌مقفع .

۳ـ بقابر دیانت پارسی وخصوصاً کیش‌مانی بدون اعتقاد و تظاهر به‌اسلام .

٤ـ اشخاصی که‌به هیچ دین وآئینی عقیده نداشتند ولی‌غالب پیروان مانی که باطناً درکیش مانی بوده واحیاناً تظاهر به‌مسلمانی می‌کردند درعداد آنان شمرده می‌شدند، نیز کسانی‌که‌بیدین‌یاکافر مطلق یاملحد ودهری وقائل به‌مباح بودن همه چیز بودند مشمول همین لفظ شده بودند . [۶۷]

از مجموع‌گفته‌های محققان وراویان چنین برمی‌آید که‌زندیق

۶۵ـ ایران در زمان ساسانیان ، کریستن سن ص ۳٤۹.
٦٦ـ فجرالاسلام ص ۱۰۹ .
٦۷ـ رسائل‌الجاحظ ص ۱۷ .

بیشتر به‌پیروان مانی اطلاق‌می‌شد ولی بعدها این کلمه به‌اندازه‌ای
وسعه پیدا کردکه هرکس برخلاف ادب ومتانت رفتار می‌کرد، یا
لافی مرتکب می‌شد اورا متهم به زندقه می‌کردند مثلا شاعری‌که
رشعر خودهزل‌می‌گفت و یا شخصی‌که باده‌گساری می‌کردو یامرتکب
سق می‌گردید زندیق‌خوانده می‌شد و بواسطهٔ نفرتی که به‌زندیقان
شتند هرکس به‌راست یادروغ بدان متهم می‌شد. برای‌تایید این
طلب نظریه پروفسور بوان Bevan را دربارهٔ معنی لفظ زندیق
ه ظاهراً جامعتر ازسایر گفته‌ها ونظریه‌هاست وبرون هم در
تاریخ ادبیات ایران نقل کرده است دراینجا می‌آوریم. بوان
ی‌نویسد: «ابن‌ندیم وابوریحان بیرونی گفته‌اند لفظ سماعون
به‌تشدید میم) به‌طبقات پائین مانویان اطلاق‌می‌شده است‌وطبقات
ئین کسانی بوده‌اند که جمیع فرائض مربوط به‌فقر وعزوبت‌و
یاضت راکه دستور دین مانی است نمی‌خواستند عهده‌دار شوند
. بر قدیسین و زهاد فرض بوده است نمی‌خواستند عهده‌دار شوند
رص وشهوت را براندازند، به‌ترك دنیا پردازند، پرهیزکار
اشند، پیوسته روزه بگیرند وحتی‌المقدور صدقه بدهند واین
بقه را صدیقین (به‌تشدید ثانی) می‌خوانند.

صدیق لفظ عربی‌است واصل‌آرامی این‌لفظ محتملاصدیقای
به‌فتح اول وتشدید ثانی) بوده است که‌درفارسی زندیك شده‌است
ما اینکه سبت رادرفارسی شنباذ (ودر فارسی امروز شنبه) و
کلمهٔ سانسکریت سدهانته Siddhanta را سند هند گویند. طبق
ین نظر زندیك صرفاً یك لفظ آرامی است که‌بصورت فارسی در
مده است واین لفظ به‌آن دسته‌از اصحاب مانی که کاملا در سلك
انوی پذیرفته شده بودند اطلاق می‌شده است. دراصل منحصراً
یروان این‌فرقه رازندیك یازندیق می‌گفتندو بعد مفهوم‌وسیعتری
یدا کرد وکسانی که‌گمراه می‌شدند وبه‌کفر والحاد وعقایدسخیف
ی‌گرائیدند عموماً بدین اسم خوانده شدند.»[۶۸]

۶۸و۶۹ ـ تاریخ ادبیات ایران برون، ترجمه علی پاشا صالح ج اول
صفحات ۲۳۵ـ۲۳۶ چاپ دوم.

پروفسور برون اضافه می‌کند: «بوان نظر جالب توجهی می‌آورد و می‌گوید لغت آلمانی کتزر Ketzer که به معنای زندیق است مشتق ازلغت یونانی است که به‌معنای پاك آمده است.»[٦٩]

استعمال لفظ زندیق درزمان اموی کم بود ولی به‌روزگار عباسیان شیوع کامل یافت تاکار بجائی کشید که مهدی خلیفه عباسی شخصی رابرای رسیدگی بکارزنادقه برگزید واورا **(صاحب الزنادقه)** خواند.

اعراب که از ایرانیان شعوبی دل پرخونی داشتند و برای گرفتن انتقام از آنان بهروسیله متوسل می‌شدند، پیروان شعوبیه رازندیق خواندند وبسیاری ازبزرگان وسران این فرقه رابا این اتهام از میان برداشتند. چنانکه بنابه‌گفتهٔ ابوالفرج اصفهانی در کتاب (الاغانی) بشاربن برد بدستور مهدی خلیفه عباسی بجرم ستایش آتش وتکریم دین مجوس در بصره به‌چوب بسته شد وآنقدر به‌او زدند تا براثر آن از میان برفت[٧٠]. افشین سردار بزرگ معتصم عباسی بهمین تهمت کشته شد وابوالعتاهیه مرد متدین وپارسای ایرانی نژاد بواسطهٔ اینکه نامی از دوزخ وبهشت نیاورده بود به زندقه متهم شد چنانکه ابوالفرج می‌نویسد:

(انه‌زندیق لانه یذکرالموت ولایذکرالجنة والنار)[٧١]

نیز ابونواس را بیدین وزندیق خواندند وابن‌مقفع ادیب و دانشمند بزرگ ایرانی به اتهام زندقه کشته شد. جهشیاری مینویسد: «چون سفیان‌بن‌معاویه به‌سبب عداوتی شخصی که با ابن‌مقفع داشت شروع به‌قتل اونمود به‌او گفت: به‌خدا ای‌زادهٔ‌زندیق تورا در دنیا پیش از آخرت به‌آتش خواهم افکند) مردم این گفته راهمه‌جانقل‌کرده زندقهٔ اورا اشاعه دادند.»[٧٢] نیزاعراب ابومسلم خراسانی سردار رشید ومیهن پرست را در ردیف زنادقه بشمار آوردند، چنانکه ابوالعلاء معری می‌نویسد:

٧٠ــ اغانی ج ٣ ص ٥٧.
٧١ــ همان مأخذ ج ٣ ص ١٤٢.
٧٢ــ ضحی‌الاسلام ج اول ص ١٦١ نقل ازتاریخ الوزرای جهشیاری.

«ولیدبن یزید خلیفهٔ اموی، دعبل شاعر، ابونواس، صالح بن‌ـ
بدالقدوس، ابومسلم‌خراسانی موسس دولت‌عباسی، بابك،افشین،
للاج صوفی وغیره از زنادقه بشمار می‌رونـــد. [۷۳] » احمد امین
ر بارهٔ شیوع زندقه و ارتباط آن با شعوبیه مینویسد: «درآن عصر
یوع زندقه یکی از مقتضیات روزگار بود، زیرا گروهی بدین و
ئین مجوس معتقد بودندکه پدران ونیاکان آنان‌بدان‌کیش متدین
وده وعادات ورسوم خود رابرای فرزندان به‌ارث‌گذاشتند. زادگان
مجم! چون دیدند که در اسلام مقامات ارجمند ومناصب مهم‌بسیار
ست ونیل آن بدون قبول آن دین میسر نمی‌شود، ناگزیر اسلام را
لاهراً پذیرفتند ودر باطن بدین خود باقی ماندند وهرگاه بهم‌ـ
یشان خود می‌رسیدند همان آئین دیرین را اظهار می‌کردند وهر
قت می‌توانستند به اسلام وعرب دشمنی می‌کردند وآنان (هم‌ـ
کیشان) را به‌شعوبیه دعوت می‌کردند.». [۷۴]

این گفته احمد امین درست نیست زیرا ایرانیان کیش‌اسلام
ا نه‌بصورت ظاهر بلکه باایمان واعتقاد کامل قبول کردند واساس
ین دین راکه مبتنی برتساوی وبرابری افراد بایکدیگر بود ازجان
دل پذیرفتند وفضیلتی برای این کیش نسبت به‌سایر ادیان قائل
ندند. بعدها که از خلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس رفتار واعمالی بر
خلاف موازین شرع مقدس دیدند در تخریب بنیاد حکومت خلفا
(نه‌دین اسلام) کوشیدند، وبرای رهائی ازتسلط عربان به‌انواع
یامها ونهضتها پرداختند. این نکته رابایدتذکر دهیم که‌معتزله
و خوارج و دیگرفرقه‌ها اگرچه ازنظر فرقه‌بندی وتحزب با شعوبیه
جدا بودند لیکن درتمام این‌گروهها دست‌شعوبیه درکاربود وعقیدهٔ
ضدعرب که دراین فرقه‌ها بوجود آمد غالباً دراثر تبلیغات شعوبیه
بود. بعلاوه بعض شعوبیه خود داخل فرق خوارج ومعتزله و شیعه
وسنی وغیره بودند ودر هر فرقه‌ای که داخل می‌شدند، به‌راههای

۷۳ــ همان ماخذ ص ۱٦۱ .

۷٤ــ ضحی‌الاسلام ج اول ص ۱٦۲ .

مختلف مشغول تبلیغات ونشر دعوت می‌شدند وازاین رهگذر آثار نمایانی از خود باقی گذاشتند . [۷۵]

تاثیر ادب پارسی در عرب

ادب پارسی ازچند طریق درادب عرب تأثیرمهمی نمود:

۱ـ بسیاری ازایرانیان‌که بدین اسلام درآمدند زبان تازی را فراگرفتند و به‌اندازه‌ای در این زبان مهارت یافتند که به سرودن شعر عربی پرداختند ازمشاهیر این‌طبقه زیاد اعجم وفرزندان‌یسار نسائی وموسی شهوات و سائب‌بن فروخ آذربایجانی و وضاح یمن ودیگران می‌باشندکه مجملی ازشرح حال آنانرا قبلا بیان کردیم. این اشخاص چون میان قوم خود پرورش یافته و به‌مایهٔ ادب پارسی تمتع یافته بودند، ادب پارسی را درقالب عربی ریخته اشعارنغز و دلکش سرودند. این اشعار اگرچه ازنظر ترکیب ولفظ ووزن‌عربی بود، لیکن از ادب پارسی سرچشمه گرفته و دارای روح ایرانی و نیروی ایران پرستی بود. بسیاری ازعربان‌که درایران یا عراق زیسته وبا ایرانیان آمیزش پیدا کرده بودند، تمدن وعظمت ایران درآنها تأثیرکرده مشاهدات خود را به‌شعر می‌آوردند. طبیعی‌است که محیط مسکونی درآنها تأثیرمهمی داشته‌که اثر آن درشعر و فکر وخیال آنها کاملا آشکار می‌باشد. [۷۶]

۲ـ تاثیر ادب پارسی از راه لغت

ادب پارسی ازراه لغت تأثیر فراوانی درزبان عرب‌کرد، بعضی ازاعراب هنگامی‌که صحرا را ترك‌گفته شهرنشین شدند وبا فتح ایران و روم عظمت تمدن وفرهنگ وقواعد ونظامات سیاسی و اجتماعی آن دوکشور را دیدند ناگزیرشدند که ازجهان متمدن، لغات والفاظی اقتباس‌کنند. زیرا دربرابر چیزهائی‌که می‌دیدند و یا می‌شنیدند هیچگونه لغتی در زبان خویش نمی‌یافتند. لغت در

۷۵ـ مجلهٔ مهر سال سوم ص ٦٦ـ٦٧ .

۷٦ـ فجرالاسلام ص ۱۱٦ .

بان پارسی منبع بسیار مهمی برای اعراب بودو آنچه راکه میخواستند
. لغت پارسی اخذو نقل میکردند. ابو بکر محمد صولی ازدانشمندان
ت مینویسد: «علی بن صباح چنین گویدکه ازحسن بن رجاء شنیدم
ردی ایرانی باعربی درحضوریحیی بن خالد برمکی مباحثه ومناظره
ود، ایرانی گفت: مابه‌شما ملت عرب هیچوقت احتیاج پیدانکردیم
چیزی ازشما اقتباس نکردیم، چون دولت شما برروی‌کار آمد شما
ما بی‌نیاز نشدید بهمه چیز ما احتیاج داشته و دارید خوراك و
شاك و دیوان وامثال اینها را یا عیناً ازما ربوده استعمال‌کردید ،
اندك تغییری بدان داده بخود نسبت دادید مانند اسفیداج [۷۷]
سکباج [۷۸] و دوغباج [۷۹] وسکنجبین‌وجلاب و روزنامج واسکدار [۸۰]
غیره ، شخص عرب ازجواب ایرانی درمانده هیچ‌نگفت، یحیی بن
الد به‌آن مرد تازی گفت بگو شما صبر کنیدکه‌ما هزار بعد از
زار سال ، حکومت و پادشاهی کنیم آنگاه بشما احتیاج نخواهیم
اشت [۸۱] .»

جاحظ بصری می‌نویسد: «آیا نمی‌بینید هنگامی‌که میان‌مردم
دینه‌گروهی از ایرانیان زندگانی‌کردند بعض الفاظ فارسی‌شیوع
غلبه یافت، بطوریکه ازهمان وقت تاکنون بطیخ را (خربزه) و
سحاة را بال (بیل) به‌لفظ پارسی استعمال میکنند. مردم بصره
چهارراه را (مربعه) میگویند، اهل‌کوفه همان چهارراه را(چهارسو)
ی‌گویند وچهارسو فارسی می‌باشد، سوق را وازار (بازار) و قثاء
ا (خیار) میگویندکه فارسی است.» [۸۲] دراینجا یادآور می‌شویم‌که
لفاظ فارسی از دیرباز میان عربان شایع شده بود منتهی بسیارکم
. اغلب آنها اصطلاحات تجاری بود. در عصر عباسیان که در

۷۷ــ سفید آب .
۷۸ــ آش مخلوط با سرکه .
۷۹ــ آش ماست .
۸۰ــ چاپار .
۸۱ــ ادب‌الکتاب صولی ص ۱۹۳ .
۸۲ــ البیان والتبیین ج اول ص ۱۰۷

شؤون امپراطوری اسلامی تحول و ترقی زیادی پدید آمد، اخذ و اقتباس لغت ازپارسی به‌عربی فزونی یافت.[۸۳] شاهنشاهی باعظمت ساسانی‌که بیش ازچهارصد سال برقرار بود، ازخود علم وادب و آثار گرانبهائی باقی‌گذاشت.

اردشیر بابکان وشاپور اول وخسرو انوشیروان، ازپادشاهانی بودندکه به‌علم ودانش توجه خاصی داشتند و به‌ترجمهٔ آثارهندوان و رومیان و یونان پرداختند . عصر بنی‌عباس در حقیقت دور تجدید عظمت ساسانیان بشمار می‌آمد و بیشتر علوم و آدابی که‌در این عصر انتشار پیداکرد از سلسلهٔ ساسانی رسیده بود[۸٤] وبنیادی صددرصد ایرانی داشت .

۳ـ تاثیر ادب پارسی از راه ترسل و انشاء

در اواخر دورهٔ بنی‌امیه، درفن انشاء وترسل، سبکی بدیع و جدید بوجود آمدکه بنام (عبدالحمیدکاتب) معروف ومشهور شد عبدالحمیدبن یحیی استاد مسلم ترسل بود، بلاغت وفصاحت وقدرت قلمی او ضرب‌المثل بوده است، بطوریکه میگویند :

« فتحت (یابدأت) الـرسائل بعبدالحميـد وختمت بابن‌ـ العميد. »[۸۵] عبدالحمید ایرانی وازمردم شهر انبار[۸٦] نزدیك‌فرات و دبیرمروان بن محمدآخرین خلیفهٔ اموی بود وفن ترسل را ازسالم بنده هشام‌بن عبدالملك آموخته بود. ابن‌خلكان درباره اومینویسد «درفن نویسندگی وهرفنی ازعلوم وفنون امام وپیشوای خاص و عام بود، روش اورا تقلید کرده فن ترسل را از اوآمـوختند. ا

۸۳ـ برای اطلاع بیشتر از لغات فارسی که مورد استعمال عربان قرار گرفته است ، به کتاب فقه‌اللغة ثعالبی نیشابوری و المزهر جلال‌الدین سیوطی والمخصص ابن سیده مراجعه شود .

۸٤ـ ضحی‌الاسلام ج اول ص ۱۸٤ .

۸۵ـ تاریخ ادبیات همائی ص ۳۱۷ .

۸٦ـ شهر انبار از بناهای شاپور ذوالاکتاف و نام اصلی آن فیروزشاپور بوده است ، به معجم‌البلدان یاقوت مراجعه شود .

نخستین‌کسی بودکه مراسلات را مفصل نمود وحمد خدای را در ا
فصلی ازنامهٔ خود ذکر میکرد. مردم بعد از او حمد را درنامه‌ها
خود متداول‌کردند.» [۸۷]

احمد شریشی درشرح مقامات می‌نویسد : «عبدالحمید کات
نخستین‌کسی بودکه غنچه‌های بلاغت‌راشکفت، طریق ترسل‌راآسا
وشعررا ازقید تکلف آزاد کرد.»احمدامین می‌نویسد: «دلیل‌روشن
برتأثیر ادب پارسی در ادب عرب وجود دارد وآن عبارت از روای
ابی‌هلال عسکری درکتاب دیوان‌المعانی است‌که می‌گوید: « هر
بلاغت را بیك زبان آموخته و بعد زبان دیگری بیاموزد می‌توا
همان علم را به‌زبان تازه بکار برد. عبدالحمید نویسندهٔ مشهور
اصول علم انشاء را که تدوین نموده بود ازپارسی به‌عـربی نق
کرد، دلیل دیگری هم وجود دارد وآن عبارت ازشباهت سخن پارس
به‌خطابه عرب می‌باشد اگرچه سخن‌پارسی ازسخن‌تازی‌بهتر و نغز
می‌باشد.» [۸۸] بازهمین نویسنده (احمدامین) اضافه میکند :

فلعلك تقر معی‌فی‌هذا ان‌الادب الفارسی صبغ‌الادب العـر
صبغة جدیدة وربما کان أدق من ذلك ان تقول انهما (تفاعلا). [۸۹]

یعنی‌شایدشماهم معتقد شده‌اید که ادب پارسی ادب عـرب
به‌رنگ خود درآورده صورت نوینی به‌آن داده است، یااینکه‌میتو
گفت یکی در دیگری تأثیر کرده است .

٤ـ تاثیر داستانهای ملی وامثال و حکم پارسی در عرب

ایرانیان درنشر فضائل وتهذیب اخلاق مسلمانان تأثیر مه
داشتند. دراینجا متذکر می‌شویم‌که اخلاق اسلامی تحت سه عـا
قرار گـرفته بود : اول مبادی دین وآیات قرآن و احـادیث ، د
فلسفه یونان مشتمل برنظریات اخلاقی افلاطون و ارسطو که

۸۷ـ تاریخ ابن خلکان ج اول ص ٤۳۵ .

۸۸ـ فجرالاسلام ص ۱۲۳ .

۸۹ـ همان ماخذ ص ۱۲۳ .

زمان عباسیان اززبان یونانی به‌عربی ترجمه‌شده‌بود. سوم افسانه‌ها وداستانهای کوچك متضمن شرح حال خسروان و پادشاهان ایران و تاریخ حکما و وزرا کــه این عامل بیش ازعامل دوم در اخــلاق و اطوارورفتارعرب‌مؤثرواقع‌شدوسبب‌آن‌بودکه سخنان‌کوتاه‌وپرمایه، با ذوق وفهم عرب بیشتر تناسب داشت، تا بحث درمسائل علمی و اخلاقی دقیق ومفصل‌که لازمه‌اش‌کنجکاوی درفلسفهٔ یونان وافکار فیلسوفان آن سامان بود . چنانکه نضربن حارث بن‌کلدهٔ ثقفی، [۹۰] که دردانشگاه جندیشاپور خوزستان تحصیل‌کرده و آشنا بــه تاریخ باستانی ایران ومعاصر پیغمبر اسلام بود، داستانها وقصص‌قرآن را به‌باد تمسخر و استهزا میگرفت وبدون اندکی تردید می‌گفت : داستان رستم واسفندیارایرانیان‌ازلحاظ آموزندگی وجنبهٔسرگرمی وتفریحی ازاین قصص بهتراست. چون ممکن بود این سخن وی باعث انحراف وگمراهی‌مسلمانان شود، حضرت محمد(ص)این‌گناه وی را نبخشود وهنگامی‌که نضردرجنگ بدرکه نخستین‌فتح‌نمایان مسلمانان برضدکفار قریش بشمار است اسیرشد به‌فرمان او به‌قتل رسید. [۹۱] این‌مطلب می‌رساند تاچه اندازه داستانهاوقصص باستانی ایران درمیان تازیان رونق و رواج داشته و شدت آن به‌اندازه‌ای بوده است که‌امکان انحراف مسلمانان راازدستور پیغمبر می‌داده است. حسن بصری که‌اصلا ایرانی بود (ازاو درشماره‌های پیش مجله یاد کرده‌ایم) بسیاری از سخنان حکمت آمیز ایــران را نقل کرد. ابن مقفع دانشمند بزرگ وارجمند ایرانی، باترجمه‌کتابها و داستانهای ملی ایران ازپهلوی به‌عربی وتألیف کتابهایی چون ادب‌الکبیر وادب‌الصغیروغیره درانتشارمبادی‌ومعتقدات‌ایرانیان‌در میان تازیان خدمتی بسزاکرد. [۹۲] دراینجا پیشنهادمی‌شودکه‌روزی

۹۰ـ علامه مرحوم محمد قزوینی، نضر را پسر حارث بن کلدهٔ ثقفی نمی‌داند بلکه او را پسر حارث‌بن علقمة‌بن کلده می داند که شخص دیگری از معاصرین پیغمبر اسلام بوده است . ر . ك . به طب اسلامی تالیف ادوارد برون ترجمه رجب‌نیا ذیل ص ۲٤ چاپ ۱۳۳۷ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

۹۱ـ طب اسلامی ص ۲٤ .

۹۲ـ فجرالاسلام ص ۱۱۸ .

بعنوان بزرگداشت این دانشمند بزرگ تعیین گردد و از زحمات
خدمات معنوی او به‌ایرانیان وسایرملل یاد شود. باشد تا خاطرهٔ ا
برومند فرزند ایران در ذهن جوانان این مرز و بوم بیشتر نق
بندد و به‌ارزش فداکاریها وتلاشهای میهن پرستانهٔ او بیش‌ازپیش
پی برده شود.

۵ــ تاثیر موسیقی ایران در عرب

عامل دیگری که در زندگانی عرب وحیات ادبی او کارگر
موسیقی وطرب بود. اعراب نغمه‌های خودرا ازایران‌اقتباس‌کر
و اشعارخود را بدان نواها سرودند. ابوالفرج اصفهانی مینویس
«عبداله‌بن زبیر چندتن بنا ومعمار ازایران برای ترمیم‌خانهٔ ک
که در زمان او خراب شده بود به‌مکه خواست، استادان ایرانی
ضمن‌کار چنانکه عادت مرسوم بناهای ایرانی است زمزمه‌میکرد
یك تن ازموالی موسوم به‌سعیدبن مسجح‌که ذاتاً شخص باهوشی
آواز آنها راشنید واورا بسیار خوش آمد و به‌عربی نقل کرد. گو
خواجه ابن مسجح آواز تازه او را شنید وپرسید این آواز را از
آموختی؟ اوپاسخ داد ازایرانیان شنیده به‌عربی نقل کردم خو
اورا بسیار تحسین‌کرد وبرای تشویق آزادش ساخت.» [۹۳]

عبداله‌بن سریح شاگرد ابن مسجع، نزد او آوازهای ایرانی
گرفت. نشیط فارسی نیز ازموسیقی‌دانان ماهری بودکه سرود
ایرانی می‌خواند ودرزمان عبدالملك مــروان بسال ۸۰ هجـ
درگذشت. [۹٤]

گذشته ازاینها مسلم‌بن محرز ویونس بن سلیمان‌بن کر
شهریار معروف به (یونس‌کاتب) و سائب خائر از موسیقی د
معروفی بوده‌اند که درزمان خود شهرت زیادی داشتند. موس
و آواز درعصر عباسیان رواجی بسزا یافت وابراهیم موصلی
فرزندش اسحاق ازموسیقی دانان معــروف هارون‌الرشید بش

۹۳ــ الاغانی ابوالفرج ج ۳ ص ۸۳ آواز ایرانی ابن مسجح به عربی‌این
آغاز میشود. «المم علی طلل عفا متقادم» . . . . الخ فجرالاسلام ص ۱۲۰ .
۹٤ــ اغانی ج ۱۱ ص ٦۹ .

می‌آمدند. ابراهیم کنیزان زیبا راآواز وموسیقی تعلیم میداد و آنان رابه‌بهای گزافی می‌فروخت، چنانکه هارون ازاو کنیزی به سی‌وشش هزار دینار خرید. ابونواس اهوازی وبشاربن برد طخارستانی، درساختن مضامین بدیع وتصانیف دلکش ودلرباشهرت فراوانی‌داشتندوآوازهای‌جدید ودلپسندی‌به‌کنیزان‌تعلیم میدادند. بی‌مناسبت‌نیست‌که‌دراینجا ابیاتی‌ازبشاربن‌برد شاعرنابینای‌ایرانی در وصف‌کنیزهای زیبا روی نقل‌کنیم. اومی‌گوید:

هجان علیها حمرة بیاضها ـ تروق بهاالعینین والحسن‌احمر [۹۵]

یعنی کنیزان هجین سپیدرو که‌سرخی بررخسارهٔ آنها نمایان است. چشمان را خیره می‌کنند زیرا جمال و زیبائی در رنگ سرخ است. ودربارهٔ کنیز سیاه مورد علاقهٔ خود می‌گوید:

وغادة سوداء براقها   کالماء طیب و فی‌لین
کانها صیفت لمن‌نالها   من‌عنبرکالمسك معجون. [۹۶]

یعنی دوشیزهٔ سیاه وبراق ازحیث خوبی ونرمی چون آب‌روان است، کسی‌که اورا بدست آورده عنبری می‌یابدکه به‌مشك آمیخته باشد.

وابونواس دروصف معشوقه خود می‌گوید:

للحسن فی وجناتة بدع   ما ان یمل الدرس قاریها

یعنی درصورت او اززیبائی بدایعی وجود داردکه خوانندهٔ آنها ازتلقی درس حسن ملول وخسته نمی‌شود.

٦ـ هنر وفنون ایرانیان در خدمت تازیان

ایرانیان از دیر باز مردمی صاحب هنر ودارای صنعت‌وپیشه بوده‌اند. نقاشی ومعماری وحجاری وپارچه‌بافی وقالی بافی‌واسلحه سازی وغیره درایران معمول بوده است. باتسلط عرب برایران و پاشیده شدن شاهنشاهی باعظمت ساسانی، اگرچه ایرانیان سیادت

۹۵ـ اغانی ج ۱۷ ص ۱۱ .

۹٦ـ همان مآخذ ج ۳ ص ٤٦ .

وآقائی خودرا ظاهرا ازدست دادند ولی هوش وذکاوت وقریحه و ذوق فطری آنها باقی وپایدار ماند. اعراب بنا به‌خوی بـدوی و بیابانگردی توجهی به‌صنایع‌وحرف نداشتندو پرداختن به‌این‌کارها را دون‌شأن ومقام خود می‌دانستند واین نوع کارها رابه‌موالـی واگذار می‌کردند. درحقیقت سدهٔ اول اسلامی را دورهٔ تنزل‌صنعتی وهنری ایران باید شمرد. بتدریج که‌اعراب دست از بیابانگردی کشیدند وبه‌شهرنشینی گرائیدند، برای تأمین نیازمندیها ولوازم مورد احتیاج خود به‌موالی متوسل شدند وازآنها مدد خواستند. در عصر خلفای راشدین وامویان باوجود انحطاط هنـر وصنعت در ایران باز از بقایای عصر ساسانیان . صنعتگران و هنرمندانی در ایران وجود داشتند وشهرها ونواحی مختلف ایران مراکزصنایع گوناگون بود. اینك چند نمونه ازصنایع مهم ایرانیان رادرآن‌دوره ذکر می‌کنیم :

۱ـ صنعت بافندگی

در دوره‌ای که‌عصر انحطاط صنعت وتمدن بود، ایرانیان به بافتن قالی و پارچه‌های نفیس می‌پرداختند چنانکه از شیز پارچهٔ کتان واز فسا پارچه‌های پرنقش ونگار وجامه‌های پشمی و پرده‌های نقاشی ولباس خلفا و رجال دولت، از دشتستان پشتی و پرده . از اصفهان پارچه‌های حریردوزی و از نیشابور و مازندران ابریشم و عباهای ابریشمی . ازبخارا قالی و قالیچه مخصوص نمـاز و از کرمان طیلسان عالی .[۹۷] از قومس (سمنان و دامغان) دستمالهای سفید پرنقش ونگار، ازگرگان وشوشتر روسری ابریشمی (مقنعه) از ری پارچه واز قزوین جوراب وکیسه به‌دمشق وبغداد وسایر نقاط مهم‌اسلامی حمل‌می‌شد.[۹۸] پارچه‌ها وجامه‌های‌فاخر ایرانیان

۹۷ـ طیلسان نوعی پوستین و یارداری سبز رنگ بود که در ایران بزرگان بردوش می‌گرفتند .

۹۸ـ تاریخ‌عرب فیلیپ‌حتی ج ۱ ص ۴۳۹ وتاریخ تمدن اسلام جرجی‌زیدان ج ۵ ص ۴۹ .

اززمان معاویه ببعد، زینت افزای پیکر عرب شد و نخستین کسی که لباسهای نفیس ایرانی به‌تن کرد معاویه بود. خلفای اموی اغلب دنبال عیش و عشرت و تجملات سلطنتی بودند ازاینرو لباس خشن عربی را ترك گفته و جامه های فاخر ایرانی به‌تن‌کردند وسعی داشتند که خوراك و پوشاك وزیورهای ملوکانه برای خود فراهم آورند ودر هرکاری تقلید ازایرانیان وپادشاهان آنهامی‌کردند.[۹۹]

۲ـ صنعت کاغذ سازی

دردورهٔ اموی‌کتابت برروی پوست معمول‌بود ورواج داشت و دفاتر دولتی مجموعه‌ای ازلفافه‌های پوست بود. در دورهٔ عباسی صنعت‌کاغذسازی درشهرهای اسلامی رواج گرفت وبدستور فضل‌ـ بن یحیی برمکی کاغذ بجای پوست در دیوانها ودفاتر دولتی مورد استفاده واقع شد [۱۰۰] صنعت کاغذ سازی از دیرباز در چین رواج داشت، وازآنجا این صنعت به‌سمرقند آورده شد و کارخانه‌هائی هم در ماوراءالنهر بنا گردید وکاغذ ساخت سمرقند مشهور بود و بهمهٔ‌جهان صادرمی‌شد [۱۰۱] چون درعصر عباسیان پوست‌نازك‌برای نوشتن مراسلات و دیوانها کمیاب شد . فضل‌بن یحیی برمکی که این صنعت را درخراسان درزمان حکومت خود دیده بود، دستورداد تا عده‌ای از صنعتگران کاغذ را باکارخانه‌هایشان به‌بغداد و شام انتقال دادند واین صنعت را درآن نقاط رواج داد.[۱۰۲]

۳ـ معماری .

قبلا یادآور شدیم که عبداله‌بن زبیر برای تعمیر و مرمت

۹۹ـ تاریخ ادبیات اسناد همائی ص ۳۵۰ـ۳۵۱ .
۱۰۰ـ تاریخ ایران اکرم بهرامی ص ۲۶۸ نقل از تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان .
۱۰۱ـ تاریخ عرب فیلیپ حتی ج ۱ ص ۴۴۰ و افغانستان بعد از اسلام پوهاند عبدالحی حبیبی ص ۴۷۳ .
۱۰۲ـ تاریخ ایران ـ اکرم بهرامی ص ۲۶۹ .

خانه کعبه عده‌ای استاد و معمار ایرانی بکار گمارده بود وبوسیله همین افراد بود که سعیدبن مسجح به نواهای ایرانی آشنا شد. نیز بعض روایات حکایت دارد که معاویه برای ساختن قصر خود از عده‌ای بنا وکارگر ایرانی استفاده‌کرد.[۱۰۳] ابن اثیر درضمن وقایع سال هفده هجری شرح بنای کوفه را نوشته و یك تن بنای ایرانی بنام **روزبه** را نام می‌برد که درساختن قصر کوفه مباشرت داشته است.[۱۰٤]

طبری می‌نویسد: «برای ساختن شهر بغداد، عباسیان از ایران و سوریه معمار و کارگر آوردند.»[۱۰٥] گچ‌بریهای دوره اسلامی از گچ‌بریهای عصر ساسانی مایه گرفته و نقاشیهای‌دیوار قصر سامرا (سامره) نفوذ فوق‌العاده صنعت و هنر دورهٔ ساسانی و ایران پیش از اسلام را درصنعت و هنر عصر اسلامی کاملاآشکار می‌کند.[۱۰٦]

٤ـ استفاده از تجارب ایرانیان درامور پستی وچاپار

ایرانیان نخستین ملتی هستند که مخترع پست و چاپار بشمار می‌روند. پروفسور بنویست Benveniste فرانسوی می‌نویسد: «هخامنشیان برای اینکه بتوانند با تمام ادارات ایالتی به سهولت رابطه داشته باشند و اطلاعات را زود دریافت کنند، پیکهای سریعی ایجاد کرده بودند که مورد تحسین یونانیهاواقع شده بود. در نقاط معینی در تمام جاده‌های بزرگ، وسایل مخصوصی فراهم کرده بودند تا پیك شاهی با چاپار بتواند بدون توقف به‌مقصد برسد. درحقیقت هخامنشیان مخترع پست وچاپار

۱۰۳ـ اغانی ج ۳ ص ۸۱.
۱۰٤ـ تاریخ ادبیات همائی ۳۵۱ـ۳۵۲ نقل از ابن اثیر.
۱۰٥ و ۱۰٦ـ تاریخ ایران ـ اکرم بهرامی ص ۲٦۸.

می‌باشند. این طریقه را ابتدا مصریها و بعد رومیها اقتباس‌کردند سپس در تمام مغرب‌زمین‌در طول قرنهای‌متمادی معمول‌گردید.»[۱۰۷]

در زمان خلافت عمر دوم (۹۹ـ۱۰۲هـ) اعـراب بـه کمك سلیمان‌بن ابوالسری ایرانی ، در خراسان و ماوراءالنهر پست دایر کردند ،سلیمان خراسانی بود و پس‌از قبول دین اسلام مولای قبیلهٔ عوف شد .[۱۰۸]

دیواشتیچ دهقان بنجیکت (ماوراءالنهر) درنامه‌ای‌که به‌حاکم خراسان وماوراءالنهر در زمان عمردوم نوشته است ازاین‌مؤسسه پستی یاد می‌کند . این نامه که برروی پوست نوشته شده در میان اسناد سغدی دژکوه مغ در سال ۱۹۳٤ میلادی در تاجیکستان‌کشف گردیده‌است. .[۱۰۹] چاپاردولتی‌که **برید** نامیده میشد دردوران خلافت امویان اهمیت فراوان داشت ، زیرا ارتباط میان دمشق مرکز خلافت را بـا ایالات دوردست بخـوبی تأمین می‌کـرد . در دورهٔ عباسیان سازمان‌پستی وچاپار اهمیت خاصی‌یافت ودرمیان مشاغل، شغل صاحب برید (رئیس چاپارخانه) فوق‌العاده مهم بود . زیرا وظیفهٔ او تنها سازمان دادن به پست دولتی نبود ، بلکه اطلاعات محرمانه‌ای از امور داخلی ایالات و رفتار حکام و امراءو مأمورین دولتی به دربار خلفا می‌داد .[۱۱۰] و همین امر سبب می‌شد کـه حکام نواحی از صاحبان برید که مراقب اعمال ایشان بودند بیم داشته باشند و متوجه رفتار خود باشند .

۱۰۷ـ تمدن ایرانی ترجمه عیسی بهنام ص ٦٤ـ٦٥
۱۰۸ـ تاریخ ایران ، بهرامی ص ۲٥٤ .
۱۰۹ـ تاریخ ایران پطروشفسکـی و دیگـران ترجمه کـریم کشاورز ج ۱ ص ۱۸۸ .
۱۱۰ـ تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۲۳٦ .

۵ـ فنون جنگ و ساختن اسباب و لوازم آن

ایرانیان درساختن اسباب‌وآلات رزم ، مانند شمشیر وخنجر و زره و سپر و کمان و منجنیق مهارت کـامل داشتند . اعراب دارای سلاح ساده مانند شمشیر و نیزه و کمان و سپر بودند و از تدابیر جنگی و فن تعبیهٔ سپاه بی‌اطلاع بودند . اعراب حیله های جنگی و طرز استعمال ادوات قلعه‌گیری چون منجنیق و کبش و دبابه را از ایرانیان فرا گرفتند . تدبیر سلمان فارسی در جنگ احزاب (سال پنجم هجری) وکندن خندقی بدور شهر مدینه اولین تدبیر جنگی بود که بوسیلهٔ سلمان فارسی به اعراب تعلیم داده شد. و نیز بنا به‌روایات تاریخی استعمال منجنیق نخستین بار در موقع حصار طائف بوسیله سلمان آموخته شد.[۱۱۱]

٦ـ صنعت نقاشی

نقاشی در میان مسلمانان پیشرفت زیادی نکرد وسبب آن بود که مقررات اسلامی آنرا منع کرده است . فقط در زمان امویان و عباسیان نقاشان مسلمـان از نقاشیهای روم و ایـران تقلید کردند .[۱۱۲]

۷ـ رواج مسکوکات ایرانی در میان اعراب

اعراب پیش‌از اسلام با مسکوکات رومی و ایرانی معامله می‌کـردند و چون بر متصرفات اسلامی افزوده شد ، ضرب سکه رواج پیدا کرد . معاویه سکه‌ای مطابق دینار های فارسی زد و اسم خودش را هم یك طرف آن نوشت . مقریزی می‌نویسد :

۱۱۱ـ تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۱۷٤ متن عربی وبرای توضیح بیشتر به قسمت (منضمات) مقاله مراجعه شود .

۱۱۲ـ همان مأخذ ج ۵ ص ۲۹ ترجمه فارسی .

عمر بن خطاب در سال ۱۸ هجری نخستین کسی بود که بعداز اسلام بسبك ساسانیان سکـــه زد منتهی در بعضی (الحمدلله محمداً رسول‌الله) و دربرخی (لااله الاهو) و در پاره‌ای اسم خود را نیز علاوه کرد.[۱۱۳] دمیری میگوید: «که رأس‌البغل سکه‌ای برای عمر زد که شبیه سکه های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران برآن بود که روی تخت نشسته است و زیر تخت پادشاه . این عبارت فارسی نگاشته شده بود (نوش خور).»[۱۱٤]

سکهٔ دیگری نیز موجود است که زمان معاویه بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی ان نقش است .[۱۱۵]

هرچند در زمان خلفای راشدین و قسمتی از عصر بنی‌امیه جسته جسته سکه‌هایی زده شده ولی معاملات رسمی با نقودایرانی و رومی بود و عراق و خراسان و طبرستان و یزد در آن تاریخ از ضرابخانه‌های مهم بوده‌اند و مسلمانان اززمان عبدالملك مروان که مسکوکات تازه اسلامی را ایجادکرد و سکه های ایرانی ورومی را از رواج بینداخت . بـــرای ضرب نقود اسلامی باز محتاج ایرانیان بودند .[۱۱٦] جرجی زیدان می‌نویسد : « جـــودت پاشا می‌گوید : سکه هایی را دیده‌ام که در زمان خلفای راشدین به امر والیان و حکام اسلامی زده شده و قدیمی‌ترین آن را در سال ۲۸ ه در قصبه هـــرتك (مازندران) سکه زده‌اند و دورادور آن سکا نوشته‌اند بسم‌الله ربی و همچنین سکه دیگری را با همین اوصاف دیده بوده که تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکه سومی را که جودت پاشا خود دیده در سال ٦۱ هجری در یزد ضرب کرده‌اند و

۱۱۳ــ تاریخ ادبیات همائی ص ۳٥٤ــ۳٥٥ .
۱۱٤ــ تاریخ تمدن اسلام جرجی‌زیدان ج ۱ ص ۱۳۲ .
۱۱٥ــ همان مأخذ ج۱ ص ۱۳۲ .
۱۱٦ــ تاریخ ادبیات همائی ص ۳٥٤ــ۳٥٥ .

به خط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله بن زبیر امیر ــ المؤمنین [۱۱۷] ضمناً اضافه می‌شودکه خلفا باز هم در ضرب سکه‌های خود همان عیار و اصولی که در زمان ساسانیان معمول بود بکار بردند و عجیب‌تر آنکه نقش آتشدان و دو پاسبان دو طرف آنرا نیز تقلید کردند و متوجه نبودند که این نقش شعار دینی مذهب زردشت و سرمدی بودن‌آتش است. درزمان عبدالملك‌بن مروان با اینکه نقش آتشدان و پاسبانها محو شد ، باز از نظر وضع ظاهر سکه‌ها شباهت زیادی با سکه‌هــای دوره ساسانی داشت و بعضی از حکمرانان تازی در نواحی مختلف ایران سکه‌هایی زده‌اند که هم خط پهلوی روی آن هست و هم خط کوفی. [۱۱۸] در طبرستان تا چند قرن بعد علاوه بر اسپهبدان و امرای محلی حتی عمال خلفا نیز به خط و زبان پهلوی سکه می‌زدند ، حتی گاهی کتیبه هایی نیز به زبان پهلوی در این ناحیه دیده شده است .

چنانکه‌ازشمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر زیاری(۳۳۷هجری) کتیبه‌ای به زبان پهلوی دیده می‌شود که در بنای گنبد قابوس‌قرار داده شده است . همچنین بر بالای برجی در لاجیم سوادکوه برسر قبرابوالفوارس شهریار بن عباس شهریار ، آخرین پادشاه‌باوندی کتیبه‌ای بهمین زبان باقی است که تاریخ ٤۱۳ هجری دارد . [۱۱۹]

۸ــ نقش ایرانیان درتنظیم دیوانهای اسلامی

در صدر اسلام مسلمانان چون دارای درآمد و ثروت زیادی نبودند احتیاجی به تنظیم و ترتیب دفتر های مالی نداشتند . در

۱۱۷ــ تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۳۲ .

۱۱۸ــ تاریخ تمدن ایران ساسانی ، تألیف مرحوم سعید نفیسی ج ۱ ص ۲٤٥ چاپ دانشگاه تهران .

۱۱۹ــ تاریخ اجتماعی ایران تالیف مرحوم سعید نفیسی ص ۱٤٦ــ۱٤۷ .

روزگار رسول اکرم آنچه که بابت غنائم و صدقات بدست می‌آمد با نظر آن حضرت میان نیازمندان تقسیم می‌شد . عصر عمر که با فتوحات اسلامی همراه بود وکشورهای تازه‌ای ضمیمهٔ‌متصرفات عرب شد طبعاً درآمد زیادی بدست آمد و بیت‌المال از راه غنائم و فروش اسیران واز محل جزیه و خراج و سایر مالیاتهائی که وضع شده بود اهمیت واعتبار فوق‌العاده‌ای پیدا کرد . معروف است ابوهریره که به حکومت بحرین منصوب شده بود ، به تنهائی پانصد هزار درهم بابت سهم بیت‌المال به‌عمر تقدیم داشت

درآمد بیت‌المال بحدی افزایش یافت‌که عمربه وحشت افتاد ودر صدد وضع دیوانها ودفتر های‌مالی شد وهرچه اندیشه‌می‌کرد فکرش بجائی نمی‌رسید . در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان‌ایران در مدینه بود ، چون عمر را در کار خود متحیر دید بدو گفت : شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان می‌نامیدند . کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان می‌شد واستثنائی در کار نبود . کسانیکه مستحق وظیفه و مستمری بودند ، مراتب و درجاتی داشتند که خللی روی نمی‌داد . عمر شرح و وصف دیوان را از او خواست ، مرزبان شرح داد وعمر متوجه شد ودستگاه دیوان را برقرارساخت ومنشیان ودبیران‌مخصوصی برای‌تصدی‌دفترهای مالی گماشت.[۱۲۰]

دفتر های مالی هرمحلی به زبان همان ناحیه نوشته می‌شد و اهالی همان محل متصدی این کار بودند ، چنانچه در مصر به‌قبطی و در شام به رومی و در عراق به فارسی نوشته می‌شد .[۱۲۱]

از زمان عبدالملك بن مروان به بعد بود که دفتر های‌اسلامی از زبانهای مختلف به عربی برگردانده شد .

۱۲۰ـ تاریخ ادبیات ایران براون (ترجمه فارسی) ج ۱ ص ۳۰۴ والفخری فی‌آداب‌السلطانیه ابن طقطقی ص ۷٤ چاپ مصر .
۱۲۱ـ تاریخ ادبیات ایران استاد همائی ص ۳۵۸ .

بلاذری می‌نویسد : صالح منشی (صالح بن عبدالرحمان) پسر یکی از اسرای سیستان نزد زادان فرزند فرخ‌که از ایرانیان بود وسمت‌ریاست دفتروحسابداری‌ادارهٔدرآمدسواد (بین‌النهرین) را داشت با تفاخر مدعی شد که می‌تواند حساب را کلا به عربی بنویسد . چون به حجاج (والی عبدالملك مروان در عراق) خبر دادند ، حجاج حکم کرد چنین کند . مردانشاه فرزند زادان او را گفت: « همچنانکه ریشه زبان فارسی را بریدی خدانسلت را در این عالم‌قطع‌کند »[۱۲۲] زیرا یکصد هزار درهم به‌او دادندکه بگوید از عهدهٔ این‌کار برنمی‌آید ولی نپذیرفت . دراین هنگام‌عبدالملك بدستیاری حجاج کوشش نمود نفوذ خارجی را اعم از ایرانی و بیزنطی که قوت گرفته بود قطع کند و غیر عرب را از ادارات دولتی خارج کند ، لیکن در این اقدام تا اندازه‌ای آنهم بطور موقت‌توفیق‌یافت. [۱۲۳] پاره‌ای‌ازاصطلاحات مالی‌درسازمانهای‌اداری عرب وجود دارد که ریشه و اصل آن فارسی و حکایت از تأثیر عمیق اصطلاحات اداری ایرانیان در تشکیلات تازیان می‌کند. چنانکه اصطلاحات بانکداری چندی که یك مورد عادی آن کلمه (چك) است از زبان فارسی به‌زبانهای عربی‌راه‌یافت.[۱۲۴] هشام‌ــ بن عبدالملك اموی دستورداد درزمان حیات خودش، تاریخی فارسی از دوران ساسانی به عربی ترجمه کردند و آن را با صورت‌شاهان ساسانی و رنگهای کمیاب زینت دادند . در این کتاب فصولی راجع به‌روشهای سیاسی ساسانیان ، علوم آن زمان ایران و آثار معماری آن دوران وجود داشت .[۱۲۵] خلاصه اعراب بقدری به

۱۲۲ـ فتوح‌البلدان بلاذری ص ۳۰۰ـ۳۰۱ .
۱۲۳ ـتاریخ فرهنگ شرق فن کرمر
A. Von, Kremer, Kultur geschichte d. Orients, I, 166-183 .
۱۲٤ـ کتاب میراث ایران تالیف سیزده تن از خاورشناسان ص ۱۰۱ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
۱۲۵ـ همان ماخذ ص ۹۹ .

ایرانیان محتاج بودند که سلیمان بن‌عبدالملك خلیفه اموی چنین گفت : « عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند و ساعتی به ما احتیاج پیدا نکردند و ما صد سال خلافت کردیم و یکساعت بی‌مساعدت آنها نتوانستیم زندگی کنیم. »[۱۲۶] ابو عبدالله محمد خوارزمی در کتاب مفاتیح‌العلوم تصریح می‌کند که الفاظ دیوان، طسق ، دانق ، طسوج ، سفتجه ، کستنبزود ، از جمله کلمات فارسی است‌که داخل زبان‌عرب شده و در تشکیلات اداری‌مسلمانان مورد استفاده قرار گرفته است .[۱۲۷]

منضمات

۱ـ آیا کتاب حماسی (رموز حمزه عم پیغمبر) داستان جنگهای حمزه خارجی است ؟

ناحیهٔ سیستان از مدتها پیش جایگاه خوارج شده بود و درهر فرصت که پیش می‌امد در آن نقطه فتنه تازه‌ای بپا می‌کردند وگاه به‌خراسان نیز تاخت و تاز می‌نمودند . چنانکه معن بن زائده شیبانی را در خانه‌اش کشتند . مأمون عباسی چون به خلافت رسید به حمزه نامه نوشت و او را به ترك طغیان و آشوب دعوت کرد .اما حمزه نپذیرفت و همچنان به عصیان وخودسری مشغول بود.[۱۲۸] مرحوم ملك‌الشعراء بهار درکتاب سبك شناسی درباره قیام حمزه چنین می‌نویسد : «باید دانست که ظهور خارجیان سیستان به ریاست حمزة بن‌آذرك که‌مردی ایرانی است مقدمه حرکت وجنبش سیاسی نژاد ایرانی برضد نژاد عرب است .»[۱۲۹] باز درجای

۱۲۶ـ تاریخ ایران عبدالله رازی ص ۱۳۷ چاپ دوم .
۱۲۷ـ برای توضیح بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران استاد همائی ص ۳۵۹ .
۱۲۸ـ تاریخ ایران ـ زرین‌کوب ص ۵۴۱ .
۱۲۹ـ سبك شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۲۳۲ چاپ دوم .

دیگر همین کتاب می‌نویسد : «درتاریخ سیستان سندی موجوداست که ما را بوجود کتاب بزرگ حماسی که به اغلب احتمالات بایستی به فارسی بوده باشد دلالت می‌نماید . ایـن سند درصفحه ۱۷۰ تاریخ سیستان درضمن شرح حال حمزة بن عبداله‌الشاری‌الخارجی (قدیمترین ایرانی که بنام دین بر هارون‌الرشید قویترین خلیفهٔ اسلامی خروج کرد و سرکردگی خارجیان سیستان و مکران وسند و خراسان را بدست آورد و سالها باولات خراسان در جنگ و جدال بود .) آمده می‌نویسد ، که بعد از مرگ هارون‌الرشید ۱۹۷ هـ حمزه پنج هزار سوار تفرقه کرد. پانصدگان به خراسان وسیستان و کرمان و پارس ، گفتا مگذارید که این ظالمان بر ضعفا جور کنند... پس برفت وبه‌سند و هند شد . تـا سراندیب بشد.. و از لب دریا به چین و ماچین شد و به ترکستان و روم رسید و از راه مکران به سیستان بازگشت وسپس گوید : «و قصه تمامی بـه مغازی حمزه گفته آید .» و این احوال اگر درست باشد ناگزیر کتاب (مغازی حمزه) درزمان حمزه یاکمی پس از او بدست‌خوارج سیستان که بیشتر آنان ایرانی و فارسی زبان بوده‌اند نوشته‌شده است و بعید نیست که مأخذ کتاب افسانهٔ حماسی (رموز حمزه) که اکنون بنام داستان غزوات موهومی حمزة بن عبدالمطلب عم پیغامبر و مناسبات او بـا انوشیروان شاهنشاه ساسانـی است . داستان غزوات حمزة بن عبداله (مسلمانان نام پدر مجوسی او را که آذرك بوده عبداله نهاده‌اند.) باشد که بعدها که ایرانیان غیر خارجی خواسته‌اند از آن استفاده کنند بجـای حمـزه خارجی و مناسبات او با پادشاهان سند و هند و غیره حمزه عم پیغمبـر را ساخته و نصب کرده‌اند که ملایم با طبع عمومی مسلمانان قرار گیرد و شاید دستکاریهای دیگری هم درآن کرده باشند .»[۱۳۰]

۱۳۰ــ سبك شناسی ج ۱ ص ۲۸۵ــ۲۸۶ .

۲ــ بدگوئی شعوبیه از خطابه عرب .

اعراب به خطابه و بلاغت خود افتخار می‌کردنـــد . شعوبیه در برابر می‌گفتند که : «خطابه تنها به عرب اختصاص ندارد بلکه در میان همه ملل نطق و بیان و خطابه بوده و هست .

زنگیان با بلاهت و کند فهمی که دارند به خطابه و بیان توجه دارند و [illegible] بهترین مردم در فن خطابه و بیان ، ایرانیان هستند نه اعراب زیرا علاوه برسخنوری در علم بلاغت و شرح الفاظ غریب و حسن بیان دارای مؤلفاتـــی می‌باشند و هرکه بخواهد اندازهٔ فضل و حسن بیان وکیفیت بلاغت و فصاحت و حکمت ایرانیان را بداند باید به کتاب (سیرالملوک یا خداینامه) مراجعه کند اعراب هنگام نطق و خطابه با دست خود اشاره می‌کردند و بوسیله دست مطالب خود را بیان می‌داشتند. بیشتر اوقات درمواقع خطابه عصا یا گرز و یا تازیانه و یا کمان بدست گرفته و به ان تظاهر می‌کردند .[۱۳۱] یا برعصا یا گرز تکیه داده نطق می‌کردند . غالب اوقات هم برای خطابـــه جامهٔ مخصوصی می‌پوشیدند و عمامه را طوری برسر می‌گذاشتند که امادگی آنان را برای سخن گفتن نشان می‌داد . شعوبیه عربان را استهزا می‌کردند و می‌گفتند : «میان سخن و چوب چه تناسبی وجود دارد ؟ یا میان خطابه و کمان چه رابطه‌ای هست ؟ این‌اسباب ذهن شنوندگان را مشوب می‌کند وآنان را ازتوجه به خطابه ونطق باز می‌دارد وگذشته از اینکه سخن خطیب راشیرین نمی‌کندبلکه برعکس از تأثیر نطق او می‌کاهد . عصا در خور شتربانان‌است کـــه در دنبال شتر هی هی و هی های می‌کنند و خطیبی که چوب در دست می‌گیرد به چوپان و یا بدوی خشن بیشتر شباهت دارد تا

۱۳۱ــ این وسیله را اعـم از عصا و شبه عصا (المخصره) مـی‌گفتند ضحی‌الاسلام ج ۱ ص ٦٨ .

به سخنور .» [۱۳۲]

جاحظ در کتاب (البیان و التبیین) باب خاصی بنام (کتاب العصا) نگاشته و از این باب مقصودش مزایای عصا و رد شعوبیه بوده است او دربارهٔ لزوم بکار بردن عصا احادیث زیادی نقل می‌کند و از جمله چنین می‌نویسد : و فی حدیث النبی صل الله تعالی علیه و سلم انه جاء البقیع و معه مخصرة فجلس فنکت بها الارض ثم رفع راسه فقال ما من نفس منفوسة الا و قد کسب مکانها من الجنة و النار و هو من حدیث ابی عبدالرحمن السلمی و ممایدلك علی امتحانهم شان المخصرة .» [۱۳۳] و بعد به معجزات عصای موسی اشاره می‌کند و می‌گوید : (وقد جمع الله موسی بن عمران نبی عصاه من البرهانات العظام و العلامات الجسام . . .) [۱۳٤]

۳ــ اسلحهٔ عرب از نظر شعوبیه .

شعوبیه از اسلحهٔ اعراب انتقاد می‌کردند و نیزه های درازِ میان پر و اسبان لخت بدون زین آنها را مسخره می‌نمودند و می‌گفتند : «اعراب در تنظیم و تنسیق سپاه بی اطلاع بودند و چپ را از راست نمی‌دانستند و میمنه را از میسره و قلب تشخیص نمی‌دادند و عراده و منجنیق نداشتند و همه اینها را از برکت وجود ایرانیان بدست آوردند .» احمد امین از قول مخالفان شعوبیه می‌نویسد : «این گفته دلیل بر اعتبار و مکانت اعراب است چه با وجودی که اسباب و آلات جنگ مناسب نداشتند بر نیروی مجهز و عظیم و با شکوه ایرانیان فائق آمدند .» [۱۳۵]

۱۳۲ــ البیان والتبیین جاحظ بصری ج ۳ ص ٦ .

۱۳۳ــ البیان والتبیین ج ۳ ص ٤۹ چاپ اول .

۱۳٤ــ همان مأخذ ج ۳ ص ۵۷ .

۱۳۵ــ ضحی‌الاسلام ج ۱ ص ٦۹ باید گفت سبب پیروزی اعراب برایرانیان مربوط به عوامل متعددی بود که بحث آن از حوصله این مقال خارج می‌باشد و خود گفتار مفصلی را بایسته است .

چند سند تاریخی

از

محمدرضا نصیری
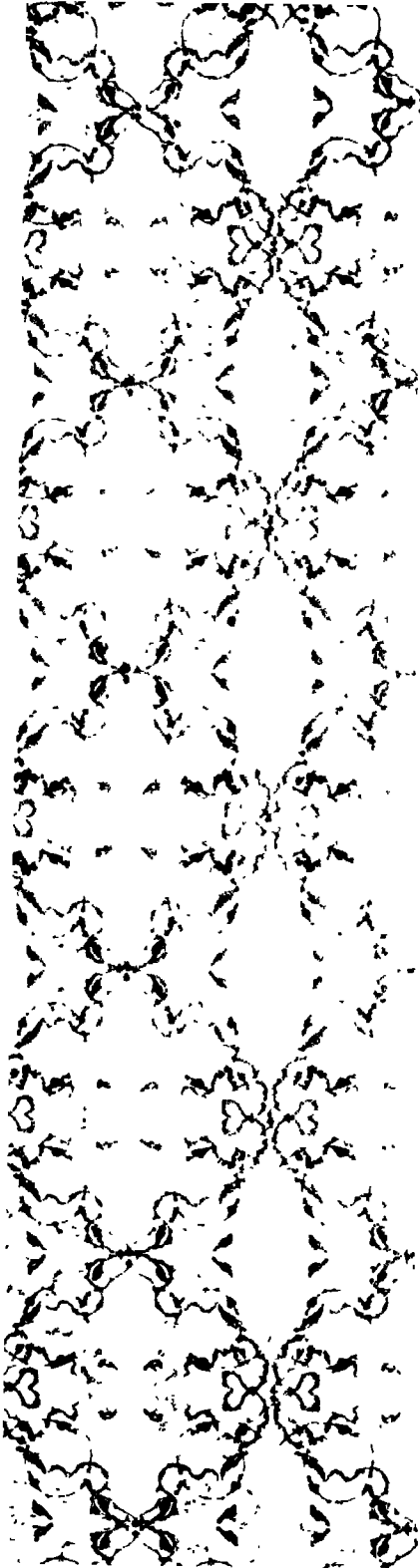
(دانشجوی دکتری تاریخ)

یادداشت مجله

اهمیت و ارزش اسناد تنها دربررسی و تجزیه و تحلیل جریانهای سیاسی و تاریخی نیست بلکه در بازشناسی مسائل اجتماعی، اقتصادی وفرهنگ وتمدن یك ملت نقش مهم و ارزنده‌ای دارد. باتوجه باین موضوع مجله بررسیهای تاریخی درهر شماره چند سند ونامه ازاسناد ونامه‌های تاریخی ایران راکه درگوشه‌وکنار جهان پراکنده است وتاکنون درجائی چاپ نشده است، منتشرمی‌نماید تارفته‌رفته مدارك واسناد پراکنده‌تاریخ ایران جمع‌آوری وبرای استفاده پژوهندگان آماده گردد.

اینك آقای محمدرضا نصیری دانشجوی دکترای تاریخ عکس تعدادی از مدارك معتبر تاریخ ایران را از مجموعه نفیسی که دربایگانی ملی ترکیه مضبوط است گرفته و متن آنها را خوانده وبرای درج در مجله بررسیهای تاریخی فرستاده‌اند. ضمن سپاسگزاری از آقای محمدرضا نصیری، تعدادی ازاین اسناد را دراین شماره انتشار میدهیم.

بررسیهای تاریخی

از : محمد رضا نصیری
(دانشجوی دکتری تاریخ)

- ۱ -

نامهٔ شاه اسماعیل
به غیاث‌الدین حمزه بیگ[۱]

هوالله سبحانه
یا محمد یا علی
مهر شاه اسماعیل

فرمان همیون شرف نفاذ یافت بوقوف دیرینه غلام شاه عبدالباقی که جناب امارتمآب حکومت نصاب غیاث‌الدین حمزه بیك بعنایت شاهانه مخصوص بوده بداند که صورت دولتخواهی وجانسپاری و اخلاص انجناب واضح است و حقا و بعزةالله تعالی که بغیر از شفقت و مرحمت نسبت با آنجناب و اقوام و متعلقان و موافقان دولت روز افزون چیزی دیگر درخاطر نیست. باید که بهیچ وجه من الوجوه نگرانی بخاطر راه نداده در اظهار مراسم دولتخواهی کوشیده هر کس راکه صلاح داند بدولت ابد پیوند همیون ما ترغیب نماید که دولت دنیا و آخرت در اطاعت وانقیاد خاندان نبوت و ولایت است. برین جمله رود وبعنایات بینهایت شاهانه امیدوار باشد که بنوعی کــه خاطر خواه آنجناب است باشفاق و عنایات محظوظ خواهد گردید.

تحریراً فی ۱۸ جمادی الثانی سنه ۹۲۰

۱ــ اصل نامه بشماره E ــ۱۲۰٤۸ درآرشیو موزهٔ توپقاپوسرای در استانبول ضبط است

نامهٔ مصطفی‌خان سفیر نادر به‌احمد پاشا[1] والی قارص

ناه شاهان

پیوسته اختر دولت وابهت و مناعت و جلالت و کوکب سعادت و حشمت و نبالت و بسالت از وصمت هبوط ومحاق وآفت‌احتراق مصون بوده کامیاب حصول آمال باشند .

بعداز تبلیغ دعوات وافیات مشتاقانه مشهود رأی موالات پیرای مهرضیا میدارد که مکتوب مودت اسلوب گرامی سمت وصول‌یافت و موجب مزید سواد و وداد گردید. شرحی‌که درباب امدن موکب همایون در سال قبل بقارص و ظهور خرابی از غازیان کاصحاب دین نسبت بمحال آن نواحی با وصف اظهار دوستی واتحاد مذهب وقضیهٔ‌سرعسکرو بقتل رسیدن‌جمعی‌ازعسکر عثمانی درعرض راه دراثنای‌گریزو تناقض و تخالف اینمعنی باادعای دوستی نوشته بودند مراتب مزبوره هرکدام جوابی دارد .

آنعالیجاه الحمدلله صاحب عقل وانصاف‌اند، وزیر و صاحب اختیار و در میان کار بوده‌اند ازاله آثار رفض و تکلیف مقدمه رکن وسر مذهبی باندولت و رفتن برسر موصل و مراجعت کردن برسم دوستی و دوباره باندولت اعلام کردن معلوم رأی سامی و مفهوم دور ونزدیك میباشد. چون احمد پاشای سرعسکر سابق و

۱ـ اصل نامه درآرشیو ملی ترکیه دراستانبول بشماره ۲۰۸ خط همایون ضبط است بقطع ۲۸٫۸ × ۴۷٫۳ سانتی‌متر

علی رفسنجانی در فارس میبود خبر تشریف آوردن آنعالیجاه
سامع علیه میرسید مکتوبی هم آنعالیجاه برستم خان سردار
ایروان نوشته بودند حاضر و در خاطر سامی خواهد بودکه
ا درج کرده بودند که مأموریم که صفی میرزا را برده در
ن متمکن سازیم. لهذا رایات نصرت آیات عازم فارس شد و
این باعثی برعزیمت موکب همایون نبوده باین جهات متوجه
شده باشند. باوصف این ، چگونه باز تقصیر بر اینطرف
واهد آمد با وصف اینکه ازینطرف اینهمه سعی درترویج
اهل سنت و نشر حقیقت خلافت خلفای ثلاث شده ایلچیان
لقدر برای دوستی بآندولت والا فرستاده باشند گنجایش
، که باین نحو در مقام تلافی در آمده محمد علی رفسنجانی
سلطنت گذاشته بایران مأمور و اینگونه عبارات را درفرامین
جات بنویسند. نزدخردظاهراست که پادشاهی منوط بتقدیر و
الهی است بلکه چنین اتفاق میافتادکه موافق تمنای اعیان آندولت
س محال که او شاهزاده می بود واو را درایران تسلطی بهم
د هرگاه اولاد شیخ صفی که تسلط یافته اند تا حال مفاسد
اقی باشد چنین شخصی که بدست عجم می افتاد خود انصاف
ه تجدید مفاسد سابق چگونه میشد اعیان آندولت خدا ورسول
خلفای اکرم را چه جواب میدادند .

نچه درباب سرعسکر و تفرقگی عسکر نوشته بودند که
ِ الهی اتفاق افتاده مشارالیه ده روز بیشتر دراینجا توقف
فعه اول که جنگ شد دو فرسخ تا اردوی او مسافت داشت

شکست‌خورده قشونهای کاصحاب دین تامطریس او ایشانرا تعاقب کرده جمعی‌کثیر ازپاشایـان و رؤسا و بیرق‌داران و عساکـر او بقتل رسیده برطرف شدند و سرعسکر در مطریس خود متحصن شده راه آذوقه بر او مسدود شد لاعلاج شده‌شکسته و بیغولهای‌زمین را بدست گرفته سنگر خود را باحتیاط. و هرروزه ربع فرسخ پیش آورده در میان خاك و سنگر جرأت مقابله نمیکرد لابد بنا را با اعیان عسکر بیورش گذاشت چون عسکر از مقـابله و جنگ میدان مایوس بودند دیدند که در میان مطریس و زمین شکسته‌چه کار توانستند ساخت که در میدان جنگ بسازند ومعلوم بود که بعداز آنکه از پشت مطریس بمعرکه می‌آمدند امید حیات بـرای ایشان نبود لابد بایست یا بحرف سرعسکر عمل کنند یا جـان بسلامت‌بدربرند. آنعالیجاه ازقشون خود تحقیق‌نمایندکه همانروز که‌اینمقدمه واقع‌شدپانصدششصدنفرازآدم‌او راکه درخارج‌اردوی او بود برطرف کرده عسکر او را که برای کاه وغله برآمده بودند تعاقب‌کرده بمطریس اوداخل‌کردند. باوصف این شکستهای مکرر و مسدود بودن راه آذوقه و ذخیره برچنین عسکری چگونه توقع قرار و ثبات میتوانست داشت و چه قسم راه شبهه در فرار ایشان باقی خواهد ماند و مردن سرعسکر هم معلوم که چه حالت‌دارد .

اینکه در باب قتل و گرفتاری جمعی از ایشان نوشته بودند بعداز آنکه آنجماعت از میان مطریس آغاز هزیمت کرده بودند قشونهائی که در اطراف بمحافظت مطریس ایشان و سد طرق قارص مأمور بودند بدون امر واشاره اقدس بایشان در آویختا

هریك را که منزل اجل نزدیك بود بمعرض تلف درآمدند . معهذا معلوم است که آنجماعة از برای کشتن و کشته شدن و بجنگ آمده بودند و بطریق دوستی و میهمانی نیامده بودند در اینصورت آنچه بمقتضای تقدیر و نصیب درباره هریك اتفاق افتاده باشد متضمن گله‌مندی نیست. باوصف اینمعنی جمعی ازگرفتاران را مرخص و مصحوب جامیش حسن آقا روانه آنصوب فرمودند .

و بر رأی انور مخفی نخواهد بود که مدتیست که ازینطرف سعی در سازگاری میشود و پارسال احمد افندی کسری یلی را هم باطلاع آنعالیجاه برای تبلیغ پیغام بدربار خلافت مدار عثمانی فرستادند مومی‌الیه مرد بیغرض و در میانه به تبلیغ پیغام مأمور بود و جزیرهٔ نماند. که او را نفرستادند معهذا اعلیحضرت . ازینمعنی‌غبار کلال بخاطر اقدس راه نداده درینوقت کـه قضیه سر عسکر واقع شده دست از تکالیف معهوده برداشته و مجدداً فتحعلی‌بیك ترکمان را با نامهٔ همایون برای اظهار دوستی از راه بغداد روانه دولت علیه عثمانیه فرمودند و فسخ تکالیف معهوده بی‌شبهه و صریح و رسم دوستیها صحیح است شاه شاهان قبل‌ازین باهل ایران فرموده بودندکه قایل این عارضه نیستند ازین مطالب دست برمیداریم. درینوقت چون دیدندکه اعیان آندولت از قبول این تکالیف راجل‌اند و برایشان بسیار شاق است و مؤدی بقتل و خونریزی مسلمانان میشود و اهل ایران شایسته این کوشش و تلاش نبودند لهذا دست از آن مطالب برداشتند. شاه‌شاهان را حرف یکیست و مذاهب اهل سنت در ایـران استمراراً من بعد مـوالفت

استقرار دارد. درمیان دو دولت دوستی است و پیغام قارص برای این بودکه‌اگر در انجاجمعیتی ازعسکر عثمانی‌باشد لازم خواهد بودکه موکب همایون عازم آنسمت شود الاقشون شکسته را تعاقب کردن و رعایا را پامال نمودن از مروت دور است ولایق ایندولت نیست. اگر شاه‌شاهان را خیال بدی درخاطر می‌بود فرصتی بهتر از امروز بدست نمی‌آید بعداز آنکه متوجه آنسمت می‌شدند البته هیچ قسم حاجز و حایلی از برای هیچ مطلب باقی نمی‌بود و چون نامه که باعلیحضرت پادشاه ظل‌الله و خلیفه اسلام پناه نوشته‌اند جواب آن تا پنج ششماه دیگر میرسد منظور اقدس آنستکه از راه خوی و دمدم و مراغه و همدان روانه اصفهان شوند و بنابراینکه محمودی وبایزید وخاك وان سر راه است عبور موکب منصور از ان نواحی اتفاق خواهد افتاد وان شاالله تعالی از آنسمت عــازم اصفهان خــواهند بود و قشونهای اضافه را مــرخص و مقرر فرمودند که در ولایات آذربایجان مشغول ییلاق و قشلاق باشند در اصفهان هر نحو جواب که از دولت عثمانی برسد فراخور آن عمل و اگر ضرور شود بعداز نوروز باز موکب اقدس در آذربایجان حاضر خواهد بود.

چون لازم بود باعلام اینمراتب پرداخت. ایام دولت وجلالت مستدام باد.

تاریخ ۱۱۵۹

مهر : پشت نامه عبده مصطفی ایلچی نادر شاه

سواد نامه ابراهیم‌شاه برادرزاده نادر شاه به‌سلطان محمود عثمانی [1]

بسم الله الملك السلطنة والعظمة والابهة والنصفة والمعدلة والرحمة والرأفة والبر والاحسان سلطان محمود خان بن‌سلطان مصطفی‌خان خلدالله ملکه.

الحمدلله الملك المتعال و هوالمحمود فی کل فعال. آغازکلام میمنت انجام و افتتاح صحیفه فرخنده ختام بر نمط خجسته نظام که مصداق کلام‌الملوك ملوك‌الکلام تواند بود بنام لازم‌الاکرام خداوند علام جل شأنه سزاست که ذات بیمثالش از وصمت تغیر و زوال و نقص تبدل و انتقال منزه و مبراست.

تعالی‌الله زهی بیمثل و مانند   که خوانندش خداوندان خداوند

مالك الملکی که جهت نظام امور جهان در هیچ عصر و زمان آسمان جهان بانی را از نجوم درخشان خسروان رفیع‌الشأن خالی نگذاشته و خداوندیکه در هر افقی از آفاق غروب کوکب لامع را بطلوع نجمی ساطع قران داده و افول آنرا بظهور این مقارن داشته، و درود از حد افزون و تحیات از حساب بیرون شایستهٔ روح مطهر و مرقد منور شمع محفل رسالت آفتاب فلك جلالت گوهر درج نبوت اختر برج فتوت مصدوقه **کنت نبیأ وادم بین‌الماء والطین**، منطوقهٔ و ما **ارسلناك الا رحمة للعالمین**، معزز بخطاب **لولاك** باعث خلق ارضین و افلاك سید ابراهیمی نسب و سرور هاشمی حسب اشرف موجودات و اخلص کاینات واسطهٔ آفرینش جهان مصلح اجرای کلیات کون و مکان

۱- اصل نامه بشماره ۱۹۳/B خط همایون درآرشیو ملی ترکیه دراستانبول ضبط است. قطع نامه ۴۴ × ۵۸٫۵ سانتیمتر

فخر رسل و هادی سبل و ناظم جزو وکل
محمد عربی کز غبار مقدم او زمین همیشه برافلاك افتخارکند

یاایهاالذین آمنوا صلواعلیه وسلمواتسلیماً و برارواح طیبه واجساد طاهره اولاد طاهرین وخلفاء راشدین او بادکه هادیان راه یقین و حامیان حوزهٔ دین مبین‌اند .

بعداز تزیین نامه موالفت اقتضا بنام یگانهٔ بیهمتا و ستایش خداوند ولی‌الحمد والثناء ودرود مقربان درگاه کبریا ازهار دعایی که از کنار جویبار آن نهال **اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء** نشو و نما یافته و انوار ثنایی که درخت طوبی مثال آن در روضه **افمن شرح‌الله صدره الاسلام** پرورش پذیرفته و ... تحیاتی که از شاخسار گلزار خلوص نیت بترشح سحاب **فتقبلها ربها قبول حسن** غنچه امانی و آمال متبسم و فنون تسنیماتی که از ریاحین بساتین مصادقت قرین‌آن نسیم **اجیب‌دعوةالداع وشمیم فاستجاب‌لهم ربهم** تنسم‌گردد نثار مجلس بهشت‌آیین و ایثار محفل ارم تزیین بندگان ثریا مکان اعلیحضرت‌گردون بسطت ثریامنزلت‌کیوان رفعت برجیس سعادت بهرام صولت خورشید فطرت ناهید بهجت عطارد فطنت قمرخصلت اسکندرنصفت، سلطان سکندر شأن سلیمان مکان خاقان جهان‌گیر جهان‌بان قاآن اعظم رفیع‌الشأن شهسوار مضمار عدل و امتنان مظهر آثار **ان‌الله یامر بالعدل والاحسان** مظهر شمیم‌رأفت بی‌پایان محیی مراتب عدل وانصاف ماحی مراسم جود و اعتساف مخدوم‌اعاظم‌السلاطین‌فی‌العالم‌ملاذافاخم‌الخواقین‌بین‌الامم‌سلطان‌البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر ذی‌القرنین خادم‌الحرمین الشریفین المخصوص باوفرالحظ من عنایت‌الله الملك‌المنان‌ظل‌الله الرحمن‌السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان‌الخاقان‌بن‌الخاقان بن‌الخاقان لازالت علیا عتبته ملجأ لقاطبةالانام و سنیا سدته سدأ بین‌الکفر—

والاسلام نموده مرفوع رای جهان‌آرای بیضاضیا که مطرح اشعهٔ فتوحات الهی و مهبط انوار نیر فتوحات نامتناهی‌است میداردکه :

چون حل و عقد امور خلافت وجهانداری بکف‌کفایت مقدران عالم بالا مربوط و بست و گشاد مقدمات سلطنت وشهریاری بدست کارکنان **قل اللهم مالك الملك توتي الملك من تشاء** منوط میباشد و درین اوان میمنت اقتران که ممالك آذربایجان مضرب خیام سپاه انجم احتشام و فسحت آباد اردوی ظفر فرجام گردیده این مستمند درگاه اله بمدلول کریمه شریفه **وتلك حجتنا ایتنا ابراهیم علی‌قومه‌ترفع درجات‌من‌نشاء** ... ایران سلطنت و شهریاری و زینت‌افزای اورنگ نصفت و ... گردیده جلوس و چون نظر بمضمون موالفت مشحون نامه مصافات شمامه‌که قبل از این بخاقان سدره مکان فردوس ... عم نامدارم طاب‌الله ثراه نگاشتهٔ قلم مودت رقم شده بود روایح مصالحة پادشاه رضوان مراتع سلطان مرادخان رابع برداللهمضجعه فیسابین دولتین علیتین بدماغ اطلاع خاص و عام و جمهورانام رسیده و مواثیق مؤکده باوتاد کریمه **یاایها الذین امنوا اوفوابالعقود** و ارکان رکین مشیده بمصدوقهٔ **اوفوابالعهد انالعهدکان مسئولا** در تلو و ثیقه نامجات مبتنی برمسالمه و مصالحه بین‌الدولتین العلیتین بامنای دو دولت عظمی سپرده شده و در این اوان سعادت نشان که ازهار آمال در گلشن خاطر صداقت مظاهر شکفته وگلزار ضمیردوستی تخمیر خواهشمند رشحات سحاب‌اطلاع برمجاری احوال خیرمآل آن‌منظور نظر عاطفت خدای متعال بود نامه مشکین ختامه همایون‌که بصحابت عالیجاه شهامت و بسالت دستگاه مقرب الخاقانی محمد کریم خان رقمزد کلك درر سلك منشیان عطارد نشان گردیده در مقام تشیید

مبانی صلح وصفا فرمان واجب الاذعان والایهموم وزرا و پادشاهان و بیگلر بیگیان وارباب اختیارسرحدات و ثغورممالك محروسه‌سلطانی صادر شده بودکه بدستور سابق ارکان رکین مصالحه واتحاد جانبین را قایم ودایم دانسته امری راکه منافی مصافات ویگانگی باشد مرتکب نشده احتراز و اجتناب را لازم شمارند مضامین مسطوره چنانچه باید بتمامها معلوم رأی مهر انتما گردیده ازآنجاکه‌کوکب سلی‌الظهور رأفت خسروانه فروغ افزای‌ساحت قلوب احباب‌مودت اسلوب شده این امرخیررا اهتماماً اشعار فرموده بودند از این جهت که محض خیریت و رفاهیت رعایا و برایا بودکه آن خلیفه اسلام‌مالك رقاب‌انام اعلام‌و همت‌والانهمت پادشاهی برآن‌مصروف فرموده‌اند این دوست هواخواه نیز غرض اصلی و مطلب‌کلی همین مدعابود نظر بمراتب مسطوره‌مجدداً ارقام قضاقدر قدر نظام بهمگی والیان و سرهنگان و بیگلر بیگیان وخوانین سرحدات و لایات ممالك محروسه خاقانی صادر ومقررگردیدکه بنحوی‌که ازآن حضرت‌اعلی ودولت اسنی اعلام و قبل از این نیز این بنای خیر در میان دو دولت عظمی بوده مصالحه و دوستی منظور داشته از سرحد خود تجاوز وتعدی ننمایند وتجار خیرمداررا مراعات ازلوازم شمرند.

بنابراینکه در ایام عم نامدارم، سعادت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه عمدةالخوانین العظام مصطفی خان‌شاملو افشار که بامر سفارت مأمور بود بتقریب قدمت خدمت ممتاز و بعبودیت این سدهٔ سدره مرتبت سرافراز و محل اعتبار و اعتماد شهریاری و شناسائی قــوانین و قواعد خدمتگذاری است مجدداً مأمور بتقبیل عتبه علیه والا وتلثیم سدهٔ سنیهٔ علیا که مطلع ــ السعدین دین و دولت و مجمع البحرین الفت و رأفت است نمودیم

که در مجلس ارم تزیین و محفل بهشت آیین بعداز تشیید بنیاد
گانگی و رفع مواد بیگانگی بگذارش آداب خدمت و ایصال نامه
صداقت ختامه و گذرانیدن هدایای مرسوله از نظر خیریت منظر
خورشید اثر و ترسیم رسوم شرفیابی فیض سعادت تبلیغ رسالت
نماید .

از آنجا که آن شهریار کامگار برگزیدهٔ پادشاهان روزگار
باین نیازمنددرگاه کردگار بمنزله برادر بزرگ و همیشه ازطرفین
روایح عنبرین فوایح الفت وداد و یکجهتی واتحاد بمشام مراد و
مرام میرسیده پیوسته اقلام بدایع نگار و مقالید خامهای گوهربار
فاتح ابواب مهر و موألفت وگشایندهٔ درهای مودت و مصادقت بوده
باعث انبساط خاطر خطیر این نیازمند درگاه اله و شکفتگی ضمیر
منیر دعدلت انتباه گردند .

باقی همیشه ساغر کامرانی لبریز و بادهٔ کامروائی نشاء
خیز و همواره با شاهد حسنی دولت وشوکت هم آغوش وبادوشیزه
زیبای عظمت وابهت دوش بردوش باد .

پشت نامه :

صورت نامه‌ایست که حالیا سلطان ابراهیم پادشاه ایران
روانه دولت ابد مدت علیه عالیه نموده واختلافی ندارد .

تاریخ ۱۱٦۲
مهر ایلچی ایران مصطفی خان
(عبده مصطفی)

-٤-

نامه مصطفی‌خان به صدراعظم عثمانی [1]

مخلص عقیدت‌کیش و محب‌صلاح‌اندیش بعدازعرض و اهداء
دواهی دعوات و وافیات اجابت آیات استجابت سمات واتحاف‌تحف
تحیات مخالصت علامات موالفت بینات‌که بهترین هدایای مخلصان
ولایق‌ترین تحفه محبان است مکشوف رای ممالك‌آرای بیضاضیای
عالی و معطوف ضمیر خورشید تنویر متعالی کـه مطلع طلیعه
فیوضات الهی و مطرح اشعهٔ تأییدات نامتناهی و عقده گشـای
تمنای جمهور انام انتظام بخش سلسلهٔ ایام است میدارد که .
در احسن اوان و ایمن زمان که جناب اخلاص توأمان متمنی
خواهان این احسان نمایان بود طلوع صبح عنوان نامه الطاف
شمامه نامی‌که نامزد این اخلاص آیین شده بود ضیا افروز دیدهٔ
انتظارگردید واز شرفیابی اهتزاز مطالعه ریاض مضامین ملاطفت
قرین حقیقت آیینش نفحه‌های شکفتگی و نشاط و ریاحین خرمی
و انبساط و اثمار الفت و ارتباط چید مقارن این حال سعادت مآل
نیز ورود مسعود میمنت نمود و ملاقات بهجت سمات مسرت آیات
عالیجاه معلی جایگاه وزیر صائب‌التدبیر و مشیر مشتری نظیر
مفخم مکرم جناب سعادت مآب معلی‌القاب دستور معظم‌الحاج محمد
پاشا در دارالسلام بغداد اتفاق افتاده فی‌الحقیقه لوازم موالفت و
ملاطفت و وداد و مراسم موافقت و میهمان جویی و میزبانی و

۱ـ اصل نامه درآرشیو ملی‌ترکیه بشماره G ۱۹۳ر۳ خط همایون ضبط است . بقطع ٤٤ × ٦٣ر٥ سانتیمتر

اتحاد در جمیع مواد مرعی و مسلوك فرمودند و چون در مطاوی نامه ملاطفات ختامه همای فحوای ارسال سواد نامه همایون دولت علیه سلطانیه بحضور سعادت مقصور بقلم حقانیت توأم بال گشا گردیده همانا سایه افکن تارك مدارك این خیرخواه هردو دولت ابد مدت شد حسب‌الاشاره لازم‌الاطاعة والبشاره سواد الفت مواد مذکور را تسلیم‌گماشتگان عالیجاه سعادت‌همراه وزیر عدیم‌النظیر معزی‌الیه نمود که ایفاد درگاه مسلمین پناه خلایق امیدگاه لازالت ظلال عنایته ظلیلا علی مفارق‌الافاق نمایند .

و بنابر آنکه عالیجاه معلی جایگاه سابق الالقاب سواد اتحاد مداد مذکور را ارسال میفرمود واجب و لازم بود که باین تقریب وسیله جوی اعلام و اشعار اینمدعا و سترصد گردد که از آنجا که همگی همت عالی نهمت آن فرشته خصلت بآسایش و رفاه حال عباد و رجال که ودایع حی متعالند مصروف میباشد رجاء کامل و یقین حاصل است که انشاءالله الملك‌العلام امور و مهام بر وفق مراد ومرام‌عما قریب‌صورت‌تکمیل‌واختتام‌پذیرفته آثارخیروفواید آن الی‌یوم‌القیام عاید آن دولت ابد مدت علیه‌خاقانیه سپهراحتشام واین دولت گردون عزت عالیه سلطانیه معدلت فرجام گردد .

توقع وتربص ازمکارم اخلاق‌آن منتخب‌آفاق‌آنکه نظر بخلوص عقیدت و خیریت نیت این خیرخواه طرفین تا اوان سعادت ادراك حضور کثیرالنور همیشه از شمایم همیشه بهار تذکار و اظهار صحت ذات کثیرالبرکات ملکی ملکات خاطرمنتظر و ضمیر مستخبر را مسرور و معطر فرمایند .

باقی آفتاب جهانتاب دولت و شوکت و عظمت و ابهت و بختیاری از مشرق سعادت و نصفت و کامکاری طالع و لامع و برمفارق مسلمین سایه گستر باد . برب‌العباد .

سنه ۱۱۶۲

مهر ـ عبده مصطفی

نامه مصطفی‌خان به‌صدراعظم عثمانی[1]

مخلص صادق الاخلاص و معتقدکامل‌الاختصاص‌که علی‌التوالی والتواترصحایف‌ایام ولیالی‌را بدررغرر دعای دوام دولت‌آنحضرت مزین و محلی دارد و بعد از اهدای تحایائی که لب غنچه اخلاص از لطافت نفحات‌آن درچمن‌اختصاص متبسم شود وشامه صدق وصفا ازطرافت فوحات‌آن درگلزار عقیدت و وفا متنسم‌گردد و پس‌از اتحاف طرایف دعائی که نسایم خلوص آن ریاض بهجت و نضارت وخضارت ونفایح خصوص‌آن‌گلزار عقیدت را لطافت وطراوت بخشد سامهٔ‌گردون مسامه‌خاطرخطیرمهرتنویرو پیشگاه فلك دستگاه‌ضمیر منیرخورشید تاثیرراکه ازلمعات انوارغیبی ولمحات اسرارلاریبی مستفیض ومستنیراست بنثارگلهای الوان و ایثارغنچهای خندان اظهارمدعا مزاحم میگرددکه :
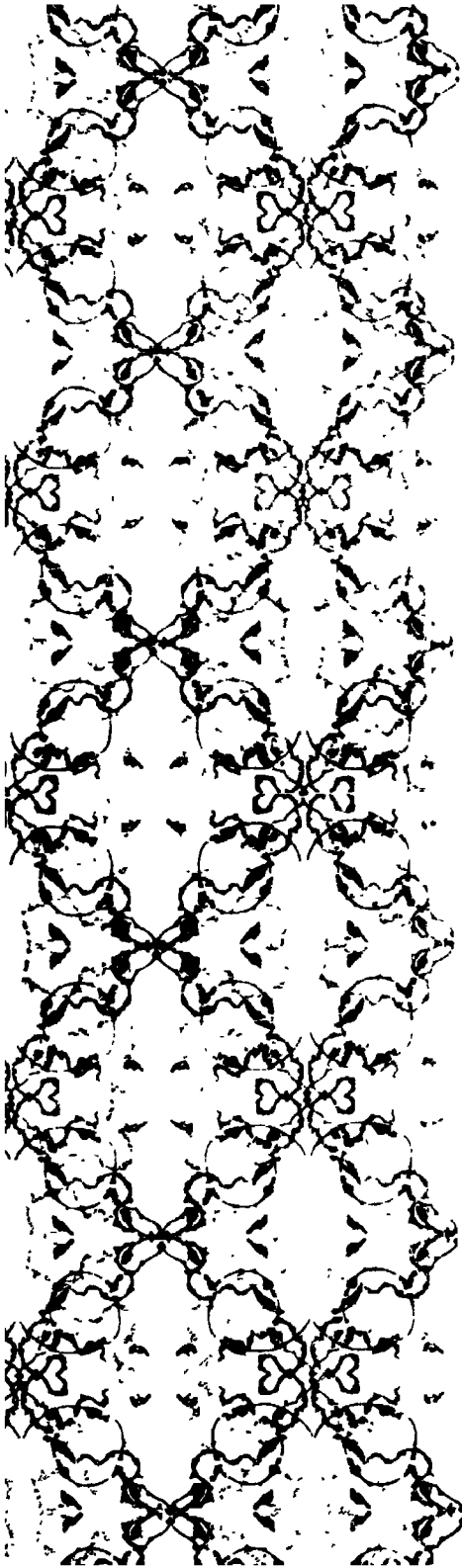
چون برسجنجل مهرضیای والا منطبع خواهد بودکه دراکثر اوقات صفحه لسان وصحیفه جنان برقوم ذکر مآثر بهیه و شرح مناقب سنیه‌مرقوم میباشددیگردرآن خصوص‌خوض‌نمودن رابیمعنی وتطویل لاطایل دانسته باظهاراینمطلب مبادرت می‌ورزدکه ازآنجا که نظر بوفور خلوص خیرخواهی دولتین علیتین پیوسته در فیافی وسیله و بوادی فرصتی است‌که بذرایع صفوت ودایع خود را از مذکورین ذیل وحواشی خاطردریا مقاطرمیساخته باشد درینوقت که فرستاده مخلص از اردوی‌کیهان پوی اعلی معاودت وازدرگاه آسمان جاه‌بندگان اقدس ارفع امجدهمایون اعلی‌کمترین غلامان را

۱ـ خط همایون بشماره ۱۴۳ آرشیو ملی‌ترکیه ضبط است . قطع۴۲ × ۵۶ سانتیمتر

بار سال خلعت آفتاب طلعت فاخره ورقم قدر توام مبارك و تهیه و تدارك امر سفارت بدون ثانی انفرادا قرین افتخار فرموده‌اند امر اقدس شرف نفاذ یافته که درین چندیوم نامهٔ همایون مصافات مشحون را ارسال خواهند فرمودکه بمخلص رسیده باعتماد توفیقات و تأییدات الهی و اعتضاد بخت همایون سعادت مقرون اعلیحضرت ظل‌اللهی بعداز نوروز فیروز بلاتاخیر بهمعنانی قاید تفضلات قادر معبود رزانه آن‌کعبه مقصود و لوازم امر سفارت‌که همگنان را محمود و عالمیانرا مقصود است تقدیم یابد .

و چون اینمعنی موقوف بر اذن ورخصت و تعیین مهماندار ازطرف دینوکت و شرف دولت ابدمدت علیه میباشد و مخلص هم زیاده برین توقف نمودن در بغداد را مقرون بصلاح وصواب دولتین علیتین نمیداند بناء علیه لازم دانسته باین ذریعة المخالصت مبادرت و صورت رقم مطاعرا بجهت استحضار شروح مندرجه ملفوفا روانه صوب صواب اوب حضرت گردون بسطت اعلی ساخت‌که بعداز تشرف بشرف تقبیل انامل فیوضات شامل وانطباع و انعکاس مفاهیم آن برجام جهان نمای خاطر آفتاب مآثر بدانچه مقتضی رای جهانگشای وامر واشاره عالی بصدور و نفاذ پیوندد مقرر فرمایند که تخت وخیمه راکه مرحوم احمدپاشا ضبط. والی حال در تصرف گماشتگان والی دارالسلام بغداد میباشد تسلیم مخلص وانشاءالله‌ـ الرحمن حرکت بعمل‌آید .

لهذا امیداست‌که لدی‌شرف الوصول و عزالحصول درخصوص مامول سزاوار همت ونیت بحر خاصیت حسن‌التفات مبذول‌ومخلص صافی طویت را از تحریر عطوفت‌نامه معلی ازحضیض خمول‌قرین اوج اعتبار وقبول خواهند فرمود. باقی اسباب عظمت وجهانداری وآثارابهت وکامکاری لحظه بلحظه درتوالی وتزاید وکوکب اقبال جاودانی واختراجلال وکامرانی درترقی باد . سنه ۱۱۶۳

پشت نامه

یا حفیظ تعالی شانه‌العزیز ـ ذریعة‌الاخلاص بندگان ذیشان معلی مکان جلی الجود والاحسان کثیرالبر والامتنان عالیجاه والاجایگاه متعالی دستگاه وزیر مکرم ومشیر مفخم نظام‌العالم صدراعظم ادام الله اجلاله‌العالی   **مهر ـ عبده مصطفی**

(۲۰)

اوضاع
اداری سامانیان

نوشته

عزیزالله بیات

(دکتر در تاریخ)

نوشته : عزیزالله بیات
(دکتر در تاریخ)

اوضاع اداری سامانیان

قلمروسامانیان‌که درطی۱۲۸سال حکومت‌آنهاگذشته ازماوراء‌ـ
النهر شامل خراسان و گرگان و طبرستان و ری و حتی سیستان و
نواحی جنوب شرقی ایران میگردید نزدیك به‌یك قرن از حمله و
هجوم خارجیان مصون ماند و این موضوع یکی از عللی است که
این سلسله توانستند تشکیلات اداری منظم و بالنسبه کاملی بوجود
آورند بطوریکه دستگاههای اداری سامانیان بعدها سرمشقی برای
سلسله‌های دیگر یعنی غزنویان و سلجوقیان وخوارزمشاهیان‌گردید
و تا عهد مغول پابرجا بود .

اداره متصرفات دولت سامانی دردست متنفذین دو دستگاه‌یکی
درگاه یعنی دربار ودیگری دیوان متمرکز بود . بنا بعقیده بارتولد
مستشرق اتحاد جماهیر شوروی تا زمان سامانیان هیچ اطلاعی در
باره وجود نگهبانان شخصی پادشاه مانند آنچه در دربار عباسیان
دیده میشده در دست نمی‌باشد ولی در دربار اسماعیل سامانی و

جانشینان وی چنین گروه نگهبانی را که از ترکان مرکب‌بوده‌اند می‌یابیم.[۱]

خواجه‌نظام‌الملك شغل غلام ترك را کــه در دربار سامانیان خدمت میکرده‌اند چنین وصف میکند. «هنوز در عهد سامانیان‌این قاعده برجاهمی بوده است‌بتدریج‌براندازه خدمت و هنروشایستگی غلامان را درجه می‌افزودند چنانکه غلامی خریدندی و یکسال او را پیاده خدمت فرمودندی و در رکاب با قبای زندنیجی شدی و این غلامان را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این یکسال براسب نشستی واگر معلوم شدی مالش دادندی و چون یکسال خــدمت کــردندی وثــاق باشی بــا حــاجب بگفتی و حــاجب معلوم کــردی آنگه او را اسب ترکــی بدادنــدی بازتاش در کام گــرفته و لگام و دوال ساده و چــون یکسال بــا اسب و تــازیانه خدمت کردی دیگر سال او را قراجوری دادندی تا برمیان بستی و سال پنجم زینی بهترولگام بکوکب وقبــای دارای ودبوی‌کــه در حلقه آویختی و سال ششم جامه عنوان و سال هفتم خیمه یك سری و شانزده میخی دادندی و سه غلام خود را در خیال او کردندی و او را وثاق باشی لقب کردندی و کلاهی نمد سیاه سیم کشیده و قبای کنجه در او پوشیده و هــرسال جاه و تجمل و خیل و مرتبت او میافزودندی تا خیل باشی شدی پس صاحب شدی اگرشایستگی و هنر او همه جا معلوم شدی و کار بزرگ از دست او برآمــدی و مردم‌دار و خداوند دوست بودی آنگه تا سی و پنج ساله نشدی او را امیری ندادند و ولایت نامزد نکردندی و البتکتین که بنده و پرورده سامانیان بود سی‌وپنج‌سالگی سپهسالاری خراسان یافت.»[۲]

دومین شغل از لحاظ اهمیت در درگاه شغل صاحب حرس یا

۱ـ ترکستان نامه تالیف بارتولد ترجمه کریم کشاورز ج اول ص ٤٨٩

۲ـ سیاست‌نامه تالیف خواجه‌نظام‌الملك بتصحیح علامه محمد قزوینی ص۱۲۲ـ۱۲۳

امیر حرس بوده بارتولد معتقد است‌که درآغاز شغل صاحب حرس بدون تردید وجوه مشترکی‌با شغل صاحب‌شرطه یا رئیس‌نگهبانان داشته است . صاحب شرطه در عین حال بمنزله رئیس نظامی شهر بوده . طبری حرس و شرطه را بیك معنی بکار برده است.[۳]

لیکن در دربار خلیفه اشخاص مختلفی این دو شغل را شاغل بوده‌اند. ظاهــراً شغل صاحب شرطه از لحاظ اهمیت بالاتر بوده است چنانکه طاهریان شغل اداره شرطه یعنی ریاست پاسبانی‌بغداد را نیز در عهــده داشتند و چون یکی از ایشان از جــانب خلیفه بامارت خراسان میرفت برادر یا پسر یا یکی از بنی اعمام او باین مقام‌گذاشته میشد[٤] بقول نرشخی امیر اسماعیل سامانی درسمرقند در دربار برادرش امیرنصرشاغل این شغل بوده یالااقل اسما این مقام را داشته است[٥] نرشخی در تاریخ بخارا از ده دیوان نــام می‌برد که همگی در اطراف ارگ که محل اقامت پادشاه بوده قرار داشته‌اند .

۱ــ دیوان وزیر ۲ــ دیوان مستوفی ۳ ــ دیوان عمیدالملك ٤ــ دیوان صاحب شرطه ٥ــ دیوان صاحب مؤید ٦ــ دیوان محتسب ۷ــ دیوان مشرف ۸ــ دیوان اوقاف ۹ــ دیوان قضا ۱۰ــ دیوان مملکت خاص .

در صورت فوق اسمی از دیوان عارض برده نشده است‌امکان دارد که در آنزمان این دیوان وجود نداشته و وظایف آن بعهده سلطان یا وزیر بوده است همچنین امکان دارد که دیوان صاحب مؤید دیوان برید بوده است .

این نکته را بــایستی از نظر دور نداشت کــه تصمیمــات

۳ــ ترکستان نامه‌تالیف بارتولد ج‌اول ص۴۹۱ــتاریخ طبری ج۲ص۱۰۲۹ــ۱۰۲۸

٤ــ تاریخ بخارا تالیف نرشخی بتصحیح مدرس رضوی ص ۱۱۰ و ۲۱۳

٥ــ تاریخ بخارا تالیف نرشخی ص ۳٦

دستگاههای حکومتی قرن چهارم بعلت برقراری سیستم ملوك الطوایفی چندان جدی نبود بعلت اینکه خانواده های بزرگ ماوراءالنهر و خراسان و ری و غزنین و دیگر نقاط مملکت و متنفذین دربارها اغلب در کار های دیوانی اعمال نفوذ میکردند و همیشه جهت حفظ منافع شخصی خود افرادی را دردواوین موردبحث میگماردند که از هرجهت حافظ منافع آنان بودند .[٦]

هرچند وزیران در انجام وظیفه خود مسئولیت داشتند لیکن در واقع زمام تمام امور کشوری در دست امرای سامانی بود و کلیه امور کشوری بشخص شاه منتهی میشد بهمین علت گرفتاری و اشتغال پادشاه ازتمام مامورین کشور زیادتر بود. ریچارد ن. فرای معتقد است توصیفی که فردوسی درشاهنامه از دربار شاهان ساسانی مخصوصا در جائیکه بشرح جزئیات دربار خسرو انوشیروان پرداخته دربار سامانیان را درنظر داشته است .[٧]

اینك به تشریح ١٠ دیوان مزبور می پردازیم :

١ـ دیوان وزارت ـ دیوان وزارت یکی ازمهمترین ادارات مرکزی بود که تمام رشته های سیاسی واقتصادی را تحت نظر داشت و سایرادارات وروٴسای آنها تابع این دیوان بودند . انتصاب وزیران بفرمان پادشاه وبموجب قرار دادی بود که میان او وپادشاه بسته میشد ودر آن قرارداد به نسبت اهمیت شغلی که بوزیر داده میشد، وظایف و نوع کار های او تعیین میگردیدکه وزیر در زیر قرارداد وفاداری خود را نسبت بپادشاه قید و مهر میکرد وسایر وزیران نیزپس از مشورت پادشاه با وزیراول انتخاب وبکاریکه لایق بودند گماشته میشدند .

مقام وزارت و سایر مشاغل دولتی مخصوص طبقه خاصی

٦ـ حجت الحق ابوعلی سینا تالیف سیدصادق گوهرین ص ١١٣

٧ـ بخارا وستاوردهقرون وسطی تالیف ریچارد ن . فرای ترجمه محمود محمودی ص ٧٢ـ شاهنامه فردوسی باهتمام دبیرسیاقی ج٥ص٢٠٠٧ـ٢٠١٠

نبود بلکه تمام افرادیکه لیاقت واستعداد داشتند می‌توانستند به کار های دولتی اشتغال ورزند وبا ابراز لیاقت تا مقام وزارت نیز ترقی کنند لیکن با اینهمه غالباً وزراء ازبین خاندانهای بزرگ، یا علماء وفضلای عالیقدر با شرایط داشتن علم و فرهنگ و دانستن رموز ادب‌انتخاب میشدند . در دوره‌سامانیان ریاست دیوان‌وزارت را چند دودمان به ترتیب بلعمی و جیهانی و عتبی بعهده داشتند. بیشتر نظام‌دیوان سامانی وتشکیلات‌آن مرهون‌کاردانی‌وشایستگی ابوعبداله محمدبن احمد جیهانی است که وزارت نصربن احمد را بعهده داشت که برای اداره دیوان سامانی بسیاری از مراسم و تشکیلات ایرانی عهد ساسانی را اقتباس کرد بنا بقول‌گردیزی :

«ابوعبداله‌جیهانی مردی دانابودوسخت هوشیار وجلدوفاضل‌واندر همه چیزها بصارت داشت و اورا تالیفهای بسیار است اندرهرفنی و علمی و چون او بوزارت نشست بهمه ممالك جهان نامه نوشت ورسمهای همه درگاهها و دیوانها بخواست تا نسخت‌کردند و به نزدیك او آوردند . چون ولایت روم و ترکستان و هندوستان و چین و عراق و شام و مصر و زنج و زابل و کابل و سند و عرب و همه رسمهای جهان بنزدیك او آوردند و آنهمه نسختها پیش بنهاد واندر آن نیك تامل کرد و هررسمی که‌نیکوتر و پسندیده تر بود از آنجا برداشته و آنچه ناستوده تر بود بگذاشت و آن رسمهای نیکو را بگرفت و فرمود تا همه اهل درگاه ودیوان حضرت بخارا آن رسمها را استعمال کردندی و به رای و تدبیر جیهانی همه کار مملکت نظام گرفت».[۸]

بلعمیان نیز دردوره سامانیان خدمات شایسته‌ای انجام داده‌اند. درتاریخ ایران پس از خاندان نامی برمکیان هیچ خانواده‌ای به معروفیت خاندان بلعمیان نیست در تاریخ ادبیات فارسی در بیشتر

۸ـ زین‌الاخبار تالیف گردیزی بتصحیح عبدالحی حبیبی ص ۱۵۰

مباحث نام برمکی و بلعمی را قرین یکدیگر ذکر کرده‌اند.[۹] خواجه نظام‌الملك در مبحثی که از فایده وزیر سخن میگوید چنین می‌نویسد : «هرپاد شاهی که او بزرگ شد و بر جهانیان فرمان یافت و تا قیامت نام او را به نیکی می‌برند همه آن بودند که وزیران نیك داشتندی همچنین سلیمان علیه‌السلام چون آسف برخیا داشت و خلفای بنی‌عباس را چون آل‌برمك وسامانیان را چون بلعمیان»[۱۰]

یکی از خصائص بزرگ خاندان بلعمیان پرورش و انتشار زبان فارسی بوده است ایشان را می‌توان نخستین وزرای ایرانی دانست که باین اقدام بسیار مهم و میهنی دست زدند که همین روش را بعداً دو وزیر بزرگ دیگر یعنی شمس‌الکفاة ابوالعباس فضل‌بن احمد اسفراینی در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی و خواجه عمیدالملك ابونصر محمدبن منصور کندری در زمان سلطنت آلب‌ارسلان سلجوقی در پیش گرفتند ابوالفضل بلعمی و ابوعلی محمد بلعمی در زمان وزارت خویش همواره زبان فارسی را بر زبان تازی برتری گذاشته‌اند و تاتوانسته‌اندکوشیده‌اند که زبان فارسی انتشار یابد این نکته در زنده نگاه داشتن ایران و رهانیدن کشور از خطر تازی شدن و از میان رفتن استقلال ایران حائز اهمیت بسیار است که آنرا میتوان از نظر اهمیت در رأس تمام جنبشهای ملّی ایران دانست روشی است که خاندان بلعمیان بنا نهادند .[۱۱]

دیوان سامانیان که بدست جیهانی و بلعمی و سایر وزرای عالیقدر ایرانی ترتیب یافته همانطور که اشاره شد تا حدی مانند

۹ـ محیط زندگی واحوال واشعار رودکی تالیف سعید نفیسی ص ۳۲۱

۱۰ـ سیاست نامه چاپ خلخالی ص ۱۲۸

۱۱ـ محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی ص ۳۴۹

دیوان خلفای عباسی بغداد ازدیوان ساسانیان تقلید شده بود که مانند آن در زیر دست وزیر یکعده صاحبان دیوانهای دیگری بوده است که ذیلا شرح آنها داده میشود .

۲ـ دیوان استیفا ـ این دیوان وظیفه خزانه‌داری یا دوایر مالیه را انجام میداد یکی از مهمترین مشاغل مهم دولتی آنزمان بعداز دیوان وزارت و مقام سپهسالاری تصدی شغل دیوان استیفا بود .

مهمترین موضوعی را که امیران از وزیران خود انتظار داشتند ترتیب تنظیم خراج و مالیات بود که طبعاً بار سنگین خراج و مالیات اضافی که حکومت به آن نیاز داشت بر دوش روستائیان بود برای فرار از این بار سنگین فرزندان روستائیان نیز هر وقت فرصتی پیدا میکردند راه شهرها را در پیش می‌گرفتند روش حکومتها هم در آنزمان اقتضا میکرد که روزبروز برمیزان مالیاتها بیفزایند. ترمیم‌خرابیها و مخارج‌ساختمانهای دولتی وساختمانهای مساجد و مقابر اولیای دین هم سربار این مالیات میشد.[۱۲] **مثلا** بقول نرشخی هنگامیکه براثر آتش سوزی کاخ امیران سامانی در بخارا بسوخت دوباره آنرا از اول بهتر و مجلل‌تر بنا نمودند وحتی تمام اثاثیه زرین وسیمین آنرا که‌یا سوخته ویا بیغما رفته بود زیباتر ازاول تهیه دیدند .

«چون امیر رشید از ستور بیفتاد وبمرد در شب غلامان بسرا اندر آمدند و بغارت مشغول شدند خاصگان و کنیزگان منازعت کردند و سرای را آتش زدند تا همه بسوخت و در وی هرچه‌ظرایف بوداززرینه‌وسیمینه همه‌ناچیز شدوچنان‌شدکه‌ازبناها اثری نماند و چون امیر سدید منصور بن نوح بملك بنشست اندر ماه شوال ۳٥۰ بجوی مولیان فرمود تا آن سراها را عمارت کردند

۱۲ـ حجت‌الحق ابوعلی سینا تالیف گوهرین ص ۱۲۰

و هرچه هلاك و ضایع شده بود بهتر از آن حاصل کردند»[۱۳] .

مالیات معمولا نقدی بود ولی جنس نیز از رعایا دریافت می‌گشت و بدین سبب همیشه مقداری غله و گوسفند و احشام در پایتخت جمع‌آوری میشد و در مواقع جنگ یا خشکسالی یا هنگام مسافرت پادشاه مورد استفاده قرار می‌گرفت ابن حوقل در مورد مالیات ماوراء النهر در زمان سامانیان چنین می‌نویسد :

«پادشاهان این سرزمین و سایر نواحی خراسان آل سامان‌اند که‌نسبت ایشان به‌بهرام چوبین میرسد درسراسر مشرق حکومت آل سامان استوارتر و عده‌شان بیشتر و ساز و برگشان کاملتر و عطایاشان بیشتر و جیره سربازانشان فراوان‌تر و بیستگانی‌شان مداوم‌تر است با آنکه جبایتها و خراجها و اموالشان در خزانه کمتر است چنانکه بهنگام مسافرت من بدانجا جبایت خراسان و ماوراءالنهر متعلق به ابو صالح منصور بن نوح بود و در سال دوبار یعنی درهر شش ماهه بیست ملیون درهم حمل میشد و اگر خراج هر دو شش ماهه لازم می‌نمود جمعا به چهل ملیون درهم میرسید خراج یك جریب کوچك از $\frac{1}{4}$ درهم تا $\frac{2}{4}$ و تا $\frac{3}{4}$ است و من منصور بن نوح را دیدم که در هرسال چهار جیره بطور مداوم و لاینقطع می‌داد و هرجیره در سرنود روز پرداخت میشد و نخست‌بغلامان وخاصان و سران لشکروسپس به سایرکارگزاران می‌پرداختند مبلغ هرجیره پنج ملیون درهم و چهار جیره معادل مبلغ یك خراج بود و این کار در آخر سال بسایر مردمان مملکت شامل میشد و عطایائیکه بمردم میدادند با جبایات مذکور برابری میکرد واز روی طیب نفس و شادی و مسرت خاطر و غبطه‌ایکه به برقراری عدالت کامل داشتند انجام می‌گرفت در زمان این پادشاه و پدرش در همه نواحی باوجود مبالغی که در موارد لزوم خرج

۱۳ـ تاریخ بخارا تالیف نرشخی ص ۳۱۷

میشد مال فراوان بدست عاملان باقی میماند واین امر موجبآن بود که دادگستری وانصاف نسبت به رعیت و مراقبت خاصان عملی شود و بهمین سبب اعمـــال ماوراءالنهر پـــراز قاضیان و کافیان و والیان است که مقرری آنان تقریبا مساوی است چنانکه مقرری قاضی باندازه مقرری صاحب برید و عامل جبایت اموال از بنداران و والی معونت است و مقدار این مقرری بـــوضع هرناحیه و ولایتی بستگی دارد اما در هرحال مقرری خود آنان از یکدیگر کم نیست و افزون هم نیست . درماوراءالنهر پندهای قدیم و دستورات و رازنامهها است هرگاه عامل ناحیه ایرا مقرری باشد بندارآنجا را نیز همان رسم است و همچنین اگر قاضی را عطاای باشد صاحب برید را نیز نظیر آن خواهد بود از آنجمله است بیستگانی صاحب بریدان در ولایات خراسان و ماوراءالنهر که جدول زیروضع هرکدام‌از آنان راکه ذکرکردیم نشان‌می دهد.

سمرقند ۷۵۰ درهم	زبنجن ۳۰۰ درهم
اشروسنه ۶۰۰ درهم	خجند ۳۰۰ درهم
ختل ۴۰۰ درهم	آمل وفربر ۴۰۰ درهم
ولایت زم ۳۰۰ درهم	جرجانیه ۶۰۰ درهم
مرو ۹۰۰ درهم	سرخس ۵۰۰ درهم
ابیورد ۵۰۰ درهم	بادغیس ۳۰۰ درهم
طوس ۳۰۰ درهم	جوزجان ۶۰۰ درهم
طالقان ۳۰۰ درهم	قهستان ۳۰۰ درهم
نیشابور ۳۰۰۰ درهم	چغانیان ۳۰۰ درهم
کشانیه ۳۰۰ درهم	چاچ ۷۰۰ درهم

ایلاق ۳۰۰ درهم	فرغانه ۱۰۰۰ درهم
بست ۳۰۰ درهم	کش ۳۰۰ درهم
خوارزم ۱۰۰۰ درهم	گنج‌رستاق ۳۰۰ درهم
مرورود ۳۰۰ درهم	بلخ و اعمال آن ۱۰۰۰ درهم
هرات ۱۰۰۰ درهم	پوشنگ ۳۰۰ درهم
قبادیان ۲۰۰ درهم	ترفذ ۳۰۰ درهم

هرگاه یکی از کارگزاران مذکور یك درهم بگیرد قاضی نیز در صورتیکه در آن ناحیه باشد و در همانجا حکومت کند یك درهم می‌گیرد همچنین است کارگزاران دیگر آنجا از بندار و صاحب معونت [۱۴] بقول پیگولوسکایا و چند نفر دیگر از مستشرقین اتحاد جماهیر شوروی شیوه وضع مالیات برپیشه‌وران بتفصیل مورد مطالعه قرارنگرفته‌است. دراین دوران در ایران نیز مانند دیگر کشورهای خاور نزدیك اتحادیه‌های اصناف وجود داشته است. [۱۵]

باج یا حقوق گمرکی بیشتر در گذرگاههای آمودریا وصول می‌شد بدین طریق‌که از هرشتر دو درهم واز بابت قماشی‌که‌سوار حمل می‌کرده (محتملا بوسیله اسب یا خر) یك درهم دریافت می‌داشتند . شمش نقره فقط میبایست به بخارا حمل شود که در بخارااز یك تا نیم درهم باج می‌گرفتند . وارد کردن غلامان ترك منوط باجازه دولت بود که برای صدور چنین پروانه‌ای از ۷۰ تا ۱۰۰ درهم می‌گرفتند برای اجازه وارد کردن دخترکان کنیز ترك

۱۴ــ صورةالارض تالیف ابن‌حوقل ترجمه آقای شعار ص ۱۹۸

۱۵ــ تاریخ ایران از دوران باستان تاسده هیجدهم تالیف بیگولوسکایا ترجمه کریم کشاورز ص ۳۱۰

نیز همین مبلغ گـرفته می‌شد لیکن اجـازه مخصوصی ضرورت نداشت. برای‌عبور زنان‌وکنیزگان فقط ۲۰ تا ۳۰درهم‌می‌گرفتند[۱۶].
علاوه برمالیاتیکه از شهرستانها فـراهم می‌شد غنائم جنگ و خراجهائی را که سلطان از بیگانگان یا طوایف و اقوام دیگر میگرفت‌درخزانه دولت،جمع‌میکردندودرموقع‌لزوم بکار می‌بردند .
عامل شهرستان پس‌از آنکه حقوق سپاه محل خود و سایر حواله ـ های دیوان وزارت را می‌پرداخت بقیه درآمد مالیاتی را بوسیله صاحب دیوان محل به پایتخت می‌فرستاد و همیشه صورتی ازتمام درآمد و مبلغ ارسال شده بپایتخت را نزد خود نگاه می‌داشت و نسخه دیگر از آن صورت در دیوان وزارت نزد مستوفی که در برابر وزیر اول مسئول بود نگاهداری می‌شد. بارتولـد باستناد نوشته‌های مقدسی و ابن فقیه درآمد سامانیان را در سال معادل ۴۵ ملیون درهم میدادند بنا بعقیده وی بزرکترین پرداخت مواجب و شاغلان مشاغل بوده‌است که‌بالغ‌بر ۲۰ ملیون درهـم‌می‌شده‌است .
جمع حقوق شاغلان مشاغل بـرای هرایالت معین شده بـود همه کسانیکه در یك محل خدمت می‌کردند وهم درجه بودند حقوق ماهیانه آنها مشابه بود لیکن باز مستثناتی نیز وجودداشته است.[۱۷]
روش تقسیم امور مالی دولت به‌سه خزانه کـه‌بقول گـردیزی در زمان عمرولیث وجود داشت، [۱۸] در زمان سامانیان متداول‌نگشت خواجه نظام‌الملك در سیاست نامه به دو خزانه اشاره می‌کند : «ملوك را همیشه دو خـزینه بوده است یکی خزینه اصل و یکی خزینه خرج ومالیکه حاصل می‌شد بیشتر بخزانه اصل‌بودی‌وکمتر بخزانه خرج وتا ضرورتی نبودی ازآن خزانه اصل خرج‌نکردندی

۱۶ـ ترکستان نامه تالیف بارتولد ص۵۱۳
۱۷ـ همان کتاب ص ۵۱۱
۱۸ـ زین‌الاخبار تالیف گردیزی ص ۱۳۲

و اگر چیزی برداشتندی بروجه وام برداشتندی و بدل بجای آن نهادندی . [۱۹] »

۳ـ دیوان رسائل ـ نرشخی درتاریخ بخارا ازاین دیوان بنام دیوان عمیدالملك یاد کرده است [۲۰] . در تاریخ بیهقی رئیس دیوان رسائل لقب خـواجه عمید دارد «خـواجه عمید ابوسهل ادام‌اله تاییده‌که صاحب‌دیوان‌رسالت است » [۲۱] که یکی ازمامورین عالیرتبه مملکت بوده است . دیوان رسایل مخصوص صدورفرامین و احکام و جمع‌آوری اسناد و مکاتبات دولتی بوده است ریاست آن همیشه بیك نفرمرد آزموده‌که از ترسل و ادب و سیاست بهره‌کافی داشت سپرده می‌شد بهمین جهت مهمترین شغل در دیوان رسائل کار دبیری بود . وظیفه عمده رئیس دیوان رسائل عبارت بود از نوشتن نامه بخلفای عباسی یا سلاطین و امرای همجوار و حکام و رجال برجسته دولت. در اینگونه موارد پـادشاه شخصاً مطالب را می‌گفت و رئیس دیوان بسبکی که مرسوم بود انشاء می‌کرد . در سایر موارد زیردستان رئیس دیوان نامه‌ها را می‌نوشتند و بنظر وی میرسانیدند .

در واقع این دیوان بمنزله وزارت خارجه امروز محسوب میشد و در آن ایام این شغل بعلت وجود آشوب واختلافاتیکه بین ممالك همجوار وجود داشت بسیار حساس و مهم بود زیرا قلم و انشاء توانای صاحب دیوان رسائل بزرگترین نقش را می‌توانست بـازی کند بدلیل اینکه قـادر بود با نوشتن جملات وکلماتی به منازعات چندین ساله‌خاتمه دهد ویا برعکس جنگهای چندین‌ساله

۱۹ـ سیاست نامه تالیف نظام‌الملك ص ۲۵۹

۲۰ـ تاریخ بخارا تالیف نرشخی ص ۳٦

۲۱ـ تاریخ بیهقی تالیف ابوالفضل بیهقی باهتمام آقایان غنی و فیاض ص ۱٤٤

را شروع کند بعلت اهمیت فراوانیکه این دیوان در برداشت در موضوع و کیفیت نویسندگی و شرایط دبیری مطالب وکتابهای زیادی نوشته شده است از جمله در قابوسنامه در آئین کاتب و شرط کاتبی چنین نویسد : «بدان ای پسر که اگر دبیر باشی باید که برسخن گفتن قادرباشی و خط نیکوداری و تجاوز کردن در خط عادت نکنی وبسیار نبشتن عادت کنی تاماهر شوی از بهر آنك شنودم که بروزگار سامانیان امیر علی سیمجور در نیشابور بود گفتی که من مطیع‌امر اسفهسالار خراسانم و لیکن بدرگاه نرفتی و آخر دولت و عهد سامانیان بود چندان قوت نداشتند که بوعلی را بعنف بدست آوردندی پس باضطرار از او بخطبه وسکه و هدیه راضی بودندی و عبدالجبار خوجانی که خطیب خوجان بود ومردی بود فقیه، دادرسی نیکوبود جلد و زیرك تمام وبارأی سدید وبه‌همه‌کارکافی . امیربوعلی اورا ازخوجان بیاورد وکاتبی حضرت بدوداد واورا تمکین تمام بدا ددرشغل وهیچ شغل بی‌مشورت اونبودی از بهرآنك‌مردی سخت‌کافی بود»[۲۲] همچنین نظامی عروضی درچهار مقاله درماهیت دبیری چنین می‌نویسد :

« دبیری صناعتی است‌مشتمل برقیاسات خطابی وبلاغی منتفع در مخاطباتی‌که درمیان مردم است برسبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت درمدح و ذم وحیلت‌واستعطاف واغراء وبزرگ‌گردانیدن اعمال وخردگردانیدن اشغال وساختن وجوه عذر وعتاب واحکام وثانق‌واذکارسوابق وظاهرگردانیدن‌ترتیب ونظام‌سخن درهرواقعه تابروجه اولی وآخری اداکرده‌آید[۲۳] »

غزالی نیزدرصنعت قلم وکتابت چنین‌گوید: «دانایان‌گفته‌اند که هیچ چیز بزرگوارتر ازقلم‌نیست‌که‌همه کارهای گذشته رابه‌وی

۲۲ـ قابوسنامه تالیف عنصرالمعالی کیکاوس ص ۱۵۳ و۱۵٤

۲۳ـ چهارمقاله تالیف نظامی عروضی باهتمام شادروان محمدمعین ص ۱۹

باز توان آوردن و از جمله بزرگواری قلم آنستکه ایزد تعالی چنین فرموده اقرأ وربك الاکرم الذی علم بالقلم. اما دبیران را بجز نبشتن چیز دیگر بباید دانستن تا خدمت بزرگان را بشایند وحکیمان وملوك پیشین گفته‌اند دبیر ده چیز بباید دانست [٢٤] »

اصطلاحات مفصلی درمورد دیوان رسائل در مفاتیح العلوم خوارزمی که خود مدتها در دیوان سامانیان خدمت می‌کرده است وجود دارد . [٢٥]

٤ــ دیوان شرطه ــ بعدازدیوان وزارت صاحب دیوان شرطه از مهمترین دستیاران پادشاه بود بارتولد بنقل قول ازطبری معتقد است‌که محتملا دیوان صاحب شرطه بادیوان لشکریان ترك زمان عباسیان مطابقت داشته و بظن قوی ازمیان مأمورین‌کشوری عارض در رأس این‌دیوان‌قرارداشته است ودراینصورت تابع صاحب‌دیوان شرطه بوده است . پرداخت مواجب لشکری و نظارت برمرتب و منظم بودن وضع‌آن‌جزو وظایف عارض‌بوده است [٢٦] . هنگام جنگ عارض میبایستی وسایل بسیج سربازان را فراهم سازد و درتمام طول راه ومدتی‌که لشکر به‌عملیات جنگی اشتغال‌داشت تهیه وتامین خوراك ومایحتاج سربازان برعهده وی بود وپس‌از پیروزی‌قسمتی از غنائم جنگی را درحضور پادشاه میان امرا وسربازان بفراخور لیاقتی‌که در جنگ بروز داده بودند تقسیم می‌کردند و همیشه سنگهای قیمتی واسلحه وزروسیم وفیلها ئیکه درجنگ بدست میآمد نصیب پادشاه بود لشکریان سامانی را ابن‌حوقل چنین توصیف میکند : «لشکریان اسلام عموماً از افراد قبایل و نواحی شهرهای

٢٤ــ نصیحت الملوك تالیف غزالی بتصحیح جلال همائی ص ۱۰۱

٢٥ــ مفاتیح‌العلوم تالیف خوارزمی ص ۷۱

٢٦ــ ترکستان نامه تالیف بارتولد ج اول ص ٤٩٥ ــ تاریخ طبری ج۳ ص۱۵۵۰

مختلف تشکیل می‌گردد چنانکه اگردر جنگ شکست یابند یاحادثه‌ای موجب پراکندگی‌آنـان‌گردد فقط باحیله و مبالغه و در بیم و امید می‌توان‌آنان را فراهم‌آورد بخلاف‌سپاه پادشاهان سامانی‌که‌لشکریان ایشان‌گروهی بندگان زرخریـد ترك‌اند وگروهی ازآزادگـان و دهقانان‌اندکه مکان و اهـل و همسایگانشان معلوم وشناخته است و اگرعده‌ای‌کشته شوند به‌سبب‌کثرت ایشان‌گروهی دیگرجای‌گزین آنان می‌شوند و هرگاه حادثه‌ای موجب پراکندگی‌آنان‌گردد سرانجام همه بیك جا باز می‌گردند وعیوبی‌که سایر لشکریان اسلامی دارند درایشان نیست این سپاهیان نمی‌توانند مانند صعالیك لشکریان و شحنهٔ بلادبه‌سپاه دیگر پیوندند یابکشورهای‌دیگرروندزیراآل‌سامان بسبب حسن سیاست ریـاست واقعی ومعنوی دارند. بهنگام غیبت سپاهیان ازآنان‌تفقد می‌کنندو بشخص‌دورافتاده چون شخص‌نزدیك می‌نگرند اگرنیکی‌کند بی‌پاداش نمی‌ماند و اگر خدمتی بسزاکند مکافاتش بتأخیر نمی‌افتد و هرگاه گناهی‌کند ازاو بازخواست‌میشود و هرگاه خطاکندکیفرمی‌بیند اگرچه ازخویشاوندان ونزدیکان باشد هرگزاز اجرای احکام وحدود خداغفلت نمی‌شود و بدین‌سان چـون سیاست عاقلانه جاری‌گردد امورمنظم می‌شود ومردمان به ستایش بزرگان می‌پردازند و خدم وحشم استوارمی‌شوند . برای فراوانی سپاه‌سامانیان‌داستان‌بارس بهترین‌گواه‌است: «بارس‌غلام‌اسماعیل ـ بن‌احمدبود درفتنه‌عبداله بن‌معزازدست‌مولای‌خود احمدبن‌اسماعیل گریخت زیرا اسماعیل اورا بکارگماشته‌بود وباوی پیمانی داشت‌که اینجا محل تفصیل‌آن نیست . بارس باگروهی بسیارکه سلطان را بیمناك می‌ساخت بعراق‌آمد وخلیفه دراین هنگام مقتدر بود وبارس از حیث ساز وبرگ وابزار جنگی‌واسبان‌ومال‌وشماره‌سپاهیان‌چندان بودکه سلطان بپای او نمی‌رسید بااینهمه‌کاهش این سپاه ازلشکر خراسان محسوس نبود . باری خلیفه به‌بارس فرمان دادکـه بمرز

برود واین بارس برده‌ای ازگروه ممالیك سامانیان بود[۲۷] .»

سپاه عبارت بوداز سواره نظام وپیاده نظام و غــلامان خاص سلطنتی‌که براین دسته اخیرشخص پادشاه نظارت وریاست داشت بنا بگفته ریچارد ن. فرای سپاه بردگــان سامانیان بیشتر براساس سپاه ترك خلفا سازمان یافته بود تابراساس سنن‌ایران قدیم‌یاآسیای مرکزی. دردرجه اول سپاه مرکب‌ازسواره نظام می‌بودکه اشراف فئودالها تامین می‌کردند درصورتیکه پیاده نظام وافراد دیگری‌که همراه سپاه حرکت می‌کردند اهمیت‌زیادی نداشتند. بردگان‌نظامی ترك صف خاصی ازبردگان را تشکیل دادندکه صف غلامان نامید می‌شد . سربازان ترك سامانی نخست بحرفه جنگی خویش پای‌بند بودند زیرا در دوره امرای اولیه سامانی درمرزهای ماوراءالنهر وخراسان وسیستان ونقاط دیگر عملیات جنگی بحدی بودکه‌بتوان تمام سپاه را سرگرم نگاه دارد. وقتی سربازی کشته می‌شدیامیمرد دارائی او به‌امیر مافوق اویابه‌فرمانده وی تعلق می‌گرفت .

تعداد غلامان‌دردربار سامانیان بچندین‌هزار میرسید اماتعداد غلامان سربازکه درخدمت‌سپاه بودندبسی‌بیشتر ازاین بودمتاسفانه اطلاعات زیادی درمورد سپاه سامانیان دردست نیست ولی در مورد جانشینان سامانیان یعنی غزنویان اطلاعات بیشتری در دست است که‌تا اندازه‌ای می‌تواند مبنای مقــایسه‌ای برای سپاه سامــانیان باشد.[۲۸] سمت فرماندهی کل سپاه همیشه بــاشخص شاه بــود و فرماندهی دسته‌های سپاه درکشورها ونواحی تابع برعهده‌امرای لایق محول می‌شد ودر هرقسمت یکنفر عارض لشکر بودکه مانند صاحب دیوان عرض ازجانب او امور مالی واداری لشکر محلی را اداره می‌کرد وبیستگانی آنرا می‌پرداخت ویکنفر دستیار بنام‌نایب عرض ویك کدخدا در اختیار داشت که اداره لشکر محل ویراکمك می‌کردند .

۲۷ـ صورةالارض تالیف ابن حوقل ص ۲۰۰

۲۸ـ بخارا وستاورد قرون وسطی تالیف ریچارد ن . فرای ص ۱۷۰و۱۷۲

۵ــ دیوان برید ــ این دیوان درحقیقت درحکم اداره پست امروزی بوده است باید در نظر داشت .طور کلی بیشتر فعالیت پست وچاپار درمشرق زمیــن اختصاص برفع حوائج دولتــی راداشته است در مفاتیح العلوم خوارزمی بجای اصطلاح صاحب برید به اصطلاحات صاحب خبر ومنهی نیز برمیخوریم.[۲۹] نامه وفرمانهای لشکری واخبار کشور بوسیله صاحب برید بدست پادشاه میرسید ووظیفه صاحب برید آن بود که سلطان راز تمام جریان امور لشکــری و کشوری محل خودآگاه سازد. باتوجه باینکه درعهد سامانیان حکم دولت مرکزی هنوز چنان نافذ بودکه ماموران مزبور قادر بودنــد گزارشهای صحیح ومستقلی حتی درباره اعمال مقتدرترین امیران نواحی یعنی حکام ووالیان خراسان بمرکز ارسال دارند ولی درعهد غزنویان گاه ماموران بناچار ازطریق پست گزارشهائی راکه بمیل حاکم ووالی نوشته بودارسال داشته وبرای فرستادن اطلاعات صحیح مربوط به اعمال حاکم مزبور متوسل به اعزام سوارانی که بلباس مبدل شده بودند می گشتند.[۳۰] بیهقی دراین مورد چنین گوید :

«و بهمه حالها دراین روزها نامه صاحب برید رسید پوشیده اگر تواند فرستاد وراهها فرو نگرفته باشند»[۳۱]

۶ــ دیوان محتسب ــ وظیفه این دیوان نظارت بــر اوزان و مقیاسات و حفظ نظم در کوهها و بازارها بوده و کسانی را که آشکارا قواعد دین را نقض می‌کردند و یا از نرخ مقرر اجناس را گران تر می‌فروختند می‌بایست آنهــا را جلب و مجازات کند. نظام‌الملك در اینمورد چنین می‌گوید : «بهــر شهری محتسبی باید گماشتن تا ترازوهــا و نرخها راست دارد و خرید وفروختن‌ها نگاه میدارد تا اندر آن راستی رود و در همه چیزها که از اطراف آرند و در بازارهــا فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند و امر معروف و نهی منکر بجــای ارند وپادشاه وگماشتگان پادشاه بایدکه دست اوقوی دارند که‌یکی

۲۹ــ مفاتیح‌العلوم تالیف خوارزمی ص ٦٥
۳۰ــ ترکستان نامه ج اول تالیف بارتولد ص ٤٩٦
۳۱ــ تاریخ‌بیهقی ص ۳۲۲

از قاعده مملکت ونتیجه عقل اینست واگر جزاین کند درویشان در رنج افتند ومردم بازارها چنانکه خواهند فروشند وفضله‌خور مستولی شونـد وفسق آشکار شود وکار شریعت بـی‌رونق شود و همیشه این کار رایکی ازخواص فرمودندی یا خادمی رایاترکی پیررا که هیچ محابا نکردی وخاص وعام از اوترسیدندی و همه کارها برانصاف بودی» [۳۲] لیکن بنا بقول بارتولد که بگفته سمعانی استناد نموده است درعهد سامانیان حتی دانشمندان و علماء شاغل این شغل بوده‌اند محتملا مجازات وتنبیه (مالش) محتسب در حق مقصران درآن دوران هنوز صورت خشنی راکه بعدها پیدا کرد نداشته است . [۳۳]

۷ــ دیوان اشراف ــ رئیس این دیوان را مشرف میگفتند. وظیفه این دیوان نظارت بردخل وخرج خزانه دولت بود. نظام‌الملك در این باره چنین مینویسد: «کسی را که بر وی اعتمادی تمام است او را اشراف فرمایندتاآنچ بدرگاه‌رود او میداند ووقتیکه خواهدو حاجت افتد می‌نماید واین‌کس بایدکه ازدست خویش بهر شهری و ناحیتی نایبی فرستد سدیدالرای وکوتاه دست‌که آنچ رود از اندك و بسیار بعلم ایشان باشد» . [۳٤]

بیهقی مشرفان را در ردیف مستوفیان ذکرنموده است: «نماز دیگر نسختها بحوالت ومقابله کرد باآنچه خازنان سلطان ومشرفان درگاه نبشته بودند.» [۳]

چنین استنتاج میشودکه مراقبت و نظارت مشرفان بیشتر در مورد وجوهی‌که اختصاص بدربار داشته اعمال میگشته است.

۸ــ دیوان اوقاف ــ وظیفه این دیوان رسیدگی بخالصجات و اوقاف منقول و غیر منقول بود .

۹ــ دیوان قضا ــ وظیفه این‌دیوان رسیدگی بدعاوی مردم بودکه در واقع بمنزله وزارت دادگستری امروز بوده. ریاست این‌دیوان

۳۲ــ سیاست نامه تالیف نظام‌الملك ص ٥۱
۳۳ــ ترکستان نامه‌ج اول‌تالیف بارتولد ص ٤۹۸ــمتون سمعانی چاپ‌مارگولیوس زیرکلمه محتسب ص ٦٦
۳٤ــ سیاست نامه ص ۷۲
۳٥ــ تاریخ بیهقی ص ۱٥۸

در مرکز بعهده قاضی القضاة بودکه ازبین عالیترین قضاة انتخاب می‌شد قاضی بهمهٔ مرافعات وامور بجز بعضی تخطیهای سیاسی رسیدگی میکرد. محلی‌که‌قاضی‌درآنجا رأی‌خودرا صادرمیکرد غالبا مسجدآنشهر بود. ایرانیان‌این شغل‌راباوظیفه‌موبدموبدان ساسانیان دریك سطح میدانستند پیشوایان روحانی اهل تسنن دربخارا نفوذ زیادی داشتند زیرا امیر اسمعیل مؤسس سلسله سامانی در واقع حکومت خویش را بیاری پیشوای روحانیان محل دربخارا استوار ساخت. این نکته را باید درنظر داشت‌که بسیاری ازپیشوایان دین رغبت زیادی جهت احراز منصب قضا ازخود نشان نمیدادند معهذا در دورهٔ سامانیان قضاة شهرت فراوانی یافتند وازحکومت حقوق دریافت می‌داشتند فقهای بسیاری‌که دارای اشتهار فراوان بودند دراین دوره ظهورکردندکه هریك ازآنها دارای پیروان وشاگردانی بودند. آراء عمومی نقش بزرگی درتصمیمات قضائی بازی میکرد تردیدی نیست‌که اغلب موارد این آراء عمومی ازطریق انصاف و عدالت دوربود لیکن عقیده علمای دینی بصورت یکی از نهادهای جامعه درمی‌آمدکه باحکومت غیرروحانی رقابت میکرد.

دردورهٔ سامانیان مأمورین‌دولت‌وپیشوایان دین معمولا همکاری نزدیك بایکدیگرداشتند هرچند عامه مردم پیشوایان روحانی را حامیانی درمقابل ظلم وجور دستگاه حکومتی تصور میکردند. هنگام شورشهای عمومی حکومت وقت نمیتوانست اعتماد زیادی نسبت به‌پیشوایان دینی داشته باشد. اختیارات وسیعی‌که مؤسسات‌مذهبی ازآن بهره‌مند بود موجب میگردید که روحانیان در بسیاری از فعالیتهای‌دولتی درزمینه‌های مختلف به‌تفتیش‌وتحقیق به‌پردازند. [۳۶]

۱۰ – دیوان‌املاك خاصه– باحتمال‌قوی‌دررأس‌دیوان‌املاك‌خاصه سلطان در زمان سامانیان وکیل قرار داشته‌که وظیفه آن اداره‌کردن امورمالی‌واقتصادی‌دربار بود. نظام‌الملك‌درموردوکیل‌چنین‌مینویسد:

«وکیل‌دراین‌روزگارسخت‌خلق شده‌است وهمیشه‌این‌کار رامردم محرم‌ومعروف بوده‌است وکسی‌که‌احوال مطبخ‌وشرابخانه وآخر و

۳۶– تاریخ بخارا ص ۱۱۰

سراهای خاص وفرزندان وحواشی بوی تعلق دارد و هر ماهی بلکه هرروزی بایدکه شناختهٔ مجلس عالی باشد وبا او سخن گوید و بهر وقتی پیش آید وحال نماید استطلاع رأی کند وآنچ میرود و میدهد ومی‌ستاند خبردهد و برای عالی‌عرض‌کند و اورا حرمتی وحشمتی تمام بود تاشغل تواند راند وکار او روان باشد»[۳۷] امرای سامانی دارای املاك فراوانی بودندكه این املاك وسیع را یاضبط کرده و بخویشتن اختصاص داده بودند ویا خریده و وقف امور خیریه‌نموده بودند. بقول نرشخی: «امیراسمعیل سامانی روستای شرغ و جمله ضیاعات وعقارات اورا بخرید وآنجمله را وقف‌کرد برر باطی‌که کرده بود» همچنین درمورد موقوفه قریه برکد چنین می‌نویسد : «برکـددیهی قدیم وبـزرگ بـود وکهن‌دزی عظیم داشت و این دیه را برکد علویان میخواندند بدان سبب‌که امیر اسمعیل‌سامانی آنرا خریده بود و دو دانگ برعلویان وجعفریان و دو دانگ بـر درویشان بخارا و دو دانگ برباز ماندگان خویش وقف‌کرده» .[۳۸]
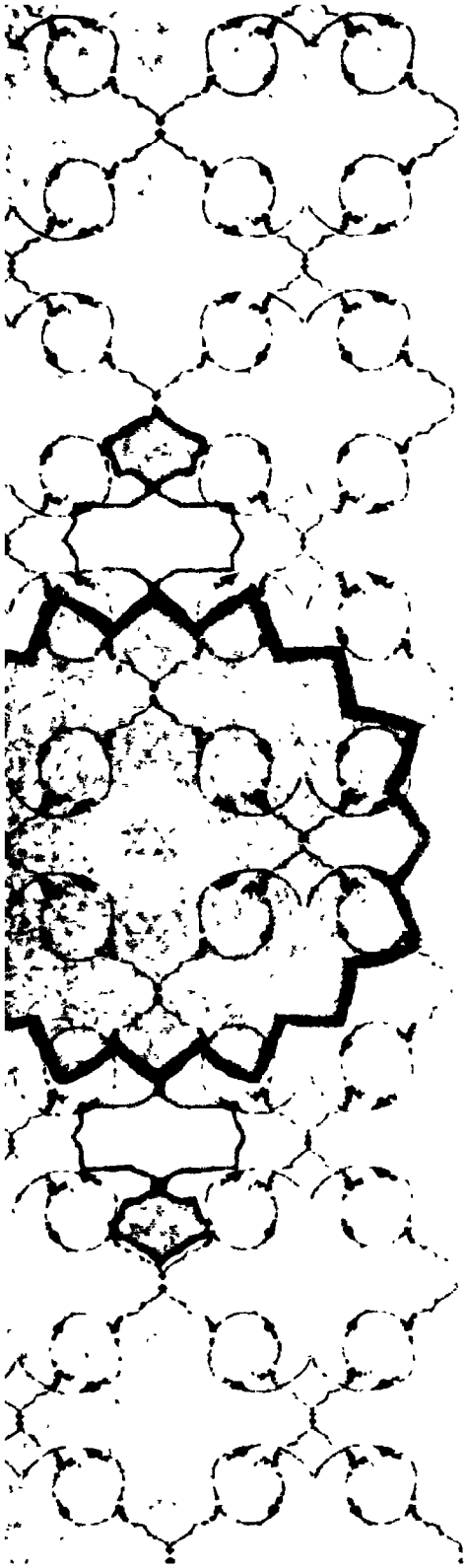
ادارات محلی دیوانهای یاد شده غیراز دیوان برید از دو مرکز دستور می‌گرفتند ازیکطرف تابع حکام محلی بودند واز طرف‌دیگر از دولت مرکزی‌تبعیت میکردند. بایدتوجه داشت‌که‌این‌نوع‌اداره‌ها درتمام ممالك سامانی مجری نبود وتقریبا انحصار بماوراءالنهر و خراسان داشت زیرا عده‌ای ازنواحی تابع سامانیان مانند چغانیان و جوزجانان و خوارزم وجرجانیه وسیستان وغزنین هرکدام‌دارای تشکیلات جداگانه‌ای بودند و درتحت امر امرای نیمه مستقل‌محلی سرمیکردند سامانیان بهمان گرفتن تبعیت وتحمیل فرمان خود بر ایشان اکتفا میکردند.[۳۹] محل دواوینی کـه شرح آنها گذشت در کهن دز بخارا قرار داشت که‌بنای آنها را از در غربی‌حصار بخارا تا دروازه ریگستان بنا نهـاده بودند.[۴۰] سلسله سامانیان بیـاری سازمانهای دولتی یاد شده توانست قریب یکصد سال دوام نماید .

۳۷ـ سیاست نامه ص ۱۰٤

۳۸ـ تاریخ بخارا ص ۲۱ و ۲۲

۳۹ـ تاریخ مفصل ایران تالیف عباس اقبال ص ۲۵۰

٤۰ـ تاریخ بخارا تالیف نرشخی ص ۳٦

نامه های
وزیر مختار ایران

در فرانسه

به وزیر امور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

از

سرلشگر محمود ــ کی

یادداشت مجله

در شمارهٔ گذشته مجله بررسی‌های تاریخی تعدادی از نامه‌های نظرآقا وزیر مختار ایران در فرانسه به میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر امورخارجه وقت ایران چاپ گردید. در مورد چاپ اسناد باید این موضوع را اذعان نمود که تاریخ گذشته از بسیاری جهات جوابگوی نیازمندیهای امروز و خواسته‌های مردمان تاریخ‌بین و ژرف‌نگر نیست. بویژه آنکه هر روز با بدست آمدن سند یا مدرکی نوین بسیاری از حقایق آشکار میگردد. از اینروست که محققین باید پیش از تدوین هر نوشته نخست باید به گردآوری اسناد درست و معتبر تاریخ بپردازند. زیرا هنگامیکه مجموعه‌هائی از اسناد معتبر فراهم گردد تاریخ صحیح را ازلابلای آن نوشته‌ها میتوان یافت و نگاشت.

نامه‌های نظرآقا که ازسال ۱۲۹۲ هجری قمری آغاز گردیده و تا اواخر سال ۱۳۰۴ ادامه داشته نه‌تنها روشن‌گر اوضاع اجتماعی، اقتصادی وسیاسی کشور ما در طی ۱۲ سال ازسلطنت ناصرالدینشاه میباشد، بلکه روابط سیاسی ایران را با تعدادی ازکشورهای خارجی نیز مشخص می‌نماید.

نامه‌هائی که دراین شماره انتشار می‌یابد مربوط به سال ۱۲۹۲ و اوائل سال ۱۲۹۴ هجری قمری می‌باشد.

بررسی‌های تاریخی

عریضه مورخه ۱۹ شهر شعبان المعظم ۱۲۹۳

نمره ۹۴ مشتمل بسر بك طغرا

خداوندگارا جنگ عثمانی با سربیه هنوز هم تمام نشده است واز قراریکه معلوم میشود اگرچه عساکر عثمانیه با احتیاط و تأنی حرکت میکنند ولی همه حرکات آنها موافق قاعده واز روی علم وبصیرت است واز اول جنگ الی الیوم که ۱۹ شهر شعبان المعظم است درهرجا و درهر موقعی که بقشون سربیها وقره‌داغیها مقابل شده در آنها غالب گشته‌اند درهمین روزها قلعه الکسیناس را محاصره نموده بودند ودرمدت دوهفته آن قلعه‌را که یکی ازمحکم‌ترین قلاع سربی بوده است بقهروغلبه متصرف شده وحالا در تدارک‌اند که برسرقلعه بلگراد روند وبعد از تصرف این قلعه یعنی بر سر بلگراد که پایتخت سربی وقلعه محکم است بروند واگر حرف مصالحه که پیش آمده است سرنگیرد وزمستان بیاید عساکر منصوره دولت‌عثمانیه همه ممالك سربی وهرسک وقره‌جه داغ وغیره رابقهر وغلبه‌متصرف خواهندنمود وازقراریکه مذکور میشود لشکر ردلف عثمانی خیلی منظم است واسلحه آنها ازبهترین اسلحه‌جات دول‌فرنگستان است صاحب منصبان آنها همه‌در مدرسه‌های نظامیه تربیت شده و ازعلم وتدابیر جنگ آگاهند و چنانچه دراین جنگ بامتحان وتجربه رسیده خطائی درتدابیرایشان که دایر بعلم

جنگ باشد ملاحظه نشده است خلاصه از قراریکه معلوم میشود درعمل نظام آنها ازحیث اسلحه قشون و تربیت صاحب منصبان در این جنگ نقصی و قصوری مشاهده نشده است وهر گاه نظم واداره داخله مملکت هم مثل عمل لشکر ایشان منظم بودواعتبار ایشان بجا مانده بود معقول دوامی میشد اما با وصف این فتوحات کارداخلی مملکت ایشان خراب است و چاره پدیر نیست تا خدا چه خواسته و چه مقدر کرده باشد سلطان مراد را هم از سلطنت بیرون کردند تاببینیم ازوجود سلطان عبدالحمید که تازه بجای آن بیچاره بتخت نشانده‌اند چه حاصل خواهد شد حالا چند روز است که حرف مصالحه درپیش است ازقراریکه مذکور میشود دول فرنگستان خیلی میل دارند که این فتنه محاربه زودتر رفع ودفع بشود زیرا که میدانند که هرقدر این جنگ طول بکشد رفع آن مشکل‌تر خواهد شد وبلکه بسایر جاها سرایت کرده ودر کل فرنگستان عمومیت بهم خواهد رسانید علی العجاله مأمورین دول اروپا مقیم اسلامبول در باب مصالحه بعضی تکالیف بدولت عثمانیه کرده‌اند امامعلوم نیست عاقبت این گفتگوها و تکالیف بکجاخواهدانجامید اعتقاد شخصی فدوی این است که این جنگ باین زودی تمام نخواهد شد وبالاخره دولت روس خود را بمیدان جنگ خواهد رسانید که پدر عثمانیها را از گور دربیاورد اما دولت انگلیس طرف عثمانی راخواهدداشت هر گاه کاربآنجاها بکشد سایردول هم آرام نخواهند نشست ومحشری برپاخواهد شد که به تصور نمی‌آید الحاصل این است آنچه حالاها شنیده میشود و اما هیچ کس بغیرازخدا حقیقت وقوع حوادث ایام آینده را نمی‌داند

مورخه ۱۹ شهرشعبان ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۳ شهر رمضان ۱۲۹۳

نمره ۹۴ مشتمل بر هفت طغرا

خداوندگارا تفصیلات جنگ و حوادث واقعه فیمابین عساکر عثمانیه و سربی و قره‌جه داغ را از بدو الی الختم به هر چاپار بعرض اولیای دولت ابد مدت علیه رسانیده‌ام آنچه هم از مدت عزیمت چاپار گذشته الی الیوم اتفاق افتاده است آنرا نیز در جزو و در آخر همین عریضه به عرض خواهم رسانید اما حالا احوالاتیکه اطلاع اولیای دولت علیه بر آن لازم است حالت حالیه دول مجاوره اروپ است البته برای اولیای دولت علیه پوشیده نیست که دولت آلمان بعد از جنگ سنه ۱۸۷۰ با دولت فرانسه و بعد از آن همه فتوحات و افتخارات که در آن محاربه برای او حاصل گشت از جهت لشکر و قوت و اقتدار از همه دول اروپ مقدم و مقدم شده است و از آن وقت الی حال دول فرنگستان بی‌اطلاع و بی تصدیق آن دولت بهیچ امر دولتی جزئی یا کلی نمی‌توانند اقدام نمایند در این مقدمه جنگ عثمانی نیز چون دولت آلمان ساکت است احدی را قدرت آن نیست که خود را پیش بیندازد و یا اینکه بآن جنگ مداخله نماید

اگرچه دولت روس هم مقتدر است و همه دول اروپا از او حساب میبرند و اگر چه بواسطه هم مذهبی با طوایف اسلاو خیلی مایل و طالب است که خود را به امداد آنها برساند و گوشمالی بدولت عثمانیه بدهد ولی بواسطه حالت دولت آلمان جسارت نمی‌کند که خود را داخل جنگ نماید. دولت آلمان با دولت روس دوست است و از خیالات باطنی آن دولت بی اطلاع نیست و بهمین جهت محض خوش‌آمد امپراطور آلمان، فیلد مارشال بارون-

دمونتقل‌را که یکی‌ازسردارهای‌معروف ونامداراست ودراین جنگ آخری با فرانسوی‌ها فتوحات کرده ورشادت‌هانموده بود نزد امپراطور روس‌بشهر ورشو فرستاده واورا مأموریت داده بود که رفته اصل خمال دولت‌آلمان‌را بطور واضح به امپراطور روس بیان نموده و آن اعلیحضرت را از صرافت جنگ‌بیرون بیاورد. از قراریکه معلوم میشود در آن اوقاتیکه پرنس گارچکوف و کنت‌اندرش در برلن با پرنس دوبسمارك ملاقات داشته این حرف زده شده بود که باید دولت عثمانیه را از خاك اروپا بیرون وممالك بالقان[۱] یعنی روم ایلی را درمیان خود قسمت کرد ودرعوض آن هرچه از آلمان در خاك اتریش هونکری تبعه هست از جانب آن دولت بدولت آلمان واگذار شود. عدد این‌آلمان‌ها که تبعه اتریش هونکری هستند و بیست وهجده کرور است وهمه‌آنهاکاتولیك می‌باشند درخودممالك آلمان هم کاتولیك زیاداست ودراین مدت پنج شش سال پرنس دوبیسمارك بآنها خیلی بعدی کرده‌است وبواسطه ظلم‌اوحالاها درمیان‌دولت آلمان وکاتولیك‌های آلمان عداوت کلی هست. اما پرنس دوبیسمارك درکاراست که بمرور وبهرو سیله که رو دهد از کاتولیك‌ها دلجوئی کرده کم کم‌آنها را رام بکند وچون میداند که در این وقت هرگاه هجده کرور تبعه اتریش هونکری‌هم بتخت سلطنت آلمان‌بیایند دیگر ازعهده آنها نمی‌تواند برآید نظر براین احوال این مسئله عمده که دایربتقسیم ممالك عثمانیه است بوقت‌دیگر باز گذاشت وبهمین واسطه‌فیلد‌مارشال‌بارون دمونتقل را از جانب اعلیحضرت امپراطور آلمان به‌ورشو فرستاده که بنا بدوستی واتحادی که مابین ایشان هست امپراطور روس را ازصرافت جنگ بیندازد وچنانکه دراینجاها در میان مامورین خارجه و اولیای دولت فرانسه مذکور است گویا امپراطور روس تکلیف امپراطور آلمان را عجالتاً قبول کرده است واگرچه حالت امپراطور واولیای دولت روس آرام است ولی همه ملت روس درجوش وخروش‌اند وهرگاه ازجانب دولت متبوعه خود مانعی نمی‌دیدند باجماع تمام کرور و کرور به امداد

۱ــ بالکان

سربی‌ها وقره‌جه‌داغی‌ها و غیره وغیره می‌آمدند اگرچه هنوز کار بآنجاها نکشیده‌است ولی ملت روس پول زیاد برای سربی‌ها وغیره میفرستندو از صاحب‌منصب و غیر صاحب‌منصب روس هر روز از خاک روسیه خارج شده بآن صفحات میروند وخود را داخل لشکر سربی‌ها وقره‌جه‌داغی‌ها مینمایند و ازقراریکه مذکور میشود هر گاه کار سربی‌ها بجای بد بکشد ودولت عثمانیه سخت گیری کند دولت روس بیش از این ساکت نخواهد نشست ولابد وناچار وبزور تحریک ملت روس خودرا بمهلکه جنگ خواهد انداخت. این است حالت دولت آلمان ودولت روس اما حالات دولت اتریش هونگری از حالت همه دولتها بدتر است، زیرا که اختیار ملت در دست اوست هر وقت از اوقات که یك مسئله طرح میشود وبا اینکه یك اشکالی پیش می‌آید مجارها از یك طرف، آلمانها از طرف دیگر وبهمیها وغیره از چهار سمت دیگر سری بلند میکنند وهر یك از آنها میگویند من میخواهم این کار باینطور بگذرد ودیگران برخلاف میخواهند بطور دیگر بگذرد. علی‌الحساب میانه دولت اتریش هونگری بادولت آلمان خوب است اما با دولت روس چندان صفائی ندارد و گاهی خوب و گاهی بد است حالاهم میتوان گفت نه خوب است و نه بد حالت دولت انگلیس (از روزی که آن ممورآندوم یعنی یادداشتی که در برلن از جانب دولت آلمان و روس واتریش هونگری دربب تکلیف دولت عثمانیه سمت نگارش یافته و بدولت فرانسه وایتالیا وانگلیس نیز تبلیغ شده بود) خیلی تغییر کرده است چنانکه بعرض اولیای دولت علیه رسانده‌ام دولت انگلیس ممورآندوم مزبور را رد و کشتیهای جنگی خودرا بسوی خلیج بزیکا فرستاد که خودنمائی و بی‌اعتنائی خودرا ظاهر کند واگرچه خیال خودرا بدول فرنگستان ظاهر نکرد ولی‌ازاین حالت معلوم بود که‌ازآن سه دولت شمالی که اورا بمجلس برلن دعوت نکرده بودند انزجارخاطر حاصل‌نموده و برخلاف نیت آنها خودرا حاضر ومهیا کرده بود که‌ازدولت عثمانیه حمایت نماید و در حقیقت خیال دولت انگلیس در وقت فرستادن کشتیها همین بود که از عثمانیها جانبداری بکند. اما حرکات قوت‌آمیز باش بوزوقها و آنهمه قتل و غارت و

عمل‌های خلاف انسانیت که ازجانب آنها درحق اهالی بولکاری[1] ودر حق همه مسیحیان آن سامان جاری شده وبروز کرده است حالت دولت انگلیس خصوصاً حالت ملت انگلیس را نسبت بدولت عثمانیه قدری سرد کرده است وبهمان واسطه دراین روزهای گذشته درلندن میتینگ‌ها یعنی محلس‌ها ترتیب داده واین حرکت دولت را تکذیب میکردند که چرا دولت انگلیس بعد ازمشاهده آنهمه ظلم وتعدی بازهم میخواهد ازملك دولتی که به دربری‌ها میمانند وبهیچوجه من‌الوجوه سولمزه نشده است حمایت نماید در آن میتینگ‌ها در مورد کلیهٔ شئون وبعضی اشخاص دیگرهم که از معتبرین انگلیس‌ها بوده‌اندتقریرها کرده وضرب ازاین حرکت دولت خود گرفته‌اند ازقراریکه معلوم میشود ودولت انگلیس از آن صراوت اوای افتاد و چون نمی‌خواهد تنها بماند اوهم بسایر دول ملحق شده ومثل آنها ایلچی خود نوشته ودستورالعمل‌داده است که باسفرای دول متحده اروپامقیم اسلامبول متفق شده تا اینکه اسباب متار که درمیان عثمانی‌وسربی‌ها حاصل نمایند و چنانچه‌ازاخباراستنباط میشود ایلچی‌هادرباب متار که تکالیف‌لازمه کرده‌اند اما دولت عثمانیه امتناع دارد وحرف اواین است که پیش از آنکه مقدمات وشرایط مصالحه معلوم ومشخص نشود متار که را قبول نخواهد کرد ولی بقبول آن مجبورش‌خواهند داشت زیرا که طرف مقابل پرزوراست خصوص دراین اوقات که دولت آلمان آشکارا اظهار کرده است که هر گاه‌کارها بر وفق نیت دول اروپا صورت نگیرد خدا نخواسته‌آتش یك جنگ عمومی کلی ممالك اروپا را فروبگیرد. البته طرف دوست خودرا که دولت روس باشد ازدست‌نخواهد داد. این است اصل حالت حالیه آن‌چهاردولت، دولت فرانسه ودولت ایتالیا علی‌الحساب متابعت‌آن سه دولت بزرگ شمالی را کرده ومیکنند وتابحال ازجاده اعتدال خارج نشده‌اند تا اقتضای حوادث چه پیش بیاورد وچه نصیب کند. مذکور میشود که اگرکار جنگ بجائی بکشد که دولت‌عثمانیه را ازخاك‌اروپابیرون کنند وممالك اوراضبط‌نمایند

۱ــ بلغاری

درآن صورت یا یك مملکت مستقلی در آنجا برقرار و یا اینکه روم ایلی را درمیان خود تقسیم خواهند کرد ودولت انگلیس هم مصررا متصرف خواهد شد و ممالك رودرن را هم بدولت فرانسه میدهند اما اینها حرف است و گویا وقت این تقسیم هنوز نرسیده است

ایضاً مذکور میشود که دولت عثمانیه ممار که راقبول نمی کند تااینکه از جانب سربی شرایط مصالحه ممضی نشود و شرایط مصالحه که ازجانب دولت عثمانیه تکلیف شده است از این قرار است اولا پرنس میلان باسلامبول بیاید واحترامات لازمه را شخصاً درحضور سلطان بعمل بیاورد، ثانیاً اختیار قلعجات الکساندس ورجه واوسس نشاربا دولت عثمانیه باشد، ثالثاً یك کرور تومان از بابت خسارت جنگ سربی بدولت عثمانیه کارسازی نماید، رابعاً دیگر سربی قشون نداشته باشد مگرده هزارنفر

ع

از قرار یکه دراینجاها شهرت میدهند معلوم میشود که میانه یعقوب بیك امیر کشغر بادولت روس حیلی بد است وحالاها بواسطه این محاربه عثمانی باسربی بدترشده است و چنانچه مذکور میشود در کمین گاه ایستاده ومنتظر است وسیله بدست بیاید که ازروسها انتقام بکشد وممالکی را که دولت روس در ترکستان بحیطه تصرف خود آورده است ازاو مسترد نماید وچون میداند دولت علیه ایران نیز بدولت روس متحد است خیال دارد که به لشکر ایران نیز حمله بیاورد. معلوم است این خیالات یعقوب بیك درحالتی صورت میگیرد که سردولت روس در اروپا درجنگ عثمانی مشغول بشود ونتوانندبطرف ترکستان امداد بفرستند خلاصه چون این شهرت‌ها انتشار یافته بود لهذا جسارت بعرض آن رفت .

. . .

از حالا دراینجا مشغول ساختن عمارت اکسپوزیسیون هستند. همه‌دول مقدارجاومکانی که برای امتعه مملکت خودلازم است خواسته ومعین نموده‌اندو

عریضه مورخه ۱۷ شهر رمضان ۱۲۹۳ نمره ۹۵ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا احوالات ووقایع اتفاقیه متعلقه بجنگ را مفصلا در روزنامه های اینجا نوشته ومی نویسند . فصولی که قابل خواندن است جمع کرده واینك لفاً انفاذ میشود اگرچه هنوز هم معلوم نیست که عاقبت این جنگ بکجا خواهد انجامید ولی ازقراریکه مردم پولتیك دان مذکورمیدارند احتمال میرود جنگ عمومی بشود همان اشخاص نیزمیگویندکه باوصف این احوال هرگاه دولت عثمانیه بتکالیف دول اروپا تمکین نماید، دور نیست قرارداد مصالحه بیك طوری سربگیرداماچنانچه ازبدواین جنگ بعرض رسانیده ام اعتقاد شخص فدوی اینست که دولت روس آرام نخواهد نشست و هرگاه در این اوقات فرصت بدست نباید درموقع دیگر بهانه پیدا خواهد کرد وبادولت عثمانیه خواهداویخت ویك بلائی برسراو میاوردکه برسرهیچ کافربنده نیاورده باشند. ازحالت سربی ها هم معلوم است که دولت روس ازاوجانبداری مینماید والادولت سربی هرگزجسارت نمی کرد وبمحض اینکه وعده متارکه بسررفته بود بدون اینکه صبر وتأمل نمایدکه دول اروپا قرارآنرا امتداد بدهند شروع بمخاصمت بکند خلاصه حالاسربی ها باعثمانیها می جنگند ودول متجانبه اروپا درکارندکه اسباب مصالحه را فراهم بیاورند واحدی نمی داندکه ازمیانه چه دربیاید علی الحساب اصل مطلب دستگیر هیچکس نیست تاببینیم ازغیب چه ظهورکند چون ازاین احوالات خبردرستی معلوم نمی شود لهذا باید منتظر نتیجه شد .

انشاءالله هروقت اصل حقیقت احوال بروزکرد واین اوضاع یك طرفی شد چگونگی احوالات را با تلگراف بعرض اولیای دولت خواهم رسانید چون در فصول روزنامه ها که با مداد سرخ نشان

کرده و لفاً فرستاده میشود اخبار زیاد است و همچنین اشاره هم از لنکره شده است و تکالیفی کــه از جانب دولت انگلیس بدولت عثمانیه شده است و جواب باب عالی‌که در رد آن کرده استمفصلا نوشته شده است بنابر آن جسارت بتطویل مطلب نمی‌ورزد .

مورخه ۱۷ شهر رمضان ۱۲۹۳

عریضجات مورخه غره سهر سوال ۱۲۹۳ نمره ۹۶ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا دراین روزها اوضاع پولتیك بطوری مبهم شده است که هیچکس از حقیقت احوال سردر نمی‌آورد . یك روز خبر می‌رسید که جنگ خواهد شد روز دیگر برخلاف مژده میدهند که اسباب مصالحه فراهم آمده است اما هیچ دور نیست که با وصف این حالت های دولت و ملت روس و دولت‌و ملت عثمانیه عاقبت کار بجنگ نرسد در این دو سه روز اعتقاد همه براین است که عنقریب اعلام جنگ ازجانب دولت‌روس ظاهر خواهدشدتاببینیم این حرفها حقیقت خواهد داشت یانه اما در هرصورت اگر حالا هم جنگ نشود بعداز چندماه دیگر وقوع خواهد یافت حالامنتظر خبراند که از اسلامبول درباب متارکه چه خبر برسد .

هرگاه دولت عثمانیه بجای شش ماه مدت شش هفته را بآن شرایط دیگر قبول کرد البته کار بمصالحه خواهد گذشت والا هرگاه دولت عثمانیه بتکالیف دول اروپا تمکین ننمایدآتش‌محاربه برپا خواهد شد. آنچه درباب این مسئله نوشته شده و میشود در روزنامه ها مفصلا نوشته شده است با پاکت عرایض چاپارگذشته هرچه متعلق‌باین‌عمل بود فرستاده‌ام حالاهم با چاپار امروز هرچه قابل ملاحظه بود از روزنامه‌ها جمع‌کرده و لفاً انفاذ میدارم‌بعداز

ملاحظه آنها واین عریضه از وضع واز چگونگی احوالات مسناه
مشرق زمین اطلاع کامل بهم خواهند رسید تعلیقه مورخه ۲۲
شهر شعبان هم واصل شد زیاده مطلبی نبود که بعرض آنجسارت
ورزد . غره شهر شوال ۱۲۹۳

عریضه مورخه ۱۵ شهر شوال‌المکرم ۱۲۹۳ نمره ۹۷ منسمل بك طغرا

خداوندگارا چنانچه بعرض اولیای دولت علیه رسیده‌قریب
بسه سال و نیم است که عالیجاه علیخان بجهت تحصیل در پاریس
است یکسال را در مدرسه سن‌لوئی مانده و سال دویم را دراکول
پولتیکنیك و سال سیم را در مدرسه توپخـانه دولت فرانسه در
فونتن بلو بوده است و درمدت این سه سال در تحصیل زبان‌فرانسه
و علم ریاضی و فنون حربیه نهایت جد و جهد را بعمل آورده و
بوجه‌احسن تحصیل خود را باتمام رسانیده است و از مدرسهای
مزبور تصدیق نامه دارد و بهمه جهت جوان قابل و با استعداد
است و در علوم مزبور بحدی ماهر شده و قابلیت خود را بدرجه‌ای
رسانیده است که استحقاق آنرا دارد کـه مورد هرگـونه مراحم
ملوکانه بشود درحقیقت این قبیل جوانهاکه باعث افتخارملت‌اند
مستحق این‌اند که از جانب دولت علیه التفات های بزرگ در حق
ایشان مبذول و مرحمت شود که باعث تشویق دیگران گردد چون
فدوی لازم بود که مراتب قابلیت و هنر عالیجاه مشارالیه را ظاهر
نمایم لهذا امروز که عازم دارالخلافه است بعرض این عریضه
جسارت کردم امیدوارم بی‌اثر نماند .

۱۵ شهر شوال ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۲۹ شهر شوال‌المکرم ۱۲۹۳ نمره ۹۸ مشتمل برچهار طغرا

خداوندگارا امروز دوروز است‌که در منزل جدیدجابجاشده‌ایم اگر چه از هزار تومان متجاوز خرج جابجا شدن کرده‌ام اما خانه خیلی خوب و لایق سفارت دولت علیه شده است اطاقها وسالونهای متعدد ویك باغ بسیار وسیع دارد وبرخلاف منزل سابق که‌بقدر چهار پنج خانواده کرایه نشین داشت این خانه جدید همه متعلق بسفارت است و بهمه جهت مرغوب‌تر و باشأن سفارت مناسب‌تر است خلاصه مقصود فدوی ازاین تعریف‌هاکه شد طلبکاری نیست بلکه محض استحضار خاطر حضرت اشرف امجد بندگانعالی‌است تا معلوم بشود که برای شأن دولت نه جان خود را مضایقه دارم و نه مال خود را .

* * *

چهار ماه سابق براین عرض کرده بودم که هرگاه یك‌شخص قابل و با شأن پیدا شود بجای مسیو اوپنهایم منصوب خواهم‌کرد ازان وقت تا بحال چند نفر طالب شده بودند اما در میان آنها مسیومنیه مهندس مشهور اوفسیه‌لژیون دونور از دیگران قابل‌تر و با شأن‌تر بنظرم آمد و چون مدتها در قفقاز بوده و راه‌آهن ازپوتی الی انگلیس را او ساخته است واز وضع راه‌ها و معادن ایران سررشته تمام دارد و بهمه جهت بکار ایران میخورد و می‌تواند مصدر خدمات عظیمه بشود لهذا مشارالیه را بجنرال قونسولگری ایران در پاریس منتخب و منصوب نمودم . مسیومنیه با همه اولیای دولت فرانسه دوست است و راه دارد واز اوضاع اگسپوزیسیون واز وضع ساختن جا و مکان در اگسپوزیسیون سررشته تمام و اطلاعات کامله دارد و بهتر از همه کس می‌تواند از عهده این خدمت برآید چونکه در تعلیقجات آخری مقرر شده

بود که هرکس را مناسب بدانم از برای این کار منتخب نمایم نظر براین احوال فدوی مشارالیه را از همه کس بمنصب کمیسر جنرالی مناسب‌تر دیده و باو وعده کرده‌ام که این مأموریت را برای او استدعا نمایم در اینکه خودش خیلی معتبر است حرفی نیست اما برادری دارد که او هم خیلی معتبر است و اداره جمیع جنگل های خاك فرانسه با او است و چون در ایران هم جنگل زیاد و هم معادن وافر است بنا علیه هردو برادر بکار حالیه و آینده ما می‌آیند در این روزها مسیومنیه یك راپورت مفصل درباب معادن عرض خواهدکردکه ازچه جور نمونه معدن بایدبه اگسپوزیسیون فرستاد ، همین که آورد انفاذ حضور بندگانعالی خواهم کرد

* * *

در باب مسئله جنگ آخرالامر بزور و بتهدید دولت روس دولت عثمانی متارکه را در مدت دو ماه قبول نموده و حالا بنای کنفرانس را گذاشته و قرار شده است که از جانب همه دول معظمه اروپا بکنفرانس مزبور مأمور تعیین شده و رفته قرار و مدار امورات را بدهند در این بین دولت روس بجد و جهد تمام در تهیه و تدارك فراهم آوردن اوضاع جنگ است و لشگر خود را با تدارکات لازمه حرکت داده بسرحدات مختلفه میفرستد و اعتقاد مردم این است که از کنفرانس فایده مترتب نخواهد شد و عاقبت کار بجنگ خواهد انجامید هرگاه دولت روس باعثمانی بجنگد دولت انگلیس خود را حاضر میکند که از دولت عثمانی حمایت نماید خلاصه آنچه در این دو هفته در روزنامه ها نوشته شده و قابل عرض بود من‌باب مزید اطلاع اینك لفا میفرستم و زیاده براین مطلبی که قابل عرض باشد بنظر نمی‌آمد که بعرض آن جسارت شود .

* * *

تلگراف نامه‌مورخه ۱۰ ماه نوامبرکه باین مضمون عزصدور یافته بود (یکهزار و پانصد تومان ببابابیك برای شما کارسازی شد) واصل واز وصول آن نهایت افتخار و امیدواری حاصل شد امیدوارم انشاءالله که این وجه از بابت سنواتی و مخارج سفر روم مرحمت شده باشد که قدری در قروض تخفیف داده شود .
۲۹ شهر شوال ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۱۴ شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۲۹۳ نمره ۹۹ مشتمل بر دو طغرا با یك کتابخانه

خداوندگارا چندی قبل براین عرض کرده بودم که سیاهه و صورت اشیاء واسبابی که برای اگسپوزیسیون مناسب خواهد بد نوشته بعرض خواهم رسانید حالا حسب‌الوعده آنچه بعقل ناقص این فدوی میرسید همه را در یك کتابچه علیحده قلم بقلم نوشته و ملفوفا بحضور حضرت اشرف ارفع بندگانعالی انفاذ میدارم چون از انجانیکه مدتهای مدید از وطن عزیز خودم دور شده‌ام اکثر از امتعه و محصولات ایران از خاطرم محو شده است لهذا استدعا دارم که انچه از قلم فدوی افتاده است قدغن فرمایند که بسیاهه‌مزبور علاوه‌نمایند تااینکه‌دراین‌اگسپوزیسیون قصوری بهم نرسد . درباب نمونه معادن و چوب آلات مسیومنیه جنرال قونسول دولت علیه تفصیلی عرض کرده است آنهم لفاً بلحاظ بندگانعالی خواهد رسید البته چنانکه مذکور میدارد نمونه از هرقبیل فلزات و غیره لازم است مردم اینجا ببینند و یقین است که هرگاه نمونه‌ها فرستاده شود دروقت ضرورت بکارخواهد آمد . درباب ساختمان جا و مکان اگسپوزیسیون مسیومنیه که خودش مهندس خیلی قابل است خوب از عهده خواهد آمد اما هرگاه آن

دو نفر نقاش و بنا که بوینه آمده بودند باینجا بیایند خیلی بجا و مخارج اکسپوزیسیون کمتر خواهد بود استدعا دارم‌که در این باب و در خصوص کمیسر جنرالی مسیومنیه فدوی را زودتر مستحضر فرمایند تا اینکه تکلیف هرکس معلوم و معین شود . از حالا کمیسر جنرال همه دولت‌ها مشخص شده است و چون‌هرروز باید با رئیس اکسپوزیسیون گفت و شنید بشود علی‌الحساب به مسیومنیه زحمت میدهم که مشارالیه متحمل این زحمتها بشود تا اینکه خبر مأموریت او باین کار رسما از وزارت جلیله برسد

بعداز گفتگوی زیاد بالاخره عمل جنگ بتهدید دولت روس بمتارکه رسید و مدت آن را دو ماه قرار داده‌اند یعنی از اول ماه نوامبر تا اخر ماه دسامبر . اکثر از مأمورین دول متجانبه اروپا رفته ودرکاررفتن باسلامبول‌اند وگویا پس‌از پنجم‌ماه‌دسامبر نتوانند در کنفرانس حاضر بشوند . نتیجه مجلس مزبور معلوم نیست بکجا خواهد انجامید اعتقاد مردم اینست که ثمر نخواهد داشت و عاقبت کار بجنگ خواهد کشید از حالا شهرت میدهند که خواه مصالحه بشود یا نشود دولت روس بصلاحدید دولت آلمان لشگر خود را داخل ممالك بولکاری خواهد کرد تا اینکه‌قرار درستی در نظم امورات آن مملکت و رتق و فتق اداره حکومت آنجاها داده شود و من بعد درباره رعایای آنجا ظلم و تعدی واقع نشود خلاصه باید منتظر وقوع حوادث شد والا پیش‌از وقت نمی‌توان حدس بی‌معنی زد . این دفعه مانند دفعات سابقه فصول ـاتیکه دایر بـه مسئله مشرق زمین است . جمع‌آوری ـید اطلاع لفاً انفاذ میشود .

۱۴ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۳

سیاهه اشیاء و اسبابی است که‌هرگاه‌باین تفصیل برای اکسپوزیسیون فرستاده شود خیلی مناسب خواهد شد .

اسباب نقاشی از هر قبیل

جلد کتاب ، قلمدان ، تذهیب وغیره ، نقاشی دور اطاق و طالار که من‌باب‌نمونه بروی‌کاغذکشیده شده باشد . قطعه‌خط‌خوشنویس و خطوط قدیم که حاشیه و متن آن نقاشی و تذهیب شده باشد . جعبه وقاب‌آینه و قاب شانه و قاب‌کتاب وقاب شکار وغیره.

فرمان تذهیب شده واسباب صحافی .

نقاشی صورت شبیه یا غیر شبیه و بخصوصه نقاشی گل و بوته که خیلی خوب در ایران میکشند و در اینجاها بسیار مرغوب است .

کتب نظم و نثر از تاریخ نویسان و همچنین از شعرای قدیم و جدید

اسباب خاتم

میز و صندل و نیم تخت و جعبه و قلمدان و هراسبابی که از خاتم میسازند .

اسباب از قبیل مخلفات

فرش بزرگ و کوچك یعنی از قالی های خوب و ظریف کردستان گرفته تا برسد بآن قالی های وسط وضخیم ایلات و عشایر کرد و شاهسون و فیوج . هرگاه در سمت خراسان قالی ترکمان می‌بافند آنهم در اینجاها خیلی مرغوب است .

نمدهم ازهرجور واز هررنگ، خواه همدانی وخواه‌اصفهانی و یزد و کرمان و سایر ولایات ممالك محروسه بوده باشد . گلیم بزرگ وکوچك‌کارکردستان وکرمانشاهان وبروجرد وغیره‌جاجم.

رخوت و ملبوسات

از هرصنف مردم یعنی از لباسهای خیلی فاخر و همچنین از لباسهای دهاتی و ایلات قدیم وجدید ، معلوم است باید زنانه و هم مردانه باشد در آنضمن کلاه بخارائی و نمدی و شب کلاه و عرق چین و غیره به ترکیب های مختلفه هم لازم است . چادر و مخصوصا روبنده زنانه و نقده و گلابتون دوزی و قلاب و گل‌دوزی رشت و نقشه دوزی اصفهان و سایر جاها و کفش و مغفره که از گلابتون میسازند زنانه و مردانه و چکمه و چارق قزوین و جوراب خوی و اصفهان و غیره .

پارچه حریر و پنبه وپشم

خارا ودبیری و صوف وتافته یزد وخراسان، زری کاشان و اصفهان و الیجه و دارائی و قصب و قلمکار اصفهان و چیت بروجردی و صلهٔ ارومی و کرباس و آغری و برکث و پتو و شال کرمان و مشهد مقدس ، عبای زری و ابریشمی و پشمی مرغز و جوخای مازندران و قدك اصفهان و یزد و بوشهر و ارومی و کتان مازندران و نخ و خیاطه و مخمل و بافته و قیطان و چل و نمد اسب و زین و یراق با همه متعلقات آن و پالان سواری وغیره و نخ کتان و نخ پشمی که از آن قالی میبافند. اسباب علاقه‌بندی از همه جور و خورجین و مفرش بند و چادر از هرقسم .

مس و برنج آلات

مجموعه وآفتابه و لگن و طاس حمام با همه ملزومات آن و شمعدان و پیه سوز مخمر عود و صندل که به ترکیب طاوس و کبوتر و سایر حیوانات و طیورات ساخته و میسازند و اکثر از آنها منبت و مشبك و محکوك است. از کارهای قدیم و جدید

و فانوس و منقل و تنگ برنجی و جام و قلیان رسمی با همه ملزومات آن و غیره و غیره .

ظروف چینی و کاشی آجور بزرگ و کوچك که در سر مساجد و حمام و دروازه‌ها میگذارند از کار قدیم و جدید و همچنین اسباب میناکاری از هرقبیل و اسباب حکاکی .

اسلحه

شمشیر وقمه و خنجر و تفنگ و طپانچه و نیزه و قداره و کلاه خود و زره و همه اسباب حرب که در ایام قدیم و حالا بکار برده و می برند .

اسباب قلمدان و غیره

قیچی وقلمتراش وچاقو وکارد و پرکار ،کار اصفهان وسطاره و هرچه متعلق باین جور اسباب داشته باشد واسباب معماری ومنجمی از قبیل اسطرلاب و غیره و تیغ دلاکی .

اجناس خشکباری و بعضی ادویه‌جات که اطبا بکار می‌برند و مشروبات و نقل آلات و غیره

کشمش همه جوره ، انجیر یزد ، آلو و خرما و قیسی‌وبادام و پسته دامغان وقزوین‌وانچوچك وجوزقند وفندق،لیموی‌شیراز و سنجدو عناب‌ونقل‌آلات‌که حمل‌ونقل آنهاآسان باشد و در راه ضایع نشود و سماق و کشك ، گز خون رو اصفهان و گز انگبین و زرشك و توت طهران . شکر مازندران ، ترنجبین و شیر خشت و انقوزه و خاوشیر و کتیرا و کاسه نبات .

مشروبات از هر جور و تریاك و عطریات و حبوبات و تخم گیاه و ریاحین از هر جنس و از انواع مختلفه یعنی از گندم

گرفته تا ماش‌سیاه و سبزی آلات خشك ، زیره کرمان و زعفران
خراسان و برنج عنبربو و صدری و غیره و از نباتات روغنی ا
قبیل دانه کرچك با روغنش و کنجد و بزرك و غیره ، رشته و نان
لواش و سنگك .

کتاب خطی و چاپی و نقشه و مرکب و قلم و مهری که حکاکی
شده باشد بر روی برنج و عقیق و غیره .

اسباب ساز و طرب و آلات موسیقی .

اسباب جراحی از کارهای اصفهان .

اسباب ذرع و اندازه از قبیل ذرع و نیم ذرع و اسباب ترازو
بانواع مختلف .

مسکوکات طلا و نقره و مس و همچنین مسکوکات قدیم .

اسباب رختخواب از قبیل لحاف و تشك و متکا و بالش و
زیر گوشی و عیره .

ابریشم و پنبه و قوزه پنبه و تفتك و پشم و نخ ترمه و
پوست جمیع حیوانات هرگاه ممکن باشد ، بره و مرغز و تازی و
گربه براق اصفهان زنده بیاورند خیلی پسند و مرغوب خواهد
افتاد و پوست اقسام مرغهای بری و بحری و جنگلی و ساغری
و پوست آهو برای کتاب نویسی و روناس و علفهای معطر کوهی
و دشتی .

اسباب زرگری و جواهری بهمان طورهائی کـه در ایران
میسازند .

شانه و قاشق و جعبه و قلمدان منبت و هر چه از چوب شمشاد
و غیره میسازند .

تفصیل نمونه معادن و چوب‌های مختلف را مسیو منیه علیحده
نوشته و اینك لفاً انفاذ میشود .

۱٤ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۳

(۷۰)

عریضه مورخه ۱٤ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۳ نمره ۱۰۰
مشتمل یکطغرا بتوسط خود میرزاعلی فرستاده شد

خداوندگارا مقرب‌الحضرت الخاقانیه آقا میرزاعلی حکیم‌باشی بعد از زحمتهای زیاد ، تحصیل خود را باتمام رسانیده و دیپلم دکتری را حاصل کرده در کمال مفاخرت عازم ایران است. در حقیقت در این مدت یکسال و نیم که دراینجا بجهت تکمیل علم طبابت و جراحی اقامت داشته است بخودش خیلی صدمه زده تا اینکه بمقام دکتری رسیده و حالا قابل آن شده است که در معالجه محل اعتماد اولیای دولت علیه بشود چون لازم بود از طرز تحصیل و حسن رفتار مشارالیه اشاره بشود لهـذا بعرض این عریضه جسارت رفت امیـدوارم در وقت ورود مرحمت خود را در حق مشارالیه دریغ و مضایقه نخواهند فرمود .

مورخه ۱٤ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۲۸ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۳ نمره ۱۰۱ مشتمل برسه طغرا

خداوندگارا از قراریکه از اسلامبول تلگراف میرسد معلوم میشود که از یازدهم این ماه دسامبر که مطابق بیست و پنجم شهر حال بوده باشد در کنفرانس اسلامبول سه مجلس منعقد شده است درمجلس اول همه متفق‌الرأی شده‌اندکه سربی درحالت استاتوکوی که پیش ازجنگ داشت بماند اما ازبرای‌قره‌جه‌داغ بعض‌امتیازات قرار خواهند داد باین معنی که حدود سرحد آن مملکت را تا بدریا امتداد داده و یك حقی هم باو در دریا واگذار خواهند نمود. در مجلس دویم مارکی دوسلسبوری مأمور انگلیس برای محافظت بولکاری تکلیف کرده است که قشون بلجیك یا سویس و یا اینکه

دانمارك داخل آنجا بشود ، مأمور روس راضی شده است اما معلوم نیست سایر دول این تکلیف را قبول نمایند . یك تکلیف دیگر هم شده است که بعد از این والی بولکاری مسیحی باشد و حتی اسم نوبارپاشا را ذکر کرده‌اند اما اکثر از مأمورین مهلت خواسته‌اند که این دو تکلیف را باطلاع دولت متبوعه خود برسانند. یك حرفی هم از هرسکك و بوسنی شده است ولی هنوز معلوم نیست درباب این دو ولایت چه گفتگو کرده‌اند . درحالیکه مأمورین دول متجانبه اروپا مشغول گفتگو هستند دولت روس در تدارك و تهیه جنگ است و از شش جهت لشگر خود را با ملزومات حربیه حاضر کرده وبسرحداتیکه لازم است میفرستد . ازآن طرف دیگردولت عثمانیه بی‌کار نیست او هم بجد و جهد تمام در تدارك است و از قراریکه مذکور میشود قشون پر زور و اسلحه مضبوط دارد و آنچه فدوی را متحیر میکند این است که اعتقاد اکثر از مردم اینجا براین قرار گرفته است که هرگاه محاربه مابین دولت روس و دولت عثمانی واقع بشود و این دو دولت را سر خود بگذارند با هم بجنگند دور نیست که دولت عثمانی دولت روس راشکست بدهد . فدوی این حرفها را هرگز باور نمی‌کند ولی اعتقاد مردمان معقول که از حالت و وضع عساکر و از اسباب و آلات حربیه آن دو دولت اطلاع کامل دارند باصرار هرچه تمامتر مدعی براین‌اند که دولت روس از عهده دولت عثمانی نمی‌تواند برآید سهل است، احتمال دارد که از دولت عثمانی شکست بخورد . البته حضرت اشرف که در هر دو مملکت مأموریت داشته‌اند این فقره را بهتر میدانند .

☆ ☆ ☆

در اول ورودم بپاریس ملتفت‌شدم‌که درگمرك ممالك‌فرانسه ازبعضی امتعه ایران نسبت بامتعه سایر دول وجـه‌گمرك را زیاد میگیرند مثلاازفرش‌ایران درصد پانزده‌وجه‌گمرك را اخذ میکردند

وحال اینکه ازفرش عثمانی درصد ده میگـرفتند واز قلاب دوزی رشت ازما درصد سی وشش مطالبه نموده و از عثمانی‌ها از همان جنس ومتاع یعنی قلاب‌دوزی درصد ده مطالبه میشد. بمحض‌اینکه ازاین وضع حرکت دولت فرانسه مطلع شدم‌کاغذ مفصلی بوزارت امورخارجه نوشته وموافق فصل چهارم عهدنامه دولتی وتجارتی منعقده فیمابین دولتین علیتن ایران وفرانسه اجرای حقوق دولت رامطالبه نموده وملتفتشان‌کردم‌که مطابق نص فصل‌مزبورازامتعه ایران نباید زیاد ازآنچه از امتعهٔ دول‌کاملة‌الوداد حق‌گمرك‌مطالبه میشود،مطالبه نمایند . درهمان اوقات بعداز دوسه سئوال‌وجواب نوشتندکه‌اگرچه‌بادولت‌عثمانیه‌قرارنامه‌مخصوص‌بسته‌ایم‌وبهیچوجه آن قرارنامه مدخلیت بعهدنامه ایران ندارد ولی محض ترویج تجارت قرارداده‌ایم‌که مخصوصا ازفرش و از قلاب دوزی ایران نیز مثل مال عثمانی حق‌گمرك درصد ده مطالبه بشود . آنچه در این باب با وزارت امور خارجه فرانسه مکتوباً وشفاهاً سئوال و جواب شده است یکسال پیش ازمسافـرت موکب همایون بعرض وزارت جلیله امورخارجه رسانیده‌ام وازآنوقت تابحال چیزی اتفاق‌نیافتاده بودکه بعرض‌ان‌مبادرت بشود. امادرمدت هذالسنه چند نفر ازاهل فرانسه‌که بایران تجارت دارند و همچنین دوسه نفر ازتجارخودمان شاکی شده‌اندکه از اسباب مس و برنج ایران‌که میاورند درصد ده وپانزده حق‌گمرك مطالبه میشود وحال اینکه ازهمان جور متاعیکه ازعثمانی میرسد درصدکیلوگرام ده‌فرانك‌میگیرند . بمحض‌اطلاع این فقره را دوباره دست‌آویز نموده بوزارت امور خارجه کاغـذ نوشته ومجدداً اجرای حقوق دولت علیه را خواستم این دفعه دیگر محض خوش‌آیند یك استثنای بزرگی درحق ماکرده وقرار دادندکه بعدازاین امتعه ایران درتحت رژیم قونوانسیونل بوده باشد،سواد مراسله آخری‌که بجناب دوك دکاز نوشته وجواب ایشان را که در آن باب نگاشته بود اینك لفاً انفاذ حضور بندگانعالی مینمایم و از اینکه‌این خدمت را بدولت وبملت خودم‌کرده‌ام خیلی مفاخرت‌دارم.

☆ ☆ ☆

(۷۳)

دراین مدت هفت سال‌که بمأموریت پاریس سرافراز شده‌ا. هروقت از اوقاتیکه وسیله و موقعی بدست آمده درباب مقرب ـ الحضرت‌الخاقانیه میرزا احمد خان نایب اول این سفارت عریضه‌ـ نگار شده و درباره او استدعای بذل مرحمتی نموده‌ام ولی درخاطر ندارم‌که مستدعیات فدوی درباره مشارالیه بدرجه اجابت رسیده باشد . البته درنظراولیای دولت‌علیه پوشیده نیست‌که دراین مدت مدید عدد صاحب منصب منحصر بوجود او بوده است و بتنهائی از عهده مشاغل نیابت و منشیگری اول برآمده و اوقات خود را بانجام مرجوعات دیوانی مصروف داشته و ازعمل خودآنی غفلت وفروگذار نکرده است ودراین مدت ازمراقبت و مواظبت مشارالیه نهایت رضامندی حاصل است . چون در چنین حالت برفدوی لازم است‌که مراتب خدمات میرزا احمدخان را بعرض برسانم لهذا این فرصت را مغتنم شمرده مجددا مستدعی میشوم نظر بخدماتیکه‌کرده ومیکند از جانب اولیای دولت علیه مرحتمی در حق مشارالیه مبذول شود تااینکه بامیدواری بیش ازپیش درانجام خدمات دولتی ساعی و جاهد باشد . امیدوارم که این دفعه این استدعای فدوی بسمع اجابت برسد .

۲۸ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۱۲ شهر ذی‌حجه‌الحرام ۱۲۹۳ نمره ۱۰۲ مشتمل بردوطغرا

خداوندگارا چند روز قبل براین مسیو شورلیون نام‌که باجناب مسیو منیه وزیرمختار فرانسه آشنائی دارد باین سفارتخانه آمده اظهار داشت‌که درهنگام عزیمت معزی‌اله بمحل مأموریت از ایشان خواهش نموده که کمیسر جنرالی‌اگسپوزیسیون ایران را ازاولیای دولت علیه برای او استدعا نمایند و درآن ضمن ازفدوی خواهش نمودکه این استدعای اورا درحضور حضرت اشرف بندگانعالی تقویت‌نمایم. اگرچه مسیوشورلیون آدم‌زرنگی‌است ولی‌چون ادعای اوزیاد است میترسم بکار دولت علیه نخورده وچنانچه دولت ژاپون

رادر اکسپوزیسیون سنه۱۸۶۷ پاریس بخسارت انداخته بود مارانیز دچار ضرروخسارت نماید. علی‌الحساب خیال او این است که باید یکصد هزار تومان خرج اکسپوزیسیون کرد و کسیکه ازحالا این حرف را میزند البته همین‌که اقدام باین‌کار کرد دومقابل این خرج را بر گردن ما خواهد انداخت. دراینصورت صلاح دولت همین است که مسیو منیه جنرال قونسول دولت علیه مقیم پاریس را باین‌کار مأمور فرمایند وچنانچه ازروی احکامی‌که از وزارت جلیله رسیده واجازه تعیین مأمور مزبور بفدوی محول شده است کمیسر جنرالی ایران بمسیو منیه عنایت شود. چنانچه درعرایض سابق معروض داشته‌ام نظر بمضمون احکام وزارت جلیله آن مأموریت را بمسیو منیه وعده کرده‌ام وازیکماه متجاوز است‌که مشارالیه من غیررسم همه اوقات باکمیسر جنرال اکسپوزیسیون مراوده میکند و اسباب سهولت این‌کار را فراهم می‌آورد وچون باکمیسر جنرال مزبور وبا اکثر از اولیای دولت فرانسه دوست است ازهمه‌کس بهتر ازعهده این کاربرمی‌آیدوقرارکارهارابطوری خواهدداد‌که‌خرج اکسپوزیسیون کم بشود وبهیچوجه من‌الوجوه خسارت بدولت نرسد. امیدوارم‌که اولیای دولت علیه این استدعای فدوی را قبول نموده و محض مصلحت دولت ورفع خسارت. مسیومنیه را بمسیو شورلیون ترجیح خواهند داد.

✡ ✡ ✡

چنانچه با چاپار گذشته معروض شد درمجالس اول کنفرانس بوی مصالحه می‌آمد اما از پریروز یعنی از وقتیکه قانون نامه‌جدید دولت عثمانیه سمت انتشار یافته و مدحت پاشا صدراعظم جدید دولت عثمانیه تکالیف کنفرانس را رد کرده است بازحرف محاربه بحدس مصالحه تقدم جسته است وحالا باصرار هرچه تمامتر اعتقاد همه‌کس براین است‌که عاقبت‌کار مابین دولتین روس و عثمانیه بتوپ وتفنگ خواهدکشید واگرچه حالت دولت انگلیس در تردید است ولی اعتقاد مردم‌این است‌که‌اونیز بقصد حمایت دولت‌عثمانیه داخل این معرکه خواهد شد. ازحالا صاحب منصبهای خود را زیاد

بخاك عثمانی فرستاده و درهمه‌جا کارگذاران عثمانی براهنمائی صاحب منصبهای مزبور مشغول فراهم‌آوردن اسباب حرب و استحکام قلعجات وجمع‌آوری غله و آذوقه بوده و هستند. مخلص، از جانبین در تدارك‌اند از قراریکه مذکور میشود گویا دولت اتریش‌هونگری نیز آرام نخواهد نشست. او نیز خود را داخل جنگ خواهد نمود وهرگاه حرف مردم حقیقت داشته باشد معلوم است‌که علم مخاصمت را برضد دولت روس خواهد برافروخت. علی‌الحساب این است مختصر حقیقت حالت و برای مزید اطلاع بعضی ازفصول روزنامه‌ها را که قابل ملاحظه است منتخب‌کرده واینك با دو نسخه روزنامه مموریال دیپلماتیك انفاذ حضور مینماید.

۱۲ شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۲٦ ذی‌حجه‌الحرام ۱۲۹۳ نمره ۱۰۳ مشتمل برسه طغرا

خداوندگارا پنج طغرا تعلیقه‌که درلف یك بسته پاکت‌و تاریخ آنها از ۱۸ شهر ذی‌قعدةالحرام بوده. دیروز شرف وصول ارزانی داشت. ازتوصیف وتمجیدی‌که دراخبار نویسی فدوی درباب مسئله مشرق زمین فرموده بودند، نهایت افتخار و سرافرازی حاصل شد البته معلوم است‌تکلیف مأمورهمین است‌که‌وزارت‌جلیله امورخارجه را ازعموم اخبارمستحضرداشته‌ازهیچ‌نکته وچیزی‌که ظهورمینماید بی‌اطلاع نگذارد و انشاءالله بر وفق همین حالت سبك مأموریت را ازدست نداده حتی‌المقدور سعی واهتمام خواهم نمود که‌تکالیف مأموریت خود را چنانکه تا بحال مجری داشته بعد ازاین هم معمول دارد. ازشرحی‌که درباب تشریفات وپذیرائی‌جناب مسیو منیه وزیر مختارفرانسه مرقوم وهمچنین ازنشان گرانداوفسیه‌لژیون دونور کــه برای حضرت اشرف ارفع امجـد والا شاهنشـاه زاده اکـرم نایب‌السلطنه امیرکبیرکه ازجانب دولت متبوعه خود آورده بودکه بآن واضحی اشاره فرموده بودند اطلاع کامل حاصل شد درحقیقت اولیای دولت علیه در پذیرائی جناب معزی‌اله مافوق مراعات مودت

را بعمل آورده‌اند ومسیو منیه در آوردن نشان گراندافسیه خیلی کوتاهی‌کرده است. هرگاه فدوی پیش از وقت ازاین فقره اطلاع بهم میرسانید بدرجه نشان مزبور تصدیق نمیکرد وحالاهم که از کیفیت اطلاع بهم رسانیده‌ام اوقاتم تلخ شد ، چون امروز بجهت راه انداختن پست هیچ فرصت ندارم بوزارت امورخارجه بروم لکن فردا بآنجا رفته وجناب دوك دکاز را ملاقات نموده وبامید خدا وموافق دستورالعملی‌که داده‌اند با ایشان گفتگو نموده این‌کار را درست میکنم ورضای خاطر حضرت اشرف ارفع بندگانعالی را بجا می‌آورم ازاین بابت نگرانی نداشته باشند. ازعمدةالامراء العظام جهانگیرخان خبری ندارم همینقدر می‌شنوم‌که درپطربورغ‌تشریف دارند، البته بعد از ورود بپاریس بهمان قسمی‌که مقرر شده است هیچ نوع تقویت وهمراهی را درپیشرفت مأموریت ایشان مضایقه ودریغ نخواهم‌کرد وانشاءالله در کارهای معزی‌اله بقسمی مراقبت ومواظبت خواهد شدکه بهیچ وجه ازجانب فدوی درپیشرفت عمل مأموریت معزی‌اله قصوری بهم نرسد.

☆ ☆ ☆

عریضجات فدوی‌رادرباب فقره‌اگسپوزیسیون تصدیق‌نموده اشاره فرموده بودندکه‌آنچه درآن باب‌عرض‌کرده‌ام صحیح است و باید خیلی دقت‌کرد چیزعظیمی شود بجهت اینکه ذات‌ملکوتی‌صفات همایونی روحنافداه به‌اگسپوزیسیون تشریف‌فرما خواهندشد ولی درباب فراهم‌آوردن امتعه ومحصولات ایران بجهت‌اگسپوزیسیون ومأموریت کمیسر جنرال وهمچنین درخصوص تعیین مخارج جا و مکان‌دستورالعمل‌نداده بودند وحال‌اینکه‌چنانکه مکررعرض‌کرده‌ام همه‌دول اروپا قبول خودرا بدولت فرانسه نوشته وقراروقدارجمیع مسئله‌هائی‌که متعلق باین عمل است مشخص وقرار این امررا بمأمورین خود معین نموده وحالا همه‌کس بجز فدوی تکلیف خود را میداند وموافق دستورالعمل دولت متبوعه خود عمل میکنند. استدعا دارم بیش از این فدوی را در انتظار نگذارند ودرباب‌جمیع

فقرات اکسپوزیسیون بطورکافی دستورالعمل مرحمت فرمایندکه درسئوال و جواب با کمیسر* جنرال اکسپوزیسیون فرانسه معطلی حاصل نشود. چندروزقبل براین‌کمیسرجنرال مزبورازفدوی‌جواب صریح ورسمی خواسته بودکــه‌آیا ازدولت‌علیه ایران درباب قبول کردن اکسپوزیسیون رسماً جواب رسیده است و هرگاه نرسیده‌است کی خواهد رسید. چون ازمضمون مراسله مشارالیه‌چنین استنباط میشودکه هنوز دراگسپوزیسیون ایران تردید دارند لهذا این دفعه تحریراً باین مضمون جــواب نوشتم : دراینکه دولت عــلیه ایران اگسپوزیسیون را قبول‌کرده‌است شکی‌نیست ودرضمن‌مراسله‌خودم بایشان اطمینان دادم که عنقریب جواب قبولی هم از جانب دولت علیه خواهد رسید .

☆ ☆ ☆

ازکنفرانس خبرصریح نمی‌رسد اماآنچه تابحال معلوم شده است این‌استکه چونکه‌گفتگوها وتکالیف طرفین تاآخر این مــاه ژانویه سرانجام نگرفته بود لهذا مدت‌متارکه را ازآن تاریخ الی دوماه دیگر امتداد داده‌اند واحتمال میدهندکه گاه هست دراین مدت اسباب مصالحه فراهــم نیاید ازقراریکه معلوم میشود دولت روس ازآن صرافت اول افتاده ودراجرای ادعاهای خود مثل سابق تشدت‌نمی‌نماید، سهل استکه خیلی سست شده است وحالا چنان وانمود میکند که این مسئله فقط باو مدخلیت ندارد بلکــه بجمیع دول اروپا راجع است.

خلاصه علی‌العجاله پرده حفاظ برروی‌آنچه درکنفرانس‌واقع میشودکشیده شده وحقیقت مطلب را چنانچه بعرض دول متجانبه میرسد بمردم بروز نمی‌دهند تا ببینیم بعدازاین چه ظهورکند. یك فقره دیگرکه‌تازگی‌دارداین است دولت‌آلمان‌که‌تابحال درکنفرانس ودراین مسئله مشرق سکــوت را اختیار کرده بود کم‌کم حــرکت

نموده وخیال خودرا بروز میدهد مثل اینکه منهم هستم ازمن غافل نباشید. هرگاه او بجنبد و رأی خود را به‌ترازو بگذارد، حالت‌تغییر خواهدکرد. آنچه قابل بود همین است‌که عرض شد سایر اخبار که قابل خواندن است هرچه ازروز عزیمت چاپارگذشته دراین بـاب نوشته وشهرت داده شده است‌ازروزنامه‌ها جمع‌کرده واینك برای مزید اطلاع لفاً انفاذ میدارم زیاده براین مطلب قابل نبودکه بعرض ان جسارت شود .

معروضه ۲٦ شهرذی حجه‌الحرام ۱۲۹۳

عریضجات مورخه ۱۱ شهر محرم‌الحرام ۱۲۹٤ نمره ۱۰٤ مشتمل برپنج طغرا

خداوندگارا چنانچه در ضمن عریضجات مورخـه ۲٤ شهر ذی‌حجه‌الحرام معروض شد، بمحض اینکه پاکت عرایض‌آنروز را راه انداختم رفته‌جناب دوك دكاز وزیر امور خارجه را مـلاقات نموده وموافق دستورالعمل حضرت بندگـانعالی اولا برای طرح مسئله وتمهیدمقدمه.شرح ورودجناب‌مسیومنیه وتفصیل‌تشریفات پذیرائی‌که دراین سفردویم ازجانب اولیای‌دولت‌علیه برای‌معزی‌اله ترتیب داده شده‌بود، بیان‌کرده، بطور واضح خاطرنشان ایشان کردم‌که باوصف اینکه دردفعه اول ورودجناب‌معزی‌اله بطهران،آن طوری‌که سزاوار بوده تشریفات پذیرائی اوکاملا بعمل آمد واین دفعه‌که مجدداً مراجعت می‌کردند حقاً و عهداً بعمل‌آمـدن همان تشریفات غیرلازم‌بوده واولیای‌دولت‌علیه ایران دراین‌دفعه‌تکلیفی نداشتند ولی‌ازآنجاکه حضرت سپهسالاراعظم‌که قدروقیمت‌دوستی دولت فرانسه را میدانند ومیخواهند مأمور دولت شما ازهرجهت محترم باشد، محض رعایت‌کمال دوستی ومودت این دفعه یك‌نفـر سرتیپ برای ایشان مهماندارقرارداده واز روزیکه بخاك ایران‌پا گذارده الی روز ورود بطهران،کل احترامات‌وتشریفاتی‌که دردفعه

اول ورود جناب معزی‌اله بعمل آمده بود کاملا در این دفعه ثـانی معمول‌شده است و بطوری ازایشان پذیرائی شده است‌که بهتر ازآن غیرمتصوراست . بعدازاین بیانـات ، فقره نشان حضرت اشرف ارفع‌افخم امجد والاشاهنشاه زاده اکـرم نایب‌السلطنه امیرکبیر روحی فداه را مذاکره‌کرده، تفصیل ابلاغ نشان مزبور را باین مضمون بیان‌کردم: ازقراریکه معلوم میشود دروقت‌عزیمت جناب مسیومنیه نشان لژیون دونورهمراه خود برای حضرت والابرده و درحین ورود عرض‌کرده بودکـه نشان‌گراندکردون ازبرای شما آورده‌ام وحضرت‌والا نیزاین فقره را بحضرت سپهسالار اعظـم اطلاع داده بودند ومعظم‌اله درجواب عرض‌کرده بودند مبارك‌است امااز اینکه‌مسیومنیه دردوملاقاتی‌که‌باحضرت سپهسالاراعظم‌داشته بود ازفقره نشان چیزی اظهارنکرده بود. مایه‌تعجب حاصل نموده بودند. خلاصه بعدازتبلیغ نشان‌معلوم شده بودکه ازدرجه‌گرانـد کردون‌نبوده ازمرتبه‌گرانداوفسیه بوده است . یقین‌بدانیدهرگاه پیش ازوقت میفهمیدند ازآن درجه است. معذرت میخواستند و هرگاه من‌خودم دراینجا مطلع میشدم نمی‌گذاشتم ازبرای حضرت اشرف‌ارفع والاشاهنشاهزاده اکرم‌روحی‌فداه‌که‌سمت‌نایب‌السلطنه وامارت‌کبری‌در دولت دارند وشئونات پسری پادشاهی راحایزاند باوزراء وغیره دریـك میزان سنجیده ازاین درجـه نشان ارسال دارند. جای هزارافسوس است‌که چنین سهوی اتفاق افتاده باشد چون اولیای دولت علیه این فقره را فهمیده‌اندکه این‌نشان ازروی سهو داده شده است،لهذا بمن امرومقرر شده‌است‌که رفع‌اشتباه را نموده تااینکه تلافی بشود وحالایقین‌دارم‌کـه بعدازاستحضار از حالت وشأن ودرجات حضرت والابتلافی این فقره اقدام خواهند فرمود. جناب مسیودکاز درمقابل این‌همه‌اظهارات فدوی همینقدر درکمال ادب جواب دادحـالا بجهت سال نونشان زیـاد اعطاء شده

است ومقدور نیست نشان‌مزبور تغییرداده شود امابوقت‌دیگرحواله میکنم‌که تلافی بشود. بنا علیه این پارتی است رمیزیعنی شرطی است یاقولی‌است‌که بوقت‌دیگرمحول میشود .

گفتم‌اولا نشانهائیکه درسال‌نودداده میشود ازتلافی این‌نشان مانع نیست ، این نشانها یك مقام و آن نشان مقام دیگر دارد و چون خودتان میگوئید این پارتی است که رمیز شده است خیلی مناسب‌تر است حالا کــه موقع نگذشته است نشان مزبور تبــدیل شود . مسیودکاز باز اظهار تاسف کرد و بهمان قسم اول جواب داد . گفتم البته دولت فرانسه در وقت فرستادن این نشان کــه بصرافت طبع خود بوده است خواسته است با دولت علیه دوستی و مودت خودش راظاهرنماید و خیال او این نبوده است که اسباب برودت از آن حاصل بشود، چونکه حالا خلاف نیت طرفین از این فقره حاصل شده و چــونکه نشان مزبور مطابق شأن نیست و از آنجائیکه حضرت سپه سالار اعظم یقین داشتند که بمحض اظهار تلافی خواهد شد بنا بچنین احوال نشان مزبور را در وزارت‌امور خارجه برسم امانت نگه داشته‌اند تا خبر از اینجا برسد. از جناب شما خواهش می‌کنم که کار باین آسانی را بتأخیــر نیاندازیــد و عبث راضی نشوید که از این کار جــزئی کدورت حاصل شود باری از این حرف‌ها زیاد گفتم امــا بدبختانه اثر نکــرد. جواب مسیودکاز همان جواب اولی شد . در حقیقت از حالت ایشان‌خیلی متأثر شدم و چون دیدم حالت را نمی‌فهمد رفته مسیودپره رئیس اداره پولتیکیه و بعداز آن مسیو مولار ایشیك آقاسی باشی را که عمل نشان با اوست ملاقات نموده وسعی های خود را بکار بردم که بجاهست این کار باین آسانی را بگذرانم لیکن جواب حضرات ازجواب دوك‌دکاز سخت‌تر بود. هردوجواب یأس دادند وازحرفهای آنها بخصوصه ازحرف مسیومولار معلوم شدکه وزیر امور خارجه مؤدبانه جواب داده است اما یقین است که از برای نایب‌السلطنه

از درجه اول نشان داده نخواهد شد . گفتم نایب‌السلطنه از پسر هیچ پادشاهی کمتر نیست بعداز آنکه نشان برای ایشان میدادید می‌بایستی مثل اینکه باولاد سایر سلاطین داده میشود برای ایشان داده شود . گفت من هیچ راضی نبودم نشان داده شود اما مسیومنیه از بسکه اصرار کرد آنهم داده شد . گفتم بمن چرا خبر ندادید من نمیگذاشتم این طور بشود . الحاصل از این حرفها زیاد گفته شد اما بدبختانه بجز جواب یأس چیزی نشنیدم و حالم طوری منقلب شد که بمحض ورود بسفارتخانه بی‌اختیار گریه کردم بوحدت خداوند متعال قسم است که مرگ را باین حالت ترجیح دادم واگر چنانچه اختیار میداشتم و نشان مزبور در دست من بود همان ساعت خودم بوزارت امور خارجه برده بآنها پس می‌دادم. این فقره را چند روز قبل مختصراً با تلگراف معروض داشته‌ام حالا دیگر اختیار با اولیای دولت علیه است .

☆ ☆ ☆

چند روز است‌که عمدةالامراء العظام جهانگیرخان باتفاق مقرب الخاقان نریمان خان وارد پاریس شده‌اند و در وقت ورود بلافاصله باین سفارتخانه آمده از فدوی دیدن کردند و فدوی‌نیز از ایشان بازدید نموده پیوسته همدیگر را می‌بینیم و موافق مضمون تعلیقه‌جاتیکه در باب سفارش ایشان بعهده فدوی شرف صدور یافته است در انجام امور و خدمت محوله نهایت موافقت و همراهی کرده و خواهم کرد . علی‌الحساب بعداز اطلاع از مضمون فرمان مهرلمعان و احکامی‌که همراه آورده‌اند و برحسب اظهاری که کرده‌اند باتفاق همدیگر بیك دوجا که امید گذشتن کار میرود دست انداخته ودر کمال احتیاط و دقت تمام در پیشرفت عمل مأموریت ایشان سعی واهتمام بکار برده و هرچه شده است محرمانه و مبالغه در عدم کشف آن شده است و اگرچه

هنوز جواب درستی تحصیل نشده است ولی ظن غالب این است که بواسطه مسئله مشرق زمین واغتشاش حواس مردم . عمل استقراض سر نگیرد صرافها در این روزها از این قبیل کارها [illegible] میکنند تا ببینیم چه خواسته باشد . خلاصه فدوی در همراهی و موافقت سعی تمام دارد و در پیشرفت کارها بهیچوجه کوتاهی و فروگذاری نخواهد کرد البته خود ایشان نیز شرح و حوالات را بعرض خواهند رسانید .

[illegible] دولت علیه ایران در اکسپوزیسیون سنه ۱۸۷۸ در تعلیقه مورخه ۲۲ شهر شوال — [illegible] امیرالامراء العظام جهانگیرخان شرف وصول داشت [illegible] معزی‌اله مشورت نموده [illegible] وفق صلاح [illegible] معین و اقدام بساختن شود . [illegible] چنانچه [illegible] است باحکام اولیای دولت اطاعت خواهد شد . اما در این [illegible] یک اشکالی [illegible] که حل آن با اولیای دولت علیه و آن این است که [illegible] اکسپوزیسیون سال اینده مانند اکسپوزیسیون سنه ۱۸۶۷ [illegible] خواهد بود . یعنی بی‌پادلیون [illegible] اینکه [illegible] سنه ۱۸۷۳ [illegible] خواهد بود که هم در داخله عمارت‌جا داشت و هم در خارج . یعنی در یك گوشه باغ . اکسپوزیسیون پادلیونی ساخته بودند و [illegible] آنرا آن دو نفر بنا و نقاش ایرانی به خوبی و پاکیزگی آینه بندی کرده . زینت داده بودند [illegible] بودن و نبودن پادلیون تفاوت خرج زیاد است هرطور مقرر شود از آن قرار عمل خواهد شد . درباب کمیسر جنرال نیزچنانچه‌مقرر شده بود مسیو منیه جنرال قونسول دولت علیه باین شغل معین و برقرار شد و انشاءالله از عهده آن خوب خواهد برآمد .

چنانکه چند روز قبل براین با تلگراف معروض داشته‌ام کنفرانس اسلامبول برهم خورد و سبب برهم خوردن مجلس مزبور این بود که وکلای دولت عثمانیه تکالیف مامورین دول متحابه اروپا را منافی شان دولت خود دیده [illegible] کردند [illegible] که بنا بدستورالعملی که از جانب دولت متبوعه خود داشتند ماموریت خود را مختوم دیده . هریك بوطن خود عودت شود قراریکه مذکورمیشود شارژدافرها بجای [illegible] در اسلامبول [illegible] و در صورتیکه دولت عثمانیه از این عزم خود [illegible] شارژدافرهای مزبور باجرای تکالیف [illegible] نمایند . علی‌الحساب از روز حرکت [illegible] قابل عرض باشد . معلوم است این [illegible] و چنانچه در میان مردم شهرت دارد [illegible] نخواهد رسید . صادق پاشا احضار شده [illegible] پاشا [illegible] عالی پاشا که پیش‌از مشارالیه در اینجا منصب [illegible] بود [illegible] مامور پاریس شده است [illegible] مقیم تبریز معزول و [illegible] مطلبی که قابل باشد نبود که بعرض [illegible] جسارت ورزد

در این مدت پنج ششماه دو سه مرتبه بمقام جسارت برآمده درباب سنواتی ومخارج سفر روم با خط خودفدوی سحرمانه عرض کرده‌ام‌که هرگاه آن وجوهات بزودی نرسد از دست طلبکار خلاصی نخواهد داشت .

بدبختانه تابحال چاره مترتب نشده است و جوابی هم مرقوم نفرموده‌اند تا تکلیف معین شود . چون از روزیکه جای سفارت را تغییر داده‌ام از یکهزار و دویست تومان متجاوز خرج کرده‌ام و

و انجانیکه این همه مخارج جدید برقروض قدیم علاوه شده‌است
ابتدا استدعا دارم ان دو هزارتومان که از قوی‌نیل ولونت‌نیل
در عهده دیوان باقی مانده است و آن دویست و بیست و هشت
تومان ایت‌نیل و سیصد و چهل و هشت تومان مخارج سفر روم را
مرحمت فرمایند هرگاه این وجوهات تااخر سال نرسد دیگر کار
این سفارت از هم خواهد پاشید و بهیچوجه چاره پذیر نخواهد
بود بخدا قسم از خجالت و خفت نزدیک است تلف بشوم ازبرای
رضای خدا و محض حفظ آبروی دولت و ملت ایران چاره بپردازین
مرحمت فرمایند که از این حالت پر بنمانی ببرون بیایم والا دیگر
این طور زندگانی برایم ممکن است و نمی‌توانم باین حالت
در محل پاریس حالی زندگانی بکنم در این صورت بازهم مستدعی
است بود که بهر قسم است فدوی را از این حالت مستخلص فرمایند.
تحریر فی ۱۱ شهر محرم ۱۲۹٤

عرضجات مورخه ۲۵ محرم الحرام ۱۲۹٤ نمره ۱۰۵ مسمل برسه طغرا

حدا از ندکره ای که در عریضه‌ای که در یازدهم شهر حال معروض
عرض کرده بودم که درباب استقراض یکصد هزار لیره بانفاق
... الاسراء العظام جهانگیرخان و ... الخاقان نریمان‌خان در
کمال احتیاط و محرمانه دست برده اهتمامات خود را در پیشرفت
این فقره بکار برده بودیم اما چنانکه در همان عریضه حدس زده
بودیم آن دو نفر صراف موافقت ننموده متعذر شده همینقدر در
جواب گفتندگذشتن اینکار (خاصه دراین اوقاتیکه‌عمل استقراض
باین طورها برای جمیع دول سخت و صعب شده است). غیر مقدور
است. بعدازاینکه ازان دو نفر یاس حاصل شد بایك شخص دیگر
که تبعه روس و تازه از پطربورغ رسیده بود بنای گفتگو را

گذاشته که گاهست این کار را با او صورت بدهیم چند مجلس با مشارالیه در این باب مذاکره و جمیع محسنات گذشتن این [illegible] را برای او تعداد نموده و بشیوه هائی که در این کارها لازم نکات تتمیع و تشویق را خاطر نشان او کردیم بالاخره بعداز گفتگو زیاد حرف آخر او این شد که اگر چه حالا عمل استقراض [illegible] مشکل ومحال است، ولی من این تنخواه را [illegible] بیکسال [illegible] دو سال اما بجهت ترقی اسکونت بانکهای [illegible] که دیگر [illegible] به نه و ده رسیده است از دولت علیه [illegible] [illegible] میخواهم و باید تنخواه من در چهار قسط [illegible] دولت علیه پطربورغ کارسازی شود. ولی [illegible] سپه سالار اعظم که وزیر امور خارجه [illegible] دو بهیه روس مقیم دارالخلافه طهران [illegible] اطمینان بدهند که طلب من در [illegible] خواهد [illegible]

بمحض حصول این اطمینان [illegible] تنخواهی که موجود دارم اسکناس روس است [illegible] دیگری ندارم و حالا که اسکناس میدهم [illegible] همان اسکناس روس عینا از دولت علیه پول کاغذ قبول خواهم [illegible]

چون بواسطه تنزل اسکناس که حالا [illegible] تبدیل آن بلیره انگلیس احتراز و امتناع داشت و چون بعداز رفع انقلابات حالیه واصلاح امور و ترقی پول کاغذ همان ضرر در تبدیل پول برای دولت علیه متصور است . نظر برچنین احوال این تکلیف مشارالیه رد شد و بعداز مذاکره زیاد . مشارالیه اساس معامله را بطرح دیگر ریخته . اظهار داشت که هرگاه همان اطمینان از طرف حضرت اشرف ارفع بواسطه وزارت امور خارجه روس بمن برسد در همانساعت یکصد هزار لیره از مدت ششماه الی یکسال برای دولت علیه اعتبار باز میکنم . باین معنی که

حواله‌جات جهانگیر خان را بصاحبان سه چهار نفر کارخانجات
قبول خواهم کرد که در سر موعد وجه طلب آنها را کارسازی نمایم
اما بشرط اینکه حواله جات که بلیره انگلیس باید باشد اقلاپانزده
روز پیش ازانقضای مدت درپطربورغ بایصال وزارت خارجه
روس بمن برسد و بحیث صرف چنین اعتبار درصد شش کمیسیون
میخواهم . چنانچه معلوم خاطر حضرت اشرف ارفع بندگانعالی
میشود عمده ترین شرایط شخص مزبور در هردو معامله این است
که حضرت اشرف امجد برای تحصیل اطمینان مشارالیه از وزارت
خارجه روس برای این حواله قبول . ست بکشند چون باعتقاد
و بیان تکلیف مشارالیه منافی شان دولت بنظر آمد لهذا بدون
اینکه قطع معامله شود . قرار شد که جهانگیر خان مراتب را با
تلگراف بعرض برساند و امروز هشت روز است که تلگراف
مخابره شده و منتظر جوابیم که از قرار اوامر اولیای دولت علیه
عمل شود . خلاصه شرح احوالات این مقدمه همان است که دراین
عریضه عرض شد البته خود جهانگیر خان هم مراتب را مکتوباً
بعرض خواهند رسانید

سه شنبه گذشته که ششم ماه فوریه مطابق ۲۲ شهر حال است
در عمارت الیزه مجلس مهمانی بال بوده جمع کثیری از اکابر و
امرا و وزیرها و مأمورین خارجه از سرداران بری و امراء البحری
و صاحب منصبان از خارجه و از داخله و از اهل نظام و ارباب‌قلم
درآن مهمانی موعود بودند . ازعمدة الامراءالعظام جهانگیرخان
و نریمان خان نیز نظر باظهار فدوی وعده گرفته بودند وباتفاق
رفتیم ،هردو را خدمت جناب مارشال و مادام دو مکماهون معرفی
نمودم . جناب معزی اله . چنانچه رسم متداوله خودشان است با
فدوی و حضرات زیاده از حد اظهار تلطف و مهربانی نمودند و

مارشال مکماهون شده بود کماهوحقه مصحوب چاپار گذشته بعرض رسانیده‌ام بعدازآن بناباظهار عمدةالامراءالعظام جهانگیرخان رفته جناب مسیو دکاز را نیز ملاقات نموده و درباب دعوت و محسنات این سفر دویم بقدر نیم ساعت بامعزی‌الیه گفتگو نموده و همه اهتمامات و مساعی خود را بکار بردم و بطوری حالت را باو بیان کردم و محسنات این سفر دویم و نتایجی را که از چنین‌سفر برای دولتین علیتین ایران و فرانسه حاصل خواهد شد یکان یکان خاطر نشان ایشان کردم . در جواب گفت ما خیلی شرف خواهیم داشت از تشریف‌آوردن اعلیحضرت شاهنشاهی باینجا و باکمال میل دعوت میفرستادیم ولی چون برای این اکسپوزیسیون از هیچ یك ازسلاطین روی زمین دعوت نشده نخواهد شد بنابراین این احوال ، فرستادن دعوت بایران مشکل خواهد شد گفتم چون مقصود این است که دعوت دولت فرانسه برای این مسافرت دویم یك دست اویز خوبی خواهد شد . لهذا یقین بدانند که بجز آن اشخاصیکه باید ازاین دعوت استحضار بهم رسانند دول خارجه چندان مستحضر نخواهند شد گفت چنین چیز بزرگی را نمی‌توان پنهان داشت . گفتم سایر سلاطین اروپا را خوب دیده‌اید وازهمه چیزهای اینجا مستحضراند اما پادشاه ما یك‌دفعه اروپا را دیده‌اند و در آن وقت بجهت تشریفات رسمی فرصت نشد که از وضع علوم و صنایع اینجا بهره ببرند و بهمین جهت مایل‌اند که دفعه دیگر بفرنگستان تشریف بیاورند و هرچه‌باعث ترقی اروپا شده مثل پطرکبیر برأی‌العین مشاهده فرمایند و حالا برای اجرای چنین نیت پاك باید یك دست‌آویز در دست باشد و بهمین جهت است که شما را بفرستادن دعوت . تکلیف میکنم . هرگاه بدانید که این سفر دویم چه قدر بانتیجه خواهد بودبدون تردید بفرستادن دعوت اقدام خواهیدکرد .گفت حالا بیش ازآنچه

گفتم نمی‌توانم بشما جواب دیگر بگویم حالا که اینهمه محسنات را برای این سفر بیان کردید بگذارید در آن باب قدری تفکر نمایم و بعد جواب صریحی بشما خواهم گفت

بعد گفت ازقراریکه می‌شنوم دولت ایران در تدارك و تهیه جنك است اما من بشما دوستانه میگویم که صلاح دولت شما این است که آرام بنشینند گفتم دولت علیه خیال جنگ ندارد و هر کسیکه این خبر را بشما اطلاع داده است ازوضع پولتیك ما بی اطلاع است گفت از ایران مسیومنیه چیزی در آن باب ننوشته بود اما در اینجاها این اخبار شهرت کرده است . گفتم‌شما یقین داشته باشید که آنچه در آن باب در روزنامه‌ها می‌نویسند . همه دروغ است‌و هرگاه مذکور میشود که دولت علیه یك چند فوجی بسرحد خوی فرستاده است . اگر چه رسماً بمن خبر نرسیده است ولی این تازگی ندارد و همه وقت دولت ما در آن سرحد برای رفع شر عشایر و ایلات درانجا یك چند فوج ساخلو دارند و چون حالا بواسطهٔ این انقلابات . ایلات مزبور طغیان کرده‌اند دور نیست‌که دولت علیه عدد افواج را زیاد کرده باشد ، اما یقین بدانید که دولت علیه بجز نظم و محافظت سرحد ، مقصود دیگر ندارد . گفت اگر این طور باشد عیب ندارد. گفتم بلی چنین است و دولت علیه خیال دیگر ندارد .

درجزو عریضجاتیکه باچاپار گذشته انفاذشدعرض‌کرده‌بودم‌که نقشهٔ‌جا ومکانی‌راکه دراگسپوزیسیون‌سال‌آینده برای امتعه دولت علیه منظور شده است از کمیسر جنرال دولت بهیه فرانسه خواسته‌ام . چند روز بعدازعزیمت چاپار نقشه مذکور ازجانب

کمیسر جنرال مزبور رسید از قراریکه مذکور شده است دولت فرانسه در تغییر و تبدیل جائیکه برای ما معین کرده‌اند مضایقه نخواهند داشت . حالا نقشه را لفا میفرستم ملاحظه فرمایند و بهرقسمی که رأی اولیای دولت علیه علاقه بگیرد و دستورالعمل مرحمت فرمایند که از آن قرار رفتار شود

مورخه ۹ شهر صفر المظفر ۱۲۹٤

دژگل خندان

و

بقعهٔ سلطان مطهر

نوشته

حسن قراخانی

نوشته : حسن قراخانی
(لیسانسیه در باستانشناسی)

دو گل خندان در بقعهٔ سلطان مطهر

مقدمه :

[illegible] ۱۳۵۲ [illegible] علمی و حرفه
صدی خود [illegible] تهران [illegible] دو اثر
ارزنده تاریخی و [illegible] مختصری که از احوال این دو اثر
صورت گرفته است [illegible] به پیوست درخشان از
موقعیت [illegible] منطقه [illegible] از نظر خوانندگان ارجمند [illegible]

شمال شرق تهران را [illegible] پهناور و کوهستانی تشکیل میدهد
که از قدیم الایام از برکت وجود قسمتی از ارتفاعات البرز و شعبات
متعدد رودخانه جاجرود و دره های مزبور [illegible] آثار ارزشمندی در
حول و حوش آن جا گرفته است ناحیت مزبور بر طبق روایات
مورخان اسلامی یکی ازعربی ترین و درعین حال ابادترین ایالت
قومس یاکومس قدیم بوده است وحالیه شامل مناطق افجه، لواسان ــ
بزرگ . لواسان کوچك، رودبار قصران وگرمسار میباشد.

قومس قدیم بین کوههای البرز درشمال وکویر لوت درجنوب
محصور بوده است که امروزه قسمتی ازآن جزء خراسان کنونی شده

وقسمت غربی‌آن نیزیکی از نواحی ری یعنی طهران فعلی گردیده است.[۱]

دراین قسمت ازقومس شهرهای‌آبادی بوده استکه نام‌برخی ازآنها درکلام عده‌ای ازمورخان جاری شده است. لسترنج بنقل از صورت‌الارض و نزهت‌القلوب ازشهری آباد بنام خوار یاد میکند که امروزه گرمسار را جایگاه خوار باستانی میدانند[۲] بعلت وجود بریدگیهائی ازسلسله جبال البرز، دراین منطقه دژهای استواری را نیزدرقدیم پی‌افکنده‌اندکه‌معروفترین‌آنها دژاردهن، دژاستوناوند و دژ فیروزکوه بوده است. یاقوت دژ اردهن را که بوسیلهٔ ابوالفتح خواهرزادهٔ حسن صباح بتصرف اسماعیلیان درآمد ازاعمال ری دانسته وفاصلهٔ بین‌آندو را سه روز راه ذکرکرده است وهم او دژ استوناوند را در ۱۲ فرسخی ری یاد میکند جایگاه فعلی دو دژ اخیر بطور قطع برای محققان و باستانشناسان معلوم نیست لیکن بقایای دژ فیروزکوه هم اکنون برفراز پسته‌ای عظیم برجای مانده است که گویا بعد ازانهدام آن توسط تیمور هرگز رونق گذشته خود را بازنیافته و نامبرده گشودن دژ فیروزکوه را مقدم بر تسخیر سمرقند دانسته است.[۳] پیشتر گفتیم‌که لواسان بزرگ یکی از مناطق شرقی تهران است ودرجنوب رودخانهٔ جاجرودگسترده شده. حوالی بسترسیاهرود دراین منطقه‌بنام محال‌سیاهرود معروف‌است. اینك به‌شرح دژ گل خندان و بقعهٔ سلطان مطهر درمحال سیاهرود مبادرت میشود :

۱ــ ص۳۸۹ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. لسترنج . ترجمهٔعرفان

۲ــ گرمسار (خواروری) تألیف نوش‌آذراسدی چاپ بانك‌بازرگانی سال ۱۳٤٦

۳ــ جامع‌ترین توصیف این دژ وهمچنین شرح‌ویرانی‌آن‌توسط تیمور را کلاویخو آورده است : ص ۱۸۰ سفرنامهٔ کلاویخو ترجمهٔ رجب نیا

دژ گل خندان :

این دژ در وسط دهی بهمین نام و در ۸کیلومتری جنوب راه اسفالت رودهن به‌طهران قرارگرفته است. دژ نامبرده بر بالای پشته‌ای عظیم‌که مشرف به‌محل تلاقی دو رودخانهٔ رودهن وبومهن میباشد واقع شده وظاهراً بااسلوب خاص دورهٔ ساسانی بنا گردیده است. حصاری عظیم از قلوه سنگهای درشت دورتادور دژ مستطیلی را فراگرفته ودرچهارگوشهٔان چهاربرج تو پر مدور بمنظور دفاع و استحکام بیشتر ایجاد کرده‌اند. (عکس ۱). برآمدگی شمالی

دژ گل خندان . حصار و برجهای دفاعی قلعه از جبههٔ غربی

(۳)

دژ که ادامهٔ سنگی و پشت‌ماهی آن تا محوطهٔ دهکدهٔ مزبور کشیده شده بمنزلهٔ مدخل قلعه بوده است و احتمالا در این قسمت دروازهٔ هلالی دژ قرار داشته‌که بر اثر مرور زمان از بین رفته است. ظاهراً در این دورانها، ورودی اینگونه قلعه‌ها را دروازه‌های هلالی رفیعی تشکیل میداده است‌که دو برج دفاعی در طرفین آن ایجاد میکرده‌اند. بعنوان مثال میتوان از دروازهٔ قلعه دختر میانه نام برد که در قرن ۷ هجری ومقارن با اعتلای دژگل خندان تجدید بنا گردیده است (عکس ۲)

شکل ۲

دروازه قلعه دختر میانه (قرن ۷ هجری). مدخل گل خندان احتمالا چنین وضعیتی داشته است.

پشتهٔ طبیعی‌که دژ برفراز آن استوار شده با شیب تند مشرف به‌دره سرسبزی است و سنگچین حصار دژ از قعر آن شروع گردیده است (عکس ۳). این دیوار مستحکم با سنگهای ریز و درشت و ملاط گچ وآهك، بارتفاع ۹ متر در جبههٔ شرقی و غربی کاملا سالم مانده است. برجهای توپر دیوار غربی تا حدودی از گزند حوادث مصون مانده وجلوهٔ خاصی به مجموعه دژبخشیده است. اینگونه حصار

شکل ۳ :

جبههٔ شرقی در مشرف به رودخانهٔ بومهن

سازی و تعبیهٔ برج را در اکثر قلاع دوره ساسانی و اسلامی میتوان دید و در بعضی موارد نظیر حصار تخت سلیمان نمای آنرا باسنگهای تراش ترتیب داده‌اند (عکس ٤ و ٥) بعلت ریزش بندهای داخل قلعه. وضعیت آنها کاملا مشخص نیست. یکی ازجالب‌ترین قسمتهای داخلی. گذرگاه مخفی و خطرناکی است‌که درجبههٔ غربی ایجادشده و احتمالا بوسیله پلکان‌های دوطرفه از آن بالا می‌رفته و وارد قلعه می‌شده‌اند. این‌گذرگاه تا قعر دره که در حدود ۵۰ متر است‌امتداد دارد (عکس٦). دراین دژ اطاقها و تالارها وآب انبارهائی تعبیه گردیده ودریك موردمیتوان راه‌آبی‌راکه دارای‌پوشش‌گهواره‌ایست مشاهده کرد. احتمالا آب باران از این مجرا به‌بیرون قلعه جاری می‌شده است. (عکس ۷) درمحوطهٔ دژ سفالهای متنوعی از دوران

اسانی تا قرن ۱۰ هجری میتوان دید و ظاهــراً دراعصار مختلف
رد استفاده قرارگرفته است.

سیدظهیرالدین مرعشی صاحب تـاریخ‌گیلان و دیلمستان .
ظمت این دژ را ستوده است ومی‌گویدکه خود وی در حوالی سنهٔ
۸۵ ه ق باسیصد جنگی برملك‌کاوس یکی ازامرای محلی‌آن‌سامان
خته و وی را منهزم کرده است [۴]

برطبق مندرجات حبیب‌السیر ، شاه اسماعیل نیز جمعی از
ستمداریان را درین قلعه به هلاکت افکنده است و در این باره
چنین میخوانیم : «قلعهٔ گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از
ستمداریان بوده حصاریست مانند بروج سپهر دوار. از سنگ
حوادث مصون و بسان قلعهٔ گردون فیروزکار از کمند نوایب
مأمون ، خندق عمیقش چون میدان امل در غایت وسعت و خاکریز
بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت . شعر :

قلعه‌ای همچو قلعهٔ الوند کنگرش ایمن از کمند گزند
ساحت او سپهر مینا فام گل خنــدان گلبنش بهـــرام

و چون ماهیچهٔ رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی
ن حصار انداخت. کوتــوال بد افعالش ابواب مخالفت و عصیان
برگشاد ودروب قلعه برروی خود بسته، انداختن تیروسنگ‌آغاز
نهاد ، غازیان عظام و مجاهدان موکب فلك احتشام آن قلعه را چون
نگین در انگشتری احاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه‌گیری
پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداختند
و فتح آن حصن حصین را پیش نهاد همت خود ساختند...[۵]

۴ـ ص ۲۸۳ تاریخ‌گیلان ودیلمستان تالیف سید ظهیرالدین مرعشی . تصحیح
منوچهر ستوده . چاپ بنیاد فرهنگ

۵ـ نقل با اندکی اختصار از ص ۴۷۵ حبیب‌السیر ج ۴ تالیف خواندمیر چاپ
سربی جدید .

بقعهٔ سلطان مطهر :

در حاشیهٔ ده بومهن در ۵۲ کیلومتری شمال شرقی تهران و برسرراه تهران به‌آبعلی قرارگرفته‌است. روستای بومهن دارای، مزرعه‌ای بنام مراد تپه می‌باشد که در گوشه و کنار آن تپه‌های باستانی متعددی نیز موجود است ، دمرگان فرانسوی از بومهن و مزرعهٔ آن یاد کرده لیکن نامی از آثار آن نبرده است.[6] طرح‌کلی بقعه عبارت است از پای بست ۸ ضلعی با گنبد ۸ ترك که در نوع خود بسیار هنرمندانـــه بناگردیده است . اینگونـــه بناها ، باگنبد ترك در معماری ایران و بخصوص در شمال و شمالغربی کشور سابقهٔ ممتدی دارد وآقای پیرنیا سبك‌معماری‌آن‌ها راتجلی شاخصی ازسبك ری درمعماری ایران دانسته است .[7]

این‌سبك معماری بعلت‌اوضاع‌طبیعی وجـوی خاص درشمال ایران دوام و بقاء بیشتری یافته است و از نمونه‌های آن میتوان امامزاده عبدالله و امامزاده کمال در فارسجین و برج سلطان در بابل و امامزاده ابراهیم در بابلسر و بسیاری بقعه‌های دیگر نظیر آنها را نام برد .

قسمت‌های اساسی بقعهٔ سلطان مطهر عبارت است از :

الف ـ حیاط و ایوان بقعه :

حیاط مستطیلی بقعه دارای کتیبه‌های سنگی مقابر همجوار بقعه است که بعداً از نظر خواهیم گذراند. ایوان بقعه در ۵۰

۶ـ ص ۱۵۳ خاطرات هیئت علمی فرانسوی در ایران . تالیف دمرگان ج ۱ ترجمهٔ ودیعی . ۱۳۳۸ ـ دانشگاه تبریز .

۷ـ در باره اینگونه بناها نگاه کنید بـه مقالهٔ جامع پرویز ورجـاوند در مجلـهٔ باستانشناسی و هنر . شمارهٔ ۲ بهار ۱۳۴۸ .

سال اخیر توسط خشت و گل و تیرهای چوبی برپا شده است و در حال حاضر ارزش تاریخی ندارد (عکس ۸) .

ب ــ اطاق مقبره :

ازبیرون دارای قاعدهٔ ۸ ضلعی استکه طول هرضلع آن ۳/٤۰ متر می‌باشد . مصالح این قسمت منحصراً از آجر است . نخست ۸۰ سانتیمتر از ارتفاع پای بست را ازارهٔ بنا تشکیل میدهد ، سپس‌جرزهای اصلی‌که در واقع ساقه گنبد را تشکیل میدهد شروع میگردد . بر روی هرکدام از جرزها طاقنمائی (نقول) ایجاد شده که در بالای آن نورگیری تعبیه گردیده است

شکل ۸ :

بقعهٔ سلطان مطهر بومهن . حیاط و ایوان جدیدالاحداث

(۱۰)

رعکس‌های ۹ و ۱۰) . جالب اینکه طرز آجرچینی جرزها و فـرم نقولهای سلطان مطهر شباهت زیادی به برج قربان در همدان دارد (عکس ۱۱). در آخرین رج پای بست ۹ متری سلطان مطهر یك ردیف آجر چینی منظم دیده میشود که گنبد ۸ ضلعی بر روی ان بنا گردیده است . مدخل بنا دری است بارتفاع ۱/۴۰ متر که درطرفین‌ان دهلیزهایی دیده میشود. در داخل بنا۸ عدد فرورفتگی محراب مانند و یك حاشیهٔ تزئینی ابتدای شروع گنبد جلب نظر میکند و تمام این قسمت‌ها اخیراً با گچ سفیدکاری شده (عکس۱۲) و موزائیك‌های جدید هم جلوهٔ ناهماهنگی به کف مقبره داده است.

شکل ۹ :
اطاق مقبره از پشت

ج ـ صندوق چوبی مقبره :

یکی از نفیس ترین صندوق‌های باقیمانده از اواسط قرن ۹ هجریست که تاکنون از آسیب زمان و طمع کج‌اندیشان مصون مانده وتاریخ ۸٤۷ ﻫ بوضوح درآن دیده میشود. درحاشیهٔ بدنـهٔ صندوق قسمتی از سورهٔ بقره (آیةالکرسی) کنده‌کاری شده و نقوش گل و بوتهٔ اسلیمی بین کلمات را با رنگ ثابتی تزئین کرده‌اند (عکس ۱۳). متن کتیبهٔ چهـار قسمتی بالای صندوق بشرح زیر است :

قسمت اول و دوم : امر بعمارة هذا الصندوق المـزار المتبرك الملك الاعظم جلال الدولة والدين ملك کیومرث .

شکل ۱۳ :
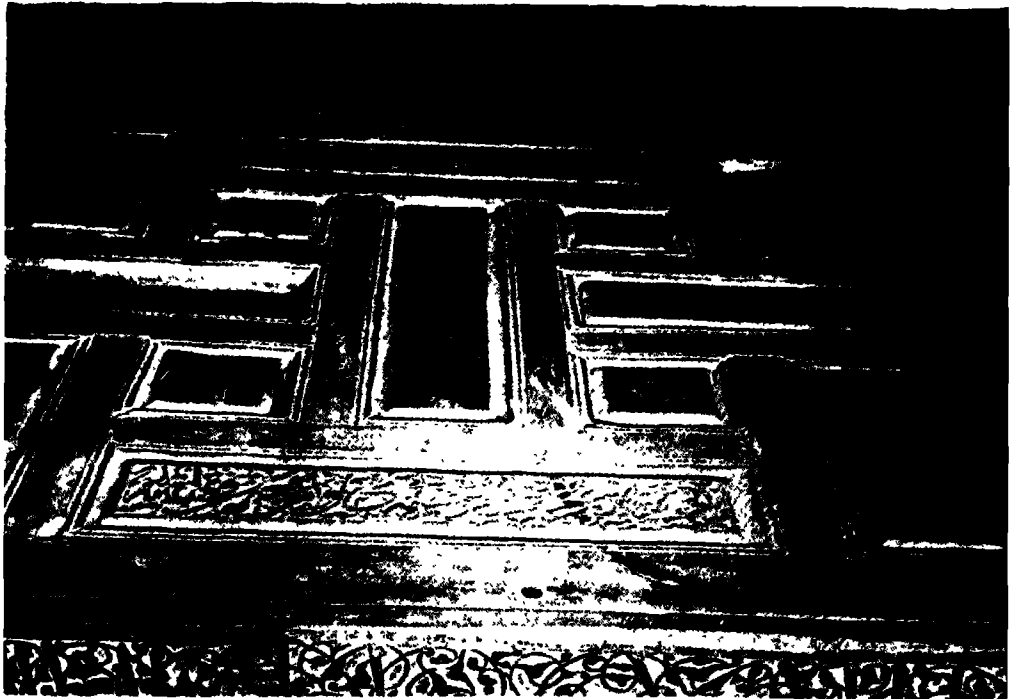
صندوق چوبی بقعه که سال ۸٤۷ ﻫ را دارد .

قسمت سوم : عمل استاد حسین ابن استاد محمد نجارالکرد .
قسمت چهارم : فی [یك کلمه ناخوانا] رجب‌المرجب سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه=۸۴۷ ه.ق .[۸]

د ـ کتیبه‌های سنگی مقابر همجوار :

قدیمترین کتیبه‌های مقابر حیاط بقعه عبارتند از :

۱ـ کتیبهٔ مربوط به قبر صفا نام در دو رو و بدین شرح : هذا قبرالسعید صفابن شیخ علی غفرالله لهما فی۲ شهر صفر سنهٔ ۹۵۹ ه. (عکس ۱۴) .

شکل ۱۴ .

سنگ قبر شیخ صفا

۸ـ این بقعه دارای در منبت کاری سدهٔ بازرسی نیز بوده که تاریخ ۹۶۳ ه . ق را داشته است . خوشبختانه استاد سید محمدتقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۶۱ فروردین ۱۳۳۲ نخستین بار از این بنا و تاریخهای روی صندوق و در ورودی آن ذکری بمیان آورده اند .

۸۰۸ ﻫ بحکومت رویان رسید. پس ازفتح رویان توسط امیرتیمور، ملک کیومرث درقلعهٔ نورباقی ماند و درهمین هنگام اسکندرشیخی قلعهٔ فیروزکوه را ازمایحتاج استوارکرده وعلم طغیان برافراشت دونفر ازامیرزادگان باسامی امیرزاده رستم بن عمر وامیرسلیمان شاه بن داود ازجانب امیرتیمورمأموردفع اسکندر شیخی شدند امـا دراین امرکامیاب نشده وعازم قلعهٔ نورگردیدند. ملک کیومرث را بااسکندرشیخی دشمنی تمام بود وامیرزادگان مزبورازاین موضوع استفاده کرده بانیرنگ ملک کیومرث را ببستندو بنزد اسکندرشیخی فرستادند وپیغام دادندکه «صاحبقران (امیرتیمور) بپاس خدمات تو، دشمن ترا اسیرکرده وبپای بوس توفرستاده است». این حیلهٔ امیرزادگان بمنظور دستگیری شیخی مؤثر نیفتاد وشیخی فی‌الحال ملک کیومرث را خلاص کرده و نامبرده نیز عـازم شیراز گردیـد ملک کیومرث درشیراز طرفدارانی پیداکرده بودو بمنظور فتح مجدد نورباجماعت قلندربدانصوب عزیمت کرد. هواخواهان وی درانجا مشغول گدائی شده دربخانه دریوزه میکردند وملک نیز بـدرقلعه میرفت وبهمین حیلت توانست بـداخل راه یابد و دریک فرصت مناسب کوتوال و همشیرهٔ اورا بکشت وسر هردو را برداشته به برج قلعه برآمدوفریاد زد ای اصحاب قلعه: «من ملک کیومرث بن رستمدارم که کارکوتوال وعورت اورا تمام کردم وسرهردواین است که دردست دارم، ای نوکرزادگـان من به قتل ترکان و مردمان اجنبی کوتاهی نکنید» پس ازاین حادثه وی مذهب شیعهٔ امامیه رابرگزیدو باپیروانش برملک ری وقومس تاخت هاکردودژطبرک ری و بسطام وسمنان را بتصرف آورد. نامبرده ۵فرزندداشت، بزرگترملک کاوس وکوچکتر ملک مظفرکه بجای پدرنشست[۱۰]»

۱۰ــ نقل باختصار ازتاریخ طبرستان ورویان ومازندران صفحات ۵۱ الی ۵٤ تألیف مرعشی تصحیح محمد حسین تسبیحی چاپ مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق

جهانگیر قائم‌مقامی

(دکتر در تاریخ)

مسألهٔ هرموز در روابط ایران و پرتغال

قسمت سوم*
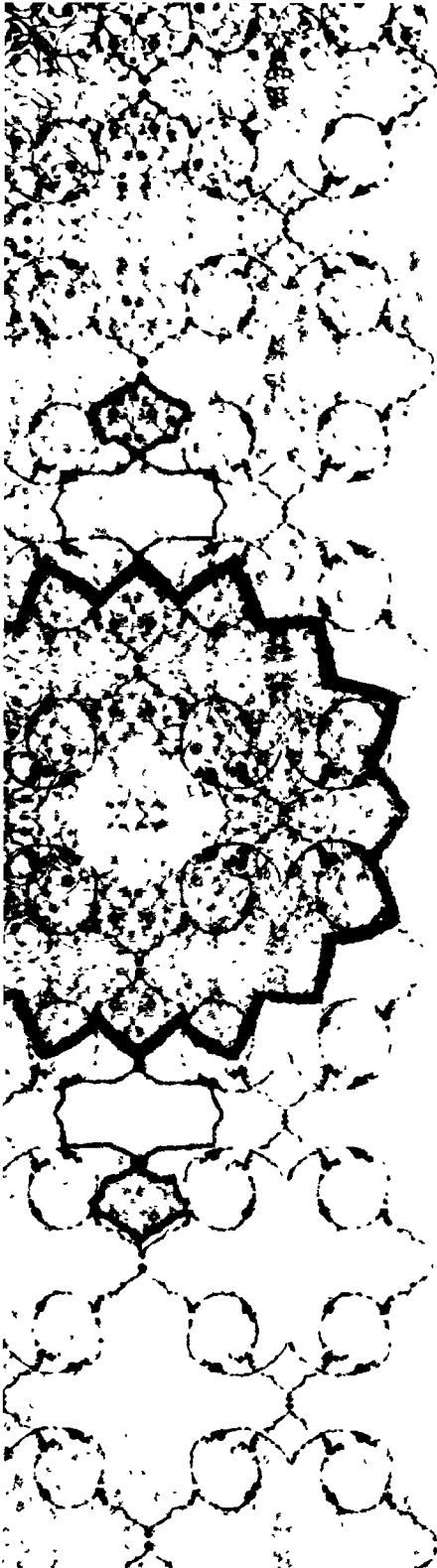
برسر این موضوع، ظاهراً گفتگوهای بسیار شد و چون سلغرشاه ازقبول آن خودداری می کرد. او را به‌بر کناری از سلطنت‌وقطع‌مقرری و‌نان‌و‌آب، تهدید کرده‌بودند.[201] سندی که دراین باره موجود است. نامه‌است که سلغرشاه خود چند سال بعد (درسال ۹۴۷) به پادشاه پرتغال نوشته. و آن نشان می‌دهد سلغرشاه این پیشنهاد را نپذیرفته و عازم قلهات شده بود در قلهات شموخ عرب و کسان احمدبن راشد دور سلغرشاه را گرفته و در مورد وزارت احمدبن راشد اصرار فراوان کرده‌بودند که‌مقتضی‌چنان‌است کسی‌ازبزرگان‌ومتنفذین مسقط با او به‌هرموز برود و اگر وزارت را به احمدبن راشد وعده نکند او و یا کس دیگری از مسقط با شاه به هرموز نخواهد رفت و به‌طور غیرمستقیم سلغرشاه را نیز ازمخاطرات احتمالی برحذر داشتند که‌مسقط در عرب‌است،وازهرموزدوراست سلغرشاه‌به‌ناچار به‌جهت‌مصلحت‌خود،وعدهٔ‌وزارت‌به‌احمدبن‌راشد داد واو‌نیزه شرط وقول بسیار کردوقراربراین‌شد «آنچه حکم پادشاهی باشد، دردست سلغرشاه و «آنچه حکم وزیری باشد، در دست شیخ احمد باشد و « وزیر دخل درامر سلطنت نکند و به‌قاعدهٔ وزراء قدیم باشد»[202] (گراور ۲۰)

درهرموز، سلغرشاه آگاه شد که نایب‌السلطنهٔ‌پرتغال‌شخص دیگری بنام امیر جمال‌الدین لهرسب را نامزد وزارت هرموز

۲۰۱ـ همان مدرك .
۲۰۲ـ همان مدرك .

گراور شمارهٔ ۲۰ــ قسمتی از نامهٔ سلغرشاه (D . O . 77)

کرده‌است.[۲۰۳] بناچار سلغرشاه استیفای هرموز را به جمال‌الدین سپرد [۲۰۴]

احمدبن راشد چون به وزارت رسید تمام شرایط و قول و قرارهائی را که با سلغرشاه تقبل کرده بود ، نادیده گرفت و به سبب کمی سن و نداشتن ظرفیت برای اشغال چنان مقام ، دست به کارهائی زد که موجب خرابی ملك هرموز شد . او خویشان و کسان خود را بر سر کارها گماشت قدرت سلغرشاه را روز بروز محدود ومحدودتر کرد تاحدی که اختیارات او را به کلی سلب نمود و برای امور مملکت دیگر از او کسب دستور وحتی صلاح اندیشی نمی کرد و نیز کسی را اجازه نمی‌داد بملاقات پادشاه برود در این جا بی‌مناسبت نیست قسمتی از نامه‌ای را که سلغرشاه چند سال بعد دربارهٔ اقدامات و طرز رفتار احمدبن راشد به‌پادشاه پرتغال نوشته‌است نقل کنیم

« جمعی مردم فرنگ را بزرگ بسیار ستایش نمود و مغرور به‌خوش باش ایشان شد بنیاد طمع و توقع زیادتی درمال وملك‌وسلطنت نمود، بمرتبه[ای] بی‌ادبی کرده و اختیار بدست خود گرفته که تا او به سلام من نمی‌آید . هیچکس از امرا و وزراء و اکابر وبلکه نفران کوچك ، مجال ندارد که بخانه این خدمتکار بیایند و

۲۰۳ــ نامه TT: D. O. 77 و این شخص ظاهرا عمان لهرسب‌بن محمودشاه بوده که از طرفداران پرتغالیها می‌بود وهم اوست که نامه‌های رئیس شرف‌الدین را که به سلطان عثمانی و پادشاه مصر نوشته بود با خدعه و نیرنگ بدست آورده به پرتغالیها رسانید و موجب تبعید رئیس شرف‌الدین شد (← ص ۸۳ به‌بعد همین‌رساله) .

۲۰۴ــ آرشیو ملی لیسبون TT: D. O. 93 (← ضمیمه ۲۰) .

واگر من صد نوبه به‌مستوفی ومنشی بگویم که فرمانی یا براتی که ده‌هزار دینار باشد جهت نفری یا غلامی بنویسند ، نمی‌نویسند که از طرف وزیر مجال نداریم و اگر وزیر خود می‌خواهد هر برات و هر فرمان از لك لك تا صدلك که‌فرموده،می‌نویسندو بحکم، مهرمینمایند به‌سبب‌اینکه هر که تمرد امر اومی‌نماید، فی‌الحال‌او را اخراج می‌نمایند . » [205] (گراورهای ۲۱ و ۲۲)

درشعبان سال ۹٤٤ سلیمان پاشا والی مصر به‌دستورسلطان عثمانی با هفتاد کشتی مسلح به‌نوپهای بزرگ به‌منظور تصرف عدن ویمن و کوتاه ساختن‌دست پرتغالیها ازمسقط وخلیج‌فارس از راه دریای‌سرخ به دریای هندآمدوپس از تصرف عدن‌ومسقط وارد خلیج فارس شده جزیره هرموز را محاصره نمود اما بی‌نیل به‌مقصود ، به سواحل گجرات که سلطان آنجا ازسلطان عثمانی برای دفع پرتغالیها ، استمداد کرده بود، رفت بعضی‌از قلاع و استحکامات آنجا را تصرف کرد و دیو Diu را که از مراکز مهم پرتغالیها بود ، محاصره نمود و سرانجام . چون نتیجه‌ای‌بدست‌نیامد، به‌مصر باز گشت . [206] اماسلطان عثمانی ازخیالات خود نسبت به‌خلیج فارس دست برنداشت وسال بعد برای تصرف بصره و دستیابی بـه خلیج فارس، به حاکم بغداد دستور داد به بصره لشکر بکشد و ازآنجا به بحرین و هرموز برود . امیر بصره که ازقصد ترکها باخبرشد فوراً پسرخود را

۲۰۵ــ آرشیو ملی لیسبون TT: D. O. 77 (← ضمیمه ٤٩)

۲۰٦ــ محمد فریدبیک : احسن‌التواریخ (درتاریخ عثمانی) ، ترجمهٔ میرزا عبدالباقی مترقی ، تهران ۱۳۳۲ قمری ، ص ۱۰٤ــ۱۰۳

گراور شمارهٔ ۲۱ـ قسمتی از نامه سلغرشاه 771 () (I)

گراور شمارهٔ ۲۲– قسمتی دیگر از نامهٔ سلغر شاه (D. O. 77)

به اسلامبول فرستاد واظهار اطاعت وانقیاد و تبعیت نمود وسلطان عثمانی هم خلعت حکومت بصره را برای او فرستاد . امیر بصره خطبه بنام سلطان عثمانی خواند وسکه بنام او زد وبدین ترتیب نه تنها از تجاوزات حاکم بغداد وبروز جنگی که مآلاً به خرابی بصره می انجامید ، جلوگیری کرد ، بلکه با پشتیبانی عثمانیها سپاه برسر قطیف که جزو قلمرو هرموز بود ، کشید . شیخ ـ احمدبن راشد ازعهده او نتوانست برآید . قطیف بتصرف امیر بصره در آمد وسپس اوعازم بحرین شد . اما چون درهمین زمان میان قبایل مجاور بصره با اهالی بصره اختلافات و کشمکشهائی روی داد ، سپاهیان بصره ناچار باز گشتند .[۲۰۷] (گراور ۲۳)

ضعف حکومت هرموز که ناشی ازسوء تدبیر وبی کفایتی و سودجوئیهای احمدبن راشد بود .[۲۰۸] (گراور ۲٤) موجب شد ، ملوك وحکام اطراف نیز چشم طمع به اراضی ونواحی قلمرو هرموز دوختند. بازرگانان هم به سبب ناامنی راهها و تعدی وبیعدالتی ـ هائی که نسبت به آنها می شد ، دیگر کالاهای خود را به هرموز

۲۰۷ـ آرشیو ملی لیسبون TT: D O 38 نامه حاکم بحرین به پادشاه پرتغال (← ضمیمه ٤۷)

۲۰۸ـ آرشیو ملی لیسبون نامه TT. D. O. 2 بزبان عربی (ضمیمه ۵۲) و نامه شماره ۳۸ در مجموعه چاپی «مدارك عربی برای تاریخ پرتغال» که با اندکی اختلاف ، همان نامهٔ شماره ۲ است ـ جز اینکه حوآنودوسورا در خواندن طغرای سلغر شاه (من مخلص ، سلغرشاه ابانصرشاه) دچار اشتباه شده ونامه مزبور را ازابانصرشاه پدر سلغرشاه داشته است (ص ۱٤۰ـ۱۳۶) ـ (رجوع کنید به ضمیمهٔ ۵۳) . در این نامهها سلغرشاه به تفصیل از رفتار و کارهای احمدبن راشد که حکومت نواحی هرموز را به کسان و نزدیکان خود واگذار کرده بود صحبت کرده است .

گراور شمارهٔ ۲۲ — نامهٔ سلغرشاه به پادشاه پرتغال

نمی‌آوردند. درنتیجه ازعواید ودرآمد هرموز به‌طورمحسوسی کاسته شد ومردم آنجا دچار پریشانی وتنگی امرمعیشت گردیده بودند. ازطرف دیگر احمدبن راشد نیز روز بروزازاختیارات سلغر شاه می‌کاست و بر سختگیریها و محدودیتها نسبت به او می‌افزود تاآنکه بالاخره سلغرشاه درنامه‌ای مفصل که پیش از این هم به‌آن اشاره گردید[209] وظاهراً درسال ۹۴۷ نوشته شده است،[210] پس ازشرح پریشانی اوضاع وخرابی هرموز، ازپادشاه پرتغال درخواست نمود به مأموران پرتغالی دستور داده شود جلو تندرویهاواختیارات احمدبن راشد را بگیرند واختیارات را بدست او بسپارند.[211]

اما ازنامه دیگری که بعد از نامه مزبور نوشته شده چنین برمی‌آید نه‌تنهاازسختگیریهای احمدبن راشد جلوگیری نشده بود بلکه مارتیم‌آفونسو Martim Afonso de Milo Juzarte که ازحدود سال ۹۴٦ به‌فرماندهی هرموز منصوب‌شده‌بود،[212] و همچنین سایر مأموران پرتغالی هرموز، نیز محدودیتها و تضییقاتی دربارهٔ سلغرشاه فراهم می‌کردند.

در خلال این احوال مالیاتی که حکومت هرموز هر ساله

---

۲۰۹ ر.ك به‌ص ۱۰۵ـ اصل این‌نامه درآرشیوملی‌لیسبون به شماره D. O. 77 نگهداری می‌شود (← ضمیمه ٤۹) .

۲۱۰ـ این نامه تاریخ ندارد ولی چون سلغرشاه درآن، در باره احمدبن راشد نوشته است «هفت سال است به هرموز پادشاهی مطلق کرده ....» با احتساب اینکه تاریخ روی کارآمدن سلغرشاه و احمدبن راشد ، سال ۹٤۰ بوده ، تاریخ نگارش نامه مورد بحث سال ۹٤۷ خواهد بود .

۲۱۱ـ همان مدرك

۲۱۲ـ ماتوش : ص ۱۸۳ .

به پادشاه پرتغال می‌پرداخت چند سالی عقب افتاده بود [۲۱۳] و مارتیم آفونسو برای جلوگیری از پریشانی اوضاع هرموز و بی‌سامانی مالی آنجا اختیارامور را خود بدست گرفت و برای آنکه مالیات مقررهٔ هرموز، از آنچه عقب‌افتاده بود بیشتر عقب نیفتد ازسلغر شاه خواست امتیاز «بنکسار» یا گمرکات هرموز را به پادشاه پرتغال واگذار کند.

نامه‌ای از سلغر شاه خطاب به پادشاه پرتغال که ظاهراً در جمادی‌الاول یاجمادی‌الثانی سال ۹٤۷ هـ ق نوشته‌شده، دردست است [۲۱٤] و از فحوای آن استنباط می‌شود سلغر شاه راضی به واگذاری انحصار گمرکات هرموز نموده و برای آنکه‌ازاقدامات مارتیم آفونسو مبنی برخلع ید او از گمرکات‌هرموز جلوگیری کرده باشد، نامه مزبوررا به وسیلهٔ «پرده‌دار» خود برای‌پادشاه پرتغال فرستاده بوده است [۲۱۵]

دراین نامه،سلغرشاه‌پس‌ازشرح‌سوءاستفاده‌هاوخلافکاریهای «وزیر» احمدبن راشد و محدودیتهائی که ماموران پرتغالی‌در اختیارات او فراهم ساخته بودند، از پادشاه پرتغال می‌خواهد که احمدبن راشد را معزول کند و هروزیر که او بخواهد و «مصلحت خدمتکاری در آن باشد» به وزارت برگزیند و نیز پیشنهاد کرده بوداختیار اداره جمع‌آوری عواید (بنکسار) به او سپرده شود واو سهم دولت پرتغال را از درآمدهای هرموز،

۲۱۳ـ فلسفی: سیاست خارجی ایران در دورهٔ صفویه : ص۲۳

۲۱٤ـ آرشیو ملی لیسبون : TT: D. O. 73 (← ضمیمه ۵۰)

۲۱۵ـ سلغرشاه خود در این نامه نوشته است: «اینك پرده‌دار را بخدمت فرستاده و مبلغ هزار اشرفی خرج داده که کیفیت احوال به ملازمان رساند و جواب کتابت به این مخلص بیاورد».

شخصاً تسلیم نماید. برای جلوگیری از حیف ومیل شدن در آمد هرموز و ازدیاد عواید آنجاهم، طرحی ارائه نموده وخواسته بود مأموران پرتغالی دیگر در امور مربوط به در آمد هرموز (بنکسار) دخالت نکنند و مسئولیت آنها منحصر به قلعه و محافظت هرموز باشد (گراور ۲۵)

از اینکه پادشاه پرتغال، به این نامه پاسخی داده یا نداده واگر پاسخی داده است، بر چه منوال بوده، اطلاعی نداریم ولی ظاهراً این نامه شکایت آمیز سلغرشاه، اختلافات موجود میان مارتیم آفونسو و سلغرشاه را شدیدتر کرد و مارتیم آفونسو به نایب‌السلطنه پرتغال در هند پیشنهاد نمود سلغرشاه را به‌سبب مخالفت با مصالح دولت پرتغال زندانی کنند [۲۱۶] مورخان پرتغالی نوشته‌اند سلغرشاه را در این تاریخ به گوآ تبعید کردند [۲۱۷].

سلغرشاه از گوآ، و یا شاید پس از بازگشت از گوآ، چند نامه به پادشاه پرتغال نوشت که سه نامه از آنها در دست است. در یکی از آن سه نامه که به عربیست، سلغرشاه در بارهٔ اتهاماتی که به او نسبت داده و به سبب همانها، اورا به گوآ تبعید کرده

۲۱۶ــ کوری‌یا : جلد چهارم. مانوئل ص ۲۰۸ (خلاصه کتاب کوری‌یا) سلغرشاه در یکی از نامه‌های خود به پادشاه پرتغال نوشته است « ... بین من و مرنیفوش نزاع عظیمی رخ داد و علت آن، او بود . زیرا من ازاو مقرری لباس را که برای من از «بنکسال» مقرر شده بود ، برای لباس زمستانی و تابستانی خود درخواست کردم و هم برای تعمیر عمارت «کوت» از او یاری خواستم. هیچ به‌من نداد ، پس من نیز در مجلس خود به او پرخاش کردم .... » (آرشیو ملی لیسبون TT: D. O. 2 ــ ضمیمهٔ ۵۲) .

۲۱۷ــ ر. ك . به آندرادا : بخش سوم ، فصل ۸۱ و کوری‌یا : جلد چهارم ص ۲۷۵ــ۲۷۱ .

گراور شمارهٔ ۲۵– قسمتی از نامهٔ مستعرشاه (D.O. ۷۳)

بودند به تفصیل صحبت کرده و این است ترجمه آن‌نامه [۲۱۸] .

«هنگامی که به بندر گوآ رسیدیم از ورندور دان اشتیوه دگامه [۲۱۹] ، پرسیدیم به چه سبب وچه تقصیر مارا احضار کرده‌اند . پاسخ او این بود که تو به‌کار مملکت رسیدگی لازم نمی‌کنی و فرمان‌ها را مهر نمی‌کنی و به روی مرتیفوش [۲۲۰] خنجر کشیده‌ای و هنگامی که از بازرگانان قماش و جنسی میخری ،در پرداختن بهای آن‌مماطله ودفع‌الوقت می کنی

« پاسخ آن این است که کار مملکت دست من نیست هنگامی که‌در مصالح کشور اظهار نظر می کنم ودستوری‌می‌دهم ، کسی گوش نمی کند . علت آن این است که وزیر کاپیتان‌ها را با رشوه‌هائی که از آنان می گیرد [؟] بر من مسلط نموده‌است . پس‌هرچه وزیر بگوید گوش می کنند وهرچه من بگویم گوش نمی کنند . به‌این جهت‌دست کشیدم و به‌کار مملکت کاری ندارم.

« اما موضوع فرامین . هر فرمانی که به‌صلاح من وطبعاً به صلاح مملکت باشد من‌مهر می کنم وهرفرمان که وزیر درخانهٔ خود برای مصلحت خود بنویسد مهر نخواهم کرد ، چون‌صلاح من در آن نیست .

« اما موضوع مرتیفوش وداستان خنجر . هنگامی که مارا به گوآ احضار کردند ودر مجلس ورندور ، من ودان‌پدرو و

۲۱۸ـ این نامه توسط دوست دانشمندم آقای سید حسین مدرسی طباطبائی به فارسی برگردانده شده است .

۲۱۹ـ منظور دم استوانو داگاما Dom Estevao da Gama فرماندار کل هند Governador میباشد .

۲۲۰- Martim Afonso De Melo

مرتبفوش حاضر بودیم . درحضور ورندور ، مرتیفوش خود اقرار کرد که سلطان به روی من خنجر نکشید . خنجررا جزدردست الفرنندلیمه [۲۲۱] ندیدیم . دان پدرو هم به این موضوع شهادت می‌دهد .

« اما موضوع بازرگانان ومماطله درپول کالاها . برشما وهمهٔ پادشاهان روشن است که امور کشور دردست وزراء است واگر سلاطین چیزی وجنسی بخرند ، بدست آنان انجام می‌دهند. من پول چیزی را که میخرم ، می‌دهم . ولی وزیر برای آنکه مرا در چشم شما بد جلوه دهد وموجب تشنیع برمن شود ، در دادن آن به بازرگانان مماطله می کند پس ، این کار، کاراوست نه من پس من بی‌تقصیرم ، درهمهٔ موارد مزبور . آنچه برای جناب شماشرح دادم ، اراده کردم به حضورمبارك برسد ، اجازه داده نشد ومانع ، این بود » [۲۲۲] (گراور۲٦)

و درنامه دیگر که آن نیز به زبان عربیست ، ضمن اشاره به نیرنگهای اطرافیان احمدبن راشد وسوء رفتار مأموران پرتغالی هرموز ، به برکناری خویش ازسلطنت اعتراض نموده بود [۲۲۳] . (گراور ۲۷)

درسال ۹٤۷ هنگامی که سلغر شاه درگوآ بود، سفیری‌از جانب شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ – ۹۸٤ هـ . ق) به هرموز آمد که متأسفانه از نام او خبری نداریم. همینقدر میدانیم که او مأموریت‌داشت‌به گوآ نزد دم‌استوانوداگاما-Dom Estevão da

---

۲۲۱– Fernando De Lima

۲۲۲– آرشیو ملی لیسبون : TT: D. O. 84 (ضمیمهٔ ٥٤) .

۲۲۳– آرشیو ملی لیسبون TT: D. O.78

گراور شمارهٔ ۲٦ـ نامهٔ سلغرشاه (D.O. ۸٤)

گراور شمارهٔ ۲۷ـ نامهٔ سلغرشاه به پادشاه پرتغال (D. O. ۷۸)

Gama فرمانروای پرتغال درهند، برود، ودر بارهٔ جلب همکاری پرتغالیها برای استرداد بصره و بحرین مذاکره نماید.[۲۲۴]

مدت تبعید سلغر شاه به گوآ چندان بطول نینجامید و ظاهراً او دراواخر سال ۹۴۷ ویادر اوائل محرم ۹۴۸ بهرموز بازگشته است زیرامیدانیم او در محرم ۹۴۸ اختیار کلیه محصول ودرآمدهای هرموز را به پادشاه پرتغال بخشیده است[۲۲۵] این بخشش که بر اساس مساعی مارتیم آفونسو صورت گرفته بود به ظن قوی بهای آزادی سلغرشاه از تبعید بوده است

در باز گشت سلغرشاه به هرموز، حوادثی در هرموز روی داد که سرنوشت سلغر شاه را معین نمود.

این حوادث از این قرار بود که سلغرشاه از تند رویهای احمدبن راشد و محدودیتهائی که او برایش فراهم میساخت بجان آمده بود، بالاخره دستور بکشتن اوداد.[۲۲۶] مدارك موجود

۲۲۴ــ کاستان یدا ، کتاب نهم و کوری یا . جلد چهارم صفحات ۲۱۹ــ۲۲ و آندرادا، بخش سوم ، فصل ۸۱ .
این نویسندگان عموماً درکتابهای خودبجای اسم شاه طهماسب اشتباهاً نام شاه اسماعیل را ضبط کرده‌اند .

۲۲۵ــ اسناد خطی : D - O - 35 و D. O. 2 در آرشیو ملی لیسبون ونامه پنجاه وبکم درکتاب جواودوسوزا ، صفحات ۱۴۰ــ۱۳۶ (← ضمایم ۵۵ و ۵۲ و۵۳) وهمچنین درتاریخ آسیا تألیف دیوگودوکونو Da Asia de Diogo De Couto (جلد پنجم ، بخش دوم کتاب نهم ، فصل پنجم) . نصراله فلسفی درکتاب خود این موضوع را مربوط به سال ۹۴۹ دانسته و نیز نوشته است ، مارتیم دوآفونسو نایب السلطنه هندوستان بوده (ر.ك. به ص۲۳) واین هردو نکته اشتباه است .

۲۲۶ــ آرشیو ملی لیسبون : D. O. 2 (← ضمیمه ۵۲)

نشان میدهد که در این موقع، پرتغالیها، کسی را به‌نام رئیس رکن‌الدین برای اشغال مقام وزارت هرموز پیشنهاد کرده‌بودندولی سلغرشاه به‌عذر اینکه پدر رئیس‌رکن‌الدین و کسانش درزمان سلطنت نورانشاه (۹۲۸ - ۹۱۹ ه‍. ق)، در قلهات و حلفا بر ضد پرتغالیها شوریده و بسیاری از پرتغالیها را کشته بودند، [۲۲۷] پیشنهادمارتیم آفونسو را نپذیرفت

قتل احمدبن راشد و مخالفت سلغر شاه با وزارت رئیس رکن‌الدین. بار دیگر اختلافاتی میان سلغر شاه و مأموران پرتغالی‌پدید آورد، دراین احوال، لوئیش فالکانو Luis Falcão نیز بجای‌مارتیم آفونسو به‌فرماندهی‌هرموز منصوب گردید [۲۲۸] و طولی هم‌نکشید که سلغر شاه را مسموم کردند وپسرش [۲۲۹] تورانشاه‌پنجم جانشین او شد.

مقارن این احوال، والی شیراز هم به قصد تصرف هرموز سپاهی به آنجا فرستاده بود ومیان سپاهیان او و نیروی هرموز به فرماندهی پرتغالیها،زد و خوردی بوقوع پیوست ولی‌بالاخره کار به مصالحه انجامید. [۲۳۰]

دوران سلطنت مظفرالدین سلغر شاه دوم (۹۴۸ - ۹۴۰) دوران ضعف سلسله ملوك هرموز است و انحطاط این سلسله از زمان سلطنت این پادشاه آغاز میشود. زیرا سلغرشاه، سلطانی

۲۲۷ـ رئیس رکن‌الدین پسر رئیس شهاب‌الدین وزیر قلهات بود که درسال ۹۲۵ه‍.ق برضد پرتغالیها شوریدند (← ص۶۷ـ۶۵در این کتاب) .

۲۲۸ـ کوری‌یا: جلد چهارم ص۳۳۸ وآندرادا، بخش سوم، فصل۸۵

۲۲۹ـ همان مدارك و همان صفحات .

۲۳۰ـ دیوگودوکوتو : جلد پنجم ، کتاب دهم ، فصل یکم .

ضعیف‌النفس و بی کفایت بود ودر هشت سال سلطنتش فقط اسمی از پادشاهی داشت و قدرت و حکومت به همه جهت ، دردست وزیر شانزده هفده ساله او، احمدبن راشد بود و پس از کشتن احمدبن راشد هم، پرتغالیها اختیارات را از او گرفته بودند و او به خاطر حفظ عنوان سلطنت به هر گونه سلطه و خواهش پرتغالیها تن درمی‌داد چنانکه وقتی ازاو خواستند قصر شاهی را به سبب آنکه وبرای حصر سلطان پرتغال ر لازم میداشتند. واگذار کند تا خراب کنند پذیرفت واختیاردر آمد و گمرکات هرموز رانیز به پادشاه پرتغال بخشید وخود مقرری بگیر پرتغالیها شد [۲۳۱] و سرانجام هم به اوابقا نکرده مسمومش نمودند [۲۳۲]

طرز سلطنت سلغر شاه و احوال قلمرو هرموز در زمان سلطنت او را از نامهٔ D.O.77 که خود او به پادشاه پرتغال نوشته است بخوبی میتوان دریافت [۲۳۳]

فخرالدین تورانشاه پنجم(۹۷۱ - ۹۴۸)

فخرالدین تورانشاه پسرسلغرشاه دوم بود وچون سلغرشاه مسموم شد، مارتیم آفونسو و لوئیش فالکانو حکم سلطنت تورانشاه را از طرف نایب‌السلطنه هند به او ابلاغ کردند [۲۳٤]

(گراور ۲۸)

۲۳۱ـ نامه‌های TT: D. O. 2 و 38 در مجموعه چاپی «مدارك عربی برای تاریخ پرتغال» تالیف ژوانودوسوزا ، ص ۱٤۰ـ۱۳٦ (← ضمائم ۵۲ـ۵۳)

۲۳۲ـ کوریا . جلد چهارم صفحه ٤٠۲ـ٤۱۲

۲۳۳ـ رجوع کنید به ضمیمه شماره ٤۹ در پایان کتاب .

۲۳٤ـ آرشیو ملی لیسبون TT: D. O. 92 نامهٔ تورانشاه به پادشاه پرتغال (ضمیمهٔ ٥٤) .
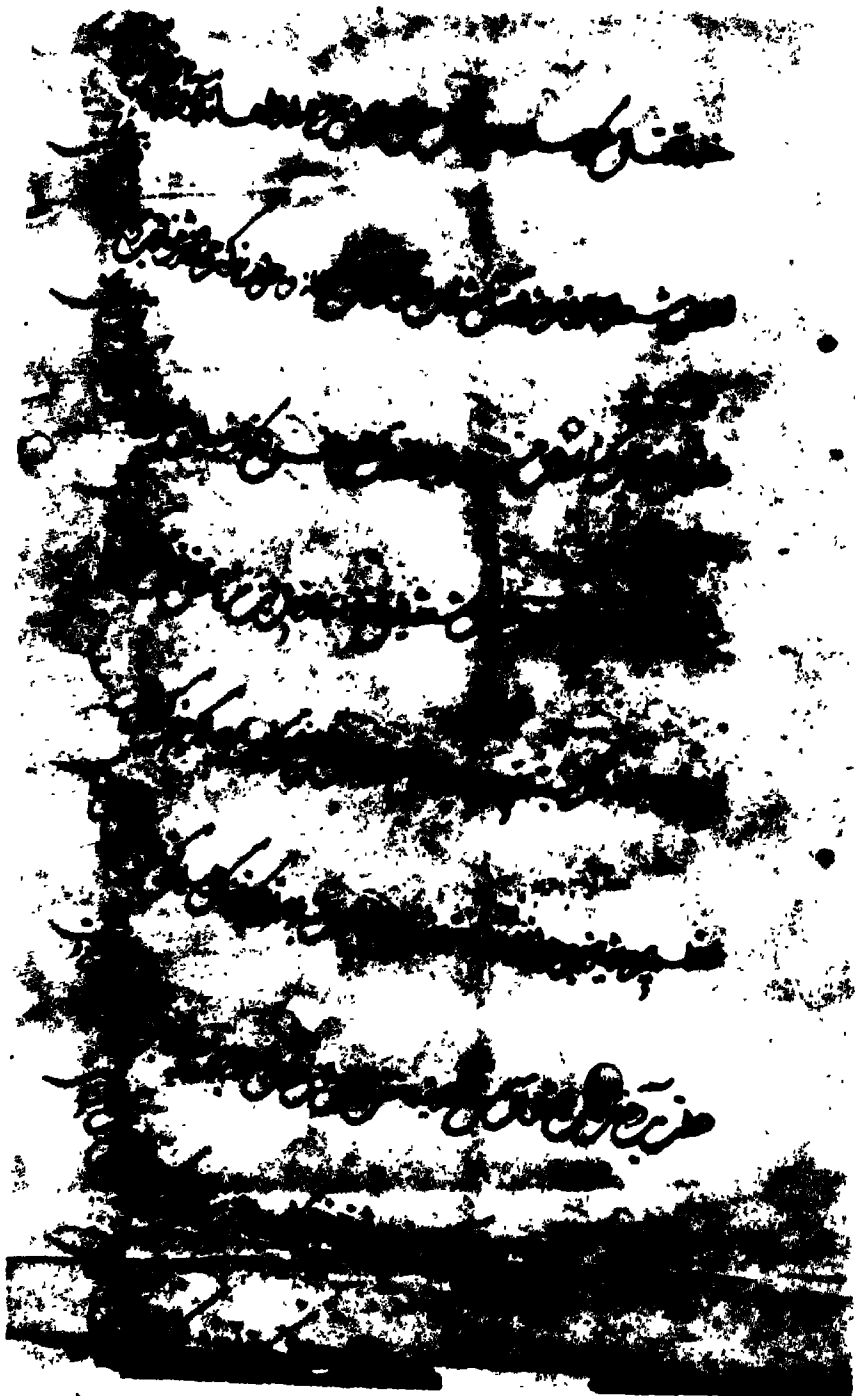
گراور شمارهٔ ۲۸ـ نامه فخرالدین تورانشاه به پادشاه پرتغال

کوری‌یا Correia ، بعدازشرح این وقایع،ازسوگندخوردن پادشاه جدید هرموز یاد کرده[۲۳۵] و مراد از این نکته احتمالا همان رسمی است که پس از برکناری و با مرگ هر پادشاهی، پادشاه جدید به گوآ می‌رفت ودر حضور نایب‌السلطنهٔ پرتغال سوگند وفاداری یاد می‌کرد وتعهدات اسلاف خود و مسئولیت حفظ مصالح دولت پرتغال‌را می‌پذیرفت.[۲۳۶]

مقارن‌این روزها، فرمانده پرتغالی هرموز ووالی شیرازهم که ابراهیم خان نام‌داشت،[۲۳۷] به دنبال زد و خوردی که‌میان آنها روی‌داده بود، سرگرم‌مذاکرهٔ صلح بودند[۲۳۸] ونورانشاه نیز که از گوآ به هرموز باز گشته بود در مذاکرات آنها شرکت جست.[۲۳۹]

ازاین‌سال تاسال۹۵۱، آگاهی‌های ما دربارهٔ اوضاع‌هرموز وپرتغالیها، مستند هرچندسندفارسی وپرتغالیست.

به موجب سند اول که نامه‌ایست از تورانشاه به پادشاه پرتغال، می‌دانیم چون تورانشاه به سلطنت رسید، وزارت‌هرموز به‌رئیس‌رکن‌الدین محمود پسررئیس شهاب‌الدین‌محول شد.[۲۴۰] (گراور۲۹)

به استناد دو نامه دیگر، به تاریخ های سه‌شنبه دوم رجب ۹۵۰ و سال ۹۵۱ که پسر رئیس شرف‌الدین‌آنها را به پدرخود

۲۳۵ـ سرزمین هند : جلد چهارم ، صفحات ۴۰۰ـ۳۹۹ (ماتوش ص ۲۰۸) .
۲۳۶ـ به‌ص ۱۰۴ این‌کتاب نیز نگاه کنید .
۲۳۷ـ ر . ك . به فارسنامهٔ ناصری ، گفتار یکم ، ص ۱۰۴ .
۲۳۸ـ ر.ك به ص ۱۲۳ درهمین کتاب
۲۳۹ـ دیوگودوکوتو : جلد پنجم ، بخش دوم ، کتاب دهم ، فصل یکم و ماتوش ص ۲۲۵
۲۴۰ـ TT: D. O. 92 درآرشیو ملی‌لیسبون (← ضمیمه ۵٤)
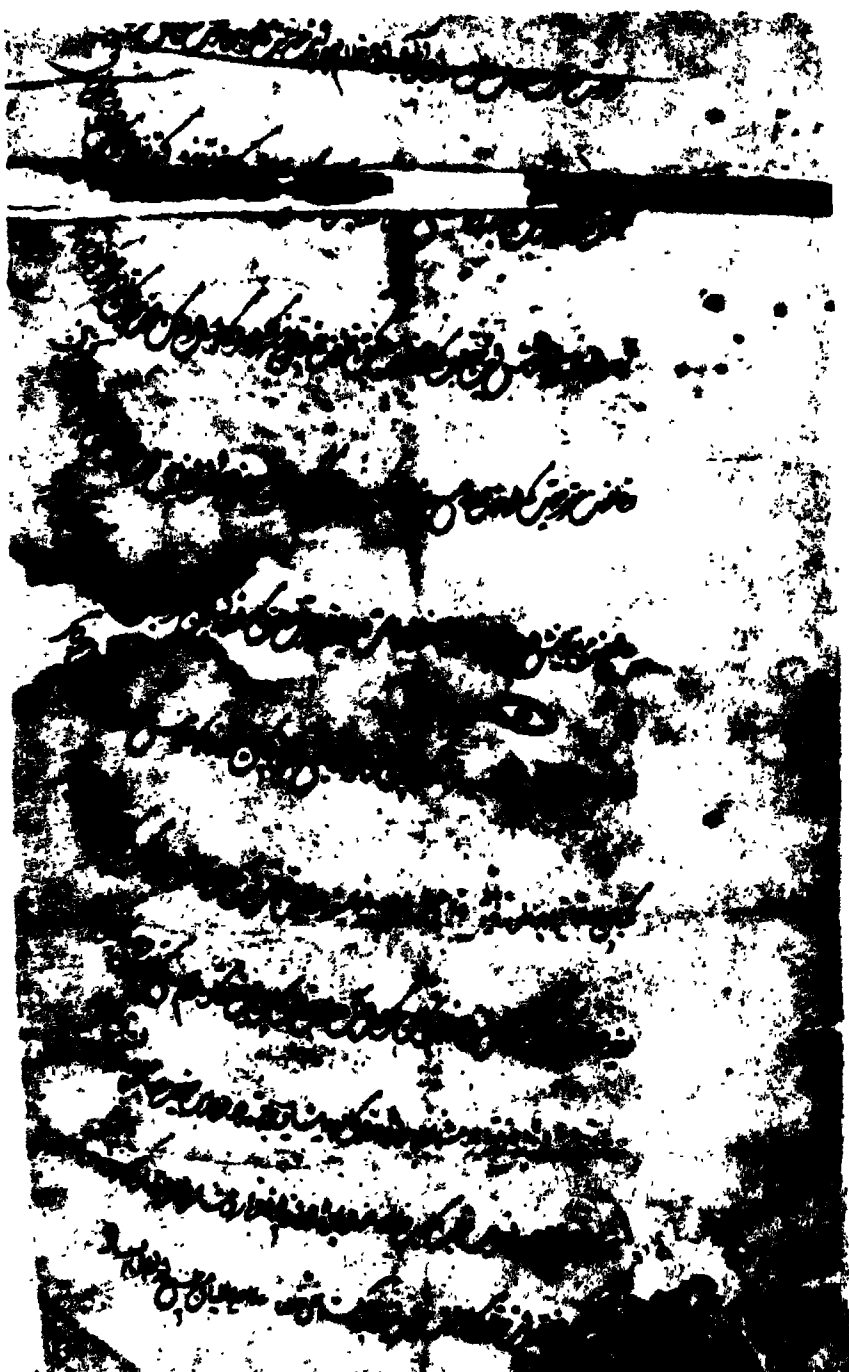
گراور شمارهٔ ۲۹ـ پایان‌نامه تورانشاه به‌پادشاه پرتغال

که از سال ۹۳٦ درلیسبون به حالت تبعید بسر میبرده، نوشته است ، [۲٤۱] میدانیم که تورانشاه از سال ۹۵۰ تا سال ۹۵۱ و شاید هم تا مدتی بعد[؟ !]، به صورت تبعید، در گوآ بوده است وفرماندار هند پرتغال باز گشت او را هر روز بدفع الوقت می گذرانیده است [۲٤۲] اما از علت تبعید تورانشاه وحوادثی که به تبعید وی منجر شده بود اطلاعی نداریم ، همینقدر میدانیم در غیاب او پسرش که کودکی خردسال بود . سلطنت می کرده است (گراور ۳۰)

از این مدارك نیز معلوم میشود در سال ۹۵۰ سلطان علاء که حکومت نواحی جنوبی فارس و سواحل خلیج از « سرحد شمیل تا نخیلات و موجان وجاسك تا مکران» به وی واگذار گردیده بود « با لشگری عظیم ، به قصد تصرف هرموز عازم «بیرونات» [۲٤۳] هرموز شده بود. [۲٤٤]

پسر رئیس شرف‌الدین در نامه های خود در چند موضع از خرابی وضع قلمرو هرموز و پریشانی مردم آنجا نیز مطالبی نوشته است که برای روشن شدن اوضاع آنروز های هرموز بی مناسبت نیست قسمتی از یکی از نامه‌های او رانقل کنیم

۲٤۱ـ آرشیو ملی‌لیسبون ، اسناد TT: D. O. 60 (← ضمیمه۲٦) و TT: D. O. 76 (← ضمیمه ۲۷) .

۲٤۲ـ نامهٔ TT: D. O. 76

۲٤۳ـ این اصطلاح که‌درچند سند دیگر نیز آمده، به قسمتی ازقلمرو هرموز اطلاق میشده که در ساحل شمالی خلیج فارس واقع بوده و مؤلف عالم‌آرای عباسی هم این اصطلاح را برای این قسمت از متعلقات هرموز بکار برده است . (ص ۹۸۰ و چند موضوع دیگر) .

۲٤٤ـ نامهٔ TT: D. O. 60 (← ضمیمه ۲٦) .

گراور شمارهٔ ۳۰ـ نامهٔ پسر رئیس شرف‌الدین

«قصهٔ این ملک بغایت مشکل است . امید
که حق تعالی رحمی بحال عجزه و مساکین نماید . رعایا
متفرق شده‌اند . بعضی خود را بجزیره هرموز می‌رسانند
و بعضی به گوشه ها[ی] دیگر می‌روند از بی غوری
اصحاب فرنگ و بی کسی ، این ملک خراب وضایع شده.
عجب ازعدالت سلطان پرتکال و کپتن مر هندوستان که
به عمران ملك نمی‌رسند وحال این ملك به اینجا رسیده
برعرب زیاد نزدیك شده است که ازدست برود ینی جر[۲۴۵]
مستولی شده و تمام برعرب ازدست برده ...»[۲۴۶] (گراور ۳۱)
مقارن این روزها (۹۵۱ = ۱۵٤۵) ، مدت مأموریت
نونو دا کونیا Nuno da Cunha فرماندار هند، پایان یافت ودم جو آ نو-
دو کاسترو D. João do Castro به عنوان نایب السلطنه عازم
هند[۲۴۷] گردید و اوقاعدةً بایستی در حدود ماه رجب ۹۵۲
(سپتامبر ۱۵٤۵) به گوآ رسیده باشد .[۲۴۸]

۲٤۵ــ مراد از ینی جریا ، ینی‌چری عمانیهاست .

۲٤۶ــ TT: D. O. 60 (← ضمیمهٔ ۲۶)

۲٤۷ــ مانوش : ص ۱۸۸

۲٤۸ــ دراین زمان ارتباط پرتغال باهندوخلیج فارس فقط از راه دریا بود وبه‌سبب دشواریهائی که در سفردریائی وجودداشت کشتی‌های پرتغالی درماههای مارس وآوریل (اوائل بهار) ازپرتغال به‌سوی هند وبالعکس حرکت می‌کردند وپنج تاهفت ماه در راه بودند ودر حدود ماه سپتامبر واکتبر (اوائل پائیز) به‌مقصد (گوآیالیسبون) می‌رسیدند (ر.ك به‌ترجمه فرانسوی «یك جهانگرد پرتغالی درایران ، درآغازسدهٔ هفدهم ، نیکلادو اورتارو بلو»
Vnvoyageur Portugais en Perse, au dèlwt du XVII, siècle Nicolau de Orta Rebelo
ترجمه ومقدمه کتاب به‌قلم جواکوئیم وری‌سیموسرانو Jouquim Verissimo Sorrano ترجمه به‌فرانسوی چاپ ۱۹۷۲ ، لیسبون ، صفحات ۱۹ و ۲۲ .

گراور شمارهٔ ۳۰ــ بقیهٔ نامهٔ پسر رئیس شرف‌الدین

کاسترو پس از ورود، وآشنائی به وضع متصرفات پرتغال دستوراتی برای رئیس نورالدین وکیل ایرانی[249] دولت پرتغال درهرموز، صادر کرد (۳۰ نوامبر ۱۵٤٦ برابر با ٦ شوال ۹۵۳) دستور کاسترو شامل نکات ومطالبی به منظور اصلاح وبهبود اوضاع هرموز بوده. دراین دستور، دربارهٔ تأمین حمل ونقل کالاهای بازرگانی، لغو برخی ازمالیاتها وعوارضی که منصفانه وازروی عدالت وضع نشده بود (مثل عوارض تجارت اسب)، آزادی فروش کلیه کالاها درتجارتخانه های هرموز، جلوگیری از ورود چهار پایان ومواشی به داخل شهر ومنطقه گمرکخانه، منع خرید وفروش کالاهای تجارتی بوسیلهٔ دلالان، وادارساختن پرتغالیهابه پرداخت آنچه به پادشاه هرموز بدهکاربوده‌اند، منع پادشاه هرموز ازمداخله دروظایف ومسئولیتهای مأموران پرتغالی، حفاظت اماکن پرتغالیها، تدارك نیازمندیهای پرتغالی-هائی که دربندر موغستان می‌بودند وبالاخره ایجاد تفاهم کامل میان پرتغالیها واهالی، تأکید شده بود.[250]

درهمین سال، کشتی‌های جنگی عثمانی ازراه کرانه‌های جنوبی عربستان به مسقط آمده آنجا را به توپ بستند. ولی موفق به تصرف آن شهرنشده وبازگشتند[251]

بدین ترتیب به سال ۹۵٦ می‌رسیم.

دراین سال نایب‌السلطنه هند، به‌دستور دم‌جوانو سوم‌پادشاه پرتغال، شخصی را به نام هنریك‌دوماسدو Henrique de Macedo به سفارت، به دربار شاه طهماسب فرستاد.

۲٤۹ـ پرتغالیها به این وکیلان Guazil میگفتند.
۲۵۰ـ ماتوش: ص ۱۹۰
۲۵۱ـ اقبال: مطالعاتی در باب بحرین و ....، ص ٦۸.

این سفیر موفق شد به دربار شاه طهماسب برود وازنامه‌ای که او به تاریخ ۲۳ اوت ۱۵۵۰ (۹ شعبان ۹۵۷) به کشیش برزو Barzeu ، ازتبریز نوشته ، معلوم میشود دراین تاریخ درتبریز بوده است [۲۵۲] اما وقوع حادثه‌ای ، روابط را تیره کرد وآن واقعه چنین بود که درهمین روزها که سفیر پرتغال دردربارشاه طهماسب بود ، زن مسلمانی از متنفذان هرموز کـه مورد توجه و احترام شاه طهماسب نیز بود ، به حضورشاه رسید واز پرتغالیهای مقیم هند شکایت کرد که درسفری که او به هندوستان رفته‌بود، پرتغالیها زن اورا به آئین مسیح در آورده‌اند ونیز مبالغی گزاف پول ازاو گرفته‌اند این خبر، آتش خشم شاه طهماسب متعصب را چنان برافروخت که به‌سفیر پرتغال گفت به فرماندار هرموز بنویسد بالفور رفع مزاحمت از تبعهٔ او بشود والا به‌هرموز لشکر خواهد کشید ونیزدستورداد تارفع شکایت مزبور نشده، سفیر پرتغال اجازه‌بازگشت ازایران رانخواهد داشت . نامهٔ مزبور به وسیله یکی ازهمراهان سفیر به هرموز فرستاده شد . پاسخ فرماندارهرموز حاکی ازاین بود که همسر مرد شاکی به‌میل و رضای خود به‌آئین مسیحیت گرویده و درحال حاضر هم در هرموز نیست بدین گونه آتش فتنه‌ای که درحال‌روشن‌شدن‌بود، خاموش شد وسفیر پرتغال اجازه‌یافت به هرموز باز گردد.[۲۵۳] ولی بهرحال کدورتی در خاطرشاه طهماسب باقی‌ماند.

درهمین‌اوان، ترکهای‌عثمانی‌هم که‌ازدیرباز‌چشم به هرموز وسواحل‌خلیج فارس‌داشتند، وتلاشهای آنها درسال۹۵۳ به‌جائی

۲۵۲ـ مانوش : ص ۲۰۲ .

۲۵۳ـ مانوش :ص ۲۰۲وگلبنکیان: ترجمهٔ‌سفرنامهٔ‌لاسردا، ص۲۷، مقدمه.

نرسیده بود، به فکر افتادند دامنهٔ نفوذ ومتصرفات خودرا از بصره فراتر کشیده‌با هرموز روابط بازرگانی دائر کنند. به‌این نظر با فرمانده پرتغالی قلعه هرموز دم مانوئل دولیما D. Ma uel de Lima که تازه به این مأموریت منصوب شده بود،[۲۵۴] ازدر دوستی و صلح درآمدند ولی‌درنهانی باحاکم و مباشر قطیف که از جانب سلطان هرموز درقطیف بودند، ساخته درآغاز پائیز سال ۹۵۷ آنجا را متصرف شدند. [۲۵۵] سلطان بصره که‌خود رامقابل باخطر حملهٔ عثمانیها یافت،از نایب‌السلطنه پرتغال درهند، استمداد طلبید وپرتغالیها یك کشتی به‌فرماندهی آنتونیودونورونیا Antonio de Noronha به‌بصره‌فرستادند.[۲۵۶] فرمانده پرتغالی دراین سفراز سلطان‌بصره اجازه گرفت‌قلعه‌ای دربصره بنا کنند.

شاه طهماسب که توسعهٔ نفوذ ترکها را به زیان مصالح ایران وبودن‌پرتغالیهارا درهرموز بهتراز نفوذ عثمانیهامی‌دانست، باپرتغالیها گرم گرفت،[۲۵۷] وباآنها برای بیرون کردن ترکهااز خلیج‌فارس‌متحدشد. بدینگونه پرتغالیها وایرانیها متفقاً به‌قطیف حمله‌برده‌ترکهارااز آنجابیرون‌وقلعه‌قطیف‌راویران کردند.[۲۵۸] این‌بارنیز، ترکها ازاقدامات خودنتیجه‌ای بدست نیاوردند.

۲۵۴ـ کوری‌یا : جلد چهارم ص ۶۲۲ .
۲۵۵ـ همان مدرك و همان صفحه و نیز فلسفی : ص ۲۳ .
۲۵۶ـ آندرادا : بخش چهارم ، فصل ۱۱۸ ـ کوتو : جلد ششم ، بخش‌دوم، کتاب نهم، فصل چهارم . فلسفی به‌استناد منبعی دیگر (؟) نوشته است پرتغالیها ۱۹ کشتی به بصره فرستاده بودند (ص۲۳) .
۲۵۷ـ گلبنکیان : ص ۲۸ـ۲۷ .
۲۵۸ـ کوتو : جلد ششم ، بخش دوم ، کتاب نهم .

اندکی پس از این رویدادها ، سفیرانی از جانب پادشاه پرتغال برای کسب اجازه تجارت وبرقراری روابط بازرگانی ، به ایران آمدند وبنابگفته مؤلفان عالم‌آرای عباسی وفارسنامهٔ ناصری،وبانیل مقصود بار شدند . [259]

درماه رمضان سال ۹۶۰ . ترکها نیروئی به‌فرماندهی پیری‌ـ پاشا درياسالار مصر ، به خلیج فارس فرستادند [260] و بندر مسقط را محاصره کردند وپس از ۱۸ روز آنجارا تصرف نموده سپس عازم هرموز شدند [261] ولی‌چون موفق به تصرف هرموز نگردیدند، قسمتی‌ازشهررا آتش‌زده به جزیره قشم رفتندوآنجا را غارت کردند [262]

این اوضاع موجب شد فرمانده پرتغالی هرموز ازگوآ ، کمك طلبید. نایب‌السلطنه هند نیز یك گروه بزرگ ناوگان برای دفاع‌ازهرموز به خلیج فارس فرستاد ولی‌هنگامی‌ناوگان پرتغال به هرموزرسیدند که پیری‌پاشا به بصره رسیده بود واز آنجا عازم اسلامبول بود. [263]

باردیگر سلطان عثمانی سپاهی‌با ۱۵ کشتی، به فرماندهی مرادپاشا به خلیج فارس فرستاد و جنگ بسیار سختی میان نیروی مراد پاشا وپرتغالیها درسواحل‌ایران روی داد . [264] در

۲۵۹ـ عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۰۰ شمسی، ص ۱۱۶ وفارسنامهٔ ناصری : جلد یکم ، ص ۱۰۷ .
۲۶۰ـ فلسفی : ص ۲۴ و اقبال : ص ٦٨ .
۲٦۱ـ کوتو : جلد ششم ، بخش دوم ، کتاب دهم ، فصول ۱و۲ . و اقبال : همان صفحه .
۲٦۲ـ اقبال : همان صفحه و کوتو : جلد ششم ، بخش دوم ، کتاب دهم ، فصل چهارم .
۲٦۳ـ کوتو : جلد ششم ، بخش دوم ، فصلهای ۵ و ٦ و ۱۰ .
۲٦٤ـ همان مدرك ، همان مواضع ، فصل ۱۳ .

این موقع برنالدیم دوسوزا Bernaldim de Sousa به فرماندهی استحکامات هرموز منصوب شده بود و او توانست ترکها را شکست داده ومجبور به عقب نشینی نماید [265]

باوجود شکست متوالی، عثمانیها از نیات خود نسبت به خلیج فارس وسواحل آن دست برنداشتند و سال بعد یعنی در محرم سال ۹۶۱ نیروی دیگر آنها به فرماندهی سیدی‌علی، از راه حلب و موصل و بغداد، به بصره رسید و میان سپاهیان سیدی‌علی و پرتغالیها نبرد خونینی روی داد(۲۶ رمضان) وفرناندر دومنزش Fernandez de Menezes فرمانده نیروی دریائی پرتغال درجزیره هرموز، آنهارا بکلی سر کوب و تارومار کرد وسیدی‌علی به هند گریخت. بدین ترتیب سلطه پرتغالیها در خلیج فارس مسلم و دست امیال عثمانیها از آنجا کوتاه گردید

این جنگ که یکی از بزرگترین وقایع تاریخی خلیج فارس ومهمترین جنگهای بحری تاریخ پرتغال است،[266] به‌وسیله شاعر پرتغال، کاموئنز Camoês (۱۵۸۰-۱۵۲۴)، درحماسهٔ ملی پرتغال به‌نام «پرتغالیها» do Luisiad با آب و تاب تمام ضبط شده است

ازاین‌پس، تاپایان سلطنت توران شاه که بنا به ضبط قاضی احمد غفاری قزوینی درروزشنبه دهم‌ذی‌قعدهٔ ۹۷۱ «به‌اجل طبیعی در گذشت»[267]، اطلاعات کافی دربارهٔ وضع هرموز نداریم، جز اینکه درسال ۹۶۹، جلال‌الدین مرادشاه وزیرایرانی جزیره بحرین با داعیه استقلال برضد پرتغالیهاشوریدوقلعهٔ آنهارا خراب کرد.[268]

۲۶۵ـ همان مدرک ، همان مواضع ، فصل ۲۰ .
۲۶۶ـ اقبال : ص ۷۰ .
۲۶۷ـ جهان آرا تهران ، ۱۳۴۳ خورشیدی ، ص ۱۹۲ .
۲۶۸ـ اقبال : ص ۷۰ .

ـمت در میان کردها

نویسنده

حسن جاف

(دکترا در فرهنگ و تمدن اسلامی)

نوشته : حسن جاف
(دکتر در فرهنگ و تمدن اسلامی)
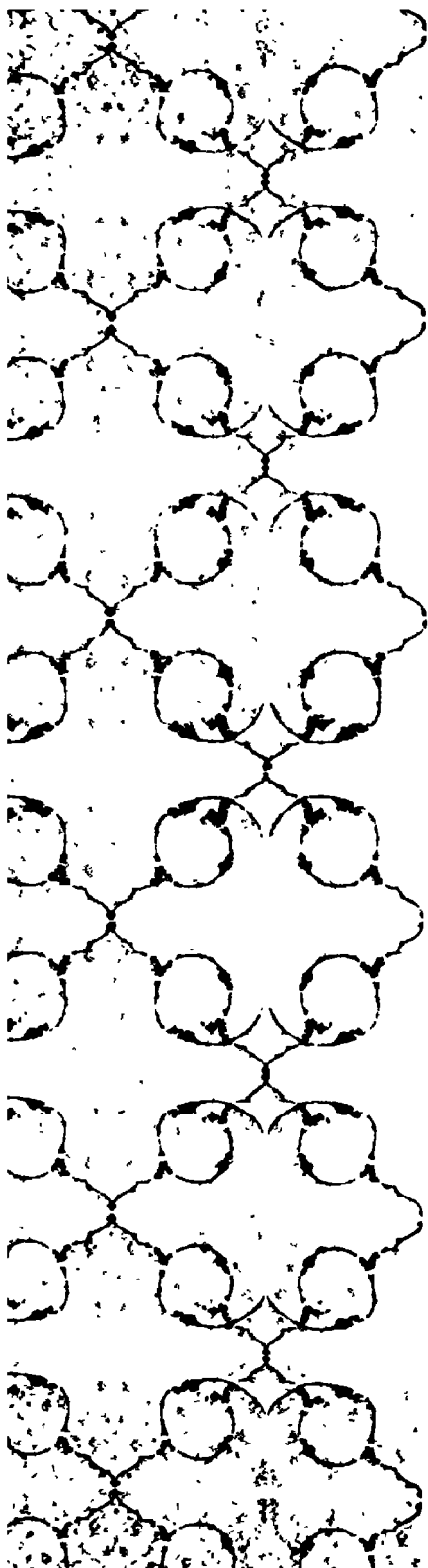
طریقت در میان کردها

آنچه مسلم است کردان یکی ازشاخه‌های مشهورنژاد آریائی هستند که محققان درمورد آریائی بودن آنها شك ندارند[1].

کردها درهرجایی زیسته، پیوندهای گوناگونی آنان راباسایرشاخه‌های نژاد ایرانی مربوط ساخته است. یکی ازاین پیوندها وعلایق استواردین مبین اسلام است. کردان مانند سایرایرانیان وابستگی شدیدی به آئین اسلام بویژه مسلك تصوف داشته‌اند وهمواره مناطق کردنشین صحنه انتشار یکی ازطرق متصوفه بوده‌است. ما دراین مختصر مطالبی دربارهٔ طریقت قادریه ونقشبندیه که بیشتر کردها ازیکی ازاین دوطریقت پیروی میکنند ذکر خواهیم کرد.

۱– برای آگاهی بیشتر درمورد نژادکردها و آریائی بودن آنها ، به کتابهای ذیل مراجعه شود:

The Case of Kurdistan against Turks . By - Soane Philadelfia - 1930 - P. 20

Encycl - Bratanica - Yol 13 - London - 1968 - P. 510 - 519

ریشهٔ نژادی کرد–احسان نوری‌پاشا – تهران ۱۳۳۲– صفحه ۵ تا ۵۰

کرد وپیوستگی نژادی وتاریخی‌او– مرحوم رشید یاسمی–چاپخانهٔ تابان–بت–ص ۳ تا ۵۸ .

افرادزیادی که درمناطق کردنشین به‌تصوف علاقمندند پیرویکی‌ازاین دوطریقت میباشند. اما این نکته نیزقابل توجیه است که بجز تعدادی از مشایخ‌این دوطریقت،دیگران که‌خودرا پیرو این‌دوطریقت میدانند ازاساس وبنیان تصوف‌بوئی نبرده‌اند واصولا ازاهداف عالی عرفان و تصوف که نیل بسعادت ابدی و اتکا بنفس وتزکیه باطن و ریاضت کشیدن و فقر است بدورند.

بنیان‌گذار طریقت قادریه، زاهدمشهور شیخ عبدالقادر گیلانی‌است درباره اصل ونسب وی روایات مختلف موجود است‌که ذکر همه آنها از گنجایش این مقال خارج است ولی تذکر آن را بصورت خلاصه ضروری میدانیم.

اوشیخ محی‌الدین عبدالقادر مکنی بابی‌محمد علوی حسنی میباشد درسال ٤٧١ هجری بدنیا آمده و درسال ٥٦١ هجری زندگی را بدرود گفت. وی ازبزرگان اولیای اهل‌بیت واز اعاظم سادات حسینیه و ازاحفاد عبدالله‌محض‌بن‌حسن‌مثنی‌بن‌امام‌المسلمین‌حسن‌بن‌امیرالمومنین‌علی‌المرتضی رضوان‌الله علیهم اجمعین[۲]، میباشد.

شیخ‌عبدالحق دهلوی متولد ۹۵۸ هجری ومتوفی سال ۱۰۵۲ هجری‌در مورد شیخ‌عبدالقادر گیلانی‌میگوید. تولد شریف‌آنحضرت سنهٔ سبعین و بروایتی احدی وسبعین واربعمائه ذکر شده ومدت ٤۰ سال ازعمر خود را به ارشاد خلق بسربرده است. ۹۰ سال عمر کرده، وفات وی در سال ٥٦١ هجری بوده است. در دانش وعلم مرجع علمای کشورهای اسلامی‌بشمار

۲ـ تاریخ الکامل: ابن‌الاثیر، بیروت، ۱۹۶۶ جلد۱۱، ص۱٤۱ . شذرات‌الذهب عبدالحی‌بن‌العمادالحنبلی، جلد ٤ ، قاهره ۱۳۵۱ ، ص ۱۹۸

میرفت(حتی فاق الکل فی الکل وصار مرجع الجمیع فی الجمیع) [۳]

حافظ بن کثیر الدمشقی در مورد نسب وی میگوید: «شیخ عبدالقادر الجیلی بن ابی صالح محمد الجیلی درسال ۴۷۰ هجری بدنیا آمده، علم حدیث وفقه را از ابی‌سعید مخزومی حنبلی آموخت. نامبرده مدرسه‌ای برای تدریس علوم دینی ساخته بود که آنرا بمنظور ارشاد وتعلیم خلق وطلاب علم به شیخ عبدالقادر گیلانی واگذار کرد. شیخ عبدالقادر مردی بود پرهیزکار وساده وازاهل کرامات ومکاشفات که درسن ۹۰ سالگی درگذشت و درهمان مدرسه‌ای که بتدریس میپرداخت، دفن گردید. نسب وی به امام حسن بن علی رضی‌الله عنهامیرسد[٤]. کسانیکه درمورد شیخ عبدالقادر تحقیق نموده‌اند به این نتیجه‌رسیده‌اند که شیخ پیر صحبت او شیخ حماد دباس وپیر خرقه‌اوابوسعید مخرومی‌است، ونسبت حرفه اوبشیخ معروف کرخی و امام علی‌الرضا منتهی میگردد.[۵]

عبدالقادر گیلانی ازمشاهیر علما واکابر عرفای اسلامی بشمار میرود ایرانی‌الاصل‌وازاهل گیلان شمال ایران یا گیلان کرمانشاهان است[٦]. دراین مورد درذیل کتاب‌النجوم‌الزاهره آمده: «الجیلی نسبت الی جیلان و هواسم لبلاد کثیره من وراء طبرستان.[۷]

۳ــ اخبارالاخیار: عبدالحق الدهلوی، لاهور، ب ـ ت ص۱۵ــ۱۶

٤ــ تاریخ ابن الفداء الحافظ بن کثیر الدمشقی جلد۱۲ ببروت، ۱۹٦٦ ص۳۰۲

۵ــ حسنات العارفین محمد داراشکوه ــ بامقدمه وتصحیحات مخدوم رهین، تهران، ۱۳۵۲ ش.ق ص۱۰۰ همچنین ر.ك: تاریخ جامع شیخ عبدالقادر الگیلانی، هاشم الاعظمی، بغداد ۱۹۷۱ میلادی، ص٤۳

٦ــ ایرانشهر ــ جلد اول ــ ص٦۰۵

۷ــ النجوم الزاهره: ابن تغری بردی جلد۵ قاهره ۱۱٤۹ هجری، ص ۳۷۱.

گیلان ،طبرستان، امروز یکی از استانهای معروف ایران ومرکز آن، شهررشت است. بدین ترتیب شیخ عبدالقادر، ایرانی وازاهل گیلان بوده‌است.[۸]

شیخ عبدالقادر، مذهب حنبلی داشته وموافق برمذهب شافعی واحمدبن‌حنبل فتوی میداد. کرامات بیشماری ازاوحکایت کرده‌اند.[۹]

شاکرالکتبی چندموعظه از شیخ روایت کرده که ذکر آن دراینجا خالی ازفایده نیست.

الدنیا اشغال والاخرة اهوال والعبدفیمابین الاشغال والاهوال حتی استقر قراره اماالی الجنه و اماالی النار. فتشت عن الاعمال کلهافما و جدت فیها افضل من اطعام الطعام اودلو ان الدنیا بیدی فاطعمها الجیاع[۱۰] ازشیخ آثاری درفقه وتصوف بجا مانده‌است که‌عبارتند ازفتوح الغیب،غنیة الطالبین،الفتح الربانی بشائرالخیرات، المواهب الرحمانیه و الفتوحات الربانیه ، یواقیت الحکم . جلاء الخاطر ، سرالاسرار فی التصوف، تفسیرالقرآن الکریم.[۱۱]

طریقت نقشبندیه‌را شیخ بهاءالدین محمد نقشبند، بنیان گذاری نمود اوبسال ۷۱۷ هجری دردهکده‌ای نزدیك به‌بخارا که قبلا به« کوشك‌هندوان» معروف بود، تولد یافت و درسال ۷۹۱ در باودین بخارا درگذشته است[۱۲] نسب اوبشرح زیراست :

خواجه‌بهاءالدین سید محمدصالح بن سیدنصرالدین، بن‌سید میرقاسم ، بن سیدمحمد بن سید جعفربن سید موسی بن سید شمس‌الدین، بن‌سید امام

۸ــ برخی ازتذکره نویسان براین عقیده‌اند که جیل قریه‌ای است نزدیك بغداد.

۹ــ پیرگیلان ــ باهتمام محمود محمدی قادری، سنندج، ۱۳۷٥ هجری،ص٤

۱۰ــ فوات الوفیات: شاکرالکتبی،قاهره، ۱۹٥۱ میلادی،جلد۲،ص٦۲٤

۱۱ــ تاریخ جامع شیخ عبدالقادرالگیلانی،ص٥۱

۱۲ــ تاریخ السلیمانیه : محمد امین زکی، ترجمهٔ ملاجمیل روزبیانی،بغداد ص۲۱٥

خواجه بخارا بن سیدموسی الکاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمدالباقر بن الامام زین العابدین بن الامام سیدالشهداء حسین بن امیرالمومنین علی صلوات الله علیهم اجمعین.[۱۳]

خواجه مردی زاهد و ساده بود، طبق سرگذشت وی اموالش به حصیری کهنه و کوزه‌ای شکسته منحصر بود ....

نان روزانه را از راه حرفه خویش کسب می کرده و معتقد بوده که صوفی مجاز نیست خدمه وبنده داشته باشد چنانکه گفتیم این سلسله به نام بهاءالدین نقشبند موسوم گردیده است ولی سلسله مزبور ظاهراً درقرن دوم هجری نیز وجود داشته است [۱٤]

طریقت نقشبندیه در دورانهای مختلف از ایالت چینی هانسو گرفته تا قازان واستانبول وبویژه آسیای میانه وایران وآذربایجان انتشار یافت .[۱٥] مولانا خالدنقشبندی مروج طریقت نقشبندیه بشمار میرود . ناگفته نماند که طریقت نقشبندیه ، قبل از مولاناخالد در کردستان رواج داشته است .[۱٦] در این مورد سیدعبدالصمد توداری میگوید « طریقت نقشبندیه از قدیم در کردستان وجود داشته و مولانا خالد نخستین کسی نیست که این طریقت

۱۳ــ رشحات عین الحیاه : علی بن حسین الکاشفی الهروی، لکنهو هندوستان، ۱۸۷۹، ص۵۳ــ۵٤.

نفحات الانس: عبدالرحمن الجامی نسخه خطی، ص٤٤۷ نقشبندونقشبندیه: چاپخانه توانا بندرپهلوی، ۱۳٤٦ شمسی ص۱۲۲ــ۱۲۵

۱٤ــ تاریخ السلیمانیه: ص۲۱۷

۱٥ــ اسلام درایران : ایلیاولویچ پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۱ ص۳٦٦.

۱٦ــ برای آگاهی بیشتر درمورد مشایخ طریقت نقشبندیه بکتاب الانوارالقدسیه فی مناقب الساده النقشبندیه: محمد محمدالرخاوی، قاهره ۱۳٤٤هـ. ق. مراجعه شود.

را در کردستان انتشار داده است.[۱۷]

در رأس طریقت شخصی وجود دارد که به شیخ، پیر ومرشد معروف است. این شیخ دلیل ومرشد مریدان است و هرمریدی باید سلسله طریقت وشیخی که او را در خداشناسی یاری میجوید، بشناسد.[۱۸]

بعدازآنکه مرید درمحضرشیخ اعلام پشیمانی و توبه از گناهان خود کرد، طریقت را بوسیله دلیل فرا میگیرد واگر در بجا آوردن تعالیم و احکام و دستورات مربوط به طریقت کوتاهی نکرد واستعدادی دراین‌مورد ازخود نشان‌داد بمرتبه«خلیفه» خواهد رسید خلیفه بمعنای قائم‌مقام شیخ میباشد. شخصی که‌خلیفه‌میشود، میتوانداحکام و تعالیم طریقت‌رابه‌مریدان تلقین کند و اگرشخصی مدت زیادی درمقام خلیفه ماند وکراماتی ازخود بروز دهد بمقام شیخی میرسد و دلیل کامل شناخته میشود بدینطریق هرشیخی با اجازه شیخ قبلی بمقام رهبری میرسد ومشایخ این دوطریقت حلقهٔ اجازه طریقت را به ابوبکر صدیق وامام علی (رضی) میرسانند[۱۹].

درمناطق کرد نشین به پیروان طریقت نقشبندیه، صوفی میگویند و پیروان طریقت قادریه‌را، درویش مینامند. درویش یا صوفی شدن منحصر بجنس مردان‌نیست زیرا زنان نیزمیتوانند اجازه طریقت را ازشیخ بگیرند مشروط برآنکه خلیفه ومرشد آنان زن باشد.

مدرسه یا مکانی که شیخ آنرا مرکز خود میسازد، تکیه یا خانقاه

۱۷ــ چمکیلی میژوی هه ورامان ومریوان، ترجمه محمد ملاکریم، چاپخانه سلمان اعظمی‌بغداد ۱۹۷۲، ص۶۰.

18— Shoter Encycl. I - P. 74

۱۹ــ کرد ترك‌وعرب: س.ج ادموندز، ترجمه جرجیس‌فتح‌الله ــبیروت‌ص۶٤

میگویند . این مکان محل تجمع صوفیان و درویشان است که درآنجا به ریاضتهای نفسانی و اشتغالات طریقتی بالخاصه «ذکر» می‌پردازند .[۲۰] مرید پس از مدتی کمابیش دراز آزمایش ، به جرگه اخوت درویشان راه یافته ، پذیرفته می‌شد[۲۱] و دراین موقع شیخ به مرید خرقه می‌پوشانید . «خرقه» کلمه‌ای است عربی بمعنی «پوشاک سوراخ سوراخ» «ژنده پاره پاره» ازخرق که یکی ازمعانی آن سوراخ کردن ودریدن است، گرفته شده است. صوفی می‌بایست این خرقه را مادام العمر برتن داشته باشد . درویش پس‌از خرقه پوشی «حجره‌ای» در خانقاه می‌داشت و رابطهٔ وی باشیخ و مربی‌اش درهمه مدت زندگی باقی وبرقرار بود تا گفته نماند رسم خرقه پوشاندن بوسیلهٔ شیوخ طریقت درمناطق کرد نشین کامیاب شده است .

مریدان طریقت قادریه ونقشبندیه اراده خویش را نادیده انگاشته ، مطیع خواست شیخ و مرشدخود می‌شده ، شیخ‌را دربرابرخویشتن گونه‌ای از جانشین خدا می‌دانسته ، مریدان درمحضر شیخ به گناهان اعتراف و در برابر او «توبه» می کردند

صوفی یادرویش ذکر نام‌خدا رابه‌این صورت مبتنی برقرآن میدانسته

۲۰ــ برای اطلاع بیشتردرمورد مراکز تصوف بکتاب: علم‌وتمدن دراسلام: تألیف سیدحسین‌نصر. ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۰ ص ۷۸ــ۷۹ مراجعه فرمایند.

۲۱ــ درجرگه اخوت درویش که مولانا جلال‌الدین رومی شاعرنامی‌ایرانی‌تأسیس کرده بود، آزمایش مرید، یک‌هزارویک روز به درازا می‌کشید. ازاین مدت مرید ۴۰ روز شغل مهتری اسبان‌خانقاه را انجام می‌داد، ۴۰ روز مزبله ومستراح‌را پاک می کرد، ۴۰ روزآبکشی می‌کرد، ۴۵ روز حیاط را جاروب می کرد ۴۰ روز هیزم می کشید و ۴۰ روز آشپزی می کرد. هدف‌ازانجام‌کارهای سخت‌وپست این‌بوده که غرورمرید درهم بشکند ومیزان اطاعت وآمادگی‌او دراجرای اوامرشیخ موردآزمایش قرارگیرد ر.ک: اسلام درایران ص۴۴۳.

«قل‌الله» ۲۲ بگو الله و ایهاالذین آمنوا ذکراً کثیراً و سجوه بکرةً واصیلاً[۲۳].

یعنی ای مومنان ، خداوند را بسیار یاد کنید . بامداد و شبانگاه تسبیحش کنید.

ذکر بردو گونه بوده، یکی«ذکر جلی» بمعنای آشکار و دیگر«ذکر خفی» . میان متصوفین طرائق مختلف مباحثات پرشوری‌درگرفته که‌آیا فقط ذکر خفی در خاموشی‌با توجه جایز است یا ذکر «جلی»با سرایش و موسیقی «سماع» ورقص و حال نیز مجاز است.

پیروان طریقت قادریه مراسم خود را جلیاً و با حضور عده زیادی از مشاهدین انجام میدهند . اتباع این طریقت، وصول بحق و درك حقیقت و صفای روح را در قیل وقال و سماع و جنبش ورقص میدانند وعقیده‌دارند لذت جسم موجب شادمانی روح میشود . بهمین دلیل در مجالس خود با حضور مرشد دف میزنند و باآهنگ مخصوصی سر و گردن خود را ابتدا آهسته و بتدریج سربعتر حرکت میدهند وتا آخرین سرعت توانائی این عمل را تکرار میکنند و این گفتار و حرکات را «ذکر» یعنی یاد خدا میگویند و بعد از آنکه چندین ساعت به این وضع ادامه دادند «حال» پیدا میکنند . حال بمعنای لغوی«وضع و حالت» و اصطلاحاً بمعنی‌سرور و شعف عرفانی است و یکی از معانی آن از حول یعنی دگرگون شدن و مبدل گشتن‌است[۲٤]. درویش دراین‌مرحلهٔ بیخودی که‌گویا از بادهٔ وحدت

۲۲- قرآن سوره٦٠-آیه٦۱

۲۳- قرآن سوره ۳۳ آیه ٤۱ و ٤۲

۲٤- اسلام درایران ص۳٤٤

سرمست شده انواع و اقسام رفتار خارق‌العاده از خود نشان میدهد سیخ و خنجر به گلو و شکم و چانه و زبان فرو میکند و این حرکات واقعاً هراس آور و عجیب است مینورسکی در این مورد مینویسد دوست من د. د. ملیانیف یکی از این شوخ قادریه را دیده. پیروان وی بعد از آنکه بمرحلهٔ «حال» رسیدند. شروع بپریدن وبدور خود چرخیدن وسر بدیوار کوبیدن کردند و این منظره بحدی باعث آن شده که یکی از اروپائیان همراه ما از شیخ استدعا نماید که پیروان خود را آرام کند[۲۵]

پیروان طریقت نقشبندیه، عرفان و وصول بحق را درتفکر و سکوت میدانند و از غزل و قول و رقص و جنبش پرهیز میکنند ومعتقدند «تفکر ساعة خیر من عبادة الف سنة».

هنگام تجمع در اطراف مراد خود حلقه میزنند، چشمها را می‌بندند ومدتی درفکر فرو میروند و این حالت را «رابطه» مینامند مراد، هرکسی را که جهت ارشاد برگزیده بود انتخاب کرده و دوزانو در مقابل او می‌نشیند و با نگاه به چشم وی بتلقین روحی او می‌پردازد این عمل را «توجه» میگویند. هر اندازه روح کسی که ارشاد میشود مستعدتر باشد توجه مراد بیشتر تأثیر میکند چنانچه گاهی منجر بمرحله غشیدن او میشود. این وضع موسوم به «حال» و یا «جذبه» است و باید اینقدر تکرار شود تا مرید بصفای باطنی برسد و از توجه بی‌نیاز گردد

در پایان این مجالس، همیشه یکی از مریدان که از دیگران برتر و موسوم بخلیفه است، شروع بتسبیح وتهلیل نموده و از ارواح بزرگان و

۲۵ـ الاکراد ملاحظات وانطباعات: تألیف مینورسکی ترجمه معروف خزنه‌دار، بغداد، ۱۹۶۸ میلادی ص ۵۲.

پیشوایان استمداد مغفرت میجوید . کردها از دیر زمان اعتقاد بقول و فعل مشایخ دارند و برای مشایخ طریقت کرامات و احترامات زیاد قائلند و غالباً بدون مشورت وصلاحدید آنها دست بکاری نمیزنند.[۲۶]

این دوطریقت که در میان کردها رواج دارد ، سهم بسزائی در کاهش دادن روح خشونت آمیز کردهای ایلاتی و روستائی که از نعمت سواد محرومند ، داشته است .

۲۶ــ سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی: تألیف رضا علی دیوان بیگی، تهران-۱۳۵۱، ص۵۵ همچنین ر.ك : کرد وپیوستگی نژادی وتاریخی او ص۱۲۳.

ضمایم

کتابهای رسیده
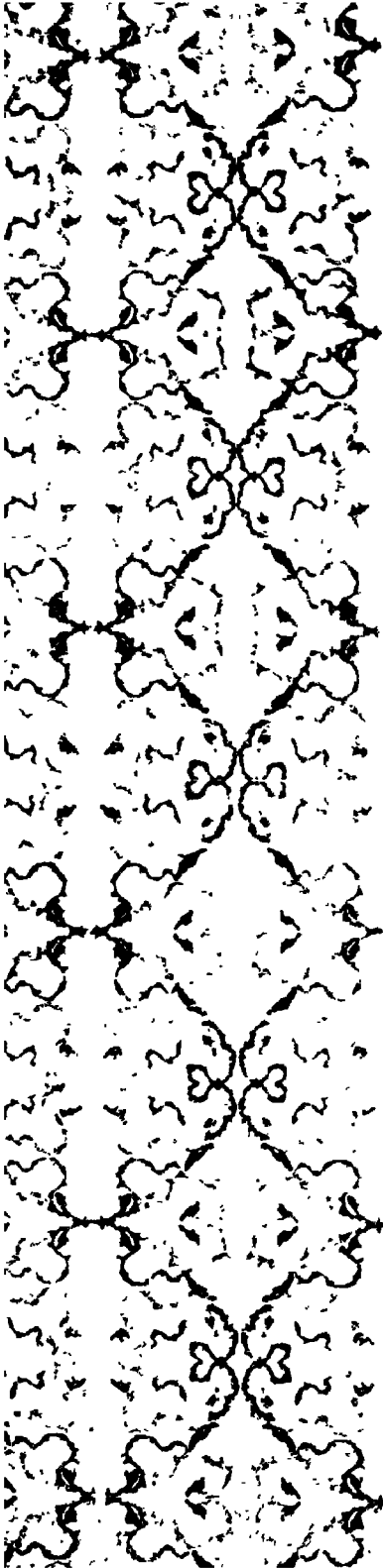
-۱-

سه‌گفتار درباره آریائیان

ترجمه مسعود رجب‌نیا ـ از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان
۱۲۰ صفحه ـ ۱۳۵۳

نخستین گفتار که ترجمه شده است تاریخچه تحقیقات در مسأله هند و اروپائی نوشته ج ـ پ ـ مالوری J P Malori استاد دانشگاه لوس‌انجلس در ایالت کالیفرنیای آمریکا میباشد. در این گفتار. نویسنده ابتدا شرح کوتاهی از تاریخ زبانشناسی، از یونانیان باستان و اهمیتی که آنان به زبان خود میدادند، از دانشمندان قرون وسطی که بیشتر مطالعات خود را مصروف زبان لاتینی میکردند. یاد نموده و به قرن هیجدهم و پیدا شدن شواهدی برای زندگی مردم هند و اروپائی می‌پردازد. نویسنده در مقاله خود از پژوهشهائی که دانشمندان دیگر نظیر جیمز پرسون James Parson. جیمز برنت James Burent و مخصوصاً سر ویلیام جونز Sir William Jones در این راه انجام داده‌اند، سود برده‌است. سپس نویسنده درباره‌تمدن هند واروپائی‌باتوجه به نظریه‌تعدادی از باستانشناسان‌گفتارخودرا ادامه‌میدهد. نظریه‌هائی که مالوری در این نوشته بکار میبرد از قدیمترین نظریه‌ها شروع و به سال ۱۹۷۰ که گویا زمان تدوین این مقاله بوده است پایان

می‌یابد. که از آن جمله می‌توان از نظریه‌های دانشمندانی نظیر
آلبرت پایك Albert Pike در سال ۱۸۷۳، کارل پنکا Karl Penka
در سال ۱۸۸۳. ماکس مولر Max Muller در سال ۱۸۸۸.
هاکسلی Huxley درسال ۱۸۹۰، گوردون چایلد Gordon Child
در سال ۱۹۲۶، لاچمی دار Lachmi Dhar در سال ۱۹۳۰
گیمبوتاس Gimbutas درسال ۱۹٦۳، رام چندراجین
Ram Chandra Jain در ۱۹٦٤. و گودیناف Godinougf
در سال ۱۹۷۰. را نام برد.

دومین گفتار که ترجمه شده است، مسیر مهاجر..
هند و آریائیان نوشته بوش گیمپر Bush Gimpral استاد
دانشگاه ملی مکزیك می‌باشد نویسنده در این مقاله با توجه
به‌نظریه‌های دانشمندان شوروی و سایر نظریه‌های دیگر عنوان
می‌کند که مهاجرت بایران از راه جیحون انجام نگرفته بلکه این
مهاجرت‌ها از راه قفقاز بایران صورت گرفته است. سومین گفتار
که ترجمه شده، ترکیب نژادی بنیان گذاران تمدن دره سند و
آمدن آریائیان به‌این صحنه، نوشته گ. د. کومار مدیر بررسیهای
مردم شناسی هند می‌باشد نویسنده موضوع را از نظر نژاد ـ
شناسی و زیست شناسی مورد مداقه قرار داده و با توجه به پاره‌ای
از جمجمه پیدا شده در سیالکوت در سال ۱۹۱۲ و پیدا شدن اسکلت
دیگری در اگرا. کاوش در شاهی تومپ در سال ۱۹۲۸، کاوشهای
۱۹۳۰ـ۱۹۵۱ در کویته. کاوشهای ۱۹۵٤ـ۱۹۵۸ در احمدآباد
استان گجرات نظریه خود را در مورد ترکیب نژادی تمدن دره
سند ابراز میدارد.

(۲)

با توجه باینکه در مورد مساله تمدن هند و اروپائی مقالات متعددی تاکنون منتشر شده است مع‌الوصف سه گفتار مزبور که توسط آقای مسعود رجب‌نیا به فارسی ترجمه شده حاوی نکات و نظریه های جمعی از اندیشمندانی است که برای هرپژوهشگری می‌تواند مورد استفاده قرارگیرد

- ۲ -

سکه های شاهان اسلامی ایران

تالیف سید جمال ترابی طباطبائی - از انتشارات موزه آذربایجان
۴۰۰ صفحه - ۱۳۵۰

این کتاب درحقیقت از دو بخش کلی تشکیل گردیده . نخست سکه‌هائی که مربوط به سلسله های کوچك و بزرگی است که بعداز حمله عرب در ایران تشکیل شده و به زمان قاجاریه (زمان سلطنت ناصرالدینشاه) ختم می‌شود بخش دوم سکه های عرب ساسانی . خلفای اموی . خلفای عباسی و سلاطین ایوبی‌میباشد . (اطلاق عنوان عرب ساسانی خود بحث جداگانه‌ای دارد که برای رعایت ایجاز فعلا از این موضوع خودداری میشود) . دربخش نخست از امرای سامانی ۱۳ سکه - دیالمه ۱۹ سکه - غزنویان ۹ سکه - سلجوقیان ۳۵ سکه - اتابکان ۲۵ سکه - خوارزمشاهیان ۷ سکه - ایلخانان ۵۵ سکه - سربداران ۲ سکه - آل‌مظفر ۲ سکه جلایریان ۳۴ سکه -گورکانیان ۳۶ سکه -آق‌قویونلو وقراقویونلو ۴۵ سکه - صفویه ۱۳۹ سکه - افاغنه ۸ سکه - افشاریه ۴۸سکه زندیه ۳۴ سکه و قاجاریه ۴۵ سکه که جمعاً ۵۵۶ سکه می‌شود ،

آورده شده است . در بخش دوم از عرب ساسانی ۸ سکه ــ امویان ۵۸ سکه ــ عباسیان ۸۸ سکه وایوبیان ۱۰ سکه جمعاً ۱٦٤ سکه آورده شده است که در مجموع بالغبر ۷۲۰ سکه در کتاب مزبور چاپ گردیده است .

صرفنظر از اشتباهاتی که درخواندن خط ایغوری در تعدادی از سکه‌ها انجام شده و اشتباهاتی‌که بواسطه تشابه سکه‌ها بایکدیگر پدیده آمده و نیز وارونه چاپ نمودن تعدادی از گراورها که مربوط به‌امور چاپی است و مؤلف نیز در کتاب رسم‌الخط ایغوری اشاره نموده، جمع‌آوری وچاپ تعداد۷۲۰ سکه ازسکه‌های دوره‌های مختلف درخور توجه و امعان نظر می‌باشد ومی‌تواند مورد استفاده محققان ودانشپژوهان قرار گیرد .

-۳-

رسم‌الخط ایغوری و سیری در سکه شناسی

تالیف سید جمال‌ترابی طباطبائی ــ ازانتشارات موزه‌آذربایجان
۱۰۰صفحه ــ ۱۳۵۱

بیشتر صفحات این کتاب در حقیقت تکمله کتاب سکه های شاهان اسلامی که در بالا آورده شد ، می‌باشد .

مؤلف تا صفحه ۱۱ کتاب به‌رسم‌الخط ایغوری از روی کتاب مجموعه های سکه های موزه بریتانیا پرداخته و چند صفحه نیز نمونه‌هائی از کلمات منقور برسکه های ایلخانان را تشریح می‌نماید . در مورد خط مغولی در نخستین صفحات کتاب چنین عنوان شده‌است: خط مغولی (که ازایغوری Uignr اقتباس شده ، تحریفی است که بوسیله نسطوریها در آسیای مرکزی از زبان

وری Syriac بعمل امده است) معمولا از بالا بپایین نوشته‌میشده
ت اما بخاطر همراهی با حروف عربی بطور افقی و از راست
ب نوشته و خوانده میشود که با مختصر دقت روش خاص آن
که هماهنگی متناسب با الفبای کوفی دارد می‌توان مشاهده کرد.
صفحه ۱۵ تا صفحه ۸۰ کتاب یعنی قسمت اعظم صفحات
کتاب دیگر موقف است ، حدود ۲۰ صفحه اخر کتاب تحت
عنوان استدراکات از ... به بحث در مورد چند کتاب و نشریه پرداخته
...
ی سید جمال ترابی طباطبائی که تیزبینی ودقت و وسواس خاص
ک محقق در هر سطر ان مشهود است می‌تواند مورد توجه
صاحبنظران قرار گیرد مخصوصا بحثی که در مورد رسم‌الخط
موری و نقش ان ... سکه‌های ایلخانی مطرح شده است
ای علاقمندان بمسائل سکه شناسی جالب و مفید خواهد بود .

خاطرات ممتحن‌الدوله

بکوشش حسینقلی خانشقاقی ـ ازانتشارات مؤسسه امیرکبیر
۳۳۲ صفحه ـ ۱۳۵۳

در گذشته خاطره‌ها سینه به سینه منتقل می‌گردید و مرور
مان انها را بدست فراموشی می‌سپرد ، یا در اغلب آنها بمیل
ویندگان تغییراتی داده میشد . ولی خوشبختانه امروز اهمیت
ین مهم مورد توجه قرار گرفته و برای نوشتن هررویدادی این
رچشمه سرشار مورد پژوهش قرار میگیرد .
یادداشتهای میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله که بوسیله

فرزند آن مرحوم تیمسار سرتیپ بازنشسته حسینقلی خانشقاقی بصورت کتابی تنظیم و چاپ گردیده ازآثار مفید و قابل‌استفاده‌ای ست که خاصه به قسمتی از رویدادهای زمان قاجاریه روشنی مـ ـی‌افکند . آقای ایرج افشار در پیشگفتاری که برکتاب مزبور نگاشته چنین عنوان می‌نماید «یادداشتهای ممتحن‌الدوله . بجز آنکه از بی‌پیرایگی تام در بیان برخوردار است از حیث مطالب مضامین نیز ساده و خودمانی و بالطبع دلنشین است همین نکته اهمیت وخروجی نوشتهٔ او را صد چندان میکند از سراسر اثر ، نیك مشهودست که نویسنده در بیان احوال خود قصد ن نداشته که به خلاف گویی و گزافه سرایی بپردازد یعنی از شیوه‌هایی که مرسوم خاطرات نویسان روزگار ماست حتی‌المقدور به دور مانده است . اگر خاندانش این حقیقت‌گونی را نمی‌پسندند محققان تاریخ برداشت اورا دریـن زمینه تحسین خواهند کرد » .

خاطرات ممتحن‌الدوله از هفت فصل و پیوستهائی تنظیم گردیده که آنرا می‌توان به‌سه بخش‌کلی زیر تقسیم نمود .

۱ــ بخش اول، مقدمه‌ای است که پس از بررسی و پژوهش در کتابهای تاریخی مورخان و نویسندگان ایرانی و خارجی دوران قاجاریه نوشته شده و منظور از نوشتن این مقدمه در حقیقت تحقیقی در نام شقاقی و محل سکونت این ایل می‌باشد .

۲ــ بخش دوم، محتوی اصل‌خاطرات است‌که ازروی‌نوشته‌های آن مرحوم جمع‌آوری وتنظیم‌گردیده است .

۳ــ بخش سوم ، پیوست کتاب است که زندگانی فرزندان ممتحن‌الدوله تشریح می‌شود .

باتوجه باینکه یکی از منابع تاریخ ،خاطرات میباشد ،انتشار این کتاب می‌تواند گامی مثبت در این راه بشمار آید .

(٦)

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

مدیر داخلی **سرگرد محمد کشمیری**

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران - ادارهٔ روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

بهای این شماره	**برای نظامیان ودانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	**برای نظامیان ودانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیر نظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج ازکشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک، وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید بانکی را با نشانی کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید.

محل تکفروشی کتابفروشیهای، طهوری - شعبات امیرکبیر - نیل
و سایر کتابفروشی‌های معتبر

جای اداره : تهران - میدان ارگ

تلفن ۲۲۴۲۲

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTUR

COAMMANDANT KESHMIRI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN

PLACE ARG

DÉPARTEMENT DES RELATIONS PUBLIQUES

ABONNEMENT : 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran — Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بررسی های تاریخی

شمارهٔ ٦
سال نهم

بهمن ـ اسفند ۱۳۵۳
(شمارهٔ مسلسل ۵۵)

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

از این مجله دو هزار و ششصد و پنجاه جلد درچاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است .

بفرمان مطاع

اعلیحضرت همایون شاهنشاه‌آریامهر بزرگ ارتشتاران

هیأت‌های رهبری مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بشرح زیر میباشند

الف ـ هیأت رئیسهٔ افتخاری:

ارتشبد رضا عظیمی	وزیر جنگ
ارتشبد غلامرضا ازهاری	رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
جناب آقای هوشنگ نهاوندی	رئیس دانشگاه تهران

ب ـ هیأت مدیره:

ارتشبد جعفر شفقت	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد اصغر پسرپست	معاون هماهنگ‌کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد عبدالمجید معصومی نائینی	رئیس اداره کنترولر ستاد بزرگ ارتشتاران
سرلشکر محمود کی	رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

پ ـ هیأت تحریریه:

آقای شجاع‌الدین شفا	معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
آقای خانبابا بیانی	استاد ممتاز تاریخ دانشگاه تهران
آقای عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و عضو پیوستهٔ فرهنگستان ادب و هنر
آقای حمزه اخوان	دکتر در حقوق بین‌الملل
آقای سید محمد تقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
آقای محمد امین ریاحی	دکتر در زبان و ادبیات فارسی
سرگرد محمد کشمیری	مدیر داخلی مجله

IN THIS ISSUE

زبانهای ایرانی میانه

نوشته

مارك ـ ج. درسدن

ترجمه

احمد تفضلی

دکتر در زبانشناسی ـ دانشیار دانشگاه تهران

از : مارك . ج . درسدن
ترجمهٔ : احمد تفضلی
۳۰ر در زبانشناسی)
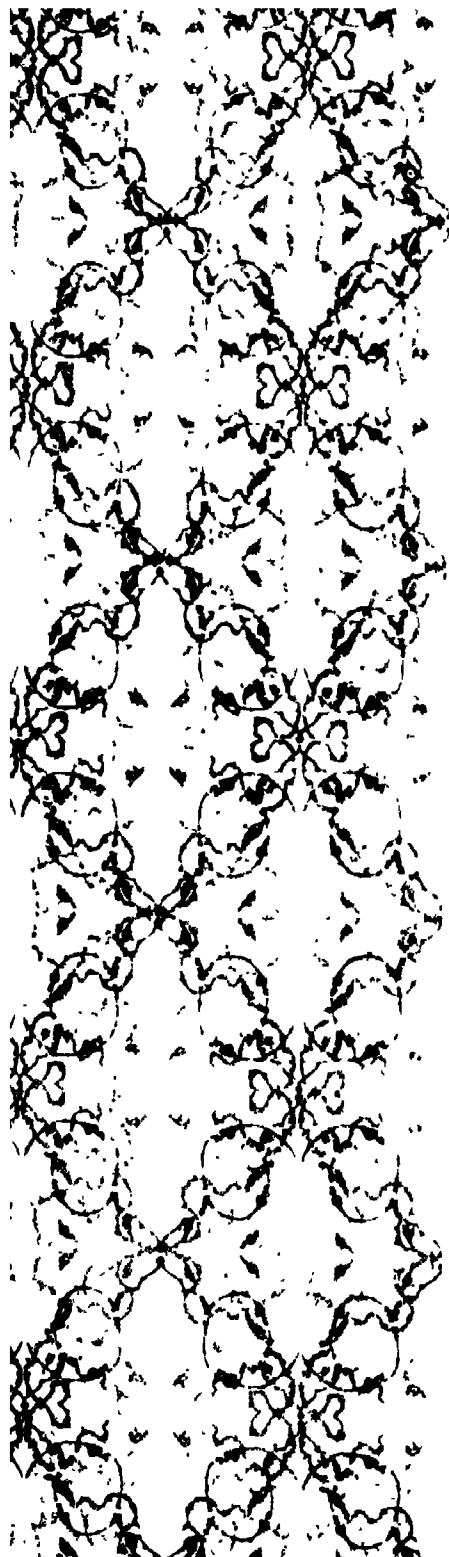
زبانهای ایرانی میانه *

۱ـ مقدمه

۱ـ۱ تعیین حدود

دو پیشامد ، ربحی قاطع درابتدا و انتهای دورهٔ سلطهٔ زبانهای ایرانی میانه قرار دارد . درآغاز اضمحلال ترتیب اداری هخامنشیان دربرخورد با سپاهیان اسکندر کبیر وپس از آن ظهور سلسلهٔ پارتی اشکانیان در ۲۵۰ قبل از میلاد ، و درپایان درهم‌شکستن قدرت ساسانیان براثر ناخت و تاز موفقیت‌آمیز قوای نظامی‌عربهای مسلمان برایران درمیانهٔ قرن‌هفتم‌میلادی . ازجهت سهولت وبه‌سبب کیفیت آثار موجود ، این حوادث‌قاطع قرون‌چهارم و سوم قبل از میلاد و قرن هفتم میلادی به ترتیب با پایان دورهٔ زبانهای ایرانی باستان (با حدود ۳۰۰ ق . م .) و آغاز دورهٔ ایرانی نو (یا جدید) (حدود ۷۰۰ میلادی وبعدازآن = قرن‌اول هجری وبعد ازآن)برابر گرفته شده است . خلاصه این که دورهٔ زبانی ایرانی میانه ده قرن یعنی از ۳۰۰ ق. م . تا ۷۰۰ میلادی را دربر می گیرد .

* ـ اصل این مقاله به انگلیسی تحت عنوان « زبانهای ایرانی میانه » در Current Trends in Linguistics 6,1970,26-63. چاپ شده است .

۱ـ۲ تحقیقات اولیه

درتاریخ مطالعهٔ گروه زبانهای ایرانی به‌طور کلی شروع قرن بیستم را می‌توان زمان مهمی به‌شمار آورد. انتشار کتاب «اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی» (۱۸۹۵–۱۹۰٦) زیرنظرمشترك ویلهلم گایگر و ارنست کون[1] نشان دهند؛ نتایج پژوهشهایی است که دررشته های تحقیقات ایرانی و فارسی (زبان، ادبیات، تاریخ‌وجغرافیا) ازاواخر قرن هجدهم‌به‌بعد، بیشتر درجهان غرب انجام گرفته‌بود، یعنی اززمانی که انتشارترجمهٔ اوستای انکتیل دوپرون (Anquetil Duperron) در ۱۷۷۱ دورنمای نوی را بر روی دین زردشت گشود. درآن زمان فقط یك‌زبان‌ایرانی‌میانه یعنی‌پهلوی شناخته‌شده بود دستوراین زبان که‌ادبیات‌دینی وغیردینی‌دوران‌ساسانی (۲۲٦–٦۵۱ میلادی) بدان ضبط شده است، موضوع فصلی‌تحت عنوان «فارسی میانه» است که زالمان(Salemann) آن‌رانوشته‌است. (اساس‌فقه‌اللغهٔ‌ایرانی ج۱ص۲۴۹–۳۳۲ وترجمهٔ آن‌از باگدانوف).[2] ادبیات آن را وست (West) (اساس فقه‌اللغه ج۲ ص ۷۵–۱۲۲) و اخیراً تاوادیا[3] و بوبس[4] توصیف کرده‌اند. رك ۲-۲-۵

۱ـ۳ آثار زبانهای ایرانی

مکشوفه درترکستان چین

امروزه علاوه بر زبان پهلوی چندین زبان ایرانی میانهٔ دیگر شناخته شده است. این شناسائی نتیجهٔ کشفیاتی است که درترکستان چین درآغاز قرن کنونی انجام گرفته است که خود حاصل یك دوره سفرهای محققان وکاوشگرانی‌است ازانگلستان(اشتاین[5] در۱–۱۹۰۰ و ۸–۱۹۰٦ و۵-۱۹۱۳) و فرانسه (پلیو Paul Pelliot در ۸–۱۹۰٦ ازباب مثال‌رجوع کنید به‌مقالهٔ پولی)[6] آلمان (گرونودل A. Grünwedel و فن‌لوکوك A. Von Le Coq در ۳-۱۹۰۲ و ۵-۱۹۰۴ و۷–۱۹۰۵ و۴-۱۹۱۳ از باب مثال رجوع کنید به

کتاب بویس[۷] ومقالهٔ لنتز[۸]) ژاپن (اوتانی K. Otani در۱۹۰۲ و۹ –۱۹۰۸ ، ۴-۱۹۱۱) [۹] ، روسیه (الدنبورگ S. Oldenburg در ۱۰- ۱۹۰۹ رك به «کاوشهای روسی در ترکستان [۱۰] در ۱۹۰۹ . ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴) و ملتهای دیگر . دراین مقاله جای ذکر وقایعی که به کشف آثار زبانهای ایرانی منجر شد، نیست. بنابراین توجه خوانندگان را به فهرستهای کتابشناسی مانند « کتابشناسی مطالعات آسیای میانه »[۱۱] یا به کتب پول داوید و هلاد و هامس[۱۲] جلب مینمائیم

۱–۴ زبانهای ایرانی میانهٔ اصلی

اکنون پنج نوع اصلی از زبانهای ایرانی میانه را میتوان مشخص کرد ۱) فارسی میانه ۲) پارتی ۳) سغدی ۴) خوارزمی ۵) لهجه های سکائی که از همین آنها آثار جمعی به وفور موجود است به این زبانها میتوان۶) بلخی و۷) آثار کوشان-هفتالی را افزود بررسی مفصل جدیدی از همه این آثار به وسیلهٔ همینگ انجام گرفته‌است که تحقیقی جامع ودارای برترین شایستگی است وبدون آن این مقاله نمی‌توانست نوشته‌شود. در این مقاله غالباً به این بررسی تحت عنوان « ایرانی‌میانه »[۱۳] رجوع داده میشود.

ازجنبه های جغرافیائی وزبانی ، فارسی میانه وپارتی متعلق به گروه غربی وسغدی . خوارزمی ، سکائی (ختنی) ، بلخی و کوشان ـ هفتالی وابسته به گروه شرقی زبانهای ایرانی هستند . درزبانهای گروه غربی صرف اسمی و فعلی قدیم بسیار ساده شده است ، از طرف دیگر زبانهای گروه شرقی شناسه های اسمی وافعال را تاحد زیادی حفظ کرده‌اند (ایرانی‌میانه ص۹۲-۸۹) . هریك‌ازاین‌هفت نوع زبان ایرانی میانه به ترتیبی که‌برشمرده شد مورد بحث قرار می گیرد . آثار موجود همراه با مراجع کتابشناسی دربخش ۲ این بررسی معرفی می‌شود . بعضی ازمشخصات اصلی هریك از این زبانها در بخش ۵ ذکرمی گردد

۲ــ بررسی‌آثار زبانهای ایرانی میانه

۲ــ۴ فارسی میانه و پارتی

در گروه غربی یك دستهٔ جنوب غربی و یك دستهٔ شمالی غربی می‌توان تشخیص‌داد . در گروه نخست‌زبان محلی ایالت قدیمی **Pārsa** (به‌زبان فارسی باستان) که همان ناحیهٔ فارس کمونی است ، قراردارد این زبان را می‌توان‌فرزند بلافصل‌زبان‌فارسی باستان مستعمل‌در کتیبه‌های‌هخامنشی دانست . در دستهٔ شمال غربی در دورهٔ میانه آثاری اززبانی برجای مانده است که دنبالهٔ زبان کم‌شناخته شدهٔ مادهاست ـ یابهتر بگوئیم باآن‌ارتباط نزدیك‌دارد ـ و معمولاآن را پارتی (در زبان فارسی باستان **Pārθawa**) می‌نامند . اختلافات اساسی میان این دو گروه فرعی را بدینسکو تعیین کرده است . برای‌مثال‌درزبان‌جنوب‌غربی کلمات zan «زن» ، dah «ده» ، **čahār** «چهار» ، **dudīg** «دوم» ، hil- «هشتن» و - kar «کردن، ساختن» * برابر این‌صورتها درزبان شمال غربی است

kun- hirz- bidīg čafār das žan

دراینجا لازم است متذکرشویم که نامگذاری «فارسی میانه» و«پارتی» به ترتیب برپارسیک وپهلوانیک مرجح است (ایرانی میانه ص ٤٠ ح ٢ و

ارسی میانه

بجاً اشاره شدفارسی میانه یاپهلوی زبان ند مرکزایالت فارس بوده است . این‌زبان سکه‌های شاهان‌محلی فارس (۲) سکه‌های

و
و فراك
پولی)٦آلما
در ۳-۱۹۰۲ و

* سهوالقلمی شده است . در حقیقت صورت - kun
رجم)

دوران ساسانی و بعد از ساسانی (۳) کتیبه های سلطنتی یا خصوصی ساسانی (٤) نوشته های روی سنگهای قیمتی ومهرهای دوران ساسانی (٥) ادبیات دینی - ودرمقیاس کمتری - ادبیات غیردینی ازدوران متأخرساسانی (۶) متون مانوی مکشوفه در آسیای میانه (تورفان ناطرفان) (۷) قطعاتی زبوری که از سریانی ترجمه شده است (۸) آثار به دست آمده از دورا-اوروپوس (Dura Europos) درساحل رودخانهٔ فرات (۹) پاپیروسها، ... نوشته های روی ظروف نقره ای (۱۰) دیگر آثار کتیبه‌ای

۲-۲-۱ - ضرب سکه توسط فرمانروایان محلی فارس مربوط است به زمانی میان نیمهٔ قرن سوم ق.م. تا قرن سوم میلادی. هیل[14] آنها را برحسب تاریخ به سه گروه تقسیم کرده است. دستهٔ اول متعلق به فرمانروایی است که خود را چنین می نامد

prtrk⊃ ZY ⊃LHY⊃

فرترک (Fratark) خدای (= فرمانروا)

قدیمترین نمونهٔ دستهٔ سوم که محتملاً متعلق به پایان قرن دوم ق.م. است دارای این نوشته‌است d⊃ryw MLK⊃ BRH wtprdt MLK⊃

داریو(ش)شاه پسر انوفردت‌شاه

از استعمال BRH [pus] «پسر» هننینگ این نکته رااستنباط کرده است: «BRH» که صورت متأخرتر ودرسی میانه است به جای BR که صورت اصیل آرامی است، قدیمترین «هزوارش آرامی» است که در سرزمین فارس به‌کار رفته است: نوشتهٔ روی این سکه ثابت می کند که مرحلهٔ تحول به روش نوشتن باهزوارش دراین زمان به کمال خود رسیده است.» (فارسی میانه ۲۵)

رک به ۳-۳.

۲-۲-۲- سکه های اولیهٔ فارس (۲-۲-۱) اسلاف سکه‌های فرمانروایان ساسانی است. سنت سکه زنی ساسانی هم به‌نوبه خود پس از برافتادن این سلسله ادامه یافت. یك بررسی جامع مبنی برآخرین تحقیقات دربارهٔ

سکه‌های ساسانی کاری برجسته بشمار می‌آید. و آن موضوع کتاب پاروك[۱۵] واخیراً گوبل[۱٦] است . دربارهٔ سکه‌های دوران بعداز ساسانی که به سنت ساسانی زده شده است ر ک به کتاب اونوالا[۱۷] و واکر[۱۸] و گیبیو[۱۹]

۲-۲-۳- کتیبه های سلطنتی و خصوصی ساسانی منبع مهم اطلاعات زبانشناسی و تاریخی هستند . از میان مشخصات مشترك میان کتیبه های هخامنشی و ساسانی یکی این نکته است که اکثر کتیبه های هردو دوره سه زبانی‌اند . کتیبه‌های اولیهٔ اردشیر وشاپور اول در نیمهٔ نخست و آغاز نیمهٔ دوم قرن سوم میلادی به فارسی میانه ، پارتی و یونانی نوشته‌شده‌است درزمانهای بعدی روایت یونانی را حذف کردند و در پایان ، کتیبه‌ها فقط به فارسی میانه نوشته می‌شد . کتیبه هایی که به نام «کتیبه‌های یادبودی» نامیده می‌شود مانند کتیبه‌های کعبهٔ زردشت‌وسرمشهد وغیره‌متعلق به‌زمانی ازقرن سوم تا قرن‌پنجم‌میلادی است، دیگر آثار کتیبه‌ای، متأخر و به‌احتمال بسیار متعلق به‌دوره‌ای پس‌از پایان سلسلهٔ ساسانی است

اخیراً ژینیو[۲۰] واژه نامه‌ای ازآثار کتیبه‌ای فارسی‌میانه (و پارتی‌ر ک ۲-۳) منقوش برروی سنگ تدوین ومنتشر کرده است لغات این کتاب از کتیبه‌های‌زیر استخراج شده‌است : کتیبهٔ اردشیر(درنقش رستم)، شاپوراول (درحاجی‌آباد، نقش‌رستم[کعبهٔ‌زردشت]، نقش‌رجب، تنگ‌براق‌وبیشاپور)، کردیر (kirdīr) [کرتیر kartīr] (در سر مشهد ، نقش رجب ونقش رستم) ، نرسه (درپایکولی وشاپور) ، شاپورسگانشاه (درتخت‌جمشید) ، شاپور دوم (در مشکین‌شهر) ، شاپور دوم وسوم (درطاق بستان)، مهرنرسه (درفیروزآباد) و کتیبه‌هایی که در استانبول ، دربند ، اقلید ، تنگ خشك، تخت‌طاووس، مقصودآباد ، باغ لردی، بیشاپور وسین(هسیان) پیدا شده است . برای هریك از اینها کتابشناسی جامع وحاوی‌جدیدترین منابع ذکر شده است که تکرارآنها دراینجا ضروری نیست . درجهٔ‌قطعیت

تحلیل و تفسیر دربارهٔ هر یك از این آثار متفاوت است . سه مجلد از مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی به کوشش هنینگ[۲۱] شامل عکسهای دسته‌ای از کتیبه‌های بادبودی است

زبان مستعمل در کتیبه‌ها را هرتسفلد[۲۲] توصیف کرده است .

۲-۲-۴- بعضی از نخستین انتشارات دربارهٔ سنگهای قیمتی و مهرهای کنده شده عبارت است از مقالات مرتمان [۲۳] لازم است که تحقیقات قدیمی دربارهٔ این آثار بوسیلهٔ هرن و اشنیندرف[۲۴] جای خود را به بررسی جامع جدیدی بدهد . براساس چنین تحقیقی چندین اثر را که بصورت فهرست تدوین شده است می‌توان ذکر کرد . بریسف و لوکنین[۲۵] (درمورد آثار موزهٔ ارمیتاژ در لنین گراد) ، بیوار[۲۶] و فرای [۲۷] انتشارات جدید دربارهٔ برخی از قطعات به‌طور مستقل عبارت است از مقالات هنینگ [۲۸]، هرماتا [۲۹] و اللنبرگ[۳۰]

۲-۲-۵- قبل از کشف آثار جدید زبانهای ایرانی میانه در آسیای مرکزی (رك ۱-۳) زبان کتابهای زردشتی که متعلق به دورهٔ متأخر ساسانی است منبع اصلی استناد برای زبان فارسی میانه - یا دقیقتر بگوئیم پهلوی کتابی زردشتی - بود . قبل و بعد از انتشار کتاب دستور زبان زالمان (رك ۲-۱)، متون پهلوی مورد مطالعهٔ وسیع محققان اروپائی و دانشمندان پارسی در هند قرار می‌گرفت. این کوششها نتایج مورد لزوم را از قبیل چاپهای انتقادی و ترجمه‌های قابل اعتماد و تدوین یك فرهنگ و دستور زبان جدید، کاملا به‌بار نیاورده است . بعضی از علل این بی‌توفیقی از قبیل استنباط ناقص از ماهیت خط پهلوی درسیر تحول تاریخی آن که شامل سیستم هزوارش نویسی هم میشود، جزء لاینفك موضوع است . علل دیگر از قبیل کم دقتی در بکار بردن تکنیکهای جدید در مورد انتقاد متون یا کمی اطلاع مصححان از مطالب مربوطی که از دیگر زبانهای ایرانی میانه و نیز ایرانی باستان و ایرانی

جدیدبدست میآید، ناشی از پیچیدگیهـای این زبان نیست. بیلی[۳۱] در کتاب خود «مسائل زردشتی در کتابهای قرن نهم» نشان داده است کـه سرفنظراز آثارهندی، استفاده‌از آثارزبانهای‌ایرانی‌میانه تاچه‌اندازه‌میتواند بر مشکلات پهلوی زردشتی پرتو افکند. آنچه درموضوع«پهلوی زردشتی» نوشته شده استآن اندازه فراوان است که نمیتوان فهرستآنها را دراینجا ذکر کرد، به‌اضافه اینکه هدف این نوشته‌ها بیشتر متوجه به مسائلی‌است که ماهیت فقه‌اللغه‌ای یا تاریخی - دینی دارد رك به مراجعی که در بـالا ذکرشد(۱-۲). اخیراًمکنزی[۳۲] فرهنگی منتشر کرده است که«هدف آن رهایی بخشیدن خوانندهٔ ناآشنا به زبان پهلـوی از نیاز به پیمودن راهی است که قبلا به خوبی، اما بدون‌داشتن نقشه‌واحدی، طی شده است- یعنی چهار هزار لغت سادهٔ بسیار متداول». اما تا آنجا که مربوط به خود زبان می‌شود، تا کنون توجه زیادی به مسائل نحوی نشده است بعضی‌از مقالات اخیری که در این موضوع نوشته شده عبارت است از مقالات بویس [۳۳] و مکنزی.[۳٤] در رسالهٔ دکتری‌برونر[۳۵] که هنوز انتشارنیافته،ازآثارفارسی میانه وپارتی‌استفاده شده‌است. اخیرا بنیادفرهنگ‌ایران دونسخهٔ‌بندهش[۳٤] (TD)و(DH) را بطریقهٔ عکسی‌منتشر کرده است. این روش که سالهای‌پیش به‌کار میرفت وبعداً ترك شد، بر طریقهٔ چاپ باحروف پهلوی ترجیح دارد.

۲-۲-۹- از بررسی آثار مکشوفه در واحهٔ تورفان در آسیای میانه (ترکستان شرقی) که بوسیلهٔ نخستین هیئتهای اعزامی آلمان (رك ۱ - ۳) به برلین آورده شده بود معلوم شد کـه این آثار به چندین زبان مختلف نوشته شده است. یکی از آنها به عنوان «فارسی میـانه» مشخص گردید و در نتیجهٔ بصیرت موی‌شکافانهٔ مولـر [۳۷] به این نکته پی برده شد که این دسته متون نمونه‌هایی است از«بقایایی از ادبیات مانوی کـه تصور می‌شد از دست رفته است». کمی پس ازآن آندره‌آس پی‌برد که علاوه بر فارسی میانه(دقیقتربگوئیم«فارسی میانهٔ‌مانوی»یابطور خلاصه . Man. MP) آثار

زبان ایرانی غربی دیگری یعنی پارتی (دقیقتر بگوئیم پارتی مانوی یا بطور خلاصه (Man Pt.) بنا به نامگذاری میه (MEILLET) در میان کشفیات تورفان وجود دارد درباره پارتی رك به بعد ۲-۳ و بالا ۲-۱.

بعضی از مهمترین متون منتشره فارسی میانهٔ مانوی عبارتند از آثار مولر[۳۸]، زالمان[۳۹] والدشمیت - لنتز[۴۰]، (که شامل متون پارتی و سغدی و چینی میباشد)، آندره آس - هنینگ[۴۱] وهنینگ[۴۱] (که شامل متون سغدی نیز میباشد).

درمورد تحلیل فارسی میانه، هنینگ دستگاه افعال فارسی میانه را بررسی کرد و گیلن فهرستی برای این اثر تنظیم نمود.[۴۳] هیچگونه فهرست یا فرهنگی از لغت این زبان تا کنون منتشر نشده است.

بویس[۴۴] یك بررسی اجمالی از ادبیات مانوی انجام داده و منتشر کرده است

۳-۲-۷- مجموعه‌ای مشتمل بر قطعاتی از متون زبور که از سریانی به فارسی میانه ترجمه شده است در بلایق Bulayiq در شمال تورفان کشف شد گرچه شکل قدیمی الفبایی که این قطعات بدان نوشته شده است، اشاره به تعلق این قطعات به قرن ششم میلادی دارد، اما نسخهٔ خطی فعلی محتملا قبل از قرن هفتم یا اوائل قرن هشتم میلادی (قرون اول ودوم هجری) «ایرانی میانه ص۴۷» نوشته نشده است. این زبور را آندره آس- بار[۴۵] منتشر کرده‌اند

۳-۲-۸- از حفریات دورا - اوروپوس در ساحل رودخانهٔ فرات در سوریهٔ کنونی نزدیك مرز عراق تعدادی آثار ایرانی میانه، هم به پارتی و هم به فارسی میانه، به دست آمده است. در کنیسهٔ محلی دوازده دیوارنبشته (Dipinti) به خط فارسی میانه و سه دیوارنگاره (Graffiti) به پارتی پیدا شده است. برای تفسیر و توصیف این آثار نخست پالیارو[۴۶] کوشید. تحقیق کاملتر و قطعیتر را گایگر منتشر ساخت. این اسناد اثر

دبیران (dpywr = dibIr) سپاه ایران است که این شهر را در ۳ - ۲۵۲ میلادی تسخیر کرده‌اند(«ایرانی‌میانه» ص ٤٦) اسنادمکشوفه دیگر در دورا ـ اوروپوس شامل قطعاتی است بر روی پوست که هنینگ[٤٨] آنها را منتشر کرده است، ونیز سفالینه‌هایی‌به فارسی میانه و پارتی، درمورد اخیر رك به مقالهٔ هنینگ[٤٩]وهارمتا[٥٠]. همه کتیبه‌های ایرانی میانهٔ دورا- اوروپوس را اخیراً فرای[٥١] به صورت عکسی منتشر کرده‌است. درمورد آثار پارتی دیگر مکشوفه در دورا-اوروپوس رك به «ایرانی میانه» ص ۲-٤١

۲-۳-۹- مهمترین اثرمنتشرشده دربارهٔ پاپیروسهای فارسی‌میانه کتاب هنزن[٥٢]است. چاپ عکسی از پاپیروسها و سفالینه‌هارا دومماش[٥٣] منتشر کرده است. بیشترپاپیروسها مربوط به زمانی است که ایرانیان‌دراوائل‌قرن هفتم میلادی برای مدت کوتاهی مصررا تسخیر کردند خصوصیت شکسته بودن خطی که دراین‌آثار بافراط بکار برده شده است، خواندن آنهارادشوار می‌کند.برای‌بررسی‌اجمالی مجموعه‌های پاپیروس‌رك به مقالات‌دومناش[٥٤]، پریخانیان[٥٥] و وبر[٥٦] .

همین خط شکسته یا نوعی‌خط نزدیك بدان در کتیبه‌هایی که برروی اشیاء سیمین پیدا شده، به‌کاررفته است. عکس‌بسیاری ازاین اشیاء در کتاب اسمیرنوف[٥٧] آمده‌است. مقالات جدید درمورد برخی‌ازاین گونه نوشته‌ها، هریك به طور جداگانه، شامل این آثار است: گیرشمن [٥٨] ، هنینگ[٥٩] و فرای [٦٠] .

۲-۳-۱۰-آثاردیگرفارسی‌میانه که متعلق به دورهٔ متأخرساسانی‌است (نیزرك۲-۲-۳) عبارتند از: (الف) کتیبه‌های سنگ قبر در فارس. رك به «ایرانی‌میانه»ص٤٧ ومقالهٔ فرای[٦١]. (ب) قطعه‌ای ازیك فرهنگ پهلوی که درتورفان به دست‌آمده است ومحتملا متعلق بـه قرن نهم یـا دهم میلادی

(سوم یا چهارم هجری) است رك به مقالهٔ در ۶۲

پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی زبان وخط فارسی میانه به حیات خود ادامه داد بعد از کتیبهٔ عضدالدوله حکمران بویهی (متعلق به ۹۷۰ - ۹۶۹ میلادی = ۳۶۰-۳۵۹ هجری)، کتیبهٔ زادکان درمشرق استرآباد دو کتیبهٔ برج لاجیم درسواد کوه (متعلق ۲۲-۱۰۲۱ میلادی = ۴۱۳ ه) آثار مکشوفهٔ هند (لوحه‌های مسی مکشوفه در کیلن (Quilon) متعلق به قرن نهم = سوم هجری) و صلیبهای مکشوفه درتراونکور (Travancore) که حاصل فعالیتهای مسیحیان ایرانی است شایستهٔ ذکر است رك به دایرانی میانه، ص ۵۲-۵۰ .

۲-۳ پارتی

درزمینه‌های پیشین تعدادی از آثار پارتی را ذکر کردیم کتیبه‌هایی مانند کتیبه‌های شاپور اول درنقش رستم (کعبهٔ زردشت)، نقش رجب، بیشاپور و حاجی آباد با کتیبهٔ نرسه درپایکولی به هردو زبان فارسی میانه وپارتی است (رك به ۲-۲-۳) و برخی از آثار منتشر شدهٔ تورفان (۲-۲-۶) واسناد دورا-اوروپوس (۲-۲-۸) نیز شامل آثار پارتی است. به‌آنچه ذکر شد این آثاررا می‌توان افزود (۱) آثار نسا نزدیک عشق آباد پایتخت ترکمنستان (۲) بنچاق اورامان (۳) سکه‌ها (۴) کتیبه‌های (دیگر) (۵) متون پارتی مانوی کشف شده درآسیای میانه (تورفان). لغت پارتی این آثاررا بجزنوشته‌های روی سکه‌ها و آثار پارتی مانوی، ژینیو درفرهنگ خود جمع آوری کرده است. (رك ۲-۲-۳) .

۲-۳-۱ از کشفیات نساشهر باستانی سلطنتی پارتی مقدار قابل توجهی سفالینه به خط آرامی به دست آمد. این آثار متعلق به قرن اول ق م است. امانوع خط آرامی مستعمل دراین آثاردال برزمانی ممتدتراست که ازقرن دوم ق.م تا قرن اول م . کشیده میشود. ازاین سفالینه‌ها برمی‌آید که درهنگام نوشته‌شدن آنهاسیستم نگارش درمرحلهٔ تحول ازآرامی کامل به پارتی آمیخته

باهزوارش قرارداشته‌است (رك۳-۳). مطالعهٔ این اسناد را ـ که تا کنون تماماً منتشر نشده‌اند ـ م.دیاکونف، ی.م.دیاکونف(Dyakonov) و لیوشیتس(Livshic) در تعدادی مقاله شروع کردند که ژینیو فهرست آنها را ذکر کرده است (واژه‌نامه‌ص ٤۳) . سینیستر[٦۳] چندین مقالهٔ خودرا به این موضوع اختصاص داده است. نیز رك به مقالهٔ بیکرمن [٦٤]

۲-۳-۴ بنچاق اورامان درجنوب کردستان دارای این تاریخ است

ŠNT 300 YRḤ> >rwtt سال ۳۰۰ ماه خرداد

هنینگ(فارسی میانه‌ص۲۹) آن را برابر تاریخ بین هفتم ژانویه و بیستم فوریه سال ۵۳ میلادی می‌داند خط این سند شبیه است به خط آذربایجان (۲-۳-۱) ودرهمان مرحلهٔ تحول قراردارد (هزوارشها به همان شکل مستعمل در اسنادمتاخرتر پارتی به کاررفته‌اند BRY برابر Puhr «پسر» YRḤ> برابر māh «ماه». نشانه‌های متمم ایرانی در صورتی یافته‌اند ZBNt «خریده» برابر پارتی xrīd به‌کاررفته‌است)درمورد کتابشناسی به‌واژه‌نامهٔ ژینیو ص٤٤-۳ مراجعه شود.

۲-۳-۴ نخستین سکه‌های اشکانی متعلق به زمانی در حدود میانهٔ قرن اول میلادی است . نخست نوشته‌های سکه‌ها شامل صورت خلاصه شده نام شاه است (wl به جای wlgšy بلاش) ، درثلث دوم قرن دوم میلادی نوشته‌هامفصل‌تر می‌شود (wlgšy MLK> بلاش شاه) ونام کامل به‌صورت

>ršk wlgšy MLKYN MLK> اشك بلاش شاهنشاه

برروی سکه های مسی آمده است . کتابشناسی : رات [٦٥] واثر قدیمتر کتاب پترویتز [٦٦] است که اخیراً (۱۹٦۷) تجدید طبع شده است . نیز رك به مقالهٔ گیرشمن [٦۷] .

درموردنوشته‌های‌پارتی روی سکه های شاهان محلی‌عیلام وسکه‌های شاه هند ـ پارتی به نام سناباره (Sanabares) (پایان قرن اول میلادی) رك به «ایرانی میانه» ص ٤۱ .

می‌توان درمقالات الت دولافوی [۷۸] یافت . رك به «فارسی میانه ۲٦-۲۵»

(ب) آثاری که ازخود ناحیهٔ سغد به دست آمده است ، برای سهولت کار ، بنابرنوع خط سغدیی که درآنها به‌کار رفته ، طبقه بندی شده است . گرچه تاریخ سیستم خط سغدی یابهتر بگوئیم سیستمهای آن به هیچ‌وجه کاملا معین نیست ، بااین حال به نظرمی‌رسد کــه سه گروه اصلی پیدا شده است : نخستین گروه ازسمرقند ، دومین ازبخارا وسومین ازناحیه‌ای کــه جای آن مشخص نشده است (رك ایرانی میانه ص ۵۲) . آثار گوناگونی (شامل سکه‌ها ، نوشته‌های‌روی اشیاء سیمن ، منسوجات، چرم ، سفالینه‌ها و جواهر های حکاکی شده) نیزموجود است که محتملا متعلق به‌دورانی بین قـرن پنجم وششم است . الفبایی نیز درپنجکنت به دست آمده است که آن را لیوشیتز [۷۹] درباد نامهٔ هنینگ مورد تحلیل قرارداده است در مورد اسناد سغدیی که اخیراً درچند محل‌اکتشافی باستانشناسی درآسیای میانه‌به دست آمده است رك به مقالهٔ فرای [۸۰]

مجموعهٔ مهمی شامل بیش ازهفتاد قطعه‌برروی چرم، کاغذ ونخته متعلق به سرزمین سغد درسال۱۹۳۳، در نتیجهٔ تحقیقات باستانشناسی در کوه مغ در تاجیکستان، به‌دست آمد . این اسناد متعلق به قرن هشتم میلادی است فرایمان [۸۱] بررسی این اسناد را شروع کرد وپس ازاو باانتشار کتاب«اسناد سغدی کوه مغ » [۸۲] قرائت ودریافت مضمون آنها دربعضی موارد به‌تکمیل نهـایی و دربعضی موارد بـه تکمیل موقتی انجامید . این اسناد به صورت عکسی درمجموعهٔ کتیبه های ایرانی منتشر شده است. [۸۳]

(ج) منبع اصلی اطلاع‌درمورد زبان سغدی‌اکتشافاتی است که‌درواحهٔ تورفان و تون‌ـهونگ درترکستان شرقی انجام گرفته است که در آنجا پناهندگان سغدی پس‌ازویرانی سمرقند بوسیله‌اسکندربزرگ درنیمهٔدوم قرن‌چهارم قبل‌ازمیلاد جایگزین‌شده‌بودند . آندره‌آس (Andreas) ازروی اصطلاحات تقویمی که ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه [۸٤] ذکر کرده

است، شناسایی این زبان را به عنوان سغدی محقق کرد رک به مقاله مولر[۸۵]. این اسناد را بنابر مضمون دینی می‌توان به‌سه دسته تقسیم کرد: (۱) بودایی (۲) مانوی (۳) مسیحی.

۲-۴-۱- دانشمند فرانسوی گوتیو از نخستین کسانی بود که دربارهٔ اسنادی که بوسیلهٔ پلیو (ر ک ۱-۳) به‌پاریس منتقل شده بود تحقیق کرد. انتشارات نخستین او شامل چند مقاله است [۸۶] همین محقق نخستین جلد دستور زبان سغدی بودایی را نوشت[۸۷] که بعداً بنونیست[۸۸] آن را تکمیل کرد. طولی نکشید که این کوششهای موفقیت‌آمیز اولیه درموردقرائت، دریافت متن و تحلیل مطالب سغدی بودایی بوسیلهٔ دانشمندانی که نامشان راذکرمی‌کنیم پی‌گیری شد روزنبرگ[۸۹] درچندین‌مقاله، گوتیو- پلیو- بنونیست[۹۰] کتاب«سوترای‌علل‌ونتایج» را منتشر کردند ومکنزی[۹۱]دوباره آن را باترجمه‌وواژه‌نامه ویادداشتها منتشرساخت. مولر[۹۲]؛ رایخشلت[۹۳] کتاب «قطعات خطی سغدی موزهٔ بریطانیا» را منتشر کرد که‌جلد اول آن شامل‌متون‌سغدی بودایی‌است. (درموردمتن«وملکیرنتردشه‌سوترا» ولر[۹۴] مقاله‌ای نوشت. درمورد متن«دیانه» ولر[۹۵] وبنونیست[۹۶] مقالاتی نوشتند)، جلد دوم شامل متون بودایی دیگری است (دربارهٔ «وجرچهدیکا» ولر[۹۷] مقاله‌ای نوشت). همین جلد شامل چندین سند و یك دسته نامه‌های‌قدیمی است (درمورد اخیر رک به‌مقالهٔ هنینگ[۹۸]). بنونیست[۹۹] یادداشتهایی دربارهٔ دوجلد کتاب رایخشلت منتشر کرد. انتشارات مولر-لنتز[۱۰۰]شامل متون مسیحی و بودایی هر دو است. بنونیست همه متون بودایی متعلق به‌مجموعهٔ پلیو را تحت عنوان «متون سغدی»[۱۰۱]منتشر کرد(رک‌به‌نقدمهم هنینگ[۱۰۲] براین کتاب). همین دانشمند نسخه های خطی مجموعهٔ پلیو را به‌صورت عکسی تحت عنوان «مجموعهٔ سغدی»[۱۰۳] در جزو انتشارات «اسناد زبانی آسیای کبیر»، ۳) چاپ کرد، وهمو کتاب وسانترجاتکا[۱۰۴]را نیز دوباره منتشرساخت.

۲-۴-۲- درحالی که کارتصحیح و نشر متون بودایی تقریباً به انجام رسیده است ، درموردآثارمانوی وضع چنین نیست . منتشرنشدن‌این‌متون تاحدی به دلیل وضع خاص این آثاراست که بیشترقطعه‌قطعه است.بنابراین خاصة ازبخت نیك است که‌دستور زبانی‌را دردست داریم که براساس‌تحقیق جامع موادمانوی منتشرشده یانشده ، تدوین شده است (گرشویچ، دستور زبان سغدی‌مانوی[۱۰۵]). علاوه‌برقطعات‌سغدی که والدشمیت ـ لنتز منتشر کرده‌اند (ر ک ۲-۲-٦) این کتب و مقالات نیز شایستهٔ ذکر است : کتاب هنینگ به‌عنوان «یك کتاب دعاواعتراف مانوی»[۱۰٦] که شامل متون‌فارسی میانه وپارتی نیزهست ؛ کتاب «سغدیات»[۱۰۷] ومقالات « کتاب غولها »[۱۰۸] ، «قتل مغان»[۱۰۹] ، «داستانهای‌سغدی»[۱۱۰] ، «روزه‌های مانوی»[۱۱۱] ، «دومتن سحروجادوی مانوی»[۱۱۲] و«قطعه‌ای سغدی شامل کیهان‌شناخت‌مانوی»[۱۱۳] ازهمو .

۲-۴-۳- آثارسغدی‌مسیحی رادرآغاز این دانشمندان معرفی کردند مولر « متون سغدی » [۱۱٤] ج ۱ ، « متون سغدی » [۱۱۵] ج۲ (ر ک۱-٤-۲) که شامل متون‌دیگرمسیحی‌است . بیش ازدهسال‌طول کشید تاآثاردیگری چاپ شود: هنزن[۱۱٦] ، «متون‌سغدی برلین» ج۱ (ر ک‌به‌مقالات گرشویچ[۱۱۷] وبنونیست[۱۱۸])و«متون‌سغدی برلین»[۱۱۹] ج ۲(ر ک به‌مقالات‌بنونیست[۱۲۰]). یك بررسی‌نسبتاًقدیمی‌دربارهٔ زبان سغدی‌مسیحی توسط تلکدی[۱۲۱] انجام گرفته است، بررسی‌جدیدتر وجامعتر راشوارتزانجام داده است‌تحت‌عنوان « بررسیهایی دربارهٔ متون سغدی مسیحی »[۱۲۲] ، همچنین‌مکنزی در مقالهٔ «یادداشتهایی‌دربارهٔ سغدی مسیحی»[۱۲۳].

۲-۴-۴- علاوه برمتون مذهبی به زبان سغدی تعدادی اسنادغیردینی نیز به دست ما رسیده است که بعضی از آنها را قبلا ذکر کرده‌ایم (ر ک ۲ - ٤) . این اسناد شاهدی است بر وسعت ناحیه‌ای که در آن زبان سغدی به کار می رفته است . « نامه های قدیمی » که دریك برج

آثار دیگر خوارزمی که مربوط به زمان متأخرتر و از نظر حجم، مطلب قابل ملاحظه‌تر است آثاری است که به خط عربی نوشته‌شده است (همراه با تغییراتی در این خط) و در نوشته‌هایی از قرن (دوازده‌و) سیزده میلادی (= قرون ششم و هفتم هجری) از قبیل مقدمةالادب زمخشری (که فرهنگ‌معروف عربی است و طغان[۱۳۰] آن را بصورت عکسی منتشر کرده است) یا کتاب قنیةالمنیه مختار الزاهدی و کتاب یتیمةالدهر فی فتاوی اهل‌العصر تألیف علاءالدین الترجمانی که هردو کتاب فقه است به دست آمده است. در این آثار باید لغات خوارزمی (نامهای ماهها و روزها و چند جشن و بروج دوازده‌گانه) معمول در کتاب آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه ابوریحان بیرونی (رك ۲-٤) افزوده شود (رك فرسی‌مانه ۸۲-۸۱ و ۱۲۰- ۱۱٤)

تحقیقات متخصصین دربارهٔ زبان خوارزمی توسط طغان[۱۳۱] و طغان و هنینگ[۱۳۲] انجام گرفته است. انتشارات بعدی در این زمینه مشتمل است بر کتاب و مقالات فرایمن،[۱۳۳] هنینگ،[۱۳٤] زرشطر،[۱۳۵] راست،[۱۳٦] باکالیوبف،[۱۳۷] امریك[۱۳۸] و کتاب بخشی از فرهنگ خوارزمی،[۱۳۹] تألیف هنینگ که پس از درگذشت او منتشر شد ودر حدود ۲٦۰ لغت از الف تا -kw را دربردارد. این کتاب بامطالب اضافی دیگری به کوشش مکنزی به چاپ رسیده است.

مقدمةالادب به صورت حرف‌نویسی شده به اضافهٔ ترجمه و همراه با تحریرهای عربی و فارسی توسط بنزینگ[۱٤۰] منتشر شده‌است. این اثر موضوع پنج مقاله مکنزی[۱٤۱] قرار گرفت. نیز رك به مقالهٔ شوارتز[۱٤۲].

۲-٦ زبانهای سکایی

چندین نوع زبان مربوط بهم متعلق به‌مردمان سکایی به دست آمده است. این مردمان از حدود ٦۰۰ ق.م. و پس از این که در ناحیه وسیعی از جلگه‌های روسیهٔ جنوبی تا رودخانهٔ سیحون(سیردریای امروز)درقزاقستان

بیوار[۱۹۲]، وایت‌هد[۱۹۳] واکر[۱۹۴]، گیرشمن[۱۹۵] و کوریل- انلو مرزه[۱۹۶]
(۲) مهرها (شامل مقالات وایت‌هد[۱۹۷]. گیرشمن[۱۹۸]. بیوار[۱۹۹] (نیز راك به مقالات بیوار در (۱)) (۳) کتیبه‌ها (مقالات بیوار[۲۰۰]. کوریل[۲۰۱]. الموشیمز[۲۰۲] وهارمتا[۲۰۳]) (٤) قطعاتی از نسخه‌های خطی (توماس[۲۰٤]. هنرن[۲۰۵] گرشویچ[۲۰٦] که مقالهٔ او به نام «کتیبه‌ها و نسخه‌های بلخی» شمار بحثی است دربارهٔ قطعات هفتالی منتشر شده در کتب هومبخ[۲۰۷])

اخیراً گوبل یك اثر کامل چهار جلدی را به این آثار و دیگر آثار نامهای ایرانی میانه (پهلوی سغدی بلخی) که متعلق به دوران میان نیمهٔ قرن چهارم تا نیمه قرن هشتم میلادی است تحت عنوان «اسنادی در بارهٔ تاریخ هونهای ایرانی در بلخ و هند»[۲۰۸] اختصاص داده است

۳ ــ آرامی

۳ ــ ۱ آرامی و اهمیت آن

سیاست حکمرانان هخامنشی که سبب شد زبان آرامی- که یك زبان سامی است- به عنوان زبان مشترك ارتباط اداری میان استانهای مختلف بکار رود، نفوذ عمیق و دیرپایی داشت. این مطلب صرف نظر از دلائل دیگر از استعمال دائم هزوارشها در آثار ایرانی میانه و از انتخاب صورتهای مختلف خطوط آرامی- سامی با تغییراتی برای کتابت در دورهٔ ایرانی میانه به خوبی معلوم می‌شود

۳ــ۲

موفقیت این سیاست هخامنشیان از وسعت نواحیی که در آنجا اسناد به زبان آرامی پیدا شده است معلوم میشود. از مصر اسنادی به دست آمده است که آنها را یك شاهزادهٔ هخامنشی به نام ارشام در قرن پنجم ق م از شوش بدانجا فرستاده است. آثار دیگر آرامی که مربوط به بعد از دوران هخامنشی است، درغرب. در ارمنستان و گرجستان و درشرق در تاکسیلا نزدیك راولپندی

[ᶜiqbā] ᶜqbᵓ با فعل فارسی میانه YKᶜYMWN «ایستادن» ، پرسی HQᵓYM ، به‌جای آرامی *yqᵓym (از qwm) رك . ایرانی میانه صفحات ۳۶ - ۳۵

و بالاخره روشن است که تنها یك معنی منحصر از ... هزوارشها چه با اجزاء مکمل وچه بدون آنها همراه نبوده است مثلاً در بعضی آثار کتیبه‌ای فارسی میانه ... پایان ... سوم شخص مفرد مضارع اخباری است درحالی که اسم مفعولها بپیوسته به صورت هزوارش «لخت» آمده است . درموارد دیگر همین علامت ... برای نشان دادن اسم مفعول به کار می‌رود ولی گاهی هم صورت ... هزوارش به کار می‌رود [šud] ᶜZLWN «رفت» [kard] BYDWN ... درمقابل YKᶜYMWNt [ēstād] و [dād] YHBWNt که در یك قطعه روائی واحد به کار رفته‌اند .

لازم به تذکر نیست که این وضع سبب می‌شود که در توجیه ... حاصل نشود مطالعه بیشتری درمورد سیستم هزوارش نویسی درطول استعمال ممتدش مورد نیاز فوری است

۴ ـ الفباها

اصل مشترك سیستمهای خطی ایرانی میانه درخط آرامی قراردارد طبیعتاً برخی مشکلات از به‌کار گرفتن یك سیستم خطی خارجی (سامی) برای ضبط زبانهای غیرسامی ناشی شده است . کوششهای اندکی شده ـ و گاهی اصلا نشده است ـ که ازهمه علائم (خطی) خارجی که بالقوه موجود

ʾrthštrprry) است ونقل آن به موارد دیگر در پارتی از قبیل hwzhy
بد، [drōžan] مشتق از فارسی باستان draujana . نوشتن - ۲W - د
پهلوی زردشتی کتابی مانند [*giwāk gyāg] gywʾk به جای - ...
درمقابل فارسی میانهٔ مانوی [g(i)yāg] gyʾg و پارتی مانوی wyʾg
وسغدی wyʾk

زیرنویسها :

1) [illegible] Geiger & Ernst Kuhn, Grundriss der iranischen Philologie, [illegible].

2) I. Bogdanov, A Middle Persian Grammar, 1930.

3) J.C. Tavadia, Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier, 1956.

4) Mary Boyce, 'Middle Persian Literature', in Iranistik, Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, Vierter Band, Zweiter Abschnitt, Lieferung 1, 19[illegible], 31-6[illegible].

5) Mark Aurel Stein, Ancient Khotan, I-II, 1907; Serindia, I-V, 1921; Innermost Asia, I-IV, 1928.

6) [illegible], 'Fragments sanskrits de Haute Asie', JA 253, 19[illegible], [illegible].

7) M. Boyce, A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German Turfan Collection, 19[illegible], X-XX[illegible].

8) [illegible]. Lentz, 'Fünfzig Jahre Arbeit an den iranischen Handschriften der deutschen Turfan-Sammlung', ZDMG 106, 1956, *4*-*22*.

9) Shin Saiiki ki, New Records on Central Asia, being Several Reports by the Ôtani Mission, I-II, 1937.

10) Russkaya Turkestanskaya èkspeditsiya, 1909-1910, 1914.

11) 'Bibliography of the Central Asiatic Studies', in Monumenta Serindica, II, 1958, 53-87.

12) M. Paul-David, M. Hallade and V. Hambis, Toumchouq, II, 1964, xxx-xxxiii.

13) W.B. Henning, 'Mitteliranisch', Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, Vierter Band, Iranistik, Erster Abschnitt, Linguistik, 1958, 20-130; reprinted 1967.

14) G.F. Hill, Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and Persia, 1922.

15) F.D.J. Paruck, Sassanian Coins, 1924.

16) R. Göbl, Sasanidische Numismatik (Handbuch der mittelasiatischen Numismatik I), 1968.

17) J.M. Unvala, Coins of Ṭabaristān and some Sassanian Coins from Susa, 1938.

18) J. Walker, A Catalogue of the Arab-Sassanian Coins, 1941.

19) A. Guillou, Les monnayages pehlevi-arabes, 1953.

20) Ph. Gignoux, Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes (Corpus Inscriptionum Iranicarum, Supplementary Series I), 1972.

21) Corpus Inscriptionum Iranicarum, ed. W.B. Henning, 1955, 1957 and 1963.

22) E. Herzfeld,"Essay on Pahlavi" in Paikuli
I,1924,52-73.

23) A. Mordtmann,"Studien über geschnittene
Steine mit Pehlevi-Inschriften",ZDMG 18,1864,
-52,"Sassanidische Gemmen",ZDMG 29,1875,199-
211,"Studien über geschnittene Steine mit
Pehlevi-Legenden",ZDMG 31,1877,582-597.

24) P. Horn und G. Steindorff,Sassanidische
Siegelsteine,1891.

25) A.Ya. Borisov and V.G. Lukonin,Sasanidskie
gemmy,1963.

26) A.D.H. Bivar,Catalogue of the Western
siatic Seals in the British Museum,Stamp
eals II: The Sassanian Dynasty,1969.

27) R.N. Frye,Sassanian Seals in the Collection
f Mohsen Foroughi,1971.

28) W.B. Henning,"A misinterpreted Sassanian
em",in F. Altheim.Literatur und Geschichte im
usgehenden Altertum II,1950,279-280.

29) J. Harmatta,"Deux gemmes sassanides a
inscriptions",Bulletin du Musée des Beaux-Arts
(Budapest)10,1957,8-20.

30) S. Eilenberg,"A Sassanian Silver Medallion
of Varhrän III",Ars Orientalis 2,1957,487-488.

31) H.W. Bailey, Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, 1943.

32) D.N. MacKenzie, A Concise Pahlavi Dictionary, 1971.

33) M. Boyce, "The use of relative particles in Western Middle Iranian", Indo-Iranica, Mélanges présentés à Georg Morgenstierne à l'occasion de son soixante-dixième anniversaire, 1964, 28-47. "Some Middle Persian and Parthian constructions with governed pronouns", Dr. J.M. Unvala memorial volume, 1964, 49-56.

34) D.N. MacKenzie, "The 'indirect affectee' in Pahlavi", Dr. J.M. Unvala memorial volume, 1964, 45-48.

35) C.J. Brunner, A syntax of Western Middle Iranian, 1971.

36) The Bondahesh...the manuscript TD (Tehran, 1970) and The codex DH..Bondahesh, Zand-e Vohuman Yasht and parts of Denkard (Tehran, 1970).

37) F.W.K. Müller, "Handschriften-Reste in Estrangelo-Schrift aus Turfan, Chinesische-Turkestan (I), SPAW 1904, 348-352.

[illegible] Müller, "[illegible] [illegible]angelo-Schrift aus Turfan, Chinesisch Turk[illegible]stan II", <u>SPAW</u>, Anhang, 1904, 1-117; "Eine Hermas-Stelle in manichäischer Version", <u>SPAW</u> 1905, 1077-1083; "Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch (Mahrnāmag)", <u>APAW</u> 1912.

39) C. Salemann, "Ein Bruckstück manichaeischen Schrifttums im Asiatischen Museum", <u>Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St.-Pétersbourg</u>, VIIIe série, VI.6, 1-26; "Manichaeische Studien I", <u>Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St.-Pétersbourg</u>, VIIIe série, VIII.10, 1908.

این کتاب اخیر همان متون نشر شدهٔ مولر است که در آنها تجدید نظر شده و به خط عبری حرف نویسی شده است.

"Manichaica III-IV", <u>Bulletin de l'Académie Impériale des Sciences de St.-Pétersbourg</u>, 1912, 1-50.

40) E. Waldschmidt and W. Lentz, "Die Stellung Jesu im Manichäismus", <u>APAW</u> 1926, no.4; "Manichäische Dogmatik aus chinesisch und iranischen Texte", <u>SPAW</u> 1933, 408-607.

41) F.C. Andreas and W.B. Henning, "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch Turkestan I", SPAW 1932, 175-222; II, SPAW 1933, 294-363; III, SPAW 1934, 848-912.

42) W. Henning, "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch", SPAW 1936, X.

43) W.B. Henning, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", Zeitschrift für Indologie und Iranistik 9, 1933, 158-253; A. Ghilain, "Index des termes en moyen-iranien", Muséon 50, 1937, 367-395.

44) M. Boyce, "The Manichean literature in Middle Iranian", in Iranistik (Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, Vierter Band), Zweiter Abschnitt, Literatur, Lieferung 1, 1968, 67-76.

45) F.C. Andreas and K. Barr, "Bruchstücke einer Pehlevi-Übersetzung der Psalmen", SPAW 1933, 91-152.

46) A. Pagliaro, "Le iscrizioni pahlaviche della sinagoga di Dura-Europo", Atti della

Reale Accademia d'Italia,Rendiconti della classe di scienze morali e storiche,1941-42,587-616.

47) B. Geiger,The synagogue,The Middle Iranian texts,in The excavations at Dura-Europos, Final Report VIII,Part I,C.H. Kraeling ed., 1956,283-317.

48) W.B. Henning,The excavations at Dura-Europos,Final Report V,Part I,The parchments and Papyri,1959,414-417.

49) W.B. Henning,Gnomon 26,1954,478-479.

50) J. Harmatta,"Die parthischen Ostraka aus Dura-Europos",AAASH 6,1958,87-175.

51) R.N. Frye,The Parthian and Middle Persian inscriptions of Dura-Europos (Corpus Inscriptionum Iranicarum),1968.

52) O. Hansen,"Die mittelpersischen Papyri der Papyrussammlung der Staatlischen Museen zu Berlin",APAW 1937,Nr. 9.

53) J. de Menasce,Ostraca and Papyri (Corpus Inscriptionum Iranicarum),1957.

54) J. de Menasce,"Recherches de papyrologie pehlevie",JA 241,1953,185-196.

55) A.G. Perikhanian,"Pexlevijskie papirusy sobranija GMII imeni A.S. Puškina",VDI 1961,3, fasc. 77,1961,78-93.

56) D. Weber,"Einige Göttinger Pahlavi-Fragmente",IF 74,1969,32-38.

57) I.I. Smirnov,Vostočnoe serebro,1909.

58) R. Ghirshman,"Argenterie d'un seigneur sassanide",Ars Orientalis 2,1957,177-182.

59) W.B. Henning,"New Pahlavi inscriptions on silver vessels",BSOAS 22,1959,132-134;"A Sassanian silver bowl from Georgia",BSOAS 24, 1961,353-356; Mitteliranisch 49-50.

60) R.N. Frye,"Sasanian silver and history" in Iran and Islam,in memory of the late Vladimir Minorsky,1971,255-262.

61) R.N. Frye,"Funerary inscriptions in Pahlavi from Fars",W.B. Henning Memorial Volume, 1970,152-56

62) K. Barr,"Remarks on the Pahlavi ligatures and [illegible]",BSOS 8,1935-37,391-403.

63) M. Sznycer, Semitica 5,1955,65-98,12,1962, 105-126 and 13,1963,31-37).

64) E.J. Bickerman, "The Parthian ostracon No. 1760 from Nisa", BiOr 23,1966,15-17.

65) W. Wroth, Catalogue of the coins of Parthia, 1903.

66) A. Petrowicz, Arsaciden-Münzen, 1904.

67) R. Ghirshman, "Trois monnaies parthes inédites", Centennial publication of the American Numismatic Society, 1958, 279-284.

68) R. Ghirshman, "Un bas-relief d'Artaban V avec inscription en pehlevi arsacide", in Monuments et Mémoires publiés par l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres (Fondation Piot) 44,1950,97-107.

69) W.B. Henning, AM, New Series 2,1952,176.

70) F. Altheim and R. Stiehl, PP 8,1953, 307-309.

71) W.B. Henning, "A new Parthian inscription", JRAS 1953,132-136.

72) M. Boyce, The Manichaean hymn-cycles in Parthian, 1954.

73) "Sadwēs and Pēsūs", BSOAS 13,1951,908-915.

74) "Some Parthian abecedarian hymns", BSOAS 14, 1952,435-450.

75) W.B. Henning,"Geburt und Entsendung des manichäischen Urmenschen", GGA 1933,306-318.

76) A. Ghilain, Essai sur la langue parthe, son système verbal d'après les textes manichéens du Turkestan oriental, in Bibliothèque du Muséon 9,1939 (reprint 1966).

77) W.B. Henning,"A list of Middle-Persian and Parthian words", BSOS 9,1937,79-92.

78) Allotte de la Fuÿe,"Monnaies incertaines de la Sogdiane et des contrées voisines", Revue Numismatique 14,1910,6-73 and 281-333; 28,1925, 26-50 and 143-169; 29,1926,29-40 and 141-151.

79) V.A. Livshitz,"A Sogdian alphabet from Panjikant", in W.B. Henning Memorial Volume, 1970,256-263.

80) R.N. Frye,"The significance of Greek and Kushan archaeology in the history of Central Asia", Journal of Asian History 1,1967,33-44.

81) A.A. Freiman, Sogdijskij Sbornik, 1934.

82) A.A. Freiman, V.A. Livshitz, M.N. Bogolyubov and O.I. Smirnova, Sogdijskie dokumenty s Gory Mug, čtenie, perevod, kommentarij I-III. 1962-63.

83) Dokumenty s Gory Mug (Corpus Inscriptionum Iranicarum, 1963.

84) Chronologie orientalischer Völker, ed. E. Sachau, 1878, 46.

85) F.W.K. Müller, "Die 'persischen' Kalendarausdrücke...", SPAW 1907, 46[illegible].

86) R. Gauthiot, "Une version sogdienne du Vessantara Jātaka", JA 1912, 163-19[illegible] and 429-510. "Le sūtra des religieux Ongles-Longs", Mémoires de la Société de Linguistique de Paris 15, 1912, 1-11. See F. Weller, "Bemerkungen zum sogdischen Dīrghanakhasūtra", AM (First Series), 10, 1935, 221-228.

87) Essai de grammaire sogdienne I, Phonétique, 1914.

88) E. Benveniste, Essai de grammaire sogdienne II, Morphologie, syntaxe et glossaire, 1929.

89) F. Rosenberg,"Deux fragments sogdien-bouddhiques du Ts'ien-fo-tong de Touen-houang I,Fragment d'un conte",*Bulletin de l'Académie des Sciences de Russie* 1918,817-842 and II, "Fragment d'un sūtra",*Bulletin de l'Académie des Sciences de Russie* 1920,399-420 and 455-474, and "Un fragment sogdien bouddhique du Musée Asiatique",*IzvAN* 1927,1375-1398.

90) R. Gauthiot,P. Pelliot and E. Benveniste, *Le sūtra des causes et des effets* I-II,1920-28.

91) D.N. MacKenzie,*The 'sūtra of the causes and effects' in Sogdian*,1970.

92) F.W.K. Müller,"Reste einer soghdischen Übersetzung des Padmacintāmaṇi-dhāraṇī-sūtra", *SPAW* 1926,2-8.

93) H. Reichelt,*Die soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums* I-II,1928-31.

94) F. Weller,"Bemerkungen zum soghdischen Vimalakīrtinirdeśasūtra",*Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes* XXII.6,1937,1-87

95) F. Weller,"Bemerkungen zum soghdischen

hyāna-Texte",Monumenta Serica 2,1936-37,341-404 and 4,1938,98-129.

96) E. Benveniste,"Notes sur le fragment sogdien du Buddhadhyānasamādhisagarasūtra", JA 223,1933,193-248.

97) F. Weller,"Bemerkungen zum soghdischen Vajracchedikā",AO 14,1936,112-146.

98) W.B. Henning,"The date of the Sogdian Ancient Letters",BSOAS 12,1948,601-615.

99) E. Benveniste,"Notes sur les textes sogdiens du British Museum",JRAS 1933,29-68.

100) F.W.K. Müller and W. Lentz,Soghdische Texte II,SPAW,1934.

101) E. Benveniste,Textes sogdiens,éditės, traduits et commentés,1940.

102) W.B. Henning,"The Sogdian texts of Paris", BSOAS 11,1946,713-740.

103) Codices Sogdiani,1940,in the series Monumenta Linguarum Asiae Maioris III.

104) Vessantara Jātaka,texte sogdien édité, traduit et commenté,1946.

105) I. Gershevitch, A grammar of Manichean Sogdian, 1954.

106) W.B. Henning, "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch", APAW, 1936.

107) Sogdica, 1940, (James G. Forlong Fund XXI).

108) "The book of the giants", BSOAS 11, 1943, 52-74.

109) "The murder of the Magi", JRAS 1944, 133-144.

110) "Sogdian tales", BSOAS 11, 1945, 465-487.

111) "The Manichaean fasts ", JRAS 1945, 146-164.

112) "Two Manichaean magical texts", BSOAS 12, 1947, 39-66

113) "A Sogdian fragment of the Manichaean cosmogony", BSOAS 12, 1948, 306-318.

114) F.W.K. Müller, Soghdische Texte I, APAW, 1912.

115) Soghdische Texte II.

116) O. Hansen, Berliner soghdische Texte I, APAW, 1941.

117) I. Gershevitch,"On the Sogdian St. George Passion",JRAS 1946,179-184.

118) E. Benveniste,"Fragments des Actes de Saint Georges en version sogdienne",JA 234, 1943-45,91-116.

119) Berliner sogdische Texte II,AAWL,1954.

120) E. Benveniste,"Études sur quelques textes sogdiens chrétiens",JA 243,1955,297-337 and JA 247,1959,115-136.

121) S. Telegdi,"Notes sur la grammaire du sogdien chrétien",JA 230,1938,205-233.

122) M. Schwartz,Studies in the texts of the Sogdian Christians,1967 (Ph.D. thesis,University of California).

123) D.N. MacKenzie,"Christian Sogdian notes", BSOAS 33,1970,116-124.

124) E. Benveniste,BSOS 9,1937-39,502-505.

125) O. Hansen,"Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal von Karabalgasun", JSFou 44,1930,3-39.

126) S.P. Tolstov,VDI 4(5),1938,120-145 and Drevnej Xorezm,1948,173-195.

127) S.P. Tolstov, Trudy Xorezmskoj Arxeologo-Etnografičeskoj Ėkspedicii II, 1958, 208-212 and Po drevnim del'tam Oksa i Yaksarta, 1962, 217 ff.

128) S.P. Tolstov and V.A. Livshitz, "Datirovannye nadpisi na xorezmijskix ossyarix s gorodišča Tok-kala", Sovetskaya Ėtnografia 2, 1964, 50-69.

129) "Decipherment and interpretation of the Khwarezmian inscriptions from Tok Kala", AAntH 12, 1964, 231-251.

130) Z.V. Togan, Khorezmian glossary of the Muqaddimat al-Adab, 1951.

131) Z.V. Togan, "Ḫwārezmische Sätze in einem arabischen Fiqh-Werke", Islamica 3, 1927, 190-213.

132) Z.V. Togan and W.B. Henning, "Über die Sprache der alten Chvarezmier" and "Über die Sprache der Chvarezmier", ZDMG 90, 1936, *27-*30 and *30-*34.

133) A.A. Freiman, Xorezmijskij jazyk, 1951.

134) W.B. Henning, "The Khwarezmian language", Zeki Validi Togan'a Armağan, 1955, 43-49; "The Structure of the Khwarezmian verb", AM, New Series,

2,1955,43-49;Mitteliranisch 81-84 and 109-120; "The Choresmian documents",AM,New Series,11, 1965,166-179.

135) E. Yarshater,"čand nukte dar bāre-yi zabān-i xwārizmī",Majalle-yi Dāniškade-yi Adabiyyāt (Tehran),1.2,1954,41-48.

136) N. Rast,"Zabān-i xwārizmī",Majalle-yi Dāniškade-yi Adabiyyāt-i Šīrāz,2.4.1338/1959-60,11-38.

137) M.N. Bogolyubov,"častic̆y v xorezmijskom jazyke",UZLU,No. 305,12,1961.61-84; "O nekotoryx osobennostjax arabo-xorezmijskoj pis'mennosti",NAA,1961,No. 4,182-87; "Ličnye mestoimenija v xorezmijskom jazyke",UZLU,No. 136,16,1962, 6-15;"Mestoimenija v xorezmijskom jazyke",KSINA, 67 (1963),99-103.

138)R.E. Emmerick,"Some Chorasmian and Khotanese etymologies",JRAS 1970,67-70.

139) W.B. Henning,A fragment of a Khwarezmian dictionary,1971.

140) J. Benzing,Das chwaresmische Sprachmater-

ial einer Handschrift der 'Muqaddimat al-Adab' von Zamaxšarī, 1968.

141) D.N. MacKenzie, "The Khwarezmian glossary I", BSOAS 33, 1970, 540-559; II, BSOAS 34, 1971, 74-90; III, BSOAS 34, 1971, 314-330; IV, BSOAS 34, 1971, 521-537; V, BSOAS 35, 56-73.

142) M. Schwartz, "On the vocabulary of the Khwarezmian Muqaddimatu l-Adab, as edited by J. Benzing", ZDMG, 120, 1970, 288-304.

143) H.W. Bailey, "Languages of the Saka", in Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, Vierter Band, Iranistik, Erster Abschnitt, Linguistik, 1958, 131-154; "Saka studies: the ancient kingdom of Khotan", Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies 8, 1970, 65-72.

144) R. Schmitt, "Die Bedeutung des Sakischen für Indogermanistik und Indo-Iranistik", Sprache 17, 1971, 50-60.

145) S. Konow, "Ein neuer Saka-Dialekt", SPAW, 1935, 772-823; "Une nouvelle forme aberrante du khotanais", JA 232, 1941-42, 83-104; "The oldest dialect of Khotanese Saka", NTS 14, 1947, 156-190.

146) H.W. Bailey,"The Tumshuq Karmavācanā", BSOAS 13,1950,649-670 and 809-810; Languages of the Saka (see 2.6),147-154; Saka documents (see 2.6.2),44-51.

147) Leumann,Zur nordarischen Sprache und Literatur,1912;Buddhistische Literatur,I. Teil: Nebenstücke,1920;

148) with M. Leumann,Das nordarische (sakische) Lehrgedicht des Buddhismus,1933-36.

149) H.W. Bailey,Prolexis to the Book of Zambasta (Khotanese Texts VI),1967.

150) S. Konow,Vajracchedikā and Aparimitāyuhsūtra texts in A.F.R. Hoernle,Manuscript remains of Buddhist literature found in Eastern Turkestan I,1916 (reprint 1970),214-236; Saka Studies, 1932; "Zwölf Blätter einer Handschrift des Suvarṇabhāsa-sūtra in Khotan-Sakisch",SPAW 1935, 428-486; "A medical text in Khotanese",Avhandlinger utgitt av Det Norske Videnskab-Akademi i Oslo,II Hist.-Filos. Klasse,1940.

151) Khotanes Texts I,1945; Indo-Scythian

Studies, being Khotanese Texts II, 1954, III, 1956, IV, 1961 and V, 1963.

152) Khotanese Buddhist Texts, 1951.

153) Codices Khotaneses, Monumenta Linguarum Asiae Majoris II, 1938

154) Saka Documents, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, Vol. V, portfolios I-IV, 1960-67.

155) Saka Documents, Text Volume, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, Vol. V, 1968.

156) R.E. Emmerick, Saka Documents V, 1971.

157) S. Konow, Khotansakische Grammatik, 1941.

158) Primer of Khotanese Saka, 1949, originally published in NTS 15.

159) L.G. Herzenberg, Xotano-Sakskij jazyk, 1965.

160) R.E Emmerick, Saka grammatical studies I, 1968.

161) J.P. Asmussen, The Khotanese Bhadracaryā-deśanā, 1961.

162) M.J. Dresden, "The Jātakastava or 'Praise

of the Buddha's former births' ", Transactions of the American Philosophical Society, New Series, 45, Part 5, 1955, 397-508.

163) Leumann, Lehrgedicht.

164) V.S. Vorob'ev-Desjatovskij and M.I. Vorob'eva-Desjatovskaja, Skazanie o Bhadre, novye listy sakskoj rukopisi 'E', 1965.

165) R.E. Emmerick, "Notes on the 'Tale of Bhadra' ", BSOAS 30, 1967, 83-94; "The nine new fragments from the Book of Zambasta", AM, New Series, 12, 1966, 148-178; "The ten folios of Khotanese", AM, New Series, 13, 1967, 1-47.

166) R.E. Emmerick, The Book of Zambasta, a Khotanese poem on Buddhism, 1968.

167) R.E. Emmerick, The Khotanese Śūraṅgamasamādhisūtra, 1970.

168) H.W. Bailey, Sad-dharma-puṇḍarīka-sūtra, the summary in Khotan Saka (The Australian National University, Faculty of Asian Studies, Occasional Paper 10), 1971.

169) BSOAS 33, 1970, ix-xiv.

170) R.E. Emmerick, "The [illegible]
1967, 22-25.

171) "Some Khotanese inscriptions on objets d'art", JRAS 1968, 140-143.

172) "Notes on The book of Zambasta", JRAS 1969, 59-74.

173) "The Khotanese manuscript 'Huntington K' ", AM, New Series, 15, 1969, 1-16.

174) " 'Speak' and 'prosper' in Khotanese", W.B. Henning Memorial Volume, 1970, 143-151.

175) "Nanda the merchant", BSOAS 33, 1970, 72-81.

176) "Four Khotanese words", AM, New Series, 16, 1971, 61-68.

177) A. Maricq, "La grande inscription de Kaniṣka et l'étéo-tokharien, l'ancienne langue de la Bactriane", JA 246, 1958, 345-440.

178) E. Benveniste, "Inscriptions de Bactriane", JA 249, 1961, 113-152.

179) W.B. Henning, " 'Surkh-Kotal' ", BSOAS 18, 1956, 366-367; "The Bactrian inscription", BSOAS 23, 1960, 47-55; "Surkh-Kotal and Kaniṣka", ZDMG 115, 1965, 75-87.

180) A. Maricq,"Bactrien ou Etéo-Tokharien?",
JA 248,1960,161-166.

181) R. Göbl,Die drei Versionen der Kaniška-Inschrift von Surkh Kotal,1965 (Österreihische Akademie der Wissenschaften,Phil.-hist. Klasse, Denkschriften 88,1).

182) I. Gershevitch,"The well of Baghlan", AM,New Series,12,1966,90-109.

183) J. Harmatta,"The great Bactrian inscription",AAntH 12,1964,373-471; "Minor Bactrian inscriptions",AAntH 13,1965,149-205.

184) M. Mayrhofer,"Das Bemühen um die Surkh-Kotal Inschrift",ZDMG 112,1962,325-344.

185) I. Gershevitch,BSOAS 26,1963,192-196.

186) H. Humbach,Die Kaniška-Inschrift von Surkh Kotal,ein Zeugnis der jüngeren Mithraismus aus Iran,1960; Baktrische Sprachdenkmäler,I-II,1966-67.

187) A.D.H. Bivar,"The Kaniṣka dating from Surkh-Kotal",BSOAS 26,1963,498-502.

188) O. Hansen,"Zur Sprache der Inschrift von

..rg-Kotal", Indo-Iranica, Mélanges présentés à
...eorg Morgenstierne à l'occasion de son soixante-
...ixième anniversaire, 1964, 89-94.

189) G. Morgenstierne, "Notes on Bactrian pho-
...ology", BSOAS 33, 1970, 125-131.

190) E. Herzfeld, Kushano-Sasanian coins,
...emoirs of the Archaeological Survey of India
...o. 38, 1930.

191) H. Junker, "Die hephthalitischen Münz-
...nschriften", SPAW 1930, 641-661.

192) A.D.H. Bivar, "The Kushano-Sassanian
...oin series", Journal of the Numismatic Society
...f India 18, 1956, 13-42; Kushan and Kushano-
...asanian seals and Kushano-Sasanian coins
(Sasanian seals in the British Museum), 1968.

193) R. B. Whitehead, "Multan: the House of
...old", Numismatic Chronicle 1937, 60-72.

194) J. Walker, A Catalogue of the Arab-Sassan-
...an coins, 1941.

195) R. Ghirshman, Les Chionites-Hephthalites,
...n Mémoires de la Délégation Archéologique
...rançaise en Afghanistan XIII, 1948.

196) R. Curiel and D. Schlumberger, Trésors monétaires d'Afghanistan, in Mémoires de la Délégation Française en Afghanistan XIV, 1953.

197) R.B. Whitehead, "Notes on the Indo-Greeks, Part III", Numismatic Chronicle 1950, 231-232.

198) R. Ghirshman, "Une intaille hephthalite de la collection de Mrs. Newell", Numismatic Chronicle 1953, 123-124.

199) A.D.H. Bivar, "Notes on Kushan cursive seal inscriptions", Numismatic Chronicle 1955, 203-210.

200) A.D.H. Bivar, "The inscriptions of Uruzgan" JRAS 1954, 112-118.

201) R. Curiel, "Inscriptions de Surkh-Kotal", JA 243, 1954, 189-205.

202) V.A. Livshitz, "K otkrytiyu baktrijskix nadpisej na Kara-Tepe", in Buddijskie pešery Kara-Tepe v starom Termeze, 1969, 47-81.

203) J. Harmatta, "The Bactrian wall-inscription from Kara-Tepe" in Buddijskie ... Termeze, 1969, 82-125.

04) F.W. Thomas,"A TokharI (?) MS",JAOS 64, 4,1-3.

05) O. Hansen,"Die Berliner Hephthalitenfrag-te",in F. Altheim,Aus Spätantike und Christ-um,1951,78-103; "Ein neues Hephthalitenfrag-t",PP 20,1951,361-366.

06) I. Gershevitch,"Bactrian inscriptions manuscripts",IF 78,1967,25-67.

07) H. Humbach,Baktrische Sprachdenkmäler I-1966-67.

08) R. Göbl,Dokumente zur Geschichte der ischen Hunnen in Baktrien und Indien,1967 Katalog,II: Kommentare,III: Fototafeln, Zeichentafeln).

09) A. Dupont-Sommer,"Une inscription indo-éenne d'Asoka provenant de Kandahar(Afghan-n)",JA 254,1966,437-465.

0) S. Shaked,"Notes on the new Aśoka inscrip- from Kandahar",JRAS 1969,118-122.

11) J.C. Tavadia,Die mittelpersische Sprache Literatur der Zarathustrier,1956,38.

یک کلاه‌خود مادی

نوشته

مهدی رهبر

آتنی‌ها در جنگهای مدیك [۲] داشته‌اند ، باوجود فقر و تنگدستی هفتصد تالنت(معادل۰۰۰/ ۲۰۰/ ٤دلار)فقط هزینه‌معبدآتناپارتنون در آکروپل آتن مینمایند [۳] و مجسمه‌ای از زئوس خدای خدایان را باعاج وطلا به‌فیدیاس مجسمه ساز قرن پنجم قبل‌ازمیلاد سفارش می‌دهندکه تنها ۱۱۵ تالنت‌طلا درساخت این مجسمه بکار میرود.

در بین نقاطی چون دلف ، الوسیس ، دودن و المپی [٤] که از مراکز مهم مذهبی بشمار میرفتند . المپی از اهمیت ویژه‌ای بر خوردار بود . زیرا با معابد بزرگی چون معبد هرا [٥] و معبد زئوس [٦] (خدای‌خدایان) از دیگر اماکن متمایز بود. ورزشگاههای بسیارجالب واستادیوم‌هاتی‌که بمنظورهای مذهبی ساخته شده بود آنرا ازجاهای دیگر متمایز مینمود. اهمیت المپی زمانی برما آشکار می‌شودکه اجتماعی‌عظیم‌راکه هرچهارسال یکباردراین مکان‌مقدس وبرای تقرب به‌آستان زئوس ، ازاقصی‌نقاط یونان‌گرد هم می‌آیندو مسابقه میدهند در ذهن مجسم سازیم. مسابقاتی‌که به‌جوانان پیروز جایزه میدهند وشاخه‌های طلائی زیتون رابرتارکشان می‌نهند . افتخاربزرگی نصیب این قهرمانان‌می‌شود.آنان مشهورترین مردم یونان میگردندوبوسیله شعرا ونویسندگان‌تمجید می‌شوند مجسمه سازان مشهور درساختن مجسمه‌های ایشان برقابت برمیخیزند.

۲ـ جنگهای ایران و یونان را اصطلاحا جنگهای مدیك میگویند .

۳ـ ویل دورانت ـ ترجمه فتح‌الله مجتبائی ـ تاریخ تمدن ـ یونان باستان ـ از انتشارات اقبال تهران سال ۱۳۳۹ .

4 - Olympia

٥ـ Hera ـ خواهر و زن زئوس که بسیار حسود و سختگیر و انتقامجو بود .

٦ـ Zeus - بزرگترین خدای یونان که مقر او کوه المپ و تظاهرات آسمانی مانند رعد و برق و صاعقه بدستور او انجام میگرفت دارای هوسهای شهوانی انسانی بود و معابد بیشماری در یونان دارد .

تندیس آنها کنار مجسمه های نیمه خدایان در معابد گذارده می‌شود تا خاطره پیروزی‌هایشان از خاطرها محو نگـردد . پوزانیاس[۷] ازشخصی بنام میلون[۸] نام میبرد که شش باردرمسابقات المپی موفق شده است یکباردرکودکی و پنج باردرجوانی . مجسمه های این قهرمان المپی را بامفرغ ریخته و در همه‌جا بر پا داشته بودند و یا هرودت ازسیمون پدر میلیتاد قهرمان جنگ ماراتن‌کـه سه‌بار درمسابقه ارابه‌رانی المپی شرکت‌کرده و پیروز شده است نام میبرد بعداز کشته‌شدن سیمون مجسمه‌اسب هانی‌راکه درمسابقه‌شرکت داشته‌اند برسرقبرش برپا میدارند[۱۰]

بازیهای المپی در سرزمین یونان مقام والائی داشت زیرا اهمیت آنها بقدری بوده است‌که مبداء تاریخ خودرا ازسال ۷۷٦ پیش از میلاد که مصادف با نخستین بازیهای المپی است می‌دانند و رویدادها راباآن سال تطبیق مینمایند . سرسپردگـان به زئوس . برای تقرب به درگاهش. برای پیروزی ، برای شادمانی ، برای زندگی بهتر . برای‌توفیق بیشتر . نذوراتی به‌معبدش هدیه‌می‌کنند. جنگاوران غنایم جنگی را که در اثر کمك معنوی زئوس یا دیگر خدایان بدست‌آمده است به‌آستانهٔ او اهداء مینمایند .

بدین ترتیب بعضی از جنگ افزارها همچون سپر ــ نیزه ــ کمان‌ــ کلاه‌خود و غیره جزء هدایائی است‌که به‌خدای‌خدایان اهداء می‌شد. این‌جنگ‌افزارهاچنان است‌که‌جنگاور درجنگی که‌بادشمنان کرده و پیروزشده است ازآن استفاده میکرده و یاآنهائی است‌که از دشمن به‌غنیمت‌گرفته است .

۷ــ Pausanias مورخ قرن دوم میلادی که ده کتاب در باره سیاحتهای خود در یونان نوشته و حائز اهمیت میباشد .

8— Milon

۹ــ نگاه کنید به Mousset Albert Olympie Paris 1960 P. 45

۱۰ــ نگاه کنید به هرودت جلد ٦ ــ بند ۱۰۳ .

... موضوع مقاله کنونی ، کلاه‌خودی است که در جنگ‌های ایر
و یونان بوسیله آتنی‌ها به غنیمت گرفته شده و به‌خدای خدایان
المپ اهداء گشته است.

نخستین جنگی که به‌عقیده برخی صاحب نظران شاید بتو
آنرا برخورد شرق و غرب نام نهاد[11] جنگ ماراتن است
این جنگ و جنگهای بعدی در حقیقت سرنوشت ساز و تعیین‌کن
بوده و بقولی یونان را در مسیر واقعی تمدن خود قرار داده اس
ما در اینجا به چگونگی علت‌های بروز جنگ کاری نداریم و هد
ما نیز این موضوع نخواهد بود . ولی این نکته را یاداور می‌شو
که دو قدرت بزرگ دنیای قدیم یعنی کشور پهناور و ثروتمن
را با شیوه حکومت شاهنشاهی که حدود ان از یك طرف تا ر
سند و از طرف دیگر تا دریای ایونی و شمال افریقا بسط دا
است با کشوری که بنیان‌گزار دموکراسی جهان نام‌گرفته و الگو
برای حکومت‌های دموکراتیك تا زمان حاضر می‌باشد. در برابر
قرار داده است. بهرحال بنظر میرسدکه این برخورد اجتناب‌ناپذ
بوده است . در یکی از این جنگها ، جزء غنایم جنگی . یك کلاه
ایرانی بدست آتنی‌ها می‌افتد که بعنوان نشانه پیروزی و بر
عرض سپاس از عنایات زنوس به المپی تقدیم میشود .

نتیجه این‌جنگها هرچه باشد. لااقل‌این حسن را برای یونان
داشته است که موجب شکفتکی هنر معماری و مجسمه سازی
نقاشی در یونان گردیده است[12] زیرا غیر از معابد بزرگی ک
در یونان با هزینه‌های زیاد بخاطر این پیروزی برپا گردید

۱۱ــ همر شاعر بزرگ قرن هشتم قبل از میلاد جنگهای یونانیان ومر
تروا را که بخاطر هلن زیبا رخ داده بود به نظم آورده و شرح لشکرکشی
یونانیان را شرح داده است . باعتبار میتولوژی این اولین برخورد شرق و غر
بوده است .

۱۲ــ در مقاله جداگانه‌ای در مورد تاثیر جنگهای مدیك در پیشرفت ه
یونان بحث خواهد شد .

مجسمه سازان مشهور نیز هریك فعالیت وسیعی را در کار خ
آغاز کردند که بنوبهٔ خود موجب و موجد سبك کلاسیك یون
گردید و یا لااقل زمینه را برای یك هنر جاافتاده آماده ساخت
منظری همانند جنگ های مدیك را که بدون شك در همه
شئون اجتماعی و مذهبی یونان اثر گذاشته بود می توان در جب
شرقی معبد آتنا افئا در جزیره اژین[13] (۴۸۰ـ۴۹۰ ق .
مشاهده نمود ـ در این مکان جنگ یونانیان و مردم تروا
نموده شده و یکی از مواردی است که تأثیرپذیری مستقیم
جنگ ماراتن داشته است جبههٔ نامبرده با صحنه‌هایی از جنگ
دو ملت غربی (یونانی) و شرقی (تروا) که از حماسه همر اقتبا
شده است در حقیقت خاطره پیروزی در ماراتن را مجسم سا
است[14] یونانیان بعد از جنگهای ایران و یونان یك دهم غن
را به ساختن مجسمه‌ای عظیم از آتنا پروماخوس[16] که بوسـ
فیدیاس[17] انجام یافت و در سمت چپ پروپیله آکروپل

۱۳ـ جزیره‌ای است در جنوب مجمع‌الجزایر واقع در جنوب غربی آتن که واسطهٔ کارهای معرفی خود مشهور بوده است معبد بزرگ آتنا آفئا در این جزیره واقع است .

۱۴ـ محلی در آسیای صغیر که ... از حدود ۳ کیلومتر فاصله دارد شهری است که هومر در منظومه خود از آن یاد میکند محل جنگ یونانیان و مردم تروا بوده که ... بالاخره سقوط میکند و هلن زیبا را به یونان برمیگردانند اولین بار در سال ۱۸۷۰ توسط شلیمان آلمانی حفاری گردید .

۱۵ـ اکنون مجسمه‌های مربوط بآن قسمت در موزه Glyptotheque نگهداری میشود .

6 Athena Promachos

۱۷ـ فیدیاس Phidias بزرگترین مجسمه‌ساز قرن پنجم قبل از میلاد و دوست صمیمی پریکلس که حجاری های پارتنون و معماری از مجسمه‌های مشهور را ساخته است .

۱۸ـ Propylee یعنی دروازه ورودی آکروپل .

بر صفـه‌ای بلند نصب شده بود اختصـاص دادند .[۱۹] آتنا[۲۰] مسلح بود و نیزه‌ای در دست* داشت که نوك درخشان آن از دور دیده می‌شد و دریانوردان را بسوی بندر پیره هدایت میکرد[۲۱] و یا در یکی از سرسراهای پارتنن که با پرده‌های بزرگ نقاشی آراسته بود. نبرد ماراتن که بوسیله نقاش بزرگ آن عهد بنام میکون[۲۲] نقاشی شده بود بچشم میخورد .[۲۳]

درموزه جدید باستانشناسی المپی. کلاه خودی وجود دارد که بشماره ۵۱۰۰ ثبت کرده‌اند[۲٤] این کلاه خود مربوط به‌خاور زمین است و با کلاه خودهای یونانی تفاوت دارد. جنس آن ازمفرغ کاملا براق است ورنگ طلائی متمایل به‌قرمز دارد. روی آن هیچگونه زنگ زدگی[۲۵] دیده نمی‌شود وجنس اصلی فلز کاملا حفظ شده است. درسطح کلاه خود اگرچه اثراتی از زنگ زدگی دیده نمی‌شود ولی بعضی ازقسمت‌های پوسته خارجی‌آن دراثرعوامل شیمیائی تجزیه شده وسطحی ناهموار بوجود آورده است که کاملا صیقلی نیست. علاوه برآن چندفرورفتگی درآن مشخص است که احتمال می‌رود این فرورفتگی‌ها درزمان جنگ و برخوردبا نیزه بوجودآمده باشد ویااینکه در اثرعوامل دیگری منجمله دراثر تصادم باسنگ و یا افتادن بر روی زمین ایجاد شده باشد . (تصاویر ۱ و ۲) شکل

۱۹ــ بلندی این مجسمه حدود ۷ـ۹ متر بود .

۲۰ــ آتنا ربةالنوع عقل و اندیشه و جنگ وگاهی ربةالنوع صلح. نگاهبان آتن که به رومی مینرو نامیده میشود . او دختر زئوس و متیس بود .

۲۱ــ نگاه کنید به تاریخ جهان جلد دوم (یونان) ترجمه صادق انصاری همدانی ــ مومنی انتشارات اندیشه سال ۱۳٤۹ تهران .

22- - Mikon

۲۳ــ نگاه کنید به : Charbonneaux Jean. Grece Classique Paris 1969 P. 246

و همچنین Larousse. Dictionnair De La Civilisation Grecque P. 170

۲٤ــ بخش مربوط به اشیاء هنری ایران .

25--- Patine

کلاه‌خود همانند قیف بوده در تارك آن شکافهائی بوجود آمده و نوك بالای‌آن باز است. امکان دارد این بریدگی عمداً بوجودآمده‌باشد [۲۶] یعنی نوك‌کلاه خود را که دراصل مسدود بوده است بریده باشند ولی این امکان‌نیز وجود داردکه‌نوك‌آن ازآغاز باز بوده است. بلندی کلاه خود ۲۳/۱سانتیمتر و قطردهانه آن یعنی جائی‌که روی سر قرارمیگرفته است بین ۲۰/۷ـ۲۰/۵سانتیمتر وقطر منفذ بالائی بین ۲/۹ تا ۳ سانتیمتر است.

درنزدیك لبه‌کلاه خود و درطرفین آن دو سوراخ‌کوچك بفاصله ۲/۲سانتیمتر وجود داردکه بمنظور بستن‌تسمه و محکم‌کردن‌کلاه‌خود در زیر چانه بوده است. درحال حاضر فقط در یك سمت آن، حلقه فلزی وجود دارد این بند یا حلقه عبارتست ازقطعه مفتولی‌که دو سر نازك آن ازسوراخهای مورد ذکر گذشته و بعد از اینکه از داخل برگشته است روی بند اصلی پیچیده شده است. تسمه‌ای این دو حلقه را اززیرچانه بهم متصل میکرده و باین ترتیب‌کلاه خود کاملا در روی سرمحکم می‌ماند وحرکات ناشی ازبرخوردهای جنگی مانع افتادن آن می‌شده است.

در دورتادور لبه این‌کلاه‌خود جمله‌ای است‌که متن نوشته‌یونانی آن‌باین مضمون میباشد «آتنی‌ها [این‌کلاه‌خودرا] ازمادها به‌غنیمت گرفته به زئوس اهداء کردند»

۲۶ـ نگاه کنید به
Emil Kunze VII Bericht Ausgrabungen In Olympia Berlin 1961 P. 130

کلاه خود ایرانی موزه المبی
تصویر ۱

کلاه خود ایرانی موزه المبی
تصویر ۲

ضخامت این کلاه خـود درقسمت پائین حدود ۲/۵ میلیمتـر است نوشته‌ها روی کلاه‌خود کنده نشده‌اند بلکه بوسیله جسم نوک تیزی باایجاد سوراخهایی درروی مفرغ ایجادگشته‌اند. شیوه حروف هرچند با تشابهاتی‌که در روی ظروف سفالی مربوط به‌قرن ۵ـ۶ قبل ازمیلاد یونان دارد خیلی نزدیک است ولی باید دانست‌که این نوع مقایسه چندان قابل اطمینان نیست. شیوه‌ای‌که جهت نوشتن روی این‌کلاه خود بکاربرده‌اند کمتر برروی فلزات عمل شده است بلکـه بیشتر حروف را نقر میکرده‌اند. ولی با این حال بطور استثنایی تاحدود قرون ۵ـ۶ میلادی در یونان ازاین روش‌کم و بیشتر استفاده می‌کرده‌اند.[27]

این‌کلاه‌خود د ۲۰اکتبر سال۱۹۶۰ دراستادیوم المپی‌نزدیک دیوارصفه کمحیمه، کمی دورتر ازصخره‌ای ازکوه کـرونیون[28] نزدیک چشمه همراه با اشیاء دیگر کشف‌گـردیده است.[29] عـلت عدم ضایعه بر کلاه خود و سالم‌ماندن این‌شیئی گرانبها شاید درنتیجه طرزقرارگرفتن ان درحفره و یا مربوط به جنس خاکی باشدکه از فساد مفرغ جلوگیری کرده است. با توجه به نوشته هرودت در باره لـوازم جنگی دوران هخامنشی ممکن است بتوان بطور قطع انتساب این‌کلاه خود را به‌ملل تابعه هخامنشی تایید کرد.

هرودت‌ضمن شرح جنگهای‌ماراتن(تصویر ۳)و پلاته و ترموپیل و سالامین از چهل و هشت ملت‌که تشکیل دهنده ارتش هخامنشی

۲۷ــ نگاه‌کنید به نوشته روی کلاه‌خود میلتیاد که در موزه المپی است و به زیوس هدیه شده است.

28 Kronion

۲۹ همان کتاب Emil Kunze

تصویر ۳
این تپه ماراتن است که در زیر آن ۱۹۲ نفر از آتنیانی که در جنگ کشته شده‌اند دفن گشته‌اند.

بودند سخن بمیان می‌آوردکه هریك ازاین ملتها بـا ساز و برگ مختص خود دراین جنگها شرکت داشته‌اند.

لباس و اسلحه ملل‌گوناگون ارتش هخامنشی بشرح زیر بوده است. ۳۰

۱ــ پارسیان این لباس و اسلحه را داشتند: کلاهی نمدین.که خوب مالیده بودند وآنرا تیار می‌گفتند بـر سر. قبانی آستین‌دار رنگارنگ دربر، زرهی که حلقه‌های آهنین آن بفلس‌های مـاهی شباهت داشت برتن، شلواری‌که ساقها را می‌پوشانید در پا، سپری از ترکه بید بافته و درزیرآن ترکشی‌آویخته، زوبین‌هائی کوتاه و کمانی بلند، تیرهائی از نی داشتند وقمه‌ای کوتاه ازطرف راست بکمربسته بودند.

۳۰ــ نگاه‌کنید به مشیرالدوله پیرنیا ــ ایران باستان جلد یکم صفحه ۷۳۰ تا ۷۳۲.

۲ــمادیها اسلحه‌شان مانند پارسیان بود ــ چه اسلحه‌ای که شکلش را بیان‌کردیم درواقع اسلحه مادی است نه پارسی .

۳ــکیس‌سی‌ها اسلحه‌شان مانند پارسیان بود ولی بجای تیار (کلاه نمدی) میتر [۳۱] برسرداشتند (میترکلاهی بود دراز ونوك تیــز) .

٤ــ هیرکانیها (گرگانی‌ها) اسلحه‌شان همان اسلحه پارسیان بود .

٥ــ آشوریان. خودی برسرداشتند، این‌کلاه خود را ازسیمهای مسین بطرز غریبی‌که‌نمیتوان‌بیان‌کرد بافته بودند. سپرها ونیزه‌ها وقمه‌های ایشان شبیه همین گونه سلاح مصریان بود علاوه براین اسلحه.گرزی داشتندکه میخ‌های زیاد بآن کوبیده بودند . لباسشان جوشنی است ازکتان بافته.

٦ــ کلاه خود باختریان خیلی شبیه کلاه خود پارسیان است. کمانشان موافق عادت باختری ازنی است وپیکانهایشان کوتاه .

۸ــ ساك‌ها (سکاها) کلاه‌های نمدین نوك تیزدارندکه راست می‌ایستد شلواری دربر واسلحــه‌ای ازکمان بومی وقمه کــوتاه و تبرزینی داشتندکه موسوم به‌ساگاریس بود .

۹ــ هندیــان لباسی از پنبه داشتند . تیر وکمانی از نــی و تیرهایشان به‌اهن نوك تیز منتهی میشد .

۱۰ــ آریائیها (هراتیها) کمانهای مادی داشتند و اسلحه دیگر آنها باختری بود .

۱۱ــ۱٤ــ اسلحه پارتیان ، خوارزمیان ، سغدیان ، گنداریان و دادیکسان [۳۲] در موقع جنگ مانند اسلحه باختریان بود .

31— Mitre

۳۲ــ دراصل دادیك بوده و بعضی این مردم را با تاجیك‌ها که دربخارا سکنی دارند تطبیق کرده اند (مشیرالدوله سرنما صفحه ۷۳۳)

۱۵ــ کسپیان‌ها ارخالقی داشتند از پوست بز ، تیر وکمانی از نی و قمه‌ای .

۱۶ــ زرنگیان (سیستانیان) لباسهای رنگین در بر داشتند . کفش آنها بشکل نیم چکمه بود و بزانو میرسید کمان و زوبین آنها مانند همین گونه اسلحه مادیها است .

۱۷ــ پاکتیکان [۳۳] نیز لباسی داشتند از پوست بز . کمان و قمه‌های آنان بشکل بومی بود (این مردم را با پختوها یعنی سکنه قسمت غربی افغانستان تطبیق مینمایند) .

۱۸ــ۱۹ــ۲۰ــ اوتیان و میکیان و پاریکانیان مانند پاکتیکان مسلح بودند .

۲۱ــ تازیان عبائی داشتند که روی آن کمربندی بسته بودند. کمانهای دراز آنان از شانه راست آویخته و بطرف چپ کشیده بود.

۲۲ــ حبشیان لباسی داشتند از پوست پلنگ و شیر . کمانهائی از شاخه‌های درخت خرماکه لااقل چهار ذراع طول آن بود و تیرهای بلندی از نی که در نوک‌آن بجای آهن ، سنگ ریزه تیزی یعنی سنگی که با آن مهرشان را هم می‌کنند بکار برده بودند بعلاوه این اسلحه، زوبین‌هائی داشتند که بشاخ تیز شده غزال منتهی میشد و گرزی که بآن میخهای زیادی کوبیده بودند .

۲۳ ــ حبشیان شرقی با هندیان خدمت میکردنــد ظاهرا بین حبشیان شرقی و غربی تفاوتی نبود . مگر از حیث زبان و مو ، حبشیان آسیائی تقریباً مانند هندیان مسلح بودند و بر سر پوستی داشتند که از پیشانــی اسب با گوشها و یــال او کنده بودند . گوشهای اسب راست می‌ایستاد و یال اسب جای پر کلاه را میگرفت بجای سپر برای دفاع پوست درنا بکار میبردند .

33 Pactyces

۲۴ــ مردم لیبیا لباسی از پوست داشتند و نیزه هائی که انتهای انرا سوزانیده بودند .

۲۵ــ پافلاگونیان (آسیای صغیر) خودهائی داشتند که بافته بودند . اینان به سپرهای کوچك و نیزه‌های کوتاه و زوبین و شمشیر مسلح بودند . کفشهایشان تا وسط ساق پا می آمد .

۲۶ــ۲۷ــ۲۸ــ۲۹ــ لیگیان . ماتیانیان ــ ماریاندینیان و سریانیان مانند پافلاگونیان مسلح بودند (این ملت‌ها مربوط به شمال آسیای صغیر بوده یا در حوالی آذربایجان سکنی داشتند) پارسیان . سریانیان را کاپادوکی می نامیدند .

۳۰ــ اسلحه فریگیان خیلی شبیه اسلحه پافلاگونیان بود و تفاوت کمی با آن داشت . ارمنیان که از مهاجرین فریگی میباشند مانند آنان مسلح بودند .

۳۱ــ اسلحه لیدیان خیلی شبیه اسلحه یونانیان است .

۳۲ــ می‌سیان [34] کلاه‌خودهای بومی . سپرهای کوچك و زوبین‌هائی داشتند که انتهای آنرا سوزانده بودند .

۳۳ــ تراکیان اسیائی پوست روباه برسر . قبائی در بر و ردائی بلند و گشاد و رنگارنگ داشتند کفش ایشان از پوست بچه آهو ساخته شده و ساقهایشان هم از این پوست پوشیده بود سلاحشان عبارت بود از زوبین و سپرهای سبك و خنجرهای کوتاه .

۳۴ــ اسلحه خالی‌بیان عبارت بود از سپرهای کوچك . که از پوست خام گاو نر ساخته بودند . اینان مسلح به دو چماق دراز بودند که مانند چوبهای لیکیانیان به آهن تیز منتهی میشد و خودی از مفرغ بر سر داشتند با گوشها و شاخهای گاو نر که جیقه‌ای از مفرغ هم داشت .

34 -- Mysiens

۳۵ـ۳٦ـ۳۷ـلباس و اسلحه کاپالیان و مانیان * و لاسونیان مانند اسلحه و لباس گیلیکیان بود (بیشتر این اقوام در شرق آسیای صغیر در نزدیکی دریای سیاه و قفقاز سکنی داشتند) .

۳۸ـ می‌لیان نیزه‌هائی داشتند کوتاه و لباسی که قسمت‌های آن به قزان قفلی وصل میشد . بعضی از ایشان به کمانهای لیکیان مسلح بودند و بر سر خودهائی از پوست داشتند .

۳۹ـ مسخ‌ها (مردم گرجستان) خودهائی چوبین داشتند و اسلحه‌ای از سپر و نیزه کوتاه که دسته آن کوتاه و آهنین بلند بود.

٤۰ـ٤۱ـ٤۲ـ اسلحه تی‌باره‌نان و ماکرونان و موسی نکان [۳۵] (که در طرف شمال شرقی آسیای صغیر میزیستند) مانند اسلحه مسخها بود .

٤۳ـ مادها (اهالی کلخید) خودهائی داشتند که بعادت سرزمینشان مانند زره یافته و به سپرهای کوچك پوستی و زوبین مسخ‌ها بود .

٤٤ـ سلاح اهالی کلخید مشتمل بر خودهای چوبین و سپرهای کوچك از پوست گاو نر و نیزه‌های کوتاه و شمشیر بود .

٤۵ـ٤٦ـ اسلحه آلارودیان و ساس پیران همانند کلخیدیان بود ، (آلارود=آرارات. ساس پیران درقفقاز جنوبی‌سکنی‌داشتند)

٤۷ـ اهالی جزایر دریای اری‌تره (دریای عمان) که شاه تبعید شدگان را به آنجا میفرستاد سلاحی همچون مردم ماد داشتند.

با توجه به بررسی جزئیات لباس و اسلحه ملل فوق که جزء پیاده نظام سپاه خشایارشا بودند بآسانی میتوان درك کرد که کلاه خود فوق‌الذکر از آن پیاده نظام ـ پارسیان ـ مادی ها ـ هیرکانیان ـ باختریان ـ هراتیان ـ سکاها ـ پارتیان ـ خوارزمیان ـ

*- Méoniens

35 - Thibareniens-Macrons-Mosynoeques

سندیان- گنداریان- دادی‌کسان- تراکیان و اهالی اری تره نمیتوانست باشد . زیرا بطور وضوح قید گردیده است که مثلا پارسیان کلاهی نمدین که خوب مالیده شده و تیار نامیده میشد بر سر میگذاشتند و بقیه ملتهائی که در بالا نام برده شد کلاهی مانند پارسیان و مادیها داشتند . اما ازکلاه ملتهائی چون هندیان، کسپیان‌ها، سیستانیان، پاکتیکان، اوتیان‌ها، میکیان، پاریکانیان، تازیان، حبشیان، فریگیان، می‌لیان‌ها، مارها، ذکری بمیان نیامده است

ولی باید توجه بعنوان کمان کرد که مثلا هندیان - تازیان- حبشیان و غیره کلاه خود نداشته‌اند زیراکلاه خود یك اسلحه دفاعی بوی است و قاعدتاً هرزد که در تشریح جزئیات دقیق است می بایست ازآن یادکرده باشد

دسته دیگر ازجمله کیس‌سیان که هرودت اشاره می کند بجای تیار، میتر که کلاهی بود دراز و باریك بر سر می گذاشتند. ولی هرودت جنس کلاه را ذکر نمی کند و قاعدتا زمانی که آنرا بعنوان کلاه نام میبرد نمیبایست فلزی باشد اما اشوریان [36] کلدانیان- پافلاگونیان- لیکیان- ماتیانیان- ماریاندینیان - سریانیان - مسخ ها - تی باره نیان - ماکرون ها - موسی نك ها - کلخیدها - ساس پیران - آلارودیان کلاه‌خودهائی بر سر داشتند که بافته شده بود و یاکلاه خودهائی که چوبین بوده است و هیچ یك ازآنها باکلاه‌خود مورد بحث ما مطابقت ندارد . آقای امیل‌کونز [37] اصل کلاه خود ایرانی المپی راآشوری سیداند درحالیکه هرودت آشکارا ذکر میکندکه کلاه خودهای آشوری ازسیم‌های مسین بافته ترکیب شده است و البته ممکن است آشوری‌یانی

۳۶- مسیرالدوله . ایران باستان - کتاب سوم صفحه ۷۳۸ به نقل از هرودت کلاه‌خود آشوریان رامسین بافته میداند .

37— Emil Kunze. VII Olympiabericht 1960 P. 132.

که درجنگ مدیك شرکت داشته‌اند چنین کلاه خودهائی بر سر داشتند که هرودت ذکر کرده است. در نقوش برجسته آشوری بر سر تیراندازان نکلات‌فالازارسوم کلاه‌خودهائی شبیه کلاه‌خود ما دیده می‌شود [۳۸] دو تیرانداز که هردو کلاه‌خود برسر دارند و بطور قطع و یقین جنس کلاه خودشان فلزی میباشد نموده شده‌اند اما طرح آنها هرچند از شیوه و نمونهٔ کلاه‌خود ایرانی است تفاوتهائی باآن دارد ازجمله کلاه‌خود ایرانی شیب ملایمی ازقسمت انتها تاپائین دارد و بیشتر مخروطی شکل میباشد درحالیکه کلاه‌خود آشوری از یك قسمت کروی درپائین و نوك و تارك آنکه باشیب تندی باین قسمت کروی وصل میگردد تشکیل شده است و ضمنا دو زائده دو طرف. جهت قراردادن تسمه درآنها مشاهده نمیگردد (تصویرهای ٤ و ٥) اما نوع دیگر کلاه‌خود آشوری شباهت بیشتری باکلاه خود موضوع این مقاله دارد. *

مورخین در توصیف سپاهیان هخامنشی ازگروهی بنام بیمرگان یاسربازان جاویدان نام میبرند که عده آنها ده هزار نفر بود و شماره آنها هرگز نقصان نمی‌یافت زیرا بمحض اینکه کسی بیمار می‌شد یاکشته میگردید جای خالی رابوسیله افراد دیگری پر میکردند که همگی ازنزدیکان شاه بودند ودرحقیقت هسته مرکزی سپاه راتشکیل میدادند [۳۹]

دراینجا ازنوع وچگونگی اسلحه دفاعی و تهاجمی اسمی بمیان نمی‌آید ولی می‌بایست اینگروه ازاسلحه بهتری برخوردار بوده

۳۸ـ نگاه کنید به . احمد بهمنش . تاریخ ملل قدیم آسیای غربی از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ تصویر ۱۲ . همچنین :

G. Contenau. La Civilisation D'assur et de Babylone Paris 1951 PL XII

* Henri Frakfort. The art and architecture of the ancient orient fig 87

۳۹ـ نگاه کنید به اومستد ترجمه آقای مقدم . تاریخ شاهنشاهی هخامنشی تهران صفحه ۳۲۱ـ۳۲۲ .

نقش برجسته اشوری .
تکلات فالازار سوم
تصویر از کتاب
G. Contenau. La Civi-
lisation d'Assur et de
Babylone Pl XII

تصویر ۴

تصویر ۵

نقش برجسته آشوری

تصویر از کتاب

Henri Frankfort
The Art and Architecture the Ancient Orient 1958 fig 87

باشند .درکتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی فقط. ازجامه پرزیور این سربازان سخن رفته است .

درمورد سواره نظام پارس که خود به‌دو دسته سبك اسلحه و سنگین اسلحه تقسیم می‌شد باید دانست که سربازان سواره نظام سنگین اسلحه سراپاغرق درآهن و پولاد بودندو از دور مانند دژجنگی متحرکی بنظر می‌آمدند. زره سراسری و کلاه خود و ساق بندهای فولادی می‌پوشیدند[٤٠]

درمورد سواران پارسی مشیرالدوله به‌نقل از هرودت[٤١] ذکر می‌کندکه اسلحهٔ سواره نظام پارس مانند اسلحه پیاده پارسی بود باستثناء عده قلیلی که کلاه‌خودی ازمفرغ یاآهن داشتند و این‌خودها را باچکش ساخته بودند .

آیااین همان‌کلاه‌خودی نیست‌که هرودت ذکر میکند ؟ گرچه در اینجا ازجنس‌کلاه‌خود سخنی بمیان‌امده‌است ولی شکل وفرم آنرا قید نکرده‌اند .

منابع مطالعه مادرخصوص‌کلاه‌خودها و یاکلاه‌های جنگی دوره هخامنشی عبارتست‌از : نقوش برجسته زمان هخامنشی‌که متاسفانه درهیچ یك ازاین‌سنگ نگاره‌ها. کلاه خودی این‌چنین‌دیده نمی‌شود.

منبع دیگرمادراین‌خصوص تابوت‌سنگی اسکندر است‌که‌نقوش برجسته‌ای ازسربازان ایرانی را دربردارد. این تابوت ازگورستان شاهی‌شهرصیدون‌پیداشده و هم‌اکنون‌درموزه‌باستانشناسی‌استانبول نگهداری می‌گردد .

احتمالا جسدآبدالونیموس راکه آخرین پادشاه صیدون ازنژاد

٤٠ــ محمدقلی اشتری ــ گزارشی در باره بنیادهای ارتش خشایارشا مجله بررسی های تاریخی سال پنجم شماره ٦ سال ١٣٤٩ صفحه ٢٧٩ .

٤١ــ مشیرالدوله پیرنیا ــ ایران‌باستان . کتاب سوم صفحه ٧٣٩ .

ایرانی بود و درسال ۳۳۳ بوسیله اسکندر باین سمت انتخاب شده بود دراین تابوت قرار داده بودند[۴۲]

درچهار جانب این تابوت که مربوط به سدهٔ چهارم پیش‌از میلاد است صحنه‌هائی از شکار و [illegible] را [illegible] بسیار جالب و پرتحرك بسیار بطور کاملا برجسته نشان داده‌اند . در اینجا تصاویر ایرانیان و یونانیان همواره [illegible] نقش شده‌اند (تصویر ۶) لباس ایرانیان همان لباسی است که [illegible] در نقوش برجسته تخت جمشید [illegible] صورت خود را با پارچه‌ای [illegible]

تصاویری از جنگ ایرانیان و یونانیان که بر روی بدنهٔ تابوت اسکندر دیده میشود

عکس از کتاب Grece Hellenistique Jean Charbonneaux

۴۲ــ ر ــ گیرشمن ، ترجمه عیسی بهنام [illegible] ایران ــ ماد و هخامنشی انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۳۵۱ .

بسته وفقط قسمتی ازصورت و چشم‌هایشان پیدا است . این همان باشلقی است‌که تصورکرده‌اند، گقط پیادگان هخامنشی درجنگ سروصورت‌خودرا باآن می‌پوشانیدند[٤٣] که‌البته درنقوش‌برجسته تخت‌جمشید برسرگروه نمایندگان مادی می‌بینیم (تصویر۷).

نماینده مادی .
حجاری تخت جمشید .

تصویر ۷

٤٣ـ یحیی ذکاء . ارتش شاهنشاهی ایران از کورش تا پهلوی ، تهران ۱۳۵۰ ص ٤٦ .

مدرك دیگرمربوط به‌دوران هخامنشی، موزائیك پمپئی است مشتمل برتصویری ازجنگ ایسوس‌که درسال ۳۳۳ پیش‌از میلاد بین‌اسکندرمقدونی‌وداریوش سوم اتفاق‌افتاده است. این‌موزائیك به‌اندازه‌های ۲/۱۷×۵ متربوده‌اصل‌آن درسدهٔ چهارم‌پیش‌ازمیلاد بوسیله فیلوکسنوس [۴۴] نقاش یونانی ترسیم‌گشته است وازروی آن، در دوره رومیان نمونه‌های دیگری ازجمله بصورت موزائیك تهیه‌کرده‌اندکه درضمن کاوشهای باستانشناسی درپمپئی بدست آمده است و هم اکنون درموزه ملی ناپل نگهداری می‌شود[۴۵]

دراین تصویر طرفین متخاصم ایرانی و یونانی درمقابل هم قرار دارند . اسکندر درحالیکه روی اسبی سوار است یکی از نزدیکان داریوش راموردحمله‌قرارداده است. داریوش سواربرگردونه‌است درحالیکه اسب‌های گردونه هریك بجانبی فرارکرده‌اند . لباس و اسلحه ایرانیان و همچنین‌کلاه‌آنها بدون هیچگونه تغییر وتبدیل همان است‌که درتابوت اسکندر دیده میشود (تصویر۸) .

آخرین مدرك ما مجسمه‌ای از یك سرباز ایرانی در جنگ ماراتن است‌که بوسیله‌آتالوس اول یادوم (۱۳۸ـ۱۵۷ قبل‌ازمیلاد) پادشاه پرگام بخاطر یادآوری و ادای دین به آکروپل آتن هدیده شده است .

این سرباز زخمی شده در جنگ نیز کلاهی پارچه‌ای شبیه کلاه ایرانیان در موزائیك پمپئی و همچنین تابوت اسکندر ویا

44— Philoxenos

45— Francois Chamoux. Art Grec. Milano 1966 P. 88

ونگاه‌کنید به‌ویل دورانت جلد دوم ترجمهٔ هوشنگ پیرنظر (این‌موزائیك ازیك میلیون وپانصد هزار قطعه سنگ‌که هرکدام آنها ازچند میلیمتر مربع بزرگتر نیست تشکیل شده است . این اثردر زلزله وآتش‌فشانی پمپئی در سال ۷۹ میلادی صدمه دیده است .
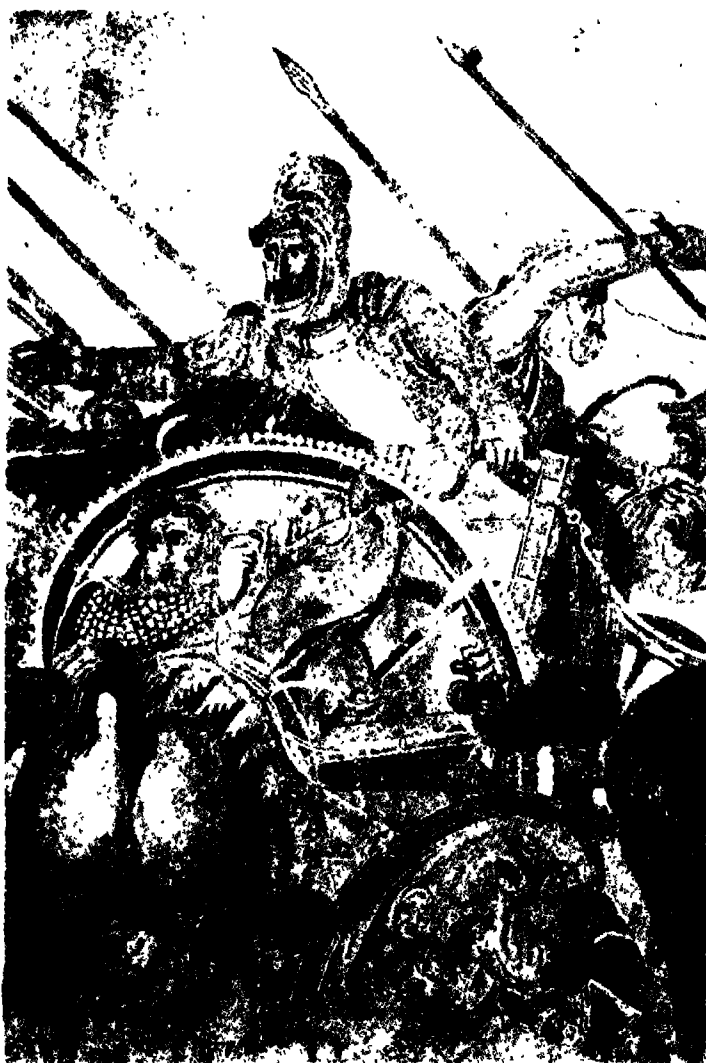
موزائیك پمپئی . نقش داریوس سوم نقل از کتاب
...rèce Hellenistique
Jean Charbonneaux
تصویر ۸

سربازان مادی در نقوش تخت جمشید برسر دارد با این تفاوت‌که قسمتی را که باید در زیر چانه قرار گرفته و آنرا بپوشاند فاقد می‌باشد .[٤٦] (تصویر ۹)

٤٦ـ نگاه کنید به Christou Tsounda درکتاب تاریخ هنریونان (بزبان‌یونانی) صفحه۵۸۸ وتابلو۴۲وهمچنین‌نگاه‌کنید به مقالهٔ آقای یحیی ذکاء در شماره ۱۳ سال۱۳٤۲ مجلهٔ هنر ومردم درباره باشلق .

سر از زخمی ایرانی درجنگ ماراتن . که بدستور اتالوس ساخته شده و به اکروپل این هدیه گردیده است تصویر از کتاب : تاریخ هنر یونان (بزبان یونانی) تالیف جوندا

تصویر ۹

بطوریکه ملاحظه میشود هیچیك از مدارك فوق راهنم
کاملی درباره‌کلاه‌خود مورد ذکر به‌شمار نمی‌رود زیرا همانطور
از نوشتهٔ هرودت نقل شد فقط تعداد کمی از سپاهیان سواره‌ن
ایرانی دارای کلاه خود این چنانی بوده‌اند . پلوتارخ زمانی
از نبرد پلاته صحبت بمیان می‌آورد از زخمی شدن ماسیستر
برادر خشایارشا کـــه فرمانده سواران ایرانی بوده است س
می‌گوید و اشاره می‌کند که او «مردی بی‌اندازه جنگجو و دلیر

چنین تناور و خوش سیما بود و در هنگام جنگ اسب وی زخم
اشته و او را بزمین انداخت‌که* ازسنگینی زره و جنگ‌ابزارهای
د نتوانست بچابکی برخیزد. آتنیان‌گرد او راگرفته پیاپی زخم‌ها
ود آوردند ولی هیچیك از این زخم‌ها اثری نداشت، چرا که
اسر تن او از سینه و ران و سر و رو پوشیده از زر و برنج و
ن بود مگر یکی از آتنی‌ها از رخنه نقاب آهنین زخمی رسانیده
را بکشت». [٤٧]

هیچیك از مشخصاتی که پلوتارخ ذکر کرده در منابع منقوش
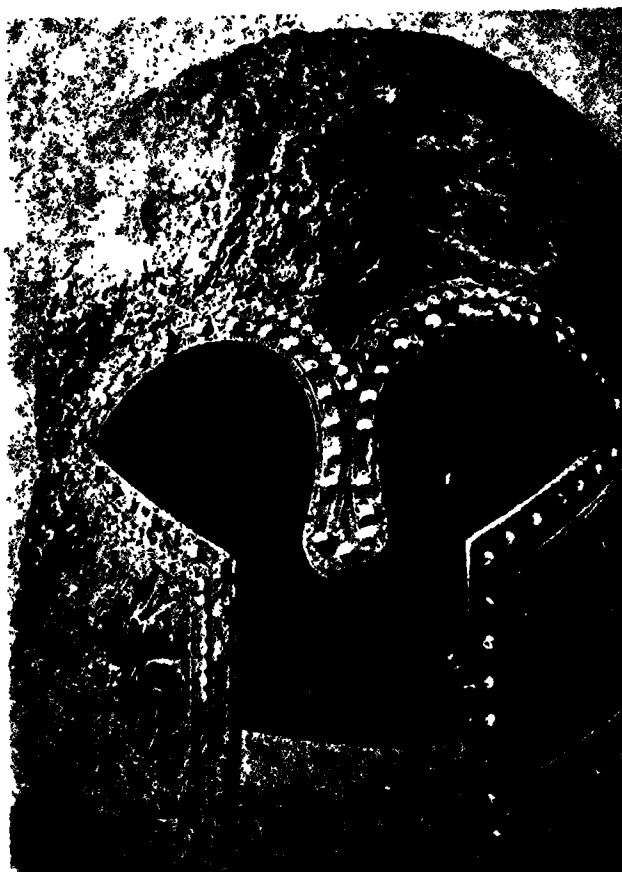
کلاه خود یونانی .
موزه المپی
به نقل از کتاب
Olympia Bericht. Emil Kunze

تصویر ۱۰

٤٧ــ پلوتارخ . جلد اول تهران ۱۳۱٤ صفحه ٦٩

ما بدست نیامده است. اگر کلاه‌خود ماسیستوس طوری بوده که همه سر و صورت او را می‌پوشانیده و فقط رخنه‌ای در نقاب او وجود داشته، بنابراین باید کلاه خودی شبیه آنچه که یونانیان داشتند برسر داشته باشد. (تصاویر ۱۰ و ۱۱)

تصویر ۱۱

ظرف سفالی‌مربوط بقرن ششم، پیش ازمیلاد (۵۳۵ ق . م) که در موزه بریتانیااست.
آشیل قهرمان افسانه‌ای را هنگام کشتن پنته زیله ،یکی از آمازون‌ها، نشان میدهد .
آشیل کاملا مسلح است .

نقل از کتاب : هنر یونان قدیم (ترجمه یونانی) از Jahn Boardman صفحه ۱۲۹

(۲۵)

درباره اصل و منشاء کلاه خود ایرانی موزه المپی ، شاید بتوان با مقایسه با کلاه خودهای اورارتوئی نتیجه‌ای گرفت. آنچه مسلم است این نوع کلاه خود از حدود آسیای صغیر فراتر نمیرود زیرا با نمونه‌های کامل کلاه خودهای یونانی که در دست است کاملا تفاوت دارد .[٤٨]
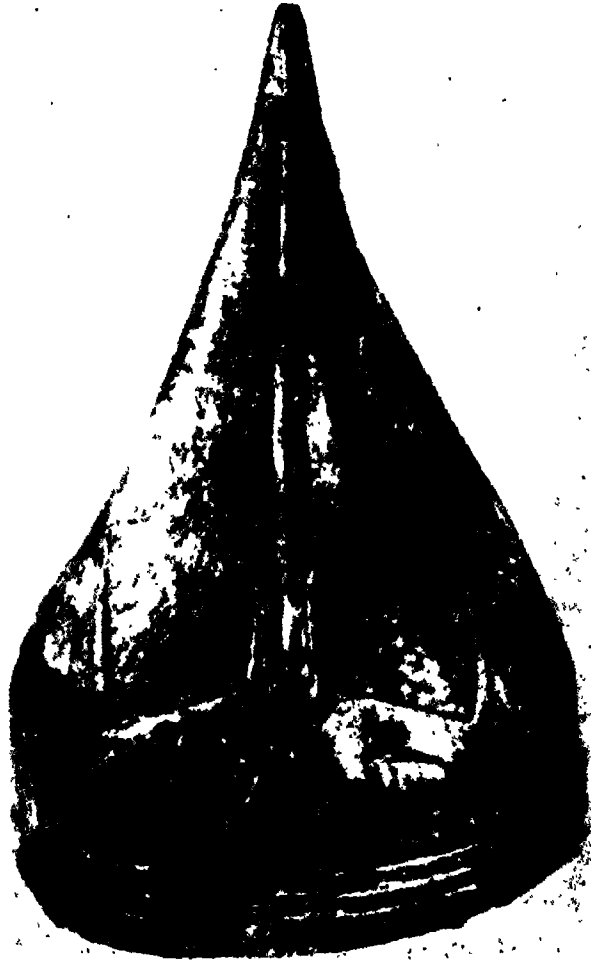
کلاه خود اورارتوئی .
قرن پیش قبل از میلاد .
تصویر از کتاب
Carmir Blur.
B. Piotrovsky
تصویر ۱۲

٤٨ــ نگاه کنید به تصاویر کلاه‌خودهای یونانی در
Emil Kunze. Olympia Bericht 1960 Berlin

امیل‌کونز[۴۹] تصور می‌کند اصل و منشاء این نوع کلاه‌خودها اشوری باشد که سپس به اورارتو رفته است .

بطوریکه دیدیم هرودت ازکلاه خود سربازان آشوری سپاه خشایارشا سخن میگوید که أنها را «از سیم‌های مسین بطرز غریبی که نمیتوان بیان کرد بافته بودند ».

جزء هدایانی که اره‌بونی[۵۰] در اورارتو به خدای هالدی

کلاه خود اورارتونی
قرن پیش از میلاد .
به نقل از کتاب
Blur
B. Piotrovsky

۴۹ــ نگاه کنید به Emil Kunze در بالا .

50— Erebuni

نمونـهٔ دیگری از کلاه خود اورارتوئی مربوط به قـرن هشتـم پیش از میلاد

به نقل از کتاب
Carmir Blur.
B. Piotrovsky

تصویر ١٤

تقدیم کرده است چند کلاه خود دیده میشود که قسمت جلو آنها با نقوش درخت مقدس و خدایان بالدار و ارابه‌های جنگی و اسب سواران مزین بود (تصویرهای ١٢ـ١٣ـ١٤) [٥١]

بعضی ازاین‌کلاه‌خودها دارای نوشته‌هائی مربوط به پادشاهان اورارتوئی ، آرگیشتی اول (٧٦٠ـ٧٨٥ق.م) و پسرش ساردور دوم (٧٣٣ـ٧٦٠ ق.م) و مـــربوط به سدهٔ هشتم پیش از میلاد است . [٥٢]

٥١ـ نگاه کنید به Carmir Blur. B. Piotrovsky

٥٢ـ نگاه کنید به Emil Kunze

کلاه خود های نامبرده شباهت‌هائی با کلاه خود المپی دارد و میتوان گفت که هر دو از یك منبع الهام گرفته‌اند. آنها نیز همانند این کلاه خود در دو طرف زائده‌هائی فلزی جهت بستن تسمه دارند[۵۳] آنچه مسلم است این نوع کلاه خودها سابقه طولانی‌تر از آنچه در اورارتو کشف گردیده است باید داشته باشد.

در موزه ملی آتن ، مجسمه‌ای مفرغی از جنگجوی یونانی موجود است که کلاه خودی شبیه کلاه خود ایرانی موزه المپی برسر دارد (تصاویر ۱۵ـ۱۶) بلندی این مجسمه به ۲۰/۵ سانتیمتر میرسد[۵۴]

این مجسمه مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد است یعنی تقریباً همزمان با کلاه خودهای یاد شده اورارتو که خط سیر هنر ایران شمالی را به یونان نشان میدهد. زیرا آخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش از میلاد، عصر هجوم و تأثیر هنر شرق در غرب نام گرفته است. در این زمان است کــه بسیاری از عوامل هنرهای شرقی (گل‌های استیلیزه ـ حیوانات غیربومی، حقیقی یا افسانه‌ای و غیره) در هنر یونان پدیدار میگرددکه در هنر یونان بعنوان شرقی‌گرائی نامیده میشود[۵۵]

از یك تابوت یونانی که دارای صحنه‌های نقاشی میباشد و از شهر تارکینیا[۵۶] واقع در اتروری بدست آمده وتابوت آمازون‌ها نام گرفته است صحنه‌ای ازجنگ یونانیان و آمازون‌ها را می‌بینیم.

۵۳ـ نگاه کنید به Emil Kunze

۵۴ـ نگاه کنید به John Boardman هنرقدیم یونان (ترجمه‌یونانی) جلد اول شکل ۲۴۵ .

۵۵ـ Orientalisant نگاه‌کنید به Art Grec. Jean Charbonneaux. P. 7

56— Tarquinia

تصویر ۱۵
مجسمه مفرغی یك جنگجوی یونانی مربوط به آخر قرن هشتم پیش از میلاد که از آکروپل آتن بدست آمده است - موزه ملی آتن .
از کتاب : هنر یونان قدیم (ترجمه یونانی) اثر
JOHN BOARDMAN

تصویر ۱٦
پشت مجسمه مفرغی شماره ۱۵

این تابوت مربوط به قرن چهارم پیش از میلاد است. کلاه خودی که آمازون[۵۷] بر سر دارد شبیه کلاه‌خود موزه المپی می‌باشد[۵۸] (تصویر ۱۷). شاید بنابر داستانهای یونان بتوان محل دقیق این

تصویر ۱۷

تابوت آمازون ها . جنگ یك سرباز یونانی با آمازون

به نقل از کتاب
Grèce Hellenistique.
Jean Charbonneaux - fig 104

۵۷ـ نگاه کنید به تصویر شماره ۱٤۱ ازکتاب
Jean Charbonneaux Grece Classique Paris 1969

۵۸ـ نگاه‌کنید به همین کتاب ـ Fig 104

نوع کلاه خودها را تعیین کرد زیرا آمازون‌ها زنان جنگجوئی بودند که محل اقامتشان در دامنه‌های قفقاز بوده است [۵۹]

۵۹ـ آمازون هاملتی بودندکه همه افرادآن اززنان تشکیل می‌شد واز اعقاب آرس خدای جنگ ویکی ازنمف‌ها بنام هارمونی بودند . کشور آنها درشمال یعنی دردامنه‌های قفقازیا در تراس وبا سیتی جنوبی (ساحل‌چپ دانوب) قرار داشت . اداره این مملکت بدست مردم آن بود وبدون کمك مردان انجام میگرفت و اختیار همه‌کارها بدست ملکه ایشان بود. اولاد خود را هنگام‌ولادت درصورتیکه پسر بودکوریالنگ میکردند بروایت دیگر آنها را می‌کشتند . ضمناً برای‌آنکه نسلشان از بین نرود در فصل معینی بامردان آمیزش میکردند . یکی ازپستانهای دختران خود را می‌بریدند تاهنگام استفاده ازتیر وکمان وغیره زحمتی نداشته باشد . بهمین مناسبت براین مردم نام آمازون (یعنی کسانیکه پستان ندارند) گذاشته‌اند درباره جنگهائی که قهرمانان یونانی با این قوم‌کرده‌اند داستانهای زیادی دردست است. مانند جنگ بلرفون بامردم آنجاکه بدستور پادشاه لیسی انجام‌گرفت یا جنگ هراکلس با این قوم که بدستور او ریسیته پادشاه آرگولید مامور شد بساحل ترمودون درکاپادوس رفته کمربند ملکه آمازون‌ها را بگیرد. ولی هراکه نسبت‌به هراکلس حسد میورزید آمازون‌ها را تحریك بشورش‌کرد . بنابراین هراکلس هی‌پولیته راکشت وخود درحال جنگ وگریز عقب‌نشینی کرد. در این‌اردوکشی تزه نیز همراه هراکلس بود ویکی ازآمازون‌ها را ربود . برای انتقام ازاین عمل آمازون‌ها به‌آتن لشگرکشیدند و در آن شهرکنار تپه‌ای که بعدها به‌آرئوپاژ موسوم شد اردو زدند، درجنگی‌که میان طرفین درگرفت‌آمازون‌ها لشکری بفرماندهی ملکه خود پانته زیله بکمك پریام فرستادند ولی ملکه آمازون‌ها بدست آستیل بقتل رسید .

(نقل ازکتاب فرهنگ اساطیر یونان و رم اثر پیرگریمال ـ ترجمه آقای بهمنش . جلد اول ازانتشارات دانشگاه تهران سال۱۳۴۷ صفحه ٦۳ـ٦٤)

مقدمه‌ای بر روابط

ایران و هند در دوران باستان

قسمت دوم

از

مهدی غروی

(دکتر در ادبیات و تاریخ)

از : مهدی غروی
(دکتر در ادبیات و تاریخ)

مقدمه‌ای

بر روابط ایران و هند
در دوران باستان

۰۲۰

(فلات ایران با وضع جغرافیائی خاص خود در غرب
آسیای کهن و بزرگ، چون بازوئی در حکم یك مرکز تقاطع
بوده است که راه عبور همه کوچ کنندگان و مهاجران عهد
باستان از آن می‌گذشته است . . هرتسفلد . ۱

عصر آریائی در تاریخ روابط ایران وهند

اگرچه واژه آریا و مشتقات آن آریان و آریائی از ارمغانهای فرهنگ و تمدن جدید اروپا شمرده می‌شود [۲] اما در واقع این واژه بسیار کهنسال است و مانند خود آریائی‌ها زندگی بس درازی دارد و در زبانهای هند و ایرانی بشکل ایریه Airya آریه Arya

۱ـ ارنست هرتسفلد ، ایران در جهان قدیم .Iran in the Ancient East 1941

۲ ــ برای نخستین‌بار تاجری ونیزی بنام فیلیپوساستی (Fillippo Sassetti) که مدت پنجسال (۱۵۸۳ـ۱۵۸۸) درگوا اقامت داشت قرابت میان زبان سانسکریت و زبانهای اروپائی را کشف کرد و سپس در ۱۷۸٦ سرویلیام جونز رسماً این قرابت وهمریشگی را درنخستین جلسه انجمن آسیائی بنگال اعلام داشت واین در حکم تولد مجدد . . . آریا بود ، اما درقرن بعد ماکس مولر دانشمند هندشناس ادعاکرد که . . . بنام نژاد آریا وجود ندارد . آنچه هست گروه زبانهای آریائی است (. . . زبانهای آریائی = نژاد آریائی) نگاه کنید به مجموعه آثار ماکس مولر Collected Works, New Impression 1808 Vol. X: The Home of the Aryans P. 90

و اریه Ariya که بمعنی آزاده است بکار می‌رفته و لقبی است که هندوایرانیان در روزگار پیش‌ازباستان بخود می‌داده‌اند. در کتیبه‌های هخامنشی داریوش خود را آریائی می‌خواند و نیای پنجم داریوش اریارمنا Aryaramana نام داشت، در اساطیر ایران نام ایرج پسر فریدون بمعنی یاری‌کننده آریاست و در اوستا نیز سرزمین نخستین‌آریائیها ایرانویج Airyana Vaejah ذکر شده، نام کشور ما ازقدیم ازاین کلمه مشتق بوده است: در سنگنوشته‌های هخامنشی اریانام Ariyanam و در پهلوی ایران، در آثار هردوت و بطلیموس سرزمین اقوام آریائی ؛ درکتابهای عربی ایران و اریان ودر شاهنامه وکتابهای فارسی ایران ذکر شده و در اروپا نام کشور ایرلند از همین ریشه ساخته شده است.[۲]

فرضیهٔ ورود آریائیها به سرزمین های ایران و هند برای مدتی محدود بر صفحات تاریخها و اساطیر ملی ایران و هند خط بطلان کشید وگروهی از محققان اروپائی بجرأت ادعا کردند که دراین سرزمینها پیش از ورود این گروه تمدنی وجود نداشته و هرچه بوده آریائی است و ما می‌دانیم که چنین نیست و پیش از ورود این مهاجران نیز در دو سرزمین ایران و هند تمدنهائی درخشان وچشم‌گیر وجود داشته است. حتی باحتمال قوی همین کلمه ایریه که هیأت سانسکریت ان اریه یا اریاکا است. (Aryaka) یك واژه غیر آریائی ولقبی است‌که ازقول بومیان قبلی به‌آریائیها

۲ـ آریامهر نوشته آقای صادق کیا.

«ایالت آریا یاآری امروز مشتمل است برخراسان شرقی وسیستان ونام کرسی آن در قدیم آراتاکوآنا بوده است واسکندر شهری بنام اسکندریهٔ آره‌ایا در کنار هریرود بنا کرد و جمعیت آنرا بدین شهر که همین هرات امروز است منتقل نمود.» (لغت نامه دهخدا جلد اول ص ۷۹)

داده شده بود و سپس برای ایشان لقب عام گردید. باوجود بحث‌ها و بررسیهای بسیار که شده است هنوز نمیتوان گفت‌که آریائیها کی وچگونه باین سرزمین‌ها وارد شدند. درین میان ایـــران و هند دو فرق اساسی دارند و آن اینست‌که بومی بودن آریائیها درهند مورد بحث است در حالیکه در ایران بکلی این بحث رانمیتوان‌پیش کشید و تقریباً مسلم است که ایرانیان آریائی ازسرزمین‌های دیگر بایران کوچیده‌اند ، این سرزمین مشترك ایرانیان و هندیان و سرزمین نخستین‌کــه هندوایرانیان و اروپائیان ودیگرگروههای اریائی در آن می‌زیستند کجا بود؟ هنوز بطور قطع معلوم نشده است .

اما نظری کــه امروز بعنوان فــرضیه حساب شده و مستدل مورد قبول‌است اینست‌که مسکن اصلی این اقوام درنواحی جنوبی روسیه بوده است (Erasia) و از اینجا در اثر عواملی‌که هنوز بدرستی معلوم نشده (فشاراقوام مهاجم دیگر.اثرات شدید آب و هوا و یا نیاز به چراگاهها و اراضی جدید) بسوی شرق و غرب روانه شدندودسته غربی به‌اروپای غربی وجنوبی وشمالی رفت و دسته شرقی از راه شبه جزیره آسیای صغیر و قفقاز و خراسان
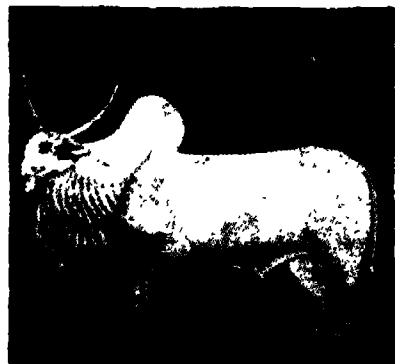
گاونر ازهاربا تمدن دره سند معلق به ۲۰۰۰ سال پیش‌از میلاد نقشی بسیار زیبا با ردوزی که هنوز کشف نشده و از مدارك ارتباط این تمدن با تمدنهای ایـران وآسیای غربی‌است. (تصویراز ص ۱۳ میتولژی هند،وروگانیکانیس)

تصویر ۱

گاو ر از موهنجودارو، تمدن دره سند متعلق به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد حد وسط مابین نقوش گاو ر در ایران ونقوش هارپا ، مجمر یا آتشدان که در جلو گاو نر دیده می‌شود دلیل محکمی است بر ارتباط این تمدن با تمدنهای باستانی ایران (تصویر از ص ۱۲ میتولژی)

تصویر ۲

سوی شرق راند . (هزاره دوم پیش از میلاد) . هندوایرانیان نخستین در بلخ و دامنه‌های هندوکش وحوزه وسطای سیحون و جیحون توقف کردند، بطوری که دسته بعدی ناچار شد که بسوی نواحی جنوبی و غربی ایران پیش روی کند (هزاره اول پیش از میلاد) پارسی‌ها نیز ازین گروه بودند. این اقوام آریائی که از راه خراسان وارد شدند در هزاره اول با دسته دیگر آریائی که از راه قفقاز وارد شده بود در بین‌النهرین برخوردکرد و براینان تسلط یافت .

هندوایرانیان سالها درسرزمین مشترک که درمدارک ایران

الهه خیروبرکت درمیان شاخه‌های درخت بویابپال‌که درنزد بودائیان نیز مقدس است . نیمه خدای دیگر در برابرش زانو زده و یک حیوان افسانه‌ای را که نیمه گاو و نیم رام است باحتمال برای قربانی می‌برد . کلاه شاخدار الهه ونیمه‌خدا تقدس وربوبیت ایشان رامشخص میسازد. این یکی ازبهترین نقش‌های رابط میان تمدنهای کهنسال ایران وهند است که در هارپا پیدا شده ومتعلق به ۲۰۰۰ سال پیش ازمیلاد است. (تصویر از ص ٦ کتاب پنجهزار سال هنر هند . ماریوبوساگلی)

تصویر ۳

بدان ایرانویج (بهترین و مقدس‌ترین جاهای جهان از نقطه‌نظر زرتشتیان) گفته شده است درتنگ‌کردند وسپس ازهم جدا شدند و چون در مدارك هندی نامی از سرزمین نخستین آریائیها برده نمی‌شود، گروهی از دانشمندان برآن شدند که خود هند را مهد نخستین این قوم بدانند [۴] از آن جمله است تریودا D. S. Triveda که جلگه‌های کنار رودخانه دویکا Devika در ملتان را سرزمین اصلی آریائیها می‌داند [۵] و کالا I. D. Kalla که‌کشمیرودامنه‌های هیمالیا را مرکز اصلی این قوم می‌شمارد. دلائلی که اینان برای اثبات ادعای خود ارائه می‌کنند بشرح زیر است:

الف ــ در متون ودائی هند باستان ازسرزمین سپتاسندو ــ Sapta-Sindhu بعنوان وطن اصلی آریائیها نام برده شده است و سپتاسندو همان سرزمینی است که ایرانیان بدان هپتاهندو نام دادند و جائی جز سند و پنجاب نیست که نامش توسط ایرانیان برهمه این سرزمین اطلاق میشد. دراین متون یادی یا خاطره‌ای‌از سرزمین قبلی بمیان نیامده‌است درصورتیکه می‌دانیم اقوام مهاجر، قرنها یادسرزمین قبلی‌را فراموش نمی‌کنند. پارسیان هندهنورچشم بسوی ایران دارند و ایران را وطن دوم خود می‌دانند درصورتیکه دست کم هشتصد سال ازمهاجرت بزرگ ایشان بهند می‌گذرد. [۶]

بـ‍ ــ دلیل اصلی مخالفان بررد این نظریه اینست‌که اگر هند

۴ ــ نگاه کنید به ضمیمه فصل دهم ازکتاب اول تاریخ وفرهنگ مردم هندکه توسط پروفسور شاستری S Srikant Sastri تهیه شده است.

۵ ــ نگاه کنید: Acharya Pushpanjali از یادنامه D. R. Bhandarkar ص ۱ و ۲ و جلد بیستم از نشریه معروف بهاندار کاردرپونا Annals of the Bhandarkar Oriental Researche Insitute Poona XX 48ff

۶ ــ کتاب بالا ص ٤٦

سرزمین اصلی است و مهاجران ازینجا مهاجرت خودرا آغازکردند چرا زبان سانسکریت فقط در هند دیده می‌شود و از آن اثری در سرزمین‌های دیگر آریائی نیست، پاسخ این ادعا اینست که این مهاجران بازبان سانسکریت از هند رفتند اما درسرزمینهای اشغالی یازبان بومیان را پذیرفتند ویااینکه زبانشان بازبان بومیان آمیخته شد.[۷]

ج‍ـ ادبیات سانسکریت بقدری غنی است که می‌توان گفت در نوع خود بی‌نظیر است و می‌بایستی درمحل اصلی خودمانده و گسترش و تکامل یافته باشد، مهاجران فقط برخی ازاین ادبیات عهدعتیق را باخود بردند.[۸]

د ـ برگزاری مراسم سما و هماکه همه آریائیها داشته‌اند، درحالیکه می‌دانیم سرزمین اصلی این گیاه تپه‌های Muryavant Mayavant[۹] درشمال پنجاب است.

هـ ـ می‌گویند چون زبان لیتوانی خالص‌ترین زبان درگروه هند واروپائی است پس‌زبان اصلی وقدیمی است اما آیا نمی‌توان گفت‌که این‌زبان‌خالص‌مانده چون‌منزوی‌و منفردبوده است ویااینکه از تکامل زبانهای‌دیگر برکنارمانده بوده است و باین ترتیب‌فرضیه هندو اروپائی بودن مهدآریائیها باطل می‌شود.[۱۰]

و ـ ذکر نشدن‌نام ببردرریگ‌ودا را دلیل‌بومی نبودن‌سانسکریت میدانند وما می‌دانیم‌که درین‌کتاب از نمك وبرنج هم‌ذکری بمیان نیامده است، درحالیکه‌آریائیها قرنها بودکه نمك را می‌شناختند و برنج رابانیان تمدن‌هارپا هم نمی‌شناختند ودر اعصاربسیار

۷ ـ نگاه کنید به Acharya Pushpanjali از یادنامه:
D. R. Bhandarkar Annals of the Bhandarkar Oriental Research In[stitute] Poona XX 48 ff P. 46 .

۸ ـ کتاب بالا ص ۸۲

۹ ـ جلد دوم نشریه کنگره جامع هند ۱۹۲۱ بخش اول ص ۱٦ـ۱۱
Proceedings of the All-India Oriental Conference .

۱۰ ـ ص ۸۳ کتاب مذکور در فوق

باستان فقط گندم وجو غلات بومی شمال غربی هند بوده‌است. [۱۱]

ز ــ ازلحاظ جغرافیای تاریخی و اقلیم‌شناسی باستان می‌توان گفت که محل سروده‌شدن ریگ‌ودا جائی جز پنجاب و نواحی اطراف آن نبوده است. [۱۲]

اما باتمام این دلایل، امروزاین فرضیه باطل است ومی‌توان گفت که اجدادآریائی هندیان ازسرزمینهای دوروارد هند شده‌اند و پیس‌از ورودشان باابرادران ایرانی خود دریك محل زندگی می‌کرده‌اند. گروه هندوایرانی پس‌ازهی‌تی‌ها وطخاری‌های اولیه نخستین دسته‌ای بودکه از هند وارو پائیان ساکن جنوب روسیه جدا شد وبسوی شرق رزی‌آورد. ادواردمیر معتقداست‌که منطقه‌پامیر اخرین سرزمین مشترك این گروه است‌و هر تسفلد جلگه‌های سیحون وجیحون را مهد مشترك هند وایرانیان می‌داند ومی‌گویدکه‌این گروه از هزاره سوم تاهزاره دوم باهم درجلگه‌های حوزه رودهای دای‌تیا، واهوی وراها Raha, Vahvi, Datiya یعنی همان ارض موعود ایرانیان یاایرانو یج زندگی داشته‌اند. [۱۳]

هندوایرانیانی‌که ازراه قفقازوارد ایران‌شدندتوانستندکه‌در سالهای ۱٤۰۰ پیش‌ازمیلاد یك حکومت آریائی درحوزه وسطای دجله وفرات تشکیل دهند، درین سالهاکروههای اصلی آریانیهای

۱۱ــ تاریخ هند کمبریج ج اول ص ۸۱

۱۲ــ اسامی جغرافیائی که در ریگ‌ودا آمده است همه مربوط است به‌پنجاب از جمله Miyan-vant در جنوب غربی کشمیر، رودهای گنگ و جمنا وساراسواتی و پنج شعبه معروف سند: ستلج (ودائی Sutudri) بآس (ودائی Vipas) راوی (ودائی Parushni) چناب (ودائی Asikni) وجیلم (ودائی Vitasta) وبسانامهای دیگرکه همه مربوط میشوند باین قسمت از هند، فصل ۱۲ ازجلد اول تاریخ وفرهنگ مردم هند

۱۳ــ هرتسفلد، ایران‌درمشرق باستان ص۱۹۰ Iran in the Ancient East 1941

تصویر ٤

مجسمه الهه باروری ازلرستان ، قرن ۷و۸ درحالیکه روی سرس قوچی ایستاده است که آنهم سمانه خیر و برکت است از هزاره اول به بعد الهه های مادر دستهاشان رابر بستانهاسان قرار میدهند ، این خدا دارای جواهراتی نیست اما روی آلت تناسلی‌اش پوسانده سده . ازیك مجموعه خصوصی‌در تهران (تصویر ازکتاب هنرایران .گیرشمن ص ٤١) .

شرقی درخراسان بودندو هنوز درمسکن اصلی خودکه ایران شرقی و پنجاب وسندباشداستقرار نیافته بودند. [۱٤] شك نیست که آریائیهای شرقی مدتی مدید درآسیای مرکزی ماندند ودرین مدت یك آئین آریائی یاهند وایرانی خلق کردندکه بررسی آن بامطالعه دقیق اوستا و ودا امکان پذیر است .

۱٤ــ هرتسفلد ، ایران درمشرق باستان ص ۱۹۲ Iran in the Ancient Eaest 1941

تصویر ۵

جسمی جالب از خدای خیر و برکت یا الهه مادر باخصوصیات هندی‌خود دراعصار متأخر ، ساید قرن دوم پیش از میلاد موزه ویکتوریا وآلبرت (تصویراز ص ۱۱ کتاب پنجهزارسال هنرهند، ماریوبوساگلی)

تصویر ٦

نقش الهه مادر درحالیکه پستانهای برجسته دارد و دو دستش بجای آنکه بر پستانها باشد دوشاخه برسم راحمل‌می‌کندکه‌آنهم نشانه‌خیروبرکت است. لرستان‌قرن ۷و۸ موزه بروکسل (تصویر ازکتاب هنرایران .گیرشمن ص ۵)

مجسمه‌ای از زن برهنه که با دستی پستان چپ خود را فشار می‌دهد ، باحتمال از نشانهای اساطیری باروری و خیر و برکت . این مجسمه در مرزهای فرانسه و اسپانیا بیداشده و الهه خیر و برکت را نشان‌میدهد موزه لوور .
(تصویر از کتاب هنر ایران . گیرشمن ص ۳٤۲)

تصویر ۷

بدون‌شك فلات ایران نیز پیش‌از ورودآریانها مانند نواحی شمال غربی هند توسط اقوامی اشغال شده بوده است‌که باروش مادرشاهی اداره می‌شدندویك نوع آئین مارپرستی‌میان‌ایشان‌رواج داشته است، باوجود تفاوتهای جزئی میان مذهب این دوگروه می‌توان بخوبی استنباط‌کردکه‌اصل و منشاة هردو یکی بوده‌است.[۱۵]

۱۵ـ هرتسفلد، ایران درمشرق‌باستان ص۲ وص۱۷۷
Iran in the Ancient Eaest 1941

تصویر ۸

الهه باروری . در شوش، هزاره اول و دوم پیش از میلاد موزه لوور .
(تصویر از کتاب هنر ایران . گیرشمن ص ۴۲)

به‌علت جدائی قهرآمیز گروههای غربی وشرقی هند وایرانی از همدیگر ،ارتباط میان ساکنان ایران و هند پس‌از ورود آریائیها نه تنها تقویت نشد و گسترش نیافت بلکه به گسستگی و افتراق گرائید وما درآثار مکتوب بسیارکهن هند و ایران شاهدی‌بروجود روابط فرهنگی میان دو گروه نمی‌بینیم ، اینان فقط در آغاز جدائی بستگیهائی چه دوستانه وچه عداوت آمیز با همدیگر داشته‌اند ، اما این ارتباط را بهیچوجه نمی‌توانیم روابط تاریخی یا فرهنگی بدانیم .[۱۶]

۱۶ـ فهرست ودائی ج اول ص ۵۰۵ Vedic Index A. A. Macdonell and A. B. Keith

دو گروه بهم پشت کردند و هریك بنابر مقتضیات محیط و نیاز های طبیعی تمدن خاص خویش را تکوین و تقویت‌کردند[17] اینان در آغاز تمدنی مشترك داشتند اما این تمدن در آغاز عصر تاریخی جهان از هم متمایز شد[18] قرنها بعد در عصر اعتلای هخامنشیان این عموزادگان دیروزی ، یونانیان، باختریان ،سکاها، ایرانیان و هندیان باهم برخورد و ملاقات کـردند و در اداره شاهنشاهی بزرگ ایران هریك مسئولیت خاص خودرا پذیرفتند. بدون اینکه باهم آشنا باشند و بتوانند زندگی مشترك خود رادر سرزمین قبلی بیاد بیاورند ، شاید علت اصلی این افتراق سخت عوامل جغرافیائی باشد زیرا که ایرانیان و هندیان پس‌از جدائی در دو جهت مخالف بحرکت درآمدند . ایرانیان به غرب و هندیان به شرق راندند ، البته اگر مبدأ حرکت را نواحی شرق فلات‌ایران خراسان وسیستان بدانیم ، اما عوامل جغرافیائی را نمیتوان‌علت اصلی این جدائی‌ها دانست و باید برای یافتن علت اصلی به‌جستجو پرداخت . در آثار مکتوب هند ریگ‌وداکه در حدود سالهای ۱۵۰۰ پیش از میلاد تدوین شده اصلا اشاره‌ای به وطن مشترك هندو ـ ایرانیان نمیشود ، ایرانیان نیز فقط خاطرات گنگی چون خواب وخیال ازاین زندگی مشترك دارند. اینجاست که می‌توان گفت این سکوت یك‌سکوت عادی و معمولی‌نبوده‌است بلکه ازطرف هندیان

۱۷ـ فصل یازدهم ازکتاب تاریخ وفرهنگ مردم هند بقلم B. K. Gosh و مقاله
Linguistic Introduction to Sanskrit PP 26-47
Indian Culture Calcutta Vol. VII PP 343-59 بقلم همین نویسنده که درآن همبستگی‌ها و مشابهت‌های زبانی ولهجه‌ای میان آریائی‌های ایران وهند بتفصیل بیان شده است .

۱۸ـ برای بررسی بیشتر روابط ایران وهند در آغاز عصر تاریخ نگاه کنید به تاریخ هند کمبریج ج اول ص ۲۳۲

انشعاب عمدی و ازروی قهر ورنجش بوده‌است زیرا سالهای مفارقت آنقدر طولانی نبودکه به فراموشی مطلق بینجامد . در ریگ‌ودا آثاری از نامهای ایرانی یا مشترك یافت می‌شود که از آن جمله است Rasa, Sarasvati , Bahlika اولی و دومی نام دو رودخانه و سومی (باهلیکا) نام یك استان در هند است . نامهائی که بدون شك از ایران بهند آورده شده است .[19] دست کم می‌توان گفت‌که سکوت سرایندگان ریگ‌ودا دربـاره سرزمین نخستین هندو ایرانیان Indo-Iranian نیمه ساختگی و تعمدی بوده است در غیر اینصورت باید ادعای دانشمندان که‌ان قسمت از ریگ‌وداکه حاوی نامهای ایرانی است در ایران سروده شده است[20] .

علت اختلاف میان آریـائیهای ایران و هند ، بدون شك مسایل مذهبی و سنتی بوده است و همین اختلاف سبب شد که جدائی و انفکاك آغاز شده و گسترش یابد. آثار این اختلاف را در بعضی عوامل مذهبی موجود در مذاهب اولیه ایرانیان و هندیان می‌توان یافت . مذهب آریائیهـای نخستین (هندو آریائیها) بر پرستش ارباب وانواع طبیعی مبتنی بوده است (آسمان،خورشید، باد ....) همراه با یك نوع نیایش عمیق نسبت به آتش [21] و ما

۱۹ـ فهرست کلمات ودائی Vedic Index رسمر معتقد است که کلمه ودائی واسا Rasa نیز ریشه‌اش کلمه ایرانی Ranha است (رودسیحون)
Altindisches Leben P. 16

۲۰ـ اساطیر ودائی Vedic Mythology A. A. Mcdonell ج اول وج سوم ص ۲۷۲ بیس اری بیر جاکمس درتاریخ قدیم ، کمبریج در بارهٔ بررسی تاریخ جغرافیائی ایران ازروی وداها بررسیهائی کرده وپس از آن کیث A. B. Keith در یادنامه ولنر Woolner (۱۹٤۰) مقاله‌ای دراین باره انتشار داده‌است .

۲۱ـ مذهب وفلسفه درودا واوپانیشادها : کیث ج دوم ص ٦۲۵/٦ در اینجا طریقه Prytaneia در یونان آتش Vestal درروم وآتش Garhapatya در هند معرفی و مقایسه شده است .

الهه مادر درحالیکه نشسته و حالت زائیدن رابخودگرفته است و دستهایش را روی پستانهایش نهاده ، علائم خورشید در بالا و بالش و دو گوزن هم از خصوصیات این الهه است که روزگاری در سراسر آسیای غربی و بعضی ازهند پرستش‌می‌شد و بعد در عصر آریائیها در ماهیت خدای آسا ظهورکرد لرستان قرن ۷و۸ . (تصویر ازکتاب هنرایران . گیرشمن ص ٤۸)

تصویر ۹

می‌دانیم که هندیان حتی پیش از جدائی به طریقت سما اعتقاد داشتند و گذشته از خدایان طبیعی به برخی خدایان معنوی نیز معتقد بودند [۲۲] بنابراین هندو ایرانیان مدتها پیش‌ازجدائی‌باهم اختلاف نظرداشته‌اند و درامور مربوط به مذهب بدو راه‌جداگانه می‌رفتند .

کلمه قدیمی هندو آریائی دیو (هندو اریائی Deivo هندو ایرانی Daiva) برای افاده مقصود هنگام ارائه قدیسین معنوی و اخلاقی نارسا بود واین آریائیهای مقیم آسیا به مفهوم آسورا که بدون شك‌از آئین هـای محکم‌تر بومی و محلی قرض شده بود

۲۲ـ از آن جمله است خدای ودائی ریتا Rita که باآشای اوستائی مطابقه می‌شود (اصل آن از Arra و ریشه آن آرتا است Arta)

علاقمندی و توجه نشان دادند[۲۳] و بجای ایندرا که رئیس‌خدایان طبیعی قدیمی بود وارونا Varuna بعنوان خدای بزرگ و اصلی در میان گروه خدایان اخلاقی و معنوی ارائه شد.[۲۴]

در مدارکی که از ناحیه بغاز کوی در آسیای صغیر بدست آورده‌ایم و مربوط است به سالهای ۱۴۰۰ پیش از میلاد می‌بینیم کــه خدایان رده دیوا، ایندرا و ناساتیا Nasatya در کنار خدایان

۲۳ـ نگــاه کنند بــه نشریــه فــرهنگ هنــد Indian Culture Calcutta. VIII مقاله دکتر گوش. ص ۲۲۹ که در آن درباره ریشه کلمه آسورا تحقیق شده است، اصل کلمه آسوری است و هندو ایرانیان آنرا برای خطاب کلی خدایان خویش از آسوریها اقتباس کردند و این هنگامی بود که با کاسی‌های ساکن مغرب ایران برخورد نمودند و درنتیجه بطور مستقیم بــا آسوریها مربوط شدند، خود کاسیها نیز نام خدای هندو ایرانی سوریا (Surya) را در این عصر از ایرانیان گرفتند. مقالهٔ تــوماس Thomas در مجله سلطنتی آسیائی درسال ۱۹۱۶ ص۶/۳۶۲، کاسیها ازهزاره سوم در این نواحی استقرار داشتند و همسایه آسوریها بودند، در متون عیلامی مربوط به سالهای ۲۴۰۰ از ایشان نامبرده میشود که در حدود سالهای ۱۷۰۰ بسوی غرب راندند و بابل را تصرف کردند و در قرن ۱۵ به اوج عظمت رسیدند و سرانجام در آغاز هزاره اول آریائیهای ایران بر ایشان مسلط شدند. کاسیها نیز آریائی بودند: مردم شناسی ایران هنری فیلد ص ۷۵.

۲۴ـ بدون شك وارونا نیز در ابتدا نام یك خدای طبیعی بوده است کیث درمجله فــرهنگ هند جلد سوم ص ۴۲۱ ریشه سانسکریت آن Varuna را با آلمانی آن Ouranos مقایسه میکند اصل و ریشه نام زئوس نیز از نام این خدا اقتباس شده است که آنهم یك خدای طبیعی است Dyauspita Zeuspater ـ خدائی که مورد قبول هند و اروپائیان بود و بعدها یك خدای معنوی اخلاقی شد. همکار و متحد وارونا، میترا نیز یك خدای طبیعی بود، (مهر) که آنهم در مقابل خدای مقتدر سوریا مجبور شد برخی از اختیارات و نیروهای خود را از کف بدهد، نگاه کنید به‌فرهنگ هند ج‌سوم، ص۶۳ مقاله دکتر گوش.

تصویر ۱۰

ـ اگر، جسمی دیگر ازایندرا که به دواناندا و رسالا فرمان میدهد که کودکان را در رحمهای خود مبادله کنند.
نقاشی از یك نسخه خطی کاپاسوترا و سبك ان کهن و بومی هند است قرن ۱۵، موزه ویکتوریا و البرت.

ردهآسورا، وارونا و میترا نشستهاند. کریستنسن نیز دراینمورد معتقد است که دراین عصر هنوز اختلاف میان دو دسته هندو ایرانیان شرقی و غربی شدت نیافته بود [۲۵] اما بدون شك هنگام ظهور زرتشت و تنظیم گاتهای اوستا که تاریخ آن حدود سالهای ۱۰۰۰ پیشاز میلاد است این اختلاف مذهبی شدت کامل داشت.

25— Kultargeschicht des Alten Orients P. 211

تصویر ١٢

آسورا (هیئت هندوی آهورا) خدای بزرگ متقدم درمیان آریائیهای مشرق دراینجا بشکل دیوی نمودار شده است که دور وبرش را دیوان دیگر برگرده‌اند دورگای خدای دیگرموفق شد که آسورا را شکست بدهد و از قدرت بیندازد این نقاشی از قرن ١٨ است و سبك آن راجستانی است

دوم با روحیه قوی وسری پرشروشور عازم مشرق شد . اما نباید تصورکردکه همه‌دسته‌های گروه باقی مانده درایران پرستش‌کننده آسورابودند یاهمه‌کسانی‌که‌به هندرفتنددرسلك بندگان‌دیوامحسوب می‌شدند . دریك‌کتیبه از خشایارشا[27] که درسال ١٩٣٥ درتخت

٢٧ـ کتیبه‌های فارسی باستان   Old Persian Inscriptions, Sukumar Sen
ص ١٤٨/٥٦ و نیز

The Inscriptions in old Persian Cuneiform of the Achaemenian Emperor
R. N. Sharp .

ص ١١٨ شماره‌های ١٤ـ٣٥ بدین شرح : در میان این کشورها مردم یك کشور به دیوپرستی گراییده بودند و من به یاری اهورامزدا معابد ایشان را خراب کردم و اعلام داشتم که دیو پرستی ازین ببعد مطرود است جائی که سابق دیوپرستی معمول بود من بپرستش اهورامزدا و آرتا پرداختم .

جمشیدکشف شد ازاقوامی طرفدارپرستش خدایان‌گروه دیوا نام برده می‌شود . یعنی حتی درقرن ششم نیز هنوز درایران هخامنشی دیوا پرستی رواج داشت ودرهند نیز می‌بینیم‌که دراعصاربسیار باستان همه خدایان هندی یك لقب‌أسورا داشته‌اند. درحالیکه در قرون تاریخی نخستین آسورا یك نوع مفهوم فحش وناسزا یافت همانگونه‌که درایران دیو مفهومی زشت و اهانت‌بار داشته و دارد.

در موارد بسیار در مجموعه براهمانا، آسوراها بعنوان خدایان برتراز دیـواها نامبرده می‌شوند [۲۸] ودر روایات سنتی پورانا‌ها بدیشان لقب برادران بزرگ خدایان داده شده است . باتوجه به‌مراتب‌گفته شده دربالا می‌توان نتیجه‌گیری‌کردکه همراه باآریائیهای دیوانی‌گروه کوچك‌تری ازآریائیهای آسورائی نیز به‌هندآمدند. گروه دوم مانندگروه‌اول جنگجو وشجاع نبود اما از لحاظ فرهنگ‌قوی بود وآریائیهای ودائی‌که همان دیوائی‌هابودند باین‌گـروه اقلیت بانظر حقارت می‌نگریستند و ایشان را دشمن می‌داشتند وقهرا و عمدا خاطرات دوران همنشینی با ایشان را از یاد بردند زیـرا نمی‌خواستند از دشمنان مذهبی خود، پرستش کنندگان‌اسورا.که درمیان ایشان نیز یافت می‌شدند ذکری بمیان آورند ویادکنند .

نخستین اجتماع اریائی هندنیز مانند اجتماع‌های قدیمی هندو ایرانی باهم از لحاظ فرهنگی تجانس و توافق‌نداشتندیعنی دیوانی‌بودن این‌اجتماع بااستثنای بسیار همراه بود، درحالیکه اجتماع ایران یك اجتماع‌أسورانی بود بااستثنای بسیارکم ،درهند کشمکش میان‌دوگروه اکثریت‌واقلیت مدتهاادامه یافت وسرانجام آن‌توافق بود یعنی دوائی های هندآسوریهای‌هند را خواهی‌نخواهی

۲۸ــ Religion & Philosophy of the Veda and Upnishads جدوم ص۴۵۷

تصویر ۱۳

طهمورث دیوبند درحال دستگیری دیوها .
دیوها درهند مورد احترام قرارگرفت ولی
در ایران مورد تحقیر. درست برعکس اسورا

دراساطیر ایرانی دیوسپید که توسط رستم
از پای درآمد مظهر پلیدی و زشتی است
دراین نقش که توسط نقاشان قرن ۱۹ هند
برای یک شاهنامه خطی تهیه شده ، دیو
بسیار شبیه است به آسوراها که در هند
همانند دیوها در ایران مظهر پلیدی وزشتی
بودند .

تصویر ۱۴

درگاتهای خود رو یه گروه دوائی را هنگام قربانی محکوم میکند و معتقد استکه اینان باخوردن عصاره سما(هما) مستواز خودبیخود میشوند و همراه بااین میگساری و عیاشی و نعرههای مستانه بحیات خوش‌نره‌گاوهای بیگناه پایان میدهند.[۳۱] شك نیستكه زرتشت برعلیه نظامات ورسوم مذهبی قیام کرد که بسیار بآنچه در وداهای امروزمی‌بینیم شباهت داشت ،گروهی از اسامی خاصیکه وی بکار برده است در اوستاو وداها یکی است از جمله :

Homa (Soma)
Zaotar (Atharavan)
Manthra (Mantara)
Yazata (Yajata)
Yasma (Yajma) . Azuiti (Ahuti)

و بسیار اسامی و کلمات که درمورد قربانی و آداب ورسومش بکار میرفته است مشترك بوده و بنظر میرسدکه دارای يك اصل و منشاء بودهاند[۳۲] کوششهای زرتشت نتوانست این آداب و رسوم همایاسهٔا راکه ریشه ودیك داشت و درایران سالها بود اجرا میشد براندازد. درصورتیکه در مورد دین واساطیر مذهبی موفقیتهای بسیارداشت. دین‌واساطیر هندوایرانی نیز دارای‌ریشه واحد ومشترك بوده است. مراسم Upanayana درودا واوستا یکسان

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

نویسنده قصدش معرفی زرتشت و تحول اجتماعی وی است . نگاه کنید به تاریخ هند کمبریج جلد اول ص ۷٦ ، درصورتیکه کیوشتاسب را که زرتشت ذکر کرده وویرا مشوق وحامی خود قلمداد نموده بدرداریوش کبیر (٤٨٦-٥٢٢) بدانیم، چگونه‌ممکن است که ازوی در کتیبه‌های آسوربانیپال نامبرده شود ، بدون شك این فرضیه معاصر بودن زرتشت و بدر داریوش باطل است .

۳۱- کریستن سن اثر وی (Kultargescht des Alten Orients P. 220)

۳۲- نگاه کنید : Hillebrandt Ritualiterature No 2

است و تعـداد قـدیسین از لحـاظ سنت و روایت مساوی است (۳۳فقره)در هر دو کتاب ودا و اوستا چهره خدایان را بشکل یك قهرمان آریائی‌که بااسبهای قوی‌کشیده می‌شود ترسیم می‌کنند. دراوستا نیزمانند ودا خدایان‌وظیفه دارندکه آسمان را نگهدارندکه برسر مـردم زمین فرو نیفتد و پرستش چهره و پیکره در هردوکتاب ناشناخته است. وارو نای وداکه‌مانند اهورای‌اوستا ازمیترا(اوستا Mithra) یاری می‌طلبد یك خـدای معنوی اخـلاقی است. حافظ قانون و نظامات اجتماعی است‌و نماینده‌جهانی این دو خدای‌بزرگ درزمین ریتا (درو داها) واشا (دراوستا) است .[۳۳]

با در نظر گرفتن تحقیقات جدید بن‌و نیست Benveniste و رنو Renou حتی می‌توان گفت‌که تفاوت و مغایرت فاحش میان‌ایندرای ودائی و اوستائی خود بخود از میان می‌رود [۳۴]

عصاره این فرضیه چنین است :درعصر هندو ایرانی دوگونه خـدای متفاوت وجـود داشت . ایندرا [۳۵] وریترهن Vritraheen (ورتره Vritra =مقاومت han ازبین برنده مقاومت) ایندرا عبارت بود از تجسمی از دلیری وشجاعتهای طبیعی که‌دراغلب مذاهب اقوام‌اولیه موجودیت داشت اماچون‌خیلی دیواتی بودمطابق ذوق زرتشت نبود، زرتشت می‌خواست این ایندرا را به‌جهـان ارواح (Hades) اعزام دارد وچنین نیزکرد . ولی خدای مقاومت ــ شکن وریوگران Vriograna که ماموریتش شکستن مقاومت شیطان

۳۳ــ خدای ودائی زما با اسمای اوستائی مطابقه میشود .

۳۴ــ بن‌و نیست Vrtra et Vrthranga Paris 1934.

۳۵ــ نام این خدا از کلمه Innar که اصلا بمعنی «معنی قدرت میباشد اقتباس شده است .

تصویر ۱۵

ظرف سفالی از یونان ، قرن هشتم . نقش الهه‌مادر بابدن پوسیده بماهی درشکم وی دو طاوس و سواستیکاهای متعدد ومار باید توجه داشت که به آردانیهای شرقی تعلق دارد . موزه یاتان

وخباثتهای وی بود، بکار خود در صحنه تقدس آیین زرتشتی ادامه داد. درعصر متاخر ودائی این دوخدا متحد شدند و بصورت خدای واحدی جلوه‌گری کردند. درحقیقت ایندرای ودائی همان ایندرای هندو ایرانی است که در بغاز کوی نیز شناخته شده بود باضافه وریترهن. درحالیکه ایندرا دراوستا با وریترهن توام نیست و جداست. بادر نظر گرفتن این تاریخچه می‌توان گفت که این دو خدا در دو اجتماع آریائی ایران و هند ازهرلحاظ یکسان بودند.

تصویر ١٦

سواستیکا . شاخص ثروت وفال نیک . درمیان اربابنهای قدیم علامت خورشید بود وبعدها مشخص‌کاتش نیمه‌خدای معروف هندوئیسم شد که سر فیل دارد . نقش سواستیکا در ایران و آسیای غربی نیز یافت میشود و از مظاهر اشتراك میان این تمدنهاست ، هزاره دوم پیش از میلاد ، هاربا موزه بریتانیا . (تصویر ازکتاب‌متولوژی هند ص ۱۲)

مگر از لحاظ نفوذی که برهمه داشتند و این نفوذ سبب افتراق ایشان در ایران و اتحاد ایشان در هند شد. گروه خدایان ناساتیا Nasatya که در اسناد بغازکوی معرفی شده‌اند نیز همراه با ایندرا و وارونا در اوستا ظاهر می‌شوند اما بشکل خدائی باطل و گمراه مانند ایندرا [۳۶] و حتی از ایزد کوچك ودائی اپام‌نپت Apam-napat نیز در اوستا بهمین شکل نام برده می‌شود. فرشتگان ودائی گندهاروا Gandharva در اوستا Gandarewa نام گرفته‌اند و کریسانو Krishanu که در وداها ذکر شده همان کرسانی Kere Sani اوستاست.

در وداها Yama فرزند ویواسوات Vivasvat حکمران مرگ است در حالیکه در اوستا یما Yima فرزند ویوانهانت Vivanhant حکمران بهشت است [۳۷] برای اثبات این ادعا که آئین زرتشتی با وجود انقلابی پیمبرش برای ارائه و اجرای اصلاح اساسی ادامه همان آئین هندو ایرانی قبل است مثالهای بسیار می‌توان یافت زیرا این انقلاب اجتماعی چنان قدرتی نداشت که بکلی ارتباط اجتماعی ایرانیان را از گذشته قطع کند. فقط موفق شد که وجود مقدس اسورا را از آلودگیهای دیوانسی پاك و منزه سازد. [۳۸] تحول آئین آریائی ایران توسط زرتشت باینجا یعنی طرد ایندیرا خاتمه نیافت. وی حتی نام خدای بزرگ آسورائی وارونا را نیز عوض کرد و اهورا مزدا را بجای آن نشاند. [۳۹] علت تغییر نام و حذف کلمه اسورا این بود که این خدا نیز همانگونه که در مدارك

۳۶ــ در اوستا بی Naonhaithya و تلفظ آن Nohaithya است.
۳۷ــ نگاه کنید به اساطیر ودیك از ماكدونالد. شماره ۵
۳۸ــ نظر دکتر کونس که با این فرضیه منافات دارد. ص ۲۳۸ فرهنگ هند جلد هفتم.
۳۹ــ بعقیده دارمستتر فرق میان اهورا مزدا و وارونا در ایران و هند، همانند اختلاف میان زئوس و ژوپیتر در اروپاست

بغازکوی هست ، درفساد وخرابی با خدایان گروه دیوائی ازجمله ایندیرا همکاری‌داشت. به‌دلایل مشابه، وی ازذکرکلمه باگا (بمعنی خدا) نیز صرفنظر کرد(اگرچه‌این‌کلمه دراوستای پیش اززرتشت وکتیبه‌های پارسی باستان نیز آمده است[۴۰]) زیرا این کلمه هندو ـ آریائی هم با اصول‌دیوائی‌اشتراك ضمنی‌داشته‌است و دراین تجدد طلبی پردامنه مطرود واقع شده بوده است.

مدتهای مدید دانشمندان تصور می‌کردند که گاتهای اوستا همانگونه‌که نمایشگر قدیمی‌ترین‌چهرهٔ زبان و لهجه های ایرانی است، نماینده باستانی‌ترین پدیده‌های تمدنی ایران نیز هست و می‌توان آنرا همپایه و برابر ودا دانست اما مقایسه آن باریگ‌ودا گرهی ازکار نمی‌گشود ودانشمندان رابطور قطع باین مرحله نمی‌رساندکه حکم کنند هردوسند ازیك‌ریشه متعلق به یك اجتماع واحد است که از هم دوری گزیده‌اند . اما اکنون این نظر عوض شده است زیرا دیگر نمیتوان گفت که گاتها قدیمی‌ترین بخش اوستاست چون برخی از یشت‌ها به اعصار بسیار کهن تعلق دارند. درصورتیکه گاتها به‌عصر تحول و تغییر درآیین کهن ایران‌توسط زرتشت مربوط هستند. بخصوص آن قسمت ازیشتهای‌کفرآمیزکه کمتر مورد تجدید نظر ودستکاری موبدان قرار گرفت بسیار کهن سال است [۴۱] و درآن انعکاس فرهنگ و تمدن ودانی (هندوایرانی) کاملا مشهود می‌باشد. همین نوشیدن هما وروشهای سنتی آن‌خود یك سنت هند و ایرانی است و به‌اعصار پیش از زرتشت تعلق دارد وحتی می‌توان گفت که زرتشت باآن مخالف بوده است و علت‌اینکه

۴۰ـ هرتسفلد Altpersiche Inschriften P. 106

۴۱ـ ر . ك . به کریستن‌سن واثر وی با زیرنویسها (Kultargeschicht des Alten Orients P. 214)

تصویر ۱۷

کارودا مرغ افسانه‌ای هند . خدای مرغان که باسیمرغ در اساطیر ما قابل تطبیق‌است، دو نفر که بر وی سوارند وسنو ولاکشمی دو خدا ازخدایان آئین هندو هستند (زوج و زوجه) اما دراین نقاشی که ازقرن ۱۸ است این‌دوکرسنا ورادا دوتجسم از تجسمهای وسنو ولاکشمی می‌باشند .

این مشروب مستی‌آفرین در آنین زرتشتی رخنه کرد و پابرجای ماند این بود که زرتشت منع آنرا صریحا اعلام نداشت و بعدها مفسران و مجتهدان آنین زرتشتی فتوی دادندکه‌همه مشروب‌های مست‌کننده باطل‌اند جز هما [۴۲] همانگونه که بن و نیست هم نظر داده است . دین هخامنشیان با آنین هندو ایرانی بیشتر تجانس و

۴۲ـ همین کتاب ص ۲۲۹

تصویر ۱۸

جاتایو . تجسمی دیگر از گارودا . خدای مرغان (کرکسها) ، در اینجا راوانا از خدایان مشترک آریائیهای مشرق‌سیتا (زوجه راما خدای هندوان) را ربوده و باعرابه خود پوشپاکا می‌برد جاتایو (هیئت اصیل هندوی‌گارودا) بوی حمله‌می‌کند ولی‌نمیتواند سیتا را نجات دهد و زخمی می‌شود و سرانجام ماوقع را به‌راماگزارش می‌دهد .

(گارودا و جاتایو را با سیمرغ و هما میتوان‌مقایسه کرد) نقاشی از قرن۱۷ سبک مغولی هند

سیمرغ که در ایران شکلی سیال را بیشتر مجسم می‌کند و می‌شود. در هند به شکل گارودا نه‌ای هندی خود تجسم یافت. در این نقاشی که برای یک شاهنامه خطی (قرن ۱۸ میلادی) ترسیم شده است شکل سیمرغ تکلی با سیمرغ‌های داستان ایران متفاوت و از نظر لحاظ به گارودا شباهت دارد

تصویر ۱۹

افتراق دارد. با آئین زرتشتی و این مطلب را از نوشته‌های هردوت نیز می‌توان استنباط کرد.[43] اختلاف فاحشی که در طرز رفتار با مرده در آئین ودائی و دین زرتشتی وجود دارد نیز یک اختلاف اصیل و ریشه‌دار نیست، بلکه یک پدیده عارضی است. مرده‌گذاری

۴۳ــ آئین ایرانی The Persian Religion از گروه محققان زاتان‌بای کانارک پارسی ۱۹۲۹
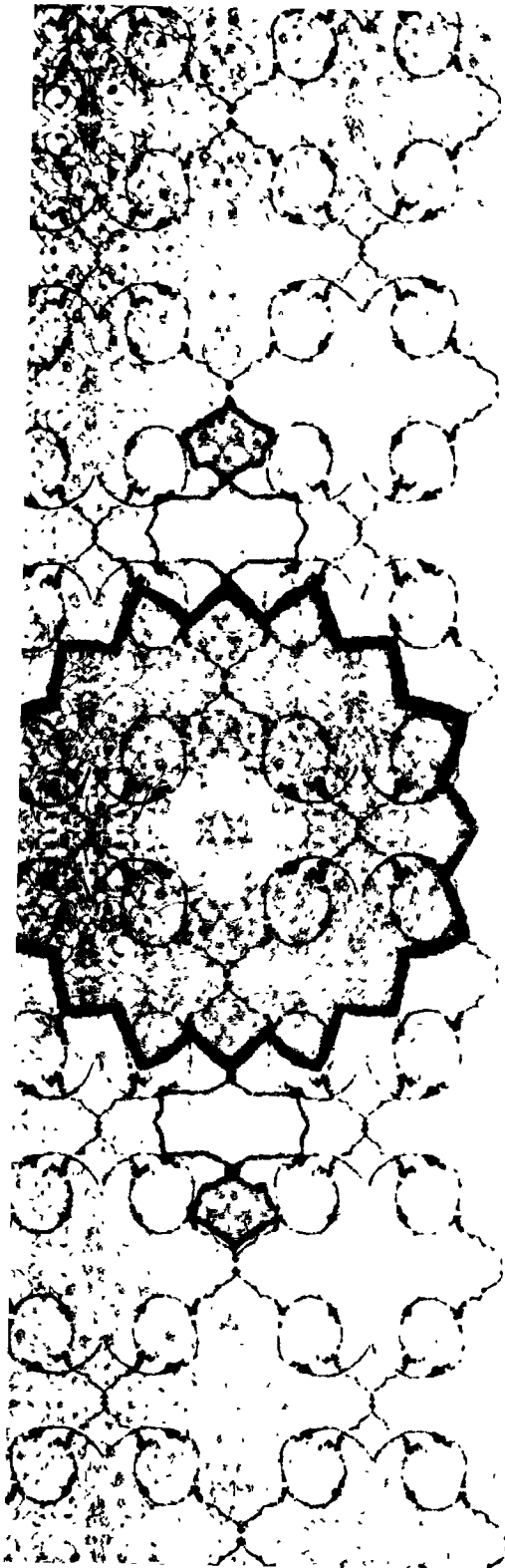
در دخمه که در ایران معمول گردید یك رسم آریائی نیست و د اعصار بعدی توسط مغان معمول شده ، آغاز آن عصر اشکانیان است و برای نخستین بار در وندیداد ازین رسم سخن بمیان می‌آید و ما می‌دانیم‌که وندیداد متعلق است به عصر اشکانیان درباره دین هخامنشیان اگرچه نمیتوان نظر قطعی داد و ایشان را زرتشتی دانست اما نفی این مطلب نیز درست نیست . این پادشاهان با اینکه باحتمال قوی زرتشتی بودند . اجساد پدران خویش را بجای اینکه طعمه مرغان هوا و جانوران سازند در آرامگاه‌های معتبر و مجلل می‌گذاشتند.[٤٤] دو تمدن متمایز هندودائی و ایران زرتشتی ، آریائی و از یك ریشه‌اند و آنقدر مشابهت دارند که بتوان هر دو را آریائی یا هند و ایرانی دانست

٤٤ـ هرتسفلد : ایران در شرق باستان ۱۹٤۱ ص ۲۱٦/۲۱۷ .

جمشید که برطبق روایت شاهنامه هفتصد سال پادشاهی‌کرد . همنب هندی‌آن یما بود . به دوفرشته و نقش مرغ وحیوانات دراین تصویرکه ازقرن یازدهم هجری است توجه‌کنید .
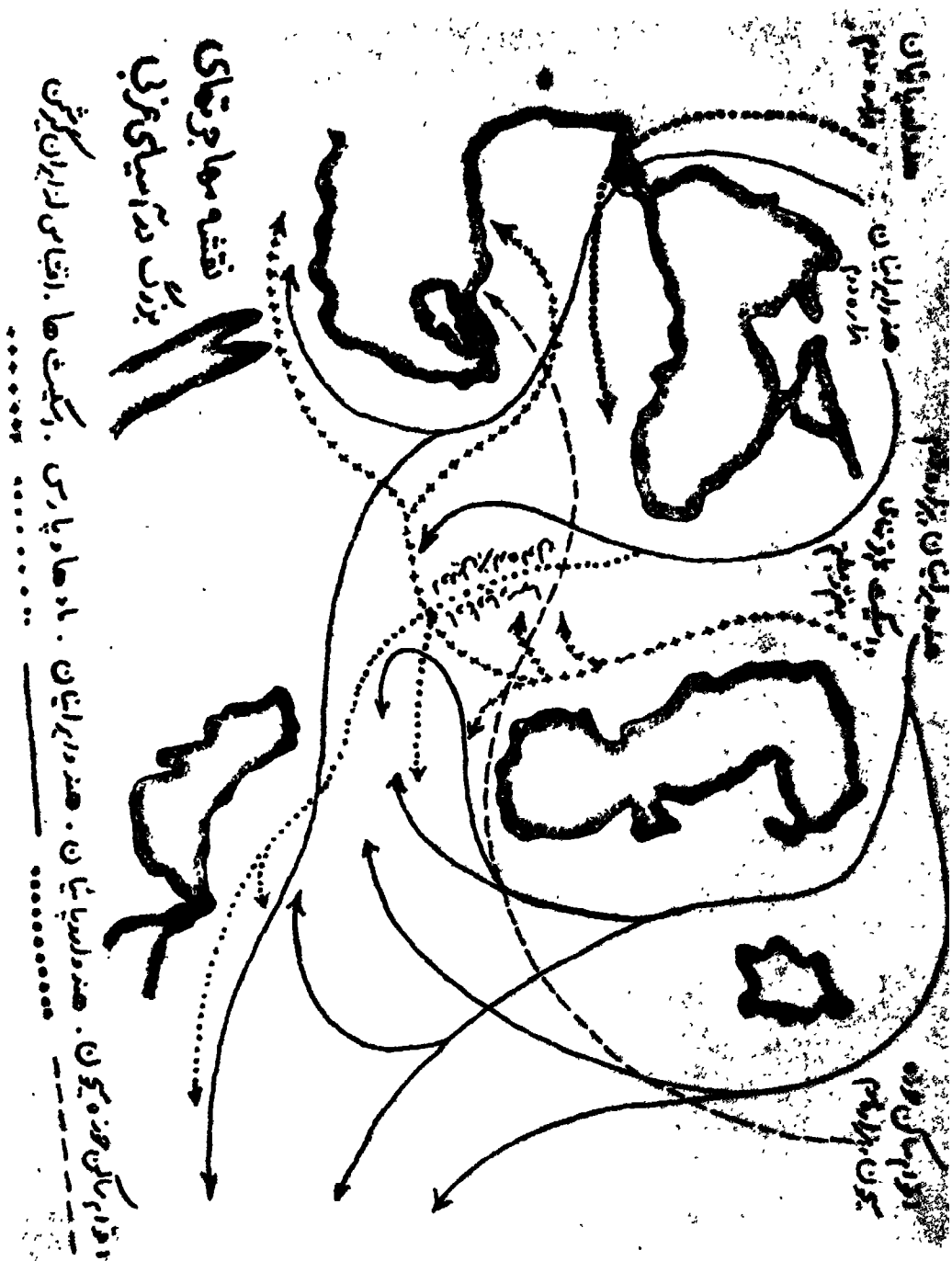
هندواروپائیان
هزاره دوم
هندوایرانیان
هزاره دوم
نقشه مهاجرتهای
بزرگ در آسیای غربی
اقوام ساکن حوزه جیحون . هندواروپائیان . هندوایرانیان . مادها و پارس . وسکیت ها . اقتباس از ایران گیرشمن

نامه های
وزیر مختار ایران

درفرانسه

به‌وزیرامور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه

از

سرلشگر محمود ـ کی

...داشت مجله

در دوشماره گذشته مجلهٔ بررسیهای تاریخی ،
نامه‌هائی از نظر آقا وزیر مختار ایران در فرانسه به
میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر امورخارجه وقت‌ایران
چاپ گردید که مورد توجه خوانندگان ارجمند قرارگرفته
است. دراین شماره تعداد دیگری از این نامه‌ها که‌حاوی
مطالبی مانند : مسئله جنگهای بین روس و عثمانی وآمار
دارائیهای عثمانی آنها، مشکلاتی که در مورد استخدام یك
معلم خارجی جهت مدرسه دارالفنون وجود دارد ،
ایجاد نمایشگاهی از کالاهای ایرانی در پاریس، تهیه
مقدمات سفر پادشاه ایران به فرانسه و دهها موضوع
دیگر که هریك نمایانگر اوضاع سیاسی ، اجتماعی و
اقتصادی ایران زمان سلطنت ناصرالدینشاه می‌باشد
درج میگردد .

باید این موضوع را اذعان نمود که‌اهمیت‌وارزش
اسناد تنها در بررسی و تجزیه وتحلیل جریانهای‌سیاسی
و تاریخی نیست بلکه در بازشناسی مسائل اجتماعی ،
اقتصادی وفرهنگ وتمدن یك ملت نقش‌مهم وارزنده‌ای
دارد. لذا مجلهٔ بررسیهای تاریخی درهرشماره چندسندو
نامه از اسناد ونامه‌های تاریخی ایران راکه در گوشه‌و
کنار جهان پراکنده است وتاکنون در جائی چاپ نشده
است بچاپ میرساند تا رفته رفته مدارك واسنادپراکنده
تاریخ ایران جمع‌آوری وبرای استفاده پژوهندگان‌آماده
گردد. اینك با توجه باین مهم، نامه‌هائی از نظر آقا که
مربوط به سال ۱۲۹٤ هجری قمری میباشد دراین‌شماره
انتشار می‌یابد .

[illegible]

عرضحجات مورخه ۲۲ سهر صفر المظفر ۱۲۹٤ نمره ۱۰۷ مشمل برسه طغرا

خداوندگارا تعلیقجات رافت ایات مورخه ۱٦ شهر محرم الحرام که بسمت افرازی این عدوی شرف صدور یافته بود درشانزدهم شهر حال عز وصول ارزانی داشت. از مضامین مرحمت آئین آنها کمال افتخار و سربلندی حاصل شد. پاکتی را که بعنوان عمدة الامراءالعظام جهانگیرخان ارسال فرموده بودند و مشتمل بود بسه طغرا سند و چهار طغرا صورت حساب متعلق بچهار صد هزار روپیه تنخواه مرحوم عمادالدوله و یك طغرا انتقال نامه ورابطه آن مرحوم بر همان تاریخ واصل وحسب‌الامر بمشارالیه رسانیده و قبض وصولی را اخذ نموده و اینك لفاً انفاذ میدارم. رسید اسناد مزبوره و تبلیغ انها را بجهانگیرخان در همان روز وصول برای مزید اطلاع خاطر حضرت‌اشرف‌ارفع بندگانعالی با تلگراف بعرض رسانیده‌ام و البته خود ایشان هم وصول آنها را با تلگراف و تحریرا بعرض رسانیده و خواهند رسانید.

* * *

لایحه‌ای که از جانب پرنس کارجاکوف بدول متجانبه اروپا در باب مسئله مشرق نوشته شده بود و در جزو روزنامه‌جات با چاپار گذشته ملفوفاً انفاذ حضور شد تا بحال بی‌جواب مانده است،

باین معنی که هیچ یك از دول خامسه که لایحه مزبوره بآنها تبلیغ شده است بمقام ایراد جواب آن بر نیامده‌اند. چون این جواب بعهده تعویق افتاده و از آنجائیکه دولت روس فهمیده است که جواب مساعد و موافق میل او نخواهد رسید لهذا جنرال اغناتیف را مأمور کرده که رفته در باب جوابی که میخواهد با هریکی از وزرای امور خارجه آن پنج دولت گفتگو نموده تا اینکه آنها را راضی نماید که موافق میل خاطر و انتظار امپراطور روس جواب بدهند. از قراریکه معلوم میشود، مطلب عمده دولت روس بر هم زدن عهدنامه پاریس است. هرگاه باین مقصود برسد، یك چندی آرام خواهد نشست و بعد از آنکه عهدنامه پاریس از میان برداشته شد، آنوقت میدان عمل برای او وسیع خواهد شد و چون بعد از آن مانعی در پیش نخواهد بود لهذا در چنین حالت بهر قسمی که رأی او به پیشرفت کارها علاقه بگیرد ،کمیت پولتیك خودرا درعرصه مشرق زمین جولان خواهد داد. علی‌الحساب، جنرال اغناتیف، ببهانه معالجه مزاج خود با عیال و اطفال از پطربورغ حرکت نموده و سه چهار پنج روز است وارد برلن شده است و از آنجا بپاریس خواهد آمد و از اینجا هم بلندن خواهد رفت اما از مأموریت او و از گفتگوئی که در برلن کرده است هنوز اثری بروز نکرده است، آنچه در میان اخبار پولتیکیه قابل بوده همین است که عرض شد، سایر اخبارهم درضمن روزنامه‌هائی‌که لفاً فرستاده میشود بملاحظه مبارك خواهد رسید .

☆ ☆ ☆

تلگرافنامه‌ای که درباب اجیرکردن یك نفر طبیب برای معلمی مدرسه دارالفنون انفاذ فرموده بودند واصل و زیارت شد در همان روز وصول بمقام جستجو برآمده تا اینکه یك نفر حکیم

قابل پیدا نمایم، اما هنوز کسی را پیدا نکرده‌ام که قابل فرستادن باشد. مسیو بیلار حکیم این سفارت را مأموریت داده‌ام که او نیز در جستجو باشد و انشاءالله عنقریب پیدا خواهد شد، ولی بآن مواجب هشتصد تومان که در تلگرافنامه قید فرموده‌اند مشکل است بآن صفات که خواسته‌اند طبیب پیدا شود. از قراریکه مذکور میشود هرطور حکیم باشد کمتر از یکهزار و دویست تومان قبول نخواهد کرد. دویست و پنجاه الی سیصد تومان برای خرج رفتن ایران باید برای او منظور کرد و هرگاه حکیم پیدا شد و این شرایط را قبول کرد باید یك چیز هم از بابت مساعده باو داد. امیدوارم که ایصال وجوهات لازمه را برای راه انداختن او بطوری قرار خواهند داد که در روانه کردن معطلی حاصل نشود.

۲۳ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۴

عریضه‌جات مورخه ۷ ربیع‌الاول ۱۲۹۴ نمره ۱۰۸ مشتمل بر سه طغرا

خداوندگارا جناب پرنس اورلوف سفیرکبیر دولت بهیه روس مقیم دربار فرانسه که یکی از بزرگان و از نجبای روس است دو سه مرتبه در بین صحبت از نشان شیروخورشید تعریف زیاد کرده و بعبارت پسندیده چنین فهمانده است که از تحصیل نشان مزبور مفاخرت خواهد داشت. چون در این اواخر باز یك مرتبه دیگر اظهار سود و چون فدوی این گونه اظهارات معزی‌اله را بیش از این نمی‌توانست بی‌جواب بگذارد لهذا صریحاً بایشان وعده کرد که مراتب را بعرض اولیای دولت برساند. بنا علیه از مراحم بیکران حضرت اشرف ارفع بندگانعالی استدعا مینمایم که خواهش چنین شخص بزرگوار را رد نفرمایند و یقین بدانندکه اعطای یك نشان بچنین شخص بزرگوار خیلی بجا و مناسب است.

جناب پرنس اورلوف گذشته از اینکه شخص معتبری است و از همه دول اروپا نشان از درجه اول* دارد، شخصا ادم خوب و ایران‌دوست است و بهمه جهت استحقاق این مرحمت را از جانب سنی‌الجوانب سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه دارد. زیرا که می‌تواند در هر موقعی در عوض این التفات بدولت علیه خدمتها بکند. خلاصه امیدوارم که حضرت اشرف ارفع بندگان عالی استدعای فدوی را در حق معزی‌اله قبول فرموده فرمان نشان ایشان را بزودی ارسال فرمایند. استدعای دیگر اینکه در همان موقع از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه یك نشان دیگر هم از درجه دویم بمسیو فوسسون نایب اول سفارت روس که او نیز ادم خیرخواه و طالب تحصیل این افتخار است مرحمت و عنایت شود خیلی بجا خواهد بود

* * *

تفصیل و حاصل ماموریت جناب جنرال اغناتیف را مشروح در روزنامه‌هاتی که لفا انفاذ حضور میشود، نوشته‌اند. از ملاحظه آنها اصل مطلب دستگیر خواهد شد و بهمین جهت است که بتکرار از مسئله جسارت نمی‌ورزد. اما همینقدر برای مزید اطلاع عرض مینماید که در این روزها برخلاف سابق آراء متفق است که از این اقدامات معزی‌اله امیدواری کلی حاصل میشود که علی‌الحساب اسباب صلح فراهم آمده رفع غایله خواهد شد. جنرال اغناتیف امروز یا فردا از لندن مراجعت نموده و یکسر از راه پاریس عازم وینه خواهد شد. شرح احوالات را بعدازین بهر قسمی که واقع شود بعرض خواهد رسانید.

درباب اجیر کردن یک نفر حکیم چنانکه چند روز قبل بموجب تلگراف معروض داشته‌ام حکیمی که قابل باشد و بکار مدرسه دارالفنون بخورد هنوز هم پیدا نشده است. اما در جستجو هستم و به [illegible] حکیم این سفارت سفارش کرده‌ام که در پیدا کردن حکیم مزبور سعی و اهتمام خود را بعمل بیاورد. مشارالیه نیز در جستجو است و از قراریکه اظهار داشت پیدا خواهد شد ولی نباید تعجیل کرد انشاءالله بصبر و تامل بمقصد خواهم رسید و انشاءالله همینکه حکیم قابل بدست آمد قرار مواجب و مخارج او را داده جوانب را باتلگراف بعرض خواهم رسانید تا اینکه رجوعاتیکه درین باب لازم خواهد بود برسد تا اینکه حکیم مزبور [illegible] کتابی را که در جوف این پاکت میفرستم یک [illegible] نامه نویس در باب تعریف ایران نوشته است چون خواهش [illegible] خاکپای مبارک برسد لهذا خواهش مشارالیه را [illegible] نمایم حالا دیگر اختیار با حضرت اشرف ارفع بندگان عالی است

عریضه‌جات مورخه ۲۱ شهرربیع‌الاول ۱۲۹۴

نمره ۱ [illegible] بر دو طغرا

خداوندگارا بعد از [illegible] یعنی [illegible] که نه‌ماه‌پیش ازوصول [illegible] که درباب تحصیل [illegible] مقرب‌الخاقان میرزا نصرالله‌خان شرف صدور یافته بود، سعی‌ها و اهتمام های خود را درنزد وزیر مختار هوندوراس بکار برده بودم که باین سعادت برسم، ولی وزیر مختار مزبور فرمان نشان را نمی‌خواست

بدهد تااینکه عوض آن نرسد. فدوی نیز جسارت نمی‌کرد این‌فقره را بعرض اولیای دولت برساند و فرمان میرزا نصرالله خان هم از مدت پانــزده مــاه در نــزد معزی الیه مانده بود ، هــر وقت از اوقــاتیکه وزیر مختــار آن دولت را میدیدم ذکــری از فرمــان مزبور می‌نمودم. درجواب میگفت هروقت نشان نایب سفارت من رسید، فرمان میرزا نصرالله خان را میدهم. خلاصه در این‌روزها رفتم مخصوصاً معزی‌الیه را ملاقات نمودم و تفصیل احوال را باو گفتم که‌هرگاه فرمان میرزا نصرالله‌خان بدارالخلافه نرسدفرمان نایب شما نخواهد رسید. ازبسکه دراین باب بااو گفتگو کردم آخر متقاعدش نمودم که فرمان را بدهد و داد و اینك لفاً انفاذ حضور میشود ومبارك است وانشاءالله بسعادت ودر زیر سایه حضرت اشرف ارفع بندگانعالی استعمال نمایند. نشان راهم که‌ار درجه دویم ستاره دار است داده‌ام بسازند، همینکه باتمام رسید آنرا میفرستم. درعوض آن نشان ، فدوی نیز بمسیو لویز نایب اول سفارت هوندوراس ازدرجه سیم نشان شیر وخورشید وعده کرده است‌وامیدوارم‌فدوی را درنزد وزیرمختارهوندوراس وعده‌خلاف وروسیاه نگذارنــد . درحقیقت تحصیل نشان خیلی کــاری است دشوار ، و وقتیکه عوض در پیش نیست ،تحصیل‌آن مشکل‌تر و بلکه محال است. باید آدم مأمور دولت علیه ایران باشدکه این‌جورکارها را وکارهای دیگر راکه از اینهم مشگل‌تر باشد ازپیش ببرد والا مأمورین سایر دول این هنر را ندارنــد که‌این قبیل کارهــا را پیشرفت بدهند .

* * *

دراین روزها درهمه‌جا مژده امضاء شدن پروتکل می‌شنویم وعقیده مردم اینست که‌بعداز ممضی شدن پروتکل مزبور اسباب مصالحه برپا خواهد شد. اما ازقراریکه مذکــور میشود، دولت عثمانیه مستعد جنگ است و پروتکل مزبور را رد نموده وقبول

نخواهدکرد . خلاصه این مسئله مشرق بطوری بهم پیچیده‌است‌که هیچکس ازنتیجه عمل درست مستحضر نشده و نیست. می‌توان گفت که خود دولت روس هم نمی‌داند عاقبت کارها بکجا خواهد کشید. ولی ازبدو حال الی‌الیوم، اعتقاد فدوی براین بوده و هست که این مسئله قطع و فصل نخواهدشد مگربتوپ و تفنگ وجای‌هزار افسوس است ازاینکه دولت علیه از تدارك فشون وخاصه ازتهیه اسلحه غفلت دارد.

امروز چهار روز است که جناب ناظم‌الملك بعزم گردش بپاریس تشریف آورده‌اند. فردا یا پس‌فردا بمنزل مراجعت‌خواهند کرد. تعلیقه مورخه ۱۳ شهر صفر هم که باقتخار فدوی صادرشده بود شرف وصول ارزانی داشت. پاکتی که بعنوان عمدةالامراءالعظام جهانگیرخان لف فرستاده بودند، آنرا هم بایشان رسانیدم. زیاده‌از این مطلبی نبود که عرض ان جسارت ورزد

عریضجات مورخه ۶ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۴

نمره ۱۱۰ منضم بر چهار طغرا

خداوندکارا دریاب پیدا کردن حکیم، سعی واهتمام بعمل‌آمد و بعداز جستجوی زیاد بالاخره یکی را دکتربیلار پیداکرده و از قراریکه مذکور میشود حکیم خیلی عالم و باهنر است و بوجه‌احسن از عهده تعلیم طبابت برمی‌آید . خلاصه بهمه جهت بکار مدرسه دارالفنون و بخصوص دولت علیه میخورد و بهتر از این مقدورنبود پیدا کرد. درباب مواجب، ادعای او بزرگ بود اما بعداز گفتگوی زیادآخرالامر اورا بیکهزار تومان راضی کردیم وقرار شدسیصد تومان هم از بابت مخارج سفربرای آمدن به ایران باو داده‌شود. در باب سایر شرایط استخدام، قرارنامه مصبوطی بااو خواهم بست که بعداز ورود بایران حرفی باقی نماند . حالا چیزی‌که اسباب معطلی شد ، وجوهات است . باید سیصد تومان مخارج راه

و سیصد تومان هم از بابت مقرری برسم مساعده باو داده و در اینجا پول پیدا نمی‌شود که باو بدهم . پس در اینصورت استدعا دارم بهر قسم است این ششصد تومان را قدغن فرمایند زود برسانند تااینکه موقع ازدست نرفته است، او را راه بیاندازم والا هرگاه او از دست برود ، دیگر مشکل است دیگری را باین صفات و باین شرایط پیدا کرد .

* * *

دراین روزها ازجانب دولت فرانسه دونفر صاحب‌منصب تعیین شده است که بایران بروند. اسم یکی ازآن دو نفر، دوماریل است. منصب آتشگری را داشت، اماحالا منصب نیابت سیم را باو داده‌اند و هرگاه مسیودبلوا بعد از مراجعت جناب مسیو منیه درآنجا نباشد، مسیو دوماریل موقتا شارژ دافر خواهد شد. درچنین حالت اورا نایب دویم خواهند کرد. اسم دویمی، مسیولکنت دوسرسه است. پسر همان کنت دوسرسه است که درعهد سلطنت محمدشاه مبرور ازجانب لوئی فیلیپ پادشاه فرانسه بسمت ایلچی‌کری‌بایران آمده بود. خودکنت دوسرسه آدم‌خیلی خوبی‌است. ازقراریکه معلوم میشود پسرش هم جوان بسیار معقول وآراسته است واخلاق خوب دارد وبه بعضی هم سرهای خود نسبت نـدارد. درایام ماموریت به‌کنت دوسرسه بموجب فرمان همایونی . لقب خانی مرحمت شده بود. حالا پسر او خیلی مایل است که‌اورا خانش خوانند وازفدوی میپرسیدکه لقب خانی ارثی است‌یاخیر؟ گفتم البته لقب خانی‌ارثی است وشما را می‌توان سرسه‌خان خواند. اگر چه خودش کنت است ولی خیلی مایل است‌که سرسه‌خانش بخوانند. این جوان ازخانواده بزرگی است امیدوارم که‌نهایت التفات ومرحمت را درحق او مبذول خواهند فرمود تامعلوم او بشود کسیکه ایران را دوست میدارد ایرانیان نیز نسبت بچنین شخص نهایت محبت را ظاهر داشته و میدارند . در این چند روز آن اشخاصیکه با مسیومنیه مدعی‌اند چنین شهرت داده بودند که‌جناب مسیومنیه بعداز دوسه ماه دیگر مراجعت خواهد کرد واز قراریکه مذکور میشد گویامسیو

درنك‌که درسفارت وینه نایب اول بود وحالا برتبه وزیر مختاری رسیده است بجای مسیو منیه مامور ایران خواهد بود. اما بعد از تحقیق معلوم‌شد که این خبرها اصل ندارد ومسیومنیه باین‌زودی مراجعت نخواهد کرد.

* * *

ازیکسال ونیم متجاوز که‌برای پرنس ژاودرویچ پیشخدمت دربار امپراطور روس ومسیو پل منکاجی نایب اینیك آقاسی‌باشی حضرت پاپ، بموجب تعلیقه‌جات وعده نشان داده شده است واز همان وقت فدوی نیز بان دونفر رسما وتحریرا خبر داده است که نشان شما مرحمت شده است وفرمان آن بزودی میرسد و همینکه رسید بدون تاخیر بنظر میرسانم حالا حضرات فرمان خودرا مطالبه میکنند و نمی‌دانم چه جواب به آنها بگویم . استد عادارم فرمان این دونفررا بافرمان مسیولوپز نایب اول سفارت‌هوندوراس التفات کرده. زود مرحمت فرمایند که بیش ازاین درپیش حضرات خجل وشرمنده نمانم. دربابت پرنس اورلوف ونایب‌اول سفارت روس. چنانچه بچاپار گذشته معروض داشته‌ام مرحمت فرمایند خیلی مناسب وبجا خواهد بود ومعلوم است فدوی را درپیش پرنس‌اورلوف ونایب‌اش رعده خلاف وبی‌اعتبار بقلم نخواهندداد. سیاهه اسامی این پنج نفر در صفحه علیحده نوشته شده استکه از نظر محو نشود

* * *

چنانکه درجزو عرایضیکه باچاپار گذشته معروض شد، دولت عثمانیه پروتکل را ردکرده وچند روز بعداز ان یك جواب سختی بدول خامسه نوشته ومعایب پروتکل مزبور را وخلاف حرکت آنها راکه بی‌مداخله او اقدام‌باین‌کار لغو کرده‌اند، یکان‌یکان تعداد نموده وحقوق خودرا و همچنین استقلال دولت وملت را بقسمی‌بیان مینماید که خلاف حرکت دول مزبور را ثابت میکند . خلاصه کاغذ ازآن سخت‌تر نمی‌شود که اونوشته است. سواد آن کاغذ درممورپال

دیپلماتیك که‌لفأ انفاذ میشود نوشته شده است. بعداز ملاحظه‌معلوم خاطر حضرت اشرف بندگانعالی خواهد بودکه هرچه از جسارت عثمانیها عرض میکنم اغراق نیست . در حقیقت جای تعجب است و نمی‌توان فهمیدکه عثمانیها این جسارت را ازکجا تحصیل کرده‌اندکه باین سختی کاغذ می‌نویسند واظهار رشادت مینمایند. باری هرچه هست، دولت عثمانی دراجرای حقوق خود سخت‌ایستاده است وخود راآماده جنگ نموده و عنقریب بادولت روس زد وخورد خواهد داشت وحتی شهرت میدهندکه او برسر روسها حمله‌خواهد آورد. بنابراین حالت اسباب مصالحه بالکلیه ازمیان برداشته شده است و دراین روزها بجز حرف محاربه خبردیگر مسموع نیست و از قراریکه مذکور است دوسه روز دیگر جنگ روس با عثمانیها شروع‌خواهد شدوچنانچه‌شهرت داردگویا دولت‌انگلیس ازعثمانیها حمایت نماید وسایر دول بی‌طرف خواهند ماند اما اینهاحرف‌است تاجنگ شروع نشود حالت دولتها معلوم نخواهد شد. آنچه شهرت دارد همین است‌که عرض شد. هرچه بعد ازاین بروزکند بلاتاخیر بعرض خواهم رسانید. بعض اخباردیگرکه دایرباین مسئله است از روزنامه‌ها منتخب نموده وبرای مزید اطلاع لفا انفاذ میشود . .

عریضجات مورخه ۲۰ شهرربیع‌الثانی ۱۲۹۴

نمره ۱۱۱ مشتمل بر پنج طغرا

خداوندگارا در عرایض سابق عرض کرده بودم‌که دولت عثمانیه پروتکل را رد کرده بود. بعد ازان مقدمه و پس ازانکه‌دولت روس این حالتهای غرورآمیز دولت عثمانیه را مشاهده نمود بیش ازاین نتوانست متحمل خفت بشود وبنابراین احوال. امپراطور روس در۲٤ ماه آوریل ۱۸۷۷ بهمه دول اروپا مانیفست فرستاده. بدولت عثمانیه اعلام‌جنگ‌نمود. صورت‌مانیفست‌امپراطور روس وسواد لایحه پرنس کارچاکوف‌که دراین باب نوشته شده است در روزنامه اروپ دیپلماتیك‌که لفأ انفاذمیشود. مندرج‌است. درهمان

روز اعلام جنگ. به‌عساکر روس امررسیده بودکه ازجانب افلاق بغدان و همچنین ازطرف قارص و پوتی داخل خاك روم بشوند وازآن روز الی‌الیوم، لشکر زیاد داخل سرحد عثمانی شده و درتدارك گذشتن رودطونه بوده و هستند وازقراریکه‌مسموع میشود درطرف باتوم‌وقارص. پیش‌قراولهای طرفین باهم‌زدوخوردکرده‌اند، اما هنوز جنگ بزرگ فیمابین فرقین واقع نشده است. هرگاه در این دو سه روز جنگ بزرگی واقع بشود درآخر این عریضه بعرض خواهم رسانید. یك روز بعد ازاعلام جنگ. صفت پاشا لایحه نوشته و بواسطه سفرای دولت متبوعه خود نزد دول خامسه فرستاد وطالب وساطت آنها شده بود. ولی‌کار ازکار گذشته بود و دول خامسه تا بحال بایرادهای لایحه مزبوراعتنائی نکرده ونخواهندکرد. صورت لایحه مزبور هم در جزو روزنامه اروپ دیپلماتیك انفاذ حضورمیشود. بعد از این مقدمات ازقراریکه تحقیقات بعمل آمد، معلوم میشودکه دولت روس دراین مقدمه خیلی بااحتیاط حرکت کرده و میکند وچنانکه آدمهای خیلی معتبرمحرمانه مذکورمیدارند، شکی و شبهه‌ای نیست.که امپراطور روس هنگام توقف درشهربرلن باامپراطور المان واطریش هونگری معاهده محض باهم بسته وبا هم عهدومیثاق کرده‌اندکه با هم دراین مسئله مشرق متفق‌الرأی بشوند. هرگاه وقوع‌چنین معاهده حقیقت‌داشته باشد، دولت‌انگلیس هم‌که حالا خودرا به‌بهانه حمایت دولت عثمانیه حاضرمیکند، بجز جذب وکسب منفعت خود، بکاردیگر دست نخواهند زد. از حالا در میان مردم پولتیك‌دان شهرت دارد که بمحض این‌که بنای تقسیم روم‌ایلی بمیان بیاید ،دولت انگلیس داردانل را ازیکطرف ونهر شویش وحتی خود مصررا ازطرف دیگرمتصرف خواهد شد. خلاصه دولت انگلیس وسایر دول اروپا همه تدارك خود را دیده وحالا هم بجد وجهد تمام بتکمیل تهیات اسباب واسلحه جنگ بوده و هستند. دولت آلمان ازمدت ده و دوازده روز. چند فوج بتواتر و پشت سرهم بسمت استراسبورغ و مز فرستاده و میفرستد. دولت

انگلیس بقدر سی‌هزار نفر حاضر و آماده کرده است که در وقت ضرورت بسمت داردانل بفرستد . دولت یونان نیز تا چهل‌هزار نفر بسر حد عثمانی فرستاد و منتظر فتوحات عساکر روس است و همین کــه خبر شکست لشگر عثمــانی بگــوش او رسید او هم برسرعثمانی‌ها خواهد تاخت. اهالی بولکاری و تسالی و سلونیك ومردم جزیره قرت وغیره همه برضد و برعلیه بیچاره دولت عثمانیه خواهند برخواست. هرگاه این طور باشد وای بحال دولت عثمانی باوصف این حالت، نمی‌دانم حالت دولت علیه چه خواهد بود. مردم اینجا همه متفق‌اند براینکه هرگاه ممکن باشد دولت علیه ایران با حالت حالیه. درحالت بی‌طرفی بماند صلاح اوست. اعتقاد فدوی نیز این است، درصورتیکه دولت علیه‌درمقابل دشمن اسباب واسلحه مثل او نداشته باشد البته صلاح دولت نیست بادولت عثمانی بجنگد اینها حدس است ومعلوم استکه اولیای دولت علیه صلاح دولت و مملکت را ازفدوی وازکسان خارجه بهتر میدانند و درچنین مواقع بطوری عمل خواهند نمود که بهیچوجه من‌الوجوه ضرری بایران نرسد .

* * *

چنانکه بعرض رسیده است بعدازبرهم خوردن‌کنفرانس اسلامبول. سفرای دول فرنگستان حسب‌الامر دولت متبوعه خود، هریك بوطن خود مراجعت نموده وازآنوقت بجزدولت انگلیس‌که مسیو لایــار را دو هفته قبل بر این بسمت سفیرکبیری بجای سرآلیــو باسلامبول فرستاده است ، سایر دول هنوز بهمان شارژدافرها اکتفا نموده و علی‌الحساب هیچ خیــال ندارند سفرای خــود را به اسلامبول مراجعت دهند .

* * *

درسابق شهرت داده بودند. که عالی پاشا که پیش ازصادق‌پاشا درپاریس سفیرکبیر بوده، دوباره بهمان سمت بپاریس خواهدآمد. اما آمدن اوموقوف شد وحالا خلیل شریف پاشا بجــای صادق پاشا

مأمور پاریس شده است. در چهاردهـم ماه آوریل وارد پاریس و بحضور جناب مارشال مکماهون مشرف شـده و در بیست و پنجم و بیست و ششم همان ماه چنانچه رسم متداولـه این مماکت است از سفرای خارجه و از وزرای داخله پذیرانی نمود. در روز پذیرائی فدوی نیز باتفاق مقرب الحضرت الخاقانیه میرزا احمد خان بسفارت عثمانیه رفته. مراسم تهنیت را بعمل‌آورد. درحین ملاقات ازسلامت وصحت مزاج حضرت اشرف ارفع بندگانعالی جویا شده ومخصوصا خواهش کرد که مراتب ارادت اورا بعرض بـرسانم. حالت جناب معزی‌الیه نسبت بحالت‌های سابق خیلی تغییر کرده است. اولا پیر شده است و ثانیا یك لکنتی در زبان او پیدا شده است ولکنت زبان او بدرجه‌رسیده است‌که‌خیلی‌باشکال ادای مطلب میکند. علی‌الحساب حالت او وحالت صاحب منصبهای او. هیچ تغییر نکرده‌است‌تاببینیم کی دماغ‌آنها مالیده خواهـد شد وازاین غروری کـه دارند دست خواهندکشید

* * *

تعلیقه‌جات مرحمت‌امیز مورخه ۱۱ شهر ربیع‌الاول کـه در جواب عریضجات مورخه ۲۵ شهر محرم‌الحرام فدوی شرف صدور یافته بود. درهمین هفته عز وصول ارزانی داشت. ازمضامین آنها اطلاع کامل حاصل شد وچنانکه ضمنا مقررشده بود انشاءالله در موقع خاص ازجانب سنی‌الجوانب اقدس همایون‌شاهنشاهی روحنا فداه اظهار ممنونیت نسبت بجناب مارشال مکماهون درمقابل آن طور اظهارات دولتی‌که درباب دعوت اکسپوزیسیون نموده بودند، خواهد شد . درباب تشریف فرمائی موکب ملوکانه نیز بهمان قراری‌که دستورالعمل داده شده است، رفتارخواهد شد. ازعزیمت استاد حسینعلی معمار ومأموریت مقرب‌الخاقان میرزا جـوادخان سرتیپ مرحمت کرده . اطلاع داده بودند، این خبرباعث تشکرشد و در همـان روز وصول تعلیقجات، این فقـره را باطلاع کمیسر اگسپوزیسیون رسانیدم . مشارالیه نیز زیاد ازحدمسرور ومشعوف شد. انشاءالله چنانکه مقصود است، این سفراگسپوزیسیون ایران،

ازفضل خدا وازهمت بلند حضرت اشرف ارفع، خیلی با شأن و شکوه خواهد شد. درخصوص مقرب‌الحضرت الخاقانیه میرزا احمدخان‌که در جواب‌عریضه فدوی بآن‌طورها اظهار مرحمت‌وتوجه مخصوص فرموده‌بودند، نهایت‌تشکر و امتنان‌حاصل‌شد. امادر باب‌تعیین‌امتیازی که مبذول خواهند فرمود، فدوی بهیچ قسم نمی‌توانند جسارت نماید، زیرا که تعیین مرحمت بسته بهمت بلند حضرت اشرف ارفع بندگانعالی است و معلوم است به‌بذل هر مرحمتی که سرافرازش فرمایند مایه‌کمال افتخار خواهد شد وحالا بعد ازچند سال انتظار هرقدر بذل مرحمت بالاتر باشد و زود برسد بهمان درجه برقدر و مقدار آن خواهد افزود.

* * *

جهانگیرخان باتفاق نریمان خان از پانزده روز متجاوز است که بلندن رفته‌اند و از قراریکه معلوم میشود می‌بایستی تا بحال مراجعت‌کرده باشند، اما هنوز نیامده‌اند و بهمین جهت تعلیقه مورخه ۱۱ ربیع‌الاول‌که بسرافرازی ایشان شرف صدوریافته بود درسفارت مانده است. انشاءالله همین‌که مراجعت کردند پاکت مزبور تبلیغ خواهد شد.

* * *

خداوندگارا. سلیمان خان پسرمقرب الخاقان عبدالحسن خان سرتیپ. امروز یك هفته است که بهمراهی عالیجاه میرزا مهدی وارد پاریس شده وتعلیقة را که در ۲۹ ذی‌حجه‌الحرام در سفارش اومرقوم فرموده ومصحوب اوفرستاده بودند، رسانید. در باب تعلیم وتحصیل او تاکید زیاد فرموده بودند. معلوم است‌گذشته از اینکه کمال اخلاص و ارادت را در خدمت خود عبدالحسن‌خان دارم، تکلیف چاکری هم‌این است که‌اطاعت امر حضرت اشرف را نمایم. یقین است که بعداز این همه تأکیدات بندگانعالی و آن همه بندگی که در خدمت خود سرتیپ دارم در تربیت اولاد ایشان همان سعی وهمان اهتمام را بعمل خواهم آوردکه درباره فرزندان

خود عمل میآورم انشاءالله اسباب تربیت او را بطوری فراهم خواهم اورد که بهیچوجه قصوری نداشته باشد . حضرت اشرف ارفع از این بابت اسوده باشند و مقرب الخاقان عبدالحسن خان را نیز مطمئن فرمایند سلیمانخان را در مدت یك هفته در سفارت نگه داشته و از دیروز او را بمدرسه مورتوس فرستادم . انشاءالله همین که از تقریر و تحریر زبان فرانسه کم و بیش سررشته بهم رسانید ، آنوقت او را از ان مدرسه در آورده و در یکی از لیسه که بهترین مدرسه های فرانسه محسوب میشوند جابجا خواهم نمود که در تحصیل خود تکمیل بشود . البته مراتب تحصیل و چگونگی احوالات او را همه وقته بعرض خواهم رسانید که بهیچ جهت اسوده خاطر باشند

مورخه ۲۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹٤

عریضجات مورخه ٤ شهر جمادی الاولی ۱۲۹٤

نمره ۱۱۲ مشتمل بر دو طغرا

خداوندگارا عالیجاه استاد حسینعلی معمار ده روز است که با همراهان خود وارد پاریس شده است عجب قضیه در راه‌آهن برای اوروی‌داده است. درحین‌حرکت‌کالسکه‌های راه‌آهن، استاد حسینعلی خودرا تکیه داده بود بدر کالسکه. ازقراریکه معلوم میشود در کالسکه که‌خوب بسته نشده بود باز و استاد حسینعلی از آنجا پرت میشود و میخورد بزمین وازانجا میغلتد توی‌یك رودخانه خیلی‌عمیق و با هزار زحمت خودرا از انجا کنار میکشد. اما دریك حالتی که مسلمان نشودکافرنبیند واین قضیه درخاك نمسه درشب واقع شده بود. بیچاره استاد حسینعلی دران حالیکه ازسرتاپا خیسیده بود یك چند قدم پی‌کالسکه راه آهن می‌دود که گاهست خود را برفقای خود برساند، امااز کجا می‌توانست براه‌آهن برسد آنهم به‌آن‌حالت. خلاصه بعداز یاس، چون دیده بود منزلگاهی که‌از آنجا راه افتاده

بود ازمنزل جدید نزدیک‌تراست لهذا آهسته‌آهسته بهمان منزل مراجعت‌میکند ودرآن‌بین عملجات راه‌آهن‌اورادیده و باکالسکه‌هائی که‌بادست حرکت میدهند، اورا بمنزل سابق میرسانند و همراهان اونیز بعداز رسیدن بمنزلگاه جدید ازآنجا برمیگردند وخود را باستاد حسینعلی میرسانند و باتفاق هم‌سوار راه‌آهن‌شده رو بپاریس می‌آیند. دراین مقدمه باستاد حسینعلی صدمه بزرگی رسیده‌است. گذشته ازاینکه ازکالسکه افتاده بود، بقدر سه چهار ساعت به‌آن لباسهای تر درهوای سرد شب که‌باد خیلی خنك هم میورزید بی‌کس وبی‌امداد، تنها درسر راه‌اهن سرگردان مانده بود. باری تفضل خدائی بوده است‌که تلف نشده است. اما ازان صدمه حالاهم‌ناخوش و بستری است و در وقت ورود می‌ترسیدیم حالت او معالجه پذیر نباشد، اما حالا از فضل خدا واز مواظبت عالیجاه مسبو بیلارحکیم سفارت که‌پیوسته اورا می‌بیند حالا حالش بهتر و عنقریب تب و سایر علت‌ها که‌بواسطه همین صدمه باو عـارض شده است رفع خواهد شد وانشاءالله تا دوسه روز دیگر بالکلیه چاق خواهدشد ومقرب‌الحضرت الخاقانیه میرزا احمدخان نایب اول این سفارت نیز کمال مراقبت را در زود معالجه شدن او ودر فراهم آوردن‌همه ملزومات این‌کار بافدوی هم‌دست است. انشاءالله بمحض این‌کـه استـاد حسینعلی صحت مـزاج بهـم رسانیـد بساختن عمـارت اگسپوزیسیون شروع خواهدکرد وچنانکه بموجب تعلیقة‌که بعهده فـدوی شرف صدور یافته ومصحوب مشارالیه رسیده و چنانچه سزاوار است اسباب تسهیل انجـام کار او را فـراهـم نمـوده، استحضارات کافیه باو داده ، هرنحو چیزی‌که ازبرای اولازم باشد سریعاً حاضرنموده ، نوعی خواهم‌کردکه انشاءالله تعالی بهیچوجه من‌الوجوه معطلی حاصل نشود وجای باشکوه وخوبی ساخته شود و این‌کاربدرستی ودرکمال‌پاکیزگی‌سرانجام‌بگیرد. اماعمده شرایط پیشرفت این کار پول است وامیدوارم وجوهات لازمه‌را که برای این‌کار معین شده است باقـرب وسایل مرحمت‌کـرده، خواهنـد

رسانید تااینکه باین واسطه معطلی حاصل نشود. علی‌الحساب تا ورود مقرب‌الخاقان میرزا جوادخان سرتیپ، که مامور مخصوص است، مسیومنیه جنرال‌قونسول دولت علیه راکه مهندس‌مشهوری است و بهمه جهت وجود او دراین کار لازم خواهد شد، بسمت معاونی مقرب‌الخاقان مشارالیه معین ومشخص نموده وازحالا باو ماموریت داده که او نیز در فراهم نمودن اسباب لازمه مراقبت و مواظب باشد. امیدوارم‌که ماموریت او را بمعاونت‌میرزاجوادخان تصدیق خواهند فرمود. انشاءالله بعدازاین چگونگی احوالات و هرمطلبی که دایر باین عمل باشد، بطورجاپار کما هو حقه بعرض خواهم رسانید. بتاریخ سلخ ماه گذشته که میرزا مهدی آدم‌مقرب‌الخاقان عبدالحسین خان سرتیپ، روانه بوده روزنامه‌جات مموریال دیپلماتیک وکتاب تصنیفی پرنس ژاودرویچ را مصحوب مومی‌الیه انفاذ داشته و یك مختصر عریضه بخط خودم درباب فرستادن روزنامه‌جات وکتاب مزبور عرض‌کرده‌ام‌وانشاءالله بی‌عیب خواهد رسید و از مراتب مطالب اطلاع بهم خواهند رسانید.

* * *

درباب حوادث جنگ همینقدر عرض میشود که از ۲۴ ماه آوریل که اعلام جنگ شده است تابحال بجز تلاقی پیش قراولهای طرفین که در روم ایلی و در طرف قارص جسته جسته زدوخورد باهم کرده‌اند واهمیت بهم نرسانیده است، واقعه بزرگی‌رونداده است. اما عساکر روس درحرکت ودرکنار رود طونه لشگر زیاد جمع کرده‌اند وعنقریب ازرودخانه مزبور میگذرند. معرکه‌بزرگی برپا خواهد شد. حالا رومانی هم بادولت روس متفق شده وبدولت عثمانی اعلام جنگ‌کرده است واز قلعجات طرفین علی‌الاتصال‌بهم توپ میزنند، ولی چون قلعه‌های‌طرفین ازهم دوراند، چندان‌ضرری بیکدیگر نمی‌رسانند. در همین چند روز یك کشتی خیلی بزرگ دولت عثمانی، دوسه دودکش داشت و در رود طونه ودرمقابل‌قلعهٔ رنی لنگر انداخته وآن قلعه را بگلوله توپ بسته بود وروسهاهم‌از

قلعهٔ رنی بکشتی مزبور توپ می‌انداختند و درحین تیراندازی ، یك گلوله از توپهای روس به دیگ بخاری کشتی مزبور داخل‌شده ودیگ واجاق دیگ را میترکانند وانبار قورخانه آتش میخورد و کشتی مزبور بهوا می‌پرد وغرق میشود واین خبر حقیقت دارد . اما آنچه عثمانی‌ها در مقابل این خبر شهرت میدهند که در باتوم یك جنگ بزرگی واقع شده وروسها راشکست داده وچهار هزار نفر ازروسها کشته‌اند حقیقت ندارد. ازقراریکه مذکورمیشود. دولت صربی‌میخواهد دوباره بادولت عثمانی‌بجنگد و هرگاه‌این‌کار را بکند دولت اتریش هونگری لشگر خودرا داخل آنجا و هرسگ و بوسنی خواهد کرد علی‌الحساب بی‌طرفی دول اروپا ثابت است و از قراریکه ازجانب آنها اعلام رسمی شده است. دراین حالت‌باقی خواهند ماند تا روزی که‌ملاحظه ضرر برخودرا نکرده‌اند، اما همینکه دیدند که‌از جنگ خطری برای آنها حاصل خواهد شد. آنوقت هریك موافق صلاح مملکت خود رفتار خواهند کرد و گویا هنگامه برپا خواهد شد وکل اروپا باهم خواهند اویخت. درباب جواب لرد دربی به‌پرنس‌غارجکوف در پارلمان انگلیس گفتگوهای زیاد شده است. حاصل آنها همین است. مادامیکه بمصر و به‌نهر شویش کسی دست نزند ، دولت انگلیس از حالت بی‌طرفی بیرون نخواهد آمد. اما اگر کشتی‌های روس بخواهند از بحرالاحمرواز نهر شویش چنانچه خیال دارند ، بگذرند وداخل مدیترانه‌بشوند. آنوقت دولت انگلیس آنها راازعبور آنجا ممانعت وجنگ رابا روس شروع خواهند کرد. علی‌الحساب چند فروند کشتی جنگی انگلیس در نهر شویش حاضراند که نگذارند کشتی‌های روس از آنجا عبور کنند. اصل کاغذ لرد دربی راکه در روزنامه‌ها چاپ‌شده بود ، مصحوب میرزا مهدی فرستادم وآنچه درپارلمان‌انگلیس‌درآن باب گفتگو شده است درجزو عرایض امروز انفاذ میدارم .

٤ شهر جمادی‌الاولی ۱۲۹٤

عریضجات مورخه ۱۸ شهر جمادی الاولی ۱۲۹۴

نمره ۱۱۳ مشتمل بر دو طغرا

خداوندگارا دراین روزها باز روسها یک کشتی دولت عثمانی راکه مونتور میگویند در رودخانه طونه غرق نموده‌اند. اما این دفعه بواسطه تورپیل بوده است و نه باگلوله توپ. خبر تسخیر قلعه اردهان که لشکر روس باقهر و غلبه از عثمانیها گرفته‌اند صحیح است وعثمانیها هم هجوم قلعه راازطرف دریا بگلوله توپ بسته وان قلعه رازیر وزبر نموده ومتصرف شده‌اند. از قراریکه‌شهرت دارد ،معلوم میشودکه‌چرکسهای سواحل قره‌دنگیزبارو‌سهاشوریده وباعثمانیها ملحق واسباب فتنه و قلع شده‌اند. هرگاه اخباریکه از اسلامبول در این باب میرسد صحت داشته باشدکارروسها در طرف قفقاز قدری اختلال بهم خواهد رسانید. واگر چه خود روسها هم بعضی ازاین اخبار یاغی شدن چرکسها راتصدیق مینمایند، ولی می‌نویسند اهمیت ندارد ولشکر فرستاده‌اند ویاغیان راگوشمال داده ومیدهند واز قراریکه مذکور میشود طولی نخواهد کشید که عثمانی را مضمحل خواهند کرد. خلاصه بجز این خبرها تازه که قابل باشد دراین روزها واقع نشده است که‌بعرض آن جسارت نماید. اگرچه‌میدانم این‌خبرهاروزبروز ازلندن باتلگراف بعرض میرسد ولی باوصف این احوال. باز از فرایض ماموریت میدانم که انچه می‌شنوم تحریرا بعرض برسانم. اما اگر چنانچه آنوسعتی که بسفارت لندن داده شده است بسفارت پاریس هم مرحمت‌میشد، معلوم است فدوی نیز همه روزه چگونگی احوالات وحوادث‌اتفاقیه را باتلگراف بعرض میرسانید. ولی بدبختانه نه‌سعادت مفت فرستادن را دارم ونه‌دوازده هزار تومان مواجب سالیانه. پس با وجود این تفاوت مقرری این دو سفارت پاریس ولندن وآنهمه تسهیل عمل آنجا واینهمه تنگی اینجا، آیا باز فدوی باید مقصر بقلم برود و پیوسته هدف تیر ملامت واقع بشود که چرا اخبار راباتلگراف اطلاع نمیدهد. درحقیقت هرگاه بنابراین باشد که

هرروز تلگراف بفرستم ، درسالی باید قریب بهزار تومان پول تلگراف بدهم واز کجا بدهم و بچه قسم دراینجا زندگانی نمایم. خلاصه وقتیکه این چیزها را می‌شنوم خدا شاهد است که مرگ را باین زندگانی هزار مرتبه ترجیح میدهم .

* * *

باچاپارگذشته‌چهاروپنج عددروزنامه‌فرستادم‌که‌تفصیل تغییر وتبدیل وزارت یعنی منتسر دولت فرانسه درآنها نوشته شده بود و باین چاپارهم ازنمره‌های روزنامه‌های مزبورکه دایر باین مقدمه و قابل ملاحظه است لفاً انفاذ میدارم. ازمطالعهٔ انها اصل مطلب دستگیر ومعلوم خاطر ملازمان بندگانعالی خواهد شدکه این عمل بچه درجه باعث اغتشاش حواس مردم شده بود . اگرچه حالا کم‌کم قدری سکوت حاصل شده است ولی در ۱٦ همین ماه که روزافتتاح مجلس وکلای ملت‌است‌بارهم قیل وقال زیاددرباب این مسئله‌خواهد شد و از قراری که مذکور میشود کار این مجلس بابطال خواهد کشید و درسه یا چهار ماه دیگر باید بتجدید انتخاب اعضاء مجلس جدید اقدام کرد. دراین مجلس مبعوثان طرف جمهوری، غالب‌بوده هرگاه بعد ازابطال آن بازهم درمجلس جدید عدد جمهوریان زیاد بشود، مارشال مکماهون ازمیان خواهد رفت واحتمال دارد مسیو کامبطا بجای او رئیس ملت بشود، اما جناب دوك دبریلی و سایر وزرا که تازه بکار آمده‌اند بجد و جهد اهتمام میکنندکه مقصود خودشان را که اوضاع سلطنت است فراهم بیاورند و دور نیست بمقصودخود برسند و هرگاه باین آرزو نرسند ،کارفرانسه‌اختلال کلی بهم خواهد رسانید تا خدا چه مقدر کرده باشد. عبدالرزاق تاجرکه ازمدت مدید علیل شده بود. شش روز قبل براین وفات‌کرد واز جانب این سفارت اسباب بطوری فراهم شد که مومی‌الیه در قبرستان مسلمانان در پرلاشن با کمال عزت وموافق آئین شریعت مطهرهٔ اسلام مدفون شد . قرض زیادگذاشته و چندان مال‌ندارد‌که به‌طلبکارها داده بشود . معلوم است ترکهٔ اودرمیان طلبکارهاغرق

خواهد شد. ازقراریکه مذکورمیشود دولت یونان عنقریب به عثمانیه اعلام جنگ خواهد نمود. زیاده براین خبری که قابل باشد نبود که بعرض آن جسارت شود

مورخه ۱۸ شهر جمادی الاولی ۱۲۹۴

عریضجات مورخه ۱۷ شهر جمادی الثانی ۱۲۹۴

نمره ۱۱۴ [illegible] طغرا

خداوندگارا امروز که استاد حسینعلی معمار وارد پاریس شده [illegible] خود را صرف عمل اکسپوزیسیون نموده، انی فراغت بهم نرسانده‌ام و بعداز تحقیق زیادو گفتگو های بی‌اندازه اخرالامر مخارج ساختن پارلیون یعنی عمارت دولتی که درتروکادرو ساخته خواهد شد [illegible] نموده‌ام که مخطط کاری وسفیدکاری و در و پنجره [illegible] بیست و پنجهزار فرانک تمام خواهد شد [illegible] نقاشی و آینه بندی که برعهده استادان ایرانی است و همچنین قیمت کاشی‌ها و شش جفت در و اروسی که از ایران خواهد رسید در جزو بیست و پنجهزار فرانک محسوب نخواهد شد خرج گل و درخت‌کاری باغچهٔ عمارت و همچنین قیمت اسباب‌مبل یعنی مخلفات عمارت، دخلی بمبلغ‌مزبور ندارد وعلیحده خواهد شد [illegible] نامه‌که دران باب نوشته شده است اینك لفاً انفاذ میشود و یقین بدانند که ازآن مناسب‌تر ممکن نیست و مقدور هم نخواهد شد واینهم ازاهتمامات مسیو منیه جنرال قونسول دولت علیه شده استکه باین قیمت مناسب رسیده والا هیچکس از ده و دوازده هزار تومان بهمین طوروبهمین شرایط نمی‌خواست ساختن عمارت را برعهده بگیرد. هرگاه این‌قرارداد باسلیقه اولیای‌دولت علیه موافق باشد، امر ومقرر فرمایندکه تاموقع ازدست نرفته‌است وجوهات لازمه را برسانندکه این عمارت باتمام برسد و استاد حسینعلی و همراهان او بی‌کار نمانند واسباب معطله نشوند و الا

هرگاه تنخواه نرسد، این عمارت هرگز باتمام نخواهد رسید. دیگر اختیار با اولیای دولت علیه است. این برآورد شصت و پنجهزار فرانکی که شده است برای مخارج پارلیون است، اما مخارج جا و مکانی که برای جابجا کردن امتعه و محصولات ایران معین شده است علیحده است و ازقراریکه مذکورمیدارند گویا مخارج آنهم به پنجاه یا شصت هزارفرانك برسد. درصورتیکه اراده اولیای دولت علیه بساختن و باتمام رسانیدن آنها علاقه بگیرد. لازم است که طریقه وصول وایصال وجوهات معینه را بطوری قرار بدهندکه بزودی برسد و رفع معطلی بشود واین عمارت تاموقع ازدست نرفته است باین ارزانی باتمام برسد والا هرگاه این کار بتاخیر بیفتد و موعد اکسپوزیسیون نزدیکتر بشود، عمارت ما گرانتر تمام خواهد شد. خلاصه این کار بنائی است و بدون وجه نقد هرگز ازپیش نخواهد رفت. دیگراختیار با اولیای دولت است. امدن مقرب الخاقان میرزا جوادخان هم خیلی بتاخیرافتاده. مأمورین سایر دول مدتی است رسیده ومشغول انجام خدمات محوله می باشند. میرزا جوادخان هم باید بیاید ومشغول عمل خرد باشد والا کار باین طور نمیگذرد.

* * *

چنانچه درجزو عریضجات مورخه ۱۸ شهر جمادی الاولی معروض شده بود، وکلای ملت یعنی آن جمهوریان تعیین وزارت جدیده را که ازخودشان نبودند. قبول نکرده وبالاخره حسب الاشاره مارشال مکماهون وبموجب اجرای احکام سنا کار با بطال مجلس مزبور کشید وحالا قرارشده است که درسه وچهارماه دیگر وکلای جدید ازجانب ملت مشخص شود. اعتقاداکثر ازمردم این است که این دفعه برخلاف سابق وکلای معقول منتخب خواهند شد. اما باوصف این اعتقادات هیچ دور نیست که طرف رادیکال‌ها، یعنی شورشیان، بازهم غالب واغتشاش کلی برپابشود. باری اهالی این مملکت خیلی بی پروااند. هرچه ازآنها بگویند، ممکن است ومقدور است که این دفعه نیز مانند ازمنه سابقه که اسباب شورش وفتنه برپا بشود، اما علی الحساب نهایت امنیت حاصل است وظن غالب این است که اغتشاش بر پا

میشود. روسها از دو سه جای رود طونه گذشته‌اند. یعنی از طرف
کالیش و هرسوا و عثمانیها چندان ممانعتی نکرده‌اند ازقراری
که معلوم میشود. هوای این دو مکان بسیار مضر است و بهمین جهت
است که عثمانیها لشگر قلیل درانجاها داشته‌اند. بمحض عبور روسها
از رودخانه، عثمانیها خود را پس کشیده‌اند که درجاهائی که محکم
کرده‌اند با روسها مقابله نمایند. درهرحال. ازابتدای جنگ الی
حال. جنگ مضبوطی فیمابین عساکر طرفین واقع نشده است. حالا
دیگر وقت آن رسیده است که باهم بزنند. معلوم است دولت روس
از دولت عثمانی قوی‌تر است. اما دراین سمت اروپ عثمانیها قلعجات
متعدد دارند. بنابر این یکی یکی آنها را گرفتن و پیش رفتن و گرفتن قلعه.
خالی از اشکال نخواهد بود. با وصف این احوال دولت روس
جدی استعداد دارد و کار خود را پیش خواهد برد. دراین روزها.
باز ازسمت اسلامبول شهرت میدهند که درطرف ولی بابا و درباتوم.
عثمانیها روسها را شکست داده‌اند و حتی شهر وان را از روسها
پس گرفته‌اند. از این شهرتها هر روز چند منتشر میشود. ولیکن طولی
نمیکشد که خود عثمانیها این جنس اخبار را تکذیب خواهند کرد. در
قره طاغ عثمانیها خیلی اهتمام دارند که کار آنجا را تمام بکنند
وازقراریکه معلوم میشود. فتحی هم کرده‌اند. اما ازقشون عثمانی
بقدر هشت هزار نفر تلف شده است و هنوز هم از عهده این ولایت
کوچك نتوانسته‌اند برآیند ازقراریکه مذکور میشود. دولت اتریش
هونگری درتدارك جمع‌آوری قشون است. اعتقاد مردم این است که
عنقریب قشون آن دولت داخل خاك هرسك و بوسنی و صربی خواهد
شد و دور نیست این طور بشود. اما اعتقاد فدوی این است که با دولت
روس مخالفت نخواهد کرد. حالت سایر دول کمافی‌السابق در همان
حالت بی‌طرفی است و مادامیکه دولت روس از تعهداتیکه کرده است
تجاوز نکند. هیچ یك ازدول فرنگستان ازاین حالت بی‌طرفی تجاوز
نخواهند کرد.

* * *

پارسال درباب تعیین یك نفر قونسول درشهر لیون، عریضه

مفصلی معروض داشته ومحسنات‌آنرا تعداد نموده ، اجازه‌خواسته بودم‌که فدوی را مأذون فرمایند تا اینکه بموجب نوشته یك نفر قونسول برپنج نفردیگر علاوه بشود. یعنی بعوض پنج نفرقونسول که داریم شش نفر قونسول داشته‌باشیم. در همان وقت این عرض فدوی را تصدیق نموده. مقررفرموده بودندکه عنقریب دراین‌باب اجازه مرحمت خواهند فرمود. چون مدتی میگذردکه ذکری ازاین فقره نشده است واحتمال میرودکه ازخاطر محو شده باشد وچون‌در اینجا مکررحرف این فقره مذاکره شده ولزومیت تعیین یك نفر قونسول در مثل شهر لیون روز بروز زیادتر ظاهر میشود . لهذا استدعا دارم که موافق وعده‌که فرموده بودند مأذونم فرمایندکه محض صلاح وپیشرفت امورات تبعه دولت علیه ایران بانوشته با دولت فرانسه قرار بدهم‌که عدد یك نفر قونسول لیون برعدد آن پنج نفر دیگرکه درسایر شهرهای فرانسه داریم علاوه بشود واین کار بغیرازمحسنات زیاد. عیبی ندارد دیگراختیار باحضرت اشرف بندگانعالی است.

۱۷ شهر جمادی‌الاخری ۱۲۹٤

عریضجات مورخه ۱۶ شهر رجب ۱۲۹٤

نمره ۱۱۵ منسمی برچهار طغرا

خداوندگارا مدتی‌استکه از زیارت تعلیقجات‌رأفت‌ایات‌محروم مانده‌ام وازآن طرف هم معلوم نیستکه آیا عرایض فدوی میرسد یا خیر. ازقراریکه مذکورمیشود. چاپار فرانسه وانگلیس بجهت محاربــه خیلی دیــر میرسند . وسیله دیــگر در دست نیستکــه عرایض خودرا زودتر برسانم. هرگاه عمل پست‌خانـــهٔ ایــران و قرارنامهٔ که باید بادول اروپا بسته بشود. سمت انعقاد یافته بود. عرایض رااز راه انگلیس میفرستادم وزود میرسید واز رسیدن آنها آسوده میشدیم. اماحالا هیچ معلوم نیست ازکجا وبچه وسیله

باید کاغذها را فرستاد. استدعا دارم که‌دراین باب دستورالعمل
مرحمت فرمایند که درارسال ومرسول معطلی حاصل نشود.

* * *

شرح احوالات وچگونگی گزارشات راباچاپار گذشته معروض
داشته ودر جزو عرایض. یك نسخه ازقرارنامهٔ که متعلق بساختن
عمارت اکسپوزیسیون باتفصیلات دیگر که‌داثر باین امر وحوادث
محاربه بود. انفاذ حضور نمودم وانشاءالله بی‌عیب رسیده وا
مطالب ومسطورات آن اطلاع کامل بهم رسانیده‌اند. چند روز بعد
ازعزیمت چاپار. یك معمار دیگرکه او نیز خیلی معتبر ومحل‌اعتما
است باین‌سفارت‌خانه‌آمده و اظهارداشت‌که من‌این‌عمارت‌دولت‌علیه
را بهمان طوری‌که درقرارنامهٔ معمارسابق قیدشده‌است و بلکه
بهتر ازاو بشصت هزار فرانك مقاطعه نموده تمام میکنم. او
اسناد حسینعلی مدعی براین است که‌عمارت رابهتر وارزانتر ا
شصت هزار فرانك تمام خواهد نمود. اگرچه اعتقاد فدوی این
است که‌اسناد حسینعلی ازعهده تعهدات خود نمی‌تواند برآید.ولی
چون ازآنجائیکه دستورالعمل ساختن عمارت مزبور دردست اوست
و بفدوی بجز اینکه کارهای اورا تقویت نمایم. دستورالعمل دیگر
نرسیده است. لهذا لابد وناچار واز برای تبرئه ذمه. تابحال‌تمکین
نموده اورا آزاد گذاشته‌ام که‌عمارت را ارزان تمام بکنند. هرگ
باین مقصود رسید. فبه‌المطلوب والا درصورتیکه نتواند عمارت ر
بدان قیمت باتمام برساند. باید چنانکه متعهد شده است از عهده
غرامت برآید. مقرب‌الخاقان میرزا جوادخان نرسید. پول هم تما
شده است وعمارت را نصفه کار نمی‌توان گذارد وبهمین جهت
برای سفارت وبلکه برای دولت علیه اسباب خفت حاصل است.

* * *

چنانکه بعرض رسیده‌است. کار و بار روسها درسمت قارص
بایزید مغشوش بوده است. ولی درصفحات طونه. کار خودرا خیلی
ازپیش برده ومی‌برند. اولا بدون ممانعت زیاد ازسه وچهار جای

د طونه گذشته وداخل بولکاری شده‌اند وازیك هفته متجاوزاست
ـ دسته از لشکر روس ازیکی از تنگهای کوه بالکان هم گذشته
ـالا نزدیك است به‌ادرینه برسد. تابحال هم چند عدد ازقلعجات
ـهرهـای معتبر بولکاری رامتصرف شده است و تابحـال لشگر
ـمانی حرکتی ننموده وخودنمایی نکرده. سهل است که در همه
گریز میدهد ونمی‌خواهد بالشگر روس مقابله نماید. خلاصه‌از
ـاریکه مذکور میشود، هرگاه کارها باین منوال بگذرد طـولی
ی‌کشد که‌یك قسمت لشگر روس باسلامبول میرسد درسمت
ـص هم‌کمك زیاد برای روس رسیده ودر همین روزها باز هم
ـمانیها راتعاقب خواهندکرد و به‌آنهاو بایلات اکراد وسایر عشایر
منافقت کرده‌اند. گوشمالـی شخصی خواهنـد داد حالت دول
نگستان از اول جنگ الی‌الیوم بهیچوجه تغییر نکرده است و
انکه در جمیع عرایض خودم معروض داشته‌ام مادامیکه دولت
ـان که‌با دولت روس متفق است وجود دارد. احدی را قدرت ان
ـواهد بودکه بادولت روس دراین جنگ مخالفت ویا مداخلت
ـاید. دولت انگلیس‌هم که های و هوی میکند. هرگز از دولت
ـمانی حمایت نخواهد نمود و اینکه کشتی‌های خودرا به بزیکا
ستاده بجز کسب منفعت خود خیال دیگر ندارد وچشمش برسر
ـر وجزیره کریت ویقین استکه هرگاه بنای تقسیم بمیان‌بیاید.
ـلـت انگلیس ازآن دومکـان دست برنخواهـد داشت ومتصرف
ـاهد شد .

* * *

چند روز است که از اسلامبول خبر رسیده بودکه درپلونا.
ـمان پاشا یك دسته قشون روس را شکست داده است. حالا از
ـریکه ازخود روسها هم‌خبر میرسد. معلوم میشودکه این خبر
ـت داشته است. اما روسها کم بوده‌اند وعدد قشون ابواب‌جمعی
ـمان پاشا نزدیك بچهل هزار نفر بوده است. درهر حال روسها
ـست خورده‌اند ولی درتدارك تلافی بوده وعنقریب عرصه را
ـمان پاشا سخت خواهند گرفت. دوسه روز است که‌روسها قلعه

روجوق رامحاصره نموده وار شش جهت آنجارا به‌گلوله تـوپ بسته‌اند وگویا زدوخورد سختی درمیان آنها وقلعه‌گیان شده و میشود وکارآنجا زود یك طرفی خواهدشد. دولت انگلیس هم بقدر سه‌هزار نفر تدارك‌دیده، مامور ملتا وجبل‌الطارق نموده وازقراریکه مذکور میشود وگویا این سه هزار نفر برای امداد عثمانی‌ها به اسلامبول خواهند رفت. اگر دولت انگلیس باین طورها به دولت عثمانی کمك بکند پدر عثمانیها خواهد سوخت. درحقیقت اگـر دولت انگلیس خیال داشت ازدولت عثمانی حمایت بکند بهترین کمك. پول بود. چرا پول باو نمیدهد. هرگاه دولت عثمانی پول میداشت، درمقابل روسها بهتر ازاین‌ها مقاومت می‌نمود وبلکه کارش را ازپیش می‌برد وخلاصه اعتقاد فدوی همان‌است که‌عرض شد دیگر چه مقدر شده باشد. انرا تنها خدا بهتر میداند.

۱٦ رجب‌المرجب ۱۲۹٤

عریضه مورخه ۱٤ شهر شعبان ۱۲۹٤

نمره ۱۱٦ مسموعات شفاهی

خداوندگارا قریب به بیست روز است کـه بجهت تغییر و تبدیل هوا مانند سنوات گذشته بکنار دریا آمده. مشغول استراحت ومداوا می‌باشم. اما هرچند روز بچند روز بپاریس رفته، بامورات مرجوعه رسیدگی نموده واز چگونگی احوالات واز حوادث اتفاقیه و از وضع پولتیك خارجه و داخله ممالك فرنگستان اطلاع بهم میرسانم از قراریکه استحضار حاصل شده معلوم میشود که‌پولتیك دول اروپا درباب مسئله مشرق بهیچوجه من‌الوجوه تغییر نکرده است وکمافی‌السابق هریك ازدول متجانبه درحالت بی‌طرفی ثابت قدم بوده وهستند ودولت انگلیس هم یك ماه قبل براین یعنی در حینیکه قشون روس ازیکی ازتنگهای کوه بالکان ها گذشته بـود قدری های‌وهوی کرده وچند فوج ازافواج خود به‌ملتا فرستاد. اما

هفتاد هزار نفر لشگر سلیمان پاشا مقاومت نموده و بالاخره چون سلیمان پاشا دیده استکه از قشون دولت عثمانیه آدم زیاد تلف میشود واز عهدهٔ روسها نمی‌تواند برآید، لهذا چند روز است در همان حوالی بالشگر خود آرام گرفته، در آن مدت زدو خورد، از برای طرفین علی‌الاتصال کمك میرسد واز قراریکه میگویند در این جنگ تنگهٔ شپکه بقدر هفتهزار نفر از جانب روسها تلف شده‌است و بقدر بیست ودو هزار نفر ازجانب عثمانیها کشته و زخمدار گشته‌اند بعضی تفصیل های دیگر دراین باب در روزنامه‌ها نوشته بودند و هرچه قابل ملاحظه بود جمع‌کرده است و لفاانفاذ حضور عالی میشود از قراریکه معلوم میشود روسها خیلی سست شده‌اند وحالا ساکت نشسته، حرکتی ازآنها ظاهر نمی‌شود اما برخلاف، عثمانیها خوب میجنبند وجسته جسته برسر روسها حمله می‌اورند واگرچه تابحال جنگ بزرگی درمیان آن دو فرقه واقع نشده است ولی درمدت این یك ماه‌گذشته درهرجانیکه پیش‌قراولهای طرفین ویااینکه دسته‌های کوچك جانبین که‌عدد آنها ازدوسه هزار نفر زیادتر نبوده است، همه وقت‌عثمانیها برروسها غالب بوده‌اند ودلیل‌ازاین است روسها دراول جنگ بی‌احتیاطی کرده و بجسارت حرکت می‌کردند ودشمن را درپشت گذاشته پیش میرفتند وحالا ازحرکت خود باید ندامت داشته باشند. هرگاه برطبق این مثل مشهور که میگویند، دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد، حرکت میکردند، باین درد و باین خفت گرفتار نمی‌شدند. خلاصه حالا لابد و ناچار منتظر کمك هستند اما معلوم نیست کمك کی برسد واین کار جنگ کی تمام بشود از قراریکه مذکور میشود. گویا این محاربه باین زودی تمام نشود و تا بهار آینده طول بکشد حالا دیگر درهمه‌جا ازحالت ورشادت و نظم قشون دولت عثمانی تعریف زیاد میکنند. درحقیقت هم جای تعریف و توصیف هست، زیرا که هیچکس این خیال را نمی‌کرد که دولت عثمانی بتواند تااین درجه‌ها بادولت روس مقابله کند و باین طورها روسها رادراکثرجاها شکست بدهد. البته باید دولت‌این‌طور

باشد آفرین بچنین دولت. دراینجاها هم یعنی درخاك فرانسه در تهیه انتخاب اجزای مبعوثان اند وحالا که مسیوتی‌ین. مرد.گویا طرف دولت برجمهوریان غالب باشد.

* * *

ازقراریکه جناب ساعدالملك مرقوم داشته بودند معلوم‌میشود که بیچاره میرزا داودخان مترجم اول سفارت سنیه دولت علیه مقیم پطربورغ از مدتهای مدید بمرض ممتنع‌العلاجی کـه‌عبارت از ناخوشی کبد باشد. گرفتار بوده ودر این اواخر ازصدمه همـان ناخوشی فوت شده و ان بیچاره پسری دارد جبرئیل نام که از مدت چهار سال با هزار زحمت وخونابه. متحمل انواع واقسام صدمات گشته اورا بپاریس اورده مشغول تربیت او بوده است . حالا که‌او مرد این طفل. یتیم و بی‌صاحب ودرپاریس آواره خواهد ماند. در این‌صورت بنده در عالم دولتخواهی بمقام‌جسارت برآمده عرض‌مینماید چونکه میرزا اود تمام عمر خود را در خدمت دولت علیه صرف نموده ودراین راه جان خود رانثار کرده واز آنجاتیکه اولیای دولت اجر چنین نوکرهارا هرگز بی عوض‌نگذاشته‌اند وابدأ راضی‌نمیشوند که اولادچنین نوکرقابل‌بی‌صاحب بماند.. لهذا لازم‌میداند محض یاداوری استدعا نمایدکه چنانچه رسم دولت علیه‌است‌که اولاد نوکر باب را بی‌صاحب نمی‌گذارد. جبرئیل رانیز بی‌صاحب نگذارند و التفات کرده درباره اوهم یك قراری بگذارند که‌تربیت او ناقص نماند وتاسه چهار سال دیگرکه باید مشغول تکمیل تحصیل خـود بشود. مخارج مدرسه او. ازدیوان اعلی برسد گذشته از اینکه این‌کار ثواب دارد. درانظار اهالی اینجا خیلی خوش آیند وجلوه‌گر خواهد بود. مخارج این طفل درسال ازدویست تومان زیادترنخواهد شد واین وجه درنظر اولیای دولت مقداری نداشته ونخواهدداشت وانشاءالله بمحض استماع. صورت انجام خواهد گرفت. خلاصه در عالم دولت وملت خواهی این عرض رااز فرائض ماموریت خود دانسته. بجسارت آن اقدام کردم وامیدوارم که‌این استدعای فدوی بسمع اجابت رسیده قبول خواهد شد

عریضهٔ مورخه ۱۲ شهر رمضان ۱۲۹۴

نمره ۱۱۸ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا عثمانیهادراین جنگ عجب معرکه میکنند جنگ رابروسها بطوری‌سخت کرده‌اندکه‌هیچ معلوم‌نیست روسها بتوانند به‌آسانی ازعهده آنها برآیند چنانکه درعرایض که‌سابق براین معروض داشته‌ام عثمان پاشا یك مرتبه درپلونا روسها را شکست داده، یعنی پس نشانده بود. بعدازچندی، روسها بمعاونت رومانی و پس از رسیدن کمك ازخود روسیه ازمدت ده ودوازده روز حمله برسراو آورده ومی‌آورند. با وصف این احوال هنوز ازعهده او نتوانسته‌اند برآیند وهرچه هجوم برسر او می‌آورند و بعضی از باستیان اورا می‌گیرند، عثمان پاشا که درپلونا خوب مستحکم شده است حمله آنها را رد میکند و باستیانهای راکه روسها در دو روز او متصرف میشوند. دوباره ازآنها پس میگیرد. از قراریکه مذکور میشود دراین ده و دوازده روز بهمین واسطه زد و خورد، ازطرفین جمعیت زیاد زخمدار وتلف شده است اما ازطرف روسها بیشتر آدم کشته شده است.

سلیمان‌پاشا درتنگهٔ شپکه مجددا جنگ راشروع نموده باجمعیت زیاد علی‌الاتصال حمله برسر روسها آورده. میخواهد ان تنگه را بتصرف خودآورده، روسهاراازآنجا بدواند وخودرا به‌اردو به‌امداد عثمان پاشا برساند. محمدعلی پاشا سردار اکرم‌که بجای عبدالکریم پاشا منصوب شده است، با ولیعهد روس در سمت روچك در زد و خورد است و گویا لشگر ولیعهد را پس می‌نشاند تفصیل این مقدمات را مشروحاً در روزنامه مموریال دیپلماتیك و در بعض روزنامه‌های دیگر مفصلا نوشته‌اند وهرچه بدست‌آمد از روزنامه‌ها جمع‌آوری نموده و برای مزید اطلاع درجوف پاکت عرایض امروز انفاذ حضور مینماید. چنانچه بنظر شریف حضرت اشرف امجد

بندگانعالی خواهد رسید از عثمانیها رشادت زیاد ظاهر شده و میشود. از قراریکه مذکور مینمایند معلوم میشود که قشون آنها در نظم و انتظام و رشادت و قابلیت واسلحه از قشون هیچ یك از دول منجانبه فرنکستان کمتر نیست آفرین بر چنین دولت که صاحب این طور لشکر است و باین قسمها اسباب محاربه را فراهم آورده است که می‌تواند با مثل دولت روس دولتی جنگ بکند و کار خود را باین طورها از پیش می‌برد حالا بعد از مشاهدهٔ این حالت در همه جا از قشون و از سرکرده‌های لشکر عثمانی تحسین وتمجید میکنند اگر چه دول فرنکستان خاصه دولت انگلیس در ظاهر چیزی نمی‌گویند ولی باطناً خوش ایشان است که دولت روس که بآن حالت غرور اعلام جنگ کرده بود قدری خفت بکشند. خلاصه باوصف این احوال معلوم نیست عاقبت امور بکجا خواهد انجامید و این جنگ کی باتمام خواهد رسید افواج خاصه دولت روس که عدد آنها بشصت هزار میرسد در کار رسیدن هستند و تا اول ماه اکتبر وارد مقصد خواهند شد البته بعد از رسیدن آنها عرصه بعثمانیها تنگ خواهد شد در بعضی روزنامه‌ها حرف مصالحه را میزنند و اگر چه این حرف خیلی شهرت کرده است ولی بطور یقین و بجسارت عرض میکنم که تا دولت روس کار خود را از پیش نبرد و دولت عثمانی را مضمحل ننماید، هرگز مصالحه نخواهد کرد. اگر دولت روس در اول جنگ با احتیاط پیش آمده بود که خود را زودتر از این از پیش می‌برد وحالاهم باوصف این چشم زخمی که بآن دولت رو داده و دشمن درمقابل او مداومت میکند باز طولی نمی‌کشد که صدمه بزرگی بعثمانی‌ها خواهند رسانید. حالت دولت فرانسه در این روزها چنان بنظر می‌آیدکه رو ببهبودی است و از روزیکه مسیو تی‌یر وفات کرده است دست و پای مارشال مکماهون بازشده، شهرها را میگردد و در همه جا از او خوب پذیرائی میشود و از

قراریکه مذکور میشود دور نیست که در انتخاب مبعوثان د
دولت بر جمهوریان غالب بشود. گویا انتخاب مبعوثان در چهار
ماه اکتبر شروع خواهد شد. از حالا از طرفین یعنی از طرف د
و از طـرف جمهوریان ، مشغول فراهم آوردن اسباب پیشر
عمل خود می‌باشند. تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد

عریضهٔ مورخه ۱۲ شهر رمضان ۱۲۹٤

مشتمل بکطغرا بحضور نواب مستطاب والا ... اعتضادالسلطنه ...

قربانت شوم تعلیقه مهر طلیعه مورخه سیم شهر رج
المرجب که بسرافرازی این فدوی شرف صدور یافته بود، سه
قبل بر این بانضمام دو طغرا برات که جمعاً معادل چهار ه
فرانك بود عز وصول ارزانی داشت از زیارت ان نهایت افت
حاصل شد . بمجرد وصول، براتهـای مربور را بگماشتگان
سفارت سپرده که بقبولی برسانند و وجه انها را در موعد مد
وصول نموده به عالیجاه استاد حسینعلی کارسازی نمایند اما
این تنخواه ، مهم سازی نمی‌شود و هرگاه چنانچه اشاره فرموده
رأی اولیای دولت علیه علاقه براین گرفته باشد که عمارت دو
که در اگسپوزیسیون می‌سازند دو سه ماه قبل از افتتاح باز چ
ساخته و پرداخته بشود کـه ابدا محتاج به بنا و عمله و نجا
شیشه‌بر وغیره نداشته باشد، لازم می‌آید وجوهات‌لازمه را بهر
که بود برسانند والا عمل بنائی بدون وجوهات نقدیه از پ
نمـی‌رود . از روز ورود استـاد حسینعلی چندین مرتبه او
بازداشته‌ام ، تلگرافهای متعدد هم بحضور سرکار نواب اشرف
و هم بمقرب‌الخاقان میرزا جواد خان فرستاده ام و حالت خو
عمارت را مشروحاً بعرض رسانیده و صریحاً باتلگراف چگونگی

بیان کرده است که برای نرسیدن تنخواه اسباب معطلی حاصل شده و عمارت نصفه کار مانده است و خود فدوی نیز در اکثر ازعرایض که بمقام وزارت جلیله امور خارجه معروض داشته، مراتب را بیان نموده . وجوهات لازمه را مستدعی شده است. حالا با وصف این احوال . بعد از پنج شش ماه انتظار، برات چهار صد تومان میرسد و ضمنا تاکید میشود که عمارت سه ماه قبل از بازار ساخته و پرداخته بشود. اما در مقابل این فرمایشات صریحاً عرض میکنم هرگاه وجوهات باینطورها بیاید هرگز این عمارت در موعد خود حاضر نخواهد شد. از بدو حال و پیش از اینکه شروع بساختن عمارت بشود و بعدازآن. یعنی درمدت این چهارپنج ماه مراتب را بتواتر با تلگراف و مکتوبا بعرض اولیای دولت علیه رسانیده و میرسانم که بی‌پول. این کار از پیش نمی‌رود. دیگر حالا اختیار با اولیای دولت است. در باب پیدا کردن برات شرحی مرقوم فرموده بودند ولی بدبختانه احدی پیدا نمی‌شود در اینجا تنخواه بدهد و برات بحواله ایران قبول نماید هرگاه چنین شخصی در پاریس یا در لندن پیدا میشد البته هم از بابت مخارج عمارت و هم از بابت مقرری این سفارت وجه از او وصول میکردم و برات بحواله طهران میدادم خلاصه ازاینجا باید مأیوس شدو بفکر فرستادن تنخواه فتادوالاکار ازپیش نمی‌رود و خدانخواسته این عمارت درموقع خود باتمام نمیرسد آمدن مقرب‌الخاقان میرزاجوادخان هم خیلی بتاخیرافتاده، مامورین سایردول مدتی است‌وارد پاریس شده‌اند. حالا چنانکه موقع از دست نرفته است در آمدن هرچه تعجیل نماید مناسب خواهد بود. درباب سایر فقرات، یعنی هرفقره‌که دایر بعمل عمارت بوده است همه‌رادرموقع بمقام وزارت جلیله امورخارجه رسانیده‌ام وچون میدانم بعرض‌نواب مستطاب اشرف والارسیده است لهذا

بیش‌ازاین جسارت نمی‌ورزد. همواره منتظر وصول تعلیقه‌جات رافت‌آیات باهرگونه فرمایشات بوده و هستم

عریضجات مورخه یازدهم شهر شوال ۱۲۹٤

نمره ۱۱۹ [illegible]

خداوندگارا ازپانزده روز متجاوز است که از ییلاق مراجعت نموده ، واردپاریس شده و کمافی‌السابق مشغول انجام خدمات مرجوعه بوده و هستم. در باب اخبار محاربه، تازه‌ای که قابل عرض حضور باشد همان خبرجنگی استکه ۱۲ داداکتبر در سمت قارص فیمابین لشکر روس وعثمانی واقع شده‌است. ازقراریکه معلوم میشود مختار پاشا غازی‌باز فتح‌کرده است و دراین‌جنگ جمعیت کثیری از روسها کشته وتلف شده است و بعدازان واقعه دیگر نه در سمت قارص و نه در سمت طونه و بولکارستان حادثه‌جدیده‌که قابل‌عرض باشد روی نداده است ازقراریکه مذکور میشود. حالا دیگر بجهت برف و بارانکه در سمت بولکارستان ودرکوه‌های بالکان باریده و می‌بارد و بجهت بدی هوا و راهها‌که مانع از حرکت توپخانه وآذوقه می‌باشند محاربه فیمابین آن دوطایفه تابهارآینده موقوف خواهد شد. تاخداوند چه مقدر کرده باشد. علی‌الحساب لشکر طرفین مبتلای ناخوشیهای مختلفه است. ازقبیل ناخوشی‌حصبه ومحرقه واسهال و غیره حالاکه لشکر طرفین باتوپ وتفنگ‌کشته نمی‌شوند به‌بلاهای‌اسمانی تلف می‌شوند حالت روسها دربولکارستان بهتر ازسابق است کمک زیاد برای‌انها رسیده وهرگاه دراین‌روزها هوا خوب‌بشود و باعثمانیها زدوخوردی اتفاق بیافتد، احتمال میرودکه عثمانیها را این‌دفعه شکست بدهند. درهرحال، اعتقاد مردم این‌استکه در عاقبت روسها عثمانیها را شکست خواهند داد. دولت‌های اروپا درحالت بی‌طرفی ثابت‌قدم
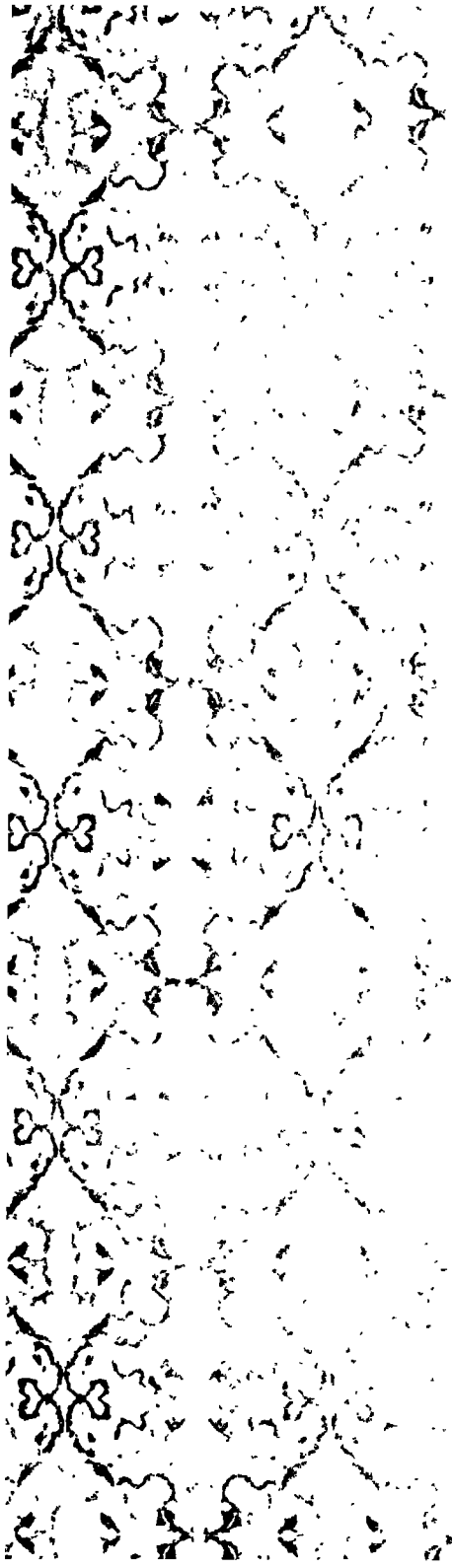
هستند و هیچ تازه از جانب آنها ظهور نکرده است که قابل عرض باشد. در اینجاها مذکور میشود که امپراطور روس بجهت این همه صدمات خیلی علیل و شکسته شده است. ازبسکه غصه میخورد، می‌ترسند تلف بشود. خلیل شریف پاشا ایلچی کبیر دولت عثمانی هم معزول شد و از پاریس رفت یعنی از دست طلبکارها گریخت. درمدت این هفت و هشت ماه که در پاریس توقف داشته است. مبلغ چهل هزار تومان قرض بالا آورده بود. مبلغ کثیر انوجه بواسطه قمار کردن او وارد شده است. عارفی پاشا بجای او منصوب شده است. ولی هنوز وارد پاریس نشده است و معلوم نیست کی بیاید. سایر اخبار که قابل خواندن است از حرو روزنامه‌ها منتخب نموده و لفا انفاذ حضور میشود.

* * *

چنانکه از جانب دولت فرانسه قرار شده بود درچهاردهم این ماه اکتبر که مطابق سیم شهر شوال المکرم است. بانتخاب وکلای ملت اقدام شد. عدد رادیکالها درمجلس سابق سیصد و شصت و سه نفر بود حالا قدری پایین‌تر است. یعنی بسیصد و دو رسیده است. اما باوصف این احوال. چون عدد همه وکلا از پانصد و سی و دو نفر بالاتر هست. بنا علیه عدد آنها از عدد سایرین یعنی از عدد بوناپاریست‌ها و لژیمیست‌ها و اورلئنیست‌ها بالاتر است وکمافی السابق حرف آنها در قرعه معتبر خواهد شد. باری باوصف این احوال، هیچ معلوم نیست چه بشود. هرگاه مارشال یک دفعه دیگر مجلس را باطل نماید، احتمال دارد رادیکالها شورش بکنند. امااز انجائیکه اهل نظام، مارشال را دوست دارند و در دست رادیکالها اسلحه نیست جای تشویش نخواهد بود. زیراکه مارشال زود از عهده شورشیان برمی‌آید و آنها را بسزای خود میرساند و بعدازآن یکی ازداو طلب‌های سلطنت را بآمدن بپاریس

دعوت نموده و تاج و تخت سلطنت را باو تفویض خواهدکرد و هرگاه این طور بشود یقین و بلاحرف پرنس امپریال‌که عبارت از ناپلئون چهارم بوده باشد بتخت سلطنت خواهد رسید. درمجلس سابق عدد بوناپاریست ها نودو یك نفر بود. حالا بیکصدو پنجاه نفر رسیده است اما عددلژیمیست ها واورلانیت هارو زبروز پائین‌تر می‌اید در هشتم ماه آینده یعنی ماه نوامبر. این همه وکلا درمنورتخانه و رسای جمع شده ومشغول بمشاوره خواهندبود معلوم است هرحادثه‌که میشود آنها روی بدهد بعرض اولیای دولت علیه خواهد رسید.

* * *

دراین دم‌اخرکه سرپاکت عرایض را می‌بستم خبر رسیده که در سمت قارص درمیان روسها و عثمانیها یك جنگ سختی واقع شده و روسها برسر عثمانیها حمله‌اورده ولشکر مختارپاشاغازی را شکست داده .جمعیت زیادی ازعثمانی ها تلف‌نموده واسیر کرده و توپهای متعدد واسلحهٔزیاد ازعثمانیها بغنیمت گرفته‌اند و مختارپاشا باسه‌تب تمام بالشگرمعدودی خودرا بقلعه قارص رسانیده ودرانجا متحصن شده است. مختصری در روزنامه فیکارو درآن باب نوشته بودند. فصل مزبور راازانجا قیچی نموده و لفا انفاذ حضور مینماید

یازدهم شهر شوال ۱۲۹٤

سکه‌هایی متنوع

از

اباقاآن

از

سید جمال ترابی طباطبائی

از : سید جمال ترابی طباطبائی

سکه‌های مترع از اباقاآن

دوران حکومت صدساله ایلخانان مغولی ایران (٦٥٤ هـ.ق اغاز سلطنت هولاکوخان تا ٧٥٦ هـ ق. آخر سلطنت انوشیروان) ازلحاظ سکه وتنوع آن (ازنقطه نظر: زبان ـ خط ـ رسم‌الخط ـ تصاویر ـ تزیینات ـ شعایر ـ علایم ـ تمغا ـ ...) پربرکت وپیچیده است. مخصوصا ٢٠ سال اخر (از ٧٣٦ هـ. ق. تا ٧٥٦ هـ . ق.) بعد از مرگ ابوسعید بهادر خان که دوره تجزیه حکومت و متصرفات ایلخانان وشروع ملوک‌الطوایفی شدید وقدرت نمائی حکام و سلاطین محلی است مشکلات سکه شناس رابیشتر ازهر دوره‌ای میسازد . چون حکام وسلاطین محلی که هرکدام یك خان‌زاده یا شاهزاده مغولی راحمایت وبنام او سلطنت میکنند. ازنقرنام خود برسکه حذر میکنند درنتیجه سکه بنام خان مغول زده میشود. ویا وقتی قدرت زیادی بدست شیخ‌حسن بزرگ (بطورمثال) میافتد سه نوع سکه میزند ١ـ بنام ایلخان مغول ٢ـ بدون هیچ‌نامی ٣ـ بنام

خودش. گفتنی درین مورد زیاداست و احتیاج بمعرفی کامل‌سکه‌های ترکمانان دارد .

اما ۸۰سال‌اول‌حکومت ایلخانان‌که باقدرت تمام‌سپری شده فقط با مقاومتهای کم اثر وگاهی مداوم محلی برخورد مینمایدکه‌چنان اثری در جریان حکومت آنها نداشته است و باین دلیل در مدت ۸۰ ساله که دوران قدرت ووحدت حکومتی آنها است درتمام فلات ایران بنام آنها سکه زده شده است ازنظر سکه شناسی دوره‌جالب وقابل توجهی است ودرین میان متنوع‌ترین سکه‌هارا ازاباقاان (۶۶۳ــ۶۸۰ ه‍ . ق .) وارغون‌خان (۶۸۳ــ۶۹۰ ه‍ . ق .) مشاهده میکنیم. تنوع سکه‌های آنها اغلب معلول عدم توجه آنها بدین ومذهب محلی ویا عطف توجه موقتی آنان بیکی ازادیان ومذاهب غیر مغولی بوده است درین میان اباقاآن اولین ایلخان مغولی است که سکه‌هائی با شعار تثلیث مسیحی ازاو مشاهده میکنیم و بعدها از ایلخانان دیگر (ارغون و گیخاتو) چنان شعاری در روی سکه‌هایشان دیده میشود . (شکل ۱)

ازین زمان بتدریج تغییرات عمیق درمضامین وشعایر و تزیینات و خط و زبان سکه‌ها انجام میگیرد درصورتیکه سکه‌های ایلخانان بزرگ وهولاکو خان باخط وزبان کوفی (البته درایران ودرجاهای دیگر بخط وزبان مربوطه) واغلب شبیه سکه‌های‌خلفای اخیر عباسی ویا سلسله‌های محلی مسلط برعراق وبین‌النهرین و شامات ومصر وغیره که نفوذ سیاسی بربغداد داشتند بود و این امر نشان میدهد که‌نفوذ دین ومعنوی خلیفه (پیش‌کسوت ونقطه عطف تمام شاهان مسلمان)جاری وساری بوده وبایك تغییر سکه‌ها راباهمان روال ضرب میکردند فرق مزبور چنین است .

برسکه‌های خلفا (اموی و عباسی) آیه ۳۳ از سورهٔ التوبه و آیه ۹ سورهٔ الصف منقور میبوده است .

محمد رسول‌الله ارسله بالهدی ودین‌الحق لیظهره علی‌الدین کله ولوکره المشرکون

اما برسکه‌های هولاکو واباقاآن واحمد تکورار جملات زیر

«قل اللهم مالك‌الملك تؤتی‌الملك من‌تشاء وتنزع‌الملك ممن تشاء» تعزمن‌تشاء وتذل‌من‌تشاء بیدك‌الخیر انك علی‌کل شیئی‌قدیر آیه ۲۵ ازسوره آل‌عمران باخط‌کوفی تزیینی باعناوینی مانند پادشاه عالم وایلخان‌الاعظم درپشت سکه وشهادتین وایه نامبرده در روی سکه منقور است. (شکل ۲و۳)

اما ازسال ٦٦٦ هـ. ق (که‌من سراغ دارم) خط وربان‌ایغوری برسکه‌های ایلخانان نقر میگردد بصورت فرمول زیر .

Abaga ıyn	اباقاییں		
Emedın	امدیں (احمد)		
Argounoun	ارغونون دلدککولوکسیں	ارایم	خاقانو
Erınjıntour	اریںجیںتور (کیخاتو)		
Baydou ıyn	بایدوییں		

Khaganou Eralime... Deledkeguluksin

سکه‌ی ... خاقان (خان) بزرگ

ششمین کلمه ایغوری منقور برسکه‌های ایلخانان کلمه‌قالـر درسون Galerderson است که‌برروی سکه ارغون نقر شده است [۱]

۱ـ ر ك به نشریه شماره ٦ موزه آذربایجان صفحات ۳۹ و ٤۰ سکه شماره ۱۸۲/۱۰ ج . ت

شکل ۲

از مجموعه آقای حسن امین پور
اباقاخان ایلخانی
جنس طلا
وزن ۶ گرم
قطر ۲.۶ سانتیمتر
۶۶۳ - ۶۸۰ ه‍ ق
۱۲۶۵ - ۱۲۸۱ م

روی سکه متن :

والآن پادشاه عالم ایلخان الاعظم اباقاخان خلد ...

روی سکه حاشیه :

بسم الله الضرب الدینار . . . .

پشت سکه متن :

الملک لله + لااله الاالله + محمد رسول الله + صلی الله علیه + وسلم

پشت سکه حاشیه :

قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء

شکل ۳

شماره : ۱۸۰/۱۷ ج . ت
ابا قاآن : ایلخانی
جنس : مس
وزن : ۴/۷۵ گرم
قطر : ۲/۷ سانتیمتر
۶۶۳ - ۶۸۰ هـ . ق
۱۲۶۵ - ۱۲۸۱ م .

روی سکه متن :

تصویرشیری که بسمت چپ وبسوی یك ستاره ۶پرروان است (داخل قطعه مشترك دو دایره منقاطع) تصویر منقارن (دکورانیو) یك عقاب که بالها و پاهای آن درطرفین باز شده وعقاب دارای دو سرمتقارن مجسم شده است (حالت ابتدائی و خشنی ازآرم سلطنتی رومانوفهای روسیه برابری دارد) .

در یك نیم تاج :

ضرب بارمینیه سنهٔ تسع و سبعین وستمئه ۶۷۹

روی سکه حاشیه :

قل اللهم مالك‌الملك تؤتی‌الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء

پشت سکه متن :

قاآن + الاعظم - اباقاایلخان + المعظم

پشت سکه حاشیه :

لااله‌الاالله محمدرسول‌الله در یك سوم باقیمانده شاید صلی‌الله علیه وسلم منقور بوده است

دوکلمه دیگر تاگریین کوجوندور القوةلله Tagrèyn Kudjundure
برروی سکه‌های عازان که فرمول خاص خودرا دارد نیز منقورشده است. باید اظهار شودکه در اغلب سکه‌های ایلخانان فقط چهار کلمه ایغوری منقوراست. ولی درسکه طلای شکل ٤، شش کلمه ایغوری منقورشده که چهارکلمه اولی آن متداول ومعروف است ودوکلمه اخیر نادر وکمیاب وجالب توجه است.
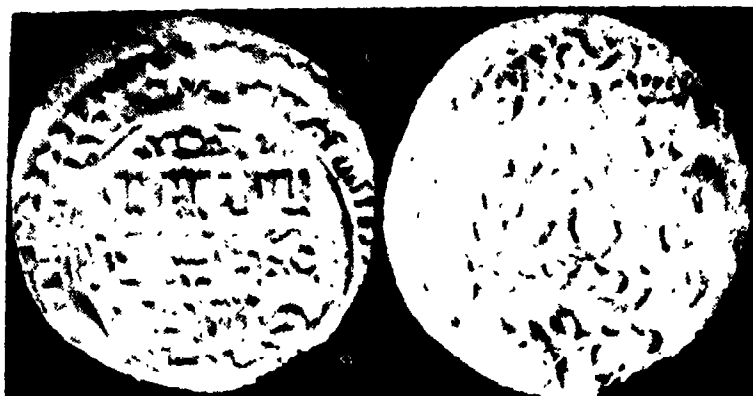
شکل ٤

مجموعه آقای حسن امین پور
قاآن ایلخانی
جنس طلا
وزن ٤/٤ گرم
قطر ٢/٤ سانتیمتر
٦٦٣ ــ ٦٨٠ هـ ق.
١٢٦٠ ــ ١٢٨١ م

روی سکه متن :
بخط و زبان ایغوری خاقانو ارابم اباقابین دلدکگولوکسین اروانوالتون

خاقانو ارابم اباقا بین دلدکگولوك سین اروانو التون

سکه اباقاآن خاقان (خان) بزرگ طلای اروانا

(۷)

پشت سکه متن :

الحمدالله + لااله‌الاالله + محمدرسول‌الله + صلی‌الیه‌علیه + وسلم

پشت سکه حاشیه :

ضرب هذاالدرهم ؟ . . . ثمنیں وستمائه ٦٨٠

مشخصات سکه :

نقره شش‌کلمه ایغوری . گل‌اسلیمی وستاره ٦ پر ودایره زنجیر

در روی سکه :

خلاصه اینکه ۳ کلمه علاوه برنام ایلخان زمان برسکه منقور است وهرسکه مغولی چهارکلمه ایغوری منقور دارد ـ مجموع کلمات معرفی شده ۵ کلمه است (خاقانو ـ ارابم ـ دلدکلونوکسس ـ باکه‌ی‌سی ـ کوجسونیدور) در سکه بالا علاوه بر چهار کلمه متداول دو کلمه دیگر که تا حال دیده نشده بود (اروانو النون ـ طلای اروان) نقش شده است ولی متأسفانه محل ضرب آن در حاشیه پایین پشت سکه ضرب نشده است بنابراین تعداد کلمات ایغوری منقور برسکه‌های ایلخانان ایران به‌هشت میرسد .

جهانگیر قائم‌مقامی
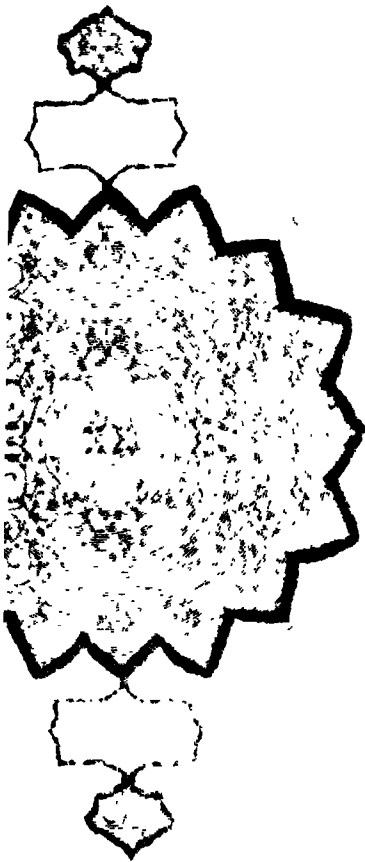
مسألهٔ مرموز در روابط ایران و پرتغال

قسمت چهارم

پادشاه پرتغال را در مورد محصول فرضهٔ هرموز، که از
محرم سال ۹۴۸ به وسیله سلغرشاه به دولت پرتغال واگذار شده
بود، تأیید نمود. متن اصل و متن ترجمه این نامه در دست نیست و به همین
سبب از محتوای آن آگاهی کافی نداریم ولی به استناد فرمان
دیگری از فرخشاه که تاریخ آن ربیع الثانی ۹۷۳ هـ و است اولاً
می‌دانیم چنین فرمانی صادر شده بود. ثانیاً معلوم می‌شود، فرمان مذکور
نسبت به قرار سلغرشاه به وجهی تأکید داشته است از جمله امتیازاتی در
آن قید شده بود و آنچه از خراج ... پادشاه ... سلطان و مأموران
پادشاه نمایند جهت علوفه ... ۲۷۲
(کلیشه ۳۲۸) و این وضع در این دوره ... و مصالح دولت
پرتغال چندان سازگار نمی‌بود. زیرا اهمیت اقتصادی و نظامی
هرموز و خلیج فارس و نقشی که این جزیره در سیاست شرقی دولت
پرتغال دارا می‌بود برای پرتغالیها ... و
به ویژه به سبب توجه خاص عثمانیها به امر منطقه آشکار و قطعی
شده بود. مأموران و جهانگردانی هم که به هرموز و خلیج فارس
می‌آمدند در گزارشها و سفرنامه‌های خود شرح مبسوط و جامعی
دربارهٔ اهمیت هرموز می‌نوشتند و این نکته را در اغلب نوشته‌های
رسمی و غیررسمی پرتغالیها می‌بینیم.۲۷۳

۲۷۲– همان مدرک.
۲۷۳– از جمله در خطابه رسمی دم آنتونیو دو نورونیا D. Antonio de Noronha نایب السلطنه پرتغال که در شهر گوا ایراد کرد. (مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۶ از اسناد خطی سابقاً در کتابخانه ملی لیسبون B N L: Pomb 196، برگهای ۴۷۶–۴۷۸ و ماتوش. ص ۲۲۷)
و نیز در سفرنامهٔ فری گاسپار دو کروز Frei Gaspar de Cruz نسخهٔ خطی، کتابخانه ملی لیسبون، B. N. L: Res. 3868

گراوور شمارهٔ ۳۲ – آغاز فرمان فرخشاه

گراوور شمارهٔ ۳۳ – قسمت دوم فرمان فرخشاه

گراوور شمارهٔ ۳٤ - پایان فرمان فرخشاه

گراوور شماره ۳۵ ـ نقش سجع مهر نورالدین شرف

سجع این مهر چنین است

الله ، محمد علی

کسی که پیرو دین نبی و شاه نجف شد

شرف زمهرعلی یافت، نورالدین شرف شد

[illegible]

ازحوادث زمان فرخشاه تا سال ۹۷۷ هـ ق اطلاع دیگری نداریم. دراین سال بطوریکه مؤلف فارسنامهٔ ناصری نوشته است، معلوم میشود براثر تعدیها وتجاوزات سلطان هرموز، ویا شاید مأموران پرتغالی قلمرو هرموز، ازجمله شمیل و میناب، مردم آن سامان پراکنده شده بودند، بالنتیجه شاه طهماسب، والی کرمان، یعقوب بیگ را مأمور کرد به آنجا رفته، رفع تعدی وظلم ازرعایای فارس نماید ۲۷۷

درسال ۹۷۹، دم سباستیانو Dom Sebastiano پادشاه پرتغال (۱۵۵۷–۱۵۷۸ م = ۹۶۵-۹۸۶ هـ ق) به اندیشهٔ جلب همکاری پادشاه ایران با اتحادیه مسیحیین درجنگ با ترکهای عثمانی افتاد وبه‌این‌منظور دررمضان آن سال (ژانویه ۱۵۷۲)، نامه‌ئی به کاردینال الکساندرینو Cardinal Alexandrino وسپس نیز وبه سفیر پرتغال‌درفرانسه نوشت که درنظر دارد سفیری به‌دربار پادشاه ایران بفرستد وبه دنبال این مکاتبات هم نامه‌ای متضمن پیشنهادهای خود به وسیله میگوئل دابرو دولیما Miguel d' Abreu de Lima که سالها‌درهندوستان‌خدمت کرده بود به ایران فرستاد (۲٦ فوریه ۱۵۷۲ = ۱۱ شوال ۹۷۹ هـ ق)

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

ودوبار مهر مدور کلاهک‌دار مرحسنه نیز با آب طلا . روی آن حوزده است ودرپایان‌آنهم اضافه‌شده «باشارهٔ عمده‌الملك والسلطنة نعاهره نورالدین ایرانشاه خلد ایام دولته» و در پشت فرمان ازمهر نورالدین ایرانشاه دیده میشودکه سجع آن این بیت‌است : «الله ، محمد ، علی، کسی‌که پیرو دین نبی وشاه نجف شد . شرف ز مهر علی یافت ، نورالدین شرف شد . »

۲۷۷– یکم ، ۱۱۱

عالم آرای عباسی، ضمن شرح وقایع سال ۹۸۲ می‌خوانیم که در این سال یك هیأت سفارت معتبر که پنجاه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت، جهت تأکید بنیان ارادت و حسن اعتقاد، به‌قزوین آمده و از جانب پادشاه پرتکال تحفه چند بدیع آوردند که در دیار اسلام نظیر آن‌ها بنظر ارباب بصیرت و بینش کمتر در آمده بود. سپس، اسکندر بیگ اضافه می‌کند: اما ایلچیان مذکور بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد از نصارا [ی] جرون صدور یافته بود، منظور نظر التفات نشدند و تا حین حیات آن حضرت رخصت انصراف نیافته بودند.[۲۸۱]

دراینکه آیا این هیأت همان هیأتی است که گلمنکین از نتیجهٔ مأموریت آنها اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و یا هیأت دیگری بوده‌است، به‌طور قاطع چیزی نمی‌توان گفت ولی قدر مسلم اینکه پس‌از این تاریخ دیگر دم‌سباستیانو به سبب درگیری در جنگی که خود علیه مولی عبدالملك سلطان الجزیره برپاساخته بود، فرصتی نیافت، روابط با ایران را دنبال کند، تا اینکه بالاخره درطی همان جنگها هم کشته شد (۱۵۷۸=۹۸۶ هـ ق)

پس از دم‌سباستیانو، کاردینال هنریك Cardinal Henrique پادشاه پرتغال شد و او تا سال ۱۵۸۰ (۹۸۸) یعنی مدت دو سال پادشاه بود.

درخلال این سالها، در ایران نیز، شاه طهماسب درگذشت وشاه اسماعیل پسراو به‌سلطنت رسید واوهم که بیش از یك سال سلطنت نکرد، در ۹۸۵ بدرود زندگانی گفت وبرادرش سلطان

۲۸۱– ص ۱۱۷–۱۱۶ وبیانی: روابط ایران با دولتهای غربی اروپا (بفرانسه)، ص ۵۷ وفلسفی ص ۲۵

محمد خدابنده پادشاه شد

سلطان محمد که با حریف نیرومندی مثل ترکهای عثمانی روبرو شده بود، برای جلب همکاری پادشاهان مسیحی برای جنگ با ترکها، سفیری به پرتغال روانه نمود. بموجب نامه‌ای بتاریخ دهم ژوئن ۱۵۷۹ (۱٤ ربیع‌الثانی ۹۸۷ هـ ق) که از وانسحان به اسقف کالگاری Caligari در اصفهان، نوشته شده، یکی از اعضای این سفارت که از راه زمین به پرتغال می‌رفته در همه ژوئن به رم رسیده بود و قرار بوده است سفیرهم از راه دریا به پرتغال برود.[282]

اندکی پس از این احوال، کاردینال هنری در گذشت (۱۵۸۰=۹۸۸) و چون پسری نداشت، فیلیپ دوم پادشاه اسپانی (۱۵۵۵-۱۵۹۸ م =۱۰۰۷-۹٦۲ هـ ق) از فرصت استفاده کرده به سمت جانشین پرتغال، آنجا را ضمیمهٔ پادشاهی اسپانی نمود و در تاریخ پرتغال عنوان فیلیپ اول را گرفت و کشور پرتغال از این تاریخ تا سال ۱٦٤۰ (۱۰۵۰ هـ. ق) سرجمع قلمرو پادشاهی اسپانی بوده است.

به مناسبت روی کار آمدن پادشاه جدید در پرتغال، دم گنسالو دو منزس Dom Gonçalo de Meneçes، فرماندهٔ پرتغالی قلعهٔ هرموز در ۱٦ شوال ۹۸۹ (۱۳ نوامبر ۱۵۸۱)، سوگندنامهٔ نامه‌ای مبنی بر وفاداری نسبت به فیلیپ و تجدید تعهدات، به امضای فرخشاه رسانید.[283]

۲۸۲ـ کارملیها در ایران، یکم ص۲۳

۲۸۳ـ آرشیو ملی لیسبون TT: G. XIII—7- 29 وماتوش: ص ۲۳۰

شوال ۹۸۹ آخرین تاریخیست از زندگانی فرخشاه که از او خبر داریم وپس از آن ، نمی‌دانیم تا چه سالی زنده بوده و سلطنت کرده است .

فیلیپ دوم که نمی‌خواست تغییر وضع سیاسی پرتغال موجب از دست‌رفتن مصالح ومنافع درهرموز شود، در سال ۹۹۰(۱۵۸۲) به دم فرانسیسکوماسکارن یاس Dom Francisco Mascarenha نایب‌السلطنه پرتغال درهندوستان دستور داد، سفیری به دربار ایران بفرستند تا اجازه آزادی آئین مسیح درقلمرو ایران را به دست‌آورد وعهدنامه‌ای برضدعثمانیها بر ایران ممدد ، برای اتباع پرتغال واسپانیایی مزایای بیشتری درمسائل بازرگانی تحصیل نماید . ۲۸۴

نایب السلطنه هند هم کشیش سیمون دوموورالش Père Simon Moralès را که زبان فارسی را بخوبی میدانست برای‌این‌مأموریت برگزید واورا به‌همراهی‌سیمون‌دا کنسیسائو Simon da Conceicào که از کشیشان فرقه سن اگوستن Saint Augustin و مقیم هرموز بود ، با نامهٔ پادشاه اسپانی وپرتغال ، به‌دربار سلطان محمد خدا بنده روانه نمود ۲۸۵

به موجب نامه‌ای که سیمون مورالش به تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۵۸۲ (۲۲ رمضان ۹۹۰) از کاشان به پاپ گرگوار سیزدهم Pape Grégoire XIII فرستاده ، هنگامی که او به‌کاشان رسیده بود ، سلطان محمد خدا بنده به خراسان رفته بود ودر کاشان که‌پایتخت‌او بود، حضور نداشت . بدین‌سبب، مورالش‌نامهٔ‌فیلیپ

۲۸۴– بیانی : ص ٦١ وفلسفی ص ۲٥

۲۸٥– بیانی : ص ٦۲ فلسفی : ص ۲٦–گلبنکیان : ص۲۹

را به‌وسیله یك بازرگان ارمنی به‌نام جوانو باپتیستا Joào Baptista که از گوآ درمعیت سفیر آمده بود ، به خراسان فرستاد.[286] وچون شاه ازسفرخراسان بازگشت ، سیمون به‌حضوراو باریافت.

مورالش تا سال ۹۹۳ درایران بود وهنگامی که دراین‌سال به هند بازمی گشت سلطان محمد نیزسفیری به همراه اوروانه نمود که بدربار پادشاه پرتغال برود ولی سفیر ایران و سیمون مورالش ، هردو درراه ، درنزدیکیهای سواحل شرقی آفریقا گرفتار طوفان شده غرق گردیدند [287]

سلطان محمد در۹۹۶ درگذشت وشاه‌عباس‌اول به جای‌او برتخت سلطنت نشست (۱۰۳۸-۹۹۶)

دم فیلیپ که برقراری روابط با ایران را لازم می‌دانست‌در ۱۵ فوریه ۱۵۹۴ (۲۴ جمادی‌الثانی ۱۰۰۲) به نایب‌السلطنه‌هند، ماتیاس دوآلبوکرک Mathias de Albiquerque دستور داد به منظور برقراری وتحکیم روابط دوستی ومودت ، سفیری به دربار پادشاه ایران بفرستد و نامه‌های اورا به پادشاه ایران برساند وبازدرسال ۱۰۰٤ به‌نایب‌السلطنه جدید هند ، دریاسالار دم فرانسیسکو داگاما Dom Francisco da Gama لزوم فرستادن سفیر دیگری به دربار ایران را یاد آورشد .

پادشاه اسپانی وپرتغال دراین نامه (هفتم مارس ۱۵۹٦=۷ رجب ۱۰۰٤) نوشته بود منظور ازفرستادن این سفیر این‌است که پادشاه ایران را به جنگ باعثمانیها ترغیب کند وتوجه

۲۸٦ـ گلبنکیان : ص ۲۹

۲۸۷ـ گلبنکیان : ص ۳۰ـ بیانی : ص٦۲ ـ فلسفی : ص۲٦

ترکها را از نواحی هم‌مرز با مناطقی که پرتغالیها در آنجا مصالح ومنافعی دارند ، باز گرداند وباز دراین نامه ، تأکید شده بود. سفیری که به دربار ایران می‌رود حتماً باید از نجبا واشخاص شایسته وشریف باشد [288]

تورانشاه ششم (از ؟ تا ۱۰۰۶)

تورانشاه‌ششم ، به موجب سجع مهری‌ازاو که درپی‌نامه‌ای خطاب به دم‌فرانسیسکوداگاما Dom Francisco da Gama نایب‌السلطنه هند بسافیست ، پسرفرخ شاه بوده است [289] اما درباره‌زندگی‌ومدت‌سلطنت‌تورانشاه‌نکات‌تاریک‌بسیار است ازجمله، تاریخ‌به‌سلطنت‌رسیدن ومدت پادشاهی اومعلوم نیست. همچنین نمی‌دانیم آیا بعد ازفرخ‌شاه کس‌دیگری هم پادشاهی کرده، یا تورانشاه جانشین بلافصل فرخشاه بوده است

مورخان ایرانی اعم از آنها که معاصر تورانشاه ویدر وپسر اوبوده‌اند[290] وآنها که با این سلسله همزمان نموده‌اند[291] و حتی مورخان معاصر که به مراجع خارجی هم دسترسی داشته‌اند[292]، هیچکدام نامی از تورانشاه نبرده‌اند واین وضع

۲۸۸ـ همان مدرك ، همان صفحه .

۲۸۹ـ آرشیو ملی لیسبون TT· Graça II, E. Fol 393 وخلاصه آن درکتاب ماتوش : ص ۲۴۰ (← کلیشه۳٦)

۲۹۰ـ ازجمله اسکندربیک مؤلف عالم‌آرای عباسی .

۲۹۱ـ مانند حاجی‌میرزا حسن طبیب فسائی ، مؤلف فارسنامهٔ ناصری .

۲۹۲ـ عباس اقبال در «مطالعاتی در باب بحرین . . .» و نصراله فلسفی در «سیاست خارجی ایران» ودکتر حسینقلی ستوده در تاریخ‌آل‌مظفر ج۲ .

ظاهراً به سبب تشابه اسمی بین پدر و پسر نورانشاه بوده که هردو فرخشاه نام داشته‌اند واین نویسندگان دو فرخشاه را که یکی از ۹۷۲ تا سالهائی پس از ۹۸۹ (که نورانشاه ششم به پادشاهی رسیده است) ودومی از ۱۰۰۶ تا ۱۰۱۰ هجری قمری سلطنت کرده‌اند یکی دانسته‌اند ولی درمدارك واسناد پرتغالی مربوط به هرموز وخلیج فارس دربارهٔ وجود چنین پادشاهی درهرموز اشاراتی هست واز آن جمله همان نامه‌ایست که نورانشاه به دوم اسمسکوداگام نوشته وممهور به مهرخود اوست

نورانشاه دراین نامه که در بیان پرتغالی و به تاریخ ۱ آوریل ۱۵۹۸ (هشتم رمضان ۱۰۰۶ هـ ق) است از نایب‌السلطنه هند خواسته بود ترتیبی دهد که پسر او (فرخشاه دوم) که بگفته نورانشاه از محبت وطرفداری مردم هرموز ومأموران پرتغالی برخوردار وتمام خصائص لازم برای جانشینی اورا دارا بوده، پس از وی به پادشاهی هرموز برگزیده شود [293] (دلمیشه ۳٦۳)

نورانشاه ظاهرا درماه رمضان سال ۱۰۰٦ در گذشته است و نامه مورخ هشتم رمضان اورا درحقیقت باید بمنزلهٔ وصیت‌نامهٔ او دانست

فرخشاه دوم (۱۰۱۰-۱۰۰٦)

فرخشاه دوم درماه رمضان سال ۱۰۰٦ به سلطنت رسید و چنین برمی‌آید که سفارش نورانشاه به نایب‌السلطنه در اینکه پس از او فرخشاه را به سلطنت هرموز انتخاب کنند موثر افتاده بوده است.

روی کار آمدن فرخشاه، مقارن با سلطنت شاه عباس اول بود

۲۹۳ـ آرشیو ملی لیسبون TT: Graça II, E Fol 393

براساس این تمایل شاه عباس، دی‌ملو از جانب اسقف گوآ اجازه و مأموریت یافت کلیسا و تأسیسانی برای فرقه کاتولیک در ایران دائر نماید. به‌این منظور. مقدمات کاررا فراهم کرد ولی مؤسسات مزبور چند سالی بعداز رفتن او یعنی در سال ۱۰۱۰ ه ق (۱۶۰۲) دائر گردید.

درهمین سال- چندماهی پیش‌از ورود کشیشان اسپانیائی- یک هیأت انگلیسی مرکب از ۲۵ نفر هم به‌سرپرستی دو برادر به نام های آنتونی شرلی Antony Sherley و رابرت شرلی Robert Sherley به‌اصفهان وارد شده بودند (۱۲ ژانویه برابر با ۲۵ جمادی‌الثانی)

ازاینکه آیا آمدن کشیشان اسپانیائی باورود همیان انگلیسی ارتباطی داشته‌است. به‌تحقیق اطلاعی نداریم فقط سر آنتونی شرلی آمدن دی‌ملو را باحضور همیان خود دراصفهان مربوط دانسته و درسفرنامهٔ خود نوشته‌است «چون عمال دولت پرتغال درجزیرهٔ هرموز ازرسیدن‌وی به‌ایران آگاه شدندمخصوصاً این‌دو کشیش را بدربارشاه‌عباس فرستادند تا به‌وسیلهٔ آندو، از منظور اصلی مسافرت او وهمراهانش آگاه‌شوندوحتی‌الامکان شاه‌عباس را از بستن قراردادهای سیاسی وبازرگانی با دولت‌انگلیس منصرف سازند» ۲۹۶

اگرچه دلائل قاطعی بردرستی این نظردردست‌نداریم ولی ازروی قرائنی چند، می‌توان عقیده‌آنتونی شرلی‌را تا حدودی درست دانست. و این قرائن چنین است که اولا کشیشان مزبور

۲۹۶- فلسفی. همان کتاب. ص ۱۵۴ به نقل از سفرنامه سر آنتونی شرلی.

که از فیلیپین می‌آمدند، عازم لیسبون و رم بوده‌اند و درماه فوریه یعنی یکماه پس از ورود برادران شرلی به اصفهان، برنامه سفرخود را تغییرداده، عازم اصفهان شده‌اند. تقریباً به‌طوریکه جورج منوارینگ George Manwaring که از همراهان آنتونی‌شرلی‌بوده در سفرنامهٔ خود نوشته است، هنگامیکه شاه عباس‌خواست آنتونی‌شرلی را به‌سفارت بدربار پادشاهان اروپا بفرستد، چون در این زمان میان اسپانیا و انگلیس اختلافاتی وجود داشت، دی‌ملو به شاه‌عباس توصیه کرد که بوعده‌های سرآنتونی‌شرلی و دولت‌انگلستان اعتماد نکند ودوستی پادشاه اسپانیا را که مستحکم و مفید است بی‌سبب از دست ندهد، وسپس منوارینگ اضافه کرده است دی‌ملو به شاه‌عباس پیشنهاد نموده بود و اگر شاه مذاکره خود را با سرآنتونی‌شرلی قطع کند، او به زودی خدا تمام دولتهای عیسوی مذهب را برضد ترکان‌عثمانی متحد خواهد ساخت».[297]

این قرائن نشان می‌دهد که دی‌ملو در گوآ مأموریت یافته بود برای جلوگیری از نفوذ انگلیسیها در دربار صفوی به اصفهان برود و مانع اقدامات سیاسی آنتونی شرلی شود ولی بهرصورت که بود، شاه‌عباس سرآنتونی‌شرلی وحسینعلی‌بیگ‌بیات را به نمایندگی به دربارهای اروپائی فرستاد وهنگامی که این دونفر به سوی مأموریت‌خود عزیمت می کردند (۱۵ ذی‌حجه ۱۰۰۷=۹ژوئیه ۱۵۹۹) کشیشان اسپانیائی نیز اجازه یافتند همراه باهیأت‌سفارت، اصفهان را ترک گویند.[298]

۲۹۷ـ نقل از فلسفی، همان کتاب ص ۱۵۵

۲۹۸ـ فلسفی، همان کتاب ص ۱۵۵، ص ۱۵۹. کتاب کمان، ص ۲۱

اما سر آنتونی‌شرلی، درراه بنا به‌قولی، دی‌ملو را به عنوان «خیانت به‌شاه ایران» به‌زندان انداخت[299] و به‌قولی دیگر، بر اثر سعایت و وسوسه‌های او در دربار پادشاه مسکو، دی‌ملو را زنده زنده سوزانیدند[300] وبهرصورت این وضع معرف خصومت آنتونی شرلی با دی‌ملو و باشاید بهرباشد بگوئیم دشمنی‌های سیاسی انگلستان واسپانی- پرتغال بوده‌است ازهمین سالهاست که پرتغالیها، رفته رفته درخلیج فارس وهمدوستان با رقبای سرسختی مثل انگلستان وهلند روبرو می‌شوند

مادراین‌جا ، دیگر به‌جریان مأموریت همان سفارت ایران ونتایج آن کاری نداریم زیرا هرچه که بوده و شده ، در مسأله هرموز تاثیری نداشته‌است وشرح کامل آنرا باید در مبحث کامل روابط ایران وپرتغال واسپانی خواند

دیگر ازاین‌سال‌تا ۱۰۱۰ هـ . ق که‌فرخشاه‌در گذشته‌است[301] اطلاعی از رویدادهای هرموز نداریم

فیروزشاه (۱۰۲۲ـ۱۰۱۰)

فرخ شاه دوم هنگام وفات سه پسر بسه نامهای‌فیروز شاه . تورانشاه و میرفالی شاه داشت[302] وپسر بزرگترش[303] فیروز

۲۹۹ـ فلسفی همان‌کتاب ص ۱۶۰

۳۰۰ـ گلبنکیان : ص ۳۲

۳۰۱ـ اسکندربیک : ص۶۱٤ـ اقبال : ص ۷۷ ـ میرزا حسن فسائی : فارسنامه ناصری . یکم ، ص ۱۳۰ـ۱۲۹

۳۰۲ـ مونسوئش . «مدارکی‌که ازهند فرستاده شده»
Monçoès: Documentos remettidos da India .
سند شمارهٔ ۳ درجلد یکم واسناد شماره ۳٦۰ و ۳۷٤ درجلد دوم .

۳۰۳ـ همان کتاب سند ۱۳۵ جلد

شاه جانشین وی شد ولی تورانشاه پسر دوم که از سالها پیش، یعنی از زمان بودن فرخشاه چشم به سلطنت هرموز داشت و به این خیال نیز از همان روزها، باب مکاتبه را با نایب‌السلطنه هند باز کرده بود. با فیروزشاه به مخالفت برخاست. از جمله نامه‌های تورانشاه که به نایب‌السلطنه هند نوشته، نامه‌ایست به زبان پرتغالی به تاریخ آوریل ۱۵۹۸ (رمضان ۱۰۰۶) که توقیع تورانشاه در پای آن است[۲۰۴] (گراور ۳۷)

در این نامه، تورانشاه نوشته بود: «من پسر فرخ شاه و ملکه بی‌بی عصمت‌ام که دختر رئیس نورالدین بوده است. مدارک و اسناد مربوط به صحت مدعای خود را به وسیله کسی خواهم فرستاد. چون برادر دیگری دارم که بعد از مرگ پدرم دعوی سلطنت خواهد کرد. استدعا دارم پاسخی مبنی بر تأئید این مدارک به منظور تثبیت من به جانشینی پدرم، بفرستند.»

بدینگونه کشمکشی مداوم میان فیروزشاه و تورانشاه بر سر سلطنت هرموز درگرفت و ظاهراً نامه‌ای هم که فیروزشاه در همین مورد به نایب‌السلطنه نوشته و در آن از نایب‌السلطنه خواسته است، از بالتزار پین‌یرو Baltezar Pinhero که مدتها در هرموز بوده و به هرموز و امور آنجا خوب آشناست، بخواهد تا از کلیهٔ امور مربوط به هرموز، او را آگاه کند، مربوط به همین کشمکشها[۲۰۵] بوده است (گراور ۳۸)

۲۰۴ـ آرشیو ملی لیسبون TT: Graça, II F. Fol 289
و خلاصه آن در کتاب مایوش ص ۲۴۰
۲۰۵ـ آرشیو ملی لیسبون TT: Graça, III 26[illegible]

گراوور شماره ۳۷ ـ نامه تورانشاه بن فرخشاه دوم به نایب السلطنه هند

و این کشمکشها هم تاسال ۱۰۱۷ که ما از آن باز سخن خواهمم گفت ادامه یافت. •

وزارت هرموز هنگام سلطنت فیروزشاه بارئیس شرف‌الدین لطف‌الله بود و او وزارت بحرین را که جزو متصرفات هرموز محسوب میشد، به‌برادرخود رئیس رکن‌الدین مسعودسپرد[۳۰۶]

رئیس رکن‌الدین که ضعف و انحطاط خاندان ملوك هرموز و استیلای روزافزون پرتغالیها را برخلیج فارس و سواحل آن آشکارامی‌دید، به‌فکرافتادسواحل بحرین را از سلطهٔ پرتغالیها، آزاد و مستقل سازد. به این اندیشه، مردم بحرین را که نیز دل‌خوشی ازپرتغالیها نداشتند وهرزمان فرصتی بدستشان آمده بود قیام وشورشی علیه پرتغالیها برپاساخته بودند.[۳۰۷] باخود یك رأی وهمراه کرد. آنگاه ازخواجه معین‌الدین فالی که از متنفذان فارس بود وبا وی نیز پیوند خویشاوندی داشت برای راندن پرتغالیها استمدادنمود. خواجه‌معین‌الدین. الله‌وردی‌خان بیگلربیگی فارس را از قضیه آگاه ساخت و الله‌وردی‌خان نیز فرصت‌رامغتنم‌شمرده درباطن به‌قصد تصرف بحرین والحاق آنجا به‌ایران ودرظاهر به‌عنوان کمك به‌رئیس رکن‌الدین ورفع تجاوزات پرتغالیها، عده‌ای تفنگچی دراختیار خواجه معین‌الدین گذاشت وخواجه معین‌الدین بانیروئی مرکب‌ازتفنگچیان الله‌وردی‌خان

۳۰۶ــ اسکندربیگ : عالم آرای عباسی ، ص ٦١٥

۳۰۷ــ بحرین در سال ۹۲٦ بوسیله پرتغالیها تصرف شد ولی مردم آنجا در شورش عمومی که در سال بعد اهالی وساکنان کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس علیه پرتغالیها برپا کردند، شرکت جستند و رئیس تجارتخانه پرتغال را بدار آویختند، مسیحیان جزیره را قتل عام نمودند (اقبال : ص٦٢ـ٦١ و ص٧٧ـ٧٦)

سال بعد الله وردیخان بار دیگر بندر جرون را محاصره کرد و برخی از متصرفات پادشاه هرموز را نیز مورد حمله و دستبرد قرار داد.

مقارن این احوال، هیأت سفارتی هم از جانب پادشاه اسپانی و پرتغال، به ایران رسید.

این هیأت مرکب بود از سه تن کشیش کاتولیک از فرقه سن اگوستن، به نام های کریستف دوسن اسپری ــ Cristophe du Saint-Esprit، ژروم دولا کروا Jerome de la Croix و آنتونیو دو گووه آ Antonio de Goveia وقضیه به اینگونه بود که فیلیپ (۱۶۲۲ ـ ۱۹۵۸ = ۱۰۳۱ ـ ۱۰۰۶ هـ ق) در سال ۱۰۰۹ (۱۶۰۱) نامه‌ای برای پادشاه ایران فرستاده بود که چون به گوآ رسید، اسقف گوآ مصلحت چنان دید نامهٔ مزبور را بوسیلهٔ چندتن کشیش سن اگوستن به ایران بفرستد. بدنبال مدا کرات نیکلااو دی ملو. مبنی بر احداث یك کلیسای کاتولیك و دائر کردن تأسیساتی برای مرکزیت کاتولیکها، اقدام نمایند.

این هیأت در ۲۲ شعبان ۱۰۱۰ (۱۵ فوریه ۱۶۰۲) از گوآ حرکت کرده در شوال آن سال به هرموز رسیدند ودر ذیحجه (۲۶ مه) بقصد خراسان که شاه عباس در آنجا بود. هرموز را ترك گفتند وبالاخره روز ۱۷ ربیع الاول ۱۰۱۱ (٤ سپتامبر ۱۶۰۲) وارد مشهد شدند [۳۱۱] وبحضور شاه عباس باریافتند

شاه عباس چند روز پس از ورود سفرای پرتغال. به سوی اصفهان حرکت کرد ودر طول راه کشیشان مزبور درفرصتهای مختلف توانستند باشاه در مورد مأموریت خود که عبارت بود

۳۱۱ــ گلبنکیان ٠ ص ٣٦ــ بیانی ٠ ص۶۳ــ۶۲ــ اقبال ٠ ص۷۹

از ایجاد یک دیر برای مسیحیان فرقه سن اگوستن ساکن ایران و احداث کلیسائی جهت پیروان این فرقه وهمچنین در خصوص یك اتحاد نظامی میان ایران و پادشاهان مسیحی اروپا علیه ترکهای عثمانی که از مدتها پیش مورد مذاکره و گفتگو بین پادشاهان صفوی و پادشاهان مسیحی می بود، بتفصیل گفتگو کنند.

شاه عباس درباره اتحاد علیه عثمانیها، ضمن ابراز تمایل شدید به اتحاد و همکاری مزبور به در پیش بودن زمستان و سرما، و آنرا به فرا رسیدن فصل بهار و موقع مقتضی برای اردوکشی موکول کرد [312] ولی چند روز بعد از ورود به اصفهان، کشیشان توانستند خانه ای مسکونی بنام چندتن کشیش پرتغالی درایران را بدست آوردند وشاه عباس به آنها اجازه داد که دراصفهان سکونت کنند (۲۶ جمادی الاول ۱۰۱۱ = ۱۰ نوامبر ۱۶۰۲) ونیز محل مسکونی دربخشی آباد و سرسبز از اصفهان برای سکونت آنها معین کرد [313] اما فکر احداث کلیسا برای پیروان فرقه سن اگوستن درهمان لحظهٔ نخست با مخالفتهای شدید فرقه‌های دیگر مسیحی روبرو شد و کشیشان پرتغالی هم مصلحت را در مدتی سکوت دیدند وچنین شهرت دادند که مأموریت آنها فقط جلب رضایت پادشاه ایران برای انعقاد یك اتحاد نظامی باپادشاهان مسیحی اروپاست [314]

۳۱۲ ـ گلبنکیان ص ۳۶

۳۱۳ ـ دن گارسیا دو سیلوا فیگوئروا، «سفارت در ایران»
ترجمه ویکفور، پاریس ۱۶۶۹، ص ۱۹۰

D. Garçia de Silva Figueroa: Ambassade en Perse. Trad. Par Wicqnefort. Paris 1669

۳۱٤ ـ گلبنکیان ص ۳۷ـ۳۶

مقارن روزهائیکه هیأت نمایندگان پرتغال در ایران بودند.
یك هیات دیگر نیز از جانب پاپ کلمان هشتم Pape Clement VIII
با نامه‌ای از پادشاه اسپانی و پرتغال، به اصفهان وارد شد (۲۵
جمادی‌الاول ۱۰۱۱ = ۱۰ نوامبر ۱۶۰۲) این هیئت مرکب بود
از دو تن کشیش پرتغالی به اسامی فرانسیسکو دا کوستا
Francisco da Costa و دیو گو دو میراندا Diogo de Miranda و
یکنفر نظامی که او نیز از اهالی لیسبون بود و کشورهای شرقی
وخاور دور را به خوبی می‌شناخت ۳۱۵
نمایندگان پاپ دو نامه از طرف پاپ [illegible] برای [illegible]
برای ملکه داشتند و مأموریت آنها [illegible]
جلب اتحاد ایران با پادشاهان مسیحی اروپا برای مبارزه
عثمانیها وفراهم ساختن تسهیلات برای مسیحیان و مذاکره در
بارهٔ مسائل مذهبی بود [illegible]
هیأت و هم بین آنها با کشیشان پرتغالی هیأت اول اختلاف
شدیدی پدید آمد و کار آنها به مشاجره و نزاع کشید و دست به
تحریکاتی برضد یکدیگر زدند که شرح آنرا در کتاب
آنتونیو گووه‌آ بایدخواند ۳۱۶

این وضع موجب کاهش اعتبار کشیشان پرتغالی پیش پادشاه ایران
شد وهنگامی که آنها برای بدست آوردن اجازه احداث کلیسا

۳۱۵ــ همان کتاب : ۲۲ــ۲۳
۳۱۶ــ تاریخ پیشرفتهای بزرگ کلیسای کاتولیک ص ۷۱۲
به بعد
Histoire des Grands progres de l'Eglise Catholique, trad. par F. Jean Baptiste de Glen, Bruxelles 1609
این گووه‌آ که اصلا پرتغالی بود سه کتاب دیگر نیز راجع به ایران
نوشته است .

برای دفاع از هرموز فرستاد ولی فرمانده ناوگان دستور داشت جنگ را آغاز نکند و تاممکن است وضع را باصلح و دوستی برگزار نماید.

شاه عباس که از ورود ناوگان پرتغالی باخبر شد چون مشغول جنگ با ترکهای عثمانی بود مصلحت را در مدارا با پرتغالی‌ها دید و به حاکم شیراز دستور داد از محاصرهٔ جرون خاک امیر هرموز موقتاً خودداری کند و نیروی خود را از آنجا بازگرداند و نیز فرمان صادر کرد که اراضی که از امیر هرموز گرفته شده پس دهند مشروط بر آنکه ناوگان پرتغال به بحرین نزدیک نشوند و بحرین در تصرف ایران باشد و چون فرمانده ناوگان پرتغال نیز از طرف نایب السلطنه هند دستور داشت در حفظ دوستی با ایران به هیچوجه کوتاهی نکند قضیه بهمین جا پایان یافت بدین گونه توافقی ضمنی بین پرتغال و ایران در بارهٔ مسائل خلیج فارس صورت گرفت و سفرای پرتغال [illegible] اجازه یافتند به کشورهای خود بازگردند

نخستین کسانی که از این دو هیئت [illegible] گووه‌آ و میراندا بودند و شاه عباس سفیری که دنگیز بیک روملو نام داشت در معیت کشیشان مزبور به دربار اسپانیا و پرتغال فرستاد[319] امادو کشیش دیگر پرتغالی فرقه سن آگوستن یعنی کریستف دوسن اسپری و ژروم دولا کروا در ایران باقی ماندند و از توافق شاه عباس و نایب السلطنه بر سر مسائل خلیج فارس استفاده کرده اجازهٔ ساختن کلیسائی را که احداث آن با مخالفت کشیشان فرق دیگر برخورده بود، بدست آوردند[320]

۳۱۹– برخی نام این سفیر را الله‌وردی بیک نوشته‌اند.
۳۲۰– گلبنکیان: ص ۳۷

کاوشهای باستانشناسی

سیراف

نوشته

دوید وایت هاوس

ترجمه

حسین بختیاری

نوشته : دیوید وایت هاوس
ترجمه وتلخیص : حسین بختیاری

کاوشهای باستانشناسی سیراف

در سال ۱۳۵۱

کاوش‌های فصل ششم سیراف درفاصلهٔ ماههای نوامبر ومارس ۷۳-۱۹۷۲ (آبان تا اسفند ۱۳۵۱) صورت پذیرفت در این فصل قبرستانی را کشف کردیم که آرامگاه‌های عطبمی ازقرن دهم میلادی (قرن ۳ و ۴ هجری) را دربر داشت(کارگاه O) ضمناً محوطه‌های M،P و N نیز حفاری گردید. کاوش مجموعهٔ آثارساسانی محوطه B «قصر دوره ساسانی و اوائل‌اسلام»، محوطه K وبناهای محوطهٔ J را خاتمه دادیم باانجام‌آزمایش «فلوتاسیون» Flotation (تصفیه وشست وشوی خاکهای لایه‌های طبقاتی) بقایا وآثار لایه های انتخابی را جمع‌آوری کردیم آثاری از کشاورزی پیشین نواحی دوردست سیراف بدست‌آورده وبالاخره بامشارکت همکاران‌ایرانی دریك بررسی سریع ، نواحی جم و گله‌دار را شناسائی کردیم.

این گزارش شامل دومطلب بشرح زیراست :

۱- زیربنای اقتصادی سیراف

۲- کاوشها

۱- زیربنای اقتصادی سیراف :

درمنابع قرون وسطی ازشهرسیراف بعنوان مرکز بازرگانی جهت تجارت با ممالك شرقی تأکید رفته است، دراین شهر ثروت زیادی تولیدمی گشت. مالیاتهائی که برکالاهای وارداتی بسته میشد بخش مهمی ازدرآمد محلی را تشکیل میداد . کاوشهای سیراف اطلاعـاتی بدین شرح بدست داده است دیوارهای شهرمحوطه‌ای بیش‌از ۲۵۰ هکتار را در بر میگرفت بسیاری ازساختمانها رفیع و باشکوه بود ، این‌شهرازحیث فراوانی سفال‌های چینی منحصربفرداست. ابعادشهرسیراف‌وثروت آن‌باتوجه به‌محیط اطرافش‌درخور تأمل‌است. رشته کوههای‌استواروسرسخت‌برشهرمشرف‌است، در بخش‌ساحلی زمین‌های زراعی برحسب کیفیت خاك ومرغوبیت آن تا سرحد امکان مورد بهره‌وری‌قرار گرفته‌مقدارریزش‌باران درسال کمتراز ۳۰۰ میلی‌متراست در این فصل کوشش‌بعمل آوردیم که‌تضادآشکار بین‌این‌شهر ثروتمند و محیط فقیر آن را بررسی کرده ووضعیت اقتصادی‌شهر سیراف را روشن کنیم همه‌ساله آثارحیوانی و بقایای دانه‌های گیاهی را بهمراه نمونه‌هائیکه طی حفریات بدست می‌آمد جمع‌آوری کردیم. درزمستان گذشته‌مواد‌لایه‌های‌انتخابی‌را از راه شستن باآب (فلوتاسیون Flotation) بررسی کردیم که درنتیجهٔ آن نمونه‌هائی ازاستخوان‌های کوچك ، صدف‌ها وذرات گیاهی که در گودالهای کاوش جا مانده بود بدست‌آمد . همزمان با این‌کار مطالعاتی در چگونگی پیدایش برجستگیهای زمین ، خاك و کشاورزی گذشته وفعلی این ناحیه بعمل آوردیم. این‌عمل بدان منظور صورت گرفت که کیفیت و کمیت کشت و زرع این‌منطقه را درقرون‌وسطی دریابیم. اصطخری و دیگر مورخان از سرزمین خشك و لم یزرع سیراف ذکری کرده‌اند و مـا برآن بودیم کـه دریابیم آیا این‌ناحیه‌توانائی‌آن را داشته‌است که‌غلات، سبزیجات و گوشت مورد نیازمردم‌شهررا تأمین کند یاآنکه این مواد ازجای دیگرواردمیشد.

هرچند بررسیهای مزبور هنوز تکمیل نشده‌است. گزارشی در باره بقایای گیاهی در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷٤) و بررسی استخوان‌های حیوانی بدنبال آن منتشر خواهد شد. باوجود این هم‌اکنون اطلاعات با ارزشی در خصوص زمینه‌های اقتصادی سیراف درقرون وسطی دردست داریم.

شست وشوی با آب (فلوتاسیون Flotation) :

جهت انجام این آزمایش نمونه‌هائی‌از نقاط B،C،D،E،F،O و P جمع آوری کردیم، قدمت این نمونه‌ها به عصر ساسانی (محوطه B) تاقرون ۱٤ و ۱۵ میلادی (محوطه F) میرسد ازهمین‌لایه‌هائی که‌قدمت آن بین‌قرون ۹ تا ۱۱ میلادی‌است به‌قطعاتی ازقبیل صدفهای بارگیلی‌شکسته، هسته‌های خرما، عدس، میخل وتعدادی ازمیوه‌ها و دانه‌ها برمیخوریم. مواد دیگرشامل‌استخوان ماهی، مهره‌های شیشه‌ای ویك عدد مهره مروارید میباشد.

بهره‌وری از زمین – کشت وزرع (نقشه شمارهٔ ۱)

هرچند‌که آزمایش شست وشوی باآب اطلاعات مارا درموردموادغذائی که درسیراف مصرف میشده است به میزان‌کافی برساند، مطالعه در زمینهٔ بهره‌وری از زمین، دانستیهائی در خصوص میزان وحدود مواد غذائی (به ویژه غداهای گیاهی) که دراین‌محل تهیه میشده است دردسترس ماقرار خواهدداد. جهت انجام این امرعملیات زیررا دراطراف‌سیراف بشعاع ۳ تا ۷ کیلومتر انجام دادیم

۱– بررسی چگونگی پیدایش برجستگیهای زمین وشناخت خاك

۲– بررسی ارتباطها وذخیره‌های آب

۳– بررسی وضع سکونت وبهره‌وری از زمین‌های بیرون شهر

میبایستی خاطرنشان گردد که‌تعداد کمی ازاین قبیل‌پدیده‌هارامیتوان بایکی از دوره‌های ویژه تاریخ سیراف مطابقت داد، دیگر اینکه در این بررسی باتمامی تاریخ دورهٔ میانه سیراف سروکارداریم.
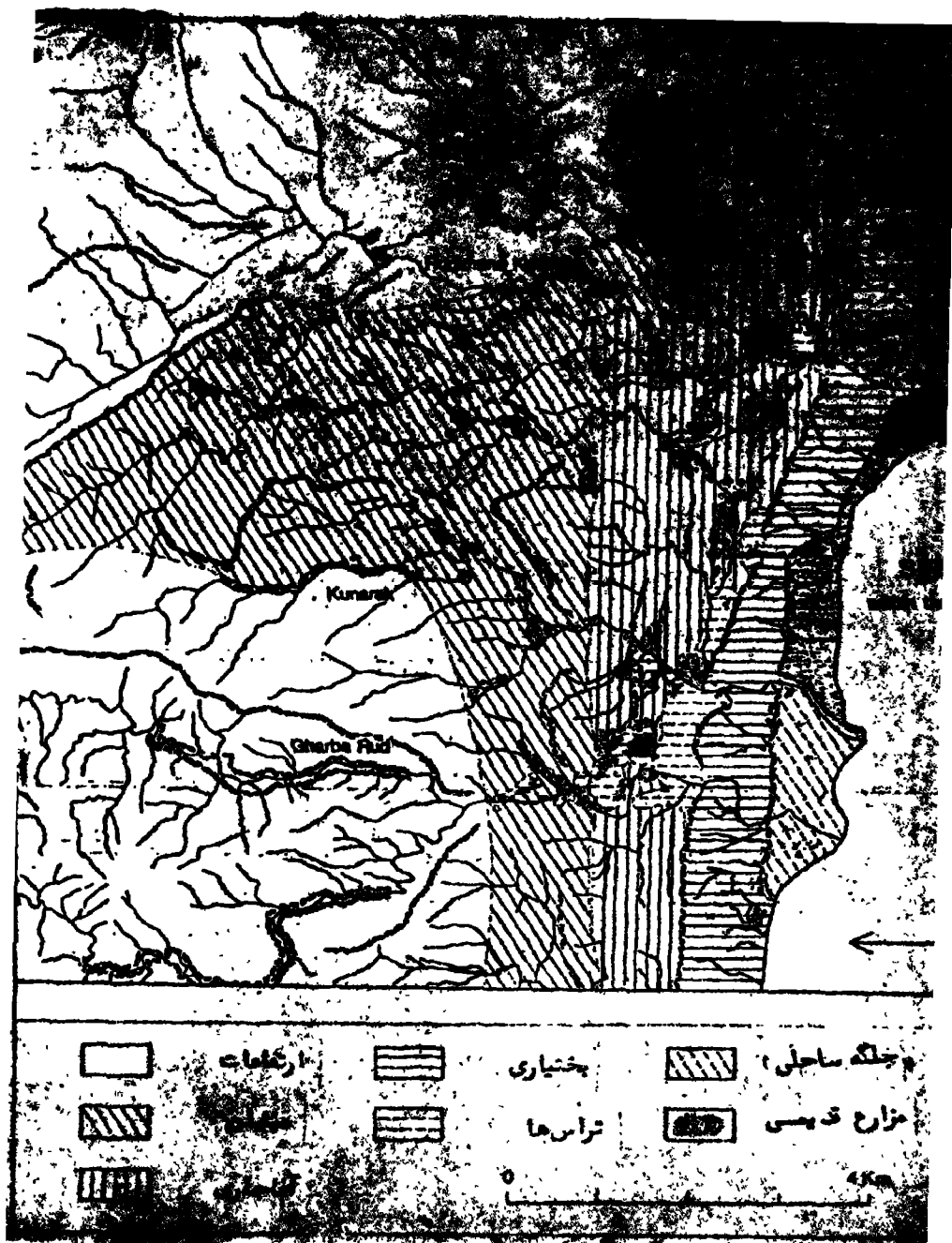
نقشهٔ شمارهٔ ۱ ــ چگونگی پست و بلندیها و بهره‌وری زمین در اطراف سیراف در عصر میانه

سیراف در یك جلگه باریك ساحلی ، در دامنه جنوبی کوهستان زاگرس قرار دارد . این ارتفاعات مرکب از یك سری طاقدیس هائی به موازات ساحل است ، سیراف در دامنه طاقدیس «نمك» واقع شده است . این ناحیه شامل پنج منطقه طبیعی گوناگون بوده ، وضعیت آن از جنوب به شمال بشرح زیر است:

۱- جلگه ساحلی مرکب از رسوبها و ته نشستهای دلتائی .

۲- برتگاه «نوع «بختیاری» شامل سنگ کنگلومرا و ماسه سنگ پلیوسن . ارتفاع این رشته کوهها به ۲۱۰ متر میرسد . سنگ کنگلومرا لایه های بیرونی طاقدیس نمکی را تشکیل میدهد که در بخش شمالی ناحیه یك برجستگی بوجود آورده است .

۳- بریدگی نوع «آغاجاری» مرکب از طبقات مارن گچی ، که بصورت سکوهائی بین ۳ تا ۸۰ متر بر بستر رودخانه فعلی برجای مانده است و فرسایش این ناحیه را در مراحل اولیه میرساند ، اراضی لم یزرع شمال دره نابند واقع در شمال سیراف محتوی ۱۵ متر از این نوع سکوها است .

۴- برتگاه نوع «میشان» با بریدگیها و دره های پست ، این گونه بریدگیها و دره های بین آنها در اثر فرسایش های متفاوت ماسه سنگ نوع «میوسن Miocene » ، سنگهای آهکی و مارن بوجود آمده است .

۵- ارتفاعات شمالی بصورت هسته مرکزی طاقدیس نمکی که از آهك تشکیل یافته و بلندی آنها تا ۲۰۰۰ متر میرسد و بصورت یك سد و حصار طبیعی بین مناطق دوردست و بخش ساحلی قرار دارد .

چندین رودخانه موسمی در دره های کم عمق و زمین هائی که دارای خاك آهك و کیفیات آن از نوع «میشان» و «آغاجاری» است جریان مییابد . شعبه های رودخانه «کاربه» که در شمال غربی سیراف جریان دارد طاقدیس نمکی را بریده و دره های گودی تا عمق ۲۰۰ متر ایجاد کرده است . رودهائی که در بخش شمال شرقی جریان دارد از ارتفاعات و مجراهای پرپیچ وخم

می گذرد وازمیان دره‌های عمیق ازطریق تنگه‌هائی به‌دریامیرسد. این تنگه‌ها از برجستگی های نوع «بختیاری» عبور می کند. دوتنگه خالی موقعیت آبراهه‌های پیشین را نشان میدهد که اکنون رودهای بزرگ جایگزین آنها شده است. باران سخت و تندوعدم وجود گیاههای نگهدارنده آب موجب میگردد که آب حاصل ازباران هدر رود و ثمری نداشته باشد، در نتیجه لایه‌های نوع «آغاجاری» توسط آبراهه‌ها ویران گشته است، لکن اراضی پرتگاه‌دار نوع «میشان» مرکب از تخته سنگهای صاف بوده فقط بقایائی ازسنگهای‌دوره‌های پیشین را دربردارد. دربخش فوقانی زمین‌های نامرغوب رسوب‌های زیادی ازنوع«میشان»محتوی‌لایه‌هائی که براثروبرانی شدید در پائین دست رودخانه‌تشکیل گردیده یافت شده است. رابطه بین این‌لایه‌ها را باخاك‌های ته نشین شده روی پرتگاه‌ها بدست آوردیم، این ارتباط دال برآنست که این پوشش خاکی در زمان گذشته تقریباً مداومت داشته است، علاوه برآن وجود سیستم زراعی دوره میانه دربالای دره‌ها و قطعات پراکنده اراضی‌مزروعی روی زمین‌های‌هموار دره‌نابنددال‌برآنست که بدون شك‌عمل‌فرسایش‌بیشتردرهزاره گذشته‌انجام گرفته‌است‌ومی‌رساند که‌پوشش‌خاکی‌دردوره‌عظمت‌سیراف‌بطورقابل‌ملاحظه‌ای‌وسیع‌تربوده‌است.

در منطقه سیراف به‌آثار وبقایائی از سه‌گونه فعالیت انسانی برخورد کردیم: مخـازن آب و ارتباطات و کشاورزی، تأسیسات مربوط‌به‌مخازن آب عبارتست از: در مرحله اول سدهـا و مجراها که طویل‌ترین آنهـا یش از۸ کیلومتراست. ارتباطات ازراه زمینی‌وچهارپایان صورت‌میگرفت. جاده جدیدی که به جم و گله‌دارمنتهی میشود در امتداد راههـای قدیمی ست که در بعضی جاهها سنگ فرش بوده است، راههای‌مزبورمعمولا درته ره‌ها قرار داشت فقط در نقاطی که رفتن در داخل دره‌ها ممکن نبود این اهها با شیب تندی درسربالائی‌ها ادامه پیدا می کرد.

نـوع کشت وزرع بستگـی به حاصل‌خیزی خاك دارد وبرخلاف همهٔ

گزارشهای منفی، خاك منطقه سیراف قابل کشت است. بنابراین غیر منتظره نخواهد بود که علیرغم اراضی محدود کشاورزی فعلی کشتزارهائی وسیع با آثاری از سیستم زراعی قدیمی مشاهده گردد که بعضی از آنها مربوط به دوره میانه میشود طی بررسی‌ها توانستیم گزارشی درمورد زمین‌های مزروعی مربوط به سال ۱۹۷ هجری روی خاك رس همراه با ماسه در بخش ساحلی ودره ... تهیه نمائیم نظیر چنین خاکی در دوره متأخرتر یعنی درسال ۳۹۵ هجری روی زمین‌هائی که در دوره میانه زراعت نمیشد وجود داشت و دامنه آن این است که این اراضی در روزگار فعلی کشت میشود. تصور میکنیم که بیشتر این اراضی احتمالاً درهزاره اول میلادی کشت میشد. بعلاوه فرسایش دردره ... تمام خاکی را که ازسال ۹۹ هجری وجودداشت جابجا کرده است. حتی‌نیکه ضمناً شیوهٔ کشاورزی برقراربوده تصور میکنیم که کشت‌وزرع در مقیاسی وسیعتر از آنچه که حالیه عمل میشود انجام میگرفته است، درواقع امکان دارد که تاسال ۷۰۰ هجری این اراضی بصورت مزارع کشاورزی وباغات بوده است

امروزه ۷۵درصد کشت‌وزرع ناحیه طاهری بطریق دیم است، کشاورزی بستگی به باران زمستانی دارد، حتی‌هنگامیکه مقدار آن کافی‌است، ممکن است براثر ریزش بی موقع مفید فائده‌ای نباشد با صرف سرمایه و کوشش بیشتر کشاورزان سیراف محصولات بیشتری ازطریق آبیاری تهیه میکردند. درواقع وجود آبراهه وآثار کشت‌وزرع دال‌بر آنست که ۷۲ تا ۸۰ درصد زمین‌های موجود احتمالاً آبیاری میشد.

اگرچه استعداد باروری مزارع سیراف بطورقابل ملاحظه‌ای بیشتر ازمزارع وباغات طاهری فعلی(که ۲۰۰۰ نفرسکنه دارد) بود، باوجود این کفاف نیازمندیهای شهررا نمیداد. اگراین نظردرست باشد خواروبار عمده سیراف از جای دیگروارد میشد. دراین مورد جادهٔ سنگفرشی که به‌جم و گله‌دار میرفت دارای اهمیت ویژه‌ای بود، این جاده‌ها ازنوع جاده معمولی

کاروانی‌نبود که بسوی شهرهای فلات‌ایران راه داشت. همانطور که بررسی‌ها بطورقطع نشان داده است دره جم وجلگه گله‌دار حاصلخیز وجزء مناطق پرآب بشمار میرود ، محصولات این دو منطقه دربازارهای مکاره سیراف عرضه میشد

۲ـ کاوشها :

کاوشهای عمده‌ای درمناطق B، J، K، M، N و O بعمل آمد، لیکن‌برای تهیه نمونه‌ها وموادی که جهت آزمایش شستن‌خاك لازم بود درمناطق C، D، E و F نیز گمانه زنی صورت گرفت

کاوش‌های مناطق عمده بشرح زیر توضیح داده میشود

۱ـ محوطه B : دژ ساسانی.

۲ـ محوطه K : جایگاهی کاخ مانند

۳ـ محوطه M و P : مسجد ، بارو وسایر ساختمانهای مجاورساحل.

٤ـ محوطه J : مجموعه ساختمانی دفاعی واقع در گوشه غربی‌سیراف

٥ـ محوطه N : ساختمانی شبیه کاخ.

٦ـ محوطه O : گورستان باستانی

۱ ـ محوطه B : دژ ساسانی

درآغازامرکاوش منطقه B پی گیری گردید. طی پنج موسم کاوش‌متوجه شدیم مسجد بزرگ که اندکی بعد ازسال ۸۰۳/٤ میلادی (۱۸۸ هجری) بناشده از سه طرف محصور دربازار بود. زیر مسجد بزرگ بقایای یك دژ ویك مجموعه بیرونی قراردارد که تاریخ بنای آن به عصرساسانی‌میرسد. در کاوش موسم گذشته ، کاوش منطقه B را به سه منظور دنبال کردیم:

۱ـ یافتن‌آثار سکونت دربخش زیرین دژساسانی.

۲ـ جمع‌آوری مدارکی جهت تعیین قدمت دژ و انبسات این مطلب که‌آیا دژ مزبور بشکل مربع بوده است ؛

۴- بررسی محوطه شن وماسه‌ای شمال مسجد بزرگ واثبات این نظر که محوطه سد شده احتمالا میبایستی یك میدان بوده باشد .

اولین اسکان: با گمانه زنی درجنوب قلعه آثاری ازساختمانهای اولیه بدست آوردیم ، مثلا در بخش بیرونی برج زاویه جنوب شرقی قلعه ،مخزن آب کوچکی آشکار شد که دارای ملاط ساروج بود . ظاهراً ازاین مخزن زمانی که ساختمان دژشروع گردید استفاده میشد . بدلیل اینکه زوایای آن راجهت ایجاد شالوده‌ای برای ساختن برج بامصالح ساختمانی پر کرده بودند درگمانه دیگری مجاور مدخل قلعه قسمتی ازیك گودال سنگچین شده را کاوش کردیم که احتمالا محل یك کلبه بوده است ، همراه با آثار مربور مقداری سفال بیرددراخل دژبدست آوردیم که ازجمله آنها سفال نوع قرمز براق هندی میباشد ، همچنین یك قطعه سفال ظریف‌نارنجی‌رنگ با نقوش برنیمی بدست آمد ، بنابراین ، نتیجه میگیریم که قدیمی‌ترین بناهای موجود درمنطقه B به قرون اولیه بعدازمیلاد تعلق دارد ، هرچند دلیلی نداریم که تصور کنیم این ابنیه مربوط به عصرپیش ازساسانی باشد.

دژ ساسانی : درپایان‌کاوش موسم پنجم، بخشی‌ازجنوب قلعه‌ساسانی‌از جمله یك مدخل عظیم ،گوشه جنوب شرقی ، بخش کوچکی ازجانب شرقی را آشکارساختیم (نقشه‌شمارهٔ ۲و تصویرهای ۱و۲) طول محور مدخل از زاویهٔ جنوب شرقی ۳۱ متر بوده و دال برآنست که جانب جنوبی بصورت قرینه بود قبلانظردادیم که‌عرض قلعه۶۲متراست درمجله‌ایران شماره‌ششم متذکرشدیم که ساختمان دژبصورت مربع بود . سال گذشته ازطریق کاوش درزاویه شمال شرقی دژبه تحقیق این مطلب پرداختیم . کاوش نامبرده دو نتیجه‌مهم بدست داد: نخست دریافتیم که قلعه تقریباً مربع شکل بوده‌است،
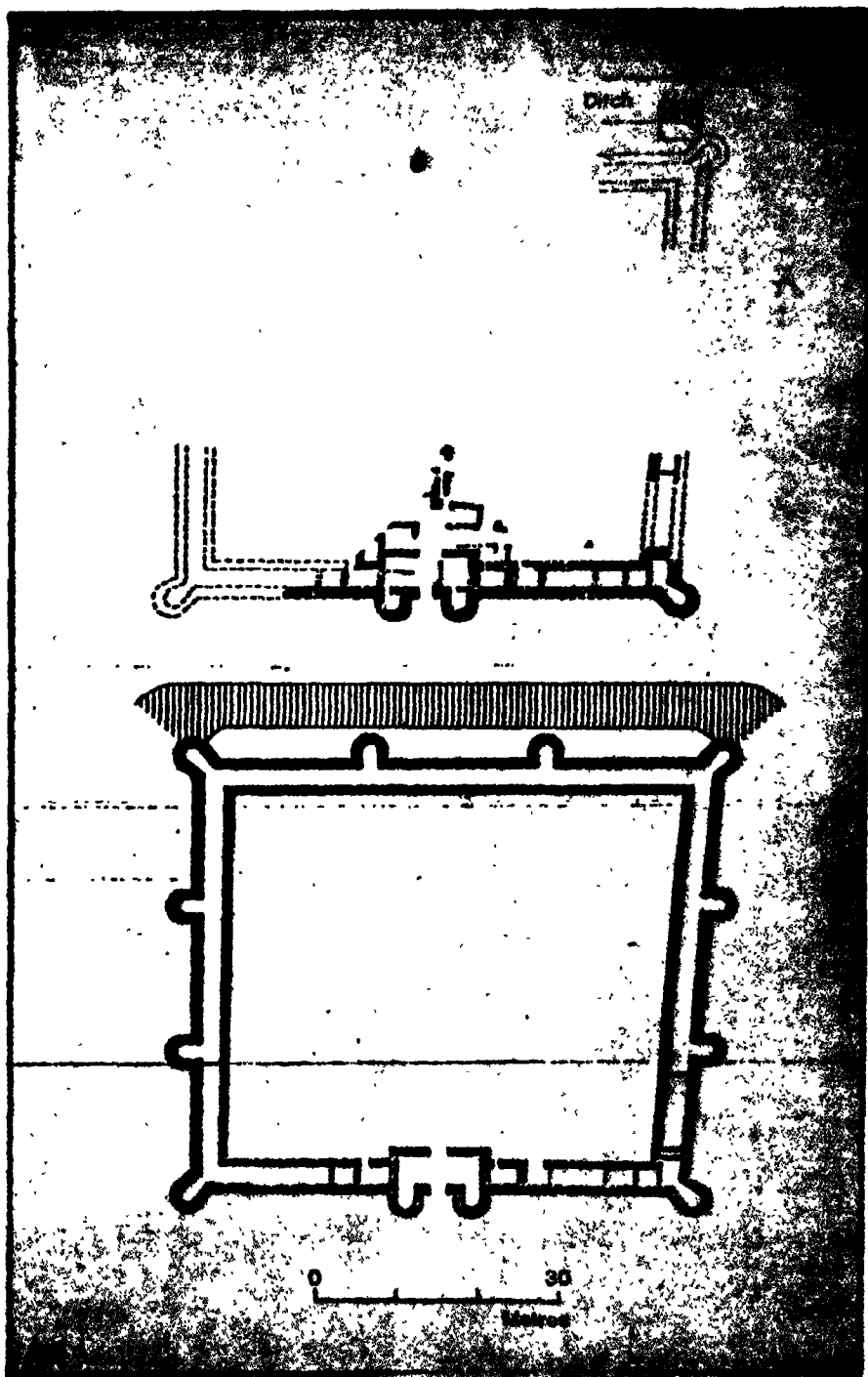
نقشهٔ شمارهٔ ۲ ـ محوطه B . دژ ساسانی : پلان باز سازی شده

تصویر ۱ ـ محوطه B ، ورودی دز ساسانی در دوره اول ، دید از جنوب غربی (۱)

تصویر ۲ ـ محوطه B ، ورودی دز ساسانی در دوره اول ، دید از جنوب

۱ـ کلیهٔ تصویرهای این مقاله از مترجم است .

دیگراینکه موفق به کشف یك خندق شدیم. ضلع شرقی قلعه ۵۷ مترطول داشت نه ۶۲ متر، وزاویه بین جوانب جنوبی وشرقی ۹٤ درجه بود نه ۹۰ درجه. دربخش شمالی قلعه خندق کم عمقی وجودداشت که کف آن مسطح بود وتوسط محوطه‌ای ازدیوار بیرونی دژمجزا میشد. کاوشهای انجام‌شده درجانب جنوبی دژهیچ نوع آثاری دال برجود خندق بدست نداد ونتیجه میگیریم که فقط گذرگاههای روبه خشکی دارای خندق بوده است.

بازار: گمانه زنی‌دربخش شمالی‌مسجد نه فقط‌زاویه شمال‌شرقی‌قلعه را آشکار ساخت بلکه بخشی ازبازار را نیزنمایان کرد وباتوجه بدان معلوم شدکه‌محوطه شن وماسه‌ای سابق‌الذکر میدان نبوده است. دربازار پنج دوره مهم ساختمانی ملاحظه شد. نخستین بناها که کف آن محتوی دوسکه سربی ازسال ۱۸۸ ه (٤-۸۰۳م)میباشد همزمان بامسجد یابه فاصله اندکی پس ازاتمام مسجد بناشد. دربخش تحتانی کف بناهای دوره دوم پنج سکه ازاواخر قرن دوم هجری (اواخر قرن هشتم یا اوائل قرن نهم میلادی)بدست آمد. آخرین‌مرحله ساختمانی‌ظروف سفالی‌نوع‌اسگرافیاتو- Sgraffiato ازقرن پنجم‌هجری (یازدهم میلادی) همراه داشت. درمیان‌اشیاء مکشوفه‌از کف بناهای دوره ۲تا۵، قطعات مفرغی‌مشاهده شد ودال برآنست که این بخش ازبازار همیشه توسط فلزکاران مورد استفاده قرار میگرفته است، باتوجه بنتایجی که قبلا ازآثار خارج مسجد ومنطقه C گرفته شده ونیز مدارك مکشوفه ازگمانه های فوق‌الذکر تصور میرود که به احتمال قوی بازارهمزمان بامسجدبزرگ ساخته شده باشد، این‌اثرفوق‌العاده یکی ازهدفهای نوسازی وتجدید بنای شهرسیراف بوده که بهنگام اجرای طرح ونقشه منظم سیراف درحدود سال ۱۸۵ هجری (۸۰۰ میلادی) وکمی پس‌از آن تاریخ به سال ۱۸۸ هجری (٤-۸۰۳میلادی) صورت گرفت.

۳- محوطه K: جایگاهی کاخ مانند

درسال۷۱-۱۹۷۰ (۱۳٤۸ شمسی) شروع به‌کاوش بناهائی کردیم که بر

روی پشته‌ای قرار دارد این پشته دره «شیلاو» را ازجلگه ساحلی جدا میسازد آثارسطح‌الارضی دال بر آنست که این مجموعه بیش‌از ۱۵۰ مترطول و ۷۵ مترعرض، دارد درجنوب محوطه، جائی کـه شیب پشته اندك بوده و مشرف به دره است بخش‌های طویلی ازحصاربیرونی دیده میشود . دربخش شمالی ضرورتی به دیوار نبود زیرا دراین بخش که پشته به دره «شیلاو» مشرف است دارای شیب تند و پرتگاه میباشد. کاوشهای انجام شده درانتهای غربی این مجموعه نشان داد که محوطه مزبور جهت ایجاد دو ساختمان به ابعاد ۳۸×۳۸ متر و ۲۰×۲۸ متر تسطیح گردیده بود. وضعیت و ابعاد استثنائی این مجموعه باعث میشود که درمورد آن صفت «کاخ مانند» بکار برده‌شود (نقشه‌های شمارهٔ ۳ و ٤)

سال گذشته کاوش مختصری درانتهای غربی این‌مجموعه کردیم. دراواخر موسم‌کاوش اخیر بخش‌هائی از شش‌ساختمان راآشکار کردیم که تمام آنها جالب وقابل توجه بود

ساختمان ۱: این بنا محوطه‌ای را دربرمیگیرد که ۵۳/۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد ویرانی‌های بخش‌جنوبی وغربی محوطه‌لبه‌های ساختمان را ازبین‌برده‌است باوجود این نقشه‌بنانسبتاًروشن‌است، اندازه ساختمان A ۲۹×۲۱ متراست ، این بنا دوحیاط بدین شرح دارد : یك حیاط کوچك درجانب غرب وحیاطی وسیع‌تر به ابعاد ۱۲×۷ متر درجانب‌شرقی. زمانی پس ازساختن این‌بنا بخشی اززاویه شمال غربی‌آن ویران گشته وپنج گور وشاید بیشتردر آن ایجاد شده که جهات‌آن‌ها تقریباً شمالی ـ جنوبی‌است. حداقل‌دو گور دارای جملات قرآنی بانوشته‌های کوفی گلدارمیباشد.

ساختمان B: ساختمان Bدرلبهٔ پشته قراردارد ووسیعترین‌بنای‌مکشوف درمنطقه K بشمار میرود (تصویر۳) دراینجا نیز پشته‌را تسطیح کرده‌اند ، بنا دارای یك فضای مر کزی‌بوده واحتمالا حیاطی‌است که یك رشته‌اطاق‌ها درسطوح مختلف آنرا احاطه کرده بود، کف صخره‌ای‌فضای مر کزی۵۸/۱
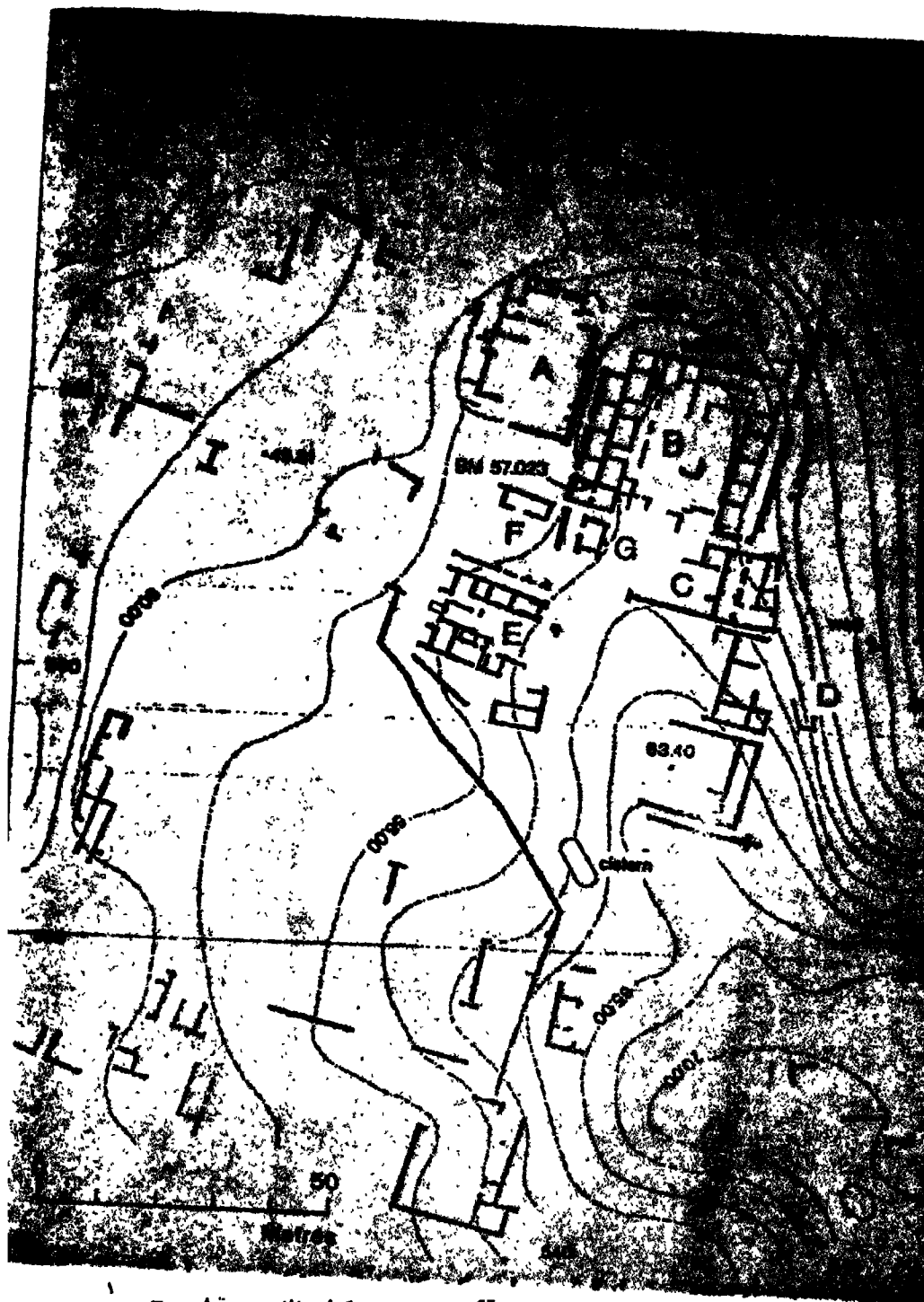
نقشهٔ شمارهٔ ۳ ـ محوطه K ، جایگاهی کاخ مانند ـ مقیاس = ۱/۱۰۰۰

نقشهٔ شمارهٔ ٤ ـ محوطه K . ساختمان های A،B،C،E،F و G مقیاس = $\frac{۱}{۵۰۰}$

تصویر ۳ ـ محوطه K ساختمان E و B ، دید از شرق

مترازسطح دریا بالاتراست. سطوح محوطه جنوبی نیز تقریباً ٥٤/٥ متربالاتر ازسطح دریا است. دربخش شمالی نیز راهروئی قرار دارد که ارتفاع کف آن ازسطح دریا ٥٢/٧ متراست. آثاری ازدو دورهٔ ساختمانی دراین بنا بدست آوردیم . در دورهٔ نخست بنا شمع‌های نیم دایره و در دوره دوم شمع‌های مستطیل شکل داشت .

ساختمان C : این بنا نیز درلبه پشته قرارداشته و دارای اطاقهائی در سطوح مختلف‌است. محوطه حفاری شده این‌بنا متصل به زاویه شمال‌شرقی ساختمان B میباشد. این ساختمان اطاقهائی در دو یاسطوح بیشتری‌داشت، مرتفع‌ترین سطح مجاور لبه شامل اطاق‌ها و کف‌هائی‌است که بعضی‌ازآنها ٥٩/٦٥ متربالاتراز سطح دریا قراردارد. درسطح پائین‌تر بنا کفهائی وجود دارد که ٥٦/٢ متر ازسطح‌دریا بالاتراست. دراین بخش دواطاق به موازات هم به درازای ۱۲ متر وپهنای ۲/٦ و ۳ متر موجود بوده بوسیله سه درگاه

بیکدیگر مربوط مشود. اطاق جنوبی دارای دو طاق کوچك است که بر دو پایه بار یك تکیه دارد احتمالا این طاقها تکیه گاه قسمتهائی در طبقه فوقانی است، در منتهی الیه اطاق شمالی دیوارهائی مربوط به یك رشته اطاقهای دیگر قرار دارد هر چند این دیواره ۱/۹۵ متر بالاتر از سطح دریاست. احتمال میرود که دیوارهای مربوط نگهدارنده کفهائی هم سطح با اطاقهای مشابه و همتراز خود بوده باشد.

ساختمان D: این بنا در قسمت جنوبی پشته قرار گرفته و احتمالا نشان دهنده زاویه جنوب غربی مجموعه ساختمانی است. اگر چنین باشد وسعت ساختمان ۳۸/۹ × ۱۳/۵ متر و در خط الرأس پشته واقع بود.

آثار سطحی نشان میدهد که حداقل سه ساختمان دیگر در لبه پشته و شرق ساختمان D قرار داشت، پهنای دو عدد از این ساختمانها ۱۷ متر و ۱۶ متر و نیم بود. در کاوشهای ۷۱-۱۹۷۰ (۱۳۴۹ خورشیدی) بخشی از یك ساختمان دیگر یعنی ساختمان D را که در سراشیبی شمال پشته قرار دارد حفاری کردیم.

ساختمان E: این بنا مجاور بازوی خارجی و در جنوب مجموعه ساختمانی قرار داشته و بصورت ساختمانی مستطیل شکل است و دو حیاط دارد. پهنای حیاطها ۱۵/۴ متر و درازای آنها بیش از ۲۰ متر است. در بخش بالائی جنوبی حیاطی قرار داشت که کف آن ۵۳ متر بالاتر از سطح دریاست. یك رشته پلکان باریك به طبقه فوقانی راه میدهد که دارای حیاط دیگری است ... هائی با دو حیاط در بین خانه‌های منطقه I دیده شد. این قبیل ساختمانها احتمالا پدیده‌ای ... مخصص ... ی مسکونی «کاخ مانند» که مشرف به بازار بود.

ساختمان E روی شالوده بنای قدیمتری ساخته شد که نقشه آن از طریق کاوش شالوده آن و هم از وجود بقایای قبور روشن گردید. در ضمن کاوش ساختمان قدیمی سفالهای فراوانی از عصر ساسانی که قابل مقایسه با سفالهای لایه‌های اولیه منطقه B بودند بدست آمد.

ساختمان F : ابعاد این بنا ۱۵/۲×۱۷ متر است فقط در بخش کوچکی از این ساختمان کاوش کردیم لذا مطالب اندکی در خصوص طرح و نقشه آن در دست داریم .

۳ـ مناطق M و P : مسجد، دیوار دفاعی و دیگر بناهای مجاور ساحل

منطقه M: شن زار گودی است که در ۱۵۰ متری غرب منطقه F و ۸۰ در شمال ساحل قرار دارد محوطه مزبور ۸۰×۱۰۰ متر مساحت دارد و ارتفاع آن از سطح دریا در قسمت وسط کمتر از ۱ متر است این محل به وسیله پشتهٔ باریکی از ساحل جدا میشود

محل یاد شده از سه طرف محصور در تپه های شنی است که از لابلای آنها شالوده ساختمانهای متعددی آشکار است این محوطه را از این نظر بازشناسی کردیم که تصور میرفت احتمالا خلیج کوچکی جهت پهلو گرفتن کشتیها بوده و بعدها با گل ولای بند آمده و مسدود شده باشد . کاوش های این بخش و حفر یك رشته گمانه های متوالی (A، B، C، D، ...، J، K) صورت گرفت . ابعاد هر گمانه ۲×۱۰ متر و فواصل آنها از یکدیگر ۳ متر است ... عملیات گمانه F را در حد فاصل ساحل و محوطه گود ... گمانه A را گسترش دادیم . بدین منظور که ... بود بررسی و دیگر ساختمانهای روی پشته را حفاری کنیم ... آمده در این پشته دیوار مستحکمی بچشم میخورد که ... سیراف را که از جانب دریا قابل دسترسی بود محافظت کرد

محوطه گود : کاوش های انجام شده در این قسمت آشکار ساخت که این محل بدون شك لنگرگاه نبوده است هرچند در گمانه F آثار و علائمی از یك خلیج کوچك پدیدار شد. ردیف گمانه های A-K لایهٔ گلی ضخیمی را روی ساحل سنگواره‌ای آشکار ساخت در گمانه‌های A، B و G که در کنار این محل واقع است ساحل سنگواره‌ای باشیب ملایمی رو به مشرق امتداد

نقشة شمارة ٥ ــ محوطه P و M،F مقیاس= $\frac{١}{١٥٠٠}$

نقشه شماره ۶ ـ محوطه ML.

ساختمان شمارهٔ (۱) به پهنای ۱۲ و درازای ۹ تا ۱۳ متر دارای یک راهروی ورودی و ۵ اطاق است که سه طرف حیاطی را احاطه کرده است. آثاری از دو دوره ساختمانی در این ساختمان بدست آوردیم. از جمله در قسمت جنوبی مدخلی دیده شد که تعمیر کرده بودند. اطاق شماره ۵ در ابتدا دارای پستو یا اثری مشابه آن در انتهای غربی بود که بعدها ویران گشت. اطاق ۳ دارای دریچه‌ای مشرف به خیابان بود که بعدها بدون مسدود شد. بجز اطاق ۵ که دارای کف سنگفرش بوده تمامی اطاقها کف گلی داشته است (تصویر ۴).
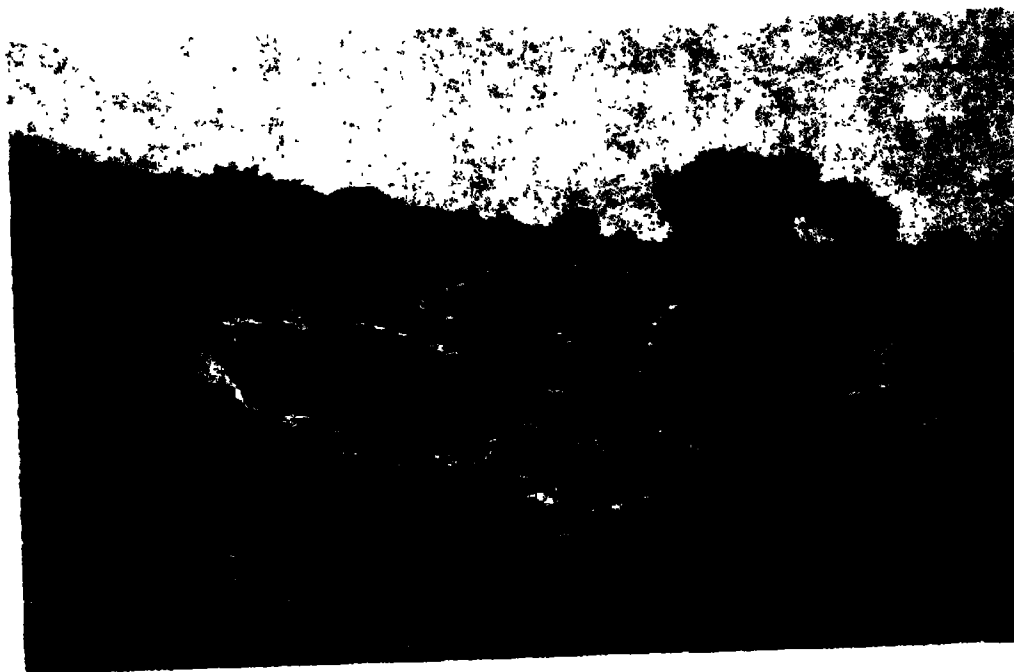
تصویر ۴ ــ محوطه ML . منظرهٔ عمومی ساختمان ۱ ، دید از شمال غربی

ساختمان شماره ۲ : دارای ظرافت معماری بیشتری است وسعت آن ۱۶/۵×۱۴ متر و دارای یک ضمیمه سه گوش درجانب غربی است. ساختمان اصلی دو مدخل از خیابان و هفت اطاق در اطراف حیاط مرکزی دارد. در این

تصویر ٥ ـ محوطه ML . منظره عمومی ساختمان ۲ ، دید از غرب

تصویر ٦ ـ محوطه ML ، منظره عمومی ساختمان ۲ ، دید از شرق

تصویر ۷ - محوطه III ، کوچه بین ساختمانهای ۲ و ۳ ، دید از شرق

دوم مسجد بازسازی شد احتمالاً شمارهٔ ستونها در این مرحله کاهش یافت در شمال شرقی مسجد حیاطی به طول ۸٫۵ متر بنا شد که مدخلی در سمت شمال غربی داشت (نقشه ۷)

ساختمان ۲ : در جنوب دوازده‌ای (شرح آن بعداً خواهد آمد) بخشی از بقایای بنائی را کاوش کردیم که ابعاد و نقش آن معلوم نیست. احتمال میرود که این ساختمان در شمال دوازده‌ای ادامه داشته لکن در این بخش کاوشی صورت نگرفت محوطه حفاری شده مشتمل بر شش اطاق با اشکال نامنظم و ابعاد نامتفاوت است، سه اطاق دارای کف ساروجی و یکی از آنها دارای چاهی بود، در شرق ساختمان مخزن آبی قرار دارد که ملاط بین سنگهای آن ساروج است. در هر حال بنظر میرسد که این ساختمان تأسیسات وضو گیری متعلق به یک مجموعه بزرگ بوده باشد. (نقشهٔ ۸)

نقشهٔ شمارهٔ ۷ ــ محوطه M_2، مسجد، مقیاس = $\frac{1}{100}$
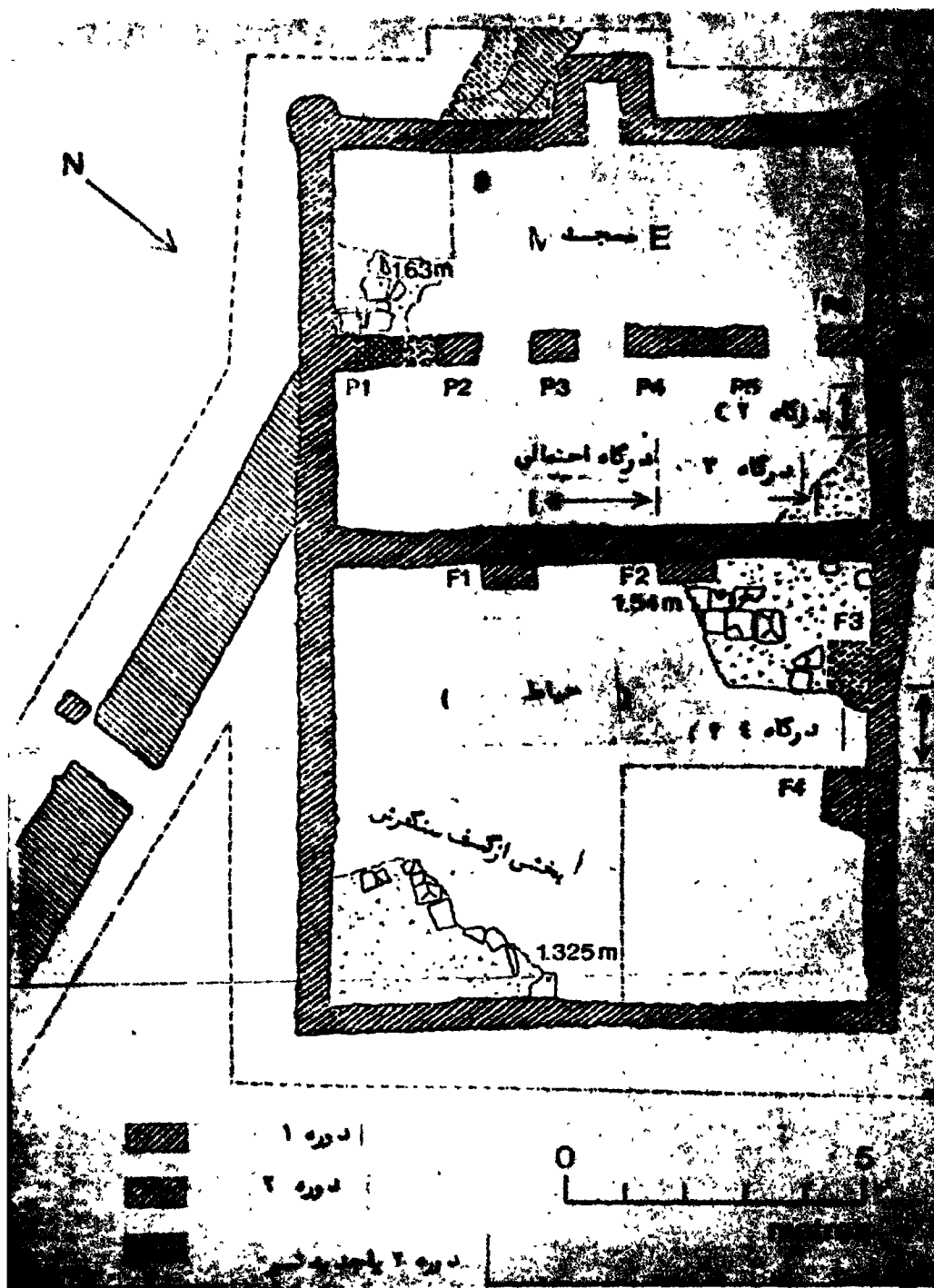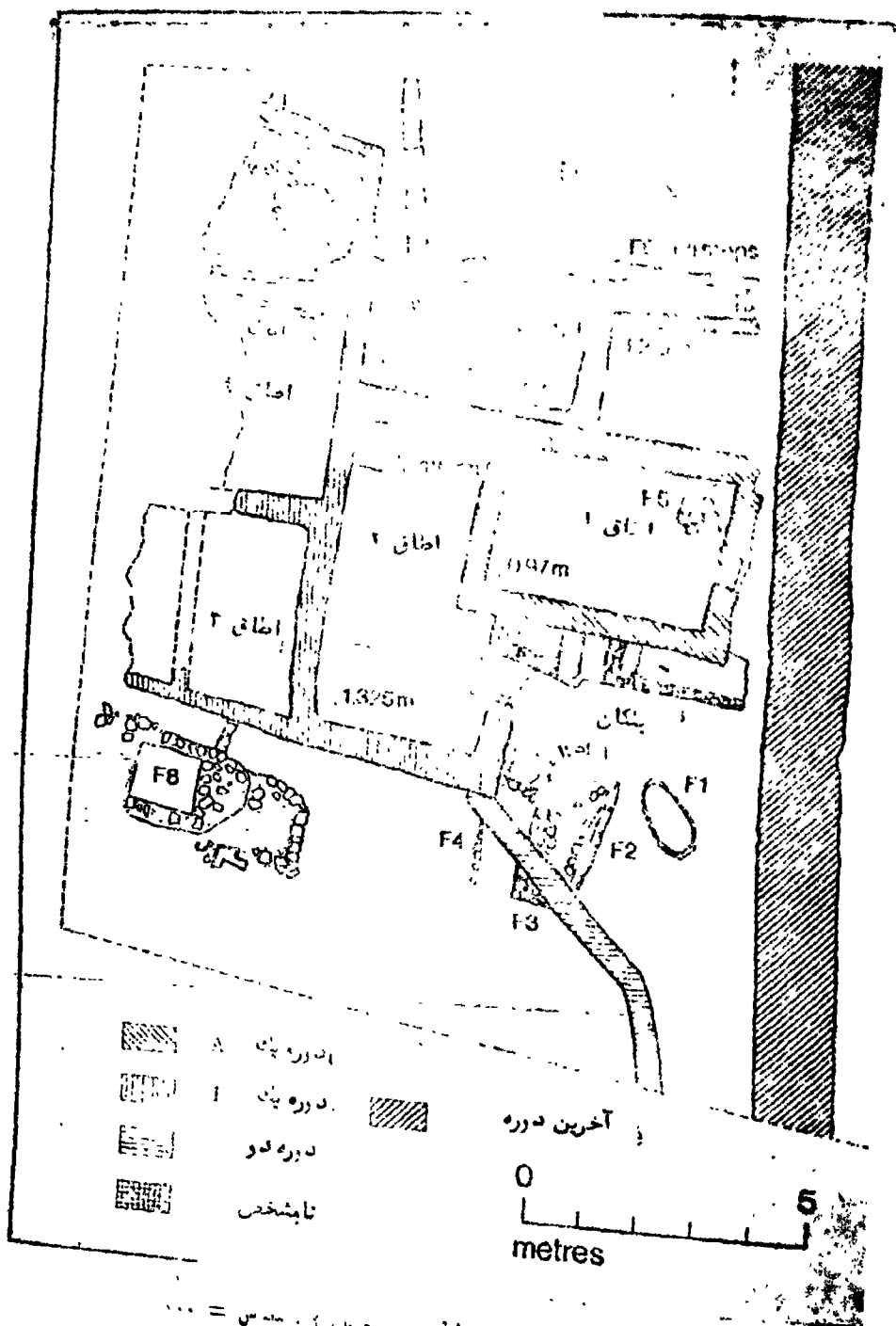
نقشهٔ شماره ۸ ـ محوطه

دیوار دفاعی :

این دیوار بصورت حصاری است که فاصله بین ساختمان‌های موجود را پرمیکند. پهنای دیوار ۱/۳ متر است . درانتهای شرقی منطقه M دیوار دفاعی مجاور زاویه یك ساختمان بزرگ قرار دارد درانتهای غربی نیز دیوار مربور مجاور ساختمان بزرگ دیگری است. درخلال ساختن این دیوار قسمت اعظم ساختمان شماره ۲ ویران شده و مسجد نیز از رونق افتاده بود در کمانهٔ H جائیکه استحکامات بخشی از یك ساختمان را در خود ادغام کرده متوجه شدیم که دیوار جنوبی بعداً تقویت شده و دیوارها به منظور ایجاد یك فضای روشن پشت حصار ویران گشته بود جمعاً ۱۷۰ متر از این دیوار را از غرب منطقه M تا منطقه P ردیابی کردیم. چگونگی این دیوار دفاعی چنین وانمود می کند که آنرا عجولانه به منظور دفاع از حملات ناگهانی دریائی ساخته باشند. لذا بدین منظور ساختمان‌ها مصادره شده دیوارهای ضعیف در یك حصار ادغام و بناهای سست تخریب گردید. (تصویر ۸)

تصویر ۸ ـ محوطه M_2 قسمتهائی از دیوار دفاعی ، دید از شرق

منطقه P یك : دراین محل بنائی قرارداردکه چهار دورهٔ ساختمانی‌را دربردارد و درخلال این دوره‌ها نقش آن کاملا تغییر کرده است ، در دوره نخست این بنا به‌صورت مسجدی بوده که اندکی از آن‌برجامانده است‌لکن به نظر میرسد که بصورت مسجد کوچکی به درازا و پهنای ۷/۵×۷ متر و قابل مقایسه با مساجد مناطق M_2 و C است . در زوایای شمال شرقی و شمال غربی مسجد حیاطی وجود داشت، پله‌های واقع درشمال شرقی‌مسجد احتمالا بخشی از پلکان یك مناره را تشکیل میداد . در دوره سوم مسجد تخریب گردید وقسمتهائی بدان افزوده شد که بخشی ازیك مجموعه‌صنعتی را تشکیل‌میداد این مجموعه‌چندین اطاق شامل پایه‌ها یاجایگاه پایه‌های خمره‌های بزرگ بود ، تمام محوطه ازیك‌لایه سیاه رنگ حاصل از ماده قیرمانندی پوشیده‌است درمیان‌اشیاء بدست آمده استخوان دنده‌وال‌نهنگ قابل ذکراست که طول آن به ۲ مترمیرسد. تصور میکنیم که این مجموعه بصورت کارخانه‌ای بوده جهت تهیه چربی‌نهنگ که روغن‌حاصل از آن‌برای پر کردن درزها وشکاف تخته‌های قایق بکار میرفت. در دوره چهارم‌دیوار دفاعی درجهت عرضی این محوطه بنا گردیده ویك تغییر ناگهانی در مسیر این بنا ایجاد کرده وبه‌سمت دریا ادامه‌یافت (نقشه۹وتصویرهای۹ و۱۰).

منطقه P دو : دراین‌جا مسجدی راکاوش کردیم که حداقل دارای سه مرحله‌ساختمانی بود. بااین‌حساب‌مناطق M،F وPدارای‌حداقل‌چهار مسجدبود که سه‌تای آن (M_2 ، P یك وP) درساحل و به فاصله ۲۰۰ متری یکدیگر بناشده بود .

منطقه J : مجموعهٔ ساختمانی نظامی واقع درناحیه غربی سیراف

درسال ۱۳٤۹ (۷۱-۱۹۷۰) دو ساختمان را در منتهی‌الیه غرب سیراف حفاری کردیم. این‌منطقه حاشیه بخش غربی خلیج طاهری را دربرمیگیرد. ساختمان‌ها عبارتست‌از: یك ساختمان بزرگ مشابه کاروانسرا یاانبارویك
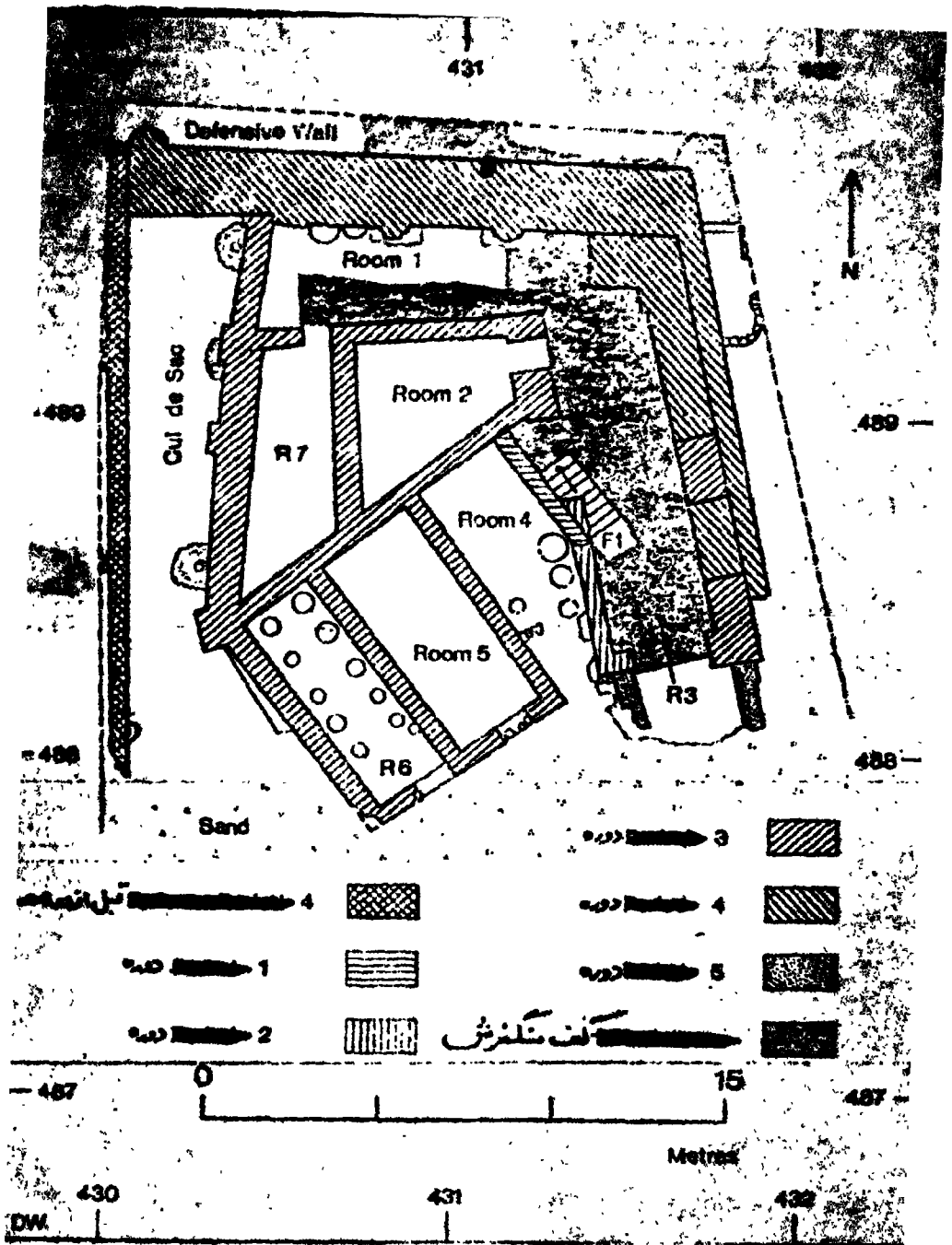
نقشهٔ شمارهٔ ۹ ـ محوطه PL ، مقیاس= ۱/۲۰۰

صورت ۹ ـ محوطه A ، پلکان ... دیوار دفاعی ، دید از جنوب

صورت ۱۰ ـ محوطه P دال ، مجموعه ساختمان و مسجد ، دید از جنوب

حمام. این بناها یك محوطه سوق‌الجیشی را دربسر گرفته است که نه فقط خلیج‌فارس را زیرنظر داشت، بلکه بردیوار شهرنیز مسلط بود دیوارمزبور از این‌محل به‌سمت کناره شهر سیراف رو به خشکی امتداد داشت سال گذشته ارتباط بین دیوارشهر وانبار وحمام‌را بررسی کردیم، کاشف بعمل آمد که دیوار شهر در محوطه‌ای‌خاتمه میبابد که احتمالا یك قلعه است که بخشی از آن (ساختمان C) درجنوب انبار قراردارد ساختمان C بطور قابل ملاحظه‌ای منهدم شده لکن آثار برجا مانده از آن نشان میدهد که این بنا بصورت ساختمانی‌غیرمنظم شامل چندین حیاط محصور در میان حجره‌ها یا انبارهائی بوده است و اما حمام بنظرمیرسد که درمحوطه‌ای قرار گرفته که تمساوت نامعلومی رو به شمال امتداد داشته است . انبار نیز در همان محوطه قرار دارد . لکن یك اثرقدیمی نیست حفریات زیر لایه‌ها مبین آن‌است که انبار روی آثارقدیمیتر بناشده و برای ایجاد فضای کافی دیو رهای پیشین راویران کرده‌اند اشیاء مکشوفه ازلایه‌های زیرانبار دال بر آنست که این‌بنا درقرن چهارم‌هجری (دهم میلادی) ساخته شد. باتوجه به‌قرار گرفتن بنادراین‌محل وارتباط طبیعی‌آن بادیوار شهر . محوطه مزبور دارای اهمیت نظامی بوده وساختمان بزرگ احتمالا بیشتر جنبه زرادخانه داشته است نه یك انبار تجارتی (نقشه شمارهٔ۱۰)

با توجه به وجود دیوار دفاعی درنقاط M و P تصور میرود انبار یا زرادخانه مزبور اهمیت زیادی داشته‌است بنظرمیرسد که درمرحله نخست زرادخانه حملاتی‌را که ازجانب دریا توسط دشمن ایجاد میشد دفع وشهر سیراف، را محافظت میکرد، و اگر ساختمان مورد بحث‌را انبار فرض کنیم محلی‌بود که کالاهای گردآوری شده را درآن نگهداری میکردند زیرا که شهر تحت نظارت مستقیم قوای نظامی‌بود وچنانچه فرض کنیم که ساختمان یادشده زرادخانه بوده‌است‌دال برافزایش‌قدرت‌نظامی درسیراف‌است. مدارك

نقشه شمارهٔ ۱۰ ـ محوطه أ. معان
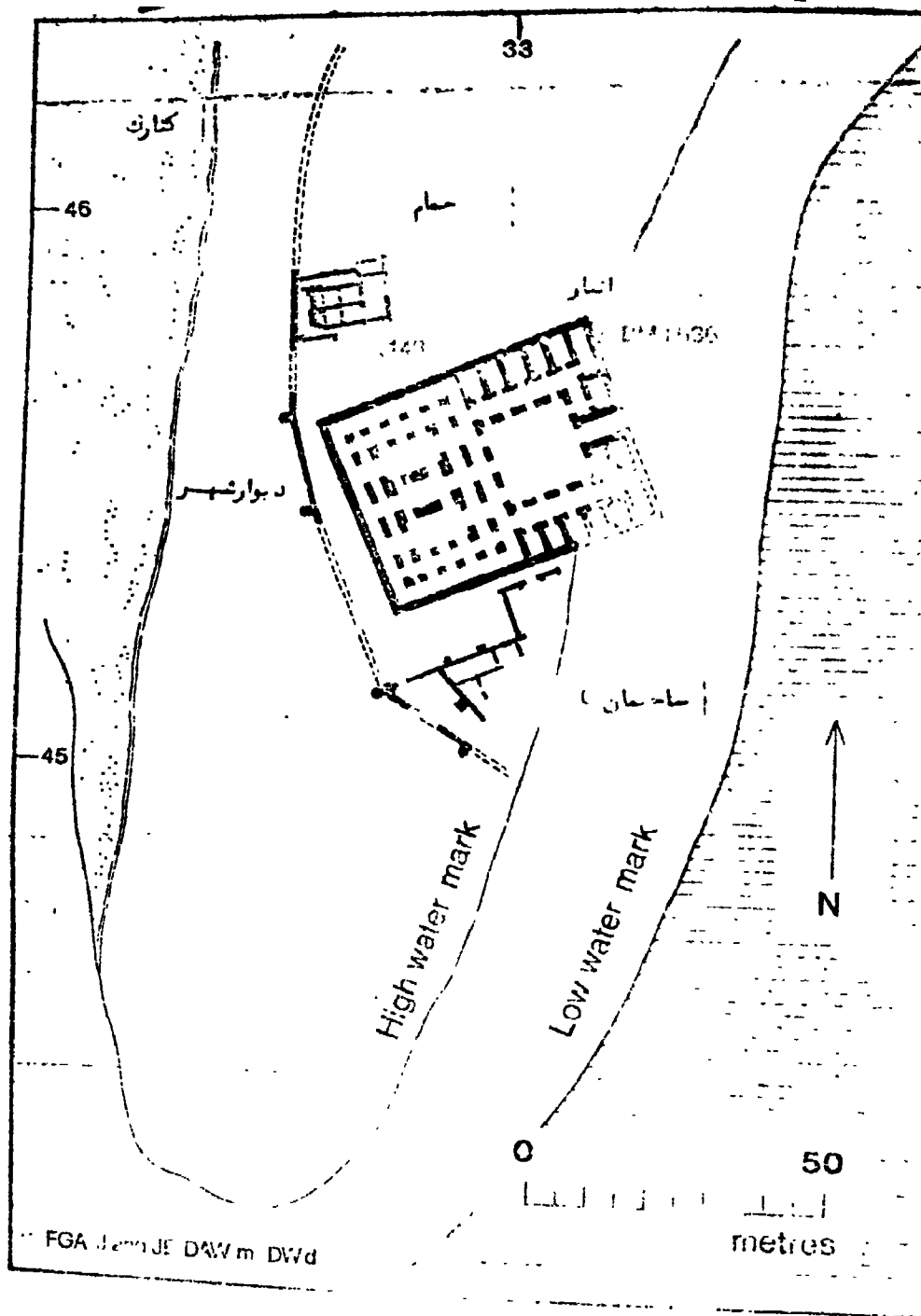
باستانشناسی هیچگونه آثاری را که متناقض بااین نظر که هردواثر تقریباً همزمان ساخته شده باشد دربرندارم.

خوشبختانه قرینه مثبتی برای اینقبیل کارهای نظامی درسیراف دردست داریم. درمقاله‌ای که جهت مجمع علمی برای مطالعات جهان عرب در ژوئن ۱۹۷۲ در کمبریج منتشرشد، آقای آندرو ویلیامسون ظهور وسقوط صحار Suhar را در عمان تشریح کرد، عمانی‌ها سپاه نیروی عظیمی در سال ۳۳۲ هجری (۹٤۳ میلادی)ظهور کرده وبه بصره حمله‌ور شدند درسالهای ۲-۳٤۱ هجری ۳-۹۵۲ میلادی، با همدستی قرمطیان بحرین مجدداً به بصره حمله بردند. همچنانکه اصطخری به وضوح خاطرنشان میسازد صحار شهر مهمی درنیمه اول قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) بود ظهور صحار باعث هراس دولت آل بویه گردید. درسال ۳٥٤ ه (۹٦٥میلادی) معزالدوله دو اردوی جنگی به مقابله عمان اعزام داشت دومین اردو از سیراف گسیل شده وتسلط دولت آل بویه را بر آن نواحی برقرار کرده و آرامشی‌درعمان بوجودآورد درسال۳٦۲ هجری (۳-۹۷۲ میلادی) یاغیان عمان‌شوریدند.ابوحرب Abu-Harb ، یکی‌ازسرداران‌عضدالدوله‌نیروی‌عظیمی جهت گوشمالی آنجا گردآوری وبه عمان حمله وصحاررا ویران کرد

استحکامات موجود درنقاط M و P عجولانه ساخته شد ودرنواحی بین بناهـا دیوارهائی‌احداث گردید. این کارجهت دفع تهدیدی است که ازطرف قرمطیان بحرینی انتظار میرفت، فاصله بین بحرین تا سیراف در آن‌عهدیك روزه باکشتی طی‌میشد، وهمین‌طور ازپادگان صحار . وبهمین دلیل تصور میرود که بناهای موجود درمنطقه J صورت یك ررادخانهٔ دریائی‌را داشته که توسط دولت آل بویه برای دفع این مهاجمات ساخته شده باشد . بنظر میرسد که سیراف در سرلوحهٔ فعالیتهای آل بویه درایالت فارس‌قرارداشت

نقشهٔ شمارهٔ ۱۱ ـ محوطه N . ساختمانی با طرح بازیلیکا . مقیاس = $\frac{۱}{۱۰۰}$

و هر بخش مشتمل بر دو پایه ستون و یك پشت‌بند در دیوارهای شمالی و جنوبی است پایه‌ستونها که ۱/۶۸ الی ۱/۷۸ متر طول آنهاست بوسیلهٔ دهانه‌هائی به عرض ۱/۳۸ تا ۱/۴۳ متر از یکدیگر جدا میشود هر دهانه کف گچی دارد که ارتفاع آن ۰/۰۴ تا ۰/۰۷ متر است درشمال ساختمان یك رشته پلکان مرکب ازسه پله وجود دارد که ارتفاع آن ۰/۹ متر وعرض آن ۰/۸۴ متر و با درگاه تالار مرکزی راه دارد این درگاه خیلی منهدم شده وظاهراً ۲/۳ متر عرض داشته است احتمال میرود پایه ستونی که حالیه کاملا منهدم شده است درابتدا درگاه را به دوقسمت تقسیم میکرده . درگاهی درجانب غربی و پنجره‌ای مشرف به شرق تشکیل داده بود در انتهای شمالی راهروها درگاهی نیمه‌پهنی در حدود ۱/۰ متر وجود داشت که احتمالا بعنوان پنجره مورد استفاده قرارمیگرفت درديوارشرقی دودهانه بعرض ۱/۴۸ تا ۱/۶ متر مقابل پایه ستونهای تالارهای جنوبی برجا مانده است از دیوارغربی آثار کمی وجود دارد تصور میشود این دیوار نیز دارای دهانه‌هائی مشابه‌دیوار شرقی بوده است ، ملحقاتی منصل به‌دیوارشرقی ازجانب بیرون ملاحظه‌میشود که نقش آن مشخص نیست وفقط دریك قسمت آثاری ازبازسازی دیده‌شد: بیرون دیوارجنوبی حاشیه‌ای سکو زیراثری به‌عرض ۱/۸ متر قرار گرفته وپهنای تمام عمارت راادربرمیگیرد این اثر به‌طرزبدی ویران گشته است وتنها استنتاجی که توانستیم بکنیم آن است که این اثر بوسیلهٔ دیوارهائی ازسنگ و گچ محصور و دارای کف گچی وهم سطح با کف عمارت بوده است - وضع آن روشن نمی کرد که آیا این سکوچینها ، دیوارها با پایه ستون را تقویت‌میکرده و اینکه اثرمزبور در واقع سکوی ساده‌ای بوده است ؟

دیوارجنوبی که‌درحال‌حاضرازجهت‌طولی‌هم‌سطح‌باکف‌تالاراست‌دارای سه اثر ناقص بشرح زیر است .

درانتهای تالار مرکزی دیوار ازدوبخش تشکیل شده است وبین این دوبخش شکاف مشخصی موازی باکف تالار دیده میشود . درانتهای راهرو

رقی شکاف مشابهی همراه درگاهی با کف گچی دیده میشود . بالاخره کاف سومی در انتهای راهروی غربی موجود است

تردید نمی‌توان کرد که شکاف‌های مربور دارای نقش ویژه‌ای بود، هرچند وجب تضعیف دیوارهای بیرونی میشد تصور مسلم این فرورفتگی‌ها حل طاقچه‌هائی بوده باشد ازسمت خارج میبایستی دیوار مزبور تمام ارتفاع ساختمان را دربر گرفته و درداخل نقش پایه‌ای را برای طاقچه‌ها داشته اشد . درگاه گچی موجود درراهروی شرقی احتمالا بخشی از طاقچه را تشکیل میداد ، هرچند امکان آن میرود که این آثر بخشی از یك دریچه ا روزنه‌ای بوده که باخراب کردن طاقچه بهنگام افزوده شدن اثر مروبی آنرا ایجاد کرده باشند

عمارت نامبرده یك اثرداخلی هم دارد که به صورت یك حفره مستطیل شکل در کف انتهای سالن مرکزی نمودار است ابعاد این حفره ۰/٤٦ X ۱/۲٤ متراست و درست درجلوی طاقچه وروی محور بالاز مرکزی قراردارد به های تیز و عمودی این حفره دال بر آنست که دراین نقطه اثر مستطیل شکلی قرارداشته که احتمالا چوبی بوده است

مدرك قاطعی جهت تعیین قدمت عمارت نیافتیم این بنا روی زمین گسترده‌ای ساخته شده وتنها آثار مهمی که ازلایه های قدیمی بدست آمده شامل ۷۵۰ تکه سفال است ، سفالهای بدون لعاب مشتمل برسفال ظریف و سفالهائی است که در کوره های منطقه D تهیه کرده‌اند تمام سفال های لعابدار برنگ سبز است. ازاین‌قرار بنظر میرسد که سفال‌های نامبرده مربوط به نیمه اول قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) و از رواج افتاده بود ودر لایه‌های مسجد بزرگ (همراه باسفال‌های ظریف‌فراوان)ودراواخر دوره‌ای که پشت بندهای مدور درمحله F بکار میرفت نیز ملاحظه گردند (همزمان با دوره‌ای کـه کوزه های سفالین در کوره های منطقه D ساخته میشده و ظروف لعابدارنوع سامره رواج یافت)، باتوجه به‌نمونه‌های یاد شده‌عمارت

کاخ مانند مورد ذکر درقرن سوم هجری (نهم میلادی) ساخته شده است.

مورد استفاده این بنا مشخص نیست. بهرحال بدیهی است که این بنا به منظور استفاده اجتماعی در نظر گرفته شده و نقشهٔ آن که درسیراف مشابه ندارد. این احتمال را بوجود میآورد که کلیسائی بوده باشد، لکن باتوجه باینکه این تعیین هویت از قطعیت بدور است میبایستی آنرا بـا احتیاط تلقی کرد

منطقه ( ) : گورستان باستانی (نقشه شمارهٔ ۱۲) :

این گورستان درمحوطه شیبداری مشرف به منتهی الیه غربی سیراف ودرشمال مسجد منطقه ، قرار دارد. سراشیبی مزبـور ازشمال به جنوب کشیده شده وبه زمین همواری خاتمه می‌یابد. طرفین سراشیبی به دره‌های عمیقی منتهی میگردد بخش شمال سراشیبی باریکترازسایرقسمتها است. گورستان مورد بحث زمین هموارو بخشی ازدامنه را اشغال کرده است، علاوه بر آن تعدادی آرامگاه در عرض دره‌ای که درشرق گـورستان وجـود دارد دیده میشود. گورستان شامل تعدادبیشماری آرامگاه فوق العاده جالب و تعداد فراوانی گوراست. این آرامگاهها بمنظورجمع آوری استخوانهای مردگان بناشده‌است. این آرامگاهها احتمالا در قرون سیم وچهارم هجری (نهم ودهم میلادی) احداث شده ومورداستفاده قرارمیگرفت. همانند بسیاری ازبخشهای شمالی سیراف، این محوطه دارای تاریخ طولانی درخصوص مراسم تدفین میباشد (تصویر۱۱)

آرامگاههای باستانی : وجه تمایز عمده گورستـان، آرامگاههائی به اندازه‌های مختلف از ۵/۱×۵/۵ متر تـا حدود ۱۰×۹/۵ متراست. ده آرامگاه را حفاری کردیم (آرامگاههای A،B،C،D،E،F،G،J،K،M). اطراف دوآرامگاه دیگر (H و L) را نیز آشکار نمودیم. آثارسطح‌الارضی‌دال‌بر آنست که گورستان شامل ۴۰ آرامگاه است. مصالح ساختمانی فرو ریخته
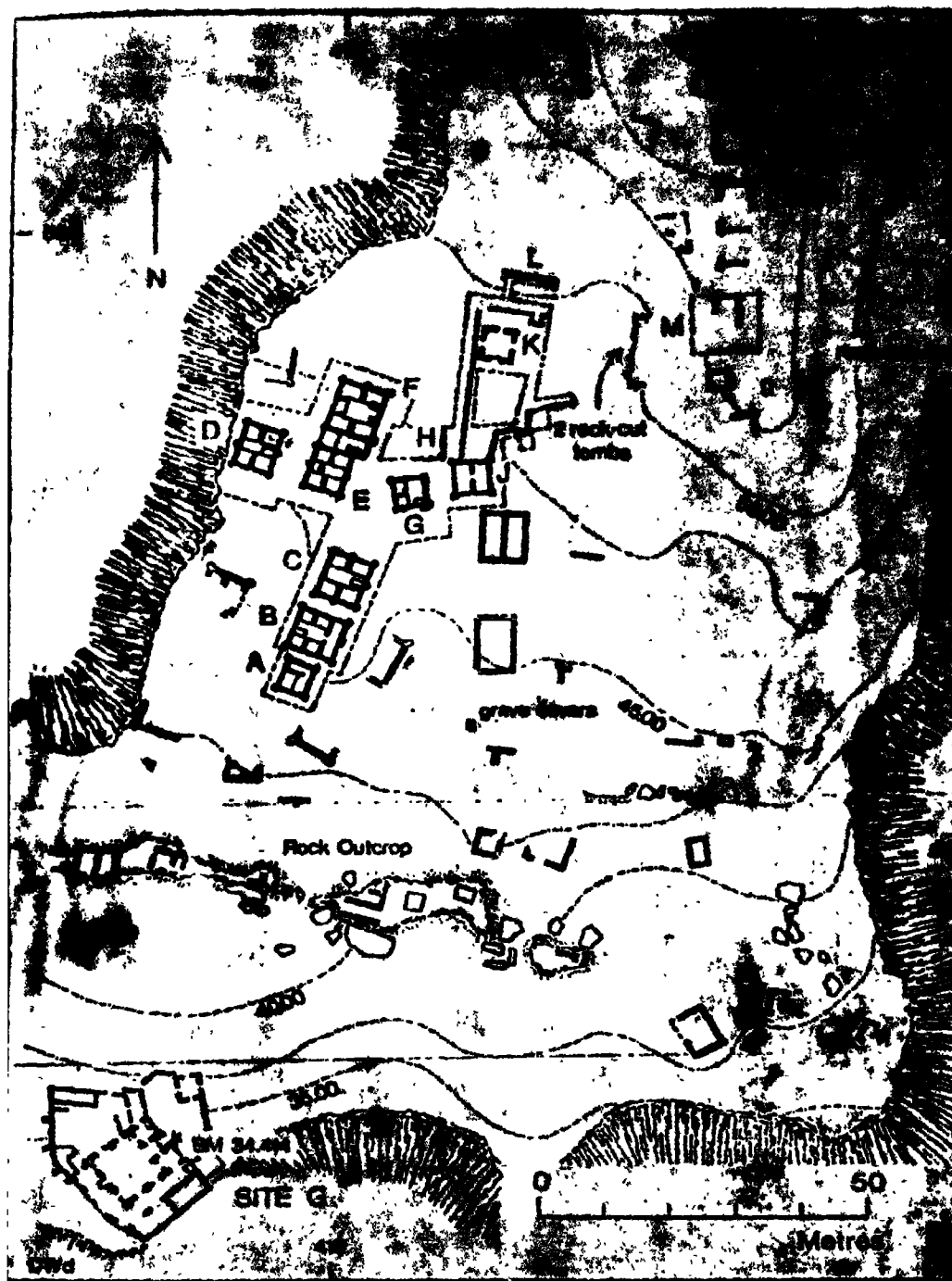
نقشهٔ شمارهٔ ۱۲ ـ محوطه O ، گورستان باستانی ، مقیاس = $\frac{1}{1000}$

تصویر ۱۱ - محوطه () . منظره عمومی گورستان باستانی . دید از شمال شرقی

در آرامگاه (ا)شان میدهد که بلندی دیوارهای آن حداقل به ۶/۹۸ متر میرسد.
در طرح آرامگاهها بسیار جالب است، آرامگاههای بزرگ از نظر اندازه
و ... همه ... آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در بخارا بوده و این گورستان
مجموعه ... از مجموعه آرامگاههای شانزده گانه گورستان باستانی
شاه زنده در سمرقند است.

از میان ۱۰ آرامگاهی که کاوش در آنها صورت گرفت در ۹ آرامگاه اجساد
بطور گروهی دفن شده‌اند این آرامگاهها خود به دو نوع مشخص است .
آرامگاه دهمی (آرامگاه K) نقشه‌ای غیر از نقشهٔ دیگر آرامگاهها داشت و
گورهای انفرادی در آن موجود بود. جهت آرامگاهها تقریباً شمالی-جنوبی
است. همه آنها از سنگ و گچ ساخته شده ودارای پشت‌بندهای نیم دایره یا
مستطیل شکل است. در ۹ آرامگاه گروهی اثری از دریچه بدست نیامد، کف این
آرامگاه بالاتر از سطح زمینهای مجاور است. جزئیات آرامگاهها بشرح زیر است:

نمونه A : آرامگاههای کوچك ازدوقسمت بشرح زیر تشکیل شده‌است.
یك راهرو درشرق واطاقها یا اطاقکهائی جهت‌دفن اجساد درغرب .

آرامگاه A (نقشهٔ۱۳) : به ابعاد ٥/٢ × ٥/٤ متر ودارای پشت‌بندهای مدور درزوایا است حداکثر ارتفاع دیوارهای موجودآن ۱/۹٤متراست درقسمت غربی بنا چهاراطاقك‌دیده میشود که هریك باطاق‌نیم‌دایره‌پوشانده میشد وارتفاع آنها از کف به ۱/۱٦ متر میرسید در بخش فوقانی اطاقك شمالی آثاری از کف گچی دیده میشود که احتمالا کف یك‌ردیف‌اطاقکهای طبقه فوقانی است .

آرامگاه G: به ابعاد ٥/١ × ٥/٠٥ متر با پشت بندهای دو گونه بصورت نیمدایره ومستطیل شکل . حداکثرارتفاع دیوارهای موجودآن ۰,۷۷ متر است . راهرو ویرانه‌هائی را نشان میدهد که احتمالا یك رشته پلکان بوده است ، بخش غربی به‌دواطاق تقسیم شده ، هریك ازاطاقها به‌طول‌بار میشد و فقط ازطریق یك حاشیه گچی‌ازراهرو منفك می گردید این آرامگاه محتوی آثار و بقایای ٦ اسکلت بود . (تصویر ۱۳)

نمونه B_1 : آرامگاههای بزرگ دارای سه عامل اصلی است که عبارت باشد از :

۱– یك راهرو درمحور شرقی – غربی بنا

۲– دواطاق دربخش شمالی بنا

۳– دواطاق درجنوب بنا .

اطاقها طاق دار است ، بعضی ازاطاقها توسط جدولی کوتاه به قسمتهای کوچکتری به‌اندازه یك قبرتقسیم شده بود .

آرامگاه C: به ابعاد ۷/۷٥ × ۷/٤٥ متر ودارای پشت بندهای مدور در زوایا ویك پشت‌بند نیم دایره‌یامستطیل شکل درهرطرف میباشد. حداکثر ارتفاع دیوارهای موجودآن ۰/٦۹ متراست . یك اثرساخته شده ازسنگ و
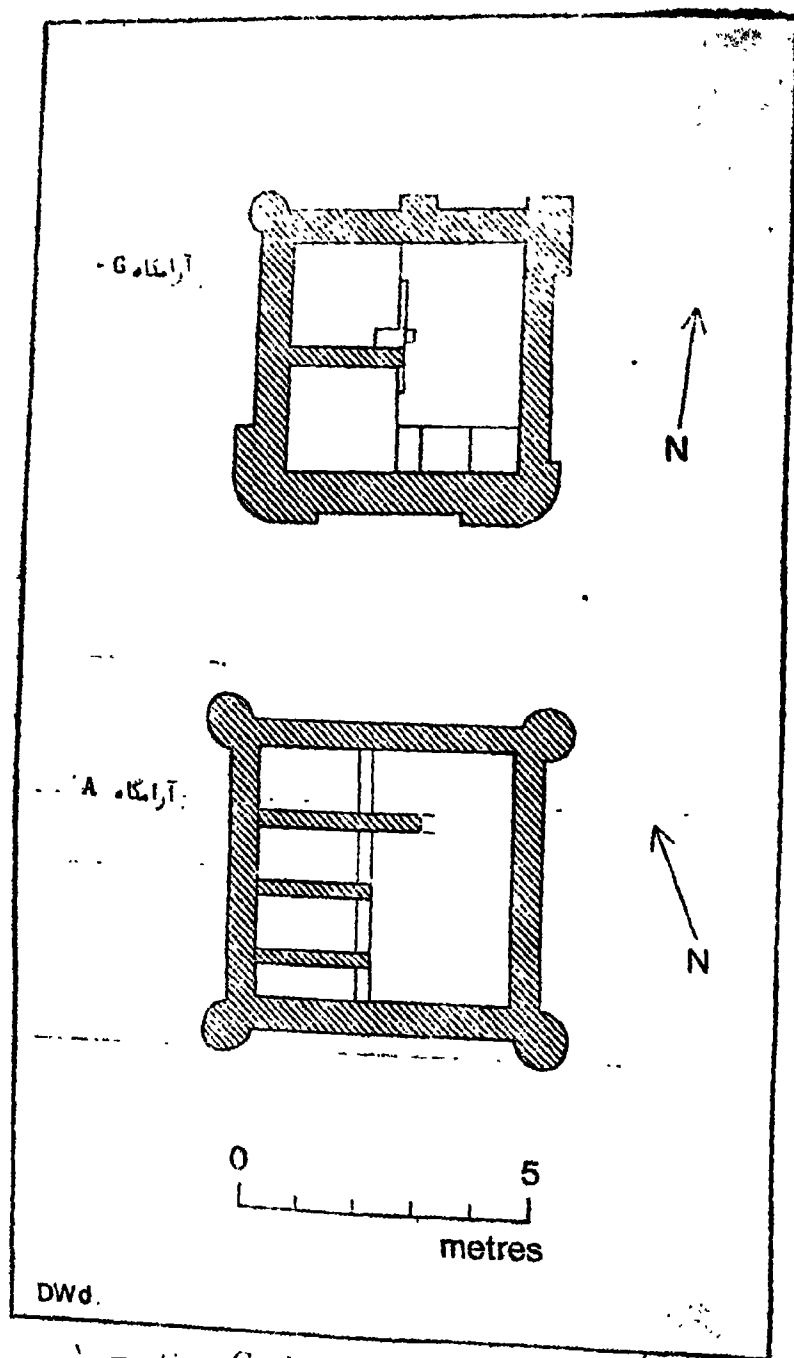
نقشهٔ شمارهٔ ۱۲ ـ محوطه O ، آرامگاه های A و G ، مقیاس = ۱/۱۰۰

گچ درانتهای شرقی راهرو احتمالا نشانهٔ شالوده‌ای یك رشته پلکان است
این آرامگاه حاوی ۱۲ یا تعداد بیشتری اسکلت بود .

آرامگاه D: (نقشهٔ ۱۴) به‌ابعاد ۷/۲۰ × ۶/۲۵ و باپشت بندهای مدور در زوایا و جوانب شرقی و غربی است. یك دیوار فرو ریخته نشانهٔ آنست که ارتفاع این آرامگاه (بغیر از سقف) حداقل به ۶/۹ متر میرسید در انتهای شرقی راهرو یك رشته پلکان قرار داشت. هر اطاق مشتمل بر چهار ومبر است (تصویر ۱۲)

تصویر ۱۲ – محوطه O ، آرامگاه D ، دید از جنوب

آرامگاه E : به ابعاد ۷/۵ × ۶/۱ با پشت بندهای مدور در زوایا و پشت بندهای نیم دایره یا مستطیل شکل درجوانب شرقی ـ غربی است، حداکثر ارتفاع دیوارهای موجود آن ۲/۵ متراست. در راهرو آن آثاری از گچ وجود دارد که احتمالا شالوده یك رشته پلکان است . دراطاق به‌قسمت‌های کوچکی به اندازه گور تقسیم شده است. در این آرامگاه حداقل ۴۷ اسکلت وجود داشت . (نقشهٔ ۱۴) ـ (تصویر ۱۴)

تصویر ۱۳ ـ محوطه O ، آرامگاه E ، دید از جنوب غربی

تصویر ۱٤ ـ محوطه O ، قبور بین آرامگاههای D و E دید از جنوب
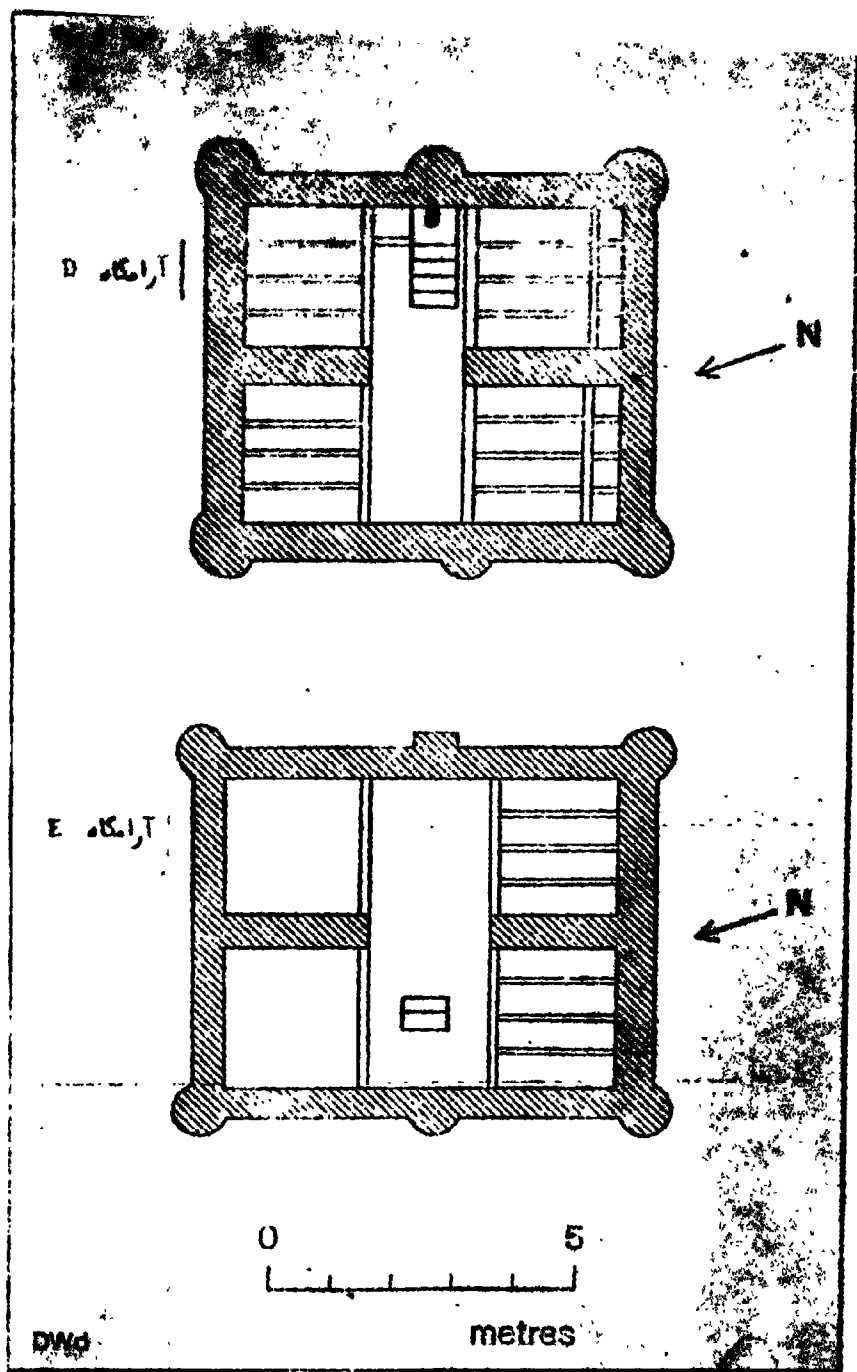
نقشهٔ شمارهٔ ۱۴ ـ محوطه O ، آرامگاههای D ، E ، مقیاس = $\frac{۱}{۱۰۰}$

آرامگاه J: به ابعاد ۵/۷×۵/۳۵ متر با پشت بندهای مدور در زوایاست. این بنا کاملا ویران شده و احتمال دارد که آن را برای استفاده دیگر، ظاهراً جهت پناهگاه باجان پیمه بحدید ساختمان کرده باشند

نمونه B₂: ده نمونه متفاوت از آرامگاههای نوع B₂ بدست آوردیم که هر کدام دارای یک اطاق ... بود که در یکی از طرفین بنا و یا در درون راهروی ... ساخته بودند

آرامگاه B: به ابعاد ۶/۳۵×۷ متر با پشت بندهای مدور درزوایاست. یک پشت بند ... شمالی جنوب شمالی را تقویت می کند حداکثر ارتفاع دیوارهای موجود آن ۲ تا ۱ متر است در انتهای غربی راهرو یک رشته پلکان دیده میشود در گوشهٔ جنوب شرقی راهرو به طرفی راه می یابد که درازا و پهنای آن ۱/۹۷×۰/۶ متر است در این آرامگاه حداقل ۵۲ اسکلت موجود بود

آرامگاه I: به ابعاد ۷×۵/۵۵ متر با پشت بندهای مدور در زوایا و یک پشت بند نیم دایره در بخش شمالی است حداکثر ارتفاع دیوارهای موجود آن ۱/۸ متر است، آرامگاه راهرو عریضی دارد که در انتهای غربی آن یک اطاق اضافی واقع شده است یک رشته پلکان در انتهای شرقی راهرو موجود است آثار حداقل ۲۲ اسکلت را در آن یافتیم (نقشهٔ ۱۰)

ارامگاه M: به اندازه های ۱۰×۹/۵ متر ممکن است از این نمونه باشد، لیکن به اندازه ای ویران بود که پلان آن مشخص نیست.

ارامگاه K: به صورت مربع و هرضلع آن ۶/۸ متر و در یا پنجره هائی درچهارجانب دارد ارتفاع دیوارهای موجود آن به ۲/۷۵ متر می رسد ودر این سطح آثاری از گوشوار که احتمالا گنبدی بر آنها استوار باشد دیده نشد دراین آرامگاه حداقل ۱۵ گور باپوشش طاق شلجمی با مستطیل شکل گچی است
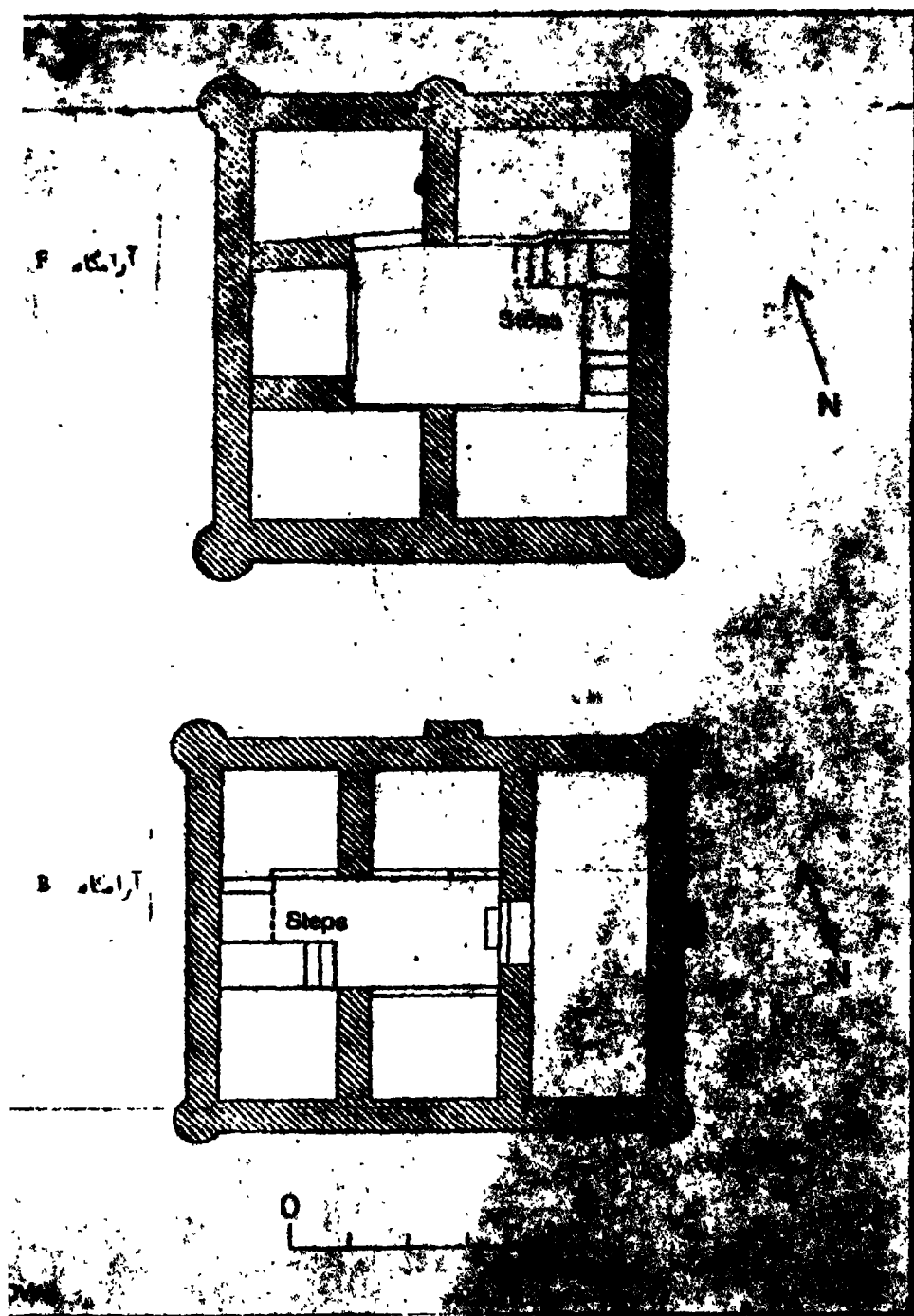
نقشهٔ شمارهٔ ۱۵ ـ محوطه O ، آرامگاه های B و F . مقیاس = $\frac{۱}{۱۰۰}$

گورها : محوطه‌های بین آرامگاهها شامل گورهای صخره‌ای فراوانی است که اغلب آنها دارای جهت تقریباً شمالی ـ جنوبی است : این گورها خوب محفوظ مانده و دارای پوشش طاق تخم‌مرغی یا مستطیل شکل کوتاه مشابه قبور آرامگاه K است در واقع در بعضی قسمتهای کف گورستان یك پوشش گچی که اندکی بر آمدگی دارد نشانهٔ گورها است: این گورستان مملو از قبور صخره‌ای است و یکی از مهمترین آثار این منطقه بشمار میرود. امکان دارد که در آغاز پوشش گچی داشته‌است. در منطقه O سه گور پوششی از سنگهای کوچك و چندین گور دیگر پوشش ناقص، گچی دارد که قابل مقایسه با پوشش گورها منطقه K است

وضع قرار گرفتن اجساد: اگر آرامگاه K و گورهای صخره‌ای را مستثنی کنیم جهت یاب اجساد سه مدارکی از یك نوع مراسم تدفین ثابت بدست میدهد که عوامل اصلی آن بشرح زیر است

۱ـ جسد بطور کامل در کف آرامگاه قرار داده میشد فقط در یك مورد تعدادی میخ بدست آمده که میرساند از تابوت هم بندرت استفاده میشده است.

۲ـ آرامگاهها به منظور قراردادن اجساد بطور گروهی بناشده است. اجساد مرد و زن از هم سنین از جمله اجساد بچه‌ها در این آرامگاه‌های گروهی دیده شد آرامگاه B آثار ۲۵ اسکلت را در برداشت. از این آرامگاهها برای مدت نسبتاً زیاد استفاده میشد و کالبدهای قدیمی‌تر را به کنار می‌زدند تا جا برای اجساد جدید فراهم گردد

۳ـ جهت اسکلت‌ها شمالی ـ جنوبی بود، لیکن آرامگاه‌های A و G طوری ساخته‌شده است که اجساد در جهات شرقی ـ غربی قرار دارد. از بین آرامگاه‌ها،

آرامگاه B دارای اسکلت‌هائی در دو جهت فوق‌الذکر بود.

٤- گاهی اوقات همراه اجساد، گوشوار، انگشتر، دانه‌های زینتی و دستبند هم می نهادند. چندین گور محتوی کوزه هائی از نوع ، پوست تخم مرغی، و یا ندرتاً دارای ظروف شیشه‌ای بود.

قدمت : در هیچ یك از آرامگاهها کتیبه و نوشته‌ای بدست نیامد و فقط اشیاء بدست آمده مدارکی جهت تعیین قدمت آنها در اختیارمان می گذارد برای شناخت این مدارك میبایستی چنین بپنداریم که از این آرامگاهها بعنوان مدافن گروهی استفاده میشد واحتمالا چندوقت به چند وقت آنها را خالی میکردند تا محلی برای اجساد جدید فراهم سازند. اگر چنین باشد اسکلت‌هائی که قدیمی‌تر بنظر میرسد امکان دارد که نسبتاً جدیدتر از دوره ساختن آرامگاه باشد. قدیمیترین اشیاء قابل تاریخ گذاری مکشوفه از آرامگاهها مهرهای قالبی‌نوع ساسانی وسکه‌ای از خسرو پرویز (٥٩٠-٦٢٨) است که سوراخ شده و بعنوان آویز بکار می‌رفته‌است تمام این اشیاء را میتوان جزء اشیاء خصوصی بشمار آورد که نزد اشخاص مانده‌اند بعدازدوره ساسانی نگهداری میشد.

جدیدترین اشیاء مکشوفه طبقاتی، کوزه‌هاوظروف شیشه‌ای است مشابه ظروفی مربوط به قرنهای ۳ و ٤ هجری (قرن ۹و۱۰ میلادی) که قرینه آنها در نقاط دیگر سیراف بدست آمد. وهمچنین سه حلقه انگشتر با نوشته عربی که یکی از آنها دارای تزئین کوفی گلدار است و میتوان آن را متعلق به قرن چهارم هجری (دهم میلادی) دانست ، جزئیات معماری خصوصاً پشت‌بندها را نیز میتوان مورد بررسی قرارداد ازاین‌نظر که ازطریق آنها میتوان ثابت کرد که‌این آثارمربوط به قرن ۳و٤هجری(۹و۱۰ میلادی)است.

بحث : صرف نظر از قدمت قدیمترین آرامگاه منطقه O ، نمی‌توان از این نتیجه گیری غافل شد که این گورستان در دورهٔ اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است زیرا انیائی که از آرامگاه‌ها دردست داریم از قرن ۳ و ۴ـ هجری (۹ و ۱۰ میلادی) بوده وچندین گور با تزئینات سنگی و گچی دیده شد که صریحاً اسلامی است علاوه بر آن ابعاد این آرامگاه‌ها دال بر آنست که این بناها توسط جامعه‌ای ساخته شده است که ثروتمند ومرفه بوده‌اند.

در این خصوص، مراسم تدفین در این آرامگاهها نمایشگر مسایل گوناگونی است. چنانچه آرامگاههای مزبور توسط مسلمانان با گروههای نظیر مسلمان مورد استفاده قرار میگرفته‌است، بنظرمیرسد که این مردم با مراسمی سروکار داشتند که با عقاید همدینان آنها مغایرت داشت . اگر آرامگاههای مزبور توسط غیرمسلمانان مورداستفاده قرار میگرفت باز در این صورت با مشکل هویت بهاره روبروهستیم. به طریق دیگر بنظرمیرسد که اهالی مسلمان سیراف دارای آداب و رسوم ویژه‌ای بودند که از نظر اکثریت مسلمین آن شهر عجیب وفوق‌العاده جلوه می‌نمود.

این گونه مراسم تدفین نه تنها از نظر مسلمین قابل‌قبول نبود بلکه در مورد مسیحیان ویهودیان نیز مصداق ندارند، زیرا هرسه گروه دفن اموات را درقبور انفرادی ترجیح میدادند. احتمالا این‌قبیل مراسم‌دربین زردشتیان نامتعارف نبوده است آرامگاههای کوچك صخره‌ای سیراف برای تدفین دسته جمعی‌مورد استفاده قرارمیگرفت، بدین صورت که بعدازاینکه مدتی اجساد را در هوای آزاد قرار میدادند استخوان های برجا مانده را گردآوری ودراین آرامگاهها دفن میکردند ، وقراردادن اجساد روی کف

(گمی) باعث میشود که مسئله آلوده نکردن زمین (خاك) مراعات گردد همانطور که میدانیم جوامع زردشتی زمانی بس طولانی در دوره اسلامی در قسمتهائی از فارس به زندگی خود ادامه میدادند ـ ضمناً دولت آل بویه احترام نسبتاً زیادی برای مراسم و سنتهای ایرانی قائل بود به مراتب امکان دارد که سنتهای زردشتی برای اکثریت ساکنان سیراف در قرون ۳ و ٤ هجری (۹ و ۱۰ میلادی) کاملا آشنا بوده است

بنابراین ـ گورستان منطقه O که شامل آرامگاههای دسته‌ای و قبور انفرادی بوده و بعضی از آنها بدون شك اسلامی است نشانهٔ جنبشی در احیاء سنتهای ایرانی است که توسط دولت آل بویه پشتیبانی میشده است بعنوان یك فرضیه تصور آنست که گورستان نامبرده مورد استفاده جامعه‌ای بظاهر مسلمان بوده که اعضاء آن با آداب و رسوم نه متحجر نسبی که منعکس ـ کننده نوعی تشریفات تدفینی غیر اسلامی بود سروکار داشتند

فهرست

مقالات و نویسندگان

فهرست مقالات مجلهٔ بررسیهای تاریخی

سال نهم

فهرست اسامی نویسندگان مجلهٔ بررسیهای تاریخی
سال نهم

آ

آذری (دکتر علاءالدین)

بحثی پیرامون زندگانی و فعالیت روحانیان بزرگ عصر ساسانی
شمارهٔ ٤ سال نهم

آذری (دکتر علاءالدین)

پژوهشی دربارهٔ وزرای دورهٔ ساسانی
شمارهٔ ۱ سال نهم

آگاهی (دکتر عباس)

وضع ایران در زمان شاه‌عباس ثانی
شمارهٔ ۳ سال نهم

الف

اشراقی (دکتر احسان)

عرض سپاه شاه طهماسب و مقایسهٔ آن باعرض سپاه اوزون حسن آق‌قویونلو
شمارهٔ ۳ سال نهم

اعظمی سنگسری (چراغعلی)

گاوبارگان پادوسپانی
شمارهٔ ٤ سال نهم

افشار (ایرج)

کتابداری درکتابخانه‌های قدیم ایران
شمارهٔ ۲ سال نهم

امین ریاحی (دکتر محمد)

نامهٔ عباس‌میرزا به شیخعلی‌خان ، بیگلربیگی‌قبه و دربند
شمارهٔ ۳ سال نهم

ب

بختیاری (حسین)

تپه یحیی، شهری در ایران باستان
شمارهٔ ۳ سال نهم

بختیاری (حسین)
کاوشهای باستانشناسی سیراف
شمارهٔ ٦ سال نهم

بهرامی (سرهنگ عبدالحسین)

رساله‌ای ازمیرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله
شمارهٔ ۲ سال نهم

بیات (دکتر عزیزالله)

اوضاع اداری سامانیان
شمارهٔ ٥ سال نهم

بیات (دکتر عزیزالله)
اوضاع اقتصادی ماوراء النهر وخراسان در زمان حکومت سامانیان
شمارهٔ ۳ سال نهم

بیات (دکتر عزیزالله)
چگونگی تشکیل سلسلهٔ سامانیان
شمارهٔ ۱ سال نهم

بیانی (دکتر خانبابا)

روابط سیاسی و دیپلماسی ایران پولونی در زمان صفویه
شمارهٔ ۳ سال نهم

بیانی (ملکزاده)

ضرابخانه‌های پارتی
شمارهٔ ٤ سال نهم

ت

تاج‌بخش (دکتر احمد)

مطالبی چند دربارهٔ سفارت محمدرضا بیك
شمارهٔ ۲ سال نهم

ترابی طباطبائی (سیدجمال)

سکه‌هائی ممنوع از اتابکان
شمارهٔ ٦ سال نهم

ترابی طباطبائی (سیدجمال) و کارنگ (عبدالعلی)

کلیسای سن استپانوس
شمارهٔ ۱ سال نهم

تفضلی (دکتر احمد)

زبانهای ایرانی میانه
شمارهٔ ٦ سال نهم

ح

حاف (دکتر حسن)

طریقت درمیان کردها
شمارهٔ ۵ سال نهم

ر

رهبر (مهدی)

یك کلاه‌خود مادی
شمارهٔ ٦ سال نهم

ط

طبیبی (دکتر حشمت‌الله)

مفهوم فرهنك وانتقادات آن
شمارهٔ ۳ سال نهم

غ

غروی (محمود)

ایران درسال ۱۳۱۱ هجری قمری
شمارهٔ ٤ سال نهم

غروی (دکتر مهدی)

مقدمه‌ای برروابط ایران و هند در دور باستان
شماره‌های ۵ و ٦ سال نهم

ف

فابیان (خسرو)

یك مأخذ تاریخی دربارهٔ تاریخ قاجاریه
شمارهٔ ۱ سال نهم

ق

قائم مقامی (دکتر جهانگیر)

مسألهٔ غرامات جنك دوم ایران وروسیا
شماره های ۱ و ۲ سال نهم

قائم مقامی (دکتر جهانگیر)

مسأله هرموز درروابط ایران وپرتغال
شماره‌های ۳ و٤ و۵ و٦ سال‌نهم

قراخانی (حسن)

بقعهٔ ایوب انصاری درتکاب و فرامین شاهان صفوی دربارهٔ موقوفات آن
شمارهٔ ۱سال نهم

قراخانی (حسن)

دژگل خندان وبقعهٔ سلطان مطهر
شمارهٔ ۵ سال نهم

قره چانلو (دکترحسین)

جغرافیای تاریخی و آثار باستانی‌ورامین
شمارهٔ ۵ سال نهم

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

مدیر داخلی : **سرگرد محمد کشمیری**

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

بهای این شماره	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیر نظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج ازکشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک ، وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ وبابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید بانکی را بانشانی کامل‌خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیرکبیر- نیل و سایر کتابفروشی‌های معتبر

جای اداره : تهران - میدان ارگ

تلفن ۲۲۴۲۲

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by
Supreme Commander's Staff
Tehran — Iran